غم مخور

(راز شاد زیستن)

مؤلف :

عائض القرنی

مترجم :

محمدگل گمشادزهی

Download From: www.AghaLibrary.com

Download From: www.AghaLibrary.com

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

فهرست مطالب

سخن ناشر ۲۲

درآمدی بر کتاب..... ۲۴

مقدمه چاپ اول..... ۲۵

یا الله..... ۲۷

بیندیش وسپاس بگزار ۳۰

گذشته ها، گذشته ۳۱

امروز ، فقط امروز..... ۳۲

آینده را بگذار تا بیاید... ..... ۳۵

از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش..... ۳۷

نیکی به دیگران، مایه آرامش است. ۳۹

خلأ بیکاری را با کار کردن پر کنید. ۴۰

بی شخصیت مباش ۴۱

قضا و قدر..... ۴۲

از لیمو نوشیدنی شیرینی بساز ۴۵

چه کسی درمانده را جواب می‌دهد، وقتی که او را صدا بزند؟..... ۴۶

در خانه ات جای بگیر ۴۸

عوض هر چیزی را خدا می‌دهد ۴۹

ایمان یعنی زندگی ۵۰

عسل را بردار، اما کندو را نشکن..... ۵۱

دلها با یاد خدا آرام می گیرد ۵۳

Download From: www.AghaLibrary.com

آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگارشان از لطف خویش به آنها عطا نموده، حسادت و کینه می‌ورزند؟..... ۵۴
واقع بینانه به زندگی بنگر..... ۵۵
مصیبت دیدگان را مایه دلجویی و شکیبایی خویش قرار بده ۵۶
نماز... نماز..... ۵۷
خداوند ما را کافی است و او بهترین کارساز است..... ۵۹
﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ بگو: در زمین سیاحت کنید..... ۶۰
صبر زیبا ۶۱
کره زمین را روی سرت مگذار..... ۶۲
مسایل پیش پا افتاده تو را از بین نبرد ۶۳
به آنچه خداوند بهره تو نموده راضی باش، آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود. ۶۴
بهشتی را به یاد آور که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است..... ۶۶
﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ «و شما را امتی میانه گردانده ایم» ۶۷
غم خوردن از نظر شرعی امر مطلوبی نیست..... ۶۸
نکته ۷۳
لبخند بزن ۷۴
نکته ۸۳
نعمت درد و رنج..... ۸۴
نعمت معرفت..... ۸۷

Download From: www.AghaLibrary.com

هنر شادی ۹۰
نکته ۹۵
کنترل احساسات ۹۶
احساس سعادت اصحاب ﷺ به وجود محمد ﷺ ۹۷
رنج و ناراحتی را از زندگی خود دور بینداز ۱۰۰
اضطراب و آشفتگی را رها کن ۱۰۲
نکته ۱۰۵
اندوهگین مباش؛ چون پروردگارت، آمرزگار و توبه پذیراست ۱۰۵
غم مخور؛ همه چیز به تقدیر و قضای الهی بستگی دارد ۱۰۹
غم مخور و منتظر بر طرف شدن رنج و اندوه باش ۱۱۱
نکته ۱۱۳
غم مخور؛ همواره خدا را یاد کن ۱۱۵
غم مخور و از رحمت خداوند ناامید مباش. ۱۱۶
غم مخور و هر کسی را که به تو بد کرده، ببخش. ۱۱۷
به خاطر آنچه از دست داده ای، اندوهگین مباش؛ تو نعمتهای زیادی داری ... ۱۱۷
به خاطر مسایل بی ارزش، اندوهگین مباش. ۱۱۸
غم مخور و ناراحتی را دور بینداز ۱۱۹
از قدرنشناسی کسی که به او نیکی کرده ای، ناراحت مباش ۱۲۰
از سرزنش سرزنش کنندگان غم مخور ۱۲۱
از فقر و تنگدستی اندوهگین مباش؛ چون سلامتی و عافیت را به دنبال دارد .. ۱۲۱
به خاطر اتفاقات احتمالی، نگران و اندوهگین مباش ۱۲۳

Download From: www.AghaLibrary.com

از انتقاد حسودان و یاوه گویان غم مخور ۱۲۳
نکته ۱۲۷
غم مخور و آنچه را که خدا برایت انتخاب کرده، برگزین..... ۱۲۸
غم مخور و به کارهای مردم توجه مکن ۱۲۸
غم مخور و ارزش چیزی را که برای آن غم می‌خوری، بدان..... ۱۳۰
مادامی که به مردم نیکی می کنی، غم مخور..... ۱۳۱
با شنیدن سخن زشت غم مخور؛ چرا که حسادت و کینه، قدمت زیادی دارد ۱۳۵
نکته ۱۳۷
غم مخور؛ چراکه شکیبایی در برابر ناخوشیها و تحمل سختیها، راه موفقیت و رستگاری و سعادت است ۱۳۸
از رفتاری که مردم با تو می‌نمایند، اندوهگین مباش و به رفتاری بنگر که با خدا دارند ۱۳۹
از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش..... ۱۴۰
غم مخور؛ زیرا اسبابی وجود دارد که مصیبتها را برای مصیبت زده آسان می‌نماید؛ از جمله:..... ۱۴۰
بی شخصیت مباش ۱۴۱
گوشه نشینی و بازتاب مثبت آن بر بنده..... ۱۴۲
از سختیها اندوهگین مباش..... ۱۴۷
نکته ۱۴۷
قواعد سعادت و خوشبختی..... ۱۴۸
وقتی آمیخته ای از شش دارو داری، چرا غم می‌خوری؟!..... ۱۵۰

Download From: www.AghaLibrary.com

غم مخور و سعی کن با نیکی کردن به دیگران از خود نام نیکی به یادگار بگذاری ۱۵۰
در برخورد با سختیها، صبر و شکیبایی بهتر از غم و اندوه است ۱۵۱
غم مخور که تو برادران و دوستانی داری که به تو محبت می‌نمایند ۱۵۲
از چهره در هم کشیده عبوس و از بخل بخیل، اندوهگین مباش ۱۵۳
نکته ۱۵۴
کتاب بهترین همنشین ۱۵۵
سخنی چند در فضل کتاب ۱۵۷
فواید مطالعه ۱۵۸
غم مخور؛ وقتی نیکی کنی، مورد ستایش قرار خواهی گرفت ۱۵۹
نکته ۱۶۰
غم مخور که صحنه ای دیگر، حیاتی دیگر و روزی دیگر هم وجود دارد ۱۶۱
شمه ای از گفته ها و تجربه های شخصیتهای جهانی ۱۶۲
غم مخور و درباره امروز و دیروز و فردایت این سؤالها را از خود بپرس ۱۶۳
نکته ۱۶۴
غم مخور؛ چراکه غم و اندوه، جسم و توانت را ضعیف می‌کند ۱۶۶
برخی از پیامدهای غم و اندوه ۱۶۶
کینه و غم و اندوه، با انسان چه می‌کند؟! ۱۶۷
کارها را با آرامش انجام بده ۱۶۸
به پروردگارت گمان نیک داشته باش ۱۶۸
وقتی خیالی، به سرت زد ۱۶۹

Download From: www.AghaLibrary.com

از نصیحت سازنده و هدفمند ناراحت مشو؛ بلکه به گرمی از آن استقبال کن .۱۶۹
بیشتر شایعات واقعیت ندارند.....۱۷۱
نرم خویی، تو را از لغزشگاهها دور می کند.....۱۷۲
گذشته، هرگز باز نمی آید.....۱۷۲
خوشبختی را در درون خود بجوی، نه در اطراف و پیرامونت.....۱۷۳
زندگی، ارزش غم خوردن ندارد.....۱۷۳
نکته.....۱۷۵
با وجود ایمان به خدا غم مخور.....۱۷۵
برای چیزهای بی ارزش غم مخور؛ چون دنیا همه اش بی ارزش است.....۱۷۷
به خاطر ستم آشکاری که بر تو می‌شود، غم مخور.....۱۷۹
دنیا، اینگونه آفریده شده است.....۱۸۱
از انسانهای شرور و از کثرت آنها تعجب مکن؛ بلکه از وجود انسانهای نیک تعجب کن، هرچند اندک اند.....۱۸۱
با وجود بر خورداری از قطعه ای نان، یک اتاق و آب و لباسی که تو را بپوشاند، غم مخور.....۱۸۱
از نقمت غم مخور که ممکن است، نعمت شود.....۱۸۲
خودت باش.....۱۸۳
نکته.....۱۸۴
گاهی ضرر، فایده می‌شود.....۱۸۶
ایمان، بزرگترین دارو.....۱۸۸

Download From: www.AghaLibrary.com

غم مخور؛ خداوند، مشرک درمانده را اجابت می‌کند چه برسد به مسلمان یکتاپرست... ۱۸۹
غم مخور؛ چراکه زندگی، کوتاهتر از آنست که تصور می‌کنی ۱۹۱
وقتی درآمد کافی داشتی، غم مخور ۱۹۲
رضایت از پیشامدها، ناراحتی را از بین می برد ۱۹۳
اگر یکی از اندامهایت را از دست داده ای، سایر اندامهایت، سالمند ۱۹۶
روزگار، در چرخش است ۱۹۷
در زمین پهناور خدا سیاحت کن ۱۹۸
نکته ۱۹۹
در واپسین لحظات زندگی هم غم مخور ۲۰۰
غم مخور و به این داستان گوش بسپار: ۲۰۱
از وقوع فجایع غمگین مشو؛ چرا که تو، راز قضیه و فرجامش را نمی دانی ۲۰۲
غم مخور؛ دنیا، ناچیزتر از آنست که برای آن اندوهگین باشی ۲۰۴
غم مخور؛ چراکه تو، به خدا ایمان داری ۲۰۵
نکته ۲۰۶
هر گاه به مصیبتی گرفتار شدی، غم مخور؛ چون مصیبت، نمی‌تواند مانع پیشرفت تو شود ۲۰۶
هرگاه اسلام را شناختی ،غم مخور ۲۰۸
برخی از عوامل خوشبختی ۲۱۱
لوازم خوشبختی ۲۱۲
غم مخور؛ قبل از موعد مقرر نخواهی مرد ۲۱۳

Download From: www.AghaLibrary.com

همواره بگویید: یا ذا الجلال والاکرام! ۲۱۴
نکته ۲۱۸
ترس از حسود..... ۲۱۹
با مردم با اخلاق نیک رفتار کن ۲۲۰
غم مخور تا به تو بگویم چکار کنی ۲۲۰
پیامدهای وخیم گناه..... ۲۲۱
رزق و روزی را بدور از حرص و آز بجوی..... ۲۲۳
راز هدایت و رهیابی..... ۲۲۴
هر کس خواهان زندگی خوب است، این ده غنچه را بچیند..... ۲۲۵
نکته ۲۲۸
غم مخور و واقع نگر باش..... ۲۲۹
غم مخور که آنچه برایش غم می‌خوری، به زودی پایان می‌یابد ۲۳۵
نکته ۲۳۶
افسرده مباش؛ زیرا افسردگی، راه بدبختی و شقاوت است..... ۲۳۷
افسردگی، دروازه خودکشی است ۲۳۷
استغفار، شکننده قفلهاست ۲۴۳
تکیه گاه مردم باش ۲۴۶
آدم صرفه جو، فقیر نمی‌شود..... ۲۴۷
تنها به خداوند وابسته باش ۲۵۰
عوامل آرامش..... ۲۵۰
تقدیر و سرنوشت..... ۲۵۲

Download From: www.AghaLibrary.com

لذت آزادی ۲۵۳
بالش سفیان ثوری ۲۵۳
به شایعات توجه نکن ۲۵۴
دشنام و ناسزاگویی، به تو زیانی نمی رساند ۲۵۴
به زیباییِ جهان هستی بنگر ۲۵۶
نشانه های قدرت خداوند ۲۵۷
حرص و آز، فایده ای ندارد ۲۵۸
بحرانها، گناهانت را می زدایند ۲۵۸
﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ ۲۵۹
عوامل خوشبختی ۲۶۰
رنج جاه و مقام ۲۶۲
به سوی نماز بشتاب ۲۶۳
صدقه، مایه آرامش است ۲۶۵
خشمگین مشو ۲۶۷
اوراد و اذکار صبحگاهی ۲۶۸
نکته ۲۷۰
قرآن، کتاب خجسته ۲۷۱
به شهرت علاقه مند مباش؛ چون تاوانش، اندوه و ناراحتی است ۲۷۲
زندگی پاکیزه ۲۷۳
بلا و مصیبت به نفع توست ۲۷۴
بندگی خدا در پذیرش تقدیر ۲۷۴

Download From: www.AghaLibrary.com

از امارت تا نجاری ۲۷۵
همنشینی با نااهلان، مایه رنج و بدبختی است ۲۷۶
پیامی به مصیبت دیدگان ۲۷۷
چشم اندازهای توحید در کنترل خشم ۲۷۹
نکته ۲۸۳
هم به ظاهر و هم به باطن توجه کن ۲۸۴
کار و تلاش کن ۲۸۷
به خدا پناه ببر ۲۸۷
بر خداوند توکل نموده ام ۲۸۸
بر سه چیز اجماع کرده اند... ..... ۲۸۸
ستمکار را به خدا بسپار ۲۹۰
پادشاه ایران و پیرزن ۲۹۰
گاهی نقص و کاستی به کمال تبدیل می‌شود ۲۹۱
یک اعتراف ۲۹۵
لحظاتی با ابلهان ۲۹۶
ایمان، راه نجات ۲۹۸
کفار هم متفاوتند! ۳۰۰
اراده آهنین ۳۰۱
فطرت خداشناسی ۳۰۲
بر تأخیر روزی غم مخور؛ چون زمان مشخصی دارد ۳۰۳
به کار مفید مشغول شو. ۳۰۴

در زندگی ات لحظات گرانبهایی وجود دارد..... ۳۰۸
نکته ۳۱۳
کارهای زیبا، راه سعادت ۳۱۴
دانش مفید و دانش مضر..... ۳۱۶
بر دانش و معلومات ات بیفزای ۳۱۷
خودت را محاسبه کن ۳۱۸
احتیاط کنید..... ۳۱۹
دل مردم را به دست بیاور..... ۳۲۰
به سرزمینهای مختلف سفر کن و نشانه های قدرت خدا را ببین ۳۲۱
تهجد بگزار ۳۲۲
نکته ۳۲۳
قیمت تو، بهشت است ۳۲۴
محبت واقعی..... ۳۲۵
نکته ۳۲۶
غم مخور؛ شریعت، آسان است..... ۳۲۷
قواعد و اصول دستیابی به آرامش..... ۳۲۸
از عشق و دلدادگی بپرهیز ۳۲۹
حقوق برادری..... ۳۳۲
ارتکاب گناه اسراری دارد؛ ولی مرتکب گناه مشو..... ۳۳۳
به دنبال روزی برو، اما آزمند مباش ۳۳۳
نکته ۳۳۵

شریعت آسان..... ۳۳۵
﴿لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ مترس تو برتر هستی ۳۳۶
از چهار چیز پرهیز کن ۳۳۷
در پناه پروردگارت، بیارام..... ۳۳۷
دو گفتار ارزشمند..... ۳۳۸
شمه ای از فواید مصائب..... ۳۳۹
علم، مایه هدایت و شفاست ۳۴۰
امید است که خیر باشد..... ۳۴۰
سعادت، هدیه ای الهی است ۳۴۱
مرد نکونام نمیرد هرگز..... ۳۴۱
مهمترین مرثیه ها..... ۳۴۲
راز و نیازی با خدا..... ۳۴۶
پروردگاری که ستم و بی عدالتی نمی‌کند..... ۳۴۷
خودت تاریخ خود را بنویس ۳۴۸
به کلام خدا گوش بسپار ۳۴۹
هر کس، دنبال خوشبختی است، اما..... ۳۵۳
نکته ۳۵۵
نعمت یا عذاب..... ۳۵۶
﴿أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ﴾ «آیا دلت را برایت نگشودیم»؟..... ۳۵۶
زندگی خوب ۳۵۸

سعادت چیست؟!..... ۳۶۰
سخن پاک به سوی خدا بالا می رود..... ۳۶۳
گرفت الهی، شدید است..... ۳۶۴
دعای مظلوم..... ۳۶۶
گفتم: منم..... ۳۶۷
باید همراه و هم صحبتی داشت..... ۳۶۸
امنیت، خواسته ای شرعی و عقلی..... ۳۶۸
افتخاراتی که از بین می روند..... ۳۷۰
کسب فضایل، تاج زندگی سعادتمندانه..... ۳۷۲
جاودانگی و نعمت آنجاست، نه اینجا..... ۳۷۴
دشمنان آیین الهی..... ۳۷۵
حقیقت دنیا..... ۳۷۷
کلید خوشبختی..... ۳۷۹
نکته..... ۳۷۹
آنها چگونه می زیستند؟..... ۳۸۰
اقوال حکما درباره صبر..... ۳۸۱
گمان نیک به خدا..... ۳۸۴
انسان شکیبا، به بهترین چیز دست می یابد..... ۳۸۴
سخنانی پیرامون آسان شدن بلاها..... ۳۸۶
نکته..... ۳۸۷
از پریشان حالی و تنگدستی، غم مخور؛ ارزش تو، چیز دیگری است..... ۳۸۷

غم مخور؛ کتابخوانی، استعدادها را رشد می دهد ۳۸۸
غم مخور، شگفتیهای آفرینش را بررسی کن ۳۸۸
یاالله! یا الله! ۳۹۳
غم مخور؛ روزگار به نوبت است ۳۹۵
❁ هَـٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ ﴾ «این دو، طرفین دعوا هستند که درباره پروردگارشان با همدیگر مجادله می کنند» ۳۹۶
غم مخور که دشمنت شاد می شود ۳۹۶
خوشبینی و بدبینی ۳۹۸
ای انسان! غم مخور ۴۰۱
نکته ۴۰۵
دلداری به مصیبت زدگان ۴۰۶
پیامدهای زودرس رضامندی ۴۱۳
رضامندی در مقابل رضامندی ۴۱۴
نارضایتی، بهره انسان ناراض است ۴۱۵
فواید رضامندی ۴۱۵
ناخشنودی، فایده ای ندارد ۴۱۶
رضامندی، دروازه سلامتی است ۴۱۶
رضامندی، توانگری و آسایش است ۴۱۸
ثمره رضامندی، سپاسگزاری و شکر است ۴۱۸
ثمره ناخشنودی، ناسپاسی است ۴۱۹
ناخشنودی، دام شیطان است ۴۱۹

رضامندی، هوا و هوس را از وجود انسان بیرون می کند..... ۴۲۰
نکته ۴۲۰
چشم پوشی از لغزشهای برادران..... ۴۲۱
تندرستی و فراغت..... ۴۲۴
خداوند، کارساز مؤمنان است ۴۲۵
چراغی بر فراز راه پژوهشگران..... ۴۲۸
عزت و احترام یک امتحان است ۴۲۹
گنجینه های ماندگار..... ۴۳۰
همتی به بلندی آسمان ۴۳۱
بررسی اندیشه ها ۴۳۲
شفادهنده، خداست ۴۳۳
احتیاط کن ۴۳۵
تحقیق کن ۴۳۵
تصمیم بگیر و اقدام کن..... ۴۳۶
زندگی ما منحصر به این دنیا نیست..... ۴۳۶
پنهان شدن تا طلوع خورشید نجات ۴۳۸
خدایت، ارحم الراحمین است..... ۴۴۰
خوشبین باش ۴۴۱
زندگی، سراسر رنج و خستگی است ۴۴۱
میانه روی، از هلاکت نجات می دهد ۴۴۳
خصلتهای انسان، معیار ارزیابی اوست..... ۴۴۳

اینگونه آفریده شده ای..... ۴۴۴
ذکاوت و نبوغ را باید رشد داد ۴۴۵
زیبا باش تا جهان هستی را زیبا ببینی ۴۴۷
پایان شب سیه، سپید است..... ۴۴۸
تو بالاتر از آنی که کینه بورزی..... ۴۴۹
نکته ۴۴۹
دانش، کلید آسایش و راحتی است ۴۵۰
اینطور نه..... ۴۵۱
شرح صدر پیامبرﷺ..... ۴۵۲
آهسته... آهسته..... ۴۵۲
ناسپاسی تا چه حد؟!..... ۴۵۳
سه تابلو ۴۵۴
نکته ۴۵۵
مطمئن باشید ۴۵۶
نیکی، سپر بلاست ۴۵۷
رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود ۴۵۸
نکته ۴۶۱
نگاهی به جهان هستی..... ۴۶۲
گامهای سنجیده ۴۶۲
نامنظم مباش ۴۶۴
ارزش واقعی شما، ایمان و اخلاقتان است..... ۴۶۵

خوشا به سعادت اینها..... ۴۶۷
وای از بدبختی و تیره روزی اینها... ..... ۴۶۸
نکته ۴۶۸
با زنان مهربان باشید..... ۴۶۹
لبخندی در بدو ورود به خانه ۴۷۰
انتقامجویی، زهر مهلکی است..... ۴۷۳
نکته ۴۷۴
در شخصیت دیگران ذوب مشو ۴۷۴
در انتظار لطف خدا..... ۴۷۵
مشتاق کارهایی باش که به تو آرامش می بخشد ۴۷۷
سفره همگانی خدا..... ۴۷۷
هدایت و آرامش، نتیجه ایمان است..... ۴۷۹
میانه روی و اعتدال..... ۴۸۱
نه این، نه آن ۴۸۳
نکته ۴۸۳
اولیای خدا چه کسانی هستند؟ ۴۸۴
خداوند با بندگانش مهربان است ۴۸۵
و از جایی به بنده اش روزی می‌دهد که بنده، تصورش را نمی‌کند..... ۴۸۷
خداست که باران می‌دهد ۴۸۷
خداوند، در عوض، چیز بهتری به او داد... ..... ۴۸۸
فقط از خدا بخواه..... ۴۹۰

لحظات ارزشمند ۴۹۱
به سوی مرگ یا فرار از مرگ؟..... ۴۹۳
داستانهایی درباره مرگ..... ۴۹۳
هیچ فریادرسی جز الله نیست ۴۹۵
چه دردها که درمان شود!..... ۴۹۷
کرامات اولیا..... ۴۹۸
الله به عنوان کارساز و شاهد کافی است..... ۴۹۹
نکته ۵۰۰
نقش روزی حلال در اجابت دعا..... ۵۰۱
همه، تسبیح گوی خدایند ۵۰۳
از خدا راضی باش..... ۵۰۶
فریادی در میان نخلها ۵۱۲
جوایز نخستین مسلمانان..... ۵۱۳
رضایت و خشنودی حتی بر روی اخگر آتش...!..... ۵۱۴
نکته ۵۱۶
قاطعیت در تصمیم گیری..... ۵۱۶
استوار و پابرجا باش..... ۵۲۰
شگفتا از ما...!..... ۵۲۲
نکته ۵۲۳
تاوان سخن جذاب ۵۲۴
راحتی در بهشت است..... ۵۲۵

نکته ۵۲۷
با نرمی و آرامش می‌توان به هدف رسید ۵۲۸
نکته ۵۳۱
اضطراب، برایت سودی ندارد ۵۳۲
درآمد کافی، سبب راحتی است ۵۳۲
بدترین احتمال را در نظر بگیر ۵۳۳
دنیای خوب، یعنی برخورداری از خوراک کافی و صحت و تندرستی ۵۳۵
آتش دشمنی را خاموش کن ۵۳۷
ارزش هیچکس را کم مکن ۵۳۸
هرچه کنی، به خود کنی ۵۴۳
تلاشهای دیگران را تحقیر نکن ۵۴۴
خودت باش ۵۴۴
کاری را که در توانت نیست، رها کن ۵۴۵
بی‌نظم و بی هدف مباش ۵۴۶
فزون طلبی، مایه غفلت است ۵۴۷

سخن ناشر

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله و آله و صحبه؛

رستگاری، خواسته و هدفی همگانی به درازای تاریخ است؛ خواسته ای که بشریت، در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. در این میان برخی شگرد خوشبخت زیستن را یاد داشته و به آن دست یافته اند؛ اما آنان که تعریف درستی از خوشبختی نداشتند و راههای دستیابی به آن را نمی‌دانستند، در حسرت خوشبختی ماندند و طعم آرامش را نچشیدند.

اینک که هیاهوی زندگی مدرن، دود کارخانه ها، بوغ اتومبیلها، انبوه کالاهای تولیدی و ترس از سلاحهای شیمیایی و میکروبی و اتمی، همچون ماری بر زندگی بشر چنبره زده و ترس و اضطراب و نگرانی، بر حیات جامعه بشری سایه افکنده و مانع از تابش خورشید گرمابخش آرامش بر پهنه سرمازده زندگی انسان گردیده، بیش از هر زمانی نیازمند توجه جدی به موضوع خوشبختی هستیم تا از یکسو عوامل پیدایش غم و اندوه را بازشناسیم و از دیگر سو، سعادت و آرامش را تقدیم بشرِ سرگردان در وادی غم و اندوه نماییم و بدین سان دستش را بگیریم و او را از صحرای داغ بیقراری به سایه سار خنک و دل آرام سکون و اطمینان سوق دهیم.

انتشارات سنت احمد، مفتخر است در این راستا کتاب (**لا تحزن**) را تحت عنوان «غم مخور» به زبان فارسی، تقدیم خوانندگان گرامی‌نماید؛ گفتنی است این کتاب، با ادبیاتی جذاب، به قلم دکتر عائض قرنی به زبان عربی تألیف شده و با پرداختن به موضوع سعادت و راههای زدودن غم و اندوه، یکی از پرتیراژترین کتابهای دنیا بوده که به زبانهای مختلف ترجمه و چاپ شده است. انتشارات سنت احمد، ضمن ابراز خرسندی از تقدیم این کتاب ارزنده به خوانندگان فارسی زبان، مراتب تشکر و قدردانی خود را از مترجم کتاب، آقای محمدگل گمشادزهی، اعلام می‌دارد و زحمات آقای محمد ابراهیم کیانی را ارج می نهد که کار مراجعه و بازنگری این اثر را انجام داد.

امید آن می‌رود که تقدیم این کتاب به شما خواننده محترم، آرامش و اطمینان خاطر را به شما هدیه نماید و زمینه فراگیری بهتر زیستن را به یکایک ما بیاموزد و تیرگی غم و اندوه را از زندگی تک تک ما بزداید.

ناشر

Download From: www.AghaLibrary.com

درآمدی بر کتاب

اضطراب وآشفتگی، بی اعتمادی و حیرت، افسردگی و اندوه، بدبینی، غم و ناراحتی، ناامیدی و احساس شکست، بخشی از وضعیت اسفبار و دردناک زندگی بشریت است. این کتاب، پژوهشی جدی و گیرا است که به علاج این تراژدی و وضعیت فاجعه آمیز آن می‌پردازد. در این کتاب تلاش شده است تا مشکلات زمان در پرتو وحی و رهنمود رسالت، همگام با فطرت سالم، تجربه های مفید، نمونه های زنده و در سایه داستانهای جذاب و ادبیات گیرا حل شود. در این کتاب از اصحاب و تابعین بزرگوار، مطالب و سخنانی نقل شده و سروده های شاعران بزرگ، توصیه های پزشکان ماهر، اندرزهای فرزانگان و رهنمود های علما نیز به رونق آن افزوده است. در این میان طرحها وبرنامه هایی که شرقیها و غربیها وگذشتگان و معاصران بیان داشته اند نیز ذکر شده است. همچنین مطالب شایسته و درستی که رسانه های گروهی از قبیل روزنامه ها، مجلات، ویژه نامه ها و نشریه ها ارائه داده اند، به این کتاب اضافه گردیده است.

خلاصه اینکه این کتاب، آمیخته ای مرتب و تلاشی پیراسته است که در یک جمله به تو می گوید: «خوشبخت وآرام باش؛ شاد و خوشبین باش وغم مخور».

Download From: www.AghaLibrary.com

مقدمه چاپ اول

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله و علی آله وصحبه.

امیدوارم بتوانید کتاب «غم مخور» را بخوانید و از آن استفاده نمایید؛ البته باید قبل از خواندن این کتاب، آن را با منطق درست و عقل سالم و فراتر از آن، با مقیاس کتاب و سنت ارزیابی کنید.

پیش داوری و حکم نمودن درباره چیزی قبل از آگاهی یافتن از آن، ستم است؛ همینطور فتوا دادن و اظهار نظر کردن قبل از اطلاع از موضوعی و پیش از اندیشیدن درباره اش و یا قبل از شنیدن ادعا و دیدن حجت و خواندن دلیل، ستم بر معرفت است.

مطالب این کتاب را در مورد کسانی به رشته تحریر درآورده ام که اندوه و بلایی، آنها را فراگرفته یا آشفتگی و رنجی، خواب از چشمانشان ربوده است. اینک که همه ما به این واقعیت دردناک گرفتار هستیم، کوشیده ام تا فشرده و چکیده تلاش فکری نخبگان و سرآمدان را در درمان دل خونین و رنج دیده و روح خسته وتن اندوهگین در قا لب آیات و اشعار، بیان حالتها و اندرزها و نکات و سخنانی از اینجا و آنجا و ذکر پاره ای از مثالها و داستانها ارائه دهم.

این کتاب، میگوید: شاد وخوشبخت باش؛ خوشبین و آرام باش. بلکه می‌گوید: زندگی را آنگونه که هست، باید با رضامندی و طیب خاطر سپری کرد. این کتاب، اشتباهاتمان را در تعامل با سنتهای زندگی و در رفتار با مردم، اشیا و زمان و مکان تصحیح می‌نماید و از پافشاری بر درگیر شدن با زندگی، مخالفت با قضا و قدر، مبارزه با شیوه و برنامه حیات و نیز از بی اعتنایی بی دلیل، به شدت باز می‌دارد؛ بلکه از نزدیک صدایت می زند که سرنوشت خوبی خواهی داشت؛ مطمئن باش و به خودت و به آنچه که داری، اعتماد کن؛ برای شکوفایی استعداد هایت بکوش و رنجها و ناگواریهای زندگی و خستگیهایش را فراموش کن. از اینرو می‌خواهم در آغاز کتاب مسایل مهمی‌را به خواننده گرامی‌گوشزد نمایم که عبارتند از:

- هدف از این کتاب باز گرداندن سعادت وآرامش و گشودن دروازه امیدواری و خوشبینی به زندگی افراد است تا به آینده ای درخشان امیدوار باشند. همچنین منظور این

Download From: www.AghaLibrary.com

است که مردم، مهربانی خداوند و آمرزش او را به یاد آورند، اضطراب و آشفتگی را برای آینده بگذارند و نعمتهای الهی را همواره به خاطر داشته باشند.

- این کتاب، تلاشی است برای دور نمودن غم و اندوه و از میان بردن رنج، آشفتگی و ناامیدی و احساس شکست.
- در این کتاب، آیات قرآنی، احادیث نبوی، مثالهای گوناگون، داستانها و اشعار و گفته هایی از فرزانگان، پزشکان و ادیبان جمع آوری نموده ام.
- همچنین در این کتاب پاره ای از تجربه های مفید، دلایل قاطع و سخنانی گیرا و جذاب آورده ام. از اینرو این کتاب تنها یک موعظه، یک سرگرمی فکری و یا یک طرح و راهبرد محض نیست؛ بلکه دعوتی مصرانه برای سعادت و خوشبختی شماست.
- این کتاب، برای مسلمانان و غیرمسلمانان نگاشته شده است؛ بنابراین در پرتو آیین راستین الهی که دین فطرت است، احساسات انسانها را مورد توجه قرار داده و رعایت نموده ام.
- در این کتاب مطالبی می‌بینید که از شرقیها و غربیها نقل شده است؛ لذا امیدوارم در این باره مورد سرزنش قرار نگیرم. چراکه حکمت، گمشده مؤمن است؛ هر جا که آن را بیابد، از دیگران به آن سزاوارتر است.
- برای راحتی خواننده و بدین منظور که مطالعه اش، مستمر و فکرش، بهم پیوسته و جمع و جور باشد، از افزودن پانوشت به کتاب خودداری کرده و منابع مطالب نقل شده را در متن کتاب گنجانده ام.
- در نقل مطالب، فقط به ذکر منابع اکتفا نموده و شماره صفحه را ذکر نکرده ام؛ در این روش به شیوه برخی از پیشینیان عمل کرده ام؛ زیرا به نظر من، این روش، برای خواننده مفیدتر و آسانتر است.
- در این میان گاهی مطالب را با اندکی تصرف نقل نموده و گاهی متن آن را بطور کامل ذکر کرده و یا برداشت شخصی خود را از کتاب یا مقاله منبع، بیان داشته ام.

- موضوعات متنوعی را در این کتاب ارائه داده و از بخش بندی آن، خودداری کرده ام؛ ترتیب موضوعی این کتاب، بدین صورت است که مباحث متنوعی در یک موضوع مطرح شده و رشته سخن، از یک گفتار به گفتار دیگر انتقال یافته و گاهی همان سخن، در جاهای دیگر تکرار شده تا بیشتر مورد توجه و بهره خواننده قرار بگیرد.
- برای پرهیز از تکرار و برای آنکه خواننده خسته نشود، شماره آیات یا تخریج احادیث را بیان نکرده ام؛ البته اگر حدیثی ضعیف باشد، ضعف آن را ذکر کرده ام و چنانچه حدیثی، صحیح یا حسن باشد، صحت و حسن آن را بیان نموده یا سکوت کرده ام.
- گاهی خواننده می‌بیند که بعضی مفاهیم به صورتهای مختلف و شیوه های متنوعی تکرار شده اند؛ این کار را برای آن کرده ام که چون مطلبی، بیش از یکبار و به صورتهای گوناگونی ارائه شود، بهتر در ذهن جای می گیرد؛ چنانچه اندکی تأمل و اندیشه در قرآن، این موضوع را روشن و نمایان می کند.

با این مقدمه، این کتاب را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنم و امیدوارم که مطالب شایسته، داروهای درست و دیدگاههای صحیح ارائه شده در آن، مورد استفاده قرار بگیرد. بنده، در این کتاب برای همه سخن گفته ام و همگان، مورد خطاب من می‌باشند. مخاطب من فقط یک گروه یا نسل مشخص و یا مردم یک کشور نیستند؛ بلکه این کتاب، برای همه آنهایی است که می‌خواهند خوشبخت تر زندگی کنند.

و رصعت فیه الـدر حتی ترکتـه یضی ء بلا شمس و یسری بلا قمر

«و در آن چنان گوهر آراستم که بدون خورشید روشنایی می‌دهد و بدون ماه نورافشانی می کند.

فـعینـاه سحـــر والجبیـن مهند و لـله در الرمش والجید و الحور

«چشمانش افسونگر و پیشانیش همچون شمشیر آب دیده؛آفرین به این پلکهای زیبا و گردن دراز و به این همه زیبایی».

عائض بن عبدالله القرنی
۱٤۱٥/٤/۲٦هـق

یا الله

﴿ يَسۡـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ﴿٢٩﴾ ﴾ «همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، او را می‌خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

آنگاه که دریا طوفانی می‌گردد و امواج خروشان و سهمگین از هر سو، بلند می‌شوند و باد به شدت وزیدن می‌گیرد، کشتی سواران فریاد بر می‌آورند: **یا الله**.

هنگامی که کاروان در بیابان ره گم می‌کند و قافله نمی‌داند به کدامین سو راهش را ادامه دهد، کاروانیان، بانگ بر می‌آورند: **یا الله**.

وقتی که بلا و مصیبت فرا می‌رسد و حادثه، بر در خانه زانو می زند، بلادیدهٔ بیچاره فریاد می زند: **یا الله**.

و آنگاه که چاره ها کارساز نمی‌افتد و امیدها قطع می‌شود و راهها مسدود می‌گردد، فریاد بر می‌آورند: **یا الله**.

و هنگامی که زمین با وجود فراخی اش بر تو تنگ می‌شود و تحمل خودت، بر تو دشوار می‌گردد، فریاد برآور: **یا الله**.

ولقد ذکر تک والخطوب کوالـــح　　سـود و وجـــه الدهـــر أغبرقـــاتم

«تو را در حالتی به یاد آورده ام که مصیبتهای سخت و جانکاه به سویم چهره در هم کشیده و سیمای زمان، غبارآلود و تیره است».

فهتفت فی الاسحار باسمک صارخاً　　فـــإذا محـــیا کـــل فجـر بـاسم

«در سحرگاهان فریاد زدم و نام تو را گرفتم؛ در نتیجه ناگهان سپیده دمی درخشان هویدا شد».

سخن پاک، دعای خالصانه، فریاد صادقانه، اشکهای پاک و آه و ناله و زاری، به سوی خداوند بالا می‌رود؛ سحرگاهان دستهای نیاز به سویش دراز می‌شوند و در سختیها، چشمها بدو دوخته می‌گردد و هنگام وقوع مصیبت از او فریادخواهی می‌شود. زبانها، نامش را زمزمه می‌نمایند و او را صدا می زنند واز او کمک می‌جویند؛ با یاد او دلها آرام می‌گیرد، احساسات فروکش می‌کند و انسانها، خونسرد

می‌شوند. خدا، راه را می‌نماید و با ذکر او یقین در دل جای می گیرد. ﴿ ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ ﴾ «خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است».

الله، بهترین اسم، زیباترین واژه، راست ترین عبارت و ارزشمندترین کلمه است:

﴿ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ٦٥ ﴾ «آیا شبیه و همنامی‌برای خدا پیدا خواهی کرد؟»

الله یعنی خداوند توانا، باقی، نیرومند، صاحب عزت و قدرت و فرزانگی: ﴿ لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ١٦ ﴾ «امروز پادشاهی از آن کیست؟ امروز پادشاهی، از آن خداوند چیره است. »

الله؛ وقتی اسم الله برده می‌شود، آنجاست که لطف و عنایت ومدد و مهرورزی و احسان، توجه انسان را به خود جلب می‌نماید: ﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ ﴾ «هر نعمتی که از آن برخوردار هستید، از جانب خداوند است».

الله، عظمت و هیبت و بزرگی است.

مهما رسمنا فی جلالک احرفا قدسیة تشدو بها الارواح

فلانت أعظم و المعانی کلها یا رب عند جلالکم تنداح

«هرچند کلمات مقدسی را که ارواح، با شور و آواز بلند آنها را می‌خوانند، در بیان شکوه وبزرگی تو بنگاریم و مرتب کنیم، تو بزرگتر از آنی و همه مفاهیم شکوهمندی تو، گسترده تر از آن است».

پس بارخدایا! به جای بی تابی و ناراحتی، آرامش بیاور و شادمانی را پاداش اندوه قرار بده و هراس و ترس را به امنیت تبدیل کن.

پروردگارا! دلهایی را که در کوره غمها و آشفتگیها بی تابی می کنند، با یخ یقین، سرد و آرام بگردان و اخگرهای ناراحتی را که ارواح بر آن غلط می زنند، با آب ایمان خاموش بگردان.

پروردگارا! کسانی را که خواب از چشمانشان پریده، در خوابی آرام فرو ببر و به انسانهایی که رنجور و آشفته هستند، آرامش بده و هرچه زودتر راه حلی برای مشکلاتشان ارزانی بفرما.

پروردگارا! آنهایی را که در حیرت و گمراهی هستند، به سوی نور خویش هدایت کن و افرادی را که از برنامه ها وشیوه های گمراه پیروی می‌نمایند، به راه خویش رهنمون بگردان.

بارخدایا! تاریکی وسوسه ها را با سپیده دم نور دور بگردان و با فجر روشنایی حق، ضمیرهای گرفتار در باطلگرایی را روشن نما و مکر شیطان را با لشکریان ویژه و مشخص خود، به خود شیطان باز گردان.

بارخدایا! غم واندوه را از ما دور بفرما و اضطراب وبی تابی را از وجودمان بیرون بیاور.

خداوندا! به تو پناه می‌بریم از اینکه از غیر تو بهراسیم و از کسی جز تو یاری بجوییم؛ تو، کارساز ما هستی و تو، بهترین یاور و بهترین مددکاری.

بیندیش وسپاس بگزار

در نعمتهای الهی بیندیش و آنها را به یاد آور؛ بدین سان خواهی دید که نعمتهای الهی از هر سو تو را در بر گرفته است: ﴿ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ ﴾ «اگر نعمتهای خداوند را بشمارید، نمی‌توانید همه آنها را بشمارید».

تندرستی، امنیت، خوراک، پوشاک، آب و هوا، همه اینها، نعمتهای خداوند هستند که تو از آنها بهره مندی؛ تو تمام دنیا را داری، اما درک نمی‌کنی که صاحب حیات و زندگانی هستی ونمی‌دانی؛ ﴿ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ ﴾ «خداوند نعمتهای ظاهری وباطنی خویش را بر شما فرو ریخته است». دو چشم، دو پا، دو دست و لب و زبان؛ ﴿ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾ ﴾ «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟»

آیا این چیز کمی است که تو، بر روی پاهایت راه می‌روی و حال آنکه کسانی هستند که پاهایشان، قطع شده است؟.

آیا این، امر ناچیزی است که تو، در حالی به راحتی می‌خوابی که خواب بسیاری از مردم پریده است؟ و آیا این را دست کم گرفته ای که تو، با شکمی سیر می‌خوابی و آب خنک می نوشی؟حال آنکه کسانی هستند که آب و غذا به آنها نمی چسبد و برایشان گوارا نیست.

در شنوایی خود فکر کن که از ناشنوایی در امان مانده ای. به بینایی ات بنگر و ببین که چگونه از نابینایی نجات یافته ای. به پوست خود نگاه کن که چگونه از بیماریهای پوستی همانند پیسی و جذام رهایی یافته ای. در عقل خود بیندیش که خداوند، نعمت عقل را به تو داده و تو دیوانه نشده ای.

آیا حاضری چشمت را از تو بگیرند و در برابر آن به اندازه کوه احد به تو طلا بدهند؟آیا حاضری شنوایی ات را به ازای مبلغی به اندازه کوهها بفروشی؟ آیا راضی می‌شوی که کاخهای مجلل را به تو بدهند و در عوض زبانت را از تو بگیرند ولال شوی؟

آیا دستانت را با گردنبندهای مروارید معامله می‌کنی و می پسندی که از آن تو باشند و دستهایت، قطع گردد؟

شکی نیست که نعمتهای فراوانی، تو را به آغوش گرفته است و تو نمی‌دانی؛ از اینرو ناراحت و غمگین و افسرده زندگی می‌کنی حال آنکه نان گرم و آب سرد و خوابی آرام داری و از تندرستی کامل برخورداری. به آنچه نداری، فکر می‌کنی و شکر آنچه را که داری نمی‌گزاری؛ از یک زیان مالی ناراحت هستی در صورتی که کلید خوشبختی در دست توست و گنجینه هایی از خوبیها، استعدادها و نعمتهای مختلف در اختیار داری؛ پس بیندیش و سپاس بگزار:

﴿ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١ ﴾ «ودر وجود شما نشانه های روشنی بر قدرت خداست؛ آیا نمی‌بینید؟» درباره خودت و خانواده و کار و سلامتی و دوستانت و دنیای پیرامون خود فکر کن؛ ﴿ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا ﴾ «نعمت خداوند را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار می‌کنند».

گذشته ها، گذشته

به یاد آوردن گذشته و غم خوردن به خاطر فجایع آن، حماقت و دیوانگی است و اراده و زندگی فعلی را نابود می‌کند. عاقلان پرونده گذشته را می پیچند و روایت نمی‌کنند؛ گذشته با طنابهایی محکم برای همیشه در سلول فراموشی بسته و زندانی می‌شود و هرگز از بند فراموشی بیرون نخواهد آمد. چون گذشته ها، گذشته و پایان یافته است. از اینرو نه غم خوردن، آن را باز می‌گرداند و نه اندوه و ناراحتی، سامانش می‌دهد؛ چون گذشته، دیگر چیزی نیست و وجود ندارد. لذا در کابوس گذشته و زیر چتری که وجود ندارد، زندگی مکن و خودت را از شبح و کابوس گذشته نجات بده؛آیا می‌خواهی آب رفته را به جوی باز گردانی و خورشیدی را که غروب کرده، طلوع دهی و نوزادی را که متولد شده، دوباره به شکم مادر بازگردانی و یا شیری را که از پستان چکیده، به درون پستان برگردانی و اشکی را که از چشم بر گونه ها سرازیر شده، به چشم بازگردانی؟!

پرداختن به گذشته، آشفتگی به خاطر گذشته، سوختن در آتش گذشته و در آستانه گذشته افتادن، وضعیت اسفبار و تراژدی وحشتناکی است. خواندن دفتر گذشته، ضایع کردن

زمان فعلی و از بین بردن تلاش و لحظه کنونی است. خداوند، امتهای گذشته و عملکردشان را ذکر کرده وسپس فرموده است: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡ﴾ «آن، امتی است که گذشته است». کار، تمام شده و رفته است. از اینرو کالبدشکافی جسد زمان و برگرداندن چرخهای تاریخ، فایده ای ندارد. کسی که به گذشته بر می‌گردد، بسان فردی است که گندم آردشده را دوباره به آسیا می‌برد و آرد می‌کند یا مانند کسی است که براده های چوب را دوباره اره می‌نماید. از قدیم به کسی که برای گذشته می‌گرید، گفته اند: با گریه تو، مردگان از گورهایشان بیرون نخواهند آمد. همچنین گفته شده که به خر گفتند: چرا نشخوار نمی‌کنی؟ گفت: دروغ گفتن را دوست ندارم. مشکل ما این است که از پرداختن و سامان دادن به زمان فعلی خود ناتوان هستیم و خود را به گذشته مشغول می‌نماییم؛ کاخهای زیبای خود را فراموش کرده، برای مشتی خاک و تپه ای از بین رفته مرثیه سرایی و سوگواری می‌کنیم. اگر همه انسانها و جنها برای باز گرداندن گذشته دست به دست هم دهند، نمی‌توانند آن را بازگردانند؛ چراکه این کار، محال است.

مردم به پشت سر و عقب نگاه نمی‌کنند؛ چون باد به سمت جلو می‌وزد و آب، رو به جلو جریان دارد و قافله، به سوی جلو حرکت می‌کند. پس تو هم با سنت و قانون حیات، مخالفت نکن.

امروز ، فقط امروز

چون صبح کردی، منتظر شام مباش؛ گویا فقط امروز زندگی خواهی کرد، نه دیروزی که با خوب و بدش تمام شده و نه فردایی که هنوز نیامده است.

امروز فقط روز توست؛ عمر تو، فقط یک روز است؛ پس ذهن و خاطرت را فقط به زندگی امروز معطوف بدار؛ گویا امروز بدنیا آمده ای و امروز خواهی مرد. اگر چنین باشی، دیگر زندگی تو در میان خاطرات تلخ و اندوه و ناراحتی گذشته و میان توقع آینده و شبح ترسناک و خیزش وحشتناک آن از هم نخواهد پاشید.

توجه و تلاش و ابتکار خود را فقط صرف امروز بگردان. پس امروز باید نمازی درست و خاشعانه بخوانی و با تدبر، قرآن را تلاوت کنی؛ با حضور دل به ذکر بپردازی، کارها را سنجیده انجام دهی، اخلاقی زیبا ارائه نمایی، به بهره و قسمت خویش راضی باشی، به ظاهر خود توجه نمایی و به جسم و تن خویش اهتمام بورزی و به دیگران فایده برسانی.

ساعتهای امروز را تقسیم کن و از دقیقه های آن به اندازه سالها و از ثانیه های آن به اندازه ماهها استفاده کن؛ امروز نهال خوبی و مهر بکار و کارهای زیبا انجام بده. از پروردگارت آمرزش بخواه و پروردگارت را به یاد آور و برای سفر از این جهان، خودت را آماده کن. بدین سان امروز با شادمانی و سرور و در امنیت و آرامش زندگی بسر می‌نمایی و از روزی و همسر و فرزندان و شغل خود و از خانه و دانش و جایگاه خود راضی خواهی بود؛ ﴿ فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ ﴾ «پس آنچه را به تو عطا کرده ام، بگیر و از شکرگزاران باش».

خلاصه اینکه اگر رویه ای را که گفتم، در پیش بگیری، امروز را بدون ناراحتی و پریشانی و بدون حسد و کینه و ناخرسندی می‌گذرانی.

یک جمله باید بر لوح قلبت نقش ببندد؛ این جمله را در دفتر خود با خطی درشت بنویس و آن اینکه **(امروز فقط امروز)**.

اگر امروز نانی گرم و گوارا بخوری، آیا نان خشکی که دیروز خورده ای یا نانِ فردا که هنوز معلوم نیست چه باشد، به تو زیانی می‌رساند؟

وقتی امروز آبی شیرین و گوارا می نوشی، چرا برای آب تلخ و شوری که دیروز نوشیده ای، غم می‌خوری و چرا خودت را از ترس اینکه شاید فردا آبی آلوده و گرم بهره تو باشد، ناراحت و افسرده می‌کنی؟

اگر اراده ای آهنین و قاطع داشته باشی، خودت را به این نظریه که: فقط امروز زندگی خواهم کرد، قانع می‌نمایی. وقتی این تئوری در ذهن و وجودت جای بگیرد، آنگاه می‌توانی از هر لحظه امروز برای ساختن خود، شکوفایی استعدادهایت و سامان دادن کارهایت استفاده کنی؛ در این صورت خواهی گفت: امروز باید سخنانی درست به زبان بیاورم؛ پس سخن

بیهوده و ناسزا و غیبت به زبان نمی‌آورم. امروز باید خانه و کتابخانه ام مرتب باشد؛پس هیچ در هم بر همی نخواهم گذاشت و بلکه همه چیز باید منظم و مرتب باشد. فقط امروز زندگی می‌کنم؛پس به نظافت و قیافه ظاهری خود اهتمام می‌ورزم و می کوشم رفتار و سخنان و حرکتهای سنجیده و درستی از من سر زند.

فقط امروز زنده هستم؛ پس در عبادت پروردگارم و خواندن نماز به کاملترین شکل تلاش می‌کنم و سعی می‌نمایم با خواندن نوافل، توشه ای برای آخرت خود بیندوزم و نکته مفیدی حفظ کنم و کتابی مفید مطالعه نمایم.

زندگی من فقط امروز است؛ پس نهال فضیلت و خوبی را در قلب خود می کارم و درخت شر و بدی را به همراه شاخه های خاردارش که کینه، خودپسندی، ریا و بدگمانی است، از ریشه باغ دلم در می‌آورم.

فقط امروز زندگی خواهم کرد؛ از اینرو به دیگران سود می‌رسانم و به مردم نیکی می‌کنم، به عیادت بیمار می‌روم، در تشییع جنازه ای شرکت می‌کنم، آدم گمشده و سرگردانی را راهنمایی می‌نمایم، به گرسنه ای خوراک می‌دهم، مشکل کسی را حل می‌کنم، در کنار ستمدیده ای می‌آیستم و او را زیر چتر حمایتم قرار می‌دهم؛ برای فرد ضعیف و ناتوانی سفارش می‌کنم، با انسانی مصیبت زده و رنجدیده همدردی می‌کنم، به عالم و دانشمندی احترام می‌گذارم، دست شفقت و مهربانی بر سر کوچکترها می‌کشم و بزرگترها را گرامی می‌دارم.

فقط امروز زندگی خواهم کرد؛ پس ای گذشته ای که رفته و پایان یافته ای! همانند خورشیدت غروب کن؛ من هرگز برای تو نخواهم گریست وحتی لحظه ای هم برای به یاد آوردن تو درنگ نمی‌کنم. چون تو، ما را ترک گفته واز کوی ما رخت بر بسته ای و هرگز به سوی ما باز نخواهی گشت.

و ای آینده! تو در عالم غیب و دنیای پنهان هستی؛ من، با خیالات تعامل نمی‌کنم و خودم را به اوهام نمی فروشم و برای تولد چیزی که وجود ندارد، شتاب نمی‌ورزم؛ چون فردا، هنوز به وجود نیامده و آفریده نشده است. ای انسان! امروز، فقط امروز. در فرهنگ

خوشبختی، این، زیباترین واژه برای کسی است که زندگی را در زیباترین و درخشنده ترین صورت آن می‌خواهد.

آینده را بگذار تا بیاید...

﴿ أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُ ﴾ «فرمان خدا سر رسید؛ پس در آمدن آن شتاب مورزید».

از حوادث پیشی مگیر؛آیا می‌خواهی بچه، نارس زاییده شود و جنین، سقط گردد؟آیا می‌خواهی میوه را کال بچینی؟ فردا، هنوز نیامده و هیچ مزه و رنگی هم ندارد؛ پس چرا ما خودمان را به میوه آن مشغول می‌کنیم، از مصیبتهای آن می هراسیم، به حوادث آن توجه می‌نماییم و در انتظار فجایع آن هستیم؟ در صورتی که نمی‌دانیم که آیا مانعی، میان ما و رخدادهای تلخ فردا حایل خواهد شد یا اینکه ما گرفتار فجایع آن می‌گردیم؛ نیز نمی‌دانیم که چه بسا فردا، سرشار از سرور و شادی باشد. مهم این است که آینده در دنیای پنهان و عالم غیبت نهفته می‌باشد و هنوز به زمین نرسیده است. لذا ما نباید نرسیده به پل، دغدغه عبور از آن را در سر بپرورانیم؛ اصلاً چه کسی می‌داند؟شاید ما قبل از رسیدن به پل توقف کنیم و شاید پل قبل از رسیدن ما، فرو بریزد و شاید هم به پل برسیم و با سلامتی از آن عبور کنیم.

دادن محیطی گسترده تر به ذهن برای اندیشیدن در باره آینده و گشودن کتاب غیب و نگرانی بیجا از اتفاقات احتمالی آینده، از نظر شرعی امری ناپسند است. چون اندیشیدن زیاد به آینده، نشانگر داشتن آرزوی طولانی است و از نظر عقلی نیز چنین چیزی، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است. چراکه این کار، کشتی گرفتن با سایه می‌باشد، نه آینده نگری.

بسیاری از جهانیان از فقر و گرسنگی و از بیماری و مشکلاتی که آینده خود را در معرض گرفتار شدن به آن می‌بینند، بیمناک هستند! همه اینها از برنامه های مدارس شیطان است: ﴿ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗا ﴾ «شیطان، به شما وعده فقر می‌دهد و شما را به زشتیها امر می‌کند و خداوند ، شما را به آمرزشی از جانب خود و به لطف و فضل خویش نوید می‌دهد».

بسیاری، برای این گریه می‌کنند که فردا گرسنه خواهند بود و یا یک سال بعد بیمار خواهند شد! و یا ناراحت هستند که صد سال دیگر دنیا تمام می‌شود وبه پایان می‌رسد.

کسی که زندگیش، در دست کسی دیگر است، نباید به آنچه وجود ندارد، شرط ببندد و کسی که نمی‌داند کی و چه زمانی خواهد مرد، برایش درست نیست که به چیزی مشغول شود که وجود و حقیقتی ندارد. فردا و آینده را بگذار تا بیاید؛ از اخبار آن مپرس و منتظر حمله آن مباش. چون تو فعلاً به امروز مشغول هستی. تعجب و شگفتی اینجاست که افرادی غم و اندوه را به صورت نقدی وام می‌گیرند تا آن را در روزی که هنوز خورشید آن طلوع نکرده، بازپس دهند!! پس از آرزوی طولانی بپرهیزید.

چگونه با انتقاد بزهکاران و ناجوانمردان روبرو شویم؟ابلهان بزهکار خداوند آفریننده، روزی دهنده و یگانه و یکتایی را که هیچ معبود به حقی جز او نیست، به باد ناسزا گرفته اند؛ پس من و تو چه توقعی داریم؟ حال آنکه ما، بندگانی هستیم که گناه و خطا از ما سر می زند؛ شما در زندگی خود با جنگی خانمانسوز و همیشگی، انتقادی ناجوانمردانه و تلخ روبرو می‌شوید و به صورت هدفمند و سازمان یافته برای ترور و تخریب شخصیت، مورد انتقاد بی رحمانه قرار می‌گیرید و تا زمانی که بازدهی داشته باشی، بسازی، تأثیر بگذاری و بدرخشی، به عمد مورد اهانت قرار خواهی گرفت؛ اینها، از تو دست نخواهند کشید مگر آنکه تونلی در اعماق زمین حفر کنی و در آن خود را پنهان نمایی یا اینکه نردبانی به آسمان بزنی و از دست اینها بگریزی؛ اما تا وقتی در میان آنها هستی، از آنها انتظار چیزی را داشته باش که تو را ناراحت می‌کند، تو را به گریه می اندازد، دلت را خونین می‌نماید و خواب را از چشمانت می رباید.

کسی که روی زمین نشسته است، نمی‌افتد. مردم، هیچگاه به مرده لگد نمی زنند؛آنان به خاطر این بر تو خشم گرفته اند که در درستکاری یا دانش یا ادب و یا ثروت از آنها برتر هستی. بنابراین چون از آنها پیشی گرفته ای، از نگاه آنان گناهکار و مجرم می‌باشی و توبه ات پذیرفته نخواهد شد مگر آنکه نعمتهای خدادادی و استعدادهایت را رها کنی، از همه صفات و ویژگیهای پسندیده ات دوری نمایی و لباس مفاهیم پسندیده و مروت

را از تن خود بیرون آوری وکودن، احمق، دست خالی، شکست خورده و رنجدیده شوی. این، چیزی است که آنها از تو می‌خواهند.

بنابراین در برابر سخنان، انتقادها و تحقیر و تخریب اینها استوار باش و مقاومت کن و مانند صخره ای باش که وقتی دانه های تگرگ به آن اصابت می‌کنند، به علت صلابت و توان صخره می‌شکنند و از هم می پاشند. اگر تو به حرفهای اینها گوش بسپاری و واکنش نشان دهی، بزرگترین آرزوی آنها را که تیره شدن صفای زندگی توست، برآورده نموده ای. پس به زیبایی از آنها درگذر و چشم پوشی کن و از آنها روی بگردان و از مکر و حیله هایشان دلتنگ مباش. انتقاد پوچ و بی ارزش آنها در حقیقت شرح حالی محترمانه و زیبا برای توست و هر کس به اندازه وزن و جایگاه و اهمیت خود مورد انتقاد بزهکارانه و دروغین قرار می‌گیرد.

تو نمی‌توانی دهان منتقدان کینه توز را ببندی یا زبانهایشان را گره بزنی، ولی با دوری گزیدن از آنها و بی اعتناعی به آنان و سخنانشان می‌توانی انتقاد آنها را زیر پا له کنی و در زیر خاکها دفن نمایی؛ ﴿ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡ ﴾ «بگو به سبب خشمتان بمیرید». بلکه با افزودن فضایلت و رشد دادن خوبیهایت و اصلاح کجیهایت، دهانشان را پر از خاک خواهی کرد. اگر می‌خواهی همه تو را دوست بدارند و همه تو را قبول داشته باشند و از دیدگاه جهانیان فردی کامل و بی عیب باشی، امری محال و ناممکن را طلبیده ای و آرزویی دست نیافتنی را در سر می‌پرورانی.

از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش

خداوند، بندگان را آفریده است تا او را پرستش نمایند و به آفریده ها روزی داده تا شکر او را بگزارند. بسیاری از بندگان او را رها کرده و چیزهای دیگری را عبادت کرده و بیشتر، جز او را سپاس گزارده اند. از آنجا که سرشت ناسپاسی و نمک نشناسی و ستمگری، بر نفسها غالب است، گاهی می‌بینی که از تو تشکر نمی‌کنندو خوبیت را فراموش می‌کنند؛ بلکه گاهی ممکن است به دشمنی و ستیز با تو برخیزند و تو را به توپ کینه و انتقاد ببندند؛ نه

به خاطر چیزی دیگر، بلکه فقط برای آنکه به آنها نیکی کرده ای! از اینرو نباید حالت شوک به تو دست دهد و آزرده شوی.

﴿ وَمَا نَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنۡ أَغۡنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ «و آنها دشمنی نکردند مگر به خاطر آنکه خدا و پیامبرش آنها را از لطف خویش توانگر کرده اند».

دفتر گشوده جهان را مطالعه کن؛ داستان پدری را مشاهده خواهی کرد که فرزندش را پرورده، به او آب و نان داده، به تربیت و تعلیم او پرداخته و شبها بیدار مانده است تا پسرش بخوابد؛ خودش گرسنه مانده تا فرزندش سیر باشد و رنجها کشیده تا فرزند راحت باشد، اما وقتی این پسر، جوان و نیرومند گردید، همچون سگی درنده برای پدر دندان تیز نمود، پدرش را توهین و تحقیر کرد، بر او پرخاش نمود و از او نافرمانی کرد؛ خلاصه اینکه عذاب و بلایی برای پدر گردید.

آری! باید کسانی که انسانهای پست فطرت وبی اراده، برگهای خوبی آنان را به آتش کشیده اند، خونسردی و آرامش خود را حفظ کنند و به این شادمان باشند که پاداش آنها را خداوندی خواهد داد که گنجینه های او تمام نمی‌شود. این پیام گرم از تو نمی‌خواهد که خوبی و نیکی کردن به دیگران را رها کنی، بلکه تو را برای این آماده می‌کند که منتظر قدرنشناسی مردم باشی و این احتمال را بدهی که نیکی تو را فراموش نمایند. پس از آنچه می‌کنند، ناراحت مباش وکار خوب را برای خدا انجام بده. چون در این صورت به هر حال تو موفق هستی و ناسپاسی مردم، به تو زیانی نخواهد رساند. خداوند را ستایش کن که به تو توفیق نیکوکاری داده است؛ هرچند فرد ناسپاس، انسانی بدکار است. دست بالا و دهنده، بهتر از دست پایین و گیرنده است. ﴿ إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ۝٩ ﴾ «ما، شما را به خاطر رضای خدا خوراک می‌دهیم، از شما مزد و تشکر نمی‌خواهیم».

بسیاری از خردمندان، فراموش کرده اند که نا سپاسی، خصلت و سرشت مردم فرومایه است؛ گویا اندیشمندان، این پیام وحی را نشنیده اند که چنین مردمی‌را به خاطر سرکشی

Download From: www.AghaLibrary.com

وتمردشان، مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ ﴾ «چنان می‌گذرد که گویا ما را به خاطر زیانی که به او رسیده بود، به فریاد نخوانده است».

اگر به یک انسان ابله قلمی هدیه دادی و او، با همین قلم در نکوهش تو چیزهایی نوشت، تعجب نکن. همچنین اگر عصایی به فردی کم خرد هدیه نمودی تا بر آن تکیه زند و گوسفندانش را با آن بچراند و او، با همان عصا سرت را شکست، شگفت زده مباش. انسانهایی که در کفن قدرنشناسی، مومیایی شده اند، همین قاعده رادر تعامل با آفریننده خود دارند؛ پس با من و تو چگونه خواهند بود؟!

نیکی به دیگران، مایه آرامش است.

خوبی و نیکی، همانند نامهایشان زیبا و پسندیده هستند. اولین کسانی که از نیکی کردن به مردم استفاده می‌برند، خود نیکوکاران هستند. آنان، خیلی زود ثمره آن را می چینند و نتیجه اش را در وجود، اخلاق، رفتار و درون خود می‌بینند و احساس آرامش و راحتی می‌کنند.

هرگاه با مشکلی برخوردی و پریشانی و ناراحتی برایت پیش آمد، به دیگران نیکی کن؛ در این صورت مشکلت، خیلی زود حل خواهد شد و احساس آرامش خواهی کرد. به بینوا چیزی ببخش، ستمدیده ای را یاری کن، گرفتاری را نجات بده، گرسنه ای را غذا بده، به شکست خورده ای کمک کن، آنگاه خواهی دید که سعادت از هر سو تو را درآغوش می‌گیرد.

نیکی کردن و انجام کار خیر، مانند عطر و مشک است که حامل و فروشنده و مشتری، همه، از آن بهره مند می‌شوند. پیامدهای روانی نیکی کردن به دیگران، همانند داروهای خوب و خجسته ای هستند که در داروخانهٔ کسانی عرضه می‌شوند که دلهایشان، سرشار از نیکی و احسان است.

توزیع لبخندها درمیان نیازمندان اخلاق، صدقه جاریه ای در دنیای ارزشهاست؛ هرچند با برادرت با چهره ای باز روبرو شوی. اما ترشرویی، اعلام جنگی خانمانسوز علیه دیگران است که فقط خداوند دانا از پیدا و پنهان، عواقب آن را می‌داند.

زنی فاحشه، دو دستش را پر از آب می‌کند تا سگی درنده از تشنگی نجات یابد؛ خداوند، به پاداش این کار، آن زن را به بهشتی وارد می‌نماید که پهنایش به اندازه آسمانها و زمین است. چون کسی که پاداش می‌دهد، آمرزگار و قدرشناس و زیباست؛ او، زیبایی را دوست دارد و توانگر ستوده است.

ای کسانی که کابوسهای بدبختی، اضطراب و هراس، شما را تهدید می‌کند! به بوستان خوبی و نیکی کردن بیایید و به دیگران کمک کنید، مهمان نوازی نمایید، همدردی کنید و به دیگران خدمت نمایید تا مزه و طعم و رنگ سعادت راببینید.

﴿ وَمَا لأحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ ﴿١٩﴾ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾ ﴾ «هیچکس، بر او حق نعمتی ندارد تا (بدینوسیله نعمتش پاسخ گوید و از سوی آن نعمت) جز داده شود. بلکه تنها هدف اوف جلب رضای ذات پروردگار بزرگش می‌باشد. قطعاً (شخصی که چنین کارهایی کرده، از کارهایش و نیز از پادش آنها) خشنود خواهد شد».

خلأ بیکاری را با کار کردن پر کنید.

افراد بیکار، همواره به شایعه پرا کنی ودروغ بافی مشغولند؛ چراکه خاطر و اذهانشان مشوش است؛ ﴿ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ ﴾ «راضی شده اند تا با بازماندگان (از جنگ) باشند».

خطرناکترین حالت برای ذهن، زمانی است که فرد بیکار می‌باشد. در چنین وضعیتی او، مانند خودرویی است که در سراشیبی با سرعت زیاد و بدون راننده به سمت پایین می‌رود؛ گاهی به سمت راست کج می‌شود و گاهی به سمت چپ. هر روز که در زندگی بیکار می‌شوی، خودت را برای ناراحتی وغم و اندوه آماده کن. زیرا بیکاری، همه پرونده های

گذشته، فعلی و آینده را از کمدهای زندگی بیرون می‌آورد و پیش تو می‌گذراند و تو را آشفته و پریشان می‌کند. توصیه من به خودم و شما، این است که به جای این تنبلی کُشنده به انجام کارهای مفید بپردازید. چون تنبلی و بیکاری، یعنی زنده به گور کردن غیرمحسوس خود.

بیکاری، بیشتر به یک شکنجه آرام و تدریجی می ماند که در زندانهای چین زندانیان را با آن شکنجه می‌کنند. چینیها، زندانی را زیر یک لوله آب قرار می‌دهند که در هر دقیقه یک قطره آب از آن می چکد؛ از آنجا که زندانی پس از چکیدن یک، قطره منتظر قطره بعدی می ماند، در نهایت بر اثر این انتظار دیوانه می‌شود.

راحت نشستن، غفلت است و بیکاری، دزدی حرفه ای؛ عقل بیکار نیز قربانی و شکاری است که این جنگهای خیالی، آن را پاره پاره می‌کنند.

پس اینک برخیز، نماز بگزار، تسبیح بگو، مطالعه کن، بنویس، دفتر کار یا خانه ات را درست و مرتب کن و یا به دیگران کمک نما تا بدین سان از بیکاری رهایی یابی. من، خیرخواه تو هستم و تو را نصیحت می‌کنم. سَر بیکاری را با چاقوی کار کردن ببر؛ پزشکان جهان ۵۰٪ سعادت تو را با این اقدام به موقع تضمین می‌کنند. به کشاورزان و نانوایان و بناها نگاه کن که آنها همچون گنجشکها در کمال سعادت و راحتی ترانه می‌خوانند و اما تو بر بستر خود نشسته ای، اشکهایت را پاک می‌کنی وآشفته و حیران هستی؛ زیرا تو نیش خورده وگزیده شده ای.

بی شخصیت مباش

پیراهن شخصیت دیگران را به تن نکن و در شخصیت آنها ذوب مشو؛ چون این یک عذاب همیشگی است. بسیارند کسانی که خودشان، صدایشان، حرکتها، سخنان، استعدادها و شرایط خود را فراموش می‌کنند تا در شخصیت دیگران ذوب شوند و از بین بروند. حتی برای این کار مجبور می‌شوندتکلف کنند، خودستایی نمایند، بسوزند و وجود و شخصیت خودشان را از بین ببرند. از آدم که اولین انسان است تا آخرین انسانی که پا به این جهان

می‌گذارد، دو نفر، مثل هم نبوده اند. پس چگونه انتظار داریم که اخلاق و استعدادهایشان یکی باشد؟ تو چیز دیگری هستی و در تاریخ گذشته نمونه و همانندی نداشته ای؛ پس از این هم در دنیاکسی نخواهد آمد که از لحاظ شخصیت و اخلاق، کاملاً شبیه تو باشد.

تو، با زید و عمرو کاملاً فرق می‌کنی؛ پس خودت را در غار تقلید و درآوردن ادا و اطوار دیگران و ذوب شدن در شخصیت آنها گرفتار نکن. بلکه با همان صورت و عادتی که داری، پیش برو. ﴿ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٖ مَّشۡرَبَهُمۡ ﴾ «هر گروهی از مردم محل نوشیدن خود را دانستند».

﴿ وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِ ﴾ «و هر یک جهت و سمتی دارد که رو به آن می‌کند. پس در انجام کارهای خوب پیشی بگیرید».

آنگونه زندگی کن که آفریده شده ای؛ صدایت را تغییر مده و نحوهٔ فریاد زدنت را دگرگون نکن و چگونگی راه رفتن خود را عوض مکن؛ خود را به وسیله وحی پیراسته کن و تربیت نما. نباید وجود و شخصیت خود را لغو و باطل کنی و استقلال خود را از بین ببری. تو رنگ و روی خودت را داری و ما می‌خواهیم تو را با همان رنگ و روی خودت ببینیم. چون تو اینگونه آفریده شده ای و ما تو را اینگونه شناخته ایم.

«هیچ یک از شما بی شخصیت نباشد».

مردم از لحاظ طبیعت و سرشتشان بیشتر به درختان مشابهت دارند؛ میوه بعضی از درختان، شیرین؛ و میوه برخی، ترش است. برخی از درختان، کوتاه؛ و برخی بلند هستند؛ باید هم اینگونه متفاوت باشند. اگر تو مثل موز هستی، خودت را به گلابی تبدیل نکن. چون زیبایی و ارزش تو در این است که موز باشی. متفاوت بودن رنگها، زبانها، استعدادها و تواناییهای ما، یکی از نشانه های خداوند است؛ پس نشانه ها و آیات او را نباید انکار کرد.

قضا و قدر

﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ ﴾ «هر مصیبت و بلایی که به زمین یا به شما می‌رسد، پیشتر در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده است». قلم رفته و کاغذها جمع شده اند و کار، فیصله شده است وتقدیرها و رخدادها، همه نگاشته شده اند. ﴿ لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا ﴾ «به ما هیچ بلایی نخواهد رسید مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است». آنچه به تو رسیده، امکان نداشته که از تو بگذرد و آنچه به تو برنخورده، امکان نداشته که بدان گرفتار شوی. هرگاه این باور در وجودت ریشه بدواند و در دلت جای بگیرد آنگاه مصیبت و رنج برایت به هدیه ای تبدیل می‌شود و همه حوادث را به عنوان جایزه و مدال دریافت می‌داری. (من یرد الله به خیراً یصب منه) «هر کس، خداوند نسبت به او اراده خیر داشته باشد، او را به مصیبت گرفتار می‌کند». پس از بیماری و مردن فرزند و یا زیانی مالی و یا از سوختن خانه ات در آتش، ناراحت و پریشان مباش. چون خداوند، مقدر نموده تا چنین اتفاقی بیفتد؛ برایت قبلاً چنین چیزی انتخاب شده و حق انتخاب، از آن خداست. اما تو در برابر این مشکلات پاداش می‌بینی و گناهانت بخشوده می‌شوند.

مبارک باد بر مصیبت زدگان، شکیبایی و رضامندی آنها از خداوندی که تنها او، بخشنده و گیرنده است و او، روزی را زیاد و کم می‌نماید. ﴿ لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ ﴿٢٣﴾ ﴾ «همان خدایی که از آنچه می‌کند، پرسیده نمی‌شود و آنها پرسیده می‌شوند».

اعصاب تو راحت نخواهد شد و اضطراب و وسوسه هایت از دل بیرون نخواهد رفت مگر آنکه به تقدیر و قضا ایمان داشته باشی و بدانی که هر آنچه، پیش خواهد آمد، قبلا نوشته شده است؛ پس با حسرت و اندوه خوردن، خودت را تلف مکن و گمان مبر که می‌توانستی از فرو ریختن دیوار جلوگیری نمایی، از ریختن آب مانع شوی و جلوی وزش باد را بگیری و نگذاری که شیشه بشکند؛ بر خلاف میل من و شما چنین چیزی درست نیست و آنچه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. ﴿ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ ﴾ «هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کفر بورزد».

تسلیم تقدیر باش قبل از آنکه اظهار ناخوشنودی، فریاد و فغان و شکایت کردن، تو را در محاصره خود قرار دهد. به تقدیر و قضا اعتراف کن پیش از آنکه سیل خروشان ندامت و پریشانی، ناگهان به تو هجوم آورد.

پس هرگاه اسباب را فراهم نمودی و تمام توانت را بکار بستی، اما به خواسته ات نرسیدی، خاطرجمع باش که این همان چیزی است که باید اتفاق می‌افتاد و نگو: «اگر چنین و چنان می‌کردم، چنان و چنین می‌شد؛ بلکه بگو: خداوند چنین مقدر نموده و آنچه خواست او بوده، همان کرده است».

﴿ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٦ ﴾ «به دنبال سختی آسانی خواهد بود».

ای انسان! بعد از گرسنگی و تشنگی، سیری است و بعد از بی خوابی، خواب آرام و پس از بیماری، تندرستی خواهد بود و گمراه هدایت خواهد شد و دلواپسیها و رنجها پایان خواهند یافت و تاریکی، رخت برخواهد بست.

﴿ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ ﴾ «امید است خداوند پیروزی یا راه حلی از جانب خودش بیاورد».

شب را مژده باد به سپیده دمی که با روشن کردن قله کو ها و دره ها، سرش را بلند می‌کند؛ انسان رنج دیده و مصیبت زده را مژده باد به موفقیتی که با سرعت نور، ناگهان در یک چشم به هم زدن سر می‌رسد. فرد گرفتار را مژده باد به لطفی پنهان و دستهایی گرم که او را به آغوش خواهند گرفت. هر گاه دیدی که صحرا و بیابان، طولانی است و همچنان ادامه دارد، بدان که آن سوی این صحرا، باغی سرسبز است که سایه های دلپذیری دارد.

هنگامی که دیدی طناب، سخت و سخت‌تر می‌شود، بدان که پاره خواهد شد. اشکها با خود لبخند همراه دارند؛ بعد از هراس و ترس، امنیت به سراغ انسان می‌آید و با اضطراب و آشفتگی، آرامش همراه است. آتش، ابراهیم خلیل علیه السلام را نمی سوزد؛ چون عنایت و توجه الهی، پنجره ای به سوی او گشوده است؛ پنجره ای سرد و سلامت: ﴿ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ۝٦٩ ﴾. دریا، موسی علیه السلام را غرق نمی‌کند؛ چون این صدا و فریاد را سر

داده است که: ﴿ كَلَّآ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ﴿٦٢﴾ ﴾ «هرگز نه؛ پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد».

پیامبرﷺ در سفر هجرت و در غار ثور، به همراهش مژده داد که خداوند، با ما است؛ آنگاه امنیت ، پیروزی و آرامش، آنها را فرا گرفت.

کسانی که برده لحظه های فعلی و شرایط جانکاه خود هستند، چیزی جز بدبختی و دشواری و نابودی نمی‌بینند؛ چون آنها جز به دیوار اتاق و درب خانه به چیزی دیگر نمی نگرند. آنها باید به آن سوی موانع نگاه کنند و افکارشان را رها سازند تا به آن سوی دیوارها بروند.

پس تاب و توان خود را از دست مده؛ زیرا تداوم یک وضعیت برای همیشه محال و ناممکن می‌باشد و بهترین عبادت، انتظار رهایی از بند سختیهاست. روزها در گردش و دگرگونی هستند. روزگار، متغیر و شبها، آبستن اتفاقات جدیدی می‌باشد؛ دنیای غیب، پنهان است و خداوند حکیم، هر روز به کاری می‌پردازد و شاید خدا بعد از آن راه حلی بیاورد؛ اما بدان که بعد از سختی، آسانی است.

از لیمو نوشیدنی شیرینی بساز

انسان هوشمند و زیرک، زیانها را به سود تبدیل می‌کند، ولی فرد نادان و بزدل، یک مصیبت را به دو مصیبت تبدیل می‌نماید. پیامبرﷺ از مکه اخراج شد، آنگاه در مدینه اقامت گزید و در آنجا حکومتی تأسیس کرد که برای همیشه تاریخ، کارنامه زرین آن ماندگار است.

امام احمد بن حنبل زندانی شد و شلاق خورد، آنگاه امام و پیشوای مسلمانان در سنت و حدیث گردید. سرخسی را در قعر چاه گذاشتند، او با یک کتاب بیست جلدی در موضوع فقه از زندان بیرون آمد. ابن اثیر خانه نشین گشت؛ آنگاه کتاب (**جامع الاصول و النهایة**) از معروفترین و مفیدترین کتابهای حدیث را تألیف کرد. ابن جوزی را از بغداد بیرون راندند، ولی او، قرائتهای هفتگانه را آموخت. تب مرگ مالک بن ریب را فراگرفت و او، قصیده زیبا

و مشهورش را که با دیوان اشعار شعرای دولت عباسی برابری می‌نماید، تقدیم جهانیان کرد. پسر ابوذؤیب هذلی مرد و او، مرثیه ای برایش سرود که جهانیان را به سکوت و حیرت واداشت و مردم، از شنیدن آن مات و مبهوت شدند و تاریخ، آن را در برگهای زرینش ثبت نمود.

هرگاه مصیبت و فاجعه ای ناگهانی به سراغت آمد، به بخش مفید و قابل استفاده آن بنگر؛ اگر کسی به تو یک لیوان لیمو داد، مقداری شکر به آن بیفزای و اگر اژدهایی به تو هدیه کرد، پوست گرانبهایش را برای خود بردار و بقیه اش را رها کن. هرگاه عقربی تو را گزید، بدان که تو را در برابر سم مارها واکسینه کرده است. در شرایط سختی که داری، شادمان و مسرور باش تا برای ما از آن گل و یاسمن بیاوری. ﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ ﴾ «چه بسا چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برای شما بهتر است».

فرانسه قبل از انقلاب توفنده و بزرگش دو شاعر بزرگ را زندانی کرد؛ یکی از این شاعران فردی خوشبین و دیگری، فردی بدبین بود. هر دوی آنها سرشان را از پنجره زندان بیرون آوردند. شاعر خوشبین نگاهی به ستارگان انداخت و خندید؛ اما شاعر بدبین، به گل و خاک خیابانی که در کنارشان بود، نگاه کرد و گریست. همیشه به آن سوی تراژدی بنگر. چون شر محض نیست؛ بلکه در آن خوبی و پاداش و موفقیت نیز نهفته است.

چه کسی درمانده را جواب می‌دهد، وقتی که او را صدا بزند؟

فردی که گرفتار مصیبت و بلا شده، به درگاه چه کسی آه و ناله سر می‌دهد و از چه کسی یاری می‌جوید؟او، کیست؟ او کیست که جهانیان دست نیاز به سویش دراز می‌کنند و او را می‌خوانند؟ او کیست که زبانها به یاد او حرکت می‌نمایند و دلها، او را معبود و خدای خویش قرار می‌دهند؟ بدون شک او، خداوند است که هیچ معبود به حقی جز او نیست. بر ما لازم است که در سختی و آسانی و در خوشی و ناخوشی، او را صدا بزنیم و او را بخوانیم، در سختیها به او توسل بجوییم و به درگاه او زاری و تضرع کنیم و با گریه و زاری و انابت،

خود را به درگاهش بیندازیم. آن وقت است که مدد و یاری او فرا می‌رسد و توفیق و گره گشایی از سوی او می‌آید. ﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ﴾ چه کسی درمانده را جواب می‌دهد، گمشده را باز می‌آورد، به بیمار تندرستی و سلامتی می‌بخشد، ستمدیده را یاری می‌کند، گمراه را هدایت می‌نماید و مصیبت و بلا را از مصیبت زده دور می‌کند؟ ﴿ فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلْفُلْكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ «وقتی در کشتی سوار شدند، مخلصانه خدا را به فریاد خواندند». در اینجا دعاهایی را که برای دور کردن غم و اندوه و ناراحتی آمده اند، بیان نمی‌کنم؛ بلکه شما را به کتابهای حدیث حواله می‌دهم تا بهترین شیوه خطاب نمودن پروردگارتان را بیاموزید، با او مناجات کنید، او را به فریاد بخوانید و به او امید داشته باشید.

اگر به خدا ایمان داشته باشید، گویا همه چیز دارید و اگر به خدا ایمان نداشته باشید، همه چیز را از دست داده اید. دعا و خواندن پروردگارت، عبادت و طاعتی دیگر است که از به دست آمدن آنچه می‌جویی، بالاتر می‌باشد. برای بنده ای که فن دعا کردن را خوب یاد دارد، شایسته نیست که ناراحت و غمگین و پریشان شود؛ همه ریسمانها قطع می‌گردند جز ریسمان او، همه درها بسته می‌شوند جز در او و او، نزدیک و شنوا و اجابت کننده است؛ در مانده را پاسخ می‌دهد و دعایش را اجابت می‌کند وقتی که او را بخواند.

خداوند، به تو فرمان می‌دهد که او را بخوانی؛ حال آنکه تو نیازمند، ناتوان ومحتاج هستی و او، توانگر، نیرومند و یکتا و بزرگوار است. ﴿ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». هرگاه بلاها و سختیها، تو را فرا گرفتند، پیوسته خدا را یاد کن، اسم او را بگیر، فریاد بزن ومدد و یاری او را بجوی؛پیشانیت را برای منزه دانستن و تقدیس نام او با خاک آغشته کن تا تاج آزادی را به دست بیاوری و بینی ات را در خاک عبودیت او به به خاک بمال تا مدال نجات را فراچنگ آوری؛ دستهایت را به سوی او دراز کن و زبان نیاز بگشای و زیاد از او بخواه و در خواستن و خواندن خدا مبالغه کن؛ به درگاهش آه و زاری نما و از او دور مشو، منتظر لطف و مهربانی او و یاریش باشد، نام او را بگیر و درباره او گمان نیک داشته باش وبه قصد او از همه ببر تا خوشبخت و موفق شوی.

در خانه ات جای بگیر

گوشه نشینی شرعی و خوب، این است که از شر و اهل آن واز افراد بیکار و بزهکار دوری کنی؛ در این صورت خاطرت آرام خواهد شد و ذهنت دُرهایی از حکمت ارائه خواهد داد و نگاهت، در باغ معرفت به حرکت خواهد آمد.

گوشه گیری و دوری نمودن از آنچه که انسان را از کار خیر و عبادت باز می‌دارد و به خود مشغول می‌کند، داروی مهمی است که پزشکان و اطبای دلها، آن را تجربه کرده اند. این دارو، موفقیت بزرگی در معالجه کسب کرده است ومن شما را به آن راهنمایی می‌کنم. دوری گزیدن از بدی و افراد یاوه کار و فرومایه، یعنی بارورسازی فکر و اندیشه، یعنی برافراشتن خیمه تقوای الهی، یعنی جشن میلاد بازگشت به سوی خدا و به یادآوردن او. اجتماع و گردهمایی پسندیده، جمع شدن در کنار هم برای نمازهای پنجگانه و ادای نماز جمعه و مجالس علم و همکاری با یکدیگر برای کار خیر است. اما مجالس بیجا و گردهاییهای بی ارزش، چیزی است که باید به شدت از آن پرهیز کرد و از آن گریخت. از اینرو به خاطر اشتباهات خود اشک ندامت بریز، زبانت را کنترل کن و در خانه ات بمان. اختلاط و همنشینی بیهوده، جنگی بی رحمانه علیه روان انسان است و تهدیدی خطرناک برای امنیت و آرامش روانی می‌باشد. زیرا با کسانی همنشینی می‌کنی که ارکان شایعه پراکنی و قهرمانان دروغ بافی هستند و در ترساندن از بلا ها و حوادث پیش نیامده، استاد می‌باشند؛آنها کاری می‌کنند که روزی هفت بار پیش از آنکه مرگت فرا برسد، بمیری. ﴿ لَوۡ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمۡ إِلَّا خَبَالاً ﴾ «اگر همراه شما بیرون بیایند، جز تشویش و پریشانی چیزی به شما نمی افزایند». بنابراین تنها خواهش من از تو، این است که به کار خویش بپرداز و در خانه ات بنشین. مگر آنکه به قصد گفته یا کرده ای نیک، از خانه ات بیرون بروی؛ در این صورت می‌بینی که قلبت، سامان می‌یابد و وقت گرانبهایت ضایع نمی‌شود و دیگر عمر خویش را هدر نمی‌دهی. زبانت از غیبت، قلبت از پریشانی، گوشهایت از شنیدن سخنان ناشایست و هرز و دلت از بدگمانی، سالم و در امان خواهد ماند. هر کس که این را تجربه

کرده، می‌داند و هر کس بر مرکب اوهام سوار شده و با توده مردم بی هدف حرکت نموده، او را به حال خودش رها کن.

عوض هر چیزی را خدا می‌دهد

خداوند، هر چیزی را که از تو بگیرد، بهتر از آن را به تو خواهد داد، به شرط اینکه شکیبایی ورزی و به پاداش الهی امیدوار باشی. چنانچه در حدیث آمده است: «هر کس که دو چشمش را از او گرفتم و او شکیبایی ورزید، در عوض آن به او بهشت را خواهم داد».

«هر کس چیز دوست داشتنی او را از او گرفتم و او با چشم داشت پاداش، شکیبایی کرد، در عوض آن، بهشت را به او می‌دهم». هر کس فرزندش را از دست بدهد و شکیبایی ورزد، برایش خانه ای در بهشت جاودان ساخته خواهد شد. این، فقط یک مثال است؛امور دیگر را بر همین اساس مقایسه کنید.

از اینرو به خاطر گرفتار شدن به بلایی، تأسف و حسرت مخور. چون پاداش بهشت و مزد بزرگی، نزد کسی که این بلا را مقدر کرده، وجود دارد.

دوستان خدا که در دنیا به بلا گرفتار شده اند، دربهشت برین مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرند. ﴿ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٤﴾ ﴾ «درودتان باد به خاطر شکیبایی و صبری که نمودید. چه زیباست سرای آخرت».

شایسته است ما به پاداشی بنگریم که در برابر بلا داده می‌شود و در خیری که جای آن را پر می‌کند.

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ ﴾ «درود و رحمتی از جانب خداوند بر ایشان است و اینان راه یافتگانند».

مصیبت دیدگان و بلاکشان را مبارک و مژده باد. بی تردید که عمر دنیا، کوتاه و گنج آن، ناچیز و اندک است و سرای آخرت، بهتر و ماندگارتر می‌باشد؛ هر کس، در این دنیا به بلا و مصیبتی گرفتار آید، در عوض در آن جهان پاداش خواهد یافت و هر کس در اینجا رنج و خستگی بکشد، در آنجا راحت خواهد شد؛اما سخت‌ترین چیز برای آنهایی که به دنیا

دل بسته، عاشق آن گشته و به آن گرایش یافته اند، از دست دادن لذتها و خوشیهای دنیا و آرامش و راحتی آن است. بنابراین مصیبتها و سختیها بر آنان بسیار دشوار و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ زیرا آنها فقط زیر پاهایشان را نگاه می‌کنند و از اینرو چیزی جز دنیای زودگذر و فانی و بی ارزش را نمی‌بینند.

ای رنج دیدگان و ای مصیبت زدگان! هر چیزی که از دست بدهید، باز هم شما سود برده اید. خداوند پیامی‌برایتان فرستاده که سرشار از مهرورزی، لطف، پاداش و انتخاب درست است.

مصیبت دیده ای که چادر بلا، او را فرو پوشانده است، باید به این فکر کند که: «در نتیجه میان آنها دیواری زده می‌شودکه دری دارد که درون آن، رحمت و بیرونش، عذاب است»: ﴿ فَضُرِبَ بَيۡنَهُم بِسُورٖ لَّهُۥ بَابُۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحۡمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلۡعَذَابُ ﴿١٣﴾ ﴾ آنچه نزد خداست بهتر و گواراتر و بزرگتر و ماندگارتر است.

ایمان یعنی زندگی

بدبختان واقعی کسانی هستند که از گنجینه های ایمان و از سرمایه یقین بی بهره می‌باشند.

آنها، همواره در ناراحتی و خشم و ذلت بسر می‌برند. ﴿ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا ﴾ «هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت».

تنها ایمان به پروردگار جهانیان است که انسان را خوشبخت می‌نماید، وجودش را پاک می‌گرداند، او را شادمان و مسرور می‌کند وغم واندوه را از او دور می‌نماید. در حقیقت زندگی بدون ایمان هیچ مزه ای ندارد. تنها راه ملحدان، برای آنکه خود را از بدبختیها و تاریکیها و فجایع، راحت کنند، این است که خودکشی نمایند. براستی که زندگی بدون ایمان، چه زندگی فلاکت باری است. آنهایی که از آیین الهی و راه او منحرف شده اند، به نفرین همیشگی گرفتارند. ﴿ وَنُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ

وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿١١٠﴾ «همانگونه که نخستین بار به وحی ایمان نیاوردند، دلها و چشمانشان را دگر گون می کنیم و آنها را سر گشته در گمراهیشان رها می کنیم».

عقل پس از تجربه ای طولانی و دشوار در طی قرون گذشته به این نتیجه رسیده که بت، خرافات است و کفر و الحاد، دروغ و بی اساسند؛پیامبران، صادق هستند؛ خداوند، برحق است و فرمانروایی وستایش، او را سزاست و او بر هر چیزی تواناست. بعد از این تجربه وقت آن رسیده که جهان، قاطعانه باور کند که هیچ معبود به حقی جز خداوند نیست.

سعادت وآرامش هر انسانی، متناسب با قوت و ضعف ایمان اوست. ﴿ مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٩٧﴾ «هر مرد و زن مؤمنی، کار شایسته انجام دهد، زندگی پاکیزه ای به او می‌دهیم و پاداش آنها را بهتر از آنچه می کرده اند، خواهیم داد». زندگی پاکیزه وآرامش خاطر زنان و مردان مومن، به خاطر نوید الهی است؛ آری! این زندگی پاک به خاطر آن است که دلهایشان به سبب محبت پروردگارشان استوار است و ضمیر آنها از آلودگیهای انحراف پاک می‌باشد؛ بدین ترتیب آنها، هنگام بروز حوادث و فجایع، خونسرد وآرام هستند و از تقدیر راضیند؛ زیرا آنها به اینکه خداوند، پروردگارشان؛ اسلام ، دینشان و محمدﷺ، پیامبرشان می‌باشد؛ راضی و خوشنودند.

عسل را بردار، اما کندو را نشکن

نرمی در هر چیزی، آن را زیبا و قشنگ می‌نماید، اما نبود نرمی در چیزی، آن را زشت می گرداند؛ مانند نرمی در سخن گفتن، لبخند زیبا، سخن خوب هنگام دیدار؛اینها لباسهای زیبا وآراسته ای هستند که سعادتمندان بر تن می‌نمایند. بلکه صفات و ویژگیهای انسان مؤمن می‌باشند. مانند زنبور عسل که شهد گلهای شیرین را می مکد و محصولی شیرین می‌سازد و هرگاه بر گلی بنشیند، آن را نمی‌شکند. چون خداوند به سبب نرمی و مهربانی چیزهایی ارزانی می‌دارد که با خشونت و سختی نمی‌دهد. بعضی از مردم هستند که دیگران، عاشق

دیدارشان می‌باشند و با جان ودل از آنها استقبال می‌کنند. زیرا اینها سخنانی دوست داشتنی به زبان می‌آورند و در داد وستد، خرید و فروش و دیدار و خداحافظی رویکرد زیبا و پسندیده ای دارند. دوستیابی، فنی است که مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته و انسانهای شرافتمند و نیکو، این فن را خوب می‌دانند؛ آنها هر جا که حضور یابند، از هر سو مردم پروانه وار گرد آنها حلقه می زنند. اگر آنها بیایند، شادی والفت با خود به همراه دارند و وقتی حضور نداشته باشند، همه سراغشان را می‌گیرند و برایشان دعا می‌کنند. این سعادتمندان، برنامه ای اخلاقی دارند؛ برنامه ای با این عنوان که ﴿ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ﴿٣٤﴾ ﴾ «با همان شیوه که بهتر است، بر خورد کن؛ ناگهان می‌بینی کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است». آنها، کینه ها را با عاطفه جوشان و بردباری گرم و گذشت زیبای خود می مکند، بدی را فراموش می‌نمایند و نیکی را به یاد دارند؛ سخنان ناشایست را می شنوند، اما گوششان به آن بدهکار نیست؛ بلکه هیچگاه آن سخنان را به خاطر نمی‌آورند. آنها خودشان در آرامش هستند و سایر مسلمانان نیز از دست آنها در امنیت و سلامتی قرار دارند. «مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند». «مؤمن کسی است که مردم دربارهٔ خونها و اموالشان او را امین خود بدانند». «خداوند، به من دستور داده که پیوند خویشاوندی خود را با کسی که آن را بریده، برقرار دارم و از کسی که بر من ستم روا داشته، گذشت کنم و به کسی که به من چیزی نداده، چیزی بدهم». (احادیث)

﴿ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ﴾ «آنهایی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌نمایند». اینها را به پاداش آرامش و سکون در این چهان و نیز به قرار گرفتن در کنار پروردگار آمرزنده در میان باغها و نهرهای بهشت به عنوان پاداش در جهان آخرت بشارت بده». همچنین خدای متعال می‌فرماید: ﴿ فِي مَقۡعَدِ صِدۡقٍ عِندَ مَلِيكٖ مُّقۡتَدِرِۭ ﴿٥٥﴾ ﴾ «در جایگاهی راستین نزد فرمانروایی توانا».

دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد

خداوند، راستگویی را دوست دارد؛ صراحت و رک گویی، صابون دلهاست؛ تجربه، دلیل و راهنما است و فرد بامروت و خلّاق به خانواده اش دروغ نمی‌گوید؛ هیچ کاری نیست که به اندازه ذکر خدا به دلها آرامش بخشد و پاداشی بزرگتر از پاداش ذکر داشته باشد.

﴿ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ ﴾ «مرا یاد کنید، شما را یاد می‌کنم». ذکر و یاد الهی، بهشت خداوند بر روی زمین است؛ هر کس وارد این بهشت نشود، وارد بهشت آخرت نخواهد شد. ذکر خدا یعنی نجات دادن جسم و روح از خستگیها و آشفتگیها و بلکه ذکر خدا، راهی کوتاه و راحت به سوی هر نوع موفقیت و کامیابی است. آموزه های وحی را مطالعه نما تا فواید ذکر را ببینی و از داروی آن استفاده کن تا بهبودی و شفا حاصل کنی. با ذکر خدا ابرهای هراس و پریشانی و غم و اندوه دور می‌شوند. با یاد او کوههای ناراحتی و رنج و افسوس از جا کنده می‌گردند.

تعجبی نیست که ذاکران، احساس آرامش نمایند؛ زیرا این، قاعده و اصلی کلی است. اما شگفت در این است که آنهایی که از ذکر او غافلند، چگونه زندگی می‌کنند؟ ﴿ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ﴿٢١﴾ ﴾ «مردگانی غیرزنده هستند و نمی‌دانند که چه زمانی برانگیخته می‌شوند». ای کسی که از درد و رنج شکایت می‌کنی و از حوادث و رخدادها آه و ناله سر می‌دهی و مصایب، تو را گریزان کرده است! بیا و اسم او را بگیر و فریاد برآور. ﴿ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ﴿٦٥﴾ ﴾ «آیا شبیه و همانندی برای خدا سراغ داری؟»

هر چه بیشتر خدا را یاد کنی، بیشتر آسوده خاطر می‌شوی، دلت آرام می‌گیرد و احساس خوشبختی می‌کنی. در ذکر خدا مفاهیمی همچون توکل بر خدا، اعتماد به او، انابت و بازگشت به سوی او، به او گمان نیک داشتن و انتظار گره گشایی از جانب او نهفته اند. خداوند، نزدیک است هر گاه خوانده شود و شنوا است و صدای کسی که او را به فریاد می‌خواند، می شنود و چون از او خواسته شود، اجابت می‌کند.

پس فروتنی و زاری و تضرع کن؛ بیان یگانگی خدا، ستایش او، دعا خواستن از او و استغفار و طلب آمرزش از او را ورد زبان خویش بگردان، آنگاه به یاری و خواست او سعادت، سرور، نور و شادی را خواهی یافت. ﴿ فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «خداوند پاداش دنیا و بهترین پاداش آخرت را به آنان داد».

آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگارشان از لطف خویش به آنها عطا نموده، حسادت و کینه می‌ورزند؟

حسد، موریانه ای سمج است که استخوان را می‌خورد و از بین می‌برد. حسد و کینه، بیماری مزمنی است که جسم را تباه و نابود می‌گرداند. گفته شده: کینه توز و حسود آرامش و قرار ندارد؛ او، ستمگری در لباس ستمدیده و دشمنی در لباس دوست می‌باشد. همچنین گفته اند: آفرین بر حسد که چقدر عادل و منصف است؛ زیرا نخست حسود را می‌کشد و او را از پا در می‌آورد. از اینرو قبل از آنکه بر دیگران رحم نماییم، به خودمان رحم کنیم و از حسدورزی باز آییم. زیرا وقتی حسد می‌ورزیم و ناراحت می‌شویم، این ناراحتی را با گوشتهای بدن خود تغذیه می‌کنیم و اندوه را با خونهایمان آب می‌دهیم و خواب خود را بر دیگران تقسیم می‌نماییم. کسی که حسد می‌ورزد، تنور داغی را روشن می‌کند و سپس خودش، در آن می سوزد. تیره شدن صفای زندگی و اندوه و ناراحتی، بیماریهایی است که حسادت به وجود می‌آورد تا بدین سان آرامش و زندگی زیبا را از بین ببرد. بلای کسی که حسادت می‌ورزد، این است که به جنگ تقدیر برخاسته، خداوند را در عدالت و دادگری متهم می‌نماید و نسبت به شریعت، بی ادبی روا می‌دارد و با صاحب آیین که خداوند است، به مخالفت بر می خیزد.

حسد، بیماری و مرضی است که فرد مبتلا به آن، هیچ پاداشی ندارد و بلایی است که هر کس بدان گرفتار شود، اجری نخواهد داشت. فرد کینه توز و حسود همواره می سوزد تا اینکه می‌میرد یا اینکه مردم، نعمتهایشان را از دست می‌دهند. با هر کس می‌توان صلح و آشتی کرد، اما راه صلح و آشتی با فرد بدخواه و حسود فقط این است که از نعمتهای

خداوند دست بکشی و از استعدادهایی که خدا به تو داده، دست برداری و ویژگیهای پسندیده ات را دور بیندازی؛ اگر این کار را بکنی، شاید با دلی ناخواسته از تو راضی شود. از شر حاسد وقتی حسد می‌ورزد به خدا پناه می‌بریم؛ چون وقتی حسد می‌ورزد، مانند اژدهای سمی می‌شود که تا زهر و سم خود را در بدن فردی بی گناه و پاک وارد نکند، آرام نمی‌یابد. پس اکیداً شما را از حسد باز می‌دارم. از حسود به خدا پناه ببرید؛ چون او در کمین شماست.

واقع بینانه به زندگی بنگر

زندگی، چنین است که با تلخ کامی و گرفتگی همراه می‌باشد، رنجهای زیادی با خود دارد، گوناگون می‌باشد و با رنج و ناکامی و بلا آمیخته شده است. تو از دست آن همواره آزرده خاطر و رنجور خواهی بود؛ هیچ پدر یا همسر یا دوست یا خانه و یا شغلی نیست مگر آنکه نا گواریهایی به همراه دارد و گاهی انسان را ناراحت می‌کند؛ پس سوز شر و بدی آن را با آب سرد خیر و خوبی اش خنک بگردانید تا همه از آن نجات یابید. خداوند، دنیا را چنان آفریده است که همواره دو چیز مخالف را با خود دارد؛ خیر و شر، آبادانی و خرابی، شادی و اندوه؛ بعد از این دنیا و در جهان آخرت، خیر و صلاح و شادی همه در بهشت جمع می‌شوند و شر و تباهی و اندوه همه با هم در جهنم گرد می‌آیند. پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: «دنیا و آنچه در دنیا است، ملعون می‌باشند جز ذکر خدا و آنچه به آن نزدیک باشد و عالم و متعلم».

پس با واقعیت زندگی نما و در عالم خیال پرواز نکن؛با دنیا آنگونه که هست، روبرو شو؛ خودت را تسلیم زندگی و همزیستی با دنیا بگردان، دوستی بی عیب در آن نخواهی یافت و هیچ یک از کارهایت به حد کمال نمی‌رسد؛چون صفا و کمال جزو ویژگیهای دنیا نیستند؛ زنی کامل، ایده آل و دلخواه نخواهی یافت: «مرد مؤمن نباید از زن مومن متنفر شود؛ اگر یکی از رفتارهای زن برایش ناخوشایند باشد، از رفتار دیگر او راضی خواهد بود».

پس شایسته است که بکوشیم، اصلاح کنیم، عفو نماییم، گذشت و بخشش پیشه گیریم و آنچه سهل و میسر است، بگیریم وآنچه را که دشوار و سخت است، رها کنیم و اشتباهات را درست نماییم و خود را نسبت به برخی چیزها به بی خبری بزنیم.

مصیبت دیدگان را مایه دلجویی و شکیبایی خویش قرار بده

آیا اگر به چپ و راست نگاه کنی، کسی جز افراد مصیبت زده و رنجدیده مشاهده می‌کنی؟ در هر خانه ای زنی به نوحه سرایی نشسته و بر هر گونه ای اشکها سرازیر گشته است. مصیبتها چه فراوان و شکیبایان چه بسیارند! تنها تو به مصیبت گرفتار نشده ای؛ بلکه بلا و گرفتاری تو نسبت به بلا و مشکل دیگران اندک و ناچیز است. چه بسیارند بیمارانی که سالها بر بستر به چپ و راست می غلتند و از درد و بیماری، ناله و فریاد سر می‌دهند! چه بسیارند زندانیانی که سالها گذشته و هنوز خورشید را ندیده اند و جایی جز سلول خود را نمی‌شناسند. چه بسیارند زنان و مردانی که جگرگوشه ها و فرزندانشان را در عین جوانی و در زمانی که تازه بهار عمرشان شکوفا شده، از دست داده اند.

چه بسیارند افراد رنجدیده و مصیبت زده! وقت آن رسیده که اینها را مایه تسلیت و دلگرمی‌خویش قرار دهی و به یقین بدانی که این دنیا برای مؤمن یک زندان و بلکه سراچه غمها و بلاهاست. صبح می‌بینی که همه افراد خانواده در کاخشان با شادی و سرور گرد هم آمده اند، اما شامگاه این کاخ به ویرانه ای تبدیل می‌گردد یا می‌بینی که همه، جمع و تندرست و سالمند، ثروت و دارایی فراوان و فرزندان زیاد دارند؛ اما بعد از چند روزی، ناگهان فقر و جدایی و بیماری، آنها را فرا می‌گیرد.

﴿ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾ ﴾ «و برایتان روشن گردیده که با آنها چه کردیم و برای شما، مثالها زده ایم».

تو باید مانند شتر کارآزموده ای که بر صخره های سنگی می‌خوابد، به خود بقبولانی و به خود قوت دهی؛ باید مصیبت و بلای خود را با بلایی که اطرافیانت و کسانی که پیش از تو

در ادوار روزگار بدان مبتلا شده اند، مقایسه کنی تا برایت روشن شود که مصیبت به نسبت مصیبتی که دامنگیر آنان شده، چیزی نیست؛ بلکه فقط دردها و نیشهای بسیار ساده ای به تو وارد شده است. پس خداوند را به خاطر آنچه به لطف خویش باقی گذاشته، ستایش کن و او را سپاس بگزار و به خاطر آنچه از تو گرفته، به پاداش او امیدوار باش و اطرافیانت را مایه تسلیت خویش بگردان.

پیامبرﷺ الگوی شماست؛ بچه دان شتر را بر سرش گذاشتند، آنقدر سنگ به او زدند که پاهایش پر از خون شد و سرش زخمی گردید؛ در شعب ابی طالب محاصره شد تا اینکه به جای غذا برگ درختان را می‌خورد؛ از مکه بیرونش کردند؛ دندانش شکست؛ همسر پاکدامنش را به بی عفتی متهم نمودند؛ هفتاد نفر از یارانش کشته شدند؛ پسرش را از دست داد؛ بیشتر دخترانش در دوران زندگانیش چشم از جهان فرو بستند؛ از گرسنگی برشکم خود سنگ بست و به کهانت و دیوانگی و دروغگویی متهم شد، اما خداوند، او را حفاظت کرد. اینها، بلاهای گریزناپذیری بود که رسول خداﷺ، گرفتارش گردید و بلکه این پالایشی بود که بزرگتر از آن وجود ندارد.

قبل از او زکریاعليه السلام کشته شد؛ یحییعليه السلام را سر بریدند؛ موسیعليه السلام، ترک وطن کرد؛ ابراهیمعليه السلام را به آتش انداختند. امامان و پیشوایان نیز این راه را ادامه دادند. عمررضي الله عنه به خون خود غلتید؛ عثمانرضي الله عنه ترور شد؛ علیرضي الله عنه را خنجر زدند و ائمه را به شلاق بستند؛ برگزیدگان زندانی شدند و نیکوکاران شکنجه گردیدند. ﴿ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ ﴾ «آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز حالت پیشینیان بر سر شما نیامده است؟ ناخوشیها و بلاها(ی بسیاری) به آنان رسید و آنان، ترسانیده شدند».

نماز... نماز

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ﴾ «ای مومنان! با شکیبایی و نماز یاری بجویید».

وقتی ناگهان ترس و هراس، تو را فرا گرفت و اندوه و غم، تو را در خود پیچاند و ناراحتی، گریبانت را گرفت، فوراًبه نماز بایست؛ آنگاه آرامش روح و جسم، تو را فرا می‌گیرد. نماز ریشه کن کردن آثار بجاماندهٔ اندوه و راندن حشرات افسردگی از وجود را تضمین می‌کند. هرگاه مشکلی برای پیامبرﷺ پیش می‌آمد، می‌گفت: «ای بلال! برای نمار اذان بگو تا راحت شویم». نماز مایه سرور و شادی آن حضرتﷺ بود. در سیرت و زندگینامه مردان بنام تاریخ مشاهده نموده ام که هرگاه دشواریها، روزگار را بر ایشان تنگ می‌کرد و حوادث به سوی آنها دندان تیز می‌نمود، شتابان و فروتن به نماز می‌آیستادند و بدین سان نیرو و اراده همت خود را باز می‌یافتند.

نماز خوف، هنگام ترس و هراس و زمانی خوانده می‌شود که هوش و حواس می‌پرد و جانها در دم تیغ قرار می‌گیرند؛ در چنین حالتی بزرگترین آرامش و ثبات، نمازی خاشعانه است.

نسلی که طوفان بیماریهای روانی بر او فشار آورده، باید خود را با مسجد آشنا کند و باید قبل از همه چیز پیشانیش را به خاک بمالد تا پروردگارش را راضی نماید و خود از این عذاب مزمن نجات دهد و گر نه اشکها، پلکهای او را خواهد سوخت و اندوه و ناراحتی، اعصاب او را از بین خواهد برد و هیچ انرژی و نیرویی جز نماز نیست که به او آرامش دهد.

چه خوبست بدانیم که نمازهای پنجگانه، کفاره گناهان است و مقام ما را نزد پروردگارمان بالا می‌برد و علاجی بزرگ برای دردها و دارویی مفید برای بیماریهایمان می‌باشد و دل ما را سرشار از یقین می‌نماید و اعضا و جوارح ما را آکنده از رضامندی و خوشنودی می‌گرداند. اما آنهایی که از مسجد دوری گزیده و نماز را ترک گفته اند، از یک بلا، گرفتار بلایی دیگر می‌شوند واز یک اندوه و ناراحتی پا به اندوه و غمی‌دیگر می‌گذارند و از یک بدبختی به بدبختی دیگری وارد می‌شوند. ﴿ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ۝٨ ﴾ «مرگ بر آنان باد و (خداوند) اعمالشان را باطل و بیهوده گرداناد!»

خداوند ما را کافی است و او بهترین کارساز است.

سپردن کار به خدا، توکل نمودن به او، اعتماد داشتن به وعده اش، رضامندی از خواست خدا، به او گمان نیک داشتن و انتظار گره گشایی و حل مشکلات از سوی او، از بزرگترین ثمرات و نتایج ایمان واز مهمترین صفات مؤمنان است. هنگامی که بنده اطمینان می‌یابد که سرانجام نیکی خواهد داشت و آنگاه که در همه کارهایش بر پروردگار خویش اعتماد و توکل می‌نماید، می‌بیند که تحت توجه و کفالت و مدد الهی است.

وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش انداخته شد، گفت: ﴿ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾ یعنی: «خداوند ما را کافی است و او، بهترین کارساز است». آنگاه خداوند، آتش را برای او سرد و سلامت گردانید. وقتی پیامبر ﷺ و یارانش به هجوم لشکریان کفر و گردانهای بت پرستان تهدید شدند، گفتند: ﴿ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤ ﴾ «خداوند، ما را کافی است و او، بهترین کارساز است. پس با نعمت و لطفی از سوی خدا بازگشتند در حالی که هیچ زیانی به آنها نرسید و از رضامندی خداوند پیروی نمودند و خداوند دارای فضل بزرگ است».

از آنجا که انسان، ضعیف و ناتوان آفریده شده است، به تنهایی نمی‌تواند به مبارزه با حوادث بپردازد و در برابر سختیها مقاومت کند و به جنگ مشکلات برود. اما وقتی به پروردگارش توکل کند، به مولای خویش اعتماد نماید و کارش را به او بسپارد، می‌تواند مقاومت و پایداری کند.

اگر انسان به خدا توکل نکند، وقتی سختیها و مصائب، این بنده ناچیز و نیازمند را از هر سو احاطه کنند، چه چاره ای خواهد داشت؟ ﴿ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٣ ﴾ «اگر شما مؤمن هستید بر خدا توکل نمایید».

پس ای کسی که می‌خواهی خیرخواه خودت باشی! بر خداوند نیرومند و توانگر توکل کن تا تو را از بلاها و سختیها نجات دهد.

﴿ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾ را شعار خویش قرار بده؛ اگر مال و داراییت اندک گردید و بدهکاریت زیاد شد و درآمدی نداشتی، فریاد برآور: ﴿ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾ و هر گاه از دشمن ترسیدی یا تو را هراس از ستمگری برداشت و یا از بلایی وحشت کردی، فریاد بزن: ﴿ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾

﴿ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾ ﴾ «و همین بس که پروردگارت هدایت کننده و یاور باشد».

﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾

بگو: در زمین سیاحت کنید

از جمله چیزهایی که به انسان آرامش می‌دهد و ابرهای غم و اندوه را دور می‌نماید، سیر و سیاحت در جهان پهناور است. از اینرو سفر کن و کتاب گشوده جهان هستی را بنگر تا قلمهای قدرت را ببینی که بر صفحات جهان هستی نشانه های زیبایی را می‌نویسند. مسافرت کن تا باغهای زیبا و شکوفا و پردرخت را مشاهده کنی. از خانه ات بیرون بیا و در آنچه پیرامون توست، بیندیش؛ بر کوهها و درختان بالا برو و در دره ها فرود بیا؛ از آب زلال سر بکش و شاخه های یاسمن را ببوی، آنگاه چون پرنده نغمه خوانی که در فضا شناور است، روح خود را آزاد و راحت خواهی یافت. از خانه بیرون بیا؛ عینک سیاه را از چشمانت کنار بزن و آنگاه تسبیح گویان و با ذکر خدا در راههای وسیع الهی حرکت کن. بیکاری و گوشه نشینی در یک اتاق تنگ، راه بسیار موفقی برای خودکشی است. جهان، تنها اتاق تو نیست و تو، همه مردم نیستی؛ پس چرا در برابر گردانهای افسردگی تسلیم می‌شوی؟ با چشم و گوش و دلت و با تمام وجود فریاد بزن: ﴿ ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا ﴾ «سبکبار و سنگین بار حرکت کنید». بیا قرآن را بخوان که از نهرها و باغهای انبوه و از پرندگانی که نغمه عشق سر می‌دهند، حکایت می‌کند و از آب و داستان پایین آمدن آن از تپه، سخن می‌گوید. سفر به

گوشه و کنار زمین، کار مفیدی است که نسخه پزشکان در مورد کسی می‌باشد که حال و حوصله خودش را ندارد و اتاق کوچکش برای او تاریک وظلمانی می‌نماید. بیا تا سفر کنیم، شادمان شویم و فکر و تدبر نماییم.

﴿ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ ﴾ «و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ پروردگارا! تو این را بیهوده نیافریده ای. خدایا! تو پاک و منزه هستی».

صبر زیبا

صبر و شکیبایی از عادات مردان برجسته و استثنایی است؛آنهایی که با دلی باز و اراده ای قوی و تسلیم ناپذیر با ناخوشیها روبرو می‌شوند. اگر من و تو صبر نکنیم، چه می‌توانیم بکنیم؟ آیا تو راهکاری غیر از صبر نمودن سراغ داری؟ آیا توشه ای غیر از شکیبایی داری؟ یکی از بزرگان در میدانی که بلاها در آن می تاختند و سختیها، در وجود او با یکدیگر مسابقه می‌دادند، هرگاه از سختی و مشکلی بیرون می‌آمد، با سختی و مشکلی دیگر روبرو می‌شد، اما صبر و شکیبایی را سپر خویش نموده و زره اعتماد به خدا را بر تن کرده بود. آری! بزرگان، چنین می‌کنند؛ آنها با سختیها به نبرد و مبارزه می‌پردازند و بلاها را دور می اندازند. مردم، برای عیادت ابوبکرﷺ که بیمار بود، آمدند و گفتند: آیا طبیبی را برای معاینه ات فرانخوانیم؟ گفت: طبیب مرا معاینه کرده است. گفتند: چه گفت؟ ابوبکرﷺ فرمود: او، می‌گوید: «من، هر آنچه بخواهم، می‌کنم. شکیبا باش و بدان شکیبایی ات برای خدا و به یاری اوست؛ با این باور که مشکلات حل خواهند شد و پایان خوبی خواهند داشت و با طلب پاداش و امید به اینکه گناهان زدوده خواهند شد، شکیبایی بورز؛ هرچند حوادث تیره و تار باشند و درها، به رویت بسته و تاریک؛ چون پیروزی، با صبر و شکیبایی همراه است و به دنبال سختی، آسانی خواهد بود.

سیرهٔ بزرگان را مطالعه نمودم و از بزرگی صبر و شکیبایی آنان و از توان تحملشان به حیرت افتادم. مصیبتها بر آنان چون قطره های سرد باران فرو می ریخته و آنها مانند کوهها،

استوار و همچون حق، پابرجا بوده اند. بدین سان پس از مدت کوتاهی، ناگهان طلوع فجر پیروزی و موفقیت، چهره هایشان را درخشان می‌نموده است. آنها، فقط به صبر و شکیبایی اکتفا نکردند؛ بلکه به مبارزه و جنگ با حوادث و بلاها پرداختند و در برابر مصایب فریاد بر آوردند و آن را به مبارزه طلبیدند.

کره زمین را روی سرت مگذار

بعضی از مردم وقتی به رختخواب می‌روند، جنگی جهانی در وجود و خیال آنها در می‌گیرد. بهره و غنیمت آنان پس از پایان این جنگ، زخم معده، فشار خون و قند خون است. اینها با حوادث می سوزند، از گرانی قیمتها خشمگین می‌شوند، به خاطر نیامدن باران، آتش خشمشان شعله ور می‌گردد و به علت پایین بودن مزد کارگران فریاد می زنند؛ اینها همواره در پریشانی و اضطرابی همیشگی بسر می‌برند. ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ «هر بانگی را علیه خود می پندارند».

سفارش من به شما، این است که کره زمین را روی سر خود نگذارید. بگذارید حوادث، روی زمین باشند و شما آنها را به درون خود نبرید. بعضی، دلهایشان مانند اسفنج است که شایعات و دروغها را می مکد و برای چیزهای پیش پاافتاده ناراحت می‌شود و برای هر چیز پریشان می‌گردد؛ چنین قلبی ضامن نابودی صاحب خود می‌باشد.

عبرتها و آموزه ها، ایمان صاحبان مبادی حق را می افزاید و پریشانیها، ترس و هراس افراد سست و ضعیف را افزایش می‌دهد؛ قلب شجاع، مفیدترین چیز در برابر تندبادها و مصائب است. فرد شجاع و پرتحمل، آرام و خونسرد است. اما انسان بزدل و ترسو، روزی چندین بار خودش را با شمشیر خیالات و اوهام می‌کشد. اگر می‌خواهی زندگی ثابت و استواری داشته باشی، با مسایل مختلف شجاعانه و با قدرت برخورد کن؛ نباید افراد بی ایمان، تو را بی ارزش و خوار نمایند. از مکر و حیله آنها دلتنگ مباش؛ از حوادث، سخت‌تر و استوارتر باش و از تندبادهای بحرانها، سرکش تر و از طوفانهای مهیب نیرومندتر باش. خداوند به بیچاره هایی رحم کند که دلهای ضعیفی دارند. به راستی که روزگار، چقدر آنها

را تکان می‌دهد و می لرزاند. ﴿ وَلَتَجِدَنَّهُمۡ أَحۡرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٖ ﴾ «و آنها را آزمندترین مردم بر زندگی خواهی یافت».

اما افراد دلیر و بی‌باک در سایه مدد و یاری خدا هستند و به وعده الهی اعتماد دارند. ﴿ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ ﴾ «و خداوند هم آرامش را بر آنها فرود آورد».

مسایل پیش پا افتاده تو را از بین نبرد

علت ناراحتی بسیاری از افراد غمگین و ناراحت، مسئله ای پیش پا افتاده و بی ارزش است.

به منافقان نگاه کنید که چه چیزهایی، همت آنها را از دستشان گرفته و عزم آنان را سست کرده است؛ به نمونه ای از اقوال منافقان، توجه کنید:

﴿ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّ ﴾ «در گرما برای جهاد بیرون نروید».

﴿ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓ ﴾ «به من اجازه ماندن بده و مرا دچار فتنه مگردان».

﴿ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوۡرَةٞ ﴾ «خانه های ما بی پرده و رها و آسیب پذیر هستند».

﴿ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞ ﴾ «می‌ترسیم بلایی به ما برسد».

﴿ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ﴿١٢﴾ ﴾ «خداوند و پیامبرش جز دروغ به ما وعده ای نداده اند».

تمام هدف انسانهای ناکام و بدبخت، در شکم، بشقاب، خانه و قصر خلاصه می‌شود. آنها به آسمان آرمانها نگاهی نینداخته و هرگز به ستارگان خوبیها چشم ندوخته اند. آخرین فکر هر یک از آنها و نهایت دانش ایشان، سواری و لباس و کفش و سفره می‌باشد. تعداد زیادی از مردم را می‌بینی که آنچه برایشان مهم است و صبح و شام به آن می‌اندیشند، اختلافشان با زن یا فرزند یا خویشاوندان است و یا به خاطر شنیدن سخنی زشت از کسی یا اتخاذ موضعی ناچیز به خود فشار می‌آورند و ناراحتند. این، مصیبت چنین انسانهایی است. آنها اهداف

والایی ندارند که خود را به آن مشغول کنند و به چیزهای بزرگی توجه ندارند که وقتشان را پر کند. گفته اند: هرگاه ظرف، خالی شود، پر از هوا می‌گردد. بنابراین در آنچه به آن اهمیت

می‌دهی، بیندیش که آیا سزاوار چنین تلاش و رنجی هست یا نه؟چون تو از عقل، گوشت، خون، استراحت و وقت خود صرف آن نموده ای و این فریب خوردن و زیان سهمگینی در معامله و داد و ستد می‌باشد و درآمد ناچیزی دارد. روانشناسان می‌گویند: برای هر چیزی اندازه و جایگاه معقولی قرار بده. بهتر از این گفته خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿ قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا ٣ ﴾ «خداوند برای هر چیزی اندازه ای آفریده است». پس به هر مسأله ای، اندازه و وزن آن را بده و از زیاده کاری و مبالغه بپرهیز. آنچه برای اصحاب پیامبرﷺ در زیر درخت و در بیعةالرضوان مهم بود، وفای به پیمان بود. از اینرو رضای خدا را به دست آوردند. مردی از آن جمع به فکر شترش بود و به دنبالش می‌گشت تا اینکه بیعت را از دست داد و محرومیت و ناکامی، نصیبش گردید.

پس مشغولیت به مسایل بی ارزش و پیش پا افتاده را دور بینداز تا بدین سان بیشتر غمهایت از تو دور گردد و شاد و مسرور شوی.

به آنچه خداوند بهره تو نموده راضی باش، آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود.

بعضی از مفاهیم این موضوع درصفحات گذشته بیان شد؛ ما در اینجا آن را شرح می‌دهیم تا بیشتر فهمیده شود. باید به جسم و مال و فرزند و مسکن و استعدادی که خداوند، بهره تو نموده، قانع و راضی باشی. این، منطق قرآن است: ﴿ فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤ ﴾ «پس آنچه به تو عطا نموده ام، بردار و از شکرگزاران باش».

بیشتر علمای سلف و اغلب نسل اول مسلمانان، فقیر و نادار بودند؛ آنها، سرمایه، مسکنهای مجلل و سواری و خدمتگذار نداشتند؛ با این حال زندگی را بسر کردند و خودشان

و انسانیت را سعادتمند نمودند. چون آنها، خوبیهایی را که خداوند به آنها عطا کرده بود، در راه درست بکار گرفتند. از اینرو خداوند، به عمر و اوقات و استعدادهایشان برکت داد. در مقابل این قشر بابرکت، گروهی دیگر بودند که اموال و فرزندان و نعمتهای فراوانی به آنان بخشیده شده بود، اما این نعمتها، سبب شقاوت و هلاکت آنها گردید. چون آنان، از سرشت سالم و درست و از آیین حق منحرف گشتند و این، دلیل قاطعی است که اموال و اشیا، همه چیز نیستند. فردی را می‌بینی که مدارک بین المللی مهمی‌دارد، اما کسی سراغ ندارد که او، چیزی به دیگران بدهد و بفهماند و اثری داشته باشد. خلاصه اینکه فردی ناشناخته و بی اثر است؛ در حالی که افراد دیگری هستند که دانش محدودی دارند، اما از آن، نهر و چشمه ای جوشان ساخته اند که به دیگران فایده می‌رسانند و اصلاح می‌نمایند. اگر می‌خواهی خوشبخت باشی، به صورتی که خداوند تو را در قالب آن آفریده، راضی باش. همچنین از وضعیت خانوادگیت و از صدا، سطح فهم و درک خود و از درآمد خویش راضی، خرسند و خشنود باش.

برخی از مربیان زاهد از این فراتر می‌روند و می‌گویند: به کمتر از آنچه داری، راضی باش. به نام بزرگان ذیل بنگر که بهره چندانی از دنیا داشته اند:

عطاءبن رباح عالم و دانشمند زمان خودش، برده ای سیاه پوست با بینی پهن و موهای مجعد و گره خورده بود.

احنف بن قیس، بردبارترین شخص در میان تمام عربها، فردی لاغراندام، گوژپشت و ضعیف بود.

اعمش، محدث دنیا، برده ای آزادشده بود که ضعف بینایی داشت. وی، فقیر بود و لباسهایی پاره پاره بر تن می‌کرد؛ قیافه و خانه اش نیز ژنده و کهنه بود.

همه پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم گوسفند چرانده و شبانی کرده اند. داودعليه‌السلام آهنگر و زکریاعليه‌السلام نجار و ادریس‌عليه‌السلام، خیاط بود؛ حال آنکه آنها برگزیدگان مردم و بهترین انسانها بودند.

مفید بودن تو، اینست که کارهای شایسته انجام دهی و ارزش تو، اخلاق زیبایت می‌باشد. پس به خاطر زیبایی یا ثروت یا فرزند که فاقد آن هستی حسرت و تأسف مخور و به تقسیم خداوندی راضی باش. ﴿ نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ﴾ «ما زندگیشان را بین آنها در زندگی دنیا تقسیم کرده ایم».

بهشتی را به یاد آور که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است

اگر در این دنیا گرسنه یا فقیر یا ناراحت و یا بیمار شدی یا حقت پایمال شد و مورد ستم قرارگرفتی، نعمت پایدار بهشت را به خاطر بیاور. اگر از چنین باوری برخوردار باشی و برای رسیدن به این سرنوشت، تلاش نمایی، زیانهایت به سود تبدیل می‌گردد و مصایب و سختیهایت، به هدایا. عاقلترین افراد کسانی هستند که برای جهان آخرت کار می‌کنند؛ چون جهان آخرت بهتر و پایدارتر است. احمقترین و ابلهترین مردم کسانی هستند که فکر می‌کنند این دنیا، جایگاه و سرای همیشگی و آخرین آرزویشان است. بنابراین چنین کسانی، هنگام بروز مصایب از همه مردم بیشتر داد و فریاد و بی قراری نشان می‌دهند و در حوادث و پیشامدها بیش از همه ندامت و پشیمانی می‌کشند. آنها از آن جهت که چیزی جز خود نمی‌بینند و فقط به این دنیای فانی می نگرند و جز دنیا فکری ندارند و برای جهانی دیگر کار نمی‌کنند، بنابراین نمی‌خواهند صفای شادیهایشان تیره گردد.

اگر آنها حجاب زنگهایی را که بر دلهایشان انباشته شده، بیرون می‌کشیدند و پرده جهالت و نادانی را از چشمانشان دور می‌کردند، سرای همیشگی آخرت و نعمتها و کاخهای آن را به خاطر می‌آورند و به پیام وحی که نعمتهای آخرت را توصیف می‌نماید، گوش فرا می‌دادند. سوگند به خدا که جهان آخرت، سرایی است که شایسته توجه، تلاش و رنج است.

آیا در این اندیشیده ایم که اهل بهشت، بیمار نمی‌شوند، اندوهگین نمی‌گردند، نمی‌میرند، جوانی آنها تمام نمی‌گردد، لباسهایشان کهنه و فرسوده نمی‌شود و در اتاقهایی هستند که درون آن از بیرون دیده می‌شود. در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده و

هیچ گوشی تعریف آن را نشنیده و تصور آن به دل و ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است. اگر سوار کاری، صد سال در سایه درختان آن بتازد، سایه تمام نمی‌شود؛ درازی یک خیمه در بهشت ۶۰ میل است؛ جویبارهای آن همیشگی و کاخهایش زیبا و میوه هایش به راحتی در دسترس هستند. چشمه هایش جوشان، تختهایش بلند و مرتفع و لیوانها وساغرهای آن مرتب و چیده شده اند؛ بالشها و پشتیهای آن ردیف و فرشهای فاخر و گرانبهایش، پهن و گسترده شده اند؛ شادی و سرور آن کامل است و فضایی عطرآگین و زیبا دارد. انسان در آنجا به آخرین آرزویش می‌رسد. پس عقل ما کجاست که نمی‌اندیشد؟! و چرا ما تدبر و فکر نمی کنیم؟!

وقتی پایان همه ما به سوی چنین جهانی است، پس باید مصایب، برای مصیبت زدگان سهل باشند، رنجدیدگان شاد گردند و آنهایی که چیزی ندارند، دلشاد باشند. پس ای کسانی که فقر، شما را از پای در آورده و از ناداری رنج می‌برید و به مصایب گرفتارید! عمل صالح انجام دهید تا در بهشت خداوند جای بگیرید و از مجاورت پروردگار متعال بهره مند گردید: ﴿ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٤﴾ ﴾ «درودتان باد به خاطر شکیبایی و صبری که نمودید؛ پس چه زیباست سرای آخرت».

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا ﴾

«و شما را امتی میانه گردانده ایم»

عدالت و دادگری از نظر عقلی و شرعی، امری مطلوب است، نه مبالغه، نه ستم، نه افراط و نه تفریط. هر کس می‌خواهد خوشبخت باشد، باید احساسات خود را کنترل نماید و در رضامندی وخشم و شادی و اندوه خویش، انصاف و دادگری پیشه سازد. چراکه زیاده روی و مبالغه در تعامل با حوادث، ستمی است که انسان بر خود روا می‌دارد و میانه‌روی چه زیباست! شریعت، با میزان و عدالت فرو فرستاده شده و زندگی بر پایه انصاف استوار است. رنجور ترین فرد، کسی است که تسلیم احساسات و گرایشهای خود می‌باشد؛ آنجاست که

حوادث، برای چنین فردی بزرگ می‌نماید و از جنبه های مختلفی شکایت می‌کند و در قلب او جنگهای خونینی از کینه ها و وسوسه ها برپا می‌گردد. زیرا او در دنیای اوهام و خیالات زندگی می‌کند. حتی بعضی تصور می‌کنند که همه مردم علیه آنها و مخالف آنان هستند و دیگران دارند برای نابودیشان تو طئه می چینند. وسوسه های چنین افرادی به آنها می‌گویند: همه مردم دنیا، در کمین شما می‌باشند. بنابراین در هاله ای سیاه از ترس و اندوه و ناراحتی بسر می‌برند.

دروغ و تهمت از نظر شرعی ممنوع است، اما ارزان و بی هزینه می‌باشد و فقط کسانی به آن دست می زنند که فاقد ارزشهای زنده ومبادی الهی و معنوی می‌باشند.

﴿ يَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡ ﴾ «هر بانگی را علیه خود می پندارند». آرام باش؛ زیرا بیشتر آنچه بیم رخ دادنش وجود دارد، اتفاق نخواهد افتاد. از اینرو تو می‌توانی قبل از اتفاق افتادن آنچه از آن می‌ترسی، بدترین حالت را برای خود در نظر بگیری و آنگاه خود را برای پذیرفتن بدترین وضعیت آماده نمایی. بدین سان از پیشگوییهای ستمگرانه ای که دل را قبل از بروز حادثه پاره پاره می‌نماید، نجات می‌یابی. پس ای انسان عاقل و خردمند! به هر چیز وزن آن را بده و حوادث و قضایا را بزرگ مکن؛ بلکه میانه‌رو و منصف باش و با خیال پوچ و سراب فریبنده حرکت نکن و به میزان دشمنی و محبتی که در حدیث بیان شده، گوش بده. پیامبرﷺ می‌فرماید: «دوست خود را به اندازه ای دوست بدار که شاید روزی دشمن تو شود و دشمن خود را به اندازه دشمن بدان که شاید روزی دوستت گردد».

﴿ ۞ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجۡعَلَ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَ ٱلَّذِينَ عَادَيۡتُم مِّنۡهُم مَّوَدَّةٗۚ وَٱللَّهُ قَدِيرٞۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧ ﴾ «شاید خداوند، میان شما و کسانی که با آنها دشمن هستید، دوستی و محبت بیاورد و خداوند، تواناست و خداوند، آمرزگار مهربان است».

بسیاری از شایعات و آنچه شما از آن می‌ترسید، حقیقت ندارد.

غم خوردن از نظر شرعی امر مطلوبی نیست

خداوند، ازغم خوردن و ناراحت شدن نهی کرده و فرموده است: ﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ ﴾ «سست نشوید و غم مخورید». همچنین در چند جا فرموده است: ﴿ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ ﴾ «و برای آنان غم مخور». ﴿ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ «اندوهگین مباش؛ بی‌گمان خداوند با ماست».

همچنین خدای متعال، اندوه را نفی کرده است: ﴿ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٣٨﴾ ﴾ «پس هراسی بر آنها نیست و نه آنها اندوهگین می‌گردند». غم و اندوه، آتش طلب را خاموش می‌کند، روح همت را از بین می‌برد، انسان را سست و ضعیف می‌گرداند و تبی است که جسم زندگی را فلج می‌نماید. غم و اندوه، از حرکت به جلو باز می‌دارد و هیچ منفعتی برای قلب ندارد. شیطان بیش از همه دوست دارد که بنده را ناراحت و اندوهگین کند تا او را از حرکتش باز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ **إِنَّمَا ٱلنَّجۡوَىٰ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ لِيَحۡزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ** ﴾ «در گوشی صحبت کردن (پنهان کاری)از شیطان است تا مؤمنان را غمگین کند».

پیامبرﷺ از در گوشی صحبت کردن دو نفر در جمع سه نفره نهی کرده است؛ زیرا این کار، نفر سوم را ناراحت می‌کند.

غم خوردن مؤمن، امر مطلوب و پسندیده ای نیست. چون اندوه و ناراحتی، آزاری است که به انسان می‌رسد و مسلمان باید آزار را از خودش دور کند و تسلیم آن نگردد، آن را در هم بشکند و در مقابل آن مقاومت کند و آن را با وسایل مشروع شکست دهد.

پس اندوه و ناراحتی، مطلوب نیست و فایده ای ندارد. پیامبرﷺ از آن به خدا پناه جسته و گفته است: «بار خدایا! از اندوه و ناراحتی به تو پناه می‌برم».

غم و اندوه، صفای زندگی را تیره می‌کند و زندگی را به کام انسان تلخ می‌گرداند و غذایی سمی، برای روح و روان است که انسان را از نظر روحی رنجور و خسته می‌نماید. این امر، باعث می‌شود که انسان، در برابر زیبایی شرمنده، افسرده و پژمرده باشد، زیبایی را نبیند و

زیباییهای زندگی در او تأثیری نگذارد. بدین ترتیب انسان، جام شوم حسرت و درد را سر خواهد کشید. البته در معرض اندوه قرار گرفتن و به آن دچار شدن، با توجه به واقعیت زندگی، امری گریزناپذیر است. بنابراین وقتی بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، می‌گویند: ﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَ ﴾ «ستایش خدایی را سزاست که اندوه و ناراحتی را از ما دور کرد». بنا براین روشن می‌گردد که آنها، در دنیا ناراحت و اندوهگین می‌شده اند؛ همانگونه که به سایر مصایب ناخواسته گرفتار می‌گشته اند.

انسان به خاطر تحمل غم و اندوه گریزناپذیر، اجر و پاداش می‌یابد. چون غم و اندوه، نوعی مصیبت است و بنده باید با دعاها و اسباب اثرگذار و زنده ای که ضامن دور شدن آن هستند، آن را از خود دور کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾ ﴾ «و گناهی نیست بر کسانی که نزد تو آمدند تا آنها را سوار کنی و با خود به جهاد ببری و تو گفتی که برایتان مرکبی نمی‌یابم؛آنان بر گشتند در حالی که چشمانشان به خاطر اندوه و ناراحتی اشک می ریخت که چیزی نمی‌یابند تا انفاق کنند».

در توضیح آیه باید گفت: اینها تنها به خاطر غمگین شدن، مورد ستایش قرار نگرفته اند؛ بلکه برای آن ستوده شده اند که اندوهگین شدن آنها بر قوت و صلابت ایمانشان دلالت می‌نماید. چون آنها فقط بدین خاطر نتوانستند همراه پیامبرﷺ به جهاد بروند که توانایی مالی و انفاق نداشتند. در اینجا به منافقان نیز اشاره شده که از باز ماندن خود ناراحت نشدند؛ بلکه از اینکه باز مانده بودند، شاد و مسرور گشتند.

غم و اندوهی، پسندیده است که به خاطر از دست رفتن عبادتی یا به علت ارتکاب گناهی باشد. چون اندوهگین شدن بنده به خاطر کوتاهی در حق پروردگارش، دلیلی بر زنده بودن بنده می‌باشد و نشانهٔ این است که او، هدایت را پذیرفته و راهیاب گردیده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «هیچ ناراحتی و اندوهی به مؤمن دست نمی‌دهد مگر اینکه خداوند به سبب آن گناهانش را می‌زداید».

منظور از غم و اندوه در این حدیث مصیبتی از جانب خداست که بنده را به آن گرفتار می‌سازد و بوسیله آن گناهانش را می‌بخشد. حدیث، بر این دلالت نمی‌کند که غم و اندوه جایگاه و رتبه ای دارد. از اینرو بنده نباید ناراحتی و اندوه را بجوید و گمان ببرد که غم خوردن، یک عبادت است و خدا به آن تشویق کرده یا به آن دستور داده ویا آن را برای بندگانش مقرر داشته است. اگر چنین کاری درست بود، پیامبرﷺ زندگیش را با ناراحتی و غم و اندوه می‌گذارند. در صورتی که چهره پیامبرﷺ پیوسته باز و خندان و شادمان بود. اما روایت هند بن ابی هاله در بیان این حالت پیامبرﷺ که ایشان، همواره اندوهگین و ناراحت بود، حدیثی است که صحت ندارد و بر خلاف واقعیت زندگی و حالت آن حضرتﷺ می‌باشد. چگونه امکان دارد که پیامبرﷺ پیوسته اندوهگین بوده باشد؟ در صورتی که خداوند، او را از اینکه برای دنیا ناراحت و اندوهگین شود، مصون ومحفوظ داشته و او را از غمخوارگی برای کافران نهی کرده و گناهان گذشته و آینده اش را بخشیده است. پس غم و اندوه از کجا به سراغ او می‌آمد و چگونه به دلش راه می‌یافت؟! حال آنکه دل او، با ذکر خدا آباد بود و استقامت و هدایت الهی، قلبش و سراسر وجودش را گرفته و او را به وعده خداوند مطمئن و به احکام و کارهای الهی خشنود کرده بود؛ بلکه چهره پیامبرﷺ همواره باز و خندان بوده است. چنانچه در بیان صفات و شمایل زیبای او آمده است: «شمشیرزنی که همواره بر لبانش لبخند نقش بسته بود». درود و سلام خدا بر او باد.

هر کس در عمق حکایات و اخبار زندگی پیامبرﷺ بیندیشد، در می‌یابد که او برای نابود کردن باطل و در هم شکستن اضطراب و اندوه و ناراحتی آمده بود. او، آمده بود تا وجود انسانها را از سیطره و استعمار شبهات، تردیدها، شرک و سرگردانی و اضطراب آزاد کند و انسانها را از پرتگاه هلاکت نجات دهد. براستی که وی، چه منتهای بزرگی بر گردن بشریت دارد!

این روایت نیز که «خداوند هر دل غمگین را دوست می‌دارد»، صحت ندارد و سند و راوی آن مشخص نیست.

اصلاً چگونه این حدیث می‌تواند صحیح باشد، در صورتی که آیین اسلامی‌بر خلاف آن است و شریعت، آن را نقض می‌کند؟! به فرض صحت حدیث، غم و اندوه، بلایی است که خداوند، بنده اش را به آن مبتلا می‌کند و می‌آزماید و هر گاه بنده به آن گرفتارشود و شکیبایی ورزد، خداوند، شکیبایی و صبر او در برابر بلا را دوست می‌دارد. کسانی که غم واندوه را ستوده و این را به شریعت نسبت داده و آن را امری پسندیده پنداشته اند، اشتباه کرده اند. بلکه باور صحیح همین است که در شریعت از اندوه و ناراحتی نهی شده است.

بر عکس در شریعت به شاد شدن به رحمت و لطف الهی و شادمانی به آنچه بر پیامبرﷺ نازل شده و به خوشحال شدن به سبب هدایت الهی و احساس سرور به خاطر خیر مبارکی که از آسمان بر دلهای اولیا فرود آمده، امر شده است.

واما روایتی دیگر که «هر گاه خداوند، بنده ای را دوست بدارد، در دل او نای غم ایجاد می‌نماید و اگر بنده ای را دوست نداشته باشد، در دل او سرود و نای شادی قرار می‌دهد»، روایتی اسرائیلی می‌باشد و گفته شده در تورات آمده است. البته این روایت، مفهوم درستی دارد و آن، اینکه مؤمن به خاطر گناهانش غمگین است و فاسق، غافل و سرگرم می‌باشد و شادمانه نغمه می سراید.

اگر دل صالحان بشکند، به خاطر خوبیهایی که از دست داده و به سبب کوتاهی در رسیدن به درجات والای ایمانی است و یا به علت گناهانی می‌باشد که مرتکب شده اند. بر خلاف اندوه و ناراحتی گناهکاران که آنها به علت از دست دادن دنیا و خوشیها، لذتها، درآمدها و مقاصد آن اندوهگین می‌شوند. پس اندوه و ناراحتی آنها برای دنیا و در راه دنیاست.

و اما آنچه خداوند، در مورد پیامبرش یعقوبعليه السلام گفته است که: ﴿ وَٱبۡيَضَّتۡ عَيۡنَاهُ مِنَ ٱلۡحُزۡنِ فَهُوَ كَظِيمٞ ﴿٨٤﴾ ﴾ «و چشمانش از غم و اندوه کور شد و او، سرشار از اندوه بود». در این آیه، خداوند متعال از حالت یعقوبعليه السلام که به سبب گم کردن فرزندش به او دست داده بود، خبر می‌دهد و می‌گوید که خداوند، او را به این اندوه و ناراحتی مبتلا کرد؛ همانگونه که بلای جدایی از فرزند را برای او آورد. ضمن اینکه باید دانست خبر دادن از

یک مسأله، بر این دلالت نمی‌کند که آن مسأله، خوب است و باید آن را انجام داد. بلکه ما امر شده ایم که از غم و اندوه به خدا پناه ببریم. چون اندوه و ناراحتی، ابری تاریک و سنگین و شبی ظلمانی و طولانی است. غم و اندوه، مانعی است بر سر راه کسی که می‌خواهد به اهداف بلند برسد.

اهل سلوک اجماع کرده اند که اندوهگین شدن برای دنیا امر پسندیده ای نیست. البته به استثنای ابوعثمان جبری که می‌گوید: غم و اندوه، در هر حالت، فضیلت است و ایمان مؤمن را می افزاید تا وقتی به خاطر از دست رفتن گناهی نباشد. چون غم و اندوه، باعث پالایش انسان می‌گردد. باید گفت: تردیدی نیست که غم و اندوه، رنج و بلایی از جانب خداست؛ همانطور که بیماری از سوی خداوند می‌آید. اما اینکه یکی از منازل راه است، خیر؛ چنین نیست. پس برای فراهم کردن شادی و سرور بکوش و از خداوند بخواه که به تو زندگی پاکیزه و پسندیده ای بدهد و تو را آسوده خاطر و راحت بگرداند. چون آرامش، یکی از نعمتهای دنیاست. حتی برخی گفته اند: در دنیا بهشتی است که هر کس وارد آن نشود، به بهشت آخرت وارد نخواهد شد و بهشت دنیا، آرامش و شادمانی است.

از خداوند متعال می‌خواهیم که دلهای ما را با نور یقین بگشاید و آسوده بگرداند و دلهایمان را به راه راست هدایت کند و ما را از زندگی بغرنج و دشوار نجات دهد.

نکته

بیا با هم فریاد بزنیم و این دعای صادق و گرم را به زبان بیاوریم؛ این دعا، برای دور شدن ناراحتی، اندوه و گرفتاری است: **(لا إله إلاالله العظیم الحلیم، لا إله إلا الله رب العرش العظیم، لا إله إلا الله رب السموات و رب الأرض و رب العرش الکریم، یا حی یا قیوم لا إله إلا أنت برحمتک أستغیث)**. «هیچ معبود بحقی جز خداوند بزرگ بردبار نیست، هیچ معبود برحقی جز پروردگار بزرگ عرش نیست، هیچ معبود به حقی جز پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار بزرگوار عرش نیست، ای همیشه زنده و ای همیشه پایدار! هیچ معبود بحقی جز تو نیست و به رحمت تو یاری می‌جویم».

(اللهم رحمتک أرجو، فلا تکلنی إلی نفسی طرفة عین و اصلح لی شأنی کله لا إله إلا أنت) «بارخدایا! به رحمت تو امیدوارم؛ مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم مسپار و همه کارهایم را درست کن. هیچ معبود بحقی جز تو نیست».

(أستغفرالله الذی لا إله إلا هو الحی القیوم و أتوب الیه) «از خداوندی که هیچ معبود به حقی جز او نیست، آمرزش می‌طلبم؛ خداوند همیشه زنده و پاینده، و به سوی او باز می‌گردم و توبه می‌نمایم».

(لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین). «هیچ معبود به حقی جز تو نیست؛ تو پاک و منزهی؛ بی‌گمان من از ستمگران بوده ام».

(اللهم إنی عبدک ابن عبدک ابن امتک، ناصیتی بیدک، ماض فیّ حکمک، عدل فی قضاءک؛ أسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک أو أنزلته فی کتابک أو علمته أحداً من خلقک أو استأثرت به فی علم الغیب عندک أن تجعل القران ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب همی) «بارخدایا! من، بنده تو هستم، فرزند بنده ات و فرزند کنیزت؛پیشانی من در دست توست، فرمان تو در مورد من قطعاً اجرا می‌شود، فیصله تو درباره من عدل است، به وسیله همه نامهایی که داری و خودت را به آن نامیده یا آن را در کتاب خود نازل کرده و یا به یکی از آفریده هایت آموخته ای یا آن را در دنیای غیب نزد خود نگاه داشته ای، از تو می‌خواهم که قرآن را بهار دلم و نور سینه ام و مایه از بین رفتن غم و اندوهم قرار دهی».

(اللهم إنی أعوذبک من الهم و العجز و الکسل و البخل و الجبن و ضلع الدین و غلبة الرجال). «بارخدایا! از غم و اندوه و ناتوانی و تنبلی و بخل و بزدلی و از اینکه بدهی، کمرم را خم کند و مردان بر من چیره شوند، به تو پناه می‌برم».

﴿ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾ «ما را خدا کافی است و او، بهترین کارساز است».

لبخند بزن

خنده متوسط و معتدل، دارویی برای غمها و مرهمی‌برای ناراحتیها است. چنین خنده ای در شاد کردن روح و قلب، قدرت عجیبی دارد ؛ چنانچه ابودرداءﷺ می گوید: من می خندم تا دلم شاد گردد. پیامبرﷺ گاهی چنان می خندید که دندانهای آسیاب ایشان دیده می‌شد. خندیدن کسانی که بیماری انسان و درمان آن را می‌دانند، اینگونه است.

خندیدن، قله آرامش و راحتی است، اما خندیدنی که بیش از از حد نباشد. در حدیث آمده است که: «زیاد نخندید؛ چون خنده زیاد، دل را می‌میراند». بلکه نه زیاد و نه کم، به صورت میانه؛ چنانکه در حدیث آمده است: «لبخند زدن در برابر برادرت صدقه ایست».

﴿ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا ﴾ «از گفته اش تبسم کرد».

اما از خندیدن برای تمسخر و استهزا باید پرهیز کرد. ﴿ فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَـٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾ ﴾ «وقتی او با آیات ما نزد آنها آمد، ناگهان شروع به خندیدن به او کردند».

یکی از نعمتهایی که به اهل بهشت داده می‌شود، خنده است: ﴿ فَٱلْيَوْمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ ﴾ «در روز قیامت مؤمنان به کافران می خندند».

عربها، کسی را که همواره لبخند بر لبانش نقش می بست، می ستودند و این را دلیل بزرگواری، سخاوت و کرامت می‌دانستند.

ضحوک السن یطرب للعطایا و یفــرحان تعـرض بالسؤال

آنهایی که همواره لبخند بر لبانشان نقش بسته است، هنگام عطا و بخشش به مردم، شادمان می‌شوند و اگر از آنها چیزی خواسته شود، خوشحال می گردند.

زهیر درباره «هرم» چنین سروده است:

تــراه اذا ما جئتـه متهــللاً کأنک تعطیه الذی أنت سائله

هرگاه نزد او بروی، او را شادمان می‌یابی؛ گویا چیزی را که از او می‌خواهی، به او می‌دهی.

در حقیقت، اسلام، در عقاید، عبادات، اخلاق و رفتار مبتنی بر میانه‌روی استوار است. پس نباید انسان، همیشه ترشروی و اخمو باشد و نیز نباید خنده های بلند و بیهوده سر دهد؛ بلکه متانت و وقار خود را حفظ کند و برای آرامش روحی خود، به اندازه معقول و میانه بخندد. ابو تمام می‌گوید:

نفسی فـــداء أبـــی علی إنه صبـــح المؤمل کوکب المتأمل

فکـه یجم الجد أحیـــاناً و قد ینضو ویهزل عیش من لم یهزل

«جانم فدای ابوعلی باد؛ او، روشنایی و سپیده دمی است که مورد امید و آرزو می‌باشد و نیز ستاره ایست که غرق در اندیشه و تفکر است. با خنده رویی شوخی می‌کند و گاهی کاملاً جدی می‌شود؛ گاهی شوخی و بذله گویی می‌نماید و زندگی کسی را که شاد و سر حال نگشته، شاد می‌گرداند».

ترشرویی، نشانه ناراحتی درونی و بدمزاجی انسان است: ﴿ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾ ﴾ «سپس اخم نمود و روی ترش کرد».

وجـوههم مـن ســـواد الکـبر عابسة کأنـــما أوردوا غصـباً إلی النـــار

لیســـوا کقـــوم اذا لا قیتـــهم عرضـاً مثل النجوم التی یسری بها الساری

«چهره هایشان از سیاهی تکبر، اخمو و عبوس است؛ گویا به زور به جهنم برده می‌شوند؛ مانند قومی نیستند که وقتی با آنها روبرو می‌شوی، همانند ستارگان، راهنمای انسان باشند».

در حدیث آمده است: **(و لو أن تلقی أخاک بوجه طلق)** «و خوبی را ناچیز مدان؛ هر چند برادرت با گشاده رویی دایدار کنی». احمد امین در کتاب **(فیض الخاطر)** می‌گوید: آنهایی که به زندگی لبخند می زنند، فقط خودشان خوشبخت نیستند؛ بلکه آنها در انجام کارها توانایی بیشتری دارند و بیشتر می‌توانند مسئولیت بپذیرند؛ اینها برای رویارویی با سختیها، حل دشواریها و انجام کارهای بزرگی که به سود خودشان و مردم است، شایسته ترند.

اگر به من بگویند: از ثروت فراوان و مقام والا یا از وجود راضی و سرحال، یکی را انتخاب کن، دومی‌را انتخاب خواهم کرد؛ مال و ثروت وقتی با ناراحتی و ترشرویی همراه

باشد، به چه درد می‌خورد؟! مقام والا اگر با گرفتگی و تشویش خاطر همراه باشد، چه ارزشی دارد؟! اگر کسی تمام دنیا را داشته باشد، اما طوری گرفته باشد که گویی عزیزی را به خاک سپرده و برگشته است، چه ارزشی دارد؟! زیبایی زن بدانگاه که اخم کند و خانه اش را به جهنمی سوزان تبدیل نماید، به چه درد می‌خورد؟! بدون تردید خانمی که به زیبایی در حد چنین زنی نیست، اما خانه اش را به بهشتی تبدیل کرده، هزاران بار بهتر است.

لبخند ظاهری، ارزشی ندارد مگر آنکه برآمده از ناهنجاریهایی باشد که بر طبیعت انسان می‌آید. گلها، خندانند و جنگلها، لبخند می زنند. دریاها، رودبارها، آسمان، ستارگان و پرندگان، همه، لبخند می زنند و بر لبهای انسان نیز بطور طبیعی لبخند نقش بسته است؛ البته در صورتی که طمع و ناراحتیهایی برایش پیش نمی‌آمد که او را عبوس و ترشرو می‌نماید. بنابراین صدای او با نغمه های هماهنگ طبیعت ناهمخوانی می‌کند و ناسازگار است. از اینرو کسی که خودش را عبوس و ترشرو گرفته، زیبایی را نخواهد دید و کسی که قلب او آلوده گشته، از مشاهده و درک حقیقت ناتوان است. چون هر انسانی، دنیا را از لابلای عمل، اندیشه و انگیزه هایش می‌بیند. پس وقتی عملش، درست باشد و از فکر درست و انگیزه های پاکی برخوردار باشد، عینکی که با آن دنیا را تماشا می‌کند، پاک و روشن است و او، دنیا را همانگونه که آفریده شده، می‌بیند. در غیر این صورت شیشه های عینکش سیاه می‌گردد و او، هر چیزی را تار و سیاه می‌بیند.

افرادی هستند که می‌توانند از هر چیزی شقاوت و بدبختی بیافرینند. کسانی هم هستند که می‌توانند از هر چیری سعادت و خوشبختی خلق نمایند؛ زنانی هستند که نگاهشان در خانه فقط به اشتباهات می‌افتد؛ امروز، روز سیاهی است. چون بشقابی شکسته و یا نمک غذا زیاد شده و یا کاغذی مچاله را در اتاق دیده است! پس به خاطر آن خشم گرفته، شروع به نا سزا گفتن می‌کند و به همه افراد خانه طوری دشنام می‌دهد که گویاشعله ای از آتش است. مردانی هستندکه بخاطر شنیدن یک کلمه یا تعبیر وتفسیر نادرست آن و یا به خاطر مسألهٔ ناچیز و پیش پا افتاده ای یا به سبب زیانی مالی و یا سود کمتر از حد انتظار و امثال این مسایل، صفای زندگی را برای خود و دیگران تیره می‌کنند و تمام دنیا، در نظرشان سیاه

می‌آید و زندگی را برای اطرافیانش نیز سیاه و تار می‌کنند. اینها، برای مبالغه و بزرگ جلوه دادن بدیها، استادند، از کاه کوه می‌سازند و از تخم و بذر، درختی درست می‌کنند و توانایی کار خوب را ندارند. از اینرو به آنچه به آنها داده شده، هر چند زیاد باشد و از دستاورد خود، هرچند بزرگ باشد، لذت نمی‌برند.

زندگی، یک هنر است؛ هنری که باید آن را آموخت. به خیر و صلاح انسان است که به جای تلاش برای ثروت اندوزی و پر کردن جیب خود و سعی و تکاپو برای خرج کردن دارایی اش، بکوشد تا گلهای محبت را در زندگیش بکارد. زندگی و حیاتی که در آن، همه تلاشها، برای جمع آوری مال و ثروت باشد و در آن هیچ تلاشی برای رشد و پیشرفت زیبایی، مهرورزی ومحبت صورت نگیرد، چه ارزشی دارد؟!

بیشتر مردم چشمان خود را به روی زیباییهای زندگی باز نمی‌کنند و بلکه چشم آنها، فقط به سوی پول باز است. از کنار باغها، گلهای زیبا، آب روان و جوشان و پرندگان نغمه خوان می‌گذرند، اما به آنها توجه نمی‌کنند و بلکه توجهشان فقط به مبلغی است که می‌آید و می‌رود. پول، وسیله ای برای زندگی سعادتمندانه اس؛ اما آنها، وضعیت را بر عکس کرده و زندگی سعادتمندانه را فروخته اند تا در عوض، پول بدست آورند. چشمها برای دیدن زیباییها در در قالب جسم ما نهاده شده اند، اما ما، چشمانمان را چنان عادت داده ایم که چیزی جز پول، نمی‌بینند. هیچ چیزی، وجود و چهره انسان را مثل ناامیدی عوض نمی‌کند. پس اگر قصد لبخند زدن داری، با ناامیدی مبارزه کن.

فرصت برای شما و مردم فراهم است؛ دربِ موفقیت شما و همه مردم گشوده و باز است؛ پس عقل خود را به خوشبینی به آینده عادت بدهید. اگر بر این باور باشید که برای کارهای کوچک، ساخته شده اید، فقط توان انجام کارهای کوچک را خواهید داشت و اگر بر این باور باشید که برای انجام کارهای بزرگ و مهم به دنیا آمده اید، چنان همتی در وجود خود احساس می‌کنید که با آن موانع را می‌شکنید و با عبور از آنها به میدان وسیع و هدف والا می‌رسید. هر کس، برای مسابقه دوی صد متر، وارد میدان شود، پس از طی مسافت صد متر، احساس خستگی می‌نماید؛ اما کسی که در مسابقه دوی چهارصد متر وارد می‌شود، با طی

کردن صد متر و دویست متر احساس خستگی نمی‌کند. پس به اندازه هدفی که برای خود معین می‌کنی، به همان اندازه همت خواهی داشت. هدف خود را مشخص کن؛ باید هدفت، والا باشد و بدانی که رسیدن به آن دشوار است. اما تا وقتی که هر روز، گام تازه ای به سوی هدف بر می‌داری، دشواری راه اشکالی ندارد.

ناامیدی، بی هدفی، دیدن بدیها و کاستیهای زندگی، عیبجویی از مردم و سخن گفتن از بدیهای دنیا، انسان را از پیشرفت باز می‌دارد و او را ترشرو می‌گرداند و در زندانی تاریک می افکند.

انسان، در بدست آوردن هیچ چیزی چنان موفق نمی‌شود که در بدست آوردن مربی، توفیق می‌یابد تا استعدادهای طبیعی او را رشد دهد، بین آنها تعادل برقرار کند، افق دید او را وسیع نماید، عفو و گذشت را به او بیاموزد و به او یاد دهد که بهترین هدفی که باید برای بدست آوردن آن تلاش کرد، این است که انسان به اندازه تواناییش به مردم خیر و سود برساند و خورشیدی باشدکه همه جا را روشن می‌کند و پرتو محبتش به هر کجا می تابد و دلش، سرشار از عطوفت، مهربانی و انسانیت می‌باشد تا بدین ترتیب دوست داشته باشد که به تمام اطرافیانش و کسانی که با او تماس می‌گیرند، خیر و خوبی برساند.

انسانی که تبسم بر لبان اوست، دشواریها را می‌بیند و از چیرگی بر آنها لذت می‌برد، به آن نگاه می‌کند، لبخند می زند و به حل آن می‌پردازد؛ لبخند می زند و بر آن چیره می‌شود. اما انسانی که اخمو و ترشروست، نمی‌تواند دشواریها را پشت سر بگذارد و هرگاه دشواریها را ببیند، آن را بزرگ می پندارد، همت خود را کوچک می شمارد و می‌گوید: اگر چنین کنم، چنان می‌شود و اگر چنان کنم، چنین می‌شود و. . چنین انسانی، در حقیقت بر روزگار نفرین نمی فرستد؛ بلکه در واقع تربیت و طبیعت خودش را لعنت می‌کند. او، دوست دارد در زندگی موفق شود، اما نمی‌خواهد بهای موفقیت را بپردازد. او در هر راهی شیر غران می‌بیند و منتظر است تا از آسمان طلا ببارد و یا زمین بشکافد و گنجی نمایان شود.

سختیها و دشواریهای زندگی، نسبی هستند و برای کسی که خودش ناچیز و کوچک است، همه چیز، دشوار و سنگین و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ اما کسی که خودش، بزرگ و قوی است، هیچ چیزی بر او سخت و دشوار نیست. انسانهای بزرگ، در نبرد با سختیها به شکوه و عظمتشان افزوده می‌گردد و انسانهای ضعیف، با گریز از مصایب به رنج و بیماریشان اضافه می‌شود. سختیها همچون سگ درنده ای است که وقتی ترس و فرار تو را ببیند، پارس می‌کند و دنبالت می دود؛ اما اگر ببیند که نسبت به او بی اعتنا هستی، راه را برایت باز می‌کند و از ترس تو در پوست خود می پیچد. آنچه بیش از همه چیز وجود انسان را نابود می‌کند، احساس حقارت و خود کوچک بینی است؛ بدین صورت که انسان، چنین تصور نماید که هرگز نمی‌تواندکار بزرگی انجام دهد و انتظار خیر بزرگی از او نمی‌رود. هرگاه انسان، احساس فرومایگی و حقارت کند، اعتماد به نفس و خودباوری را از دست می‌دهد. بدین سان هر گاه به انجام کاری اقدام کند، در توانایی و امکان موفقیت خود شک نموده، با سستی و ضعف به انجام آن کار می‌پردازد و در نتیجه شکست می‌خورد. اعتماد به نفس و خودباوری، فضیلت و ارزش بزرگی است که موفقیت در زندگی، بر پایه آن استوار می‌باشد.

خودباوری، با غرور و فخرفروشی که یک عمل زشت است، بسیار فرق می‌کند؛ تفاوتشان این است که غرور یعنی اعتماد بر خیال پردازی و تکبر بیهوده، اما اعتماد به نفس و خودباوری یعنی اینکه انسان بر تواناییهایی که برای قبول مسئولیت دارد، اعتماد کند و برای تقویت استعدادهایش و پرورش آنها بکوشد.

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

قال: السماء کئیبة و تجمها — قلت: ابستم یکفی التجهم فی السما!

قال: الصبا ولی! فقلت له: ابتسم — لن یرجع الأسف الصبا المتصرما!

قال: التی کانت سمائی فی الهوی — صارت لنفسی فی الغرام جهنما

خانت عهودی بعد ما ملکتها — قلبی فکیف أطیق أن أتبسما!

قلت: ابتسم واطرب فلو قارنتها — قضیت عمرک کله متألما!

قـال: التجـارة فـی صـراع هائـل مثـل المسـافر کاد یقتلـه الظـما
أو غـادة مسـلولـة مـحـتـاجـة لدم و تنـفـث کلـما لهـثت دمـا!
قلت: ابتـسم مـا أنـت جالب دائها و شفـائهـا، فـإذا ابتـسمت فربـما...
أیکون غیرک مجرماً و تبیت فـی وجـل کأنک أنت صرت المجرما؟
قال: العدی حولی علت صیحاتهم أأسر و الأعداء حـولی فی الحمی؟
قـلت: ابـتسم، لم یطلبوک بذمهم لو لم تکن منـهم أجلّ و أعظـما!
قـال: المواسـم قد بدت أعلامـها وتعرضت لی فی الملابس والدّمی
و عـلی للأحبـاب فـرض لازم لـکن کفـی لـیس تمـلک درهـماً
قلت: ابتسم یکفیک أنک لم تزل حیـاً و لست مـن الأحـبة معـدما!
قـال: اللیـالی جـرعـتنی علقمـا قـلت: ابتسم و لئن جرعت العلقـما
فـلعـل غیـرک إن رأک مـرنـماً طـرح الکـآبـة جـانبـاً و ترنـما
أتـراک تـغـنم بالتبـرم درهـمـاً أم أنـت تخـسر بالبشـاشة مغنمـا؟
یا صاح لا خطر علی شفتیـک أن تـتثـلما، والـوجـه أن یتـحطـمـا
فاضحک فإن الشهب تضحک والدّ جـی متلاطم و لذا نحـب الأنجـمـا!
قال: البشاشة لـیس تسعـد کائنـاً یأتـی إلـی الدنیا و یذهب مرغـما
قلت: ابتسم مادام بینـک والـردی شبـر، فإنک بعـد لن تتـبسما

«گفت: آسمان، افسرده و روی در هم کشیده است. گفتم: لبخند بزن؛ همین که آسمان، عبوس است، کافی است.

گفت: جوانی رفت. گفتم: لبخند بزن؛ چون افسوس و تأسف، هرگز عمر و جوانی گذشته را باز نمی‌گرداند.

گفت: معشوقه ای که آسمان عشقم بود، زندگی را برایم به جهنمی سوزان تبدیل کرده است. بعد از آنکه دل به او بستم با من بی‌وفایی کرد؛ پس چگونه می‌توانم لبخند بزنم؟

گفتم: لبخند بزن و شاد باش؛ اگر با او همراه شوی، تمام عمر خود را با درد و رنج سپری خواهد کرد.

گفت: تجارت در کشمکش هولناک قرار دارد؛ مانند مسافری که نزدیک است تشنگی، او را بکشد و یا مانند دوشیزه مبتلا به سل که به خون نیازمند است؛ اما هرگاه که نفسهای بریده اش را می‌کشد، خون از دهانش بیرون می‌آید.

گفتم: لبخند بزن؛ تو نمی‌توانی بیماریش را از وجودش بیرون بیاوری و او را بهبود ببخشی؛ پس لبخند بزن شاید. . آیا دیگران مرتکب جرم شده اند و تو، شب را با هراس می‌گذرانی؛ چنانکه گویا تو مرتکب جرم شده ای؟

گفت: دشمنان، پیرامون من هستند و صداهایشان بلند شده است؛آیا خوشحال شوم و حال آنکه دشمنان، در اطراف من در تب و تابند؟

گفتم: لبخند بزن؛ بخاطر مذمت آنها مورد باز خواست قرار نمی‌گیری، اگر از آنها بزرگتر نباشی!

گفت: نشانه های موسمها، آشکار گردیده و در لباسها و خویشاوندی با من برخورد کرده است.

و من در برابر دوستان وظیفه ضروری و مهمی‌دارم، ولی در دست من یک درهم نیست.

گفتم: لبخند بزن؛ همین کافی است که هنوز زنده ای و دوستان، تو را از دست نداده اند.

گفت: شبها، رنجها و تلخیهایی را به کام من فرو برده است. گفتم: لبخند بزن؛ گرچه تلخی را به تو خورانده باشند.

شاید وقتی کسی، دیگر تو را ببیند که ترانه می‌خوانی، افسردگی و رنج را دور بیندازد و آواز و ترانه سر دهد.

آیا به نظرت با اندوه و افسردگی، درهمی به چنگ می‌آوری یا می پنداری که با شادمانی، غنیمتی را از دست خواهی داد؟

ای فریادگر! خطری نیست بر لبهایت که نقاب زنند و خطری بر چهره ات نیست که در هم شکسته شود.

پس بخند؛ چون سنگهای آسمانی می خندند و تاریکی، پرتلاطم است؛ ازاینرو ما، ستارگان را دوست می‌داریم.

گفت: شادی، هیچ موجودی را که به دنیا می‌آید و با اجبار از آن می‌رود، خوشبخت نمی‌کند.

گفتم: تا وقتی که میان تو و ناگواری، یک وجب فاصله هست، لبخند بزن؛چون بعد از آمدن ناراحتی، هرگز لبخند نخواهی زد».

براستی که ما چقدر به لبخند زدن، بشاش بودن و آرامش و نرمخویی نیازمندیم؛ پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند به من وحی کرده که فروتنی کنید تا هیچکس بر دیگری تجاوز نکند و هیچکس، بر دیگری فخرفروشی ننماید».

نکته

غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون دیروز غم و اندوه را تجربه نمودی و به تو هیچ سودی نرساند؛ فرزندت مردود شد، تو ناراحت و غمگین گشتی؛آیا ناراحتی تو او را قبول کرد؟! پدرت درگذشت، پس تو اندوهگین شدی؛ آیا زنده شد؟! در تجارت ضرر کردی و اندوهگین شدی؛ آیا غم و اندوهت، زیانها را به سود تبدیل کرد؟!

غم مخور؛ چون تو به خاطر یک مصیبت غمگین گشتی و آن یک مصیبت، به چندین بلا تبدیل شد. از فقر و ناداری ناراحت شدی و به رنج و ناراحتیت افزوده گشت؛ از حرف دشمنانت اندوهگین شدی و با این کار آنها را علیه خود یاری دادی؛ از ترس امر ناگواری که انتظار وقوعش را داشتی، اندوهگین گشتی، اما آن امر ناگوار، اصلاً به وقوع نپیوست! غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون اگر غم بخوری، خانه ای بزرگ، همسری زیبا، ثروت فراوان، مقام والا و فرزندان رشید و شریف، برایت هیچ سودی نخواهند داشت. غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون غم و اندوه، آب زلال را به گلویت تلخ خواهد کرد و گُل را چون هندوانه ابوجهل خواهی دید و باغ شکوفا در نظرت چون بیابانی خشک می‌نماید و زندگی، برایت به زندانی تحمل ناپذیر تبدیل می‌گردد.

وقتی دو چشم، دو گوش، دولب، دو دست، دو پا و زبان داری و در امنیت و تندرستی بسر می‌بری، غم مخور و اندوهگین مباش:

﴿ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾ ﴾ «پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟»

وقتی دینی داری که به آن معتقد هستی، خانه ای داری که در آن سکونت می کنی، نانی داری که آن را می‌خوری، آبی در دسترس داری که می نوشی، لباسی داری که می پوشی و همسری داری که در آغوشش می‌خوابی، پس چرا غم می‌خوری و اندوهگین می‌شوی؟!

نعمت درد و رنج

درد و ناراحتی، همیشه ناپسند و مذموم نیست؛ گاهی خیر و صلاح بنده، در این است که ناراحت و دردمند شود. زمانی انسان، دعای گرمی می کند و صادقانه به ستایش پروردگارش می‌پردازد که دردمند باشد.

دردمندی طالب علم و تحمل سختیهای طلب علم، از او عالم و دانشمند بزرگی خواهد ساخت. چون در آغاز سوخته است و در نهایت می درخشد. دردمند بودن شاعر و رنج و تلاش او برای آنچه می سراید، ادبیاتی مؤثر و گیرا به بار خواهد آورد؛ شعری که از دلی دردمند بر می خیزد، احساسات را تحریک می کند و دلها را به تپش می اندازد. رنج بردن نویسنده، اثر زنده، گیرا و آموزنده ای از او بجا خواهد گذاشت. دانش پژوهی که زندگی را با راحتی و بی اعتنایی گذرانده و بحرانها، او را نیش نزده اند و دشواریها، داغ خود را بر او نگذاشته اند، طالبی سست و تنبل و تن پرور باقی خواهد ماند. شاعری که درد را نشناخته و تلخی و ناگواری را نچشیده، سروده هایی انباشته از سخنان بی ارزش و پوچ خواهد داشت؛ چون اشعارش، فقط از زبانش برخاسته و از درون و ضمیرش نشأت نگرفته و قلب و اعضای او در مفاهیم اشعارش نزیسته است.

زندگی مؤمنان صدر اسلام، بالاترین و برترین نمونه و الگوست. آنانی که در دوران فجر رسالت و زمان تولد آیین اسلامی و آغاز بعثت می زیسته اند، دارای بزرگترین ایمان،

نیکوترین قلب، صادقترین لهجه و عمیقترین دانش بوده اند؛ چون آنها درد و رنج را در زندگی تجربه کرده، در گرسنگی، فقر، آوارگی، اذیت و آزار و جدایی از چیزهای محبوب و دوست داشتنی بسر برده و همچنین دردها و زخمها و کشته شدنها و شکنجه ها را تجربه نموده اند. پس آنان، بحق انسانهایی برگزیده و پاک بوده اند که در شرافت و پاکی نمونه هستند و رمز و نماد ازخودگذشتگی می‌باشند: ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠ ﴾ «این، برای آن است که هیچ تشنگی ورنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و جایی که کفار را به خشم می‌آورد، طی نمی‌کنند و از دشمن ضربه ای نمی‌بینند، مگر آنکه خداوند در ازای این چیزها برایشان عملی صالح ثبت می‌کند؛ بی‌گمان خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند».

در جهان مردمانی هستند که آثار زیبایی از خود به جهانیان تقدیم کرده اند؛ چون آنها دردمند بوده اند. تب، متنبی را ناخوش کرده بود. آنگاه او این شعر زیبا را سرود:

و زائرتی کان بها حیاء فلیس تزور إلا فی الظلام

«آنکه به دیدار من می‌آید، گویا شرم وآزرم، او را فرا گرفته؛ از اینرو جز در تاریکی شب به دیدنم نمی‌آید».

نعمان بن منذر، نا بغه را به قتل تهدید کرد؛ آنگاه نابغه، این شعر را به مردم تقدیم نمود:

فإنک شمس والملوک کواکب إذا طلعت لم یبد منهن کوکب

تو، خورشیدی و پادشاهان، ستاره هستند؛ هرگاه خورشید طلوع کند، هیچیک از ستارگان باقی نمی ماند».

بسیارند کسانی که از خود زندگی و حیات را به جا گذاشته اند؛ چون آنها درد کشیده اند. لذا از درد، داد و فریاد مکن و از رنجها مترس؛ شاید این رنج و درد زمانی چند، برایت سرمایه و توانی باشد. اگر دلسوخته و دردمند زندگی کنی، بهتر از آن است که خونسرد، بی

همت و بی تحرک زندگی نمایی. ﴿ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ «ولی خداوند، تحرک و خیزش آنها را نپسندید؛ بنابراین آنان را در جایشان بی حرکت قرار داد و به ایشان گفته شد: با آنهایی که نشسته اند، بنشینید».

به یاد شاعری افتادم که با رنجها، حسرتها و درد جدایی زندگی بسر نمود و در واپسین لحظات زندگیش شعری زیبا، معروف و بدور از تکلف سرود. او، مالک بن الریب می‌باشد که در رثای خودش، این شعر را گفته است:

ألم ترنی بعت الضلالة بالهدی وأصبحت فی جیش ابن عفان غازیاً

فللـه دری یـوم أتـرک طائعـاً بنـی بأعـلی الرقـمتیـن و مـالـیـا

فیا صاحبی رحلی دناالموت فانزلا برابیـــة إنـــی مـقـیـم لیـالیـا

أقـیما علی الیوم أو بعض لیـلة و لا تعجـلانی قـد تبیـن ما بیا

و خطـا بأطراف الأسنه مضجـعی و ردّا علـی عیـنـی فضـل رائـیـا

و لا تحـسدانی بارک الله فیکما من الأرض ذات العرض أن توسعالیا

«آیا نمی‌بینی که گمراهی را در برابر هدایت فروختم و از جنگجویان حاضر در لشکر ابن عفان گشتم؟

آفرین بر من روزی که فرزندانم را با میل خود رها می‌کنم در حالی که برایشان دو اسب نشاندار و مال و دارایی ام را بجا گذاشته ام.

ای دو نفری که همراهم هستید! بر تپه ای فرود بیایید؛ مرگ، نزدیک شده و من چند شبی رحل اقامت خواهم افکند.

امروز یا قسمتی از یک شب در کنارم باشید و مرا شتابزده نکنید؛ چون وضعیت من، مشخص است.

با نوک نیزه ها آرامگاهم را بکَنید و قسمت اضافه ردایم را بر پیشانیم بیندازد.

خدا به شما خیر و نیکی دهاد؛ از کندن جایی گشاده در زمین برای من دریغ مورزید».

و تا آخر، این صدای لرزان و فریادی که حکایت از داغدیدگی و مصیبت زدگی می‌نماید، از دل داغدیده این شاعر اندوهگین، بر می‌آید.

﴿ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ ﴾ «پس خداوند آنچه را که در دلهایشان هست، دانست و آرامش را بر آنان فرود آورد و به پاداش آن، پیروزی نزدیکی به آنها داد».

لا تعذل المشتاق فی أشواقه حتی یکون حشاک فی أحشائه

«مشتاق و دلباخته را به خاطر علاقه هایش سرزنش مکن؛ تو زمانی حالت او را درک می‌کنی که غوغایی که در درون اوست، در درون تو باشد».

دیوان شاعرانی را دیده ام که سرد و بی روح هستند؛ چون آنها اشعارشان را سست و بدون اندوه و رنج سروده اند. از اینرو به صورت قطعه ای از یخ و انباشته ای از خاک عرض اندام کرده اند.

تألیفاتی را در زمینه موعظه و سخنرانی دیده ام که هیچ احساسی در شنونده برنمی انگیزند و اصلاً او را تکان نمی‌دهند؛ چون بدون سوز و گداز و بدون درد و رنج می‌باشند: ﴿ يَقُولُونَ بِأَفْوَٰهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ﴾ «آنان با دهانهایشان (زبانهایشان) چیزهایی می‌گویند که در دلهایشان نیست».

اگر می‌خواهی مردم، تحت تأثیر سخن یا شعرت قرار بگیرند، قبل از دیگران در آتش سخن و شعرت بسوز، تحت تأثیر آن قرار بگیر، طعم آن را بچش و در مقابل آن واکنش نشان بده، آنگاه می‌بینی که شعر و سخنت، در مردم اثر می‌گذارد.

﴿ فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٥﴾ ﴾ «وقتی آب را بر آن فرو فرستادیم، تکان خورد و از هر جفتی گیاهی زیبا رویاند».

نعمت معرفت

﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ﴿١١٣﴾ ﴾ «و آنچه نمی‌دانستی، به تو آموخت و خداوند، فضل بزرگی بر تو دارد».

جهالت و بیسوادی، ضمیر و وجدان را نابود می‌کند و سرزندگی را از بین می‌برد و عمر را تباه و ضایع می‌نماید. ﴿ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ «تو را پند می‌دهم که از جاهلان مباشی».

علم و دانش، نور بصیرت، حیات روح و سوخت محرک طبیعت و فطرت است: ﴿ أَوَمَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَا ﴾ «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده گرداندیم و برایش نوری قرار دادیم که در پرتو آن میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکیهاست و نمی‌تواند از آن بیرون بیاید؟»

شادمانی و آرامش، با علم و دانش همراه است؛ چون به وسیله علم و دانش، امور پیچیده حل می‌شوند، انسان گمشده خود را می‌یابد و آنچه را که پنهان است، کشف می‌کند. انسان، همواره شیفته اطلاع یافتن از تازه ها و آگاه شدن از زیباییهاست. اما جهالت، یعنی خستگی و اندوه؛ چون جهالت و بیسوادی، زندگی و حیاتی است که تازگی و زیبایی ندارد و دیروزش مانند امروز و امروزش، مانند فرداست.

اگر می‌خواهی خوشبخت باشی، به دنبال علم و دانش برو و به جستجوی معرفت و شناخت بپرداز و امور مفید را به دست بیاور تا ناراحتیهایت از میان برود. ﴿ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ﴿١١٤﴾ ﴾ «و بگو: ای پروردگارم! به دانشم بیفزای».

﴿ ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ ﴾ «بخوان بنام پروردگارت؛آن که آفرید».

پیامبرﷺ می‌فرماید: «هر کس که خداوند نسبت به او اراده خیر داشته باشد، به او آگاهی و بینش دینی می‌دهد». کسی که علم و دانش ندارد، نباید به مال و مقام خود افتخار کند؛

چون زندگی و عمر او کامل نیست. ﴿ ۞ أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓ ﴾ «آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، مانند کسی است که نابیناست؟»

زمخشری مفسر قرآن می گوید:

سهری لتنقیح العلــوم ألذ لی من وصل غانیة و طیب عناق

«بیداریم برای بازبینی علوم، برای من از وصال و هم آغوشی با زنی خواننده و عطر آگین، لذت بخش تر است».

و تمایلی طـرباً لحـل عویـصة أشهی و أحلی من مدامة ساقی

«وقتی با شادی برای حل مشکلی علمی‌روی می‌آورم، این کار برایم از جامهای شراب ساقی، شیرین تر و گواراتر است».

وصریر أقلامی علی أوراقها أحلی من الدوکــاء والعشـاق

«صدای قلم فرسایی من بر کاغذها، برایم شیرین تر از هیاهو و غوغای عاشقان است».

والــذ من نقـر الفتـاة لدفها نقری لألقی الرمل عن أوراقی

«ضربه زدنم بر روی برگهای کاغذ برای دور کردن خاکها از روی آن، زیباتر و لذت بخشتر از کوبیدن دختر جوان بر طبلش می‌باشد».

یا من یحاول بالامانی رتبتی کم بین مستغل و آخر راقی

«ای کسی که فقط با خیال و آرزو تلاش می کنی تا به مقام من برسی! بدان که میان کسی که دست و پایش بسته و کسی که بالا می‌رود، تفاوت بزرگی است».

أبیت سهران الدجی و تبیته نوماً و تبغی بعد ذاک لحاقی

«من، شبهای تاریک را بیدار سپری می کنم و تو آن را در خواب می گذرانی؛ آیا باز هم می‌خواهی به مقام من برسی»؟!

دانش و معرفت چه زیباست و چقدر آرامش و آسودگی خاطر می‌آورد: ﴿ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم ﴿١٤﴾ ﴾ «آیا کسی که بر دلیلی از سوی پروردگارش باشد، مانند کسی است که کار بدش برای او آراسته گردید و یا مانند آنان که از امیال و هواهای نفس خود پیروی کرده اند»؟

هنر شادی

یکی از بزرگترین نعمتها، شادی دل و آرامش آن است. هرگاه دل، شاد باشد، ذهن و خاطر استوار می‌گردد و چیزهای زیبایی تولید می‌کند و انسان، سر حال و تازه تر می‌شود؛ گفته اند: شادمانی، هنری اکتسابی و آموختنی است. پس هر کس، چگونگی شادمانی را فرا بگیرد و به آن دست یابد، از زیباییها و شادیهای زندگی و از نعمتهای پیرامون خود بهره مند خواهد شد. قاعده اساسی در جستن و بدست آوردن شادمانی، تاب و تحمل است؛ کسی که تاب و تحمل دارد، از حوادث و فجایع تکان نمی‌خورد و به خاطر چیزهای پیش پاافتاده، پریشان نمی‌گردد. انسان، متناسب با قوت و صفای قلب، سرزنده و شادمان می‌شود.

اضطراب، سست نهادی و ضعف در پایداری، وسیله‌هایی هستند که غمها و ناراحتیها، سوار بر آنها به سراغ انسان می‌آیند؛ پس هر که خود را به بردباری، شکیبایی و صلابت عادت دهد، مشکلات و بحرانها، برایش آسان خواهند بود.

إذا اعتاد الفتی خوض المنایا فأهون ما تمـــر بـه الوحول

«هرگاه جوان، خودش را به فرو رفتن در سختیها عادت دهد، آسانترین چیزی که از آن عبور می‌کند، باتلاقها هستند».

یکی از دشمنان شادمانی، تنگ نظری و کوته بینی است. بدین صورت که انسان، فقط به خودش اهتمام بورزد و جهان و آنچه را که در آن است، فراموش نماید. خداوند، دشمنانش را چنین توصیف نموده است: ﴿ أَهَمَّتۡهُمۡ أَنفُسُهُمۡ ﴾ «برایشان فقط خودشان مهم است».

پس این کوته نظران، جهان را در درون خود می‌بینند و در مورد دیگران نمی‌اندیشند و برای دیگران زندگی نمی‌کنند و به دیگران توجه نمی‌نمایند. ما باید گاهی برای چند لحظه ای از خود دور شویم و به دیگران بپردازیم تا بدین سان غمها و ناراحتیهای خود را فراموش کنیم؛ با این کار به دو فایده دست می‌یابیم: یکی اینکه خودمان را خوشبخت می‌کنیم و دیگری اینکه در خوشبخت کردن دیگران نیز مشارکت می‌ورزیم.

یکی از اصول فن شادمانی این است که انسان، فکر و اندیشه خود را کنترل نماید و نگذارد که فکر او، به هر سو بتازد و بی هدف، این سو و آن سو برود. اگر فکر و اندیشه ات را رها کنی، سرکشی می‌نماید و از حد می‌گذرد و با پرونده ای قطور از ناراحتیها به نزدت باز می‌گردد و کتاب غمها را از زمانی که به دنیا آمده ای، برایت می‌گشاید و می‌خواند.

هرگاه فکر و اندیشه، رها شود، گذشته اندوهبار و آینده هراسناک را به روی تو ترسیم می‌کند و آنگاه آشفته و ناآرام می‌شوی و احساساتت، طعمه حریق وحشتناک می‌گردد. پس فکر و اندیشه خود را با لگام توجه جدی و تمرکز بر کار مفید، مهار کن. ﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ «و بر خداوندی که همیشه زنده است و نمی‌میرد، توکل کن».

یکی از اصول و پایه های مهم در زمینه بررسی شادمانی، این است که به زندگی ارزش و جایگاه واقعی آن را بدهیم؛ پس باید دانست که زندگی بیش از یک سرگرمی نیست و باید از آن رویگردان شوی و به آن بی اعتنا باشی؛ چون زندگی، مادری است که فراق و جدایی، مهر آن است و پستان فجایع و بلاها را در دهان انسان می‌گذارد و حوادث را فراهم می‌نماید؛ پس چگونه می‌توان به چنین چیزی توجه نمود و به خاطر امور از دست رفته آن، غم خورد؟

صفای زندگی، تیرگی است و درخشش آن بیهوده و یأس آور می‌باشد؛ نویدهای زندگی، سرابی در صحرایی خشک و بی آب است. آنچه می زاید، وجودی ندارد و آنکه در دنیا سرور و آقا است، مورد حسادت و کینه می‌باشد و آن کس که در دنیا در ناز و نعمت قراردارد، مورد تهدید است و عاشق دنیا با شمشیر بی‌وفایی آن کشته خواهد شد.

أبنی أبیننا نحن أهل منازل أبدا غراب البین فیها ینعق

«ما، درمیان منازلی سکونت گزیده ایم که همواره کلاغ جدایی، در آن قارقار می کند».

نبکی علی الدنیا وما من معشر جمعتهم الدنیا فلم یتفرقوا

«به خاطر دنیا گریه می‌کنیم؛ حال آنکه هیچ گروهی نبودند که دنیا آنها را گرد هم آورده باشد و سپس متفرق و پراکنده نشده باشند».

أین الجبابرة الأکاسرة الألی کنزوا الکنوز فلابقین و لابقوا

«سر کشان و قدرتمندانی که خزانه ها اندوخته بودند؛آری! نه خودشان باقی ماندند و نه گنجهایشان».

من کل من ضاق الفضاء بعیشه حتی ثوی فحواه لحد ضیق

«هر کس که زندگی، برایش تنگ شده بود، بالاخره روزی وجودش را گور تنگ پوشاند و در خود گرفت».

خرس إذا نودوا کأن لم یعلموا أن الکلام لهم حلال مطلق

«وقتی صدا زده شوند، لال هستند و گویا نمی‌دانند که سخن گفتن، برایشان جایز است».

در حدیث آمده است: «علم با آموختن بدست می‌آید و بردباری با صبر و شکیبایی حاصل می‌شود».

در فن آداب باید گفت که هنر شادمانی را باید ساخت، اسباب آن را فراهم آورد و خود را به آن عادت داد تا اینکه خوی و سرشت انسان بگردد.

زندگی دنیا، سزاوار این نیست که ما عبوس و گرفته باشیم.

حکم المنیة فی البریة جاری ما هذه الدنیا بدار قرار

«حکم مرگ، در میان مردم جاری است؛ این دنیا، سرای ماندن نیست».

بینا تری الإنسان فیها مخبرا ألفیته خبراً من الأخبار

«انسانی را می‌بینی که گزارش مرگ دیگران را می‌دهد و ناگهان می‌بینی که خودش، به یک خبر تبدیل شده است».

طبعت علی کدر وأنت تریدها صفواً من الأقذار و الأکدار

«دنیا، بر ناگواری و تیرگی سرشته شده است و تو می‌خواهی که ازآلودگیها و رنجها، پاک و صاف باشد»؟

و مکلـف الأیام ضد طباعـها متطــلب فی المـاء جذوة نار

«کسی که می‌خواهد چیزی را به روزگار تحمیل کند که بر خلاف طبیعت آنست، مانند کسی است که در میان آب به دنبال شعله آتش می گردد».

وإذا رجوت المستحـیل فإنما تبنــی الرجاء علی شفیر هـار

«و هرگاه به امر محال و ناممکن امیدوار باشی، بدان که ساختمان امید را بر لبه پرتگاه می‌سازی».

و العیـــش نوم والمنیـة یقظـة و المـرء بینـهما خیـال سـاری

«زندگی، خواب است و مرگ، بیداری؛ انسان در میان این دو، خیالی است».

فاقضــوا مآربکـم عجالاً إنـما أعــمار سفــر مـن الأسـفـار

«نیازهایتان را شتابان برآورده سازید؛ چون عمرهایتان، برقی است که همچون دیگر برقها لحظه ای می درخشد و از نگاهها پنهان می‌شود».

وترکضوا خیل الشباب وبادروا أن تستــــرد فـإنـهن عـــوار

«و اسبهای جوانی را بتازید و بکوشید تا نفس تازه کنند؛ چون آن اسبها، معیوبند».

لیس الزمان وإن حرصت مسالما طــبع الزمــان عـداوة الأحرار

«تو هرچند آزمند باشی، باز هم زمان، از در آشتی در نخواهد آمد؛ سرشت زمان و طبیعت آن، چنین است که با آزادگان دشمنی می‌نماید».

این، یک حقیقت تریدناپذیر است که شما نمی‌توانید تمام آثار غم و اندوه را از زندگی خود بیرون ببرید؛ چون زندگی، اینگونه آفریده شده است: ﴿ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَـٰنَ فِی كَبَدٍ ۝٤ ﴾ «به راستی که ما، انسان را در درد و رنج آفریده ایم». ﴿ إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَـٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ

أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ ﴾ «ما، انسان را از نطفه ای آمیخته آفریده ایم و او را می‌آزماییم». ﴿ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾ «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عمل بهتری انجام می‌دهد».

هدف، این است که از غم و اندوه خود بکاهی، اما اینکه ناراحتی و اندوه، بطور کامل از صفحه زندگی حذف شود، چنین چیزی فقط در باغهای بهشت، ممکن و میسر است. از اینروست که بهشتیان، می‌گویند: ﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ﴾ «ستایش خداوندی را سزاست که ناراحتی و اندوه را از ما دور کرد». این، دلیلی است بر اینکه اندوه و ناراحتی، فقط در بهشت بطور کامل از حیات انسان رخت بر می بندد. همانطور که کینه و حسد، فقط در بهشت بطور کامل از بین می‌رود. ﴿ وَنَزَعْنَا مَا فِى صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ ﴾ «و ما، ناراحتی و کینه ای را که در دلهایشان بود، بیرون می‌کشیم».

پس هر کس، حالت و ضعف دنیا را بداند، آن را به خاطر رویگردانی، جفا و بی‌وفایی اش، معذور می‌داند و می‌داند که بی‌وفایی و جفا، سرشت و حالت دنیاست.

حلفت لنا أن لا تخون عهودنا فكأنما حلفت لنا أن لا تفى

«برای ما سوگند خورد که به پیمانهایی که با ما بسته، خیانت نکند؛ اما گویا سوگند خورده بود که بر سر پیمانش نماند».

با وضع و حالی که از دنیا بیان کردیم، شایسته است که فرد دانا و هوشیار، دنیا را با تسلیم شدن در برابر ناگواری و غم و اندوه، علیه خود یاری نکند؛ بلکه با تمام قدرت در برابر این تلخ کامیها از خود دفاع کند. ﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ ﴾ «و برای (مبارزه با) آنها تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده کنید تا با آن دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید».

﴿ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسْتَكَانُواْ ﴾ «پس آنان از آنچه در راه خدا به آنها رسید، سست و ضعیف نشدند».

نکته

اگر فقیر و تنگدستی، غم مخور؛ چون کسانی هستند که به سبب بدهی در زندان بسر می‌برند. اگر تو خودرو و وسیله نقلیه نداری، کسانی هستند که پاهایشان قطع شده است و پا ندارند. اگر تو از درد می‌نالی، کسانی هستند که سالهاست روی تخت بیمارستان خوابیده اند. اگر تو یک فرزند از دست داده ای، افراد دیگری هستند که چندین فرزند را در یک حادثه از دست داده اند.

غم مخور؛ چون تو مسلمانی و به خدا و به پیامبران و فرشتگان خدا و روز قیامت و اینکه خیر و شر به تقدیر و قضای اوست، ایمان داری، اما کسانی هستند که به پروردگار کفر ورزیده، پیامبران را تکذیب نموده، در کتاب الهی اختلاف ورزیده، روز قیامت را انکار کرده و در مسئله تقدیر و قضا، راه الحاد را در پیش گرفته اند.

غم مخور؛ اگر گناه نموده ای، توبه کن و اگر بد کرده ای، از خداوند آمرزش بخواه. اگر اشتباه کرده ای، اشتباه خود را درست کن؛ چون رحمت الهی، گسترده است و در رحمتش، باز می‌باشد و آمرزش او فراوان و فراگیر است و توبه بندگانش را می‌پذیرد.

غم مخور؛ چون اعصاب خود را پریشان می‌کنی، خود را آشفته می‌نمایی و دلت را رنجور و خسته می‌گردانی و خواب، از چشمانت می‌پرد و شبها را با بی خوابی سپری می‌کنی. شاعر می‌گوید:

و لرب نازلة یضیق بها الفتی ذرعاً و عند الله منها المخرج

«چه بسا مصیبتهایی هستند که انسان، از آنها به تنگ می‌آید و حال آنکه نزد خداوند برون رفتی از این مشکلات وجود دارد».

ضاقت فلما استحکمت حلقاتها فرجت و کان یظنها لا تفرج

«مشکل، سخت و دشوار می‌نماید و هنگامی که حلقه‌های آن، محکم می‌گردد، باز می‌شود؛ در حالی که انسان، گمان می‌برد حلقه‌های محکم، باز نخواهد شد».

کنترل احساسات

احساسات و عواطف در دو حالت، مشتعل و طوفانی می‌شوند: یکی هنگام شادی بسیار و دیگری هنگام مصیبت و بلای سهمگین. پیامبر اکرمﷺ فرموده است: «من از دو صدا و فریاد ابلهانه و فاسقانه نهی شده ام؛ صدای ناخوشایندی که هنگام مصیبت بالا می‌رود و صدایی که هنگام فراهم آمدن نعمت بلند می‌شود».

﴿ لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ﴾ «تا بر آنچه از دست داده اید، اندوهگین نشوید و به آنچه خداوند به شما داده، شادمان نگردید».

در حدیثی آمده است: «صبر و شکیبایی واقعی به هنگام نخستین مرحله مصیبت است». پس هر کس بتواند هنگام بروز حادثه ای سهمگین و در شادی فراوان، احساسات خود را کنترل کند، سزاوار مقام پایداری خواهد بود و به سعادت آرامش و لذت چیرگی بر نفس، دست خواهد یافت. خداوند، انسان را چنین توصیف نموده که انسان، شادمان و خودستا است و هرگاه بلایی به او برسد، داد و فریاد به راه می اندازد و چون خیر و نعمتی به او برسد، بخل می‌ورزد، به استثنای نمازگزاران که چنین نیستند. آنها، در شادی و بی قراری راه میانه را بر می‌گزینن و در خوشی نعمت، شکر می‌گزارند و در بلا و مصیبت شکیبایی می‌ورزند.

عواطف و احساسات طوفانی، فرد را به شدت از پای در می‌آورد و رنجور و دردمندش می‌گرداند. شخص احساسی، هنگام خشم از کوره در می‌رود، دهانش کف می‌کند، وحشتناک می‌شود، تهدید می‌نماید، از درون شعله ور می‌گردد و اخگرهای نهفته شرارت در وجودش برافروخته می‌شود و طغیان می‌کند؛آنجاست که از میدان انصاف و دادگری پا فراتر می نهد و اگر شاد و خوشحال شود، مستی و سرکشی می‌نماید و خودش را در طغیان سیل خروشان شادی، فراموش می‌کند و از اندازه و جایگاهش پا فراتر می‌گذارد. هر گاه با کسی قطع رابطه کند، او را مذمت و نکوهش می‌نماید، خوبیهای او را از یاد می‌برد و زیباییها و فضایلش را زیر پا له می‌کند. اگر کسی را دوست داشته باشد، همه مدالهای گرامیداشت را به گردن او می آویزد و او را به قله کمال می‌رساند. در حدیث آمده است: «دوست خود را به اندازه ای دوست بدار که شاید روزی دشمن تو گردد و با دشمن خود به اندازه دشمنی کن؛

شاید روزی دوست تو گردد». همچنین در حدیث آمده است: «و از تو می‌خواهم عدالت و دادگری را در خشم و رضامندی به من عطا نمایی».

پس هر کس احساسات خود را کنترل کرد و خودِ خویش را حاکم گرداند و به هر چیزی، حد و اندازه اش را بدهد، چنین فردی حق را می‌بیند، راه درست را می‌شناسد و به حقیقت رهنمون می‌گردد. ﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ ﴾ «و پیامبران خود را با نشانه های روشن فرستادیم و کتاب و میزان را به همراه آنان نازل کردیم تا مردم به عدل و داد بپا خیزند». اسلام، همچنانکه برنامه درست، شریعت پسندیده و آیین مقدس را آورده، همانطور به همراه میزان ارزشها و رفتارها و اخلاقهای ارزشمند آمده است. ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ﴾ «و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده ایم».

عدالت، همانگونه که در احکام و فرامین، مطلوب است، یکی از نیازهای اساسی آرمان گرایی نیز می‌باشد؛ دین، بر پایه صداقت و عدالت استوار گردیده است؛ صداقت در اخبار و عدالت در احکام، گفته ها و کرده ها. ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً ﴾ «فرمان پروردگارت صادقانه و عادلانه به کمال می‌رسد و انجام می‌پذیرد».

احساس سعادت اصحاب‌ﷺ به وجود محمدﷺ

پیامبرﷺ با دعوت الهی به سوی مردم آمد؛ او، جاذبه هایی مادی نداشت؛ خزانه و گنجی به او داده نشده بود؛ باغی نداشت که از آن بخورد و در کاخ مجللی سکونت نمی‌کرد؛ دوستداران او در حالی به او روی آوردند و با او بیعت کردند که زندگی سختی می‌گذراندند و در نهایت مشقت و دشواری قرار داشتند. روزهایی بود که آنها اندک بودند و می‌ترسیدند مردم اطراف، آنها را نابود کنند، اما با این حال، صحابهﷺ، محمدﷺ را به شدت دوست داشتند.

پیروان محمدﷺ در شعب ابی طالب محاصره شدند؛ از نظر خوراک و غذا در تنگنا قرار گرفتند؛ علیه نام و شخصیت آنان تبلیغ شد؛ خویشاوندان، با آنها به جنگ و مبارزه برخاستند و مردم، آنها را آزار دادند؛ اما با این حال آنان، محمدﷺ را به شکل بی نظیری دوست داشتند.

برخی از آنان روی زمین داغ و سوزان با بدنی برهنه کشیده شدند؛ بعضی در زیر آفتاب و در فضای باز زندانی گشتند؛ کافران، برخی از آنها را به انواع گوناگون شکنجه دادند، با این حال صحابهﷺ، پیامبرﷺ را از صمیم دل دوست داشتند.

اصحابﷺ، سرزمین، خانه، خانواده و اموالشان را از دست دادند؛ از چراگاههایی که دوران کودکی را در آن گذرانده بودند و از جاهایی که در دوران جوانی در آنجا به بازی و سرگرمی و شادی می‌پرداختند، رانده شدند؛ اما با این همه، پیامبرﷺ را با تمام وجود دوست داشتند.

مؤمنان، به خاطر دعوت پیامبرﷺ به انواع بلا و مصیبت گرفتار شدند، سخت آشفته گشتند، دلهایشان به حنجره ها رسید و در مورد خدا گمانهایی بردند؛ اما با حال پیامبرﷺ را دوست داشتند.

بهترین جوانان اصحاب در معرض شمشیرهای آخته قرار گرفتند و شمشیرها، همانند درختی پربرگ و شاخ، بالای سر آنها سایه افکنده بود.

و كأن ظل السيف ظل حديقة خضـــراء تنبت حولنا الأزهارا

«و سایه شمشیر، همچون سایه باغی سرسبز بود که پیرامون ما گل می‌رویاند».

مردان آنها قدم در میدان نبرد گذاشتند و چنان به سراغ مرگ رفتند که گویا برای تفریح رفته اند یا جنگ، برای آنها مراسم شب عید است. چون آنها پیامبرﷺ را در حد کمال دوست داشتند.

اما براستی آنان چرا چنین شیفته پیامبرﷺ بودند و در پناه رسالت او، احساس سعادت می‌کردند و در آغوش آیین او، احساس آرامش و راحتی می‌نمودند و از آمدنش شادمان

بودند و همه رنجها، سختیها و مشقتها را در مسیر اطاعت از او فراموش کردند؟! آنان، در وجود پیامبرﷺ همه مفاهیم خیر و شادمانی و تمام نشانه های نیکی و حق را می‌دیدند.

پیامبرﷺ در کارهای بلند و والا نشانه ای برای جویندگان بود؛ مهرورزی و صمیمیت پیامبرﷺ، سوز و گداز دل آنها را خنک می‌کرد و سخنانش به آنان آرامش می‌بخشید و رسالتش، ارواح آنها را سرشار از شادی می‌نمود. پیامبرﷺ رضامندی را به دلها تزریق نمود؛ از اینرو آنان به دردهایی که در راه دعوت پیامبرﷺ می‌دیدند، توجه نمی‌کردند. رسول خداﷺ وجودشان را چنان سرشار از یقین کرده بود که همه ناراحتیها و تلخ کامیها را از یاد برده بودند.

پیامبرﷺ درون و ضمیر آنها را با رهنمودهای خویش صیقل داده و با نور و درخشش خود بصیرت آنان را روشن گردانیده بود؛ آنان را از بارهای گران جاهلیت و بت پرستی که بر دوش آنان سنگینی می‌کرد، سبک دوش نمود و طوقهای شرک و گمراهی را از گردنشان بیرون آورد؛ آتش کینه ورزی و دشمنی را که در ارواح آنان شعله ور بود، خاموش گرداند و بر احساسات، آب یقین ریخت و بدین سان روح و تن آنان آرام گرفت و دلهایشان آرامش یافت و خونسرد شدند. آنان، لذت زندگی درکنار پیامبرﷺ و نیز آرامش در جوار او، شادمانی از بابت قرار گرفتن در آستان او و احساس امنیت از جهت پیروی از او را دریافتند. اصحابﷺ، نجات را در اطاعت از اوامر پیامبرﷺ و توانگری را در اقتدا به او می‌دانستند.

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧ ﴾ «تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». ﴿ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ ﴾ «و بی‌گمان تو به راهی راست رهنمون می‌گردی». ﴿ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ﴾ «آنان را از تاریکیها به سوی نور و روشنایی بیرون می‌آورد». ﴿ هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢ ﴾ «او، ذاتی است که در میان بیسوادان، پیامبری از خود آنان مبعوث کرد که آیات خدا را بر ایشان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌نماید و کتاب و حکمت را به آنها می‌آموزد؛ گرچه قبل از آن

در گمراهی آشکاری بسر می‌بردند». ﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾ «و طوقها و زنجیرهایی را که بر آنها بود، از گردن آنان پایین می‌آورد». ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾ «هرگاه خدا و پیامبرش، شما را به آنچه شما را زنده می‌گرداند، فرا خواندند، اجابت کنید». ﴿ وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ﴾ «و شما در لبه پرتگاه جهنم بودید؛ شما را از آن نجات داد».

اصحاب پیامبرﷺ در کنار پیشوا و الگوی خود احساس خوشبختی می‌کردند و واقعاً حق هم داشتند که احساس سعادت نمایند و شادمان گردند.

يا ليلة الجـزع هلا عدت ثانية سقى زمانک هطّال من الدّيم

«ای شب پریشانی! آیا دوباره باز نمی‌گردی؟ زمان تو را بارانی سیل آسا و مداوم آبیاری کرده است».

درود و سلام خدا بر پیامبر رحمت باد؛ پیامبری که عقلها را از طوقهای انحراف آزاد کرد و انسانها را از مهلکه های گمراهی نجات داد. خدایا!از یاران بزرگوار به پاداش آنچه در راه تو تقدیم نموده اند، راضی و خوشنود باش.

رنج و ناراحتی را از زندگی خود دور بینداز.

کسی که زندگی را همواره بر یک روال و شیوه می‌گذراند، قطعاً خسته و رنجور خواهد گشت؛ چون انسان بطور طبیعی از یک حالت خسته می‌شود. بنابراین خداوند، زمانها و مکانها را متفاوت گردانده و خوردنیها، نوشیدنیها و آفریده های گوناگون و متنوعی آفریده است؛ شب و روز، زمین همواره و کوهستانی، سیاه و سفید، گرما و سرما، سایه و آفتاب و شیرین و ترش. خداوند، این تفاوت و تنوع را در کتاب خودش بیان نموده است: ﴿ تَخْرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ ﴾ «از شکمهایشان نوشیدنی ای با رنگهای متفاوت، بیرون می‌آید». ﴿ مُتَشَٰبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ ﴾ «همگون و نا همگون». ﴿ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ

أَلْوَانُهَا ﴾ «و کوههای سفید و سرخ که رنگهای گوناگونی دارند». ﴿ وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ ﴾ «و این روزها را میان مردم به گردش و چرخش در می‌آوریم».

بنی اسرائیل از خوردن بهترین خوراک خسته شدند؛ چون آنها همیشه همین خوراک را می‌خوردند. ﴿ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ﴾ «ما نمی‌توانیم بر یک نوع غذا صبر کنیم».

مأمون، گاهی نشسته قرائت می‌کرد و گاهی ایستاده و گاهی در حال راه رفتن و سپس می‌گفت: انسان خسته می‌شود. ﴿ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ﴾ «آن کسانی که خدا را در حال نشسته و ایستاده و بر پهلو افتاده، یاد می‌کنند».

اندکی تأمل در عبادتها، نمایانگر تنوع و تازگی آنهاست. بعضی از اعمال و عبادات، قلبی و زبانی هستند و برخی، مالی می‌باشند. عباداتی از قبیل نماز، زکات، روزه، حج و جهاد؛ نماز، ایستادن، به رکوع رفتن و سجده کردن و نشستن است.

هر کس، می‌خواهد راحت و بانشاط باشد و به نتیجه خوبی برسد، باید در کار و زندگی روزمره اش تنوع ایجاد کند. مثلاً هنگام مطالعه، در زمینه های مختلف مطالعه کند و قرآن، تفسیر، سیرت، حدیث، فقه، تاریخ، ادبیات و فرهنگ عمومی، همه را در اوقات مختلف مطالعه نماید. وقت خود را تقسیم کند؛ مدتی به عبادت بپردازد و قسمتی از وقتش را با انجام کار دیگری بگذراند. به دیدار دیگران برود و به استقبال و پذیرایی از مهمانها بپردازد و گاهی ورزش و تفریح کند. آنجاست که خود را چست و چابک و سرحال می‌یابد. چون او تنوع و تازگی را دوست دارد.

له فی الندی والبأس یومان عاشهما و ما منهمـــــا الا أغــر محـــجل

«او، در اجتماع و در جنگ، دو روز دارد که سپری نموده و در هر دو سربلند درخشیده است».

فیوم یغیث النـــاس من مـزن کفـة و یوم یصبّ الموت و الجیش جهفل

«پس یک روز با کف دست به مردم آب می‌دهد و روزی دیگر مرگبار است؛ در حالی که لشکر، انبوه و زیاد می‌باشد».

اضطراب و آشفتگی را رها کن.

غم مخور؛ چون پروردگارت می‌گوید: ﴿ أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ۝١ ﴾ «آیا دلت را گشاده نگردانده ایم؟» شرح صدر، هر آن کسی را شامل می‌گردد که حق را به دوش گرفته، نور را دیده و راه هدایت را پیشه کرده است. ﴿ أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ فَوَيۡلٞ لِّلۡقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكۡرِ ٱللَّهِ ﴾ «آیا کسی که خداوند، دل او را به اسلام گشوده و او بر نوری از سوی پروردگارش قرار دارد؛ پس هلاک باد برای کسانی که دلهایشان سخت است و با ذکر خدا نرم نمی‌گردد». بنابراین حق، دلها را می‌گشاید و باطل، دلها را سخت می‌گرداند.

﴿ فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ ﴾ «خداوند، هر کس را بخواهد هدایت کند، دل او را برای اسلام می‌گشاید». پس این دین، هدفی است که تنها فرد میانه‌رو به آن می‌رسد.

﴿ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ «غم مخور؛ خدا با ماست». هر کس به عنایت و توجه الهی و لطف و یاری او یقین داشته باشد، این جمله را می‌گوید: ﴿ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾ «کسانی که مردم به آنها گفتند: مردمان، برای (جنگ با) شما فراهم آمده اند، پس از آنها بترسید؛ این چیز به ایمان آنها افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین کارساز است». کفایت و حمایت خداوند، تو را بس است.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٦٤ ﴾ «ای پیامبر !خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، تو را کافی هستند». هر کس در این راه قدم گذاشته، این موفقیت را بدست آورده است.

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ «و بر خداوندی که زنده است و نمی‌میرد، توکل کن». غیر از خداوند، دیگران مرده اند و زنده نیستند؛ فنا می‌شوند و ماندگار نخواهند بود؛ خوار و زبون هستند و شکوهمند و توانا نمی‌باشند.

﴿ وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ١٢٧ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨ ﴾ «و شکیبایی بورز، و صبر تو جز به خداوند نیست و بر آنان اندوهگین مباش و از مکرهایی که می‌ورزند، تنگدل مباش. بی‌گمان خداوند با پرهیزگاران و با کسانی است که نیکو کارند». همراهی ویژهٔ خداوند با دوستانش، عبارت است از حفاظت، یاری و سرپرستی آنها به میزان جهاد و تقوایشان. خدای متعال می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩ ﴾ «و سست مشوید و غمگین نگردید و شما برتر خواهید بود». ﴿ لَن يَضُرُّوكُمۡ إِلَّآ أَذٗىۖ وَإِن يُقَٰتِلُوكُمۡ يُوَلُّوكُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ١١١ ﴾ «آنها زیانی به شما جز آزار نمی‌رسانند و اگر با شما کارزار کنند، فرار می‌نمایند و به شما پشت خواهند کرد و سپس یاری نخواهند شد». ﴿ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ٢١ ﴾ «خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم چیره خواهیم شد؛ بی‌گمان خداوند، نیرومند تواناست». ﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١ ﴾ «ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگانی دنیا و در روزی که مردم بپا می خیزند (روز قیامت)یاری خواهیم کرد». این، وعده ایست که خلاف نخواهد شد. ﴿ وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٤٤ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْ ﴾ «وکارم را به خدا می سپارم؛ بی‌گمان خداوند به بندگان بیناست. پس خداوند، او را از بدیهای مکرشان نجات داد». ﴿ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١٢٢ ﴾ «و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند».

غم مخور و چنین فرض کن که فقط یک روز زندگی می‌کنی؛ پس چرا در این یک روز اندوهگین و ناراحت شوی و یا خشمگین گردی؟!

در حدیث آمده است: «وقتی صبح کردی، منتظرم شام مباش و چون شام کردی، منتظر صبح مباش». یعنی فقط در حدود همین امروز زندگی کن، گذشته را به یاد نیاور و از آینده پریشان مباش. شاعر می‌گوید:

ما مضی فات والمؤمل غیب و لک الساعة التی أنت فیها

«آنچه گذشت، رفت و تمام شد و آنچه امید آن می‌رود، در دنیای غیب و پنهان است و فقط لحظه ای که در آن هستی، از آن تو می‌باشد».

مشغول شدن به گذشته و به یاد آوردن آن و همچنین نشخوار کردن بلاها و رنجهایی که اتفاق افتاده و حوادثی که تمام شده و گذشته اند، نوعی حماقت و دیوانگی است. یک ضرب المثل چینی می‌گوید: تا وقتی به پل نرسیده ای، از آن عبور مکن. یعنی در آمدن حوادث و رنجها و غمهای آن شتاب مورز تاآنکه آنها را دریابی و با آنها زندگی نمایی.

یکی از پیشوایان گذشته می‌گوید: ای انسان! تو، سه روز داری؛ دیروزت که رفته است؛ فردایت که هنوز نیامده است و امروزت. پس در استفاده از امروز، خدا را مورد توجه قرار بده.

کسی که غمهای گذشته و امروز و آینده را بدوش می‌کشد، چگونه زندگی خواهد کرد؟! کسی که گذشته را به یاد می‌آورد و به خاطر آن دردمند می‌شود، چگونه راحت خواهد بود؟! در صورتی که افسوس گذشته، هیچ سودی ندارد!

و معنای اینکه «هرگاه صبح کردی، منتظر غروب مباش وچون غروب کردی، منتظر صبح مباش»، این است که آرزوی طولانی نداشته باش و همواره انتظار فرارسیدن اجل خویش را بکش و کارهای نیک انجام بده؛ با بلندپروازی به آینده مشغول مباش و تلاشها و کارهایت را بر امروز متمرکز کن و فقط به امروز اهتمام بورز؛ امروز اخلاق خوبی داشته باش؛ به تندرستی خود توجه نما و با دیگران به خوبی و زیبایی رفتار کن.

نکته

غم مخور؛ چون تقدیر الهی رقم خورده و دفتر تقدیر بسته شده است و آنچه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. از اینرو بدان که غم و ناراحتی تو، چیزی را پس و پیش و اضافه و کم نمی‌کند.

غم مخور؛ چون مگر می‌شود با غم خوردن روزگار را متوقف گردانی، خورشید را نگاه داری، عقربه های ساعت را به عقب برگردانی، قدمهایت را به عقب بگذاری و آب رفته را به جوی برگردانی؟!

غم مخور؛ چون غم خوردن همچون طوفانی است که هوا را خراب و آب را آلوده می‌کند؛ رنگ آسمان را تغییر می‌دهد و گلهای نوشکفته را در باغ زیبا و سرسبز، می‌شکند.

غم مخور؛ زیرا کسی که غم می‌خورد، مانند جویباری است که از دریا جدا می‌شود و باز به دریا می ریزد یا همچون زنی است که هر چه را بافته و رشته، پنبه می‌کند و مانند کسی است که در مشک سوراخی می‌دمد، و همانند نویسنده‌ای است که با انگشت خود روی آب می‌نویسد.

غم مخور؛ چون عمر واقعی تو، دوران خوشبختی و آسایش خاطر توست. پس روزهایت را در اندوه و ناراحتی صرف مکن و شبهایت را در غم و اندوه از دست مده و لحظه ای، زندگیت را درمیان غمها نگذران و در تلف کردن زندگیت زیاده روی مکن؛ چون خداوند اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.

اندوهگین مباش؛ چون پروردگارت، آمرزگار و توبه پذیراست

آیا این فرموده الهی به تو آرامش نمی‌دهد و غم واندوه تو را دور نمی‌نماید و سعادت را به تو باز نمی‌گرداند که می‌گوید: ﴿ ۞ قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ ﴾ «بگو ای بندگانم

که بر خود زیاده روی کرده اید! از رحمت خداوند ناامید نباشید. بی‌گمان خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد و او، آمرزگار مهربان است».

خداوند، آنها را (ای بندگان من) خطاب کرد تا دل شکسته آنها را به دست آورد و شادشان گرداند و از آنها به اسرافکاران و زیاده روان تعبیر کرد؛ چون آنها گناهان و اشتباهات زیادی مرتکب شده اند. قطعاً آنهایی که کمتر گناه کرده اند، باید بیشتر به رحمت او امیدوار باشند. خداوند، بندگانش از ناامیدی و یأس از رحمت و آمرزش خود نهی کرد و فرمود که او، همه گناهان توبه کننده را می‌آمرزد؛ خداوند، خود را در این آیه با ضمیرهایی که برای تأکید بکار می‌روند و با الف و لام معرفه که کمال صفت را اقتضا می‌نمایند، توصیف کرده و فرموده است: ﴿ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴾ «بی‌گمان او، آمرزگار مهربان است».

آیا از این فرموده الهی احساس شادمانی نمی‌کنی که می‌گوید: ﴿ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ ﴾ «و کسانی که هرگاه کار زشتی انجام دهند یا بر خودشان ستم نمایند، خداوند را یاد می‌کنند و برای گناهان خود آمرزش می‌طلبند و چه کسی جز خداوند، گناهان را می‌آمرزد و آنها بر آنچه کرده اند، در حال دانایی اصرار نمی‌ورزند». همچنین می‌فرماید: ﴿ وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١١٠ ﴾ «و هر کس کار بدی انجام دهد یا بر خودش ستم نماید و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزگار مهربان خواهد یافت».

آیا از این گفته الهی شادمان نمی‌گردی که می‌گوید: ﴿ إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا ٣١ ﴾ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید، پرهیز کنید، بدیهایتان را می‌زداییم و شما را به جای خوبی وارد می‌گردانیم».

و اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤ ﴾ «و اگر آنها وقتی بر خود ستم می‌کنند، نزد تو بیایند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر برای آنها طلب آمرزش نماید، خداوند را توبه پذیر مهربان خواهند یافت».

و فرموده الهی که می‌فرماید: ﴿ وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ ٨٢ ﴾ «و بی‌گمان من، بس آمرزنده هستم برای کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، سپس راهیاب گردد».

وقتی موسی علیه السلام، انسانی را به قتل رساند، گفت: پروردگارا! مرا بیامرز. پس خداوند او را بخشید.

خداوند در مورد داوود علیه السلام پس از آنکه توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، می‌فرماید: ﴿ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ ٢٥ ﴾ «پس آن اشتباه او را بخشیدیم و او نزد ما مقرب است و سرانجام نیکی دارد».

سبحان الله که خداوند، چه مهربان و بزرگوار است! خداوند، رحمت و آمرزش خود را به کسانی که معتقد به تثلیث (سه خدا) هستند، عرضه نمود. چنانچه می‌فرماید: ﴿ لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ وَإِن لَّمۡ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٣ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسۡتَغۡفِرُونَهُۥۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧٤ ﴾ «(مسیحیان) گفتند: خداوند سومین سه تاست؛ حال آنکه هیچ معبود بحقی نیست جز خدای یگانه. و اگر آنها از آنچه می‌گویند، باز نیایند، کافران را عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا به سوی خدا باز نمی‌گردند و از او آمرزش نمی‌طلبند و خداوند، آمرزگار مهربان است».

در حدیث صحیح آمده که پیامبرﷺ فرموده است: «خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: ای فرزند آدم! هرگاه مرا بخوانی و به من امید ببندی، تو را هر چند گناه کرده باشی، می‌آمرزم و باکی ندارم. ای فرزند آدم! اگر گناهانت به پری آسمان برسند، تو را می‌آمرزم و باکی ندارم. ای فرزند آدم! اگر به پری زمین با گناه بیایی و در حالی با من رو برو شوی که با من چیزی را شریک نکرده ای، به اندازه پری زمین با آمرزش به استقبال تو خواهم آمد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند، شبانگاه دست خویش را می‌گستراند تا گناهکاری که در روز مرتکب گناه شده، توبه نماید و روزهنگام دستش را می‌گستراند تا گناهکار شب توبه کند و چنین است تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند (یعنی قیامت فرا رسد)».

در حدیث قدسی آمده است: «ای بندگانم! شما، شب وروز مرتکب گناه می‌شوید و من، همه گناهان را می‌آمرزم؛ پس از من آمرزش بطلبید تا شما را ببخشایم».

در حدیث صحیح آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نکنید، خداوند، شما را از میان می‌برد و گروهی دیگر می‌آورد که گناه می‌کنند و از خداوند آمرزش می‌خواهند و خداوند، آنها را می‌آمرزد». همچنین در حدیث صحیح آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، از چیزی برایتان می‌ترسم که سخت‌تر از گناه است و آن، خودپسندی است».

در حدیث صحیح آمده است: «همه شما خطاکار هستید و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان می‌باشند».

در حدیث صحیح آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «(فردی را در نظر بگیرید که) آب و غذایش را بر شتری گذاشت و شترش را در بیابان گم کرد و به جستجوی آن پرداخت؛ آنگاه از یافتن آن ناامید گشت و خوابید؛ سپس بیدار شد و دید که شتر، بالای سرش ایستاده است. پس از خوشحالی گفت: بارخدایا! تو بنده ام هستی و من پروردگارت. از شدت خوشحالی اشتباه کرد. خداوند، از توبه بنده اش، از چنین فردی خوشحالتر می‌گردد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: «بنده ای مرتکب گناهی شد؛ آنگاه گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز. چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد. سپس گناهی دیگر مرتکب شد و گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد؛ سپس گناهی دیگر مرتکب شد و گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد. سپس بار دیگر گناهی کرد، آنگاه گفت: بارخدایا! گناهم را ببخش؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد. پس خداوند عزوجل فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد که به سبب گناهان مؤاخذه می‌کند و گناهان را می‌بخشد. پس بنده ام هر چه می‌خواهد، بکند». یعنی تا وقتی بنده توبه می‌کند و آمرزش می‌طلبد و از گناه خود پشیمان می‌شود، من او را می‌آمرزم.

غم مخور؛ همه چیز به تقدیر و قضای الهی بستگی دارد.

هر چیزی طبق تقدیر و قضای الهی انجام می‌شود. این، باور مسلمانان و پیروان پیامبر هدایت است؛ آنها بر این باورند که هیچ چیزی در جهان هستی جز با علم و اجازه و تقدیر الهی اتفاق نمی‌افتد. ﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿٢٢﴾ ﴾ «هیچ بلایی به زمین و خودتان نمی‌رسد مگر آنکه قبل از آمدن، در کتابی ثبت شده است؛ بی‌گمان این کار، برای خداوند آسان است».

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ﴿٤٩﴾ ﴾ «ما، هر چیزی را به اندازه آفریده ایم».

﴿ وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾ ﴾ «و شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کم و کاستی در اموال و جانها و ثمرات می‌آزماییم و بردباران را مژده بده».

در حدیث آمده است: «کار مؤمن چه زیبا و شگفت انگیز است! کار او، همه اش، به خیر اوست و کسی جز مؤمن این حالت را ندارد؛ اگر خوشی به او دست دهد، شکر می‌گزارد، پس به خیر اوست و اگر زیانی به او برسد، بردباری می‌نماید و این، به خیر او می‌باشد».

در حدیث صحیح آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «هرگاه چیزی درخواست نمودی، از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه و بدان که اگر تمام امت، گرد هم بیایند تا به تو سودی برسانند، هیچ فایده ای به تو نخواهد رساند مگر آنچه خداوند برای تو مقرر کرده و نوشته است؛ و اگر همه جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، زیانی به تو نخواهند رساند، مگر آنچه خداوند، برای تو مقرر نموده است؛ قلمها، برداشته شده و کاغذها، خشکیده اند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که: بدان آنچه به تو رسیده، چنان نبوده که از تو خطا کند و به تو نرسد؛ آنچه به تو نرسیده نیز چنان نبوده که به تو برسد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: «ای ابوهریره! به آنچه که تو خواهی یافت (و با آن مواجه خواهی شد)، قلم رفته است».

در حدیث صحیح آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: «برای آنچه به تو فایده می‌رساند، بکوش و از خداوند کمک بخواه و ناتوان مباش و نگو: اگر چنین می‌کردم، چنان می‌شد و بلکه بگو: خداوند مقدر نموده و خداوند، هر چه بخواهد، انجام می‌دهد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند، برای بنده هیچ چیزی را مقدر نمی‌نماید مگر آنکه به خیر اوست».

از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد گناه پرسیدند که آیا گناه به خیر بنده است؟ گفت: آری، به شرط آنکه بنده، پشیمان شود و توبه نماید و طلب آمرزش کند و شکسته گردد.

﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦ ﴾ «و شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه به خیر شماست و شاید چیزی را دوست بدارید و حال آنکه به ضرر شماست. و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

هی المقادیر فلمنی أو فذر تجری المقادیر علی غرز الإبر

«این، تقدیر الهی است؛ پس خواهی مرا سرزنش کن یا مرا واگذار که تقدیر به هر صورت، انجام شدنی است».

غم مخور و منتظر بر طرف شدن رنج و اندوه باش.

در حدیثی به روایت ترمذی، آمده است: «بهترین عبادت، انتظار برطرف شدن رنج و مشکل است».

﴿ أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾ ﴾ «آیا صبح نزدیک نیست»؟

طلوع سپیده دم برای رنجدیدگان آشکار می‌شود و صبح امید و فرج از راه می‌رسد و تاریکی غم و اندوه را برطرف می‌سازد؛ به صبح و سپیده دم بنگر و منتظر باش تا خداوند مشکل گشا، گره از مشکلت بگشاید. عربها می‌گویند: «وقتی ریسمان، سخت و سفت شود، پاره خواهد شد». یعنی وقتی کارها، بحرانی و بغرنج شدند، منتظر برطرف شدن رنج و مشکل و رهایی از بحران باش. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا ﴿٥﴾ ﴾ «هر کس از خداوند بهراسد و تقوای الهی پیشه نماید، خداوند کارش را آسان می‌گرداند».

عربها می‌گویند:

الغمرات ثم ينجلينّه ثم يذهبن و لا يجنّه

«سختیها، برطرف می‌شوند و می‌روند و او را دیوانه نمی‌کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «من، نزد گمان بنده ام هستم؛ پس هر گمانی که می‌خواهد، در باره ام داشته باشد».

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسْتَيْـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا۟ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَآءُ ﴾ «تا آنکه پیامبران، ناامید گردیدند و گمان بردند که آنها دروغگو قرار داده شدند، بدانگاه یاری ما به سراغ آنها آمد و آنگاه هر کس را که بخواهیم، نجات می‌دهیم».

﴿ إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾ ﴾ «به همراه سختی آسانی است».

برخی از مفسرین گفته اند: یک سختی، بر دو آسانی چیره نخواهد گشت. بعضی هم این گفته را حدیث دانسته اند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحۡدِثُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ أَمۡرٗا ۝١ ﴾ «شاید خداوند بعد از آن کاری تازه ایجاد نماید».

﴿ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ۝٢١٤ ﴾ «آگاه باشید! همانا یاری خداوند نزدیک است».

﴿ إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝٥٦ ﴾ «بی گمان رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

در حدیث صحیح آمده است: «بدان که پیروزی به همراه شکیبایی است و به دنبال اندوه و مشکل، راه حل و برون رفت خواهد آمد».

شاعر می گوید:

إذا تضايق أمر فانتظر فرجا فأقرب الأمر أدناه إلى الفرج

«هرگاه کاری، سخت و دشوار گشت، منتظر راه حل و بر طرف شدن مشکل باش؛ چون نزدیکترین چیز به راه حل و رهایی، دشوار شدن مشکل است».

شاعری دیگر می گوید:

وإنی حبست النفس بعد ابن عنبس و قد لج من ماء العيون لجوج

«بعد از ابن عبس خودم را نگاه داشتم؛ در حالی که امواج خروشان آب چشمه ها سر بلند کرده بود.

ليفرح صب أو ليستاء حاسد و للشر بعد النازلات فروج

«تا دلباخته ای شادمان شود یا کینه توزی ناراحت گردد؛ و مصیبتها بعد از اینکه می‌آیند، برطرف خواهند شد».

دیگری می گوید:

سهرت أعين و نامت عيون فی شؤون تكون أو لا تكون

«خواب از برخی چشمها پریده و چشمهایی هستند که پلک روی هم نهاده و در خواب فرو رفته اند؛ این بی خوابی، در مورد چیزهایی است که پیش می‌آید یا پیش نمی‌آید».

فـدع الهـم ما استطعت فحمـ ـلانـک الهـمـوم جنـون

«تا آنجا که می‌توانی ناراحتی و اندوه را رها کن؛ چون بر دوش کشیدن ناراحتیها، دیوانگی است».

إن ربا کفاک ما کان بالأمسـ ـس سیکفیک فی غد ما یکون

«بی‌گمان پروردگاری که تو را در برابر مشکلات دیروز حفاظت کرد، در باربر اتفاقات فردا نیز تو را حفاظت می‌کند».

دیگری می‌گوید:

دع المقادیر تجری فی أعنتها و لا تنامـن إلا خـالی البـال

«بگذار مقدرات در محل خود جاری شوند و آسوده خاطر بخواب».

ما بین غمضة عین وانتباهتها یغیر الله من حال إلـی حـال

«در یک چشم به هم زدن، خداوند، دنیا را از یک حالت به حالتی دیگر تغییر می‌دهد».

نکته

غم مخور؛ چون ثروتی که اندوخته ای و کاخهای مجلل و باغهای سرسبزت، با وجود غم و اندوه وناامیدی نه تنها برایت سبب شادمانی نخواهند بود، بلکه به حسرت و غم و اندوهت خواهند افزود.

غم مخور؛ زیرا اگر غم و اندوه را در دلت جای دهی و چشم خود را بسترش بگردانی و اعضایت را برای آن پهن کنی و با پوست خود آن را بپوشانی، داروهای گیاهی و شیمیایی و نسخه های پزشکان، تو را خوشبخت و راحت نخواهد کرد.

وقتی توانایی دعا کردن داری و می‌دانی که چگونه می‌توان خود را به آستان خداوند انداخت و نیز می‌توانی بسیار زیبا به درگاه پادشاه پادشاهان، اظهار درماندگی نمایی، غم

مخور. وقتی پاس اخیر شب را در اختیار داری و از لحظه مالیدن پیشانیها در سجده، بهره مندی، غم مخور و اندوهگین مباش.

غم مخور؛ چراکه خداوند، زمین و آنچه را که در آنست، برای تو آفریده است. باغهای پرگل و زیبا را که هر نوع درختی در آن یافت می‌شود، برای تو آفریده و درختان خرما را که دارای خوشه های روی هم انباشته و ردیف هستند، برای تو خلق نموده است. غم مخور که آفرینش ستارگان درخشان و جنگلها و رودخانه ها، برای توست! اما تو غم می‌خوری و اندوهگین می‌شوی؟!

غم مخور؛ تو آب گوارا و زلال می نوشی، هوای آزاد استنشاق می‌نمایی، با تندرستی روی پاهایت راه می‌روی و در شبها با امنیت به خوابی آرام فرو می‌روی.

غم مخور و به کثرت از خداوند آمرزش بخواه؛ بی‌گمان پروردگارت آمرزنده است. ﴿ فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا ۝١٠ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا ۝١١ وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا ۝١٢ ﴾ «گفتم: از پروردگانتان طلب آمرزش کنید؛ بی‌گمان او، بس آمرزنده است. آسمان را بر شما می‌باراند و شما را با اموال و فرزندان یاری می‌دهد و برایتان باغهایی پدید می‌آورد و رودبارهایی قرار می‌دهد».

زیاد طلب آمرزش کن تا به موفقیت دست یابی و آسوده خاطر گردی و روزیِ حلال و فرزندان شایسته داشته باشی. ﴿ وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُمَتِّعۡكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُۥۖ ﴾ «و اینکه از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید و سپس به سوی او باز گردید؛ آنگاه به شما کالای نیک خواهد داد و تا مدتی شما را بهره مند می‌کند و به هر صاحب فضلی، فضل و لطف خویش را می‌دهد».

در حدیث آمده است: «هر کس، زیاد استغفار نماید، خداوند هر مشکل و اندوه او را رفع می‌نماید و به او راه برون رفتی از هر بحران و تنگنایی می‌نماید».

سید الاستغفار را بیشتر بخوان؛ این دعا در بخاری آمده است: **(اللهمّ أنت ربی لا إله إلا أنت، خلقتنی و أنا عبدک و أنا علی عهدک و وعدک ما استطعت أعوذبک من شر ما صنعت، أبوءلک بنعمتک علیّ و أبوء بذنبی فاغفرلی، فانه لا یغفر الذنوب إلا أنت).** «بارخدایا!تو، پروردگار من هستی؛ هیچ معبودی به حقی جز تو نیست. مرا آفریده ای و من بنده تو هستم و من، تا آنجا که بتوانم بر پیمان و وعده ات پایبندم؛ از شر آنچه کرده ام، به تو پناه می‌برم. با نعمتهایی که به من داده ای، به تو روی می‌آورم و با گناهانم به سوی تو می‌آیم؛ پس مرا بیامرز، چون هیچکس جز تو گناهان رانمی‌آمرزد».

غم مخور؛ همواره خدا را یاد کن

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ ﴾ «هان! با یاد خدا دلها آرام می گیرند».

و می‌فرماید: ﴿ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ ﴾ «مرا یاد کنید، شما را یاد می کنم».

﴿ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ ﴾ «و مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می کنند».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا ﴿٤٢﴾ ﴾ «ای مومنان! خداوند را زیاد یاد کنید و صبحگاهان و شامگاهان او را به پاکی ستایش نمایید».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ ﴾ «ای مؤمنان! اموال و فرزندانتان، شما را از ذکر خدا غافل نگرداند».

﴿ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ ﴾ «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن».

﴿ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ ﴿٤٩﴾ ﴾ «و هنگامی که بر می خیزی، با ستایش پروردگارت، او را به پاکی یاد کن و در شب و هنگام غروب ستارگان، او را به پاکی یاد نما».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةً فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٤٥﴾ ﴾ «ای مؤمنان! هرگاه با گروهی روبرو شدید، پایدار و ثابت قدم باشید و خداوند را یاد کنید تا رستگار شوید».

در حدیث صحیح آمده است: «مثال کسی که پروردگارش را یاد می‌کند و کسی که پروردگارش را یاد نمی‌کند، مثال زنده و مرده است».

پیامبر اکرمﷺ فرموده است: «آنهایی که برای عبادت، خلوت گزیده اند، پیشی گرفته اند». گفتند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می‌کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «آیا شما را از بهترین اعمالتان و پاکیزه ترین آن نزد پروردگارتان آگاه کنم؛ از عملی که برایتان از انفاق نقره و طلا و از روبرو شدن با دشمن و زدن گردن دشمن و یا اینکه دشمن، گردن شما را بزنند، بهتر است»؟ گفتند: بله، ای پیامبر خدا! فرمود: «آن عمل، ذکر خداست».

در حدیثی صحیح آمده است که مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! واجبات و دستورات اسلامی زیادند و من پیر شده ام؛ مرا به عملی راهنمایی کن که بدان چنگ بزنم. فرمود: «همواره زبانت با ذکر خدا تر باشد».

غم مخور و از رحمت خداوند ناامید مباش.

﴿ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾ ﴾ «و جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا ﴾ «تا اینکه پیامبران ناامید شدند و گمان بردند که تکذیب شده اند، ناگهان یاری ما سر رسید».

﴿ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۡٔجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٨٨﴾ ﴾ «و او را از اندوه نجات دادیم و اینگونه مؤمنان را نجات می‌دهیم».

در مورد مسلمانان می‌فرماید: ﴿ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ۝١٠ هُنَالِكَ ٱبْتُلِيَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُواْ زِلْزَالاً شَدِيدًا ۝١١ ﴾ «و درباره خدا گمانها می‌بردید؛ در آنجا مؤمنان آزموده گشتند و به شدت تکان داده شدند».

غم مخور و هر کسی را که به تو بد کرده، ببخش.

کسی که در صدد انتقامجویی از مردم است یا برای خالی کردن دلش، بر آنها خشم می‌گیرد و از دست آنها ناراحت می‌شود، در حقیقت بهای سنگینی می‌پردازد؛ او، این بها را از قلب، گوشت، خون، اعصاب و از آرامش و سعادت و سرور خود می‌پردازد. به همین خاطر هم خودش ضرر می‌کند.

خداوند، علاج عصبانیت را به ما نشان داده و فرموده است: ﴿ وَٱلْكَٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ﴾ «آنهایی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درگذر می‌نمایند». همچنین می‌فرماید: ﴿ خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ ۝١٩٩ ﴾ «عفو وگذشت را در پیش بگیر و به خوبی و معروف امر کن و از جاهلان روی بگردان». نیز می‌فرماید: ﴿ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ۝٣٤ ﴾ «با شیوه ای که بهتر است، برخورد کن؛ آنگاه می‌بینی که کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است».

به خاطر آنچه از دست داده ای، اندوهگین مباش؛ تو نعمتهای زیادی داری

در نعمتهای بزرگ و فراوان خداوند بیندیش و او را به خاطر این نعمتها سپاس بگزار و بدان که نعمتهای او، تو را از هر سو پوشانده اند. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ﴾ «اگر شما نعمتهای خداوند را بشمارید، نمی‌توانید آنها را بشمارید».

همچنین می‌فرماید: ﴿ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ ﴾ «و نعمتهایش را به صورت ظاهری و باطنی بر شما فرو ریخته است». ﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ ﴾ «هر نعمتی که دارید، از جانب خداست».

خداوند، بنده اش را به اعتراف نعمتهایش وا می‌دارد و می گوید: ﴿ أَلَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ عَيۡنَيۡنِ ۝٨ وَلِسَانٗا وَشَفَتَيۡنِ ۝٩ وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ ۝١٠ ﴾ «آیا برای انسان دو چشم و زبان و دو لب قرار نداده ایم و آیا راه خیر و شر را به او نشان نداده ایم؟»

خداوند، نعمتهای فراوانی به ما بخشیده است؛ نعمت زندگی، نعمت تندرستی، نعمت شنوایی و نعمت بینایی، دستها، پاها، آب و هوا و غذا. بزرگترین نعمت، هدایت الهی یعنی اسلام است. آیا حاضری گوشهایت را به یک میلیون دلار بفروشی؟ آیا پاهایت را به یک میلیون دلار معامله می کنی؟ آیا می‌پذیری که در مقابل دستانت یک میلیون دلار بگیری؟ آیا قلب خود را به یک میلیون دلار می‌دهی؟ چه ثروت و دارایی فراوانی داری و شکر آن را به جا نمی‌آوری!!

به خاطر مسایل بی ارزش، اندوهگین مباش.

یکی از مواردی که سعادت را ماندگار می کند و آن را رشد و پرورش می‌دهد، این است که به مسایل پیش پا افتاده اهمیت ندهی؛ پس برای انسان بلندهمّت، فقط جهان آخرت مهم است.

یکی از گذشتگان در توصیه به یکی از برادرانش می گوید: فقط به یک چیز فکر کن و برای آن غم بخور و آن رویارویی با خداوند و ایستادن در پیشگاه اوست و فقط برای آخرت خود بیندیش. ﴿ يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ ۝١٨ ﴾ «در آن روز (برای حساب و کتاب در پیشگاه خدا) عرضه (و حاضر) خواهید شد و چیزی از کارهایتان پنهان نخواهد ماند».

تمام غمها، کمتر و فروتر از آن هستند که ارزش غمخوارگی داشته باشند؛ فکر و اندوه این دنیا چیست و چه ارزشی دارد؟ شغلها و پستهای این دنیا، ریال، طلا و نقره اش، فرزندان، اموال، مقام و شهرت و کاخها و خانه هایش، چیزی نیستند.

خداوند متعال، در توصیف دشمنان منافق خود می‌گوید: ﴿ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ «برایشان خودشان مهم است و درباره خدا گمانهای نادرستی می‌برند».

ناراحتی آنها خودشان و شکمها و لذتهایشان است و هرگز همتهای بلندی ندارند.

وقتی پیامبرﷺ زیر درخت با مردم بیعت نمود، یکی از منافقان از مردم جدا شده و به دنبال شترش می‌گشت و گفت: یافتن شترم، برای من از بیعت با شما پسندیده تر است؛ آنگاه پیامبرﷺ فرمود: «همه شما آمرزیده شدید جز صاحب شتر سرخ مو».

یکی از منافقان به خودش خیلی اهمیت می‌داد؛ پس به یارانش گفت: هنگام گرما برای جهاد بیرون نروید. آنگاه خداوند فرمود: ﴿ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ﴾ «بگو: آتش دوزخ، گرمتر است».

و منافقی دیگر گفت: ﴿ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي ﴾ «به من اجازه ماندن بده و مرا دچار فتنه مگردان». او، فقط به فکر خودش بود. پس خداوند فرمود: ﴿ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ﴾ «آنها در فتنه افتاده اند».

منافقان دیگری بودند که برایشان اموال و خانواده هایشان مهم بود و در فکر آنها بودند. ﴿ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا ﴾ «ما را اموال و خانواده هایمان به خود مشغول کرد».

اینها، فکرهای پیش پاافتاده و بی ارزشی هستند که انسانهای فرومایه و بی ارزش به آن می‌پردازند؛ اما اصحاب بزرگوارﷺ تنها به دنبال فضل و رضامندی خدا بودند.

غم مخور و ناراحتی را دور بینداز

راحت بودن مؤمن، مایه غفلت اوست؛ بیکاری، بیماری کشنده ای است و افراد بیکار بیش از سایر مردم اندوهگین، ناراحت و افسرده هستند. خیال پردازی و شایعه پراکنی، سرمایه کسانی است که دستشان از انجام کار مفید تهی و خالی است. پس به خود تکانی بده و کار کن، مطالعه نما، قرآن بخوان، تسبیح بگوی، بنویس، به دیدار کسی برو، از وقت خود استفاده کن و یک دقیقه را به بیکاری مگذران. هرگاه بیکار شوی، غم و اندوه و وسوسه ها و خیالات به تو راه می‌یابند و تو، به میدانی برای بازیهای شیطان تبدیل می گردی.

از قدرنشناسی کسی که به او نیکی کرده ای، ناراحت مباش

تو که پاداش خود را از خدا می‌خواهی، کار خود را فقط برای رضامندی خداوند انجام بده و از هیچکس انتظار سپاسگزاری و تشکر نداشته باش. اگر به کسی نیکی کردی و دیدی که او، فردی فرومایه و قدرنشناس است و نیکی ات را فراموش کرده، اندوهگین مباش؛ بلکه بی‌خیال باش و پاداش خود را از خدا بخواه. خداوند متعال، در باره دوستانش می گوید: ﴿ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ﴾ «فضل و رضامندی خدا را می‌جویند». از زبان پیامبرانش می گوید: ﴿ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ﴾ «و از شما در برابر دعوت خود پاداشی نمی‌طلبم». ﴿ قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ﴾ «بگو هر پاداشی که از شما خواسته ام، از آن شما باشد». ﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ ﴿١٩﴾ ﴾ «و او نزد هیچکس نعمتی ندارد که پاداش آن داده شود». ﴿ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾ ﴾ «شما را فقط برای رضامندی خدا خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و تشکری نمی‌خواهیم».

شاعر می گوید:

من یفعل الخیر لا یعـدم جوازیه لا یذهب العرف بین الله و الناس

«هر کس کار نیک کند، پاداش آن از بین نمی‌رود؛ چون نیکی، پیش خدا و مردم گم نمی‌شود».

پس فقط با خداوند یگانه معامله کن؛ او، ذاتی است که پاداش و مزد می‌دهد، مجازات می‌کند، بازخواست می‌نماید و خشنود و ناخشنود می‌گردد و او، بسی پاک و منزه است. تعدادی از مجاهدان در قندهار به شهادت رسیدند؛ عمر فاروق﵁ به یاران گفت: چه کسانی کشته شده اند؟ برای او شهیدان را نام بردند و گفتند: افراد دیگری هم هستند که تو نمی‌شناسی. عمر﵁ گریست و فرمود: ولی خداوند آنها را می‌شناسد.

یکی از صالحان، به مرد نابینایی شیرینی خیلی خوبی داد. خانواده اش گفتند: این نابینا نمی‌داند که چه چیزی می‌خورد !آن مرد صالح گفت: ولی خداوند می‌داند! وقتی خداوند، از تو و خوبیهایت آگاه است، با مردم چه کاری داری؟

از سرزنش سرزنش کنندگان غم مخور

﴿ لَن يَضُرُّوكُمۡ إِلَّآ أَذٗى ﴾ «به شما هیچ زیان و آسیبی جز آزار نمی‌رسانند». ﴿ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ١٢٧ ﴾ «و از مکرورزی آنها تنگدل مباش». ﴿ وَدَعۡ أَذَىٰهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «و اذیت وآزار آنها را رها کن و بر خداوند توکل نما». ﴿ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْ ﴾ «پس خداوند او را از آنچه گفتند، تبرئه نمود».

لا یضر البحر أمسی زاخراً أن رمی فیه غلام بحجـــر

«اگر کودکی، سنگی به دریای خروشان بیندازد، زیانی به دریا نمی‌رسد».

در حدیثی آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «بدی یارانم را به اطلاع من نرسانید؛ چون من دوست دارم در حالی به سوی شما بیایم که دلم پاک باشد».

از فقر و تنگدستی اندوهگین مباش؛ چون سلامتی و عافیت را به دنبال دارد

هر چه انسان بیشتر در ناز و نعمت و رفاه باشد، به همان اندازه روح او گرفته و بی جان می‌شود. فقر و تنگدستی، سلامتی و عافیت را با خود دارد و زهد در دنیا، آرامشی است که خداوند، به هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد. ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ ٱلْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا ﴾ «ما، وارث زمین و آنچه بر آن هست، می‌شویم».

شاعری می گوید:

ماء و خبز و ظل ذاک النعیم الأجلّ

«آب و نان و سایه، بزرگترین نعمت هستند».

کفـرت نعمة ربی إن قلت أنی مقلّ

«اگر بگویم تنگدستم و چیزی ندارم، به راستی که به نعمت پروردگارم کفر ورزیده و ناسپاسی کرده ام».

دنیا چیزی جز آب سرد و نان گرم و سایه دلپذیر نیست!!

دیگری می گوید:

أمطـری لؤلؤا سمـــاء سرندیـ ـب و فیضی آبـار تکرور تبرا

«ای آسمان سرندیب! مروارید بباران و ای چاههای تکرور! خشتهای طلا بیرون بپاشید».

أنا إن عشت لست أعدم قوتا و إذا مـتّ لست أعـدم قبراً

«من اگر زنده بمانم، اینطور نیست که غذایی برای خوردن نیابم و اگر بمیرم نیز اینطور نیست که قبری گیرم نیاید».

همـتی همة الملوک و نفسی نفس حـر تری المذلة کفـرا

«همت من، همت پادشاهان است و نفس من، نفس آزاده ایست که ذلت را کفر می‌داند».

وإذا ما قنعت بالقوت عمری فلمـاذا أزور زیـداً و عمرا

«وقتی تمام عمر به خوراک روزانه ام قانعم، پس چرا به دیدار زید و عمرو بروم».

بدون تردید این، عزت نفس کسانی است که به مبانی و ارزشهای خود باور و اعتماد دارند و در دعوت خود صادق هستند و در انجام رسالت خویش مصمم و جدی می‌باشند.

به خاطر اتفاقات احتمالی، نگران و اندوهگین مباش

در تورات آمده است: بیشتر آنچه مردم، از آن می‌ترسند، اتفاق نمی‌افتد. چون هراس و اوهامی که در اذهان است بیشتر از حوادث و رخدادهای واقعی می‌باشد که در دنیای واقعیت رخ می‌دهند.

شاعری می‌گوید:

و قلت لقلبی إن نزا بک نزوة من الهم افرح أکثر الروع باطله

«به قلبم گفتم: اگر فشاری از غم و اندوه بر تو هجوم آورد، شاد باش؛ چون بیشتر ترسها بیهوده هستند». یعنی هرگاه اتفاقی برایت رخ داد و از مشکل و بلایی، اطلاع یافتی، شکیبا باش، تأمل کن و غم مخور. زیرا بسیاری از اخبار صحت ندارند. اگر وسیله ای وجود دارد که تقدیر را دفع نماید، باید به جستجوی آن رفت؛ اما هنگامی که چنین چیزی نیست، پس این همه بی ثباتی و اضطراب برای چه؟!

از انتقاد حسودان و یاوه گویان غم مخور

اگر در برابر انتقاد آنها شکیبایی نمایی به تو پاداش می‌رسد؛ از طرفی انتقاد آنها بیانگر ارزش تو می‌باشد. چون مردم هرگز به قبر لگد نمی زنند و هیچکس به افراد فرومایه و بی ارزش حسادت نمی‌ورزد.

شاعری می‌گوید:

إن العـــرانین تلقـــاها محسـدة و لاتـری للـئام النـاس حسـاداً

«انسانهای برجسته و بزرگوار، مورد حسادت هستند؛ اما هیچکس، به فرومایگان حسد و کینه نمی‌ورزد».

دیگری می‌گوید:

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا سعیه فالـنـاس أعـداء لـه و خصـوم

«وقتی به جوانمرد حسادت ورزیدند که به سطح و تلاش او نرسیدند؛ از اینرو مردم، دشمن او هستند».

كضرائر الحسناء قلن لوجهها حسداً و مقتاً إنه لذميم

«مانند هووهای زن زیبایی که از روی دشمنی و کینه گفتند: چهره اش، زشت است».

زهیر می گوید:

محسدون على ما كان من نعم لا ينزع الله منهم ما له حسدوا

«و خداوند، نعمتهایی را که به خاطر برخورداری از آن مورد حسد و کینه قرار گرفته اند، از دست آنها نمی گیرد».

شاعری دیگر می گوید:

هم يحسدونني على موتي فوا أسفا حتى على الموت لا أخلو من الحسد

«آنها بر مرگ من نیز به من حسد می‌ورزند؛ متأسفانه به خاطر مردن هم مورد حسد و کینه قرار می گیرم».

شاعری می گوید:

و شكوت من ظلم الوشاة و لن تجد ذا سؤدد إلا أصيب بحسّد

«از ستم سخن چینان و عیبجویان شکایت می کنی؛ اما بدان که هیچ سرور و بزرگی را نمی‌یابی مگر آنکه کینه ورزانی داشته است».

لا زلت يا سبط الكرام محسداً و التافه المسكين غير محسّد

«تو ای بزرگزاده! همواره مورد حسد و کینه خواهی بود؛ زیرا هیچکس، به فرد فرومایه و بیچاره حسادت نمی‌ورزد».

دیگری می گوید:

و إذا الفتى بلغ السماء بمجده كانت كأعداد النجوم عداه

«هر گاه جوان به سبب بزرگی و افتخاراتش به آسمان برسد، به اندازه ستارگان، دشمن خواهد داشت».

و رموه عن قوس بكل عظيمة لا يبلغون بما جنوه مداه

«هرچند انواع تیرهای اتهام را به سوی او پرتاب کنند، اما با جنایات خود به درجهٔ او نخواهند رسید».

موسی علیه السلام، از پروردگارش خواست تا نگذارد که مردم علیه او سخن بگویند؛ خداوند عز وجل فرمود: «ای موسی! من، این تضمین را برای خود نکرده ام؛ من، مردم را می آفرینم و به آنها روزی می‌دهم و آنها مرا دشنام می‌دهند و به من ناسزا می گویند»!!

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمود: «خداوند عز وجل می گوید: آدمی زاد، مرا دشنام می‌دهد و به من ناسزا می گوید؛ حال آنکه او را نسزد که چنین کند؛ دشنام دادن او به من، این است که روزگار و زمانه را دشنام می‌دهد، در حالی که من، زمانه را می چرخانم و آنگونه که بخواهم شب و روز را به گردش در می‌آورم؛ ناسزا گفتنش به من، اینست که به من همسر و فرزند نسبت می‌دهد و حال آنکه من همسر و فرزندی ندارم».

تو، هرگز نمی‌توانی زبان مردم را گره بزنی و نگذاری که آبرویت را بریزند؛ اما می‌توانی کار خوب انجام دهی و از سخن و انتقاد آنان دوری نمایی.

حاتم می گوید:

و کلمة حاسـد من غیر جـرم　　سمعت فقلت مرّی فانفـذینی

و عـابوهـا علیّ و لم تعـبنی　　و لم ینـد لهـا أبـداً جـبیـنی

«سخن کینه توز و حسود رادر باره خودم شنیدم. بی آنکه جرمی مرتکب شده باشم؛ پس گفتم: مرا بشکاف و برو.

آنها، این سخن را بر من عیب گرفتند، اما برایم عیبی نشد و هرگز به خاطر آن سرافکنده نشدم».

دیگری می گوید:

ولقد أمرّعلی السفینه یسبّنی　　فمضیـــت ثمة قلت لا یعنینـی

«از کنار بی خرد عبور می کنم در حالی که مرا دشنام می‌دهد؛ اما گذشتم و با خود گفتم که منظورش من نیستم».

دیگری می گوید:

إذا نطـق السـفيـه فـلا تجـبـه فخـيـر من إجابتـه السـكـوت

«وقتی انسان بی شعور و نادان، سخنی گفت، جوابش را مده؛ چون سکوت کردن از جواب دادنش بهتر است».

انسانهای فرومایه، فرهیختگان و انسانهای برجسته را چالشی جدی فرا روی خود می‌بینند.

إذا محـاسـنی اللائی أدل بها كانت ذنوبی فقل لی كيف أعتذر

«خوبیهایم که بدان افتخار می‌کنم، گناه من است؛ پس به من بگو: چگونه می‌توانم عذرخواهی کنم»؟!

اغلب ثروتمندان در پریشانی و اضطراب بسر می‌برند؛ وقتی بهره و سودشان بالا می‌رود، فشار خون آنها، پایین می‌آید. ﴿ وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ۝١ ٱلَّذِي جَمَعَ مَالٗا وَعَدَّدَهُۥ ۝٢ يَحۡسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخۡلَدَهُۥ ۝٣ كَلَّاۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُطَمَةِ ۝٤ ﴾ «وای به حال هر که عیبجو و طعنه زن باشد! همان کسی که دارایی فراوان را گرد می‌آورد و آن را بارها و بارها می شمارد و گمان می‌برد که داراییش، به او جاودانگی می‌بخشد. هرگز (چنین نیست)! او، بدون شک به دوزخ افکنده می‌شود».

یکی از ادیبان غرب، می‌گوید: کار درست انجام بده و سپس به تمام انتقادهای بی ارزش پشت کن!

یکی از تجربه های مفید، این است که به سخن یا شعری که تو را مورد انتقاد قرار می‌دهد، توجه نکن و پاسخ آن را مده؛ چون تحمل یعنی دفن عیبها و بردباری یعنی عزت؛ سکوت، دشمنان را شکست می‌دهد و گذشت، مایه پاداش و شرافت است. نیمی از کسانی که ناسزاگویی به تو را شنیده و خوانده اند، آن را فراموش کرده اند و نیمی دیگر از مردم آن را نشنیده و نخوانده اند؛ برخی هم علت ناسزاگویی به تو را نمی‌دانند! اگر تو، واکنش نشان دهی و درصدد پاسخگویی به سخنانی برآیی که درباره ات گفته شده، قضیه را ریشه دار و بااهمیت می کنی.

یکی از دانشمندان می‌گوید: مردم به فکر نان خویش هستند و در فکر من و تو نیستند. اگر یکی از آنها تشنه شود، مرگ من و تو را از یاد می‌برد.

شاعر می‌گوید:

اکتم عن الجلساء بثک إنما جلساؤک الحساد و الشمات

«ناراحتی و اندوه خود را از همنشینانت پنهان بدار؛ چون همنشینانت، نسبت به تو کینه دارند و از گرفتاری تو، شادمان می‌گردند».

خانه ای که یک تکه نان جو در آن یافت می‌شود و آرامش در آن برقرار است، بهتر از خانه ایست که آکنده از انواع غذاها و خوراکیهای لذیذ و گواراست، اما میدان جار و جنجال و ناآرامی می‌باشد.

نکته

غم مخور؛ بیماری رفع می‌گردد، گناه بخشیده می‌شود، بدهیت، ادا خواهد شد، زندانی آزاد می‌شود، مسافر باز می‌گردد، گناهکار توبه می‌نماید و فقیر، توانگر می‌شود.

غم مخور؛ آیا مگر ابرهای سیاه متراکم را نمی‌بینی که چگونه جای خود را به نور و روشنایی می‌دهند و تندباد را نمی‌بینی که چگونه آرام می‌گیرد؟! پس بدان که سرانجام، سختیهایت، به آسودگی تبدیل خواهند شد و زندگیت، زیبا و آینده ات، درخشان خواهد گشت.

غم مخور؛ گرمای سوزان خورشید با یک سایه گسترده از بین می‌رود؛ تشنگی نیمروز را آب سرد از میان می‌برد. نان گرم، زجر و رنج گرسنگی را رفع می‌کند؛ فقط تو باید کمی صبر کنی و لَختی منتظر باشی.

غم مخور؛ پزشکان، فرزانگان، دانشمندان و شاعران، در برابر نفوذ قدرت و وقوع تقدیر الهی و قطعی بودن آن در حیرت مانده و از مقابله با آن درمانده اند و چاره ها، کارساز نشده اند.

علی بن جبله می‌گوید:

عسی فرج یکون عسی نعلـل نفسنـا بعسـی

فـلا تقـنط و إن لاقیـ ـت هماً یقبض النفسا

فـأقرب ما یکـون المر ء مـن فـرج إذا یئسا

«شاید راه حلی باشد؛ شاید هم ما، دل خود را با شاید خوش می‌کنیم.
ناامید مباش؛ گرچه با آنچنان اندوهی روبرو شدی که جان انسان را می‌گیرد.
نزدیکترین حالت انسان به موفقیت زمانی است که ناامید می‌شود».

غم مخور و آنچه را که خدا برایت انتخاب کرده، برگزین

اگر خداوند، تو را بپا داشته، بایست و اگر تو را نشانده، بنشین؛ اگر تو را فقیر نموده، صبر کن و چنانچه تو را توانگر کرده، او را سپاس بگزار. پس اینها، مقدمه و لازمه این هستند که به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمدﷺ به عنوان پیامبر راضی و خشنود باشی.

شاعری می‌گوید:

لا تدبــر لـک أمــراً فأولـو التدبیر هلکـی

و ارض عنا إن حکمنا نحن أولـی بک منکا

«برای خود چاره اندیشی مکن؛ چون چاره اندیشان، نابود می‌شوند.
از(خداوند) راضی باش که اگر حکمی‌نماید، صلاح تو را بیشتر از خودت می‌داند».

غم مخور و به کارهای مردم توجه مکن

هیچ سود و زیانی در دست مردم نیست؛ نه مرگ و زندگی در دست آنهاست و نه رستاخیز و پاداش و کیفر.

شاعری می‌گوید:

من راقب الناس مات هما و فــاز باللـــذة الجســور

«هر کس، همواره مردم را زیر نظر بدارد که چکار می‌کنند، از غم و ناراحتی می‌میرد و کسی از زندگی لذت می‌برد که بی‌باک است».

بشار می‌گوید:

من راقب الناس لم یظفر بحاجته و فاز بالطیبات الفاتک اللهج

«هر کس، بدین فکر باشد که مردم چه کار می‌کنند، به آنچه می‌خواهد دست نخواهد یافت و کسی به زیباییها دست می‌یابد که امیدوار و بی‌باک، به کار و تلاش بپردازد».

ابن رومی می‌گوید:

لعل اللیالی بعد شحط من النوی ستجمعنا فی ظل تلک المآلف

نعم إن للأیام بعد انصرامها عواطف من أفضالها المتضاعف

«شاید شبها، ما را بعد از آنکه به سبب جدایی از هم، دور هستیم، در سایه آن دوست داشتنی ها گرد هم آورد.

آری! گذشت روزگار، از لطفهای فراوان و انبوه خویش، مهرورزی می‌نماید».

ابراهیم ادهم می‌گوید: «ما، در چنان حالت خوبی زندگی می‌نماییم که اگر پادشاهان از آن اطلاع یابند، بر سر تصاحب آن با ما کارزار خواهند کرد». ابن تیمیه می‌گوید: «گاهی دل در حالتی قرار می‌گیرد که به علت شادمانی از ذکر خدا به وجد می‌آید». زمانی که ابن تیمیه را به زندان بردند و زندانبان در را بست، آن بزرگوار گفت: ﴿ فَضُرِبَ بَيۡنَهُم بِسُورٖ لَّهُۥ بَابُۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحۡمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلۡعَذَابُ ﴿١٣﴾ ﴾ «پس میان آنها دیواری زده شد که دروازه ای دارد که از درون، رحمت است و از برون، عذاب».

یکی از علما در زندان چنین فرمود: «دشمنان من، با من چه می‌توانند بکنند؟! باغ من، در سینه ام می‌باشد؛ هر کجا بروم همراه من است. کشتن من، شهادت است؛ اگر مرا از شهر و دیارم بیرون کنند، این برایم سیاحت و تفریح است و زندان برای من خلوتگاهی است».

می‌گویند: کسی که خدا را از دست داده، چه بدست آورده است؟! و کسی که خدا را دارد چه چیزی از دست داده است؟!

هرگز این دو برابر نیستند؛ هر کس که خدا را بیابد، همه چیز را به دست آورده و هر کس، خدا را از دست داده، در حقیقت همه چیز را از دست داده است.

غم مخور و ارزش چیزی را که برای آن غم می‌خوری، بدان

پیامبرﷺ می‌گوید: «اینکه بگویم: **(سبحان الله والحمدلله و لا إله إلا الله و الله اکبر)**، برایم بهتر از دنیاست». یکی از گذشتگان در مورد ثروتمندان و کاخها و اموالشان می‌گوید: ما هم می‌خوریم و آنها هم می‌خورند؛ آنها می نوشند و ما هم می نوشیم؛ ما هم جهان را تماشا می‌کنیم و آنان نیز جهان را تماشا می‌کنند؛ ولی ما بازخواست نمی‌شویم و آنها بازخواست خواهند شد.

و أول لیلـة فی القبـر تنسـی قصور خورنق و کنوز کسری

«اولین شب قبر، قصرهای باشکوه و خزانه های کسری، به فراموشی سپرده می‌شوند».

﴿ وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ ﴾ «و همانگونه که نخستین بار شما را آفریدیم، تنها به نزد ما می‌آیید».

مؤمنان می‌گویند: ﴿ لَّقَدۡ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ﴾ «خداوند به پیامبرش راست گفت» و منافقان می‌گویند: ﴿ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ﴿١٢﴾ ﴾ «خدا و پیامبرش، به ما فقط وعده دروغ دادند».

زندگیت، ساخته افکار و اندیشه‌هایت می‌باشد؛ افکاری که بکار می‌گیری و در آن می‌اندیشی و با آن زندگی می‌کنی، همان افکاری هستند که در زندگیت تأثیر می‌گذارند؛ فرق نمی‌کند که پیامد آن خوشبختی باشد یا بدبختی.

یکی می‌گوید: اگر پابرهنه بودی، به کسی نگاه کن که پاهایش قطع شده، آن وقت است که پروردگارت را به خاطر برخورداری از نعمت پا ستایش می‌کنی.

شاعر می‌گوید:

لا یملأ الهول قلبی قبل وقعته و لا أضیق به ذرعـاً إذا وقعـا

«هراس و نگرانی از یک اتفاق قبل از روی دادن آن، دلم را فرا نمی‌گیرد و وقتی هم رخ بدهد، از آن به ستوه نمی‌آیم».

مادامی که به مردم نیکی می‌کنی، غم مخور

نیکی به مردم، راه سعادت و خوشبختی است؛ در حدیث صحیح آمده است: «خداوند، هنگام محاسبه بنده اش در روز قیامت می‌گوید: ای آدمی زاد! من، گرسنه شدم و تو، به من غذا ندادی. بنده می‌گوید: خدایا! چگونه می‌توانم به تو غذا بدهم، حال آنکه تو پروردگار جهانیانی؟! خداوند می‌گوید: آیا مگر تو نمی‌دانستی فلان بنده ام گرسنه بود و تو، به او غذا ندادی؟ اگر به او غذا می‌دادی، امروز پاداش آن را نزد من می‌گرفتی. ای فرزند آدم!تشنه شدم و تو مرا آب ندادی! بنده می‌گوید: چگونه تو را آب دهم و حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟! خداوند می‌گوید: آیا نمی‌دانستی که فلان بنده ام تشنه بود، اما تو، به او آب ندادی. اگر به او آب می‌دادی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی. ای آدمی زاد! مریض شدم و به عیادت من نیامدی! بنده می‌گوید: چگونه تو را عیادت کنم و حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟! خداوند می‌گوید: فلان بنده ام، مریض شد و تو او را عیادت نکردی؛ اگر به عیادت او می‌رفتی، مرا نزد او می‌یافتی.

اینجا یک نکته قابل توجه وجود دارد و آن، اینکه فرمود: مرا نزد او می‌یافتی و مانند دو موردگذشته نگفت: آن را نزد من می‌یافتی. علتش، اینست که خداوند، نزد کسانی است که دلهایشان، شکسته است؛ مانند مریض که دلشکسته است. در حدیثی چنین آمده: «نیکی کردن به هر موجود زنده ای پاداش دارد».

خداوند، زنی زناکار از بنی اسرائیل را وارد بهشت نمود، بدین خاطر که سگ تشنه ای را آب داده بود. پس کسی که به مردم، آب و غذا بدهد و مشکلشان را برطرف نماید، چگونه خواهد بود؟!

در حدیث صحیح از پیامبرﷺ روایت شده است که فرمود: «هر کس، توشه اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که اصلاً توشه ندارد و هر کس مرکب و سواری اضافه دارد به کسی بدهد که اصلاً سواری ندارد».

حاتم می‌گوید:

و ما أنا بالساعی بفضل لجامها لتشرب ماء الحوض قبل الرکائب

إذا کنت ربا للقلوص فلا تدع رفیقک یمشی خلفها غیر راکب

أنخها فأرکبه فإن حملتکما فذاک و إن کان العقاب فعاقب

«من، آن نیستم که مهار شتر را گرفته و آن را پیش می‌راند تا شترش آب حوض را قبل از رسیدن کاروان بنوشد.

اگر تو صاحب ماده شتر جوانی هستی، نگذار که دوستت پشت سر آن پیاده راه برود.

شتر را بخوابان و رفیقت را سوار کن؛ اگر هر دوی شما را برد، چه بهتر و در غیر این صورت به نوبت سوار شوید».

حاتم در اشعاری زیبا به خادمش توصیه می‌کند که در جستجوی مهمانی برآید:

أوقد فإن اللیل لیل قر إذا أتی ضیف فأنت حر

«آتش بیفروز؛ چون شب سردی است و بدان که اگر مهمانی آمد، تو، آزاد هستی».

وی، به زنش نیز چنین گفت:

إذا ما صنعت الزاد فالتمسی له أکولاً فإنی لست آکله وحدی

«وقتی خوراکی درست کردی، افرادی را برای خوردن آن بیاب؛ چون من هرگز آن را به تنهایی نمی‌خورم».

و همچنین می‌گوید:

أماویّ إن المال غاد و رائح و یبقی من المال الأحادیث و الذکر

أماویّ ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوماً و ضاق بها الصدر

«ای کنیزم! بدان که مال، صبح می‌آید و شام می‌رود و از مال و دارایی، فقط یاد و سخنی به جا می ماند.

کنیزم! آنگاه که مرگ فرا می‌رسد و نفس به آخر می‌آید، ثروت و دارایی، برای انسان هیچ کاری نمی‌کند».

و می‌گوید:

فما زادنا فخراً علی ذی قرابـة غنانا و لا أزری بأحسابنا الفقر

«ما به خاطر ثروتمند بودن، از خویشاوندان خود برتر نیستیم و من، فقر و ناداری را نقصی در شرافت و نسبمان نمی‌دانم».

عدوه بن خرام می‌گوید:

أتهزأ منی أن سمنت و أن تـری بوجهی شحوب الحق والحق جاهد

أوزع جسـمی فی جسوم کثـیرة و أحسوا قراح الماء و المـاء بارد

«آیا مرا بدین خاطر مسخره می‌کنی که تو چاقی و در چهره ام زردی و لاغری مشاهده می‌نمایی؟ حال آنکه به سبب ادای تکلیف و انجام وظیفه زردروی و نحیف شده ام و مردم وظیفه خود را انجام نمی‌دهند.

جسم و تن خود را میان تنها و جسمهای زیادی تقسیم می‌کنم و آب صاف و زلال و سرد می نوشم».

مـن از بینـوایی نیم روی زرد غـم بـینوایان رخـم زرد کـرد

ابن مبارک همسایه ای یهودی داشت؛ او، ابتدا به یهودی غذا می‌داد، بعد به فرزندانش؛ قبل از آنکه برای بچه های خود لباس بخرد، برای یهودی لباس می خرید؛ مردم به یهودی گفتند: خانه ات را به ما بفروش. او گفت: خانه ام را به دو هزار دینار می فروشم، یک هزار دینار قیمت خانه است و یک هزار دینار قیمت همسایگی ابن مبارک! وقتی ابن مبارک، این سخن را شنید، دستهایش را بلند کرد و چنین گفت: بارخدایا! او را به اسلام هدایت نما. آنگاه آن مرد یهودی به اذن خداوند مسلمان شد.

ابن مبارک به همراه کاروانی عازم حج بود؛ در میان راه زنی را دیدکه کلاغ مرده ای را از زباله دانی برداشت و با خود برد. ابن مبارک، غلام خود را به دنبال آن زن فرستاد و غلام از او پرسید که با کلاغ مرده چکار می‌کنی؟ زن گفت: سه روز است که هیچ غذا و خوراکی جز آنچه در این زباله دان انداخته می‌شود، نیافته ایم. اشکهای ابن مبارک از چشمانش سرازیر شد و دستور داد تا اموال کاروان را در آن آبادی میان مردم تقسیم کنند و از همانجا برگشت و آن سال به حج نرفت. پس از آن در خواب دیدکه کسی به او می‌گوید: حج شما مقبول باد و خداوند پاداش تلاشتان را بدهد و گناهانتان بخشیده شوند. خداوند عزوجل می‌گوید: ﴿ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ﴾ «دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان به شدت نیاز داشته باشند».

شاعری می‌گوید:

إنی و إن کنت امـراً متـباعـداً عن صاحبی فی أرضه و سمائه

لمفیـده نصری و کاشـف کربه و مجیب دعوته و صوت ندائه

و إذا ارتدی ثوباً جمیلاً لم أقل یا لیت أن علـیّ فضـل کسائـه

«من گرچه از زمین و آسمان دوستم، دور هستم، اما او را یاری می‌کنم و مشکل او را حل می‌نمایم و ندایش را پاسخ می‌دهم. و هر گاه لباسی زیبا بپوشد، نمی‌گویم: ای کاش پوشاک اضافه اش تن من بود».

خدایا! این چه اخلاق زیباست و چه عادت و خلق و خوی نیکی است!

هیچکس، به خاطر کار خوب پشیمان نمی‌شود؛ هرچند در خوبی کردن زیاده روی نماید. انسان، فقط به خاطر اشتباه پشیمان می‌شود، هرچند اندک باشد. شاعری در این باره می‌گوید:

الخیر أبقی و إن طال الزمان به والشر أخبث ما أوعیت من زاد

«خوبی، ماندگارتر است؛ هرچند زمانی طولانی از آن بگذرد و بدی، بدترین توشه ایست که اندوخته ای».

با شنیدن سخن زشت غم مخور؛ چرا که حسادت و کینه، قدمت زیادی دارد

احرص علی جمع الفضائل واجتهد واهجر ملامة من تشفی أوحسد

و اعلـم بـأن العمـر موسـم طاعة قبلت وبعد الموت ینقطع الحسد

«برای گردآوردن خوبیها بکوش و از سرزنش کردن کسی که دلش را خالی کرده یا حسد ورزیده، دوری کن.

بدان که عمر، موسم و زمان عبادت است که روی آورده و بعد از مرگ، حسادت تمام می‌شود».

یکی از دانشمندان معاصر می‌گوید: کسانی که در برابر انتقاد به شدت حساس هستند، باید در برابر انتقاد بیجا و ستمگرانه خونسردی خود را حفظ کنند.

همچنین گفته اند: آفرین بر حسد و کینه که چقدر عادل و منصف است! ابتدا صاحب خود یعنی حسود و کینه توز را نابود می‌کند.

متنبی می‌گوید:

ذکر الفتی عمره الثانی و حاجته ما فاته و فضول العیش أشغال

«یادبود جوان، عمر دوباره او می‌باشد و نیازش، همان است که از دست داده و کارها و سرگرمیها، امور زاید زندگی هستند».

علی‌ﷺ فرموده است: «اجل، باغ محکم و استواری است». یکی از دانشمندان می‌گوید: انسان بزدل، بارها می‌میرد و انسان شجاع ودلیر، فقط یک بار می‌میرد.

هرگاه خداوند، هنگام بحرانها، خیر و خوبی بندگانش را بخواهد، خواب و چرتی کوتاه را که مایه آرامش است، بر آنها فرود می‌آورد؛ همانطور که طلحه‌ﷺ در جنگ احد به خوابی کوتاه فرو رفت و چندین بار شمشیر از دستش افتاد و این خواب، مایه آرامش و آسودگی خاطر او گردید. گاهی بدعتگذاران را هم چرت فرا می‌گیرد؛ همان طور که شبیب

بن یزید در حالی که بر الاغش سوار بود، به خواب فرو رفت. او، یکی از دلیرترین افراد بود و زنش نیز دلیرزنی بود که حجاج را به عقب راند. شاعر، در این باره چنین سروده است:

أسد علیّ و فی الحروب نعامة فتخاء تنفر من صفیر الصافر

هلا برزت الی غزالة فی الوغی ام کان قلبک فی جناحی طائر

«علیه من چون شیر است و در جنگها، همچون شترمرغ سست و تنبلی است که از سوت سوت زنندگان پا به فرار می‌گذارد.

آیا در جنگ و نبرد به سوی غزاله نرفتی و به مقابله با او نپرداختی یا اینکه دلی ضعیف چون دل مرغان داشتی؟»

خداوند عزوجل می‌گوید: ﴿ قُلۡ هَلۡ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحۡدَى ٱلۡحُسۡنَيَيۡنِۖ وَنَحۡنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمۡ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٖ مِّنۡ عِندِهِۦٓ أَوۡ بِأَيۡدِينَاۖ فَتَرَبَّصُوٓاْ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾ ﴾ «بگو: آیا برای ما جز از دو خوبی چیز دیگری را انتظار می‌کشید و حال آنکه ما چشم به راه هستیم تا خداوند شما را به عذابی از سوی خود یا به عذابی به دستان ما، گرفتار نماید. پس منتظر باشید؛ ما نیز همراه شما انتظار می‌کشیم».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ كِتَٰبٗا مُّؤَجَّلٗا ﴾ «هیچکس نمی‌میرد مگر با اجازه خدا. اجل، در کتابی مقرر گشته است».

شاعر می‌گوید:

أقول لها و قد طارت شعاعاً من الأبطال و یحک لن تراعی

«به او که از ترس قهرمانان مبهوت و حیرت زده است، می‌گویم: وای بر تو! به تو اعتنا نخواهد شد».

فإنک لو سألت بقاء یوم عن الأجل الذی لک لم تطاعی

«اگر بیش از مهلت و اجلی که برایت مقرر گشته، یک روز تقاضای ماندن در دنیا را بکنی، تقاضای تو پذیرفته نخواهد شد».

فصبراً فی مجال الموت صبراً فما نیل الخلوت بمستطاع

«پس در زمینه مرگ باید صبر کرد؛ چون آرزوی جاودانه ماندن، دست نیافتنی است».

و ما ثوب الحیاة بثوب عز فیخلع عن أخ الخنع الیراع

«لباس زندگی، برای ترسوی بزدل، لباس افتخاری نیست که اگر از تنش بیرون آورده شود، بگوید: لباس افتخار را از تنم در آوردند».

آری! سوگند به خدا که هرگاه اجلشان فرارسد، یک لحظه پس و پیش نخواهند شد. علی رضی الله عنه می گوید:

أی یومیّ من الموت أفر یوم لا قدّر أم یوم قدر

«کدامین روز از مرگ فرار کنم؟ روزی که مقدر نشده یا روزی که مقدر شده است».

یوم لا قدر فلا أرهبه و من القدر و لا ینجو الحذر

«از روزی که مقدر نشده، نمی‌ترسم و گریز و احتیاط، انسان را از روز تقدیر، نجات نمی‌بخشد».

ابوبکر رضی الله عنه می گوید: «خواستار مرگ باشید؛ زندگی به شما ارزانی می گردد».

نکته

غم مخور؛ چون خداوند از تو دفاع می کند؛ فرشتگان، برایت طلب آمرزش می‌نمایند؛ مؤمنان در هر نماز تو را در دعای خود شریک می کنند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم شفاعت می‌نماید؛ قرآن به تو نوید و وعده ای نیک می‌دهد و بالاتر از همه اینها، رحمت و مهربانی خداوندی است که مهربانترین مهربانان است. غم مخور؛ زیرا در مقابل یک نیکی، ده تا هفتصد برابر و بلکه بیشتر پاداش داده می‌شود و در مقابل یک بدی، فقط یک سزا قرار دارد و حتی انتظار غفران و بخشش الهی نیز می‌رود. چراکه بخشش و بزرگواری خداوند بسیار زیاد است.

غم مخور؛ چون تو از پرچمداران توحید وحاملان دین الهی و از اهل قبله هستی و محبت خدا و پیامبرش را در دل داری. هرگاه گناه می کنی، پشیمان می‌شوی و وقتی کار نیکی انجام می‌دهی، شادمان می گردی؛ پس تو، خوبیهای زیادی داری که نمی‌دانی.

غم مخور؛ تو در خوشی و ناخوشی، در توانگری و فقر، در سختی و راحتی و در همه حالات بر خیر و خوبی هستی. پیامبرﷺ می‌فرماید: «شگفتا از کار مؤمن که همه اش، به خیر است و این حالت را کسی جز مؤمن ندارد. اگر امر خوشایندی به او دست دهد، شکر می‌گزارد و این به خیر اوست و اگر ناخوشی به او برسد، صبر می‌نماید و این هم به خیر و نفع اوست».

غم مخور؛ چراکه شکیبایی در برابر ناخوشیها و تحمل سختیها، راه موفقیت و رستگاری و سعادت است

﴿ وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِ ﴾ «صبر و شکیبایی بورز، و صبر تو جز در پرتو توفیق خدا نیست».

﴿ فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١٨ ﴾ «پس صبری زیبا پیشه می‌کنم و از خداوند درباره آنچه می‌گویید، یاری می‌جویم».

﴿ فَٱصۡبِرۡ صَبۡرٗا جَمِيلٗا ٥ ﴾ «صبر کن، صبری زیبا».

﴿ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡ ﴾ «درود بر شما به خاطر آنچه صبر نمودید.

﴿ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ ﴾ «در برابر آنچه به تو رسیده، شکیبا باش».

﴿ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ ﴾ «شکیبایی ورزید و یکدیگر را به شکیبایی توصیه کنید و بر آن مواظبت نمایید».

عمرؓ فرموده است: «ما، با صبر و شکیبایی، زندگانی خوب را دریافتیم».

اهل سنت در برابر فجایع و بلاها سه شگرد دارند که عبارتست از: شکیبایی، دعا و انتظار برای برطرف شدن مشکل.

شاعری می‌گوید:

سقیناهمو کأساً سـقونا بمثلها و لکنّنا کـنّا علی الموت أصبرا

«به آنها جامی نوشاندیم که همانند آن را به ما نوشانده بودند؛ ولی ما بر مرگ شکیباتر بودیم».

در حدیثی صحیح آمده است: «هیچکس، در برابر اذیت و آزاری که می‌شود، شکیباتر از خداوند نیست؛ (برخی بندگان)گمان می‌برند که خداوند، فرزند و همسری دارد، اما خداوند، به آنها تندرستی و روزی می‌بخشد».

همچنین پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند، بر موسیعليه السلام رحم کند؛ به مصائبی بیش از این گرفتار شد، اما شکیبایی ورزید». همچنین فرموده است: «هر کس، شکیبایی ورزد، خداوند، او را شکیبا می‌گرداند».

دببت للمجـد و السـاعون قد بلغوا جهـد النفوس و ألـقوا دونه الأزرا

«برای رسیدن به درنگ می‌کنی؛ حال آنکه کسانی که به دنبال افتخار و بزرگی می‌روند، تلاشی طاقت فرسا نموده و برای این منظور کمال توان خود را بکار گرفته اند».

و کابـدوا المجد حتی ملّ اکثرهم وعانق المجد من أوفی ومن صبرا

«برای بدست آوردن افتخار و بزرگی، رنجهای زیادی تحمل کردند تا اینکه بیشتر آنها خسته شدند و کسی، افتخار و بزرگی را به آغوش گرفت که تلاش کاملی نمود و شکیبایی ورزید».

لا تحسب المجد تمـراً أنت آکله لن تبلـغ المجد حتی تلعق الصبرا

«افتخار و بزرگی را خرمایی مپندار که آن را می‌خوری؛ هرگز به افتخار و بزرگی نخواهی رسید مگر آنکه صبر و شکیبایی، خوراکت باشد».

کارهای بزرگ و ارزشمند را با خیال و خواب نمی‌توان بدست آورد، بلکه با جدیت و قاطعیت است که انسان به امور ارزشمند دست می‌یابد.

از رفتاری که مردم با تو می‌نمایند، اندوهگین مباش و به رفتاری بنگر که با خدا دارند

امام احمد در کتاب زهد روایتی آورده که خداوند می‌گوید: «شگفتا از تو ای انسان! من، تو را آفریده ام و تو غیر مرا می‌پرستی! ومن، تو را روزی داده ام و تو، از غیر من سپاس می‌گزاری! با نعمتهای خود به تو محبت می‌کنم و حال آنکه از تو بی نیاز هستم و تو با انجام گناهان در حالی با من دشمنی می‌ورزی که به من نیازمندی؛ خیر و خوبیِ من به سوی تو سرازیر است و شر و بدی تو به سوی من بالا می‌آید»!!

در سیرت عیسی علیه السلام گفته اند که او سی بیمار را معالجه کرد و کورهای زیادی، به دست او شفا یافتند؛ اما همه دشمن او گردیدند.

از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش.

روزی دهنده فقط خداوند یکتای یگانه است؛ روزی بندگان، نزد او می‌باشد و او، رزق و روزی مخلوقات را به عهده گرفته است. ﴿ وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ ﴾ «و روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید، در آسمان است». پس وقتی که فقط خداوند، روزی رسان است، چرا انسان به تملق و چاپلوسی در برابر انسانی همچون خود می‌پردازد و برای به دست آوردن روزی، خودش را پیش انسانی، خوار و ذلیل می‌نماید؟! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ ۞ وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا ﴾ «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداوند است».

همچنین می‌فرماید: ﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ ﴾ «هر رحمتی که خداوند درش را برای مردم بگشاید، هیچ بازدارنده ای ندارد و هر آنچه که او باز دارد، هیچ کسی بعد از او نمی‌تواند آن را سرازیر نماید».

غم مخور؛ زیرا اسبابی وجود دارد که مصیبتها را برای مصیبت زده آسان می‌نماید؛ از جمله:

- انتظار گرفتن پاداش از خداوند عزوجل؛ ﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ۝١٠ ﴾ «شکیبایان، پاداش خود را بدون حساب و به تمام و کمال دریافت می‌نمایند».
- دیدن و نگاه کردن به کسانی که گرفتار بلا شده اند نیز مصیبت را آسان می‌گرداند:

و لو لا کثرة الباکین حولی علی إخوانهم لقتلت نفسی

«اگر کثرت گریه کنندگانی که برای برادرانشان در اطراف من می‌گریند، نبود، من خودکشی می‌کردم».

به چپ و راست نگاه کن؛ آیا کسی می‌بینی بلادیده و گرفتار نباشد؟

- یکی از اموری که مصیبت را آسان می‌نماید، این است که انسان مصیبتش را از دیگر مصائب آسانتر بداند.
- مصیبت، در امور مربوط به دنیای بنده است و در مورد دینش نمی‌باشد.
- گاهی بندگی و عبودیت به هنگام بروز ناخوشیها بیش از ایام خوشی و عافیت تحقق می‌یابد.
- چاره ای جز قبول مصیبت نیست:

فاترک الحیلة فی تحویلها انما الحیلة فی ترک الحیل

«چاره اندیشی را برای دگرگون کردن آن رها کن؛ بلکه تنها راه چاره، این است که چاره ها را رها نمایی».

- انتخاب، در دست خداوند جهانیان است: ﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ ﴾ «و شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برایتان بهتر است».

بی شخصیت مباش

﴿ وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِ ﴾ «و هر یک جهتی دارد که رو به آن نموده، پس در انجام خوبیها پیشی بگیرید».

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِی جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ﴾ «و او، کسی است که شما را در جانشین زمین نموده و برخی را بر برخی برتری داده است».

﴿ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٖ مَّشۡرَبَهُمۡ﴾ «هر گروهی از مردم محل نوشیدن خود را دانستند».

مردم، استعدادها و تواناییهای مختلفی دارند؛ پیامبر بزرگوار اسلامﷺ به یارانش طبق توانایی و کارآیی آنها مسؤولیت و وظیفه می‌داد؛ علیؓ، برای قضاوت؛ معاذؓ، برای تعلیم؛ ابیؓ برای آموزش قرآن؛ زیدؓ، برای دانش میراث؛ خالدؓ، برای جهاد و حسانؓ، برای سرودن شعر و قیس بن ثابتؓ برای سخنرانی انتخاب شده بودند.

ذوب شدن در شخصیت دیگران، خودکشی است؛ به تن کردن پوشش صفات دیگران، ضربه ای کشنده است که انسان، بر پیکر شخصیت خود فرود می‌آورد.

یکی از نشانه های قدرت خداوند متعال، آفرینش مردم با صفات و استعدادهای مختلف و زبانها و رنگهای متفاوت است. ابوبکرؓ با مهربانی و نرمخویی خود به امت و آیین اسلامی سود رساند و عمرؓ، با شدت و صلابت خویش اسلام و مسلمانان را یاری کرد. پس رضایت و خرسندی از آنچه که داری، نعمتی است که باید از آن بهره برداری نمود، آن را رشد داد و برای پیشرفت آن کوشید.

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا ﴾ «خداوند، هیچکس را فراتر از تواناییش مکلف نمی‌گرداند».

تقلید کورکورانه و ذوب شدن بیش از حد در شخصیت دیگران، زنده به گور کردن استعداد و از بین بردن اراده است. با این کار انسان، به نابودی تفاوت، گوناگونی و تمایزی می‌پردازد که باید به عنوان یکی از اهداف آفرینش نمایان باشد.

گوشه نشینی و بازتاب مثبت آن بر بنده

منظورم از عزلت و گوشه نشینی، دوری کردن از بدیها و پرهیز از کارهایی است که جایزند، اما افزون بر نیاز و اندازه هستند؛ از اینرو عزلت و گوشه نشینی، یکی از اسبابی است که انسان را آسوده خاطر می‌کند و غم و اندوه را از او دور می‌نماید.

یکی از علما می‌گوید: بنده باید برای عبادت، ذکر، تلاوت، محاسبه خود و نیز برای دعا و استغفار و دوری جستن از شر و امثال آن، بخشی از اوقات خود را در عزلت و تنهایی بگذراند.

ابن جوزی در کتاب (صید الخاطر) سه فصل را به این موضوع اختصاص داده که خلاصه اش از این قرار است: هیچ آرامش، عزت و شرافتی همچون گوشه نشینی ندیده ام؛ خلوت گزینی، انسان را از شر و بدی دور می‌دارد و مایه صیانت جایگاه، وقت و عمر می‌شود؛ انسان از طریق عزلت خودش را از حسودان و آنهایی که از گرفتاری دیگران شاد می‌شوند، دور می‌نماید؛ گوشه نشینی، بهترین وسیله برای تفکر در باره آخرت و آماده شدن برای ملاقات خدا است و بهترین فرصت برای عبادت و اندیشیدن در امور سودمند می‌باشد. عزلت و تنهایی، بهترین زمان برای بیرون آوردن گنجهای حکمت و استنباط آموزه های دینی از نصوص است.

این، مفهوم سخنان ابن جوزی در باره عزلت بود که با اندکی تصرف بیان گردید.

در همین کتاب گفتم: گوشه نشینی، عزتی است که فقط خدا می‌داند. گوشه نشینی، سبب بهره بری از عقل و چیدن محصولات اندیشه می‌گردد. نتایج خلوت گزینی، عبارتند از: آرامش دل، آبرومندی، پاداش فراوان، بازآمدن از منکر، غنیمت شمردن فرصت برای عبادت، به یاد آوردن خداوند مهربان، ترک امور بیهوده و دوری از سرگرمیهای عبث، گریختن از فتنه ها و دوری از دشمن، نجات از شماتت کینه توز و نگاههای حسود، رهایی از تعلل انسان تنبل و نجات از عذرخواهی در حضور مردم، دوری از مطالبه حقوق و چاپلوسی نزد انسانی متکبر و نیز خلاصی از صبر ناگزیر در برابر حماقت احمق. گوشه نشینی، باعث می‌شود تا عیبهای زبان و حرکتهای نادرست و اشتباهات پوشیده بمانند.

پس گوشه نشینی، حجابی است که خوبیهای زیادی پشت آن پنهان شده و صدفی است که مروارید فضیلت در آن نهفته است. عزلت، پوششی است که خوشه برتریها در آن جای گرفته است. خلوت و تنهایی با کتاب، چه زیباست! گوشه نشینی و تنهایی با کتاب، عمر را می افزاید و شادی تنهایی، سفری در راه عبادت و گردشی در عالم تأمل و اندیشه می‌باشد. گوشه نشینی و تنهایی، باعث تأمل، اندیشه و تدبر می گردد.

گوشه نشینی و تنها نشستن، باعث می‌شود تا برای درک مفاهیم بکوشی، به نکاتی درست دست یابی، در مقاصد بیندیشی و دژِ اندیشه و ساختمان عقل را بسازی.

گوشه نشینی، روح و دل را شادمان می‌نماید؛ در تنهایی ذهن انسان، فواید را شکار می کند؛ وقتی تنها باشی، ریاکار نخواهی بود. چون کسی جز خدا تو را نمی‌بیند و هیچکس جز خدا، سخنت را نمی شنود. همه کسانی که در طول تاریخ درخشیده و همه نخبگان و پرچمداران تاریخ و رستگاران آسمان فضیلت و برتری، نهال شکوه و نجابت خود را با آب عزلت و گوشه نشینی آبیاری کرده اند تا اینکه درخت فضیلت، بارور گشته، بر پای خود ایستاده و در تمام زمانها محصول خود را داده است.

علی بن عبدالعزیز جرجانی، چنین سروده است:

یقـولون لی فیک انقباض و انما رأوا رجلاًعن موقف الذل احجما

«به من می گویند: تو گرفته هستی؛ در حقیقت آنها مردی را دیده اند که خود را از محل ذلت عقب کشانده است».

اذا قیـل هذا مورد قلت قد أری و لکـن نفس الحر تحتمل الظما

«وقتی گفته شود: این، چشمه ایست، می گویم: می‌بینم، ولی انسان آزاده، تشنگی را تحمل می‌نماید».

ولم أقض حق العلم ان کنت کلما بـدا طمـع صیّرتـه لـی سلّـما

«حق دانش را به جا نیاورده ام؛ گرچه هرگاه طمعی، آشکار شود، من آن را نردبانی قرار دهم و به آن بالا بروم»

أأشـقی به غرساً و أجنیـــه ذلة اذن فاتباع الجهل قد کان أخرما

«آیا با شقاوت، نهال طمع را بکارم و با ذلت میوه آن را بچینم؟! در این صورت پیروی از جهالت قطعی است».

و لو أن اهل العلم صانوه صانهم و لو عظموه فی النفوس لعظّما

«اگر اهل علم، علم را حفاظت می‌کردند، علم نیز آنها را حفاظت می‌نمود و اگر آن را بزرگ و گرامی می‌داشتند، گرامی می‌گشتند».

و لکن أهانوه فهانوا و دنسوا محیاه بالأطماع حتی تجهما

«ولی آنها، به علم توهین نمودند، پس خودشان خوار گشتند و چهره علم را با طمعها آلوده ساختند تا اینکه عبوس شد و چهره در هم کشید».

احمد بن خلیل حنبلی می‌گوید:

من أراد العز و الرا حة من هم طویل
لیکن فرداً من النا س و یرضی بالقلیل
کیف یصفو لامرىء ما عاش من عیش و بیل
بین غمز من ختول و مداجاة ثقیل
و مداراة حسود و معاناة بخیل
آه من معرفةالنا س علی کل سبیل

«هر کس عزت می‌جوید و می‌خواهد از اندوهی طولانی راحت گردد، باید فردی عادی باشد و به اندک، راضی شود. چگونه ممکن است زندگی برای کسی صفا داشته باشد که آن را با فلاکت بسر می‌کند؛ زندگی و حیاتی که در میان اشاره ها و غمزه های انسانی مکار و در میان خودستایی فردی متکبر، سپری می‌گردد؟ زندگی چگونه صفا دارد که همواره باید با حسود مدارا کرد و از عملکرد بخیل رنج برد؟ وای از اینکه مردم، تو را بشناسند؛ از هر راهی که باشد».

قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی می‌گوید:

ما تطعمت لذة العیش حتی صرت للبیت و الکتاب جلیسا

لیـس شـیء أعز من العلــ ــم فما أبتـغـی سـواه أنیسا

إنـما الـذل فی مخالطة النـا س فدعهم وعش عزیزاًرئیساً

«طعمِ لذت زندگی را تنها زمانی چشیدم که همنشین خانه و کتاب گردیدم. هیچ چیز، از علم و دانش عزیزتر نیست؛ از اینرو غیر ازعلم و دانش، همدمی‌دیگر نمی‌جویم. ذلت و خواری در اختلاط با مردم است؛ پس آنها را رها کن و با عزت و سروری زندگی نما».

شاعری دیگر می‌گوید:

أنست بوحدتی و لزمت بیتی فدام لی الهنا و نما السرور

و قاطـعت الأنام فمـا أبالی أسار الجیش ام رکب الامیر

«به تنهایی ام انس گرفتم و ماندن در خانه ام را بر خود لازم گرفتم؛ پس همیشه شاد و مسرورم. و از مردم قطع رابطه نمودم؛ پس پروایی ندارم که آیا لشکر حرکت کرده یا امیر سوار شده است.

حمیدی محدث می‌گوید:

لقاء الناس لیس یفید شیئاً سوی الإکثار من قیل و قال

فأقلـل مــن لقاءالناس الا لکسب العلم أو إصلاح حال

«ملاقات با مردم فایده ای جز حرفهای بیهوده ندارد. از اینرو کمتر به دیدار مردم برو مگر آنکه برای کسب علم یا بهبود وضعیت خویش بروی».

ابن فارس می‌گوید:

و قالو کیف حالک قـلت خیراً تقضی حاجـة و تفوت حـاج

اذا ازدحمت هموم الصدر قلنا عسی یوماً یکون له انفـراج

ندیمی هرتی و انیس نفسی دفاتر لی و معشوقی السراج

«گفتند: حالت چطور است؟ گفتم: خوبم؛ برخی خواسته ها، برآورده می‌شود و برخی هم برآورده نمی‌گردد. وقتی غمهای دل روی هم انباشته می‌شوند،

می‌گوییم: امید است روزی بیاید که این ناراحتیها، برطرف شوند. ندیم و همنشین من، گربه ام می‌باشد و مونس و همدم من کتابها و دفترهایم هستند و معشوقه ام، چراغ است».

از سختیها اندوهگین مباش

سختیها و رنجها، دل را قوی می‌گرداند، گناهان را پاک می‌نماید، کمر خودپسندی را می‌شکند و تکبر را نابود می‌کند؛ در میان سختیها و رنجها، غفلت، ذوب می‌شود، چراغ آگاهی، برافروخته می‌گردد، مهر و عاطفه مردم به سوی تو جلب می‌شود و صالحان، برایت دعا می‌کنند؛ انسان، در سختیها در برابر خداوند، فروتنی و کرنش می‌نماید و تسلیم خداوند یگانه قهار می‌گردد؛ سختیها، باز دارنده و هشداردهنده هستند. انسان در سختیها به یاد خدا می‌افتد و با پیشه کردن صبر و شکیبایی، فروتنی می‌نماید و از رنجهایی که می‌برد، به پاداش الهی امیدوار می‌شود و برای حاضر شدن در درگاه خداوند آماده می‌گردد.

سختی ها و ناخوشیها، انسان را از تمایل به دنیا و راضی بودن به آن و آرامش یافتن در آغوش آن باز می‌دارد. لطفهای پنهان و گناهان پوشیده و همچنین عفو و گذشت خداوند، بسی بزرگتر از اشتباهات و سختیها هستند.

گفته اند: هر کس عزلت و تنهایی را دوست داشته باشد، تنهایی و گوشه نشینی، مایه عزت اوست. از اینرو به شما سفارش می‌کنم که کتاب (**العزلة**) اثر خطابی را مطالعه کنید.

نکته

غم مخور؛ چراکه غم واندوه، تو را در انجام عبادت ضعیف و ناتوان می‌گرداند، از جهاد باز می‌دارد و باعث می‌شود تا شکست بخوری و ناکام شوی؛ همچنین غم و اندوه، انسان را بدگمان و بدبین می‌نماید.

غم مخور؛ زیرا ناراحتی و غم و اضطراب، اساس بیماریهای روانی و سرچشمه دردهای عصبی و ریشه وسوسه و اضطراب و نیز عامل شکست روحی و جسمی است.

غم مخور؛ وقتی قرآن، ذکر، دعا، نماز، صدقه و کار خوب و مفید داری.

غم مخور و تسلیم غم واندوه مشو و بدان که بیکاری، مقدمه تسلیم شدن در برابر غم و اندوه است. نماز بخوان؛ تسبیح بگوی؛ مطالعه کن؛ بنویس؛ کارکن؛ به استقبال کسی برو؛ به دیدار فردی برو؛ بیندیش و. .

﴿ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

﴿ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ﴿٥٥﴾ ﴾ «پروردگارتان را با فروتنی و آهسته بخوانید؛ بی‌گمان او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد».

﴿ فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ «مخلصانه خداوند را بخوانید».

﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ﴾ «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید؛ به هر نامی که او را صدا بزنید، فرق نمی‌کند و او دارای نامهای نیکوست».

قواعد سعادت و خوشبختی

۱- بدان که اگر در چارچوب امروزت زندگی نکنی، ذهنت مشوش می‌گردد، کارهایت نابسامان می‌شود و غم و اندوهت زیاد می‌گردد. آنچه در حدیث آمده، به همین مفهوم:

«وقتی صبح کردی، منتظر شام مباش و چون شام نمودی، منتظر صبح مباش».

۲- گذشته را با آنچه در آنست، فراموش کن؛ اهتمام به آنچه گذشته و تمام شده، حماقت و دیوانگی است.

۳- به آینده مشغول مباش؛ آینده، در دنیای غیب است؛ لذا بگذار تا فرا رسد و آنگاه در آن بیندیش.

۴-از انتقاد غم مخور؛ بلکه آرام باش و بدان که هر چقدرمورد انتقاد باشی، به همان اندازه ارزش داری.

۵- ایمان به خدا و عمل صالح، زندگی پاکیزه و سعادتمندانه است.

۶- هر آنکس که می‌خواهد آرامش و آسایش داشته باشد، باید به ذکر خدا مشغول شود.

۷- بنده، باید بداند که هر چیزی طبق تقدیر و قضای الهی انجام می‌شود.

۸- از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش.

۹- خودت را برای رویارویی با بدترین شرایط آماده کن.

۱۰- چه بسا آنچه اتفاق افتاده، به خیر و صلاح تو باشد.

۱۱- هر اتفاقی که می‌افتد، به خیر مسلمان است.

۱۲- در نعمتهای الهی بیندیش و شکر بگزار.

۱۳- تو با آنچه داری، از بسیاری از مردم بالاتری.

۱۴- فاصله موفقیت و گشوده شدن گره، یک لحظه است.

۱۵- بلا و مصیبت، انگیزه دعا کردن است.

۱۶- مصیبتها و رنجها، مرهمی‌برای بصیرت و نیرویی برای قلب است.

۱۷- بعد از سختی آسانی خواهد بود.

۱۸- نباید اجازه دهی مسایل پیش پاافتاده تو را به خود مشغول کند و تو را از بین ببرد.

۱۹- پروردگارت دارای آمرزش فراوان است.

۲۰- خشمگین مشو؛ خشمگین مشو؛ خشمگین مشو.

۲۱- زندگی، یعنی تکه نان و آب و سایه ای که زیر آن جای بگیری؛ لذا برای چیزی غیر از اینها ناراحت و اندوهگین مباش.

۲۲- ﴿ وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ ﴾ «روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید، در آسمان است».

۲۳- بیشتر چیزهایی که مردم از آن هراس دارند، اتفاق نمی‌افتد.

۲۴- گرفتاران و بلادیدگان، برای تو الگو هستند.

۲۵- وقتی خداوند گروهی را دوست بدارد، آنها را به بلا گرفتار می‌نماید.

۲۶- دعاهایی را که برای رفع غم و اندوه است، به کثرت تکرار کن.

۲۷- باید به کاری مفید به صورت جدی مشغول شوی و وقتت را به بیکاری نگذرانی.

۲۸- به شایعات بی توجه باش و آنها را تصدیق مکن.

۲۹- خودخوری و تلاش برای گرفتن انتقام، به سلامتی ات آسیب می‌رساند و بدین سان بیش از دشمنت، ضرر می کنی.

۳۰- هر رنج و بلایی که به تو رسیده، کفاره گناهانت می‌باشد.

وقتی آمیخته ای از شش دارو داری، چرا غم می‌خوری؟!

صاحب کتاب (الفرج بعد الشدة) می‌نویسد: یکی از حکما به بلایی گرفتار شد؛ برادرانش آمدند تا بدین خاطر به او تسلیت بگویند. او گفت: من دارویی مرکّب از شش چیز درست کرده ام. گفتند: چه هست؟ گفت: اول اعتماد به خدا؛ دوم اینکه می‌دانم هر آنچه مقدر شده، به وقوع می پیوندد. سوم اینکه صبر، بهترین چیزی است که به کار رنج دیدگان آمده است. چهارم اینکه اگر من صبر نکنم چه کار می‌توانم بکنم؟! با اضطراب و داد و فریاد نمی‌خواهم خودم را بیشتر، از بین ببرم. پنجم به این فکر می کنم که شاید به حالتی بدتر از این گرفتار می‌شدم. ششم: از بلا تا رفع آن یک لحظه، فاصله است.

اگر مورد آزار و اذیت قرار گرفتی یا به تو توهین و ستم شد، اندوهگین مباش.

یکی از علما می‌گوید: مؤمن بازخواست نمی‌کند و دیگران را مورد نکوهش قرار نمی‌دهد و زد و خورد به راه نمی اندازد.

غم مخور و سعی کن با نیکی کردن به دیگران از خود نام نیکی به یادگار بگذاری

یکی از سخاوتمندان به یکی از شعرا نیکی کرد؛ آن شاعر در تعریف آن سخاوتمند شعری سرود:

غلام رماه الله بالحسن یافعا علی وجهه من کل مکرمةسور

«او جوان زیبایی است که به سن رشد رسیده و چهره اش، از انواع زیباییها به شدت می درخشد».

و لما رأی المجد أستعیرت ثیابه تردی رداء واسع الثوب و اتزر

«او بدانگاه که مشاهده نمود که نااهلان، به دروغ لباس بزرگواری بر تن کرده اند، ردای فراخ بزرگواری از تن افکند و ازاری پوشید».

کـأن الثـریـا عـلـقـت بجـبـیـنـه وفی جیده الشعری وفی وجهه القمر

گویا ستاره ثریا به پیشانیش آویخته و در گریبانش، ستاره ای در خشان و در چهره اش، ماه می درخشد».

در برخورد با سختیها، صبر و شکیبایی بهتر از غم و اندوه است

ان کان عندک یا زمان بقیة مهما تهین به الکرام فهاتها

ای روزگار! اگر از آنچه که به وسیله آن، بزرگواران را خوار می‌گردانی، چیزی نزد تو باقی مانده، آن را بیاور».

شکیبایی و صبر، از داد و فریاد و ناآرامی بهتر است؛ تحمل، از سستی و بی تابی ارزشمندتر می‌باشد؛ کسی که با اختیار خودش صبر و شکیبایی نمی‌ورزد، بالاخره به صبر و شکیبایی تن خواهد داد. متنبی می‌گوید:

رمـانی الدهـر بالأرزاء حتـی فـؤادی فـی غشـاء من نبال

«روزگار چنان مرا بلاباران کرد که تیرهای بلا، دلم را پوشانده اند».

فصـرت اذا أصـابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال

«پس چنان شدم که وقتی تیرها به من می‌خورد، می‌شکست و تیغه های تیز آن روی هم انباشته می‌گشت».

فعشت و لا أبـالی بـالـرزایا لأنـی ما انتفـعت بأن أبـالی

«بنابراین زندگی را در حالی بسر می‌نمایم که از بلا ها باکی ندارم؛ زیرا پروای از بلاها، برایم سودی نداشته است».

ابومظفر ابیوردی می‌گوید:

تنـکر لی دهری و لم یدر أننی أعــزّ و أحداث الزمـان تهون

فبات يريني الدهر كيف اعتداوه و بتّ أريه الصبر كيف يكون

«روزگارم، خصمانه با من رفتار کرد و ندانست که من گرامی و باعزت می مانم و این، زمانه است که خوار و زبون می‌شود. روزگار به من نشان می‌دهد که تجاوزش، چگونه است و من به او نشان می‌دهم که صبر و شکیبایی چگونه است؟»

غم مخور که تو برادران و دوستانی داری که به تو محبت می‌نمایند

در این خصوص اشعاری برایت می‌آورم که می‌توانی نغمه اش را سر دهی تا دلت، شاد و راحت گردد.

یکی از شعرا در مورد همدلی و محبت انسانها به یکدیگر چنین سروده است:

نـزلنـا عـلـى قسيـسة يمـنيـة لها نسب فـى الصالحين هجـان

فقالت وأرخت جانب الستر بيننا لأيــة أرض أم مـن الرجـلان

فقلـت لهـا: أما رفيـقى فقـومه تميـم و أما أسـرتى فـيمـانى

رفيقـان شتـى ألـف الدهر بيننا و قد يلتـقى الشـتى فيأتلفان

«نزد زنی کشیش که از یمن بود و دو رگه و با صالحان نسبتی داشت، رحل اقامت افکندیم. وی پس از آنکه میان ما و خودش پرده کشید، گفت: از کدام سرزمین هستید و کیستید؟ به او گفتم: همراهم، از قبیله تمیم است ومن از خاندانی یمنی هستم. ما، دو دوست از دو سرزمین هستیم که روزگار، میان ما الفت برقرار کرده و چه بسا دو فرد، با هم روبرو می‌شوند و آنگاه با هم دوست می گردند».

برادران، سبب دلگرمی می‌شوند و غمها را برطرف می‌نمایند. چنانکه یکی از بزرگان می‌گوید: اگر وسوسه نمی بود، ما با مردم قاطی نمی‌شدیم؛ ﴿ ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۭ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧ ﴾ «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند به جز پرهیزگاران».

شاعری در مورد مسافری غریب چنین سروده است:

و مشتت العزمات لایأوی الی سکـن و لا أهل و لا جیـران

ألـف النـوی حتی کأنّ رحیـل للبـین رحلتـه الی الأوطـان

«کسی که تصمیمهای پراکنده ای دارد، در هیچ خانه و نزد هیچ خانواده و در کنار هیچ همسایه ای جای نمی‌گیرد. رفتن به جاهای دوردست را چنان دوست دارد که انگار کوچ او برای جدایی، حرکتی به سوی وطن است».

از چهره در هم کشیده عبوس و از بخل بخیل، اندوهگین مباش

سفیان ثوری می‌گوید:

سیکفیـک عمـا أغلـق البـاب دونه و ضنّ بـه الأقـوام ملـح و جـردق

«تو را مقداری نمک و یک گرده نان، کفایت می‌کند و به آنچه مردم، از تو دریغ می‌دارند، نیازی نداری».

و تشرب مـن ماء فرات و تغتـدی تعـارض أصحـاب الثریـد الملبـق

«از آب فرات می نوشی و با آن ناهار می‌خوری و بدین سان با کسانی که نان ترید شده مرغوب می‌خورند، رقابت می‌کنی».

تجشـی اذا ما هـم تجشـوا کأنمـا ظلـلت بأنـواع الخـبیـص تفتـق

«وقتی آنها گلو صاف می‌کنند، تو هم گلویت را صاف کن؛ گویا گرسنگی ات را با انواع حلوا رفع کرده ای».

زندگی با نان جو در کوخ چوبی و خیمه ای که از موی بز ساخته شده، در صورتی که آبرو و حیثیت انسان بجا باشد، از زندگی ناگوار و نا خوشایند در کاخی مجلل و باغی زیبا، بسیار بهتر و زیباتر است.

رنج و بلا، مانند بیماری است که باید دورانی بر آن بگذرد تا رفع شود. هر کس برای بهبود و رفع بیماری عجله نماید، ممکن است بیماریش، چند برابر شود یا قوت بگیرد. همچنین باید مدتی بر رنج و بلا بگذرد تا آثار آن از بین برود؛ وظیفه هر فرد مصیبت زده ای، این است که صبر نماید و منتظر برطرف شدن مشکل باشد و همواره دعا کند.

نکته

﴿ وَلَا تَاْيْـَٔسُواْ مِن رَّوْحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيْـَٔسُ مِن رَّوْحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾ ﴾ «از رحمت خداوند ناامید مباشید؛ چون جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

﴿ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «و چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید می گردد»؟

﴿ إِنَّ رَحْمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «بی گمان رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

﴿ لَا تَدْرِى لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾ ﴾ «تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از آن کاری پدید آورد».

﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُواْ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ ﴾ «شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برایتان بهتر است و شاید چیزی را بپسندید و حال آنکه برایتان بد است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

﴿ ٱللَّهُ لَطِيفٌۢ بِعِبَادِهِۦ ﴾ «خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

﴿ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ «غم مخور، خدا با ماست».

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ «آنگاه که از پروردگارتان یاری جستید، پس شما را اجابت نمود».

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِی یُنَزِّلُ ٱلۡغَیۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَیَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥ ﴾ «و خداوند کسی است که باران فرو می فرستد بعد از آنکه ناامید شده بودند، و رحمت خویش را می گستراند».

﴿ وَیَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِینَ ﴿٩٠﴾ ﴾ «و با ترس و امید ما را می‌خواندند و آنها در برابر ما فروتن بودند».

شاعر می گوید:

متی تصفـو لک الدنیا بخیر اذا لم ترض منها بالمـزاج

«اگر از مزاج و طبیعت دنیا راضی نباشی، پس چه وقتی دنیا، برایت باصفا خواهد بود»؟

ألم تر جوهر الدنیا المصفی و مخرجه من البحر الأجاج

«آیا مروارید زیبا و درخشان دنیا را نمی‌بینی که از درون دریای تلخ و شور، بیرون می آید»؟

و رب سـلامة بعـد امتناع و رب إقـامة بعد اعوجـاج

«چه بسیار سلامتیهایی که بعد از امتناع می‌آیند و چه بسیار راستیهایی که بعد از کجی می آیند».

کتاب بهترین همنشین

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی، مطالعه و رشد دادن عقل خود با مطالب مفید است. جاحظ، تو را به مطالعه و کتاب خوانی توصیه می‌نماید تا غم و اندوه از تو دور شود. او، می گوید: کتاب، همنشینی است که در تمجید و ستایش تو مبالغه نمی کند و دوستی است که تو را گول نمی زند؛ کتاب، رفیقی است که تو را خسته نمی کند، راهنمایی است که تو را به بدبختی نمی اندازد، همسایه ای است که کندی رفتار تو را نمی پسندد و نمی‌خواهد از قافله باز بمانی؛ همراهی است که نمی‌خواهد داشته هایت را با چاپلوسی و تملق از دستت بیرون بیاورد؛ کتاب با تو با مکر و دسیسه رفتار نمی‌نماید و با تزویر و دورویی، تو را نمی فریبد و به تو دروغ نمی گوید.

کتاب، چیزی است که هرچه بیشتر به آن بنگری تو را بهره مند می‌سازد و استعدادهایت را شکوفا و زبانت را شیوا و ساختارت را زیبا می‌گرداند؛ هرچه بیشتر کتاب بخوانی، سخنان و کلمات سترگ و زیبایی از زبانت بیرون خواهد آمد و شاد و سرحال خواهی گشت و دلت، آباد خواهد شد.

خواندن کتاب، باعث می‌شود تا توده مردم تو را گرامی بدارند و پادشاهان، با تو دوست گردند. آنچه از یک کتاب در مدت یک ماه می‌توانی فرا بگیری، از زبان مردم در مدت یک سال فرا نخواهی گرفت؛ داده های کتاب، رایگان است و نیازی به تحمل رنج و زحمت و ایستادن بر در خانه آموزگار مزدبگیر ندارد.

خواندن کتاب، تو را از زانو زدن نزد کسی که اخلاقت از او بهتر است و تو از او نجیبتری، بی نیاز می‌گرداند؛ همچنین به وسیله مطالعه و کتابخوانی از همنشینی با کسانی که به تو کینه می‌ورزند و از همراهی کسانی که خود را بی نیاز می‌دانند، در امان خواهی بود.

کتاب، همانطور که روزها گوش به فرمان توست، شبها نیز تو را همراهی می‌کند و همانگونه که در حضر از تو فرمان می‌برد، در سفر نیز مطیع تو خواهد بود و به بهانه خواب از همراهی با تو امتناع نمی‌ورزد و خستگی و بیداری تأثیری بر همراهیش با تو نمی‌گذارد.

کتاب، معلمی است که وقتی به او نیاز داشته باشی، بدون خجالت و کمرویی به آن روی می‌آوری و هر وقت سراغش بروی، به تو فایده می‌رساند و اگر از او دوری کنی، اطاعت از تو را رها نخواهد کرد. اگر او را مورد بی مهری قرار دهی، رفتارش با تو عوض نخواهد شد؛ هرگاه به بهانه ای دست به دامانش شوی، تو را از دیگران بی نیاز می‌گرداند؛ اگر او با تو باشد، تنهایی برایت زیانی نخواهد داشت و به همنشینی با فرد بدی ناچار نخواهی گشت. اگر لطفش به تو همین باشد که تو را از کوچه نشینی و نگاه کردن به عابران، باز بدارد، بزرگترین لطف را در حق تو کرده است. زیرا کوچه نشینی، باعث تضییع حقوق دیگران می‌شود و سبب می‌گردد تا نگاه انسان به این سو و آن سو بچرخد و وقت انسان در کارهای بی ارزش و با فرومایگان سپری شود و بدین سان انسان، از سخنان زشت و اخلاق ناپسند مردم در امان نماند. همین که کتاب، تو را از آرزوها و خیالات پوچ و بی ارزش و از عادت کردن به

راحتی و تنبلی و بازی و امثال آن دور می‌نماید، در حقیقت کاملترین ارمغان را به تو هدیه نموده و بزرگترین منت را بر تو نهاده است.

کتاب، بهترین چیزی است که افراد بیکار می‌توانند اوقات فراغت خود را با آن پر کنند و شبهای خود را با آن سپری نمایند. با این حال مشاهده نمی‌شود که افراد بیکار با وجود دسترسی به کتاب، بر عقل، تجربه، مروت، آبرومندی، دینداری، پیشرفت مالی، ابتکار و سرمایه خود، بیفزایند.

سخنی چند در فضل کتاب

ابوعبیده می‌گوید: مهلب در وصیت خود به فرزندانش گفت: فرزندانم! در بازارها جز نزد زره سازان و کسانی که کتاب صحافی می‌کنند، نروید.

دوستی برایم تعریف می‌کرد نزد شیخی شامی کتابی خواندم که در آن افتخارات غطفان بیان شده بود. او گفت: خوبیها از همه جا رخت بربسته اند، جز از کتابها. از حسن لولوئی شنیدم که می‌گفت: چهل سال را در حالی گذرانده ام که هیچگاه نخوابیده و تکیه نزده ام مگر آنکه کتابی روی سینه ام بوده است.

ابن جهم می‌گوید: خواب بی موقع، خیلی بد است؛ وقتی بی موقع خوابم بگیرد، کتابی حکمت آمیز برمی‌دارم و آن را مطالعه می‌کنم. وقتی فواید و مطالب آموزنده ای در آن می‌یابم، احساس شادمانی و راحتی می‌کنم و سرور آگاهی یافتن، چنان مرا بیدار می‌نماید که از صدای انهدام ساختمان یا بانگ بلند الاغ، آنچنان اثری در بیدار کردنم ندارد.

ابن جهم می‌گوید: وقتی کتابی را خوب و مفید بیابم، پیاپی به اوراق آن می نگرم و دلم می‌خواهد که تمام نشود؛ هرچه تعداد صفحات کتاب بیشتر باشد، بیشتر احساس شادی می‌نمایم. عتبی در مورد یکی از کتابهای گذشتگان گفت: اگر این کتاب، صفحات زیادی نمی‌داشت، از روی آن یک نسخه برای خودم می نوشتم. ابن جهم گفت: اما آنچه که تو را نسبت به این کتاب، بی علاقه نموده، تنها چیزی است که مرا به آن علاقمند کرده است؛

هیچگاه چنین نبوده که کتاب بزرگی بخوانم و برایم فایده ای نداشته باشد. کتابهای کوچک بیشماری خوانده ام که از آن چیز مهمی دستگیرم نشده است!!

بزرگترین و شریفترین کتاب، قرآن است؛ همان کتابی که بدین گونه، تعریف شده است: ﴿ كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيۡكَ فَلَا يَكُن فِي صَدۡرِكَ حَرَجٞ مِّنۡهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ ﴾ «کتابی است که به سوی توای محمد فرستاده ایم؛ پس نباید در دل تو تنگی و حرجی باشد، تا بوسیله قرآن بیم دهی».

فواید مطالعه

۱- دور شدن وسوسه ها و غم واندوه.

۲- پرهیز از فرو رفتن در کارهای بیخود و دوری از پرداختن به امور پوچ.

۳- دور شدن از افراد بیکار.

۴- شیوایی زبان و تمرین سخنوری، و دور شدن از تکلف در سخن گفتن یا زور زدن برای شیوا گویی.

۵- رشد عقل و خرد و پالایش خاطر.

۶- بدست آوردن دانش فراوان و حفظ مفاهیم.

۷- استفاده از تجربه دیگران و بهره مندی از اندرزهای فرزانگان و برداشتهای علمی‌دانشمندان.

۸- فراهم شدن بستر مناسب برای هضم علوم و مطالعه فرهنگهایی که در زمان خود بر جوامع حاکم بوده اند.

۹- افزایش ایمان. خواندن کتابهای اسلامی، باعث افزایش ایمان می‌گردد. زیرا کتاب، پنددهنده و اندرزگوی بزرگی است که از بدیها باز می‌دارد و به خیر و خوبی فرا می‌خواند.

۱۰- ذهن، بوسیله خواندن کتاب از پریشانی نجات می‌یابد و قلب، از اندوه و رنج رها می‌شود و وقت انسان از ضایع شدن مصون می ماند.

۱۱- کتابخوانی، باعث می‌شود که انسان در فهم واژه ها و معانی و مفاهیمی که در کلمات است و نیز در شناخت اسرار و رموز حکمت، مهارت پیدا کند.

فروح الروح أرواح المعانی ولیس بأن طعمت ولا شربتا

«درون مایه روح، ارواح مفاهیم است، نه خوردن و نوشیدن».

غم مخور؛ وقتی نیکی کنی، مورد ستایش قرار خواهی گرفت

وقتی نیکی کنی، زبانهایی خواهند بود که تو را بستایند، دستانی خواهند بود که بلند شوند و برایت دعا کنند و دهانهایی خواهند بود که برای تعریف از تو به خاطر کار خوبی که کرده ای و یادگار زیبایی که از خود به جا گذاشته ای، باز شوند.

نام نیک، حیاتی دو باره، فرزندی جاودانه و میراثی خجسته است. شاعر در ستایش فردی بزرگوار و سخاوتمند می گوید:

کأنک فی الکتاب وجدت لاء محرمة علیک فلا تحل

«گویا در کتاب چنین یافته ای که گفتن «نه»، برایت حرام است».

إذا حضر الشتاء فأنت شمس و إن حل المصیف فأنت ظل

«چون زمستان فرا رسد، تو آفتاب گرم هستی و چون تابستان، بیاید، تو سایه ای».

و ما تدری إذا أنفقت مالا أیکثر فی عطائک أم یقل

«وقتی مالی انفاق می کنی، نمی‌دانی که زیاد می‌دهی یا کم می‌دهی».

جزیت عن البریة کل خیر فأنت الماجد البطل الأجلّ

«خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ تو بزرگوار و قهرمان هستی».

بوجهک نستضیء إذا سرینا جبین فی اللیالی مشمعل

«اگر شب هنگام حرکت کنیم، در پرتو روشنایی چهره ات قدم بر می‌داریم؛ پیشانی ات، در شبهای تاریک، درخشان است».

وذکرک فی المسامع خیر هاد یکـرر فی المجـموع فلایمل

«یاد تو، بهترین صدای دل انگیزی است که به گوشها می‌رسد و تکرار نام و یادت در مجامع، ملال آور نیست».

فدتک نفوسنا من کل هول و یفدیک الحجـیج إذا أهلوا

«جانهایمان، فدایت باد و حاجیان، به هنگام بستن احرام، خود را فدای تو می کنند».

نکته

ابوبکرﷺ بیمار شد. مردم به عیادت او آمدند و گفتند: آیا برایت طبیبی فرا نخوانیم؟ فرمود: طبیب، مرا دیده است. گفتند: پس به تو چه گفت؟ پاسخ داد: طبیب گفت: آنچه بخواهم، انجام می‌دهم.

عمر بن خطابﷺ می گوید: بهترین زندگی را در صبر و شکیبایی یافته ایم. همچنین می‌فرماید: بهترین زندگی و حیاتی که به آن دست یافتیم، دستاورد صبر و شکیبایی بود؛ اگر صبر در زمره انسانها قرار داشت، بحق که مرد بزرگواری بود.

علی بن ابیطالبﷺ گفت: هان! آگاه باشید که صبر و شکیبایی برای ایمان همانند سر برای تن است؛ پس هرگاه سر قطع شود، جسم و تن از بین می‌رود. سپس علیﷺ با صدای بلند فرمود: انسان بی صبر و ناشکیبا، ایمان ندارد. و گفت: صبر، سواری است که هیچگاه به زمین نمی‌خورد.

حسن می گوید: صبر، گنجی از گنجهای خیر است و خداوند آن را تنها به بنده ای می‌بخشدکه نزد او، گرامی و ارزشمند است.

عمر بن عبدالعزیز می گوید: هنگامی که خداوند، نعمتی را به یکی از بندگانش ارزانی بدارد و سپس آن نعمت را از بنده اش بگیرد و به جای آن به او صبر و شکیبایی عطا نماید، آن بنده بداند که آنچه خداوند، جایگزین نعمت کرده، از خود نعمت بهتر است.

میمون بن مهران می گوید: از میان خوبیها، چیزی بهتر از صبر نیست.

سلیمان بن قاسم می‌گوید: پاداش هر کاری، مشخص است جز پاداش صبر و شکیبایی؛ خداوند می‌فرماید: ﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ۝١٠ ﴾ «پاداش شکیبایان، بدون حساب و کتاب و به تمام و کمال به آنها داده می‌شود». یعنی پاداش بسیار فراوانی می‌یابند.

غم مخور که صحنه ای دیگر، حیاتی دیگر و روزی دیگر هم وجود دارد

خداوند در جهانی دیگر همه پیشینیان و آیندگان را گرد می‌آورد؛ اعتقاد به قیامت و جهانی دیگر، باعث می‌شود تا با چشم دوختن به هدایت الهی آرامش بیابی؛ پس هر کس در این دنیا، مالی از دست داده، در آن جهان آن را خواهد یافت؛ هر کس در دنیا مورد ستم قرار گرفته، در جهان آخرت، با او منصفانه رفتار خواهد شد و هر کس در اینجا ستم کند، آنجا مجازات می‌شود!! از «کنت» فیلسوف آلمانی نقل شده که گفته است: صحنه زندگی هنوز کامل نگردیده و باید صحنه دومی هم باشد؛ چون ما در این دنیا می‌بینیم که یکی، ستمگر و دیگری ستمدیده است. اینجا، انصاف و عدالت وجود ندارد؛ یکی را می‌بینم که چیره و غالب است و دیگری را مشاهده می‌کنیم که مغلوب و شکست خورده می‌باشد و انتقامی هم گرفته نمی‌شود؛ بنابراین باید جهانی دیگر باشد که در آن عدالت، کاملاً اجرا گردد.

شیخ علی طنطاوی با اظهار نظر در مورد این سخن «کنت»، می‌گوید: در اینجا یک بیگانه، به صورت ضمنی به روز قیامت اعتراف می‌کند.

إذا جار الوزير و كاتباه وقاضی الأرض أجحف فی القضا

فويل ثم ويل ثم ويل لقاضی الأرض من قاضی السماء

وقتی وزیر و منشیهایش، ستم کنند و آنگاه که قاضی زمین، ستمگرانه قضاوت نماید، پس وای به حال قاضی زمین! وای به حالش! وای به حالش که قاضی آسمان، چگونه با او رفتار خواهد کرد!

﴿ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴿١٧﴾ ﴾ «امروز هیچ ستمی نیست؛ بی‌گمان خداوند در حسابرسی سریع است».

شمه ای از گفته ها و تجربه های شخصیتهای جهانی

از اینکه کارهای زیادی داری، غم مخور و اندوهگین مباش. روبرت لویس استیونسون می‌نویسد: «هر انسانی توانایی این را دارد که در طی یک روز، کارش را هرچند دشوار باشد، به انجام برساند. هر کس، می‌تواند تمام روزش را از طلوع تا غروب خورشید، با خوشبختی سپری نماید و زندگی یعنی همین.

یکی از نویسندگان غرب می‌گوید: در زندگی فقط یک روز داری؛ دیروز، گذشته است و فردا، هنوز نیامده است.

استیون لیکوک می‌نویسد: نوزاد می‌گوید: وقتی کودک شوم؛ کودک می‌گوید: وقتی جوان شوم، ازدواج می‌کنم؛ ولی بعد از ازدواج چه؟ بعد از همه این مراحل چه؟ فکر، تغییر می‌کند؛ در آن مرحله انسان به فکر بازنشستگی می‌افتد؛ به پشت سر خود نگاه می‌کند؛ باد سردی چهره اش را خشک می‌نماید؛ او زندگیش را از دست داده و گویا یک دقیقه هم زندگی نکرده است. ما بعد از آنکه اوقات و فرصتها را از دست می‌دهیم، به خود می‌آییم و می فهمیم که زندگی یعنی هر دقیقه و لحظه امروز.

آری ! کسانی که می‌گویند: بعداً توبه خواهیم کرد نیز اینچنین هستند.

یکی از گذشتگان می‌گوید: شما را از درنگ در انجام کار و گفتن بعداً، برحذر می‌دارم؛ چون این کلمه، مانع انجام بسیاری از خوبیها شده و بسیاری از کارهای خوب را به تأخیر انداخته است.

﴿ ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ﴿٣﴾ ﴾ «بگذار آنها بخورند و بهره مند شوند و آرزو، آنها را غافل گرداند؛ به زودی خواهند دانست».

مونتین، فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «زندگی من، سرشار از بدشانسی است که هیچگاه رحم نکرده است». من می‌گویم: اینها با وجود هوشیاری و دانش خود نمی‌دانند که فلسفه

آفرینش آنها چیست و به رهنمودی که خداوند، پیامبرش را با آن فرستاده، رهنمون نگردیده اند:

﴿ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٖ ﴿٤٠﴾ ﴾ «و هر کس خداوند، برایش نوری قرار ندهد، نوری ندارد».

﴿ إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾ ﴾ «ما، راه را به او نمایاندیم؛ یا سپاسگزار می‌شود و یا ناسپاس».

دانسی می گوید: فکر کن این روز باز نمی‌آید.

من می گویم: زیباتر و مختصرتر از سخن دانسی، فرموده پیامبر اکرمﷺ است که: (صلّ صلاة مودّع) یعنی: «چنان نماز بخوان که گویا آخرین نمازت می‌باشد». هر کس، با خود بیندیشدکه امروز، آخرین روز زندگی من است، توبه اش را تجدید می‌نماید، کار درست انجام می‌دهد و در اطاعت پروردگار و پیروی از پیامبر خداﷺ می کوشد.

هنرپیشه و بازیگر معروف هندی «کالیداسا» می گوید: سلام بر صبح. به این نهرها و رودها نگاه کن؛ چون زندگی همین است و با زمان کوتاهش، جریان زندگی را نمایان می کند و آنگاه تو، حقایق مختلف وجود خود را می‌یابی و نعمت رشد، کار درست و زیبایی موفقیت را می آفرینی؛ چون دیروز فقط یک خیال است و فردا، خوابی بیش نیست. ولی اگر امروز را درست زندگی کنی، دیروز همچون خاطره ای زیبا، در ذهنت خواهد ماند و هر فردایی، روز تحقق آرزوها خواهد بود. پس خوب به این نهرها و رودبارها نگاه کن. این است سلام صبحگاهی.

غم مخور و درباره امروز و دیروز و فردایت این سؤالها را از خود بپرس

گذشته و آینده را پشت درهای آهنی، زندانی کن و فقط در گستره امروز زندگی نما و از خود بپرس:

۱- آیا می‌خواهم به خاطر پریشانی آینده و یا از عشق و تب و تاب رسیدن به باغچه ی جادویی آن سوی افق، زندگی فعلی خود را نابود کنم؟

۲- آیا با سرکشی به چیزهایی که در گذشته رخ داده و با مرور زمان، گذشته و پایان یافته، زندگی فعلی خود را تلخ و نکبتبار کنم؟

۳- آیا صبح در حالی بیدار می‌شوم که تصمیم گرفته ام تا از امروزم استفاده نمایم و از بیست و چهار ساعتی که در پیش دارم، نهایت بهره را ببرم؟

۴- آیا اگر فقط در گستره امروز زندگی کنم، از زندگی بهره لازم را خواهم برد؟

۵- کی این کار را می‌کنم؟ هفته آینده؟. . فردا؟. . یا امروز؟

وقتی حادثه ای برایت رخ داد، اندوهگین مشو و از خودت بپرس:

۱-بدترین چیزی که احتمال وقوعش وجود دارد، چیست؟

۲- خودت را برای پذیرش و تحمل اتفاق آماده کن؟

۳- خودت برای بهبود بدترین وضعیت و احتمال ممکن اقدام کن.

﴿ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴾ «کسانی که مردم به آنها گفتند: دشمنان برای جنگ با شما توانشان را فراهم آورده اند؛ از آنها بترسید. پس ایمانشان افزوده گشت و گفتند: ما را خدا بس است و او، بهترین کارساز است».

نکته

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ۝٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ ﴾ «هر کس از خدا بترسد، برای او راه حل و برون رفتی قرار می‌دهد و از جایی به او روزی می‌رساند که گمان نمی‌برد و هر کس، بر خداوند توکل نماید، خداوند او را بس است».

﴿ سَيَجۡعَلُ ٱللَّهُ بَعۡدَ عُسۡرٖ يُسۡرٗا ۝٧ ﴾ «به زودی خداوند بعد از سختی، آسانی خواهد آورد».

در حدیثی آمده است: «بدان که پیروزی، همراه صبر است و به دنبال مشکل، راه حل می‌آید و با سختی، آسانی خواهد بود».

همچنین در حدیث آمده است: «من نزد گمان بنده ام نسبت به من هستم؛ پس بنده ام هر گمانی که می‌خواهد درباره من ببرد».

﴿ فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ۝١٣٧ ﴾ «خداوند، شما را کفایت خواهد کرد و او، شنوای داناست».

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ «و بر خداوند همیشه زنده ای که هرگز نمی‌میرد، توکل کن».

﴿ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ ﴾ «امید است خداوند، پیروزی بیاورد یا از سوی خودش کاری درست نماید».

﴿ لَيۡسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ ۝٥٨ ﴾ «هیچکس جز خداوند آن را دور نمی‌نماید».

حسین بن مطیر اسدی می‌گوید:

إذا يسر اللّه الأمور تيسرت و لانت قواها و استقاد عسيرها

«کارهایی را که خداوند، آسان کند، آسان می‌گردد و دشواریها و سختیهایش از بین می‌رود».

فكم طامع فی حاجة لاينالها و كم آيس منها أتاه بشيرها

«چه بسیار افرادی که به خواسته خود نمی‌رسند؛ حال آنکه به آن امید دارند و چه بسا ناامیدانی که مژده رسیدن به هدف، به سراغ آنها می‌آید».

وكم خائف صار المخيف و مقتر تمول و الأحداث يحلو مريرها

«و چه بسا افرادی که می‌ترسیده اند، اما چنان شده که دیگران، از آنها ترسان گشته اند و چه بسیار افراد فقیری که ثروتمند شده اند و گاهی حوادث تلخ روزگار، شیرین می‌شوند».

و قد تغدر الدنیا فیمسی غنیها فقیراً و یغنی بعد بؤس فقیرها

«گاهی ثروتمند دنیا، فقیر می‌شود و فقیر آن بعد از سختی، توانگر می‌گردد».

وکم قد رأینا من تکدر عیشة و أخری صفا بعد انکدار غدیرها

«و چه بسیار افرادی را دیده ایم که صفای زندگیشان، مکدر گشته و اشخاص دیگری را دیده ایم که بعد از تیره روزی و بدبختی، صفا به زندگیشان بازگشته است».

غم مخور؛ چراکه غم و اندوه، جسم و توانت را ضعیف می‌کند

دکتر الکسیس کاریل برنده جایزه نوبل در علوم پزشکی می‌گوید: کارگرانی که رویارویی با آشفتگی و پریشانی را یاد ندارند، خیلی زود می‌میرند.

من می‌گویم: همه چیز، مطابق تقدیر و قضای الهی انجام می‌شود، اما می‌توان گفت: یکی از عواملی که جسم و تن را از بین می‌برد و نابود می‌کند، پریشانی و اضطراب است.

همچنین غم و ناراحتی، باعث زخم معده می‌گردد!

دکتر«جوزف اف مونتاگیو» مؤلف کتاب «مشکل عصبی» می‌نویسد: شما به علت غذاهایی که می‌خورید، به زخم معده گرفتار نمی‌شوید؛ بلکه علت زخم معده، ناراحتیهایی است که شما را می‌خورد!!

متنبی می‌گوید:

و الهم یخترم الجسیم نخافة ویشیب ناصیه الغلام و یهرم

«اندوه و ناراحتی، جسم را لاغر و نابود می‌کند و جوان را پیر می‌نماید».

طبق آنچه مجله «لایف» نوشته، زخم معده در رتبه دهم بیماریهای مهلک قرار دارد.

برخی از پیامدهای غم و اندوه

قسمتی از کتاب دکتر ادوارد بودالاسکی برایم ترجمه شد؛ این کتاب، بدین اسم نامگذاری شده است: «پریشانی را رها کن و به سوی بهترین گام بردار».

اینک برخی از عناوین فصلهای این کتاب را برایت ذکر می‌کنم:

«ضربه پریشانی و اضطراب به قلب»

«اضطراب و پریشانی، فشارخون را بالا می‌برد».

«ممکن است اضطراب، باعث رماتیسم گردد».

«به خاطر معده ات اضطراب کمتری داشته باش».

«چگونه اضطراب باعث می‌شود تا انسان، احساس سرما کند».

«تأثیر اضطراب بر فعالیت غده تیروئید»

«تأثیر اضطراب بر قند خون»

دکتر کارل مانینگر یکی از متخصصان روانشناسی در کتاب «انسان علیه خودش» می‌گوید: دکتر مانینگر، قواعد چگونگی پرهیز از اضطراب را به تو ارائه نمی‌دهد، بلکه به ارائه این گزارش هولناک می‌پردازدکه ما، چگونه با اضطراب و افسردگی، ترس، کینه ورزی و احساس حقارت، وجود و جسم خودمان را نابود می‌کنیم؟

یکی از بزرگترین فواید فرموده الهی که می‌فرماید: «و آنهایی که از مردم در می‌گذرند»، این است که عفو و گذشت، سبب آرامش خاطر و سعادت و راحتی دل می‌گردد.

مونتین، فیلسوف فرانسه می‌گوید: دوست دارم مشکلاتتان را با دست خودم حل کنم تا با کبد و ریه ام».

کینه و غم و اندوه، با انسان چه می‌کند؟!

دکتر راسل سیسیل استاد و دانشیار پزشکی دانشگاه کورنیل می‌گوید: شایعترین عوامل التهاب مفاصل، عبارتند از:

۱- شکست در ازدواج و از هم پاشیدن زندگی زناشویی.

۲- مشکلات مادی و غم و اندوه.

۳- تنهایی و اضطراب.

۴- احساس حقارت و کینه ورزی.

دکتر ویلیام مالک گوینگل در گردهمایی اتحادیه دندانپزشکان آمریکا گفت: «احساسات ناخوشایند مانند اضطراب و ترس، ممکن است در توزیع کلیسم در جسم تأثیر منفی داشته باشد و در نتیجه این امر، به پوسیدگی و از بین رفتن دندانها منجر می‌شود».

کارها را با آرامش انجام بده

دیل کارنیگی می‌گوید: «سیاه پوستانی که در جنوب کشور زندگی می‌کنند و چینیها، خیلی کم دچار بیماریهای قلبی ناشی از اضطراب می‌شوند؛ چون آنها کارهایشان را با آرامش انجام می‌دهند».

وی افزون بر این می‌گوید: «تعداد آمریکاییهایی که دست به خودکشی می زنند، بسیار بیشتر از کسانی است که بر اثر پنج بیماری مهلک، جان خود را از دست می‌دهند».

این یک حقیقت وحشتناک و باورنکردنی است

به پروردگارت گمان نیک داشته باش

ویلیام جیمز می‌گوید: «خداوند، گناهان را می‌آمرزد، اما دستگاه عصبی ما، هرگز این کار را نمی‌کند»!

ابن الوزیر در کتاب **العواصم والقواصم** می‌گوید: امیدواری به رحمت خداوند، دروازه امید را برای بنده می‌گشاید و او را در عبادت و اطاعت، تقویت می‌نماید؛ بدین ترتیب انسان، نوافل را با نشاط ادا می‌کند و برای انجام خوبیها، از دیگران پیشی می‌گیرد.

آری! یادآوری رحمت، عفو، توبه پذیری و حکم الهی، پشتکار برخی از مردم را در اطاعت و بندگی، افزایش می‌دهد و باعث می‌شودتا تلاش بیشتری برای تقرب به خدا بنمایند.

طاول به النجم مال النجم أوسنحا وماطل الجفن ضن الجفن أوسمحا

«به ستاره چشم بدوز؛ خواه ستاره به سویی مایل شده یا در جایش ایستاده باشد. پلکها را به سوی امید باز کن؛ خواه پلکها بخواهند یا نخواهند».

فإن تشکت فعللها المجرة من ضوء الصباح وعدها بالرواح ضحی

«اگر نالید و شکایت کرد، آن را به روشنی صبح، دلخوش کن و به آرامش و راحتی چاشتگاه نویدش بده».

وقتی خیالی، به سرت زد...

توماس ادیسون می‌گوید: «چیزی نیست که انسان با آن از فکر و خیال، فرار کند و به آن پناه ببرد».

تجربه، نشان می‌دهد که گاهی فکر و خیال، هنگام مطالعه و نوشتن، به سراغ انسان می‌آید. اما بهترین چیزی که فکر و خیال را محدود و کنترل می‌نماید، کار مفید و جدی است؛ چون بیکاران، اهل خیال پردازی و سیر در عالم هپروت هستند.

از نصیحت سازنده و هدفمند ناراحت مشو؛ بلکه به گرمی از آن استقبال کن

آندره مورو می‌گوید: «هر آنچه که موافق و مطابق میل و علاقه ما باشد، درست و واقعی می‌نماید و هر آنچه بر خلاف میلمان باشد، ما را خشمگین می‌کند».

من می‌گویم: نقد و نصیحت نیز همین گونه است. ما، اغلب از تعریف و تمجید دیگران نسبت به خود شادمان می‌شویم؛ گرچه تعریف بیهوده و بیجایی باشد، اما انتقاد و نکوهش را گرچه بحق باشد، دوست نداریم و این، عیب بزرگ و اشتباه خطرناکی است. ﴿ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ﴿٤٩﴾ ﴾ «وقتی به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنها داوری نمایند،

ناگهان گروهی از آنان روی می‌گردانند و اگر حق به آنها برسد، کرنش کنان به سوی او می‌آیند».

ویلیام جیمز می‌گوید: «وقتی تصمیمی قابل اجرا بگیری، از همه ناراحتیهای ناشی از فکر کردن به نتیجه، آزاد خواهی شد. یعنی هرگاه تصمیمی عاقلانه بر اساس واقعیتها اتخاذ نمودی، هرچه زودتر آن را عملی کن و متردد و پریشان مباش و عقب نشینی مکن و خودت را در شک و تردیدگرفتار نساز و پیوسته به پشت سرت نگاه مکن. در این باره چنین سروده اند:

و مشتت العزمات ینفق عمره حیران لا ظفـر و لا إخفاق

«کسی که در تصمیم گیری قاطعیت ندارد و اراده هایش، آشفته می‌باشد، در حقیقت، عمر خود را در حیرت سپری می‌کند؛ نه موفق می‌شود و نه شکست می‌خورد».

شاعری دیگر می‌گوید:

إذا کنت ذا رأی فکن ذاعزیمة فان فســـاد الرأی أن تترددا

«اگر دارای فکر و اندیشه هستی، پس قاطعیت هم داشته باش. چون تباهی فکر و اندیشه، در اثر تردد و دودلی است».

شجاعت در تصمیم گیری، تو را از پریشانی و اضطراب نجات می‌دهد: ﴿ فَإِذَا عَزَمَ ٱلۡأَمۡرُ فَلَوۡ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ ﴿٢١﴾ ﴾ «وقتی کار، جدی می‌شود، اگر آنان با خدا راست باشند، برایشان بهتر خواهد بود».

متردد مباش؛ بلکه کر و تلاش کن و بیکاری را ترک بگو

دکتر ریچارد کابوت استاد علوم پزشکی دانشگاه «هاروارد» در کتابش به نام «انسان با چه زندگی می‌کند»، می‌گوید: من به عنوان یک پزشک به بیمارانی که از رعشه ناشی از ترس و هراس و دودلی رنج می‌برند، توصیه می‌نمایم که به کار و فعالیت مشغول شوند؛ شجاعتی که کار کردن و تلاش، به ما می‌بخشد، مانند اعتماد به نفس است که (امرسون) آن را آرامش و راحتی همیشگی برشمرده است.

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ ﴾ «هنگامی که نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و فضل و روزی خدا را بجویید».

جرج برنارد شاو می‌گوید: «راز بدبختی و بیچارگی، این است که با خود در این بیندیشی که من، خوشبختم یا بدبخت؟ پس در این باره فکر مکن؛ بلکه به کار و فعالیت بپرداز؛ آن وقت است که خونت، به گردش در می‌آید و عقلت، به فکر کردن می‌پردازد و خیلی زود زندگی تازه، پریشانی و ناراحتی را از فکر و ذهنت دور می‌نماید! کار کن و در کار کردن فرو برو و به آن ادامه بده؛ چون کار کردن ارزانترین و بهترین دارویی است که روی زمین یافت می‌شود.

﴿ وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴾ «و بگو: هر آنچه می‌خواهید انجام دهید؛ خداوند و پیامبرش و مؤمنان، کارتان را خواهند دید».

دزرائیلی می‌گوید: «زندگی، بسیار کوتاه است؛ بنابراین بایدآن را ناچیز دانست».

یکی از فرزانگان عرب می‌گوید: «زندگی، کوتاهتر از این است که ما، آن را با رنج و کدورت کوتاه کنیم».

﴿ قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ۝١١٢ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡـَٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ۝١١٣ قَٰلَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ لَّوۡ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝١١٤ ﴾ «بگو: چند سال در زمین ماندگار شدید؟ گویند یک روز یا بخشی از یک روز مانده ایم؛ پس از شمارش کنندگان بپرس؛ می‌گویند: شما جز مدت اندکی در زمین نمانده اید، اگر شما می‌دانستید».

بیشتر شایعات واقعیت ندارند

ژنرال جرج کروک که می‌توان گفت بزرگترین رزمنده هندی تبار در تاریخ آمریکا است، در صفحه ۷۷ خاطرات خود می‌گوید: «تقریباً همه پریشانیها و بدبختیهای هندیها زاده خیال بافی آنهاست».

خداوند می‌فرماید: ﴿ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ﴾ «آنان هر بانگی را علیه خود می پندارند». ﴿ لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً وَلأَوْضَعُواْ خِلَلَكُمْ ﴾ «اگر منافقان، همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز فساد و شر بر شما نمی افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می کردند و (شما را آشفته می‌نمودند)».

استاد هوکس از دانشگاه کلمبیا می گوید: من، این سرود را یکی از شعارهای خود قرار داده ام که مفهومش از این قرار است: «هر مشکلی در دنیا، یا راه حلی دارد و یا ندارد؛ پس اگر راه حلی دارد، تلاش کن تا راه حلش را بیابی و اگر راه حلی نداشت، به آن توجه نکن».

در حدیث صحیح آمده است که: «خداوند هیچ بیماری و مرضی پدید نیاورده مگر اینکه برای آن دارو و علاجی فرو فرستاده است که برخی، آن را می‌دانند و برخی هم نمی‌دانند».

نرم خویی، تو را از لغزشگاهها دور می‌کند

استادی ژاپنی به شاگردانش گفت: انعطاف، مانند درخت بید است و عدم مقاومت، مانند درخت بلوط می‌باشد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند کشتزار نارسیده است که باد آن را به سمت راست و چپ خم می کند».

انسان فرزانه، مانند آب است که وقتی با صخره برخورد می کند، به برخورد به آن ادامه نمی‌دهد؛ بلکه از چپ و راست و از بالا و پایین صخره می گذرد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، مثل شتر رام است که اگر بر صخره ای خوابانده شود، بر آن می‌خوابد».

گذشته، هرگز باز نمی آید

﴿ لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ﴾ «تا به خاطر آنچه از دست داده اید، ناراحت نشوید».

دکتر بول براندونی، ایستاد و یک شیشه شیر را به زمین انداخت و فریاد زد: برای شیری که ریخته شده و از دست رفته، گریه مکن. این گفته عموم مردم است که بدست آوردن

آنچه برایت مقدر نشده، دشوار است. آدم علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: آیا مرا به خاطر چیزی سرزنش می‌کنی که خداوند، چهل سال پیش از آفرینش من، آن را برایم مقدر کرده بود؟

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «آدم علیه السلام با دلیل خود بر موسی علیه السلام غالب شد. آدم علیه السلام، موسی علیه السلام را با دلیل خود مغلوب کرد».

خوشبختی را در درون خود بجوی، نه در اطراف و پیرامونت

میلتون شاعر انگلیسی می‌گوید: «عقل و خرد، می‌تواند بهشت را به جهنمی سوزان و جهنم را به بهشتی زیبا تبدیل کند»!.

متنبی می‌گوید:

ذو العقل یشقی فی النعیم بعقله و أخو الجهالة فی الشقاوة ینعم

«عاقل به سبب عقل خویش، در میان نعمتها بدبخت و تیره روز می‌گردد و نادان، در میان بدبختی، خوشبخت می‌شود (و چون نمی فهمد، احساس خوشبختی می‌کند)».

زندگی، ارزش غم خوردن ندارد

ناپلئون در سانت هیلینا می‌گوید: من در تمام زندگی خود شش روز خوشبخت نبوده ام»!

خلیفه هشام بن عبدالملک می‌گوید: من روزهای خوشبختی ام را شمردم و دیدم که فقط سیزده روز خوشبخت بوده ام.

عبدالملک پدر هشام آهی کشید و گفت: ای کاش خلافت به من سپرده نمی‌شد.

سعید بن مسیب گفت: «ستایش خداوندی را سزاست که آنها را چنان کرده که بسوی ما فرار کنند و نزد ما بشتابند و ما، به سوی آنها فرار نکنیم.

ابن سماک واعظ، نزد هارون الرشید رفت. هارون تشنه شد و آب خواست؛ ابن سماک گفت: ای امیر المومنین! اگر به تو آب نرسد، آیا حاضری نصف پادشاهیت را در عوض سیراب شدن بدهی؟ هارون گفت: بله. وقتی هارون آب نوشید، ابن سماک گفت: اگر این

آب در بدنت بند بیاید و دفع نشود، آیا حاضری نصف پادشاهیت را بدهی تا آب زائد از بدنت بیرون بیاید؟ گفت: بله. ابن سماک گفت: پس پادشاهی و سلطنتی که به یک لیوان آب نمی ارزد، فایده ای ندارد.

دنیای تهی از ایمان، ارزش و وزن و مفهومی ندارد. اقبال می‌گوید: وقتی ایمان از دست برود، آسایش و امنیتی نیست و هر کس که دین را زنده نگه ندارد، دنیایی هم ندارد. هر کس به زندگی بدون دین راضی شود، به راستی که دستاوردی جز نابودی و فنا نداشته است.

امرسون در پایان گفتارش در مورد «اعتماد به نفس» می‌گوید: پیروزی سیاسی، افزایش حقوق، بهبودی از بیماری و هم آغوشی با روزهای خوش را باور مکن. چون هرگز چنین نخواهد بود و تنها چیزی که به تو آرامش می‌دهد، خودت هستی.

﴿ يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ ﴾ «ای نفس آرام! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که خشنود هستی».

فیلسوف رمان نویس ابیکتوتیوس هشدار می‌دهد: «مسأله دور کردن افکار اشتباه از ذهن و خاطرمان باید بیش از مسأله دور کردن ورم و بیماری از جسمهایمان، مورد توجه قرار گیرد».

قرآن از بیماریهای فکری و عقیدتی بیشتر بر حذر می‌دارد تا از بیماریهای جسمی. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ ﴾ «در دلهایشان بیماری است؛ پس خداوند بیماری آنها را فزونی می‌بخشد و عذابی دردناک به سبب دروغگویی و انکارشان، در انتظارشان می‌باشد».

﴿ فَلَمَّا زَاغُوٓا۟ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ ﴾ «وقتی منحرف شدند، خداوند دلهایشان را منحرف گرداند».

مونتین، فیلسوف فرانسوی این کلمات را شعار زندگی خویش قرار داده بود که: «انسان از اتفاقات واقعی و پیشامدها، چنان متأثر نمی‌شود که از فکر و خیال درباره اتفاقات احتمالی، متأثر می‌گردد».

در روایتی آمده است: «بارخدایا! مرا از آنچه مقدر نموده ای، راضی بگردان تا من بدانم که آنچه به من رسیده، امکان نداشته که به من نرسد و آنچه به من نرسیده، چنین نبوده که به من برسد».

نکته

غم مخور؛ چون غم و اندوه گذشته، تو را پریشان می‌گرداند، تو را از آینده می‌ترساند و امروزت را نابود می‌کند.

غم مخور؛ چون غم و اندوه، انسان را دلتنگ و آزرده می‌نماید و چهره را عبوس و در هم می‌کند، روحیه را پایین می‌آورد و آرزوها را به باد می‌برد.

غم مخور؛ چون غم خوردن، دشمن را شاد می‌نماید و دوست را ناراحت می‌کند؛ غم واندوهت، کسی را که نسبت به تو حسد می‌ورزد، شاد می‌گرداند و حقایق را به زیان تو تغییر می‌دهد.

غم مخور؛ چون غم خوردن یعنی درگیری با تقدیر؛ یعنی نالیدن وگله داشتن از آنچه وقوع آن قطعی است؛ یعنی شورش علیه الفت و محبت و تبدیل کردن نعمت به رنج و ناراحتی. غم مخور؛ چون غم خوردن آنچه را از دست رفته، باز نمی‌گرداند، مرده ای را زنده نمی‌کند، آنچه را که مقدر شده، دور نمی‌نماید و سودی به بار نمی‌آورد.

غم مخور؛ زیرا غم و اندوه از جانب شیطان است. غم خوردن، ناامیدی و یأسی است که انسان را به زانو در می‌آورد و فقر زودرس، ناامیدی همیشگی و نابودی قطعی را به دنبال دارد.

﴿ أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ۝١ وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ۝٢ ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ۝٣ وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ۝٤ فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا ۝٦ فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ۝٧ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ۝٨ ﴾

با وجود ایمان به خدا غم مخور

رضایت خاطر و آرامش و امنیت، در ایمان نهفته است و حیرت و بدبختی با بی دینی و شک همراه می‌باشد. من، هوشمندان و بلکه نوابغی را دیده ام که دلهایشان از نور رسالت تهی بوده و از اینرو گفته هایشان از شریعت بدور بوده است.

ابوالعلاءمعری در مورد شریعت گفته است: تناقضی است که در برابر آن چاره ای جز سکوت نداریم!! رازی می‌گوید: پایان کار عقلها، توقف و ایستایی است. جوینی در حالی که نمی‌داند خدا کجاست، می‌گوید: همدانی مرا حیران کرد، همدانی مرا حیران کرد. ابن سینا می‌گوید: عقلی، فعال است که در جهان تأثیر می‌گذارد.

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

حبئت لا أعلم من أین و لکنی أتیت و لقد أبصرت قدامی طریقاً فمشیت

«نمی‌دانم از کجا آمده ام؛ ولی آمدم. پیش روی خود راهی دیدم و آن را در پیش گرفتم».

انسان، متناسب با ایمانش خوشبخت می‌شود و به اندازه حیرت و تردیدش، بدبخت می‌گردد.

طرحها و گفته هایی که متأخرین به زبان آورده اند، سخنان ستمگرانه ایست که در گذشته، فرعون جنایتکار گفته است؛ ﴿ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِى ﴾ «من برای شما خدایی جز خودم سراغ ندارم» و گفت: ﴿ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ﴾ «من پروردگار برتر شما هستم».

در این میان سخنان کفرآمیز زیادی وجود دارد که جهان را ویران کرده است. جیمز آلین، می‌گوید: «انسان به زودی کشف خواهد کرد که هرچند افکارش را در برابر اشیاءو اشخاص دیگر قرار دهد، اشیاءو افراد دیگر نیز به نوبه خود تغییر خواهند کرد. . از آنچه افکار فرد را تغییر می‌دهد، بگذریم. آنچه انسان را وحشت زده می‌نماید، تغییر سریع و شتابان شرایط زندگی مادی فرد است؛ پس چیز مقدسی که اهداف ما را شکل می‌دهد، خودمان هستیم. . »!

خداوند در مورد افکار اشتباه و تأثیر آن می‌فرماید: ﴿ بَلۡ ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهۡلِيهِمۡ أَبَدٗا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمۡ وَظَنَنتُمۡ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِ وَكُنتُمۡ قَوۡمَۢا بُورٗا ﴿١٢﴾ ﴾ «بلکه گمان بردید که مؤمنان و پیامبر هرگز نزد خانواده هایشان بر نخواهند گشت و این، در دلهایتان آراسته گردید و شما گمان بد بردید و شما، گروهی هلاک شده و بی فایده بودید».

﴿ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ ﴾ «آنان درباره خداوند گمان ناحق می کنند، گمان جاهلیت؛ می گویند: آیا چیزی از کار در اختیار ماست؟ بگو: کار، همه اش، در دست خداوند است».

همچنین جیمز آلین می گوید: «کرده انسان نتیجه ی مستقیم افکار اوست. . انسان فقط از لابلای افکارش می‌تواند حرکت کند، پیروز شود و اهداف خود را محقق نماید و هرگاه چنین نباشد، ناتوان و بیچاره خواهد بود».

خداوند در مورد تصمیم قاطعانه و صادقانه و فکر درست می گوید: ﴿ ۞ وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ ﴾ «اگر واقعاً قصد خروج برای جهاد را داشتند، برای آن آمادگی می کردند؛ ولی خداوند حرکت آنها را نپسندید».

و می‌فرماید: ﴿ وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرٗا لَّأَسۡمَعَهُمۡ ﴾ «اگر خداوند، (در آنان آمادگی پذیرش حق را می‌دید و) خیری در آنها سراغ می‌داشت، (و در آنان زمینه خیر و خوبی وجود داشت، سخن حق را به گوش آنان می‌رسانید و) آنان را می شنوانید».

برای چیزهای بی ارزش غم مخور؛
چون دنیا همه اش بی ارزش است

یکی از صالحان را جلوی شیری انداختند. خداوند متعال، او را از چنگ و دندان شیر نجات داد. به او گفتند: آن وقت به چه فکر می‌کردی؟ گفت: به این فکر می‌کردم که آیا آب دهن شیر پاک است یا نه و نظر علما در باره آن چیست؟!

و لقد ذکرت الله ساعة خوفه للباسلین مع القنا الخطار

«در لحظه هراسناک رویارویی با قهرمانان و نیزه های کشنده آنها به یاد خدا افتادم و از خدا ترسیدم».

فنسیت کل لذائذ جیاشة یوم الوغی للواحد القهار

«پس برای آنکه خداوند قهار را خشنود کنم، همه لذتها و خوشیها را از یاد بردم».

خداوند، انسانها را طبق نیتهایشان جدا کرده و فرموده است: ﴿ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَ ﴾ «برخی از شما دنیا را می‌خواهند و برخی آخرت را».

ابن قیم می‌گوید: ارزش انسان، همت و اراده اوست.

یکی از حکما گفته است: به من بگو که فرد به چه اهمیت می‌دهد تا به تو بگویم که او چگونه انسانی است.

کسی که مروارید می‌خواهد، به دریا می زند و کسی که خواهان صدف است، به ساحل می‌رود.

قایقی در دریا واژگون شد. عابدی در دریا افتاد و بلافاصله شروع به وضو گرفتن وشستن هر یک از اعضایش نمود. بالاخره دریا او را به ساحل افکند و نجات یافت. علت کارش را پرسیدند؟ گفت: می‌خواستم قبل از مرگ وضوء بگیرم تا با وضو بمیرم.

للّه درک ما نسیت رسالة قدسیة و یداک فی الکلاب

«آفرین بر تو باد، زیرا در حالی که دستانت در قلاب و گیره بود، باز هم پیام مقدست را فراموش نکردی.

أفدیک ما رمشت عیونک رمشة فی ساعة و الموت فی الأهداب

«فدایت شوم؛ در حالی که مرگ در کنار مژگانت بود، باز هم یک بار چشم به هم نزدی».

امام احمد در آخرین رمق زندگیش و در حالی که او را وضو می‌دادند، اشاره نمود که ریش او را خلال کنند!!

﴿ فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «پس خداوند به آنان پاداش دنیا و خوبی پاداش آخرت را داد».

به خاطر ستم آشکاری که بر تو می‌شود، غم مخور

اگر تو گذشت کنی و ببخشی، عزت دنیا و شرافت آخرت را به دست خواهی آورد؛ ﴿ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «پس هر کس عفو نماید و اصلاح کند، پاداش او بر خداوند است».

شکسپیر می‌گوید: تنور را برای دشمنت زیاد داغ مکن که مبادا خودت بسوزی.

شخصی، به سالم بن عبدالله بن عمر عالم بزرگوار تابعی گفت: تو مرد بدی هستی! گفت: جز تو کسی مرا نشناخته است.

یکی از ادیبان آمریکایی می‌گوید: ممکن است چوب و سنگ، استخوانهایم را خرد کنند، اما حرفها، نمی‌توانند با من کاری بکنند.

شخصی به ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا، دشنامی به تو می‌دهم که تا گور همراهت باشد! ابوبکر رضی الله عنه گفت: آن دشنام در قبر نیز همراه تو خواهد بود!!

مردی به عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: برای جنگیدن با تو از همه چیز دست می‌کشم و کار و مشغولیتم را کنار می‌گذارم. عمرو رضی الله عنه گفت: اکنون به کاری مشغولی که تو را بیکار نمی‌گذارد.

ژنرال ایزنهاور می‌گوید: «یک دقیقه از وقت خود را نباید به فکر کردن درباره کسانی ضایع کنیم که دوستشان نداریم».

پشه به درخت خرما گفت: خودت را نگه دار؛ چون می‌خواهم پرواز کنم و تو را رها نمایم». درخت خرما گفت: سوگند به خدا، من متوجه نشدم که تو روی من نشسته ای؛ پس چگونه می‌شود پروازت را احساس کنم؟!

حاتم چنین سروده است:

و أغفر عوراء الكريم ادخـاره وأعرض عن شتم اللئيم تكرما

«اشتباه انسان بزرگوار را می‌بخشم تا او را برای خود نگاه دارم و از ناسزاگویی به انسان بی ارزش و فرومایه به خاطر حفظ احترام و بزرگواری خویش، رویگردانم».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ﴿٧٢﴾ ﴾ «و هرگاه گذرشان بر سخن و امر بیهوده ای بیفتد، با بزرگواری از کنار آن می گذرند».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾ ﴾ «و هرگاه جاهلان، آنها را خطاب نمایند، سلام می کنند».

کونفوسیوس می گوید: مرد خشمگین همواره سرشار از سم و زهر است.

در حدیث آمده است: «خشمگین مشو، خشمگین مشو، خشمگین مشو».

و نیز در حدیث آمده است: «خشم، اخگری از آتش است». شیطان در سه جا انسان را به زمین می زند و بر او غالب می‌شود: هنگام خشمگین شدن، هنگام غلبه شهوت و هنگام غفلت.

دنیا، اینگونه آفریده شده است

روزی مارکس اویلیوس، یکی از فیلسوفان بزرگ دربار امپراطوری روم، گفت: امروز افرادی را ملاقات خواهم کرد که زیاد حرف می زنند، خودپسند هستند و سخن دیگران را نمی‌پذیرند، اما من هرگز از این کارشان وحشت نمی‌کنم و پریشان نمی‌شوم، چون من دنیا را اینگونه نمی‌بینم که از چنین افرادی خالی باشد.

از انسانهای شرور و از کثرت آنها تعجب مکن؛ بلکه از وجود انسانهای نیک تعجب کن، هرچند اندک اند

ارسطو می‌گوید: انسان ایده آل از کارهایی که برای دیگران انجام می‌دهد، شادمان می‌شود و اگر دیگران، برای او کاری بکنند، شرمنده می‌گردد؛ چون مهرورزی به دیگران نوعی برتری است و انتظار کمک و مهربانی از دیگران، دلیل ضعف و سستی می‌باشد.

در حدیث آمده است: «دست بالا(بخشنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) می‌باشد».

با وجود بر خورداری از قطعه ای نان، یک اتاق و آب و لباسی که تو را بپوشاند، غم مخور

یکی از دریانوردان در اقیانوس آرام گم شد و بیست ویک روز سرگردان بود. وقتی نجات یافت، مردم از او پرسیدند: بزرگترین درسی که آموخته ای چیست؟ گفت: بزرگترین درسی که از این تجربه آموختم، این است که وقتی آب زلال و غذای کافی داشتی، نباید گله و شکایت کنی!

شخصی می‌گوید: زندگی، همه اش، یک لقمه نان و جرعه ای آب است و دیگر چیزها همه اضافی هستند.

ابن ورد می‌گوید:

ملک کسری عنه تغنی کسرة و عن البحر اجـتزاء بالوشـل

«به جای پادشاهی کسری، تکه نانی کفایت می‌کند و به جای دریا اندکی آب، کافی است».

جوناثان سویفت می‌گوید: بهترین پزشکان دنیا عبارتند از: دکتر رژیم، دکتر آرامش و دکتر تفریح؛ کم غذا کم خوردن به همراه آرامش و شادمانی، داروی بسیار مفیدی است.

بنده می‌گویم: چاقی، بیماری مزمنی است که هوش و ذکاوت انسان را از بین می‌برد. آرامش، دل را خوش و روح را شاد می‌گرداند و تفریح، شادی فوری و غذایی مفید است.

از نقمت غم مخور که ممکن است، نعمت شود

دکتر ساموئل جانسون می‌گوید: اگر کسی عادت داشته باشد که در هر رخدادی به جانب مثبت و درست آن بنگرد، این عادت برایش از سودی هنگفت، ارزشمندتر است.

﴿ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ ﴾ «آیا نمی‌بینند که آنها در هر سالی یک بار یا دو بار آزموده می‌شوند و سپس توبه نمی‌کنند و خدا را به یاد نمی‌آورند».

متنبی، برعکس آن، می‌گوید:

لیت الحوادث باعتنی التی أخذت منی بحلمی الذی أعطت و تجریبی

«ای کاش اتفاقات، آنچه را که از من گرفته اند و در قبال آن، بردباری و تجربه به من داده اند، دوباره با من معامله می‌کردند».

معاویه رضی الله عنه می‌گوید: فقط کسی بردبار است که تجربه دارد.

ابوتمام درباره افشین می‌گوید:

کم نعمة لله کانت عنده فکأنها فی غربة و إسار

«خداوند، نعمتهای زیادی به او داده بود؛ اما گویا او، در اسارت و غربت بسر می‌برد».

مردی، به یکی از ثروتمندان گفت: می‌بینم که خداوند، به تو نعمت داده است؛ پس نعمتهای الهی را با سپاسگزای، برای خود نگه دار.

شکر نعمت، نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾ ﴾ «اگر سپاس بگزارید، نعمت را برایتان بیشتر خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذاب من سخت است».

﴿ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلْجُوعِ وَٱلْخَوْفِ بِمَا كَانُوا۟ يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾ ﴾ «و خداوندآبادی و قریه ای را مثال زده است که در آرامش و امنیت بود و روزی آن، با آسایش فراهم می‌شد؛ اما اهالی آن آبادی، نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند؛آنگاه خداوند، طعم گرسنگی و هراس را به سبب آنچه می‌کردند، به آنها چشانید».

خودت باش

دکتر جیمز گوردون گلیلکی می‌گوید: اشتیاقِ به خود بودن، یک امر عمومی است که پیشینه ای به قدمت تاریخ دارد. همانطور که مشکل خودگریزی و بی علاقگی به خود، منشأ بسیاری از بحرانها و عقده های روانی است.

دانشمند دیگری گفته است: تو در جهان آفرینش چیز دیگری هستی و هیچکس، شبیه تو نیست و تو نیز شبیه هیچکس نیستی؛ زیرا آفریدگار، میان آفریده هایش تفاوت قرار داده است.

انگلیو باتری، سیزده کتاب و هزاران مقاله درباره «تربیت کودک» نوشته است. او، می‌گوید: بیچاره تر از همه کسی است که تلاش می‌کند تا شخصیتی غیر از شخصیت خودش و جسم و فکر دیگری داشته باشد.

خداوند، می‌فرماید: ﴿ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌۢ بِقَدَرِهَا ﴾ «خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ پس دره ها و رودخانه ها، هر یک به اندازه گنجایش خویش (از آن آب) در خود می‌گنجانند».

هر کس استعدادها و تواناییهایی دارد؛ پس هیچکس، نباید در شخصیت کسی دیگر ذوب شود.

أوردهـا سعد و سعد مشتمل ما هکـذا یا سعد تورد الإبل

«سعد با لباسی فاخر و بلند، شتران را به آبشخور آورد؛ ای سعد! رسم ساربانی چنین نیست».

تو با استعدادها و تواناییهای مشخصی آفریده شده ای تا کار مشخصی انجام دهی؛ همانطور که گفته اند: «بنگر که هستی و از چه چیزی از تو صادر می‌شود».

امرسون در مقاله ای که در باره «اعتماد به نفس» نوشته، می‌گوید: «زمانی خواهد آمد که دانش انسان، به این باور برسدکه حسد، یعنی جهالت و تقلید یعنی خودکشی؛ دانش بشری به آنجا خواهد رسید که هر انسانی، خود را در تمام شرایط، آنگونه که هست، بداند و واقع بینانه به خود بنگرد؛ زیرا همان، بهره اوست. در جهان هستی یک دانه ذرت، بدون کاشت و داشت به دست نمی‌آید. توانهای نهفته و تازه بسیاری در طبیعت هستند. همینطور هیچکس، نمی‌داند که اندازه توان او چقدر است، مگر آنکه خودش تجربه نماید».

﴿ وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴾ «و بگو: هر آنچه می‌خواهید، بکنید؛ خدا و پیامبرش و مؤمنان کارتان را می‌بینند».

نکته

این آیات، تو را امیدوار می‌نماید، گمانت را نسبت به پروردگارت نیک می‌گرداند و تو را تقویت می‌کند: ﴿ ۞ قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ ﴾ «بگو: ای بندگان من که بر خودتان زیاده روی کرده اید! از رحمت خدا ناامید مباشید؛ بی‌گمان خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد و او بس آمرزگار و مهربان است».

﴿ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ ﴾ «وآنانی که هرگاه کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم نمایند، خداوند را به یاد می‌آورند و از گناهان خود طلب آمرزش می‌کنند و چه کسی جز خداوند گناهان را می‌آمرزد؟ و آنها بر کرده خود، در حالی که می‌دانند، اصرارنمی‌ورزند». ﴿ وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿١١٠﴾ ﴾ «و هر کس کار بدی کند یا بر خود ستم نماید و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزگار و مهربان خواهد یافت».

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ﴿١٨٦﴾ ﴾ «و هر گاه بندگانم، از تو درباره من می‌پرسند، پس (در جوابشان بگو) بی‌گمان من نزدیکم و دعای دعاکننده را بدانگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم؛ پس باید از من طلب اجابت نمایند و به من ایمان بیاورند تا کامیاب و راهیاب گردند». ﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ ﴾ «آیا (بتها و معبودان باطل بهترند یا) کسی که به فریاد درمانده می‌رسد وقتی که او را بخواند، و مشکل و رنج را دور می‌نماید و شما را جانشینانی در زمین می‌گرداند؟ آیا با خدا معبودی دیگر است؟ بسیار اندک پند می‌پذیرید».

﴿ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾ ﴾ «آن کسانی که مردم به آنها گفتند: بی‌گمان مردم علیه شما فراهم آمده اند، پس از آنها بترسید، آنگاه ایمانشان افزوده گشت و گفتند: خداوند ما را بس است و او بهترین یاور و کارساز است. پس در پرتو نعمت خدا و با فضل او باز گشتند در حالی که هیچ گزندی به آنها نرسید و از رضامندی خدا پیروی کردند و خداوند

دارای فضل بزرگی است». ﴿ وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ۝٤٤ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْ ﴾ «و کارم را به خدا می سپارم؛ بی‌گمان خداوند، نسبت به بندگان بیناست. پس خداوند او را از بدیهای آنچه مکر می‌ورزیدند، نجات داد».

گاهی ضرر، فایده می‌شود

ویلیام جیمز می‌گوید: «مشکلات و رنجهایمان، تا حدود غیر منتظره ای به ما کمک می‌نماید؛ اگر دوستیوفسکی و تولستوی، زندگی درد ناکی را نمی‌گذراندند، نمی‌توانستند داستانهای زیبا و جاویدان خود را بنویسند. یتیمی، نابینایی، غربت و فقر، در بسیاری از موارد زمینه نبوغ، خلاقیت و پیشرفت و بازدهی می‌باشند.

قد ینحم الله بالبلوی وإن عظمت و یتبلی الله بعض القـوم بالنـعم

«چه بسا خداوند، به وسیله بلاهای بزرگ، انسان را خوشبخت می‌گرداند و گروهی را نیز خداوند به وسیله نعمتها گرفتار می‌کند».

گاهی فرزندان و ثروت، سبب بدبختی انسان می‌گردند: ﴿ فَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُمۡۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ﴾ «اموال و فرزندانشان، تو را شگفت زده نکند؛ خداوند، می‌خواهد آنان را به وسیله اموال و فرزندانشان در زندگی دنیا عذاب بدهد».

ابن کثیر کتابهای زیبایی همچون (**جامع الأصول**) و (**النهایة**) را تألیف کرد؛ چون او فلج و زمین گیر بود.

از آنجا که سرخسی، در چاه زندانی بود، کتاب معروفش (**المبسوط**) را تألیف کرد.

ابن قیم، (**زاد المعاد**) را در حالی به رشته تحریر درآورد که مسافر بود.

قرطبی روی عرشه کشتی، شرحی بر صحیح مسلم نگاشت.

یکی از صالحان به من گفت که در زندان قرآن را حفظ کرده و چهل جلد کتاب را مطالعه نموده است!

ابوالعلاء معری، دیوان اشعار و کتابهایش را در حالی نوشت که کور بود! طه حسین نابینا شد؛ آنگاه خاطرات و تألیفات خود را به رشته تحریر در آورد.

چه بسیار افراد برجسته و سرشناسی بوده اند که از منصب و مقام خود عزل شده و آنگاه چندین برابر موقعیت پیشین خود به امت، علم و دانش تقدیم کرده اند.

کم مرة حفت بک المکاره خار لک الله وأنت کـاره

«چه بسیار ناخوشیهایی که تو را از هر سو فرا گرفته اند و خداوند، آنها را برایت انتخاب نموده است؛ حال آنکه تو، نمی پسندی».

فرانسیس بایکن می‌گوید: ممکن است فلسفه، اندکی انسان را به الحاد متمایل کند، اما تعمق و ژرف اندیشی در فلسفه، عقل انسان را به دین نزدیک می‌نماید.

﴿ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾ ﴾ «آن را جز دانایان نمی فهمند».

﴿ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ ﴾ «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا می‌ترسند».

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَٱلۡإِيمَٰنَ لَقَدۡ لَبِثۡتُمۡ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡبَعۡثِ ﴾ «وکسانی که علم و دانش و ایمان به آنها داده شده بود، گفتند: شما در کتاب خدا تا روز رستاخیز ماندگار شده اید».

﴿ ۞ قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ ﴾ «بگو شما را فقط به یک چیز پند می‌دهم و آن، اینکه برای خدا دوتا دوتا و یکی یکی بایستید، سپس فکر کنید که همراه شما، (یعنی پیامبر) دیوانه نیست».

دکتر بریل می‌گوید: «هیچ مؤمن راستینی، به بیماری روانی مبتلا نمی‌شود».

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ﴿٩٦﴾ ﴾ «بی گمان کسانی که ایمان می‌آوردند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند مهربان، ایشان را دوست می‌دارد و (آنان را برای مردم عزیز می گرداند)».

﴿ مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗ ﴾ «هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، به او زندگی پاکیزه ای خواهیم داد».

﴿ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٥٤﴾ ﴾ «بی‌گمان خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند، به راه راست رهنمود می‌گردد».

ایمان، بزرگترین دارو

یکی از روانپزشکان برجسته به نام دکتر کارل جایگ، در صفحه ۲۶۴ کتاب «انسان معاصر در جستجوی آرامش» می‌نویسد: «در طی سی سال گذشته افراد زیادی از گوشه و کنار جهان برای مشاوره نزد من آمده اند و من، صدها بیمار را معالجه کرده ام. بیشتر این بیماران، نصف دوران زندگی را سپری کرده بودند. یعنی بالاتر از سی و پنج سال سن داشتند و مشکل همه، به این بر می‌گشت که فاقد پناهگاهی دینی و معنوی بودند که از درون آن، به زندگی بنگرند؛ می‌توانم بگویم: در مجموع همه آنها بدین خاطر بیمار بودند که از آنچه دین، به مؤمنان می‌بخشد، بهره مند نبودند و هرکس که ایمان واقعی نداشته باشد، بهبود نمی‌یابد».

﴿ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا ﴾ «و هر کس از یاد من رویگردانی نماید، زندگی دشوار و تنگی خواهد داشت. »

﴿ سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ ﴾ «در دل کسانی که کفر ورزیده اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت».

﴿ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾ ﴾ «تاریکیهایی که برخی روی برخی دیگر قرار دارند؛ هنگامی که دستش را بیرون می‌کند، نزدیک است که آن را نبیند و هر کسی که خداوند، برای او نوری قرار نداده، نوری ندارد».

غم مخور؛ خداوند، مشرک درمانده را اجابت می‌کند چه برسد به مسلمان یکتاپرست...

اگر مهاتما گاندی، رهبر هندوها بعد از بودا، از نیروی درونی نماز کمک نمی‌خواست، از بین می‌رفت. من این را از آنجا می‌دانم که گاندی، خودش گفته است: اگر نماز نمی‌خواندم، خیلی قبل دیوانه می‌شدم. این در صورتی است که گاندی، غیرمسلمان گمراهی بوده که دینی و آیین برحقی نداشته است. ﴿ فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ «مشرکان وقتی سوار کشتی می‌شوند، مخلصانه خدا را به فریاد می‌خوانند».

﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ﴾ «(آیا معبودان باطل بهترند یا) کسی که درمانده را اجابت می‌کند وقتی که او را بخواند؟».

﴿ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ «و گمان بردند که آنها محاصره شده اند؛ پس خدا را با یکتاپرستی و خالصانه به فریاد خواندند». سخنان دانشمندان، تاریخ نگاران و ادیبان مسلمان را بطور عموم مرور کرده ام، اما هیچ نشانی از اضطراب و بیماریهای روانی در آنها ندیده ام؛ چون آنها در کنار دین و ایمانشان، با آرامش زندگی کرده اند و زندگیشان، از تکلف و پیچیدگی بدور بوده است؛ خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ۝٢ ﴾ «و کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند و به آنچه بر محمد نازل شده، باور داشته باشند- و حال آنکه آن، حق است و از جانب پروردگارشان می‌باشد- خداوند، بدیهای آنان را می‌زداید ووضعیتشان را اصلاح می‌کند و سامان می‌دهد».

ابی حازم می‌گوید: میان من و پادشاهان، یک روز فاصله وجود دارد؛ دیروز، گذشته و آنها، لذت آن را دوباره نمی‌یابند و در مورد فردا نیز هم من و هم آنها، در معرض خطر هستیم و فقط امروز است که آنها از من فاصله دارند؛ این یک روز هم که عددی نیست.

در حدیث آمده است: «بارخدایا! از تو خیر و خوبی این روز را می‌خواهم و برکت و یاری و نور و هدایت امروز را از تو می‌جویم».

ثابت بن زهیر می گوید:

إذا المـرء لم يحتل و قد جـد جده أضاع و قاسى أمره و هو مدبـر

ولكن أخو الحزم الذى ليس نازلاً به الخطب إلا وهو للقصد مبصر

فذاک قريع الدهر ما عاش حول إذا سـد منه منخـر جاش منخـر

«هرگاه شخص، بدون چاره اندیشی، تلاش خود را بنماید، کارش از هم می پاشد و به عقب بر می گردد.

اما فرد مصمم و قاطع می‌تواند برای هر بلایی که بر سرش می‌آید، راه برون رفتی پیدا نماید.

چنین کسی، به نبرد با روزگار می‌پردازد و تا وقتی که زنده است، تغییر جهت می‌دهد و هرگاه روزنه ای بسته شود، استوار و پابرجا، روزنه دیگری می‌جوید».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ ﴾ «ای مؤمنان! حتیاط کنید و آمادگی خود را حفظ نمایید». ﴿ وَلۡيَتَلَطَّفۡ وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا ﴿١٩﴾ ﴾ «و باید احتیاط کند و هیچکس متوجه شما نشود».

شاعری می گوید:

فإن تكن الأيـام فيـنا تبـدلت ببؤسى و نعمى و الحوادث تفعل

فـما ليـنت منـا قنـاة صليـبة و لا ذللـتنـا للـتى ليـس تجمـل

و لكـن رحلناها نفوساً كريمة تحـمل مـا لا يستـطـاع فتحمـل

وقينا بحسن الصبر منا نفوسنا وصحت لناالأعراض والناس هزل

«اگر روزهای زندگی ما، همواره دگرگون شود، گاهی رنجها می‌آیند و گاهی ناز و نعمت و حوادث، کار خود را می کنند.

پس هیچ قنات و سیل خروشانی، زمین سخت و سفت ما را نرم نکرده و ما را مطیع امر ناشایسته ای ننموده است.

اما ما، با بزرگواری و متانت از کنار سختیها عبور کردیم و همه چیز را تحمل نمودیم.

و با صبری نیکو خودمان را حفاظت کردیم و آبرویمان به جا ماند؛ حال آنکه مردم سست و بی مایه شدند».

﴿ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِيٓ أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٤٧﴾ فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ ٱلْءَاخِرَةِ ﴾

«تنها سخنی که گفتند، این بود که: پروردگارا! گناهانمان و زیاده روی ما در کارمان را بیامرز و قدمهای ما را ثابت و استوار بگردان و ما را بر گروه کافران یاری نما. پس خداوند، به آنها پاداش دنیا و پاداش آخرت را عطا کرد».

غم مخور؛ چراکه زندگی، کوتاهتر از آنست که تصور می‌کنی

دیل کارنگی، داستان شخصی به نام هانی را بیان کرده که در روده هایش غده ای بدخیم بود که پزشکان، زمان مرگ او را مشخص کردند؛ گویا به او گفتند که کفنش را آماده نماید. در این بحبوحه هانی، تصمیم عجیبی گرفت؛ او با خودش فکر کرد وقتی فقط مدت کوتاهی زنده خواهم بود، پس چرا از این مدت کوتاه کاملاً استفاده نکنم؟ دیرزمانی است که آرزو دارم قبل از مردن، دور جهان را بگردم. اینک وقت آن رسیده که به این آرزوی دیرینه خود جامه عمل بپوشانم. از اینرو بلیط سفر خرید؛ پزشکانش به او گفتند: ما به تو هشدار می‌دهیم که اگر به این سفر بروی در قعر دریا دفن خواهی شد!! اما او جواب داد: هرگز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد؛ من به خویشاوندانم توصیه کرده ام که مرا در گورستان خانواده ام به خاک بسپارند. هانی سوار کشتی شد و اشعار خیام را زمزمه می‌کرد:

تعال نروی قصة للبشر و نقطع العمر بحلو السمر

فمـا أطـال النـوم عمراً وما قصر في الأعمار طول السهر

«بیا داستانی برای انسانیت تعریف کنیم و زندگی را با شیرینی شب نشینی سپری نماییم. خواب، عمر هیچکس را طولانیتر نکرده و شب بیداریهای زیاد، عمر هیچکس را کوتاه ننموده است».

اینها، ابیاتی است که یک غیر مسلمان، آن را زمزمه می‌کند. بالاخره آن مرد، سفری را که سرشار از شادی و تفریح بود، آغاز کرد و پیامی به همسرش فرستاد و گفت: روی عرشه کشتی از انواع خوردنیها و نوشیدنیهای لذیذ و گوارا خوردم، شعر سرودم و از انواع غذاها حتی غذاهای چربی که از خوردن آن منع شده بودم، میل کردم و در این مدت، چنان از زندگی استفاده نمودم و لذت بردم که در گذشته لذت نبرده ام. سرانجام چه شد؟! دیل کارنگی می‌گوید: آن مرد، از بیماریش بهبود یافت و خوب شد. روشی که او در پیش گرفت، روش بسیار کارآمد و مفیدی برای غلبه بر بیماریها و دردهاست!!

من، با اشعار خیام موافق نیستم؛ چون در این اشعار نوعی انحراف از آیین و دستور الهی مشاهده می‌شود؛ ولی منظور از آوردن این داستان، این است که شادی و آرامش، بسیار مفیدتر از داروهای طبی است.

وقتی درآمد کافی داشتی، غم مخور

ابن رومی می‌گوید:

قـرب الحرص مركباً لشـقى إنما الحرص مركب الاشقياء

«حرص، سواری و مرکبی برای فرد بدبخت تقدیم کرده است؛ آزمندی و حرص، مرکب و سواریِ افراد بدبخت و تیره روز است».

مرحباً بالكفـاف يأتي هنيئاً و على المتـعبات ذيل العفاء

«آفرین بر قناعت و درآمد کافی که خجسته می‌آید و چیزهای ناراحت کننده، بخشش و نتیجه خوبی به دنبال دارند».

﴿ وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾ ﴾ «و اموال و فرزندانتان چیزی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب درگاه ما نمایند، مگر کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، ایشان به خاطر کارهایی که کرده اند، پاداش دو چندان دارند و در اتاقها و کاخ بهشت در آسایشند».

دیل کارنگی می‌گوید: آمار ثابت کرده اند که اضطراب، عامل شماره یک مرگ و میر در آمریکاست. در فاصله جنگ جهانی دوم، حدود سیصد هزار نفر از فرزندانمان کشته شدند؛ در همین مدت بیماری قلبی، جان دو میلیون نفر را گرفت که بیماری یک میلیون نفر از اینها، ناشی از اضطراب و پریشانی عصبی بود.

آری! بیماری قلبی، یکی از عوامل اساسی مرگ و میر است که دکتر الکسیس کارل را واداشته است تا بگوید: «کارگرانی که نمی‌دانند چگونه با اضطراب مبارزه نمایند، خیلی زود می‌میرند».

اجل و زمان مرگ، مقدر شده است؛ اما سبب و علت آن امری معقول می‌باشد: ﴿ وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ كِتَٰبٗا مُّؤَجَّلٗا ﴾ «هیچکس نمی‌میرد مگر به اجازه و فرمان خدا؛ زمان مرگ در مدت و زمان مشخصی، مقدر و ثبت شده است». سیاه پوستان و چینیهایی که درآمریکا هستند، خیلی کم به بیماریهای قلبی مبتلا می‌شوند. چون اینها، اقوامی هستند که زندگی را ساده می‌گیرند. شمار پزشکانی که در اثر سکته قلبی می‌میرند، بیست برابر کشاورزانی است که در اثر این بیماری جانشان را از دست می‌دهند. چراکه پزشکان در زندگی خود تشویش خاطر و حالتی بغرنج را تجربه می‌نمایند؛ از اینرو بهای گزافی می‌پردازند. «پزشکی که خودش بیمار است و دیگران را معالجه می‌نماید»!

رضایت از پیشامدها، ناراحتی را از بین می برد

در حدیث آمده است: «ما، تنها چیزی می‌گوییم که پروردگارمان را خوشنود می‌گرداند».

تو، وظیفه مقدسی دارید و آن، اینکه هرگاه بلایی ناگهانی بر تو هجوم آورد، تسلیم تقدیر باش تا نتیجه به سود تو گردد؛ چون با این کار از فاجعه افسردگی، شکست زودرس و تهیدستی نجات می‌یابی. شاعر می‌گوید:

و لما رأیت الشیب لاح بعارضی و مفرق رأسی قلت للشیب مرحباً

«وقتی کهنسالی و پیری را دیدم که در رخسار و فرق سرم نمایان شده، به پیری گفتم: خوش آمدی».

و لوخفت أنی ان کففت تحییتی تنکب عنی رمت أن یتنکبا

«چنانچه می‌دانستم که اگر به پیری سلام و خوش آمد نگویم، از من دور می‌شود، او را از خود می‌راندم تا از من دور گردد».

ولکن اذا ما حل کره فسامحت به النفس یوماً کان للکره أذهبا

«ولی هرگاه امر ناخوشایندی، فرا رسد و انسان، آن را بپذیرد، پس بداند که ناخوشی، روزی خواهد رفت».

ناگزیر باید به تقدیر باور داشت و دانست که روزی تقدیر تحقق می‌یابد؛ گرچه انسان از پوست خود و لباسهایش بیرون برود!

امرسون در کتاب «قدرت خلاقیت» می‌گوید: «این فکر و اندیشه از کجا نزد ما آمده که: زندگیِ آرام و بی دردسر و بدور از دشواریها و مشکلات، مردان بزرگ و خوشبخت را می آفریند؟ قضیه برعکس است؛ کسانی که به ناراحتی و سوگواری عادت کرده اند، همواره به سوگواری و نوحه سرایی ادامه خواهند داد؛ اگر چه روی ابریشم بخوابند. تاریخ گواهی می‌دهد که بزرگی و سعادت، زمام خود را به مردانی می سپارند که در محیطهای گوناگونی رشد کرده اند؛ محیطهایی که خوبی و بدی در آن بوده و محیطهایی که در آن خوب و بد قابل تشخیص نبوده است. در چنین محیطهایی مردانی رشد کرده اند که مسئولیتهای بزرگی را به دوش گرفته و از عهده آن به خوبی برآمده اند.

کسانی که روزهای نخستین دعوت محمدی، پرچم هدایت الهی را به دوش گرفتند، بردگان و فقرا و بینوایان بودند و بر عکس، بیشتر کسانی که با جنبش مقدس ایمانی، به مخالفت برخاستند، افراد سرمایه دار و سرشناس بودند: ﴿ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾ ﴾ «و هرگاه آیات روشنگر ما، بر آنها خوانده می‌شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه، جایگاه بهتری دارند؟».

﴿ وَقَالُوا۟ نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَـٰدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾ ﴾ «و گفتند: ما، فرزندان و اموال بیشتری داریم و ما، عذاب نخواهیم شد».

﴿ أَهَـٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنۢ بَيْنِنَآ ۗ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿٥٣﴾ ﴾ «آیا اینها هستند کسانی که خداوند از میان ما بر آنان منت می‌گذارد؟. آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد؟»

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ ﴾ «و کافران به مؤمنان گفتند: اگر (ایمان و دین) چیز خوبی بود، آنها در آن از ما پیشی نمی‌گرفتند».

﴿ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا بِٱلَّذِىٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَـٰفِرُونَ ﴿٧٦﴾ ﴾ «مستکبران گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، کافریم».

﴿ وَقَالُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ ٱلْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ ﴾ «و کافران گفتند: چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است»؟

﴿ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ﴾ «آیا آنها، رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند»؟

شعری از عنتره به یادم آمد که به ما می‌گوید: ارزش انسان، به کارهای خوب و نجابت اوست، نه به نژاد و اصالتش. وی می‌گوید:

إن كنت عبداً فإنی سيد كرماً أو أسود اللون إنی أبيض الخلق

«اگر برده باشم، بدانید که در سخاوتمندی، آقا و سرورم و اگر رنگ من سیاه باشد، بدانید که اخلاق و رفتارم سفید است».

اگر یکی از اندامهایت را از دست داده ای، سایر اندامهایت، سالمند

ابن عباس رضی الله عنه می گوید:

إن يأخذ الله من عينـی نورهمـا ففی لسـانی و سمعی منهما نور

«اگر خداوند، نور چشمانم را گرفته، اما در زبان و گوشم، نور است».

قلبی ذکی وعقلی غیرذی عوج وفی فمی صارم کالسیف مأثور

«قلبی فهمیده دارم و عقلی که کجی و انحراف ندارد و در دهانم شمشیر برنده ای است».

شاید خیر تو در بلایی باشد که بدان گرفتار شده ای: ﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ ﴾ «شاید چیزی را ناخوش بدارید؛ حال آنکه برای شما بهتر است».

بشار بن برد می گوید:

و عيّـرنی الأعداء و العيـب فيهمو فـليـس بـعـار أن يـقـال ضـريـر

«دشمنان، برمن عیب گرفتند؛ حال آنکه عیب در خودشان است و این، عیب نیست که بگویند: فلانی، نابیناست».

إذا أبـصـر ألمـرء المـروة و التقی فـإنّ عـمـی العينـيـن ليس يضيـر

«هرگاه فرد، مروت و تقوا را ببیند، نابینایی دو چشم، عیب و زیانی نیست».

رأيت العمی أجراً و ذخراً و عصمة و إنـی إلـی تلـک الثلاثة فقيـر

«نابینایی را پاداش و نیز پاکدامنی و ذخیره آخرت یافتم و من به این سه چیز نیازمندم».

به تفاوت سخن ابن عباس و بشار با گفتار صالح بن عبدالقدوس بنگر که ابیات زیر را در وصف نابیناییش سروده است:

علی الدنيـا السلام فما لشيـخ ضرير العيـن فی الدنيا نصيب

«سلام بر دنیا؛ پیرمردی که نابیناست، در دنیا بهره ای ندارد».

یموت المـرء و هـو یعد حیـا و یخلف ظنـه الأمل الکذوب

«فرد نابینا، مرده ای است که او را زنده می پندارند و آرزوی دروغین، جای گمان او را می گیرد».

یمـنیـنی الطبیب شفـاء عینی فإن البـعض من بعض قـریب

«پزشک به من امید می‌دهد که چشمانم، خوب خواهند شد؛ چون چیزها به هم نزدیک هستند».

تقدیر، قطعاًتحقق می‌یابد؛ فرق نمی کند که کسی آن را بپذیرد ویا نه؛ بلکه کسی که آن را می‌پذیرد، پاداش می‌بیند و خوشبخت می‌شود و کسی که آن را نمی‌پذیرد، گناهکار و بدبخت می گردد. عمربن عبدالعزیز رحمه الله در نامه ای به میمون به مهران نوشت: تو نامه ای برایم نوشته و در آن وفات عبدالملک را به من تسلیت گفته ای. مرگ، چیزی است که همواره منتظرش هستم و از اینرو مرگ عبدالملک، برایم غیرمنتظره نبود.

روزگار، در چرخش است

روایت شده که احمد بن حنبل رحمه الله به عیادت بقی بن مخلد رفت و به او گفت: «ای ابا عبدالرحمن! تو را به پاداش خداوندی مژده باد؛ در ایام تندرستی، بیماری و مرض وجود ندارد و در ایامی که بیماری مقدر شده، تندرستی و صحتی نیست». یعنی: در روزهایی که انسان، سالم و تندرست است، فکر و خیال بیماری به سرش نمی زند و از اینرو خواسته هایش تقویت می‌شود، آرزوهایش بیشتر می گردد و بلندپروازیش شدت می‌یابد. در ایام بیماری و مرض نیز فکر سلامتی، به خاطر نمی‌آید و کم همتی و آرزو نداشتن و سلطان ناامیدی بر انسان سایه می افکند. سخن امام احمد، برگرفته از کلام الهی است که می‌فرماید: ﴿ وَلَئِنۡ أَذَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِنَّا رَحۡمَةٗ ثُمَّ نَزَعۡنَٰهَا مِنۡهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٞ كَفُورٞ ۝٩ وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ نَعۡمَآءَ بَعۡدَ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّيٓۚ إِنَّهُۥ لَفَرِحٞ فَخُورٌ ۝١٠ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ

ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿١١﴾ ﴾ «اگر به انسان رحمتی از سوی خود بچشانیم و سپس آن را از او بگیریم، بی‌گمان او، ناامید و ناسپاس است. و اگر بعد از زیانی که به او رسیده، نعمتی بدو بچشانیم، می‌گوید: بدیها از من دور شده اند. بی‌گمان انسان، (از متاع دنیا) شادمان است و (به خاطر دنیا بر دیگران) فخرفروش می‌باشد، مگر کسانی که (در سختیها) شکیبایی ورزند و (در خوشی و ناخوشی) کار شایسته کنند؛ ایشان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

حافظ ابن کثیررحمه الله می‌گوید: «خداوند، در این آیه از انسان و از خصلتهای زشت او خبر می‌دهد و برخی از بندگانش را که بر آنها رحم نموده، مستثنی می‌گرداند و می‌گوید: (هرگاه انسان بعد از ناز و نعمت، به سختی و رنجی مبتلا گردد، از آینده ناامید می‌شود و نعمتهای گذشته را طوری انکار و ناسپاسی می‌نماید که گویا اصلاً چیزی ندیده است و به هیچ گشایشی هم امیدوار نیست). دیگر ویژگی انسان، این است که اگر بعد از رنج و ناخوشی، نعمتی به او برسد، ﴿ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّيٓ ﴾ می‌گوید: بدیها از من دور شده اند. به تعبیردیگر می‌گوید: بعد از این، دیگر بدی و ناخوشی به من نخواهد رسید! ﴿ إِنَّهُۥ لَفَرِحٞ فَخُورٌ ﴾ «او شادمان و متکبر است». یعنی از آنچه دارد شادمان است و بر دیگران فخرفروشی و تکبر می‌نماید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿١١﴾ ﴾ «مگر کسانی که (در سختیها) شکیبایی ورزند و (در خوشی و ناخوشی) کار شایسته کنند؛ ایشان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

در زمین پهناور خدا سیاحت کن

گفته اند که سفر، ناراحتیها را دور می‌کند. حافظ رامهرمزی در کتاب **(المحدث الفاضل)** در بیان فواید سفر برای طلب علم و در رد کسی که سفر را نادرست می‌داند، می‌گوید: اگر کسی که بر گردشگران را عیب می‌گیرد، لذت مسافر را در سفرش و نشاط او را به هنگام

جدایی از وطنش می‌دید و مشاهده می‌کرد که مسافر چگونه لحظات خود را در چشمه سارها و منازل بین راه سپری می‌نماید، اسرار نهان و پیدا را در می‌یابد و سراپا غرق لذت و شادمانی می‌گردد، به روستاها و باغها و باغچه ها می نگرد و چهره های گوناگون را می‌بیند و سرزمینهای عجیبی را مشاهده می‌کند و رنگها و زبانهای مختلف مردم را نظاره می‌نماید و هنگام خستگی در سایه دیوارها به استراحت می‌پردازد وغذایش را در مسجد صرف می‌نماید، از رودخانه ها آب می نوشد و هر جا که شب، او را در بر گیرد، همانجا می‌خوابد و بدون تکلف با کسانی همراه می‌شود که فقط برای رضای خدا، آنها را دوست می‌دارد و شادی، سراپای وجودش را فرا می‌گیرد و سرور و شادمانی وصف ناپذیری به او بخاطر دستیابی به اهداف و خواسته هایش دست می‌دهد؛ اگر فرد عیبجو و خرده گیر، اینها را می‌دانست، پی می‌برد که تمام شادیها و لذتهای دنیا، در زیباییهای این سیر و سیاحت و لذت بخش بودن چشم اندازها و بدست آوردن این فواید گرد آمده اند؛ دستاوردهایی که برای صاحبانش از گل بهاری زیباتر است و از گرانبهاترین گنجها، باارزشتر می‌باشد و شخص خرده گیر و امثالش، از آن محروم مانده اند.

قوض خیامک عن ربع أهنت به و جـانب الـذل إن الـذل یجتنب

«خیمه ات را از منطقه ای که در آن به تو اهانت شد، بیرون بیاور و از ذلت، دوری گزین؛ چون ذلت، چیزی است که باید از آن دوری کرد».

نکته

هرگاه خداوند، قومی‌را دوست داشته باشد، آنها را به بلایا و مصایب گرفتار می‌نماید، پس هر آنکس که راضی شود، رضامندی خدا بهره اوست و هر کس، زبان ناخشنودی بگشاید، ناخشنودی خداوند بهره اوست.

«بیش از همه، پیامبران الهی، به مصایب گرفتار شده اند و سپس کسانی که بیش از دیگران به آنها شباهت دارند و به همین ترتیب کسانی که به آنها شباهت بیشتری دارند؛ هر فرد به اندازه دینداریش با بلاها آزموده می‌شود. پس اگر در دینداری، استوار و باصلابت

باشد، بلا و مصیبت، سخت می‌گردد و اگر در دین خود ضعف داشته باشد، متناسب با میزان دینداریش مورد آزمایش قرار می‌گیرد. بنده، به قدری به بلا گرفتار می‌شود که از گناه پاک می‌گردد و در حالی روی زمین راه می‌رود که هیچ گناهی بر او نیست».

«شگفتا از کار مؤمن که همه اش، به خیر اوست! و هیچکس جز مؤمن، این حالت را ندارد؛ اگر خوشی و نعمتی به او برسد، سپاس می‌گزارد و این، برایش خوب است و اگر ناخوشی و زیانی به او برسد، شکیبایی می‌ورزد و این هم به خیر اوست».

«و بدان که اگر همه امت جمع شوند تا به تو فایده ای برسانند، نمی‌توانند جز آنچه خداوند، برایت مقدر نموده است، و اگر تمام امت گرد هم آیند تا به تو زیانی برسانند، نمی‌توانند هیچ زیانی به تو برسانند جز آنچه خداوند برایت نوشته و مقدرنموده است».

«صالحان، با بلاها آزموده می‌شوند؛ آنان که بیشتر به الگوی کمال شباهت دارند، بیشتر آزموده می‌گردند و بعد از آنها، کسانی که نسبت به دیگران، شباهت بیشتری به الگوی کمال دارند».

«مؤمن همچون کشتزار نوپایی است که باد، آن را به سمت راست و چپ خم می‌نماید».

در واپسین لحظات زندگی هم غم مخور

ابوریحان بیرونی، در سال ۴۴۰ هجری چشم از جهان فرو بست؛ او ۷۸ سال عمرش را همه تن مشغول تحصیل علم بود. کتابهایی تألیف کرد و مسایل مشکل و پیچیده ای را حل نمود؛ هیچگاه قلم از دستانش جدا نبود و چشمانش همواره بر صفحات کتابها دوخته شده و قلبش همواره در تفکر بود، مگر آنکه برای انجام نیازهای ضروری خود و برای به دست آوردن غذا و تأمین نیازهایش، کاری می‌کرد. اما بیشتر ایام سال عادت داشت که به حل مسایل پیچیده علمی بپردازد.

فقیه، ابوالحسن علی بن عیسی، می‌گوید: در واپسین لحظات زندگی ابوریحان، به بالینش رفتم. او، آخرین نفسهای زندگیش را می‌گذراند. وی، در همین حالت به من گفت: تو درباره حساب ارث مادربزرگ به من چه گفتی؟ من، از روی دلسوزی به او گفتم: آیا در این

حالت دست از سؤال و تحقیق بر نمی‌داری؟! گفت: اگر این مسئله را بدانم و بمیرم، برایم بهتر است یا ندانم و رخت سفر از دنیا ببندم؟! آنگاه من، مسئله را برای او تکرار نمودم و او آن را حفظ کرد و آنچه را که به من وعده داده بود، به من آموخت ومن از نزدش برخاستم و بیرون رفتم؛ چند قدمی دور نشده بودم که فریاد شیون از خانه برخاست! به راستی اینها، همتهایی است که هاله های هراس و ترس را از میان می‌برد.

عمر فاروقﷺ در سکرات مرگ و در حالت احتضار بود و از زخمش خون می‌آمد؛ او، در آن حال از اصحاب می‌پرسد که آیا نمازش را کامل کرده است یا نه؟!

سعد بن ربیعﷺ در جنگ احد در خون می غلتید؛ ولی در آخرین رمق، حال پیامبرﷺ را پرسید! به راستی که این استواری دل و آبادانی قلب با نور ایمان است!

غم مخور و به این داستان گوش بسپار:

ابراهیم بن جراح می‌گوید: ابویوسف مریض شد و من برای عیادتش رفتم؛ دیدم بیهوش است؛ وقتی به هوش آمد، به من گفت: نظرت در مورد فلان مسئله چیست؟ به او گفتم: در چنین حالتی هم دست از سؤال بر نمیداری؟! گفت: باشد؛ اشکالی ندارد. شاید کسی این مسئله را بفهمد و مایه نجاتش قرار بگیرد. سپس گفت: ای ابراهیم! در رمی جمرات کدام کار بهتر است؛ اینکه کسی پیاده رمی‌نماید یا سواره؟ من گفتم: سواره رمی‌نماید، بهتر است. گفت: اشتباه گفتی. گفتم: پیاده رمی‌نماید، بهتر است. گفت: باز هم اشتباه گفتی. گفتم: کدام بهتر است؟ گفت: بهتر است جمره ای که کنار آن توقف می‌شود، پیاده رمی‌گردد و آنکه کنار آن توقف نمی‌شود، سواره رمی‌شود. سپس برخاستم و به راه افتادم؛ هنوز به درب خانه اش نرسیده بودم که فریاد و شیون اهل خانه برخاست. برگشتم؛ دیدم که او جان به جان آفرین تسلیم نموده است. رحمت خدا بر او باد.

یکی از نویسندگان معاصر می‌گوید: آنها اینگونه بودند! مرگ، با تلخیها و ناگواریهایش بر سینه زانو زده، نفس تنگ شده، جان به لب رسیده و گاهی به هوش و گاهی بیهوش می‌شود، اما هنگامی که برای چند لحظه به هوش می‌آید، پیرامون برخی مسائل فرعی یا

مستحب علمی می‌پرسد تا آن را بیاموزد یا به دیگران آموزش دهد. او، در حالتی این کار را کرد که مرگ، گریبان و نفسش را گرفته بود!

فی موقف نسی الحلیم سداده و یطیش فیـه النابـه البیطـار

«در موقعیتی که عقل و خرد، از سر بردبار می‌رود و انسان هوشیار، سبک سر و بی ثبات می‌گردد».

سبحان الله! چقدر علم و دانش برای آنها باارزش بوده و چقدر فکر و عقل و ذهن آنها را به خود مشغول نموده است! آنها حتی در لحظه احتضار و در بستر مرگ، همسر یا فرزند یا خویشاوندان و عزیزانشان را به یاد نمی‌آوردند؛ بلکه در پی علم و دانش بودند! رحمت خدا بر آنان باد. با این چیزها بود که آنها پیشوایان علم و دین قرار گرفتند.

از وقوع فجایع غمگین مشو؛ چرا که تو، راز قضیه و فرجامش را نمی دانی

احمد بن یوسف، مورخ و ادیب و نویسنده مصری در کتاب زیبا و کم نظیرش (**المکافأة و حسن العقبی**) می‌نویسد: انسان به این پی برده است که رنج و بلا، قطعاًروزی دور خواهد شد؛ همانطور که می‌داند که روشنی روز، سیاهی و تاریکی شب را از بین می‌برد، اما هنگام گرفتار شدن به بلا، ضعف، وجود انسان را به شدت فرا می‌گیرد و اگر با داروی مناسب، معالجه نشود، بیماری افزون می‌گردد. زیرا اگر وجود انسان، در سختیها و پیشامدهای ناگوار، با آنچه که تواناییهایش را تجدید می‌نماید، مورد عنایت قرار نگیرد، ناامیدی بر آن چیره می‌شود و آن را از بین می‌برد».

فکر کردن در باب حکایات کسانی که به مصیبت گرفتار شده و صبر و شکیبایی پیشه کرده و به فرجام نیک رسیده اند، به انسان قوت قلب می‌بخشد و او را به صبر و رعایت ادب در برابر خداوند تشویق می‌کند. بدین سان بنده، در مورد خداوند به این گمان نیک دست می‌یابد که خداوند، در پایان آزمایش، به او نیکی خواهد کرد.

وی همچنین در آخر کتاب می‌گوید: در پایان یادآور می‌شوم که بزرگمهر گفته است: «سختیهای قبل از گشایش و آسانی، مانند گرسنگی قبل از خوردن غذاست؛ بدین شکل که وقتی انسان، گرسنه باشد و غذا بخورد، غذا، لذت بخش می‌باشد».

افلاطون می‌گوید: «سختیها به همان اندازه که زندگی را ناخوشایند می‌کنند، به همان اندازه نفس انسان را اصلاح می‌نمایند. ناز و نعمت و شادمانی، به همان اندازه که زندگی را بهبود می‌بخشد، خرابی و فساد نیز دارد». همچنین گفته است: «هر آن دوستی را که سختیها به تو بخشیده اند، نگاه دار و از هر دوستی که ارمغان نعمتهاست، غافل باش».

همچنین می‌گوید: «ناز و نعمت و راحتی، مانند شب است که در آن آنچه را که می‌دهی یا می‌گیری، نمی‌بینی، و سختی، مانند روز است که در آن، تلاش خودت و دیگران را مشاهده می‌کنی».

اردشیر می‌گوید: «سختی، سرمه ایست که وقتی آن را در چشم می‌کشی، با آن، چیزهایی را می‌بینی که در حالت آسایش و راحتی نمی‌بینی».

همچنین می‌گوید: «ملاک جنبه مثبت سختی، دو چیز است: کمترین آن، این است که قلب انسانِ گرفتار، قوت می‌گیرد و بزرگترین آن، اینکه کارش را به پروردگارش می سپارد».

هرگاه فکر انسان، متوجه آفریننده اش باشد، می‌داند که خداوند، او را از آن جهت به بلا گرفتار کرده که به او پاداشی بدهد یا گناهش را از او بزداید؛ بدین سان پیوسته از جانب خداوند، به او سود می‌رسد. اما هرگاه فکر انسان، متوجه مخلوق باشد، زشتیهایش بیشتر می‌شود، تصنع و تظاهرش، افزونتر می‌گردد، دل آزرده و خسته و از خود بیزار می‌شود و مشکلی یک روزه را بس طولانی احساس می‌کند و از امر ناخوشایندی که شاید به او نرسد، می‌ترسد.

راز و نیاز و مناجات با پروردگار، خیلی خوب و مفید است؛ زیرا خداوند، راز دلها را می‌داند و درد دل کردن فرد با افرادی همچون خودش رنج آور است و به مصلحت نمی‌باشد. خداوند، رحمتی دارد که آن را هنگام ناامیدی و دلشکستگی بنده، فرو می‌آورد و

آن را شامل هر یک از بندگانش که بخواهد، می‌گرداند. از اینرو باید برای حل مشکلات و آسان شدن کارها به او روی آورد. باید به بهترین کسی پناه برد که دستهای نیاز به سوی او دراز می‌شود و او، ما را کافی و بسنده است و بهترین کارساز می‌باشد.

کتاب (**الفرج بعد الشدة**) اثر تنوخی را مطالعه نمودم و آن را چندین بار خواندم و از آن سه نکته آموختم که عبارتند از: نخست اینکه: موفقیت و گشایش بعد از سختی و بلا، سنت همیشگی زندگی و امری مسلم است؛ مانند اینکه بعد از شب، صبح می‌آید و شک و تردید ی در این نیست. (پایان شب سیه سپید است). دوم اینکه: ناخوشیها، بیش از خوشیها، برای دین و دنیای بنده، مفیدند. سوم اینکه در حقیقت فقط خداوندﷻ است که سود و زیان می‌دهد. بنابراین باید دانست که آنچه به انسان رسیده، چنین نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که به او برسد.

غم مخور؛ دنیا، ناچیزتر از آنست که برای آن اندوهگین باشی

عالم معروف ابن مبارک می‌گوید: قصیده عدی بن زید برایم از کاخ امیر طاهر بن حسین، پسندیده تر است. قصیده عدی، قصیده ای ز یبا و مشهور است که به نقل دو بیت آن می‌پردازیم:

أیها الشامت المعیر بالدهـ ـــر أأنت المبرّؤ الموفور

أم لدیک العهد مـن الأیـ ـام بل أنت جاهل مغرور

«ای کسی که از مصیبت دیگران شادمان می‌شوی و بر آنها عیب و خرده می‌گیری، آیا خودت از همه عیبها بدوری و تمام خوبیها را در خود داری؟!

یا اینکه از روزگار وعده گرفته ای؟ نه چنین نیست؛ بلکه تو، نادان و فریب خورده ای».

یعنی ای کسی که از مصیبت و رنج دیگران شادمان می‌شوی! آیا تو وعده و پیمانی داری که به مصیبتی چون مصیبت آنها گرفتار نشوی؟! یا روزگار برایت تضمین نموده است که از

بلاها و مصایب، سالم بمانی؟! اگر چنین نیست پس چرا از مصیبت دیگران خوشحال می‌شوی؟!

در حدیث صحیح آمده است: «اگر دنیا، نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت، به کافران یک جرعه از آب دنیا را نمی‌داد».

بال پشه، نزد خداوند از دنیا بیشتر ارزش دارد و حقیقت و ارزش دنیا، همین است؛ پس چرا به خاطر دنیا مضطرب و بی قرار باشیم؟

خوشبختی، این است که تو در مورد خود، آینده، خانواده و زندگیت احساس امنیت نمایی و اینها همه، در ایمان به خدا و رضایت از تقدیر و قضای او گرد هم آمده اند و قناعت، یعنی صبر و شکیبایی.

غم مخور؛ چراکه تو، به خدا ایمان داری

﴿ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ ﴾ «بلکه خداوند، بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت نمود».

یکی از نعمتهایی که تنها برای افراد هوشمند قابل درک است، اینست که مسلمان، به کفار بنگرد و نعمت هدایت و رهیابی خویش به اسلام را به یاد آورد و به این بیندیشد که خداوند، او را در جرگه کافران قرار نداده است؛ همان کافرانی که به پروردگارشان کفر ورزیده، در برابر او سر کشی کرده و در آیات او راه الحاد و بی دینی را در پیش گرفته، صفات او را انکار نموده و با مولا، پروردگار، آفریننده و روزی دهنده خویش به ستیز برخاسته و پیامبران او را تکذیب نموده و از دستورات او سرپیچی کرده اند. سپس به یاد بیاورد که او، مسلمان یگانه پرستی است که به خدا و پیامبرانش و روز قیامت ایمان دارد و فرایض و دستورات خدا را ادا می‌کند؛ هرچند که ممکن است گاهی در این زمینه کوتاهی نماید. اما باید دانست که این، خودش نعمتی است که قیمت آن را نمی‌توان گفت و با پول ارزیابی نمی‌شود و فراتر از محاسبه و ارزیابی است و هیچ چیزی، شبیه آن نیست. ﴿ أَفَمَن

كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ﴿١٨﴾ ﴾ «آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق می‌باشد؟ نه، قطعاًبرابر نیستند».

برخی از مفسران نوشته اند: یکی از نعمتهای اهل بهشت، اینست که به دوزخیان نگاه می‌کنند و آنگاه پروردگارشان را به خاطر نعمتهایی که به آنها داده، سپاس می‌گزارند؛ آری! هر چیز با ضد و مخالفش مشخص و شناخته می‌گردد».

نکته

لا إله إلا الله یعنی هیچ معبود به حقی جز خداوند متعال نیست. زیرا در صفات الوهیت که صفات کمالند، یگانه و یکتاست. روح و سرّ این کلمه، این است که خداوند تبارک و تعالی را در محبت، بزرگداشت و تعظیم، ترس و امید، توکل و رجوع و نیز در امید به او و هراس از او، یگانه بدانیم؛ پس به کسی جز او نباید محبت داشت و محبت به دیگران، تابع و پیرو محبت او می‌باشد و وسیله ایست برای آنکه محبت او بیشتر گردد؛ نباید از کسی جز او ترسید و به کسی جز او امید بست؛ نباید بر غیر او توکل نمود. فقط به اسم او سوگند یاد می‌شود و تنها به سوی او بازگشت و توبه می‌گردد؛ تنها فرمان او اطاعت می‌شود و در سختیها فقط از او به فریادخواهی می‌گردد. نباید به کسی جز او پناه برد و برای کسی جز او سجده نمود. حیوانات، فقط به اسم او سر بریده می‌شوند و همه اینها در یک جمله خلاصه می‌شود و آن، اینکه: جز او کسی مورد پرستش قرار نمی‌گیرد و انواع عبادات، فقط برای او انجام می‌شوند.

هر گاه به مصیبتی گرفتار شدی، غم مخور؛ چون مصیبت، نمی‌تواند مانع پیشرفت تو شود

در ضمیمه روزنامه عکاظ شماره ۱۰۲۶۲ تاریخ ۱۴۱۵/۴/۷ با نابینایی به نام محمود بن محمد مدنی مصاحبه شده است؛ او با چشم دیگران کتابهای ادبی را خوانده است واز دیگران درخواست نموده تا کتابهای تاریخ، مجله ها، نشریه ها و روزنامه ها را بخوانند و خودش

گوش فرا می‌داده و گاهی تا ساعت ۳ بامداد در کنار یکی از دوستان خود می‌نشسته و به کتابها گوش می سپرده است تا اینکه به مرجعی در ادبیات، نکته گویی و نقل مطالب و داده های ادبی و تاریخی تبدیل شده است.

مصطفی امین در ستون اندیشه نشریه الشرق الاوسط، نوشته است: پنج دقیقه صبر کردن برای رهایی از توطئه توطئه گران و ستم ستمگران و سرکشان، کافی است. روزی شلاق از دست ستمگران می‌افتد، زنجیرها می‌شکنند و زندانی، آزاد می‌شود و تاریکی، رخت بر می بندند؛ اما باید صبر کرد و منتظر بود.

و لرب نازلـة یضیـق بها الفتی ذرعاً و عند الله منهـا المخـرج

«چه بسا بلاهایی که انسان را به تنگ می‌آورد، اما نزد خداوند، راه برون رفتی از بلایا وجود دارد».

در ریاض با مفتی آلبانی ملاقات کردم؛ کمونیستهای آلبانی، او را بیست سال با اعمال شاقه زندانی و شکنجه کرده بودند. او در تاریکی و گرسنگی و مشقت بسر بوده و ناگزیر در گوشه دستشویی، نمازهای پنجگانه را می‌خوانده است. با این حال شکیبایی ورزیده و آزاد شده است: ﴿ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ ﴾ «پس وضعیت آنان با نعمت و فضل خدا دگرگون شد».

نلسون ماندلا رهبر آفریقای جنوبی بیست و هفت سال را در زندان گذراند. او، ندای آزادی ملتش را از زیر سلطه استبداد و ستم سر می‌داد و هدفش را پیوسته و با پشتکار دنبال می‌کرد تا اینکه به هدف دنیوی خود رسید؛ ﴿ نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا ﴾ «ما، نتیجه کارهایشان را در دنیا، به تمام و کمال به آنها می‌دهیم».

﴿ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَ ﴾ «اگر شما دردمند و آزرده می‌شوید، آنها هم دردمند می‌گردند، همانطور که شما دردمند می‌شوید و شما چیزی از خدا امید دارید که آنها ندارند».

﴿ إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥ ﴾ «اگر به شما زخم و آسیبی رسیده، به آن قوم نیز همانند زخم شما رسیده است».

هرگاه اسلام را شناختی ،غم مخور

به راستی انسانهایی که از اسلام شناختی دارند و به آن رهنمون نشده اند، چقدر بدبختند! اسلام، به تبلیغ پیروانش نیاز دارد تا با ندایی رسا، آن را به گوش جهانیان برسانند؛ زیرا اسلام، خبر بسیار بزرگی است. تبلیغات اسلامی، باید پیشرفته و سازمان یافته و جذاب باشد؛ چراکه سعادت بشر، جز در دین جاویدان و راستین اسلام، میسر و ممکن نیست. ﴿ وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ ﴾ «و هر کس دینی غیر از اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد».

یکی از دعوتگران معروف مسلمان وارد شهر مو نیخ آلمان شد؛ در ورودی شهر مونیخ، تابلوی بزرگی نصب شده که روی آن به زبان آلمانی نوشته شده است: «شما دهکده های یوکاهاما را نمی‌شناسید».

این دعوتگر، تابلوی بزرگ دیگری در کنار آن تابلو نصب کرد و روی آن نوشت: «شما، اسلام را نمی‌شناسید. اگر می‌خواهید اسلام را بشناسید، با ما تماس بگیرید». بدین سان از گوشه وکنار آلمان با او تماس گرفتند تا اینکه در یک سال، حدود صد هزار زن و مرد آلمانی، به دست او مسلمان شدند؛ وی، آنجا مسجد و مرکزی اسلامی‌برای آموزش دین اسلام بنا نمود.

بشر حیران و سرگردان، شدیداً نیازمند این دین بزرگ است تا امنیت و آرامش را برایش به ارمغان بیاورد.

﴿ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿١٦﴾ ﴾ «خداوند، بوسیله آن هر کسی را که در پی

خشنودی او برآید، به راههای سلامتی هدایت می‌نماید و آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون می‌آورد وآنان را به راه راست هدایت می‌کند».

یکی از عابدان بزرگ می‌گوید: هرگز گمان نمی‌کردم که کسی در جهان، غیرخدا را پرستش نماید.

﴿ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴾ «و بندگان شکرگزارم، اندکند».

﴿ وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾ «اگر از بیشتر کسانی که روی زمین هستند، اطاعت نمایی، تو را از راه خدا گمراه می‌نمایند».

﴿ وَمَآ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ ﴾ «و بیشتر مردم، مؤمن نیستند (و ایمان نمی‌آورند؛) هرچند که تو، (برای هدایتشان)آزمند باشی».

یکی از علما به من گفت: مسلمانی سودانی در دوران استعمار انگلیس از روستا به خارطوم پایتخت سودان رفت. او، پلیسی انگلیسی را در وسط شهر دید؛ پرسید: این کیست؟ گفتند: یک کافر است. گفت: به چه کفر ورزیده است؟ گفتند: به خدا. گفت: آیا کسی وجود دارد که به خدا کافر باشد؟! سپس با دستانش شکم خود را گرفت و از آنچه شنیده بود، حالش به هم خورد و استفراغ کرد و سپس به روستا بازگشت.

﴿ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ ﴾ «پس آنان را چه شده که ایمان نمی‌آورند»؟

اصمعی می‌گوید: از یک بادیه نشین که قاری قرآن بود، شنیدم که این آیه را می‌خواند: ﴿ فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿٢٣﴾ ﴾ «پس به پروردگار آسمانها و زمین سوگند که آن (یعنی رستاخیز و بهشت و دوزخ) حق است، درست همانگونه که شما سخن می‌گویید (و سخن گفتن برایتان کاملاً محسوس است)».

آن بادیه نشین، گفت: سبحان الله! چه نیازی بود که خداوند بزرگ، سوگند بخورد؟!

به راستی که این، گمان نیک به مولا و چشم دوختن به احسان و لطف و رحمت اوست.

در حدیث صحیح آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «پروردگار ما می خندد». بادیه نشینی گفت: از پروردگاری که می خندد، تهیدست بر نخواهیم گشت.

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِی یُنَزِّلُ ٱلۡغَیۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ ﴾ «و او، کسی است که باران را پس از آن که ناامید می‌شوند، فرو می فرستد».

﴿ إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِیبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِینَ ۝٥٦ ﴾ «بی گمان رحمت خداوند، به نیکوکاران نزدیک است».

هر کس، بیوگرافی و شرح حال شخصیتهای برجسته را مطالعه نماید، قضایایی کلی و ثابت، استنباط می کند که برخی، عبارتند از:

۱-کارهای خوب انسان، ارزش او هستند. این، سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه است؛ یعنی دانش انسان یا ادب یا عبادت و یا سخاوت و اخلاقش، در حقیقت، ارزش او می‌باشد و قیافه و صورت و مقام، ارزش او نیستند: ﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ۝١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ۝٢ ﴾ «روی در هم کشید و پشت کرد از اینکه نابینا نزد او آمد».

﴿ وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَیۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡ ﴾ «و غلام و برده مؤمن، از مشرک بهتر است؛ گرچه (زیبایی یا ثروت و موقعیت مشرک) شما را به شگفت اندازد».

۲- منزلت و جایگاه انسان به اندازه تلاش، جانفدایی و همت اوست و افتخار و شکوه، به صورت تخمینی و شانسی داده نمی‌شود.

بدست آوردن افتخارو موفقیت، آسان و همانند نوشیدن آب نیست.

﴿ ۞ وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ ﴾ «اگر واقعاً قصد خروج برای جهاد را داشتند، برای آن آمادگی می کردند».

﴿ وَجَٰهِدُواْ فِی ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ ﴾ «و در راه خدا آنگونه که سزاوار است، جهاد کنید».

۳- انسان خودش، تاریخ خود را به یاری خداوند می‌سازد و اوست که با کارهای زیبا یا زشت خود، سیرهٔ خود را می نگارد.

﴿ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡ ﴾ «و آنچه را که پیش فرستاده اند و آثارشان را می‌نویسیم».

۵- عمر بنده، کوتاه است و خیلی زود سپری می‌گردد؛ پس نباید انسان، عمرش را با ارتکاب گناه و غمها و ناراحتیها کوتاهتر نماید.

﴿ لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾ ﴾ «(گویا در جهان) جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن، درنگ نکرده و بسر نبرده اند».

کفی حزناً أن الحیـاة مریـرة و لا عمل یرضی به الله صالح

«همین ناراحتی، بس است که زندگی، تلخ می‌باشد و عمل صالحی که خدا را خوشنود کند، (در پرونده ما) وجود ندارد».

برخی از عوامل خوشبختی

۱- عمل صالح: ﴿ مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗ ﴾ «هر مرد و زنی که کار شایسته ای انجام دهد در حالی که ایمان دارد، به او زندگی پاکیزه ای خواهیم داد».

۲- همسر شایسته و نیکو: ﴿ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ ﴾ «پروردگارا! زنان و فرزندانمان را مایه شادمانی ما بگردان».

۳- خانه بزرگ: در حدیث آمده است: «بارخدایا! خانه ام را بزرگ و فراخ بگردان».

۴- شغل درست و خوب: در حدیث آمده است: «خداوند، پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد».

۵- اخلاق خوب و مهرورزی به مردم: ﴿ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ ﴾ «و مرا هرجا که باشم، خجسته و سودمند می‌گرداند».

۶- مقروض نبودن و اسراف نکردن: ﴿ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ ﴾ «اسراف و زیاده روی نمی‌کنند و تنگ چشمی‌نمی‌ورزند».

﴿ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ ﴾ «و دست خود را به گردنت بسته مگردان و آن را کاملاً گشوده مدار».

لوازم خوشبختی

لوازم خوشبختی، عبارتند از: قلب شکرگزار، زبان ذکرکننده و تن شکیبا.

شکـر و ذکـر و صبـر فیـهـا نعیـم و أجـــر

«در شکر، ذکر و شکیبایی، نعمت و پاداش فراوانی وجود دارد».

اگر تمام علم علما، حکمت حکما و اشعار شاعران را درباره سعادت و خوشبختی، برایت جمع آوری نمایم، سعادت را نخواهی یافت مگر آنکه قاطعانه و با جدیت قصد و اراده نمایی که مزه آن را بچشی و آن را بدست آوری، به جستجوی آن بپردازی و هر آنچه را که مخالف سعادت است، دور بیندازی. «هر کس به سوی من قدم بزند و آرام به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او می‌آیم».

یکی از لوازم خوشبختی انسان، این است که اسرار و رازهای خود را پوشیده نگاه دارد و کارهایش را سنجیده انجام دهد.

گفته اند: به بادیه نشینی، ده دینار دادند تا رازی را که از آن باخبر است، پوشیده نگاه دارد؛ بادیه نشین از پوشیده نگاه داشتن راز به تنگ آمد و نزد صاحب دینارها رفت، پولها را به او بازگرداند و گفت: راز را بر ملا خواهم ساخت؛ چون رازداری، به پایداری و صبر و جدیت نیاز دارد: ﴿ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ ﴾ «خوابت را برای برادرانت تعریف نکن».

یکی از نقاط ضعف انسان، این است که اسرارش برای مردم برملا شوند و این، مرضی دیرینه و ریشه دار در بشریت است و انسان، شیفته و دلباخته برملا ساختن اسرار و نقل اخبار می‌باشد.

ارتباط این قضیه با سعادت، این است که هر کس، اسرار خود را برملا و پخش کند، پشیمان و غمگین خواهد شد.

جاحظ، در مورد رازداری، سخنان گیرایی در رساله های ادبی خود دارد که علاقمندان، می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

در قرآن آمده است: ﴿ وَلۡيَتَلَطَّفۡ وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا ﴿١٩﴾ ﴾ «باید با احتیاط برود و کسی متوجه شما نشود».

احتیاط و خویشتنداری، یک اصل و قاعده کلی در رازداری است. بادیه نشینی می گوید: پوشیده نگاه داشتن راز، یعنی زدن گردن.

غم مخور؛ قبل از موعد مقرر نخواهی مرد

﴿ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ﴿٦١﴾ ﴾ «وقتی اجلشان فرا رسد، یک لحظه پس و پیش نمی‌شوند».

این آیه، مایه دلجویی بزدلانی است که قبل از مرگ، بارها می‌میرند؛ آنان، باید بدانند که زمان مرگ، مشخص و قطعی است و پس و پیش نمی‌شود. هیچکس نمی‌تواند مرگ انسان را زودتر از زمان آن بیاورد و هیچکس نمی‌تواند مرگ را از زمان آن به تأخیر بیندازد. این، به انسان آرامش و ثبات می‌دهد. ﴿ وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّ ﴾ «و سکرات مرگ، به حق آمد».

بدان که دلبستگی به غیر خدا، مایه شقاوت و بدبختی است. ﴿ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾ ﴾ «او، گروهی نداشت که او را به جای خدا یاری نمایند و از یاری شوندگان نبود».

کتابِ (سیر أعلام النبلاء) اثر بیست و سه جلدی ذهبی است؛ او، در این کتاب شرح حال افراد مشهور از قبیل علما، خلفا، پادشاهان، امیران، وزیران و ثروتمندان و شاعران را نوشته است. انسان، با بررسی کامل این کتاب، به دو حقیقت مهم دست می‌یابد:

اول اینکه: هر کس خودش را به چیزهایی غیر از خدا مانند ثروت یا فرزند یا مقام یا شغل وابسته نماید و دست به دامان آن شود، خداوند او را به همان چیز می سپارد و این، سبب

شقاوت و عذاب و نابودیش می‌گردد. ﴿ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾ ﴾ «و آنان، ایشان را از راه خدا باز می‌دارند و گمان می‌برند که آنان، رهیافته هستند».

فرعون و مقام؛ قارون و ثروت؛ ابوجهل و جاه طلبی؛ امیه بن خلف و تجارت؛ ابولهب و منصب؛ ابو مسلم و پادشاهی؛ متنبی و شهرت؛ حجاج و برتری جویی در زمین؛ ابن فرات و وزارت؛ هر یک از اینها به خاطر دلبستگی به خواسته هایشان، از راه خدا باز ماندند.

دوم اینکه: هر کس، به خداوند افتخار نماید، برای او کار کند و خودش را به او نزدیک نماید، خداوند نیز به او عزت می‌دهد، مقام او ر ا بالا می‌برد و بدون نسب و مقام و فرزند و ثروت و قبیله، به او شرافت و عزت می‌بخشد: بلال و اذان؛ سلمان و آخرت؛ صهیب و جانفشانی؛ عطاء و علم. ﴿ وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَا ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ ﴾ «و خداوند، کلمه کافران را پایین گرداند و سخن (و شریعت) خدا، بلند و والا می‌باشد و خداوند، توانمند باحکمت است».

همواره بگویید: یا ذا الجلال والاکرام!

در حدیث صحیح از پیامبرﷺ روایت است که فرمود: «همواره و همیشه به این ذکر پایبند باشید: (یا ذا الجلال والاکرام)» و همچنین: (یا حی یا قیوم). گفته شده: این، بزرگترین اسم پروردگار جهانیان است که هرگاه بنده، این کلمه را بگوید و با آن، فریادخواهی نماید و از خدا کمک بخواهد، مورد اجابت قرار می‌گیرد. شایسته است که بنده، همواره این کلمه را بگوید تا موفقیت و رستگاری و حل مشکلات را ببیند. ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ «آنگاه که پروردگارتان را به کمک می‌خواندید، شما را اجابت نمود».

در زندگی مسلمان سه عید، وجود دارد؛ یکی روزی که در آن نمازها را با جماعت می‌خواند و در آن روز گناهی مرتکب نمی‌شود. ﴿ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ ﴾ «هر گاه خدا و پیامبرش شما را فرا خواندند، اجابت کنید».

و دیگری، روزی که در آن از گناهش توبه می‌نماید، از گناه دست می‌کشد و به سوی پروردگارش برمی‌گردد. ﴿ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُواْ ﴾ «سپس توبه آنها را پذیرفت تا بازگردند و توبه نمایند».

و نیز روزی که با خاتمه ای نیک و عملی نیکو، پروردگارش را ملاقات می‌کند. «هر کس ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز ملاقات او را دوست دارد».

و بشرت آمالی بشخص هو الوری و دار هی الدنیا و یوم هو الدهر

«آرزوهایم را به شخصی مژده دادم که همه مردم است و به خانه ای که تمام دنیاست و به روزی که تمام ایام و روزگاران است».

زندگینامه و سیرهٔ اصحاب ﷺ را مطالعه نمودم. در زندگی آنها پنج چیز یافتم که آنان را از دیگران متمایز می‌نماید:

اول: بی تکلفی و آسان گرفتن کارها و دوری از تکلف و سختگیری. ﴿ وَنُيَسِّرُكَ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴾ «و تو را برای انجام کار آسان توفیق می‌دهیم».

دوم: دانش آنها، فراوان و خجسته و با عمل همراه بود و اضافه و حاشیه نداشت و دارای پیچیدگی، نبود. ﴿ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ ﴾ «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا می‌ترسند».

سوم: اعمال قلبی آنها، بزرگتر و بیشتر از اعمال جسمی آنان بود. آنان، سرشار از اخلاص، انابت، توکل بر خدا، محبت و امید به خدا و ترس از او بودند و بر خلاف تصور ما، نماز و روزه نفلی خیلی زیادی نداشتند؛ حتی برخی از تابعین در انجام نوافل از آنها بیشتر می کوشیدند: ﴿ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ ﴾ «پس آنچه را که در دلهایشان بود، دانست».

چهارم: سرمایه و کالای دنیوی آنها اندک بود و از زیباییها و آراستگیهای دنیا، رویگردان بودند و این، به آنها آرامش وسعادت بخشیده بود: ﴿ وَمَنْ أَرَادَ ٱلْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا ﴾ «و هر کس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش نماید، در حالی که مؤمن است».

پنجم: جهاد، بر سایر اعمال صالح آنان غالب بود، تا جایی که نشانه و علامت آنها گردید. آنها، با جهاد، ناراحتیها و غمهای خود را برطرف می‌نمودند؛ چون جهاد، ذکر و عمل و جانفشانی و حرکت و خیزش است و مجاهد راه خدا از تمام مردم، خوشبخت تر و آسوده خاطرتر و پاکیزه تر می‌باشد.

﴿ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾ ﴾ «و کسانی که در راه ما جهاد کردند، آنان را به راههای خود هدایت خواهیم کرد و خداوند، با نیکوکاران است».

در قرآن حقایق و سنتهایی بیان شده که از بین نمی‌رود و متحول نمی‌شود. من، آن دسته از این سنتها را که به سعادت انسان و آسایش خاطر او مرتبط است، بیان می‌نمایم:

هرکس، از خداوند یاری بخواهد، خداوند او را یاری می‌کند: ﴿ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾ ﴾ «اگر خدا را یاری کنید، خداوند، شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌نماید».

هر کس از خداوند بخواهد، خواسته اش را اجابت می‌نماید: ﴿ ٱدْعُونِىٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

هر کس توبه کند و به سوی خدا بازگردد، خداوند متعال، توبه اش را می‌پذیرد: ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ ﴾ «و خداوند، ذاتی است که توبه بندگانش را می‌پذیرد». هر کس، از خداوند طلب آمرزش نماید، خداوند سبحان، او را می‌آمرزد: ﴿ فَٱغْفِرْ لِى فَغَفَرَ لَهُۥ ﴾ «مرا بیامرز؛ پس او را بخشید».

خداوند، سزای سه عمل را در همین دنیا می‌دهد:

۱- تجاوز و ستمگری؛ ﴿ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم ﴾ «در حقیقت شما بر خودتان ستم و تجاوز می‌کنید».

۲- پیمان شکنی؛ ﴿ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ ﴾ «هر کس، پیمان شکنی کند، در حقیقت به زیان خودش پیمان شکنی می‌نماید».

۳- ستمگر، هرگز نمی‌تواند از دست خداوند فرار کند؛ ﴿ فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْ ﴾ «پس آن، خانه های ایشان است که به سبب ستمی که کرده اند، فرو تپیده و خالی از سکنه شده است».

نتیجه عمل صالح خیلی زود هویدا می‌گردد و ماندگار است؛ چراکه خداوند، بخشایشگر و قدرشناس است: ﴿ فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «پس خداوند، پاداش دنیا و پاداش خوب آخرت را به آنان داد».

هر کس از خداوند، فرمانبرداری نماید، خداوند متعال نیز او را دوست می‌دارد. ﴿ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ ﴾

هر گاه بنده، از محبت خدا نسبت به خود، آگاه باشد، خوشبخت و شادمان می‌شود. چون او با پروردگاری تعامل می‌نماید که روزی می‌دهد و یاری می‌کند: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ﴾ «بی‌گمان خداوند، روزی دهنده است». ﴿ وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ﴾ «و یاری و کمک، تنها از سوی خداوند است».

خداوند، توبه کنندگان را می‌آمرزد: ﴿ وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ ﴾ «و من، هر کس را که توبه کند، می‌آمرزم».

خداوند، توبه را می‌پذیرد: ﴿ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴾ «بی‌گمان خداوند، توبه پذیر مهربان است».

خداوند، انتقام دوستان خود را از دشمنانش می‌گیرد: ﴿ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴾ «بی‌گمان ما انتقام گیرنده هستیم».

سبحان الله! او، چقدر کامل و بزرگوار و باشکوه است. ﴿ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ٦٥ ﴾ «آیا برای او همنام و همتایی سراغ داری»؟!

شیخ عبدالرحمن سعدی کتابچه باارزشی به نام (الوسائل المفیدة فی الحیاة السعیدة) دارد که در آن می‌گوید: «یکی از عوامل سعادت، این است که بنده، به نعمتهایی که خداوند، به او ارزانی نموده، بنگرد تا دریابدکه او با برخورداری از این نعمتها، بر انسانهای بیشماری برتری دارد. در این صورت بنده، به لطف و فضل خداوند نسبت به خود پی می‌برد».

اگر بنده با وجود تمام کوتاهیهایش در امور دینی دقت نماید، خواهد دید که از بسیاری از مردم در محافظت بر ادای نماز جماعت و خواندن قرآن و ذکر و امثال آن بهتر است و این، نعمت بزرگی است که ارزش آن را نمی‌توان بیان کرد. ﴿ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ ﴾ «و نعمتهای خود را به صورت ظاهری و باطنی بر شما فرو ریخته است».

ذهبی، در مورد محدث بزرگ ابن عبدالباقی می‌گوید: او، مردم را بعد از آنکه از مسجد جامع «دارالسلام» بیرون شدند، ورانداز کرد و هیچکس را نیافت که آرزو کند به جای او باشد. این کلمه، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دارد: ﴿ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ﴾ «و آنان را بر بسیاری از کسانی که آفریده ایم، برتری دادیم».

كل هـذا الخـلق غـر و أنا منهم فاترک تفاصيل الجمل

«تمام این مردم، خام و تازه کار هستند و من هم، جزو آنان می‌باشم؛ پس تفاصیل جمله را بگذار.

نکته

اسماء بنت عمیس رضی الله عنها می‌گوید: پیامبرﷺ به من فرمود: آیا به تو کلماتی بیاموزم که هنگام بروز سختی وبلا، آنها را بگویی؟: **(الله ربی لاأشرک به شیئاً)** یعنی: «الله، پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی‌سازم».

و در روایتی دیگر آمده است: «به هر کس غم و اندوه یا بیماری یا سختی برسد و او بگوید: (الله ربی لا شریک له)، آن غم و اندوه و بلا از او دور می‌شود».

کارهای سیاه و تاریکی وجود دارد که لکه های تاریکی بر قلب می‌گذارد. پس هر گاه انسان، به سوی پروردگارش برود و کارش را به او بسپارد و خودش را به آستان خداوند بیندازد، بی آنکه مخلوقی را شریک او بگرداند، خداوند، مشکل او را حل می‌نماید؛ اما هر کس، با دلی غافل روی به آستانش بیاورد، هرگز مورد عنایت قرار نمی‌گیرد. شاعر می‌گوید:

و ما نبـالی إذا أرواحنا سلـمت بما فقدناه من مال و من نشـب

«وقتی ارواح ما سالم باشند، به خاطر مال و ثروتی که از دست داده ایم، باکی نداریم».

فالمال مکتسب و العـز مرتجع إذا النفوس وقاها الله من عطب

«مال، بدست آوردنی و عزت، بازگشتنی است، اگر خداوند، از نابودی نجات دهد».

ترس از حسود...

کسانی را که از انسانهای حسود می‌ترسند، به امور ذیل توصیه می‌نمایم:

۱- خواندن سوره های **(الفلق)** و **(الناس)** به همراه ذکر و دعا؛ ﴿ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝٥ ﴾ «و از شر حسود (به خدا پناه می‌برم)، بدانگاه که حسد می‌ورزد».

۲- کار خود را از حسود پوشیده نگه دار؛ ﴿ لَا تَدۡخُلُواْ مِنۢ بَابٖ وَٰحِدٖ وَٱدۡخُلُواْ مِنۡ أَبۡوَٰبٖ مُّتَفَرِّقَةٖ ﴾ «از یک در وارد نشوید و از درهای متفرق وارد شوید».

۳- از حسود دوری کن؛ ﴿ وَإِن لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ لِي فَٱعۡتَزِلُونِ ۝٢١ ﴾ «و اگر به من ایمان نمی‌آورید، پس از من کناره گیری کنید».

۴- نیکی کردن به حسود به قصد دفع آزارش؛ ﴿ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ﴾ «با همان شیوه که بهتر است، آن را دور کن».

با مردم با اخلاق نیک رفتار کن

اخلاق خوب، برکت و سعادت است و اخلاق بد، نگون بختی و شومی است. در حدیث آمده است: «انسان، به خاطر اخلاق خوبش به مقام روزه دار شب زنده دار می‌رسد». «آیا به شما نگویم که چه کسانی در روز قیامت به من نزدیکتر خواهند بود و آنها را بیشتر دوست خواهم داشت؟! آنها، همان کسانی هستند که اخلاق بهتری دارند».

﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ۝٤ ﴾ «و بی گمان تو، دارای اخلاق سترگی هستی».

﴿ فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ ﴾ «پس به سبب رحمت و لطف خداوند برای آنان نرم و مهربان شدی و اگر سنگدل و درشت خو بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند».

﴿ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا ﴾ «و به مردم سخنان نیک و خوب بگویید».

عایشه صدیقه رضی الله عنها در بیان ویژگی پیامبرﷺ می‌گوید: (کان خلقه القرآن) یعنی: «اخلاق او، قرآن بود».

اخلاق خوب و سعه صدر، نعمت بزرگ و سرور و شادمانی برای هر آن کسی است که خداوند، نسبت به او اراده نیک دارد. اما زودرنجی، تندخویی و خشم، رنجی مداوم و عذابی همیشگی است.

غم مخور تا به تو بگویم چکار کنی

کسی که از بی خوابی رنج می‌برد، چه باید بکند؟ کسی که خوابیدن، برایش مشکل است و روی رختخواب از این پهلو به آن پهلو می‌شود و نمی‌تواند بخوابد، این کارها را انجام دهد:

۱- اذکار شرعی ﴿ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ ﴾ «آگاه باشید که دلها، با ذکر خدا آرام می‌گیرند».

۲- روزها نخوابد مگر آنکه چاره ای نباشد: ﴿ وَجَعَلۡنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشٗا ﴿١١﴾ ﴾ «و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی قرار داده ایم».

۳- خواندن یا نوشتن تا وقت خواب: ﴿ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ﴿١١٤﴾ ﴾ «و بگو: ای پروردگارم! بر دانش من بیفزای».

۴- خسته کردن بدن در روز با انجام کارهای مفید: ﴿ وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورٗا ﴾ «و روز را برای پراکنده شدن (جهت کار و تلاش) قرار داده است».

۵- کم نوشیدن نوشیدنیهای مانند چای و قهوه که باعث کم خوابی می‌شوند.

شکـونا إلى أحبـابنا طول ليلنا فقـالوا: ما أقصـر الليل عنـدنا

و ذاک بأن النوم يغشى عيونهم يقيناً و لا يغشى لنا النوم أعينا

«به دوستانمان از طولانی بودن شبمان شکایت بردیم؛ به ما گفتند: شب، برای ما چقدر کوتاه است!

این، برای آن است که آنها، به خواب می‌روند و خواب، از چشمان ما پریده است».

تلخی گناه با شیرینی طاعت و درخشش ایمان و طعم سعادت، متضاد است. ابن تیمیه می‌گوید: گناهان، دل را از گشودن بال و پرواز در فضای توحید باز می‌دارند: ﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه هست».

پیامدهای وخیم گناه

۱- گناه، حجابی میان بنده و پروردگارش می‌باشد: ﴿ كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ «هرگز! آنان، در آن روز از (رحمتِ)پروردگارشان در حجاب و محرومند».

۲- گناه، مخلوق را از خالق، وحشت زده و گریزان می‌کند. وقتی عمل انسان، بد باشد، گمانهایش نیز بد خواهد بود.

۳- پریشانی و رنج همیشگی؛ ﴿ لَا يَزَالُ بُنْيَٰنُهُمُ ٱلَّذِى بَنَوْا۟ رِيبَةً فِى قُلُوبِهِمْ ﴾ «بنایی که ساخته اند، همواره موجب تردید و پریشانی آنهاست».

ترس و اضطراب؛ ﴿ سَنُلْقِى فِى قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلرُّعْبَ بِمَآ أَشْرَكُوا۟ بِٱللَّهِ ﴾ «در دل کسانی که کفر ورزیده اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت».

۴- تلخی زندگی؛ ﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا ﴾ «و هر کس از یاد من رویگردانی نماید، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت».

۵- سنگدلی و ظلمت؛ ﴿ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً ﴾ «و دلهایشان را سخت گرداندیم».

۶- سیاهی چهره و در هم بودن آن؛ ﴿ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم ﴾ «و اما کسانی که چهره هایشان (در روز قیامت به سبب گناهان و کرده های زشتشان) سیاه است، (بدیشان گفته می‌شود) آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) کفر ورزیدید؟»

۷- نفرت و بیزاری مردم از انسان گنهکار؛ «شما مردم، گواهان خدا روی زمین هستید».

۸- تنگ شدن روزی؛ ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا۟ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ﴾ «و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان به سوی آنها فرو فرستاده شده، برپا می‌داشتند، از بالای سرشان و از زیر پاهایشان روزی می‌خوردند».

۹- نارضایتی و خشم پروردگار و کاهش ایمان و فرو آمدن بلاها و غمها؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ ﴾ «خشم خدا، یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت». ﴿ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ ﴾ «کارهایی که می‌کردند، بر دلهایشان زنگ زده است».

﴿ وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢ﴾ «و گفتند: دلهای ما در پوشش است».

رزق و روزی را بدور از حرص و آز بجوی

خداوند جهانیان، به کرم درون خاک روزی می‌دهد: ﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُم ﴾ «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می‌کند، وجود ندارد، مگر آنکه گروههایی همچون شمایند (و نظام حیات و ویژگیهای خاص خود را دارند و خداوند، به آنها روزی می‌دهد)».

خداوند مهربان، پرندگان را در لانه هایشان غذا می‌دهد. در حدیث آمده است: «همانطور که پرنده روزی داده می‌شود؛ صبح با شکم خالی بر می خیزد و شکمش، شامگاه پر می‌شود».

پروردگار زمین و آسمان، به ماهی درون آب روزی می‌دهد؛ ﴿ وَهُوَ يُطۡعِمُ وَلَا يُطۡعَمُ ﴾ «خداوند، روزی می‌دهد و روزی داده نمی‌شود». تو ای انسان! از کرم و پرنده و ماهی، برتر و بالاتری؛ پس به خاطر روزی غم مخور و نگران مباش.

مردمانی را می‌شناسم که فقط به خاطر دوریشان از خداوند عزوجل به فقر و رنج و ناراحتی مبتلا شده اند؛ فرد ثروتمندی را می‌بینی که از روزی فراوان و نعمت تندرستی بهره مند بوده است، اما او از اطاعت خداوند روی گردانده، در ادای نماز سستی ورزیده و مرتکب گناهان بزرگ گردیده است. بدین سان خداوند، تندرستی و فراوانی روزی را از دست او گرفته و او را به فقر وغم و اندوه مبتلا کرده است. چنین بنده ای، از رنجی به رنجی دیگر و از بلایی به بلایی دیگر گرفتار می‌گردد:

﴿ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا ﴾ «و هر کس از یاد من رویگردانی کند، زندگی سختی خواهد داشت».

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمۡ يَكُ مُغَيِّرٗا نِّعۡمَةً أَنۡعَمَهَا عَلَىٰ قَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ ﴾ «این، برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به قومی ارزانی کرده، تغییر نمی‌دهد (و آن را از آنان نمی‌گیرد) مگر آنکه خودشان را تغییر دهند (و سزاوار نقمت شوند و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند)».

﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ﴿٣٠﴾ ﴾ «و هر مصیبتی که به شما می‌رسید، به خاطر کارهایی است که با دست خود انجام داده اید و خداوند، از بسیاری عفو می‌نماید».

﴿ وَأَلَّوِ ٱسۡتَقَٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسۡقَيۡنَٰهُم مَّآءً غَدَقٗا ﴿١٦﴾ ﴾ «و اگر بر راه، استقامت کنند، به آنان آبی گوارا خواهیم نوشاند».

أتبکی علی لیلی و أنت قتلتها هنیئاً مریئاً أیها القاتل الصب

«آیا برای لیلی گریه می‌کنی و حال آنکه خودت، او را کشته ای؟ مبارک باد ای قاتل عاشق و دلداده!»

راز هدایت و رهیابی

هیچکس، راه به سوی سعادت، نمی‌برد و به آن دست نمی‌یابد مگر آنکه از راه راستی که محمدﷺ برای ما گذاشته، پیروی نماید؛ همان راهی که آن سویش، باغهای بهشت است.

﴿ وَلَهَدَيۡنَٰهُمۡ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ﴿٦٨﴾ ﴾ «و آنان را به راهی راست هدایت نمودیم».

سعادت انسان رهیافته، اینست که او، از فرجام نیک مطمئن می‌باشد، به سرنوشت خوب اعتماد دارد، نوید پروردگارش اطمینان دارد و به قضاوت پروردگارش راضی است؛ او این راه را با فروتنی در پیش گرفته و می‌داند که راهنمایی دارد که او را بر این راه هدایت می‌نماید؛ راهنمای معصومی که خودسرانه سخن نمی‌گوید و از گمراهان و گمراه کنندگان پیروی نمی‌کند. سخن این راهنما برای همه صحیح و درست است. او، از وسوسه های شیطان و از لغزشهای اهریمن و از اشتباهات انسانی، مصون و محفوظ می‌باشد؛ ﴿ لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ

بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِۦ يَحْفَظُونَهُۥ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ ﴾ «انسان، فرشتگانی دارد که (به نوبت عوض می‌شوند و) از جلو و از پشت سر، او را حفاظت می‌نمایند و به فرمان خدا از او مراقبت می‌کنند».

بنده، با در پیش گرفتن راه راست، به سعادت و خوشبختی می‌رسد؛ زیرا او می‌داند که خدایی دارد، الگویی دارد و کتابی دارد؛ در قلبش نور و در ذهنش، اندرزگویی است؛ او، به سوی نعمتها پیش می‌رود، اطاعت خدا را بجا می‌آورد و برای انجام کار خیر تلاش می‌نماید. ﴿ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهْدِى بِهِۦ مَن يَشَآءُ ﴾ «این، هدایت خداست؛ هرکس را که بخواهد به آن رهنمون می‌گردد».

أين ما يدعى ظلاماً يا رفيق الدرب أينا إن نـورالـلّه فـی قلبـی و هـذا مـا أراه

«ای همراه مسیر باریک و حساس! آنچه تاریکی، خوانده می‌شود، کجاست؟ نور خدا، در دل من است و این، همان چیزی است که می‌بینم».

دو راه وجود دارد؛ یکی، معنوی است و دیگری محسوس. راه معنوی، راه هدایت و ایمان است و راه محسوس، راهی بر روی جهنم، می‌باشد. راه ایمان، بر روی دنیای زودگذر زده شده است و قلابهایی از شهوت و امیال نفس دارد. صراط و راه آخرت، روی جهنم است و قلابهایی همانند خار درخت خرما دارد؛ پس هر کس، با ایمان خود از پل و راه دنیا، عبور کند، از پل و معبر آخرت، بر حسب یقین خویش عبور خواهد کرد. اگر بنده، به راه راست هدایت شود، غمها و ناراحتیهای او دور می‌شود.

هر کس خواهان زندگی خوب است، این ده غنچه را بچیند

۱- نشستن درسحرگاهان برای طلب آمرزش: ﴿ وَٱلْمُسْتَغْفِرِينَ بِٱلْأَسْحَارِ ﴾ «و آنان که سحرگاهان طلب آمرزش می‌نمایند».

۲- در خلوت نشستن برای تفکر و اندیشیدن: ﴿ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند».

۳- همنشینی با صالحان: ﴿ وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم ﴾ «و خودت را به همراهی با کسانی وادار کن که پروردگارشان را می‌خوانند».

۴- ذکر: ﴿ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا ﴾ «خداوند را بسیار یاد کنید».

۵- دو رکعت نماز خاشعانه: ﴿ ٱلَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَٰشِعُونَ ۝٢ ﴾ «کسانی که در نمازشان خشوع دارند».

۶- تلاوت قرآن و تدبر در آن: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ ﴾ «آیا در قرآن نمی‌اندیشند»؟

۷- روزه گرفتن در روزهای گرم: در حدیث آمده است: «روزه دار غذا و نوشیدنی خود را به خاطر من (خداوند) رها می‌کند».

۸- صدقه دادن در نهان و بدور از چشم مردم؛ چنانچه در حدیث آمده است: «تا جایی که دست چپ او نمی‌داند که دست راستش چه انفاق (و صدقه)می‌کند».

۹- برطرف کردن رنج و گرفتاری یک مسلمان؛ در حدیث آمده است: «هر کس یکی از گرفتاریهای دنیوی مسلمانی را حل کند، خداوند او را از گرفتاریهای قیامت نجات می‌دهد».

۱۰-بی علاقه بودن به دنیای فانی: ﴿ وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ۝١٧ ﴾ «و آخرت، بهتر و ماندگارتر است».

اینها، ده نسخه کامل برای زندگی بهترند.

بدبختی پسر نوح پیغمبر، این بود که گفت: ﴿ سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ ٱلْمَآءِ ﴾ «به بالای کوهی خواهم رفت که مرا از (غرق شدن در) آب نجات دهد». اگر او، به پروردگار آسمان و زمین پناه می‌برد، به ذاتی بزرگتر و قویتر پناهنده شده بود و بطور قطع نجات می‌یافت.

بدبختی نمرود، این بود که گفت: من، زنده می‌کنم و می‌میرانم. او، می‌خواست لباسی به تنش کند که از او نبود و صفتی را غصب نماید و به خود نسبت دهد که برایش جایز نبود. از اینرو حیران و ناکام و خوار گردید.

﴿ فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلۡأٓخِرَةِ وَٱلۡأُولَىٰٓ ﴿٢٥﴾ ﴾ «پس خداوند، او را به شکنجه و عذاب دنیا و آخرت گرفتار ساخت».

کلید سعادت، یک کلمه است و میراث گرانبهای آیین اسلامی یک عبارت؛ شعار رستگاری یک جمله بیش نیست؛ کلمه و عبارت رستگاری، این است:

(لا إله إلا الله محمد رسول الله).

سعادت کسی که در زمین، این جمله را به زبان می‌آورد، این است که در آسمان به او گفته می‌شود: راست گفتی؛ ﴿ وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ ﴾

سعادت کسی که به مفهوم این جمله عمل نماید، اینست که از هلاکت وبدبختی و ننگ و آتش جهنم نجات می‌یابد؛ ﴿ وَيُنَجِّي ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ بِمَفَازَتِهِمۡ ﴾ «خداوند، کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، رهایی می‌بخشد».

سعادت کسی که به سوی این کلمه دعوت می‌دهد، این است که نصرت و یاری الهی، شامل حالش می‌گردد و از او تقدیر و سپاس به عمل می‌آید: ﴿ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ ﴾ «و بی‌گمان لشکریان ما، چیره و پیروزند».

سعادت کسی که این کلمه را دوست دارد، اینست که عزیز و گرامی می‌گردد؛ ﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ «عزت از آن خدا و رسول خدا و از آن مؤمنان است».

بلال ﷺ برده بود، اما زمانی که بانگ توحید سر داد، آزاد شد: ﴿ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ﴾ «آنها را از تاریکیها به سوی نور بیرون می‌آورد».

ابولهب هاشمی از به زبان آوردن این کلمه امتناع ورزید، در نتیجه با ذلت و حقارت مُرد. ﴿ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ﴾ «و هر کس که خداوند، او را خوار بگرداند، هیچ کسی ندارد که او را گرامی بدارد».

این کلمه، اکسیری است که تپهٔ بشری و فانی را به قله های ایمانی و الهی و پاک تبدیل می‌نماید: ﴿ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَا ﴾ «ولی آن را نوری قرار داده ایم که هر کس از بندگان خود را که بخواهیم، به وسیله آن هدایت می کنیم».

اگر از آخرت روی برتافتی، به دنیا شادمان مباش؛ زیرا عذاب، در راهست و طوقها و شکنجه ها در انتظار تو هستند. ﴿ مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ ٢٨ هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ ٢٩ ﴾ «مال و ثروتم، به من فایده ای نرساند. قدرتم، از دستم رفت». ﴿ إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤ ﴾ «بی گمان پروردگارت در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است».

اگر از خداوند یگانه بی نیاز، رویگردان هستی، به فرزندت دل خوش نکن؛ چون رویگردانی از خداوند، نهایت و کمال رسوایی و زیانمندی و خواریست؛ ﴿ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ ﴾ «گرفتار خواری و تنگدستی شدند».

اگر کارهای بد می کنی، به ثروت و اموالت شاد و فریفته مباش؛ چون کار بد، خاتمه انسان را به نابودی می کشاند و سرنوشت انسان را با تباهی رقم می زند و در آخرت نیز نفرین، بدرقه راه انسان بدکار خواهد بود: ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰ ﴾ «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است».

﴿ وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ﴾ «و اموال و فرزندانتان چیزی نیستندکه شما را مقرب درگاه ما نمایند. مگر کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد».

نکته

(یا حی یا قیوم برحمتک أستغیث): «ای همیشه زنده پایدار! به رحمت تو یاری می‌جویم». در این دعا تناسب عجیبی وجود دارد؛ صفت حیات و زنده بودن، همه صفات کمال را در بر می‌گیرد و مستلزم آن کمال است؛ صفت پایداری، تمام صفات افعال را شامل می‌شود. بنابر این **(الحی القیوم)**، اسم اعظم است که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، اجابت می‌نماید و هرگاه با آن، از او درخواستی گردد، می‌بخشد و ارزانی می‌دارد. حیات کامل، با همه بیماریها و دردها متضاد است. بنابر این وقتی زندگی اهل بهشت کامل است، هیچ ناراحتی، اندوه و آفتی به آنها نمی‌رسد.

وجود نقص و کمبود در حیات، به کارها و افعال زیان وارد می‌نماید و با پایدار بودن منافات دارد. کمال پایداری به خاطر کمال حیات و زندگی است؛ پس کسی که کاملاً و بطور مطلق زنده است، بطور قطع صفت کمال را از دست نمی‌دهد و کسی که همیشه پایدار است، انجام هیچ کاری برای او سخت نیست. از اینرو توسل جستن به صفت حیات و پایداری و تنزیه خداوند از صفاتی که با حیات کامل تضاد دارد و به افعال زیان وارد می‌کند، مؤثر است. شاعر می‌گوید:

لعمرک ما المکروه مـن حیث تتقـی وتخشی ولا المحبوب من حیث تطمع

«قسم می‌خورم که امور ناگوار، از آنجایی نیست که پرهیز می‌کنی و از آن هراس داری، و امور دوست داشتنی از آنجا نیست که طمع داری».

و أکـثـر خـوف النـاس لیس بکائن فـمـا درک الهـم الـذی لیـس یـنفع

«و بیشتر آنچه مردم از آن می‌ترسند، اتفاق نمی‌افتد؛ پس ناراحتیِ بی فایده چرا»؟

غم مخور و واقع نگر باش

اگر امور سخت و دشوار را آسان قلمداد کنی، سهل و آسان می‌شود و هرگاه از کاری ناامید شوی، برای گریز از آن تلاش خواهی کرد: ﴿ سَيُؤْتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى

ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ﴿٥٩﴾ «خداوند و پیامبرش، از لطف خویش ما را بهره مند خواهند ساخت؛ ما، مشتاقانه به سوی خداوند روی آورده ایم».

در کتابی خواندم که مردی، از پنجره ای بیرون پرید؛ آن مرد، یک انگشتر به دست داشت که به یکی از پیچهای پنجره گیر کرد و انگشتش را از بیخ کند؛ او، دیگر چهار انگشت داشت. خودش می‌گوید: اینک فکر می‌کنم که فقط چهار انگشت داشته ام و فقط زمانی که به یاد آن واقعه می‌افتم، به خاطرم می‌آید که یکی از انگشتانم را از دست داده ام. کارم را طبق معمول انجام می‌دهم و از آنچه رخ داده، راضی هستم.

«خداوند، چنین مقدر نموده و او، هر چه بخواهد، می‌کند».

لا تقل للنـار أح إن قلت أحا فرح الجانی وسح الدمـع سحا

«به آتش فوت نکن؛ اگر به آتش فوت کنی، دودش به چشم خودت می‌رود و اشک، سرازیر می‌گردد».

مردی را می‌شناسم که دست چپش را به علت بیماری، از کتف قطع کرده اند؛ او، مدتی طولانی زندگی کرده، ازدواج نموده و دارای فرزندانی شده است. او، به راحتی رانندگی می‌کند و کارش را طوری خوب انجام می‌دهد که گویا خداوند از همان اول یک دست به او داده است.

«به آنچه خداوند، بهره تو نموده، راضی باش؛ آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود».

و سلّ نفسک تسلو فی منازلها هل الدموع ترد الغائب الغالی؟

«به خودت دلجویی بده؛ آیا اشکها، چیز ارزشمندی را که از دست رفته، باز می‌گردانند»؟

ما، چقدر زود می‌توانیم خودمان را با واقعیت سازگار نماییم و چه زیباست که خودمان را با وضعیت موجود و زندگی خود عادت دهیم. پنجاه سال قبل در خانه حصیری پهن بود و یک مشک آب و دیگ و ظرفهای سفالی، اسباب و اثاثیه خانه بودند و زندگی ما، همانطور ادامه داشت و پابرجا بود؛ چون ما به آن حال، راضی بودیم و واقعیت و وضعیت خود را پذیرفته بودیم.

و النـفـس راغـبة إذا رغبـتها و إذا تـرد إلـى قلـيـل تقنعا

«نفس انسان را به چیزی که علاقمند کنی و عادتش دهی، علاقمند می‌گردد و عادت می‌کند؛ از اینرو به اندک هم قانع می‌شود».

در مسجد جامع کوفه، در میان دو قبیله اختلاف و فتنه ای بروز کرد. هر دو طرف، شمشیرهایشان را از نیام بیرون کشیدند و نیزه ها را آماده کردند؛ تنور اختلاف شعله ور گشت و نزدیک بود که سرهای همدیگر را از تن جدا نمایند. در آن هنگام فردی از مسجد بیرون جست تا به دنبال مصلح بزرگ و بردبار احنف بن قیس برود؛ وقتی نزدش رفت، دید که او در خانه اش مشغول دوشیدن گوسفندان خود می‌باشد، ردایی دارد که قیمتش کمتر از ده درهم است، لاغراندام و ضعیف است. بالاخره او را از اتفاقی که در مسجد رخ داده بود، باخبر کردند، اما او مضطرب و پریشان نگشت. چون او به رخدادها و مشکلات عادت کرده و در میان حادثه ها زندگی بسر نموده بود؛ او، به آنان گفت: خیر است انشاءالله؛ سپس افطارش را آوردند. گویا هیچ اتفاقی نیفتاده بود. افطارش تکه نانی خشک، مقداری روغن و نمک و یک لیوان آب بود. او با نام خدا شروع به خوردن کرد و بعد از خوردن غذا، خدا را ستایش نمود و گفت: گندم عراق و مقداری روغن شام به همراه نمک مرو و آب دجله، نعمتهای بزرگی هستند. آنگاه لباس پوشید و عصایش را به دست گرفت و به میان جمعیت رفت. مردم، او را دیدند و چشم به سوی او دوختند و ساکت شدند تا ببینند او، چه می‌گوید. وی، سخنان صلح آمیزی گفت و از مردم خواست که متفرق شوند. مردم هریک به سویی رفتند و فتنه، فروکش کرد و غائله خاموش شد.

قديدرک الشرف الفتی و رداؤه خلــق و جيـب قميصه مرتــوع

چه بسا یک فرد، در حالی به شرافت می‌رسد و والامقام می‌گردد که ردایش، کهنه است و گریبان پیراهنش وصله دارد».

این داستان، درسهایی به من می‌آموزدکه عبارتند از:

عظمت و بزرگی در ظاهر پرشکوه و باابهت نیست. قلت مال و ثروت، دلیل بدبختی نیست. همچنین سعادت، در داشتن ثروت زیاد و ناز و نعمت نمی‌باشد؛ خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿ فَأَمَّا ٱلۡإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكۡرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَكۡرَمَنِ ۝١٥ وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ ۝١٦ ﴾ «اما هرگاه پروردگار انسان، او را بیازماید و او را اکرام نماید و به او نعمت دهد، می‌گوید: پروردگارم، مرا اکرام کرده است و هرگاه او را بیازماید و روزیش را کم کند، می‌گوید: پروردگارم، مرا خوار گردانیده است».

استعدادها و صفات والا، ارزش واقعی انسان هستند، نه لباس و کاخ و خانه؛ بلکه ارزش و جایگاه انسان، در علم و سخاوت و بردباری و عقلش می‌باشد. خدای متعال، می‌فرماید: ﴿ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ ﴾ «بی‌گمان گرامیترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست».

ارتباط این آیه با موضوع مورد بحث ما، این است که سعادت و خوشبختی، در ثروت زیاد نیست و کاخ مجلل و طلا و نقره، مایه خوشبختی و سعادت نیستند. سعادت قلب، به ایمان، رضایت و مهربانی است: ﴿ فَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُمۡ ﴾ «اموال و فرزندانشان، تو را به شگفت نیندازند». ﴿ قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ۝٥٨ ﴾ «بگو: به فضل و رحمت خداوند؛ پس به آن شادمان گردند که فضل و لطف خدا، از آنچه گرد می‌آورند، بهتر است».

خودت را به تسلیم شدن در برابر تقدیر و قضا عادت بده؛ اگر به قضا و قدر باور و ایمان نداشته باشی، چکار می‌کنی؟ آیا می‌خواهی در زمین سوراخی حفر کنی یا نردبانی به سوی آسمان بزنی و به آسمان بروی؟! چنین کاری، نه ممکن است و نه فایده ای دارد و تو را از تقدیر و قضا نجات نمی‌دهد. پس راه حل چیست؟

راه حل، این است که بگوییم: به تقدیر الهی راضی هستیم و در برابر آن تسلیم می‌شویم؛ ﴿ أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ ﴾ «هر کجا که باشید، مرگ، به سراغتان خواهد آمد، گرچه در برجها و کاخهای محکم و استوار باشید».

سخت‌ترین روز زندگی من و دشوارترین لحظه عمرم، زمانی بود که پزشک متخصص به من خبر داد که دست برادرم محمد- رحمت خدا بر او باد- باید از کتف قطع شود؛ این خبر، همچون بمبی در گوشم صدا داد. اما خودم را کنترل کردم و فرموده الهی را به یاد آوردم که می‌فرماید: ﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥ ﴾ «هیچ مصیبتی نمی‌آید مگر به اذن و فرمان خداوند و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می‌نماید. ﴿ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ ﴾ «و شکیبایان را مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها می‌رسد، می‌گویند: ما، از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم».

این آیات، به من روحیه و آرامش خاطر داد.

لا راعک الله فـی دنیـا نهایتـها فرقی تحل و سکنی أضیق الحفر

«گو: از دنیایی که پایانش، جدایی و سکونت در قبر تنگ و تاریک است، بهره مند نباشی».

و أحسـن الـله أجراً کنت تطلبه فقـد أتا ک علـی صغر من العمر

«خداوند، پاداشی را که خواهانش بودی، نیک بگرداند؛ به راستی خداوند، آن را در دوران خردسالیت به تو داده است».

در برخورد با واقعیتها، چاره ای جز این نداریم که ایمان داشته باشیم و تسلیم شویم و بس.

﴿ أَمۡ أَبۡرَمُوٓاْ أَمۡرٗا فَإِنَّا مُبۡرِمُونَ ٧٩ ﴾ «آنان، تصمیم محکمی گرفتند و ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری گرفتیم».

﴿ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ ﴾ «خداوند، بر کارش چیره است».

﴿ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ١١٧ ﴾ «هرگاه اراده اش، به چیزی تعلق بگیرد و اراده کاری کند، فقط به آن می‌گوید: باش؛ پس می‌شود».

به خنساء نخعی خبر می‌دهند که چهار پسرش، در جنگ قادسیه در راه خدا شهید شده اند. او، خدا را ستایش می‌کند و پروردگارش را شکر می‌گزارد. چراکه او، از سرچشمه ایمان بهره مند بود و از یقینی پایان ناپذیر، سرشار بود. از اینرو چنین فردی، شکر می‌گزارد، پاداش می‌یابد و در دنیا و آخرت خوشبخت می‌گردد و اگر چنین نکند، چه می‌تواند بکند؟ تنها کاری که می‌تواند بکند، عبارتست از: اعتراض و شیون و فریاد که نتیجه اش، چیزی جز زیان دنیا و آخرت نیست! در حدیث آمده است: «هر کس، راضی باشد، خداوند از او راضی است و هر کس، لب به نارضایتی بگشاید، خداوند از او ناراض می‌باشد».

مرهم مصیبتها و علاج بحرانها، اینست که بگوییم: ﴿ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ﴾ «همه از آن خداییم و همه به سوی او باز می‌گردیم». یعنی: همه ما از آن خدا هستیم؛ او، ما را آفریده و به سوی او باز می‌گردیم. پس آغاز همه از سوی اوست و بازگشت همه به سوی او می‌باشد؛ اختیار در دست اوست و ما، اختیاری نداریم.

نفسی التی تملک الأشیاء ذاهبة فکیف أبکی علی شی إذا ذهبا

«وجود من که مالک اموال و چیزهاست، از بین می‌رود؛ پس چگونه به خاطر از دست دادن اموال و داراییها بگریم؟»

﴿ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ ﴾ «همه چیز جز ذات خداوند، فانی است و از بین می‌رود».

﴿ كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ۝٢٦ ﴾ «هر آنچه روی زمین است، از بین می‌رود».

﴿ إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ۝٣٠ ﴾ «تو ای پیامبر! می‌میری وآنها هم خواهند مرد».

اگر ناگهان به تو خبر دهند که خانه ات، طعمه حریق شده یا فرزندت، مرده یا ثروت و دارایی ات، از بین رفته، چه می‌توانی بکنی؟ از اکنون خودت را آماده کن. فرار از قضا و قدر، سودی ندارد؛ از تقدیر راضی باش و تسلیم قضای الهی شو. واقعیت و وضعیت موجود را بپذیر تا پاداش فراوان بیابی؛ چراکه کاری جز این نمی‌توانی انجام دهی. البته یک گزینه دیگر هم وجود دارد؛ اما گزینه ای زشت و بد می‌باشدکه تو را از آن برحذر می‌دارم و آن، اینکه ناخوشنود شوی؛ ولی بدان که از اینها چیزی عایدت نمی‌گردد؟! تنها چیزی که از بی

صبری و ناخشنودی عایدت می‌شود، این است که پروردگار، از تو ناخشنود می‌گردد، مردم از تو گریزان و متنفر می‌شوند، پاداشی نمی‌یابی و بلکه گنهکار هم می‌شوی و نیز آنچه را که از دست داده ای، باز نمی‌یابی، مصیبت برطرف نمی‌شود و آنچه که برایت مقدر شده، دور نمی‌گردد: ﴿ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ فَلۡيَنظُرۡ هَلۡ يُذۡهِبَنَّ كَيۡدُهُۥ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾ ﴾ «پس سببی به سوی آسمان بجوید و بنگرد که آیا چاره اندیشی اش، آنچه را که باعث ناراحتیش شده، از بین می‌برد».

غم مخور که آنچه برایش غم می‌خوری، به زودی پایان می‌یابد

مرگ، همه را فرا خواهد گرفت؛ هم ظالم و هم مظلوم را، هم ناتوان و هم توانمند را. مرگ، سراغ هر فقیر و ثروتمندی می‌رود و تو، اولین کسی نیستی که می‌میری؛ پیش از تو نسلهای زیادی مرده اند و پس از تو نیز مردمان زیادی خواهند مرد.

ابن بطوطه می‌گوید: در شمال گورستانی دیدم که در آن هزار پادشاه دفن شده بودند؛ آنجا تابلویی وجود داشت که روی آن نوشته شده بود:

و سلاطینهم سل الطین عنهم و الرؤوس العظـام عظـاما

«اینها، پادشاهانشان هستند؛ از خاک در باره آنها بپرس؛ اینک سران بزرگ، به استخوانهای پوسیده تبدیل شده اند».

آنچه انسان را به حیرت می اندازد و او را سرگردان می‌نماید، غفلت و بی توجهی به این حقیقت است که مرگ، به صورت ناگهانی بر او یورش می‌آورد. شگفت اینجاست که انسان، خود را جاودانه می پندارد و گمان می‌کند که برای همیشه در ناز و نعمت خواهد بود. گویا آدمی، از سرنوشت قطعی خود بی خبر است! واقعاً مایه شگفت است که انسان، خودش را از فرجامی که در انتظار هر موجود زنده ای است، دور می‌داند. ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ

رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ﴿١﴾ ﴾ «ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید؛ بی‌گمان زلزله قیامت، چیز بزرگی است».

﴿ ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ﴿١﴾ ﴾ «حساب مردم، برایشان نزدیک شده و آنها در حال غفلت و رویگردانی هستند».

خداوند متعال، درباره ملتهایی که آنان را هلاک و نابود کرده و در مورد آبادیهایی که ویران نموده، می‌فرماید: ﴿ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزَۢا ﴿٩٨﴾ ﴾ «آیا احساس می‌کنی کسی از آنها باقی مانده و یا کوچکترین صدایی از آنان می شنوی؟» کارشان تمام شده و فقط حکایت آنها باقی است.

هل عندكم خبر من أهل أندلس فقد مضى بحديث القوم ركبان

«آیا از اهل اندلس خبری دارید؟ به راستی که کاروانها، حکایت قوم را با خود بردند».

نکته

دعای رفع گرفتاری و اندوه، مشتمل بر توحید الوهیت و ربوبیت و توصیف پروردگار به عظمت و بردباری است و این دو صفت، مستلزم کمال قدرت و رحمت و احسان و گذشت هستند. خداوند در این دعا به کمال ربوبیت و سروری جهان بالا و پایین و ربوبیت عرش که سقف همه آفریده ها و بزرگترین آفریده الهی است، توصیف می‌شود. توحید ربوبیت، مستلزم یگانگی اوست و این را می‌طلبد که باید خدا را در عبادت، محبت، بیم و امید وبزرگداشت و طاعت، یگانه و بی بدیل دانست. همچنین عظمت مطلق خداوند، این را می‌طلبد که تمام صفات کمال را برای او ثابت بدانیم وهر نقص و مشاهبتی را از او نفی نماییم. بردباری او مستلزم کمال مهربانی و احسانش به آفریده هایش می‌باشد. پس اگر قلب، این چیزها را بداند و بشناسد، باعث محبت و بزرگداشت و یگانه دانستن او می‌گردد و آنگاه قلب، احساس لذت و شادمانی می‌نماید و بدین سان سرور، درد و اندوه و ناراحتی و مصیبت،

دور می‌گردد؛ حتما بارها مشاهده نموده اید که هرگاه به بیمار، شادی و سروری دست می‌دهد، جسمش، برای دفع بیماری تقویت می‌گردد.

افسرده مباش؛ زیرا افسردگی، راه بدبختی و شقاوت است

مجله «المسلمون» در شماره ۲۴۰ ماه صفر سال۱۴۱۰هجری قمری نوشت که دویست میلیون نفر از جمعیت زمین به افسردگی مبتلا هستند.

افسردگی، جهان را در معرض نابودی قرار داده است! این بیماری، بین کشورهای غربی و شرقی و ثروتمند و فقیر فرقی نمی‌گذارد. افسردگی، قصد نابودی و در هم کوفتن همه را دارد و بیماری ومرضی است که به همه سرایت می‌نماید و در بیشتر موارد منجر به خودکشی می‌شود!

خودکشی، به نام و مقام و جایگاه سیاسی افراد، اهمیتی نمی‌دهد، ولی از مؤمنان می‌ترسد. آمار، نشان می‌دهد که قربانیان بیماری افسردگی در سطح دنیا، به دویست میلیون نفر می‌رسند. آخرین آمار، حاکی از آن است که حداقل از هر ده نفر، یک نفر به این بیماری خطرناک مبتلا می‌باشد! این بیماری، چنان خطرناک است که فقط بزرگترها را نمی‌گیرد، بلکه به جایی رسیده که بر جنین داخل شکم نیز حمله ور می‌شود.

افسردگی، دروازه خودکشی است

﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ﴾ «خودتان را نکشید».

﴿ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ ﴾ «با دست خودتان، خود را به هلاکت نیندازید».

خبرگزاریها، از افسردگی رونالد ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا خبر داده و گفته اند: از آنجا که سن ریگان از هفتاد سال گذشته، به این بیماری دچار است. افزایش سن، فشارهای

روانی و جراحیهای پی در پی، علت ابتلای ریگان به این بیماری بوده است: ﴿ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ ﴾ «گرچه در ساختمانهای محکم باشید».

این بیماری، به بسیاری از افراد معروف و بویژه هنرپیشگان حمله ور می‌گردد. عامل اصلی مرگ شاعر معروف صلاح جاهین، افسردگی بود؛ همچنین می‌گویند: ناپلئون بناپارت، در تبعیدگاهش از ناراحتی و افسردگی مرده است؛ ﴿ وَتَزۡهَقَ أَنفُسُهُمۡ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ﴾ «و در حالت کفر، جان دهند».

هنوز خبر هولناکی را که تقریباً صفحات اول بیشتر روزنامه ها را به خود اختصاص داده بود، به یاد داریم که یک مادر آلمانی، در یک جنایت وحشتناک اقدام به قتل سه کودک خود نمود؛ بعداً روشن شد که دلیل کارش، افسردگی بوده است. وی، از آنجا که کودکانش را خیلی زیاد دوست داشت و از ترس اینکه مبادا بعد از او گرفتار بدبختی و سختی شوند، آنها را کشت تا به زعم خود راحتشان کند و سپس خودش را هم کشت!

آمار سازمان بهداشت جهانی به خطرناک بودن این بیماری اشاره می‌نماید. در سال۱۹۷۳میلادی تعداد مبتلایان به بیماری افسردگی در جهان ۳٪ بود و در سال ۱۹۷۸ میلادی به ۵٪ رسید؛ برخی بررسیها نشان می‌دهد که از هر چهار آمریکایی، یک نفر افسردگی دارد! از طرفی رئیس کنفرانسی که با موضوع اضطراب روانی در سال ۱۹۸۱میلادی در شیکاگو برگزار شد، اعلام کرد: در جهان صد میلیون نفر از افسردگی رنج می‌برند و بیشتر این افراد، از کشورهای پیشرفته هستند. آمار دیگری نشان می‌دهد که در جهان دویست میلیون نفر، افسردگی دارند!

﴿ أَوَلَا يَرَوۡنَ أَنَّهُمۡ يُفۡتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٖ مَّرَّةً أَوۡ مَرَّتَيۡنِ ﴾ آیا نمی‌بینند که آنها در هر سال یک بار یا دو بار مورد آزمایش قرار می‌گیرند»؟

یکی از حکما می‌گوید: از لیمو، نوشیدنی شیرینی درست کن.

دیگری می‌گوید: زیرک و هوشیار، کسی نیست که درآمد زیادی دارد، بلکه زیرک و هوشیار، کسی است که سودهایش را به زیان تبدیل نمی‌کند. در قالب ضرب المثل گفته اند: به دیوار شاخ نزن! یعنی با کسی که مخالفت با او، برایت سودی ندارد، مخالفت نکن.

إذا لم تستطع شيئاً فدعه و جـاوزه الى ما تستيطع

«هر گاه توان چیزی را نداری، آن را رها کن و به چیزی روی بیاور که توانش را داری».

همچنین گفته اند: آرد را آسیاب مکن؛ ﴿ فَأَثَٰبَكُمۡ غَمَّۢا بِغَمّٖ لِّكَيۡلَا تَحۡزَنُواْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ ﴾ «پس به شما غم و اندوهی رسانید؛ این، بدان خاطر بود که دیگر برای آنچه از دست داده اید، غمگین نشوید».

این آیه، بیانگر این مطلب است که شایسته نیست کارهای انجام شده گذشته، تکرار شود؛ چون باعث اضطراب و آشفتگی و ضایع کردن وقت می‌گردد.

لا تعد قصـــة الفـراق كثيـراً و تسلّ عنها تجد فؤادک سالی

«داستان فراق و جدایی را زیاد تکرار مکن و دست از تکرارش بدار، آنگاه دلت را چنان خواهی یافت که از اندوه فراق، فارغ است».

این امکان برای افراد بیکار وجود دارد که اوقات خود را با برخی کارها پر نمایند؛ مانند انجام کارهای نیک، فایده رساندن به مردم، عیادت بیماران، زیارت قبرستانها، توجه به مساجد، مشارکت در انجمنهای خیریه، همنشینی با دوستان، مرتب کردن منزل، ورزش مفید، کمک به فقرا و بیوگان و سالخوردگان؛ ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ۝٦ ﴾ «ای انسان! همانا تو با زحمت و تلاش به سوی پروردگارت رهسپاری و او را ملاقات خواهی کرد».

ولم أر كالمعروف أما مذاقه فحـلو و أما وجـهه فجميل

«وهیچ چیز مانند خوبی ندیده ام؛ طعمش، شیرین و چهره اش، زیباست».

تاریخ را بخوان تا مصیبت یافتگان و آنهایی را ببینی که عزیزانی از دست داده و یا به نحوی دچار مصیبت شده اند:

اقرأ التـاريخ إذ فيـه العبر ضل قوم ليس يدرون الخبر

«تاریخ را بخوان که در آن درسها و عبرتها، وجود دارد؛ قومی که بی خبرند، گمراه خواهند شد».

﴿ وَكُلاًّ نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَ ﴾ «و از داستان پیامبران، برایت حکایت می‌کنیم؛ همه برای اینست که به وسیله آن دلت را استوار بگردانیم».

﴿ لَقَدْ كَانَ فِى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ ﴾ «بی‌گمان در داستانهایشان، عبرت است».

﴿ فَٱقْصُصِ ٱلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾ ﴾ «پس داستانها را حکایت کن، شاید آنان بیندیشند».

عمر رضی الله عنه فرموده است: «خواسته ای جز بهره بری از اتفاقات رخداده ندارم».

لترمی بی المنایا حیث شاءت فـإنـی فی الشجاعة ربـیت

«بلاها هر جا که می‌خواهند، مرا بیندازند؛ من، در شجاعت بزرگ شده و رشد یافته ام».

یعنی: من، از تقدیر و قضای الهی راضی و آسوده خاطرم؛ خواه برایم گوارا باشد و خواه ناگوار و تلخ.

یکی می‌گوید: باکی ندارم بر کدامین سواری، سوار باشم؛ اگر سوار بر فقر باشم، صبر می‌نمایم و اگر سواری من، ثروت و توانگری باشد، شکر خواهم کرد.

هشت تن از پسران ابی ذؤیب هذلی در یک سال به علت طاعون جان باختند؛ در چنان شرایطی او، چه می‌توانست بگوید؟ وی، تسلیم گردید و در برابر تقدیر الهی سر تسلیم فرود آورد و گفت:

و تجـلدی للشـامتین أریهم أنی لریب الدهر لا أتضعضع

«اظهار دلیری من برای کسانی که از مصیبت من شاد می‌شوند، این است که به آنها نشان می‌دهم که من، از بلای روزگار از پای در نمی‌آیم».

و إذا المنیـة انشبت اظفارها الفـیـت کـل تمیمة لا تنفع

«و هرگاه مصیبت و بلا، چنگال تیز کرد و فرو کوفت، می‌بینم که هیچ تعویذ و افسونی، سودمند نیست».

﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ ﴾ «هیچ بلایی نمی‌رسد مگر به فرمان خدا».

ابن عباس رضی الله عنه چشمانش را از دست داد. او به خود دلجویی داد و گفت:

إن يأخذ الله من عينـي نورهمـا ففي فـؤادي و قلبـي منهما نور

«اگر خداوند، نور چشمانم را گرفته، اما در قلبم، نور چشمانم وجود دارد».

قلبي ذكي وعقلي غيرذي عوج وفي فمي صارم كالسيف مأثور

«قلبی فهمیده دارم و عقلم، کجی و انحراف ندارد و در دهانم شمشیر برنده ای است».

ابن عباس رضی الله عنه در حقیقت نعمتهای زیادی را که از آن برخوردار بود، مایه دلجویی خود قرار داد تا بدین سان، ناراحتیش را به خاطر از دست دادن مقدار کمی از نعمتها رفع نماید.

پای عروه بن زبیر قطع شد و در همان روز پسرش، مرد. با این حال عروه گفت: «بارخدایا! تو را ستایش می‌کنم؛ اینک که نعمتت را گرفتی، تو خود آن را داده بودی و اگر گرفتار بلایم نمودی، همانگونه سلامتی و عافیت نیز بخشیده بودی. چهار عضو به من بخشیدی و یک عضو را از من گرفتی؛ چهار فرزند به من دادی و فقط یکی را گرفتی». ﴿ وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ ﴾ «و در برابر صبری که کردند، خداوند، بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می‌کند». ﴿ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡ ﴾ «سلام بر شما به خاطر صبری که نمودید».

عبدالله بن صمه برادر درید کشته شد؛ درید، خود را بدین صورت آرامش و تسلیت می‌داد که تمام توانش را در دفاع از برادرش انجام داده، اما در برابر تقدیر چاره ای نیست.

برادر درید، کشته شد و او در تسلیت به خود، چنین سرود:

و طاعنت عنه الخيل حتى تبددت و حتى علاني حالك اللون أسود

«در دفاع از او به سوی اسبها نیزه انداختم و شمشیر زدم تا اینکه متفرق و پراکنده شدند و سیاهی، مرا فرا گرفت».

طعان امرئ آسى أخاه بنفسه و يعلم أن المرء غير مخلد

«شمشیرهای شخصی که با جانفشانی، با برادرش همدردی می‌نماید و می‌داند که انسان، جاودان و ماندگار نیست».

و خففت وجدى أننى لم أقل له كذبت ولم أبخل بما ملكت يدى

«و خودم را دلجویی دادم که من، به او نگفتم: دروغ می‌گویی و همچنین از آنچه در دست و توانم بود، دریغ نورزیدم».

شافعی، در راستای دلجویی از مصیبت زدگان چنین سروده است:

دع الأيام تفعل ما تشاء و طب نفسا إذا حكم القضاء

روزگار را بگذار هر چه می‌خواهد، بکد و از حکم قضا و قدر، شادمان باش».

إذا نزل القضاء بأرض قوم فلا أرض تقيه و لا سماء

«هرگاه تقدیر در سرزمین قومی فرود آید، انسان را هیچ زمین و آسمانی، پناه نمی‌دهد».

ابوالعتاهیه می‌گوید:

كم مرة حفت بک المكاره خار لک الله وأنت كاره

«چه بسیار ناخوشیهایی که تو را از هر سو فرا گرفته اند و خداوند، آنها را برایت انتخاب نموده است؛ حال آنکه تو، نمی پسندی».

چه بسیار از مرگ ترسیدیم و نمردیم؟ چه بسیار گمان بردیم که همه چیز، تمام شده، اما ناگهان سرآغاز جدیدی، فرارسید و نیرومند و قوی، تداوم یافت!

چه بسیار اتفاق افتاده که راهها، به روی ما بسته شوند و هیچ چاره ای نداشته باشیم و دنیا، بر ما تاریک گردد، اما ناگهان فتح و پیروزی و خیر و مژده فرا رسیده است! ﴿ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ﴾ «بگو: خداوند، شما را از آن و از هر مشکلی نجات می‌دهد».

چه بسیار اتفاق افتاده که دنیا، بر ما تاریک شده و از خودمان به تنگ آمده ایم و زمین با وجود فراخیش، برای ما تنگ گردیده، اما ناگهان خیر فراگیر و سهولت و یاری فرا رسیده

است! ﴿ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ﴾ «اگر خداوند، به تو زیانی برساند، هیچکس جز او وجود ندارد که آن را از تو دور کند».

هر کس، یقین داشته باشد که خداوند، بر کارش چیره است، هرگز از غیر خدا نمی هراسد. اگر به یقین بدانی که هر چیزی، پایین تر و ناتوان تر از خداست، هرگز از غیر خدا نمی‌ترسی. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ ﴾ «از آنها مترسید و از من بترسید».

عزت، با خداست و عزت، از آن خدا و پیامبرش و نیز از آنِ مؤمنان می‌باشد.

پیروزی با خداست: ﴿ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ١٧٣ ﴾ «بی‌گمان لشکریان ما پیروزند». ﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١ ﴾ «بی‌گمان ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که خلایق بپا می خیزند، یاری می‌کنیم».

ابن کثیر در تفسیر خود حدیثی قدسی آورده است که خداوند می‌فرماید: «سوگند به شکوه و تواناییم که هیچ بنده ای به من تمسک نمی‌جوید، مگر آنکه برای او، برون رفت و راه حلی از مکر و دسیسه ای که اهل آسمانها و زمین نسبت به او نموده اند، پدیدمی‌آورم و سوگند به شکوه و توانایی ام که هیچ بنده ای به غیر من تمسک نمی‌جوید مگر آنکه زمین را از زیر پایش در می‌آورم (و زیر پایش را خالی می‌کنم!)».

یکی از علما می‌گوید: «با (**لا حول و لا قوة إلا بالله**)، سختیها، قابل تحمل می‌شوند و با آن می‌توان در برابر سختیها و فجایع، مقاومت نمود و به بهترین حالات دست یافت.

پس ای بنده! ورد این کلمه را بر خود لازم بگیر؛ چون یکی از خزانه های بهشت و یکی از پایه ها و ارکان سعادت و آرامش می‌باشد.

استغفار، شکننده قفلهاست

یکی از علما می‌گوید: هرگاه مسئله ای برایم حل نمی‌شود، هزار بار یا بیشتر و یا کمتر استغفار می‌نمایم؛ پس خداوند، گره کارم را می‌گشاید».

﴿ فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا ﴿١٠﴾ ﴾ «پس گفتم: از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید؛ بی‌گمان او، بس آمرزنده است».

یکی از عوامل آرامش، استغفار و طلب آمرزش از خداوند است. چه بسیار چیزهای زیان آوری که مفید و سودمند واقع می‌شوند! هر آنچه مقدر شده، به خیر انسان است؛ حتی گناه به شرط توبه. در مسند روایتی بدین مضمون آمده است که: «خداوند، برای بنده هیچ چیزی را مقدر نمی‌نماید مگر آنکه به خیر اوست».

به ابن تیمیه گفتند: حتی گناه؟ گفت: بله، اگر با توبه و ندامت و طلب آمرزش و فروتنی همراه باشد. ﴿ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ﴿٦٤﴾ ﴾ «و اگر آنان آنگاه که بر خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر، برایشان طلب آمرزش می‌کرد، خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند».

ابوتمام در باره روزهای خوب و خوش و روزهای ناخوش و بد، چنین سروده است:

مرت سنون بالسعود و بالهنا فكأنها من قصرها أيام

ثم انثنت أيام هجر بعدها فكأنها من طولها أعوام

ثم انقضت تلك السنون و أهلها فكأنها و كأنهم أحلام

«سالها با خوشبختی و خوبی گذشت، اما از بس که کوتاه بود، گویا فقط چند روز بود که بگذشت.

پس از آن، روزهای جدایی و هجران پدیدار شد و از بس که دراز است، گویا چندین سال می‌باشد.

سپس این سالها و اهل آن، همه رفتند؛ پس گویا سالها و کسانی که در آن زیستند، خواب و رؤیا بودند».

﴿ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ ﴾ «و این روزها را میان مردم به گردش در می‌آوریم». ﴿ كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَهَا لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾ ﴾ «روزی که آنها قیامت را می‌بینند، گویا جز یک شام یا یک صبح در دنیا نبوده اند».

از بزرگانی که تاریخ، نامشان را ثبت نموده، شگفت زده ام. آنها، از مصیبتها چون قطره های باران یا نسیم ملایم باد، استقبال می کردند. در رأس همه، محمد مصطفیﷺ است؛ او در غار به همراهش فرمود: ﴿ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ «غم مخور که خدا با ماست».

پیامبرﷺ در راه هجرت در حالی که از وطن بیرون رانده شده و آواره بود، به سراقه مژده داد که دستبندهای کسری را به دست خواهد کرد!

بشری من الغیب ألقت فی فم الغار و حیاً و أفضت إلی الدنیا بأسرار

«مژده وحی در غار رسید و اسراری در دنیا منتشر کرد».

رسول خداﷺ، در جنگ بدر زره پوشید و این آیه را تلاوت نمود: ﴿ سَيُهۡزَمُ ٱلۡجَمۡعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ﴿٤٥﴾ ﴾ «گروه دشمن، به زودی شکست خواهد خورد و پا به فرار خواهد گذاشت».

أنت الشجاع إذا لقیت کتیبة أدبت فی هول الردی أبطالها

«تو ای پیامبر! آن شجاع و دلیری هستی که هرگاه با دسته ای روبرو می‌شدی، قهرمانان شرور آن را در وحشت جنگ، ادب می‌نمودی».

در جنگ احد بعد از آنکه تعدادی از یاران پیامبرﷺ کشته و یا زخمی‌شدند، ایشان به اصحابؓ فرمود: «پشت سرم صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم».

براستی که اینها، همتهای پیامبرانه ای هستند که کوهها را تکان می‌دهند و سر به فلک برافراشته اند. قیس بن عاصم منقری از بردباران و شجاعان عرب بود؛ او با ردایش زانوهای خویش را بسته بود و برای قومش، داستانی تعریف می کرد؛ در این اثنا مردی نزد او آمد و گفت: پسرت همینک کشته شد؛ او را پسر فلان زن به قتل رساند. قیس، چادرش را باز نکرد

و داستانش را ناتمام نگذاشت و ادامه داد تا اینکه سخنش به پایان رسید؛ سپس گفت: پسرم را غسل دهید و او را کفن کنید؛ آنگاه مرا خبر دهید تا بر او نماز بخوانم! ﴿ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِ ﴾ «و کسانی که در سختیها و هنگام آمدن مشکل، شکیبایی می‌ورزند».

به عکرمه بن ابی جهل به هنگام مرگ آب دادند؛ اما او، آب را به حارث بن هشام حواله داد. به همین منوال هر یک از آنان، آب را به دیگری حواله داد تا اینکه همه آنها با لب تشنه جان به جان آفرین سپردند.

إذا قتلوا ضجت لمجد دماؤهم و كان قديماً من مناياهم القتل

«هنگامی که کشته می‌شوند، خونشان، افتخار می آفریند و از قدیم، کشته شدن، یکی از آرزوهایشان بوده است».

شاعر می‌گوید:

و إنما رجل الدنيا و واحدها من لايعول فی الدنيا علی رجل

«تنها مرد واقعی دنیا، کسی است که در دنیا به خاطر از دست دادن کسی، فریاد و واویلا سر نمی‌دهد».

تکیه گاه مردم باش

فرد عاقل و دوراندیش، همواره کاری می‌کند که مردم بر او تکیه کنند، نه اینکه تکیه گاه او باشند. پس عاقل، موضعی نمی‌گیرد و چنان تصمیمی اتخاذ نمی‌کند که بر مردم تکیه نماید. مردم، تا یک حدی با دیگران همکاری می‌نمایند و کمک کردن آنها، حدی دارد که از آن، پا فراتر نمی‌گذارند. به حسین بن علی رضی الله عنه نگاه کن؛ او فرزند دختر پیامبر ﷺ است، کشته می‌شود؛ اما امت، یک کلمه هم نمی‌گویند! بلکه کسانی که او را کشتند، از این پیروزی بزرگ که حسین رضی الله عنه را سر بریدند، فریاد تکبیر سر دادند! شاعر می‌گوید:

جاؤوا برأسک یا ابن بنت محمد متزملاً بدمائه تزميلا

«سرِ آغشته به خونت را آوردند ای پسر دختر پیامبر»!

و یکبـرون بـأن قـتلت و إنمـا قتـلـوا بک التکـبـیر و التهلیـلا

«آنها، تکبیر می‌گویند که تو، کشته شده ای، ولی در حقیقت آنها، با کشتن تو، الله اکبر و لا اله الا الله را کشته اند».

احمد بن حنبل را به زندان بردند و طوری شلاق زدند که در معرض مرگ قرار گرفت، اما هیچکس به دفاع از او برنخاست.

ابن تیمیه را اسیر کردند و او را سوار بر قاطری به مصر بردند. اما آن جمعیت زیادی که بعداً در تشییع جنازه اش شرکت کردند، در دفاع از او هیچ تکانی نخوردند. چون انسانها، حدی دارند که از آن نمی‌گذرند.

﴿ وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا ۝٣ ﴾ «آنان، مالک هیچ سود و زیانی برای خود نیستند و نه مرگ و زندگی و رستاخیزی را در اختیار دارند».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٦٤ ﴾ «ای پیامبر! تو را خداوند و آن مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، بس هستند».

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ «و بر خداوندی که نمی‌میرد، توکل کن».

﴿ إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗا ﴾ «آنان، هیچ چیزی را از تو دور نمی‌کنند».

فالزم یدیک بحبل الله معتصماً فإنه الرکـن إن خانـتک أرکان

«با دو دست خود، محکم به ریسمان الهی چنگ بزن؛ زیرا ریسمان الهی، تکیه گاهی واقعی است که همچون دیگر تکیه گاهها به تو خیانت نمی‌کند».

آدم صرفه جو، فقیر نمی‌شود

«هر کس صرفه جویی کند، تنگدست نمی‌شود». شاعری می‌گوید:

اجمع نقودک إن العز فی المال واستغن ما شئت عن عم و عن خال

«پولهایت را جمع کن؛ چون عزت، در دارایی است و خودت را از عمو و دایی بی نیاز بگردان».

فلسفه ای که به خرج کردن بیهوده و تلف کردن دارایی و یا به جمع نکردن آن فرا می‌خواند، درست نیست؛ بلکه این فلسفه، ره آورد عابدان هندی و صوفیان جاهل است.

اسلام، به کسب شرافتمندانه و جمع آوری مال خوب و انفاق آن در راه درست دعوت می‌دهد تا بنده، با مال خودش و به خاطر بی نیازی از دیگران، عزیز و محترم باشد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «چه زیباست ثروت و دارایی نیکو در دست مرد صالح و نیک».

بدهی زیاد و فقر آزاردهنده، انسان را غمگین و ناراحت می‌نماید. در حدیث آمده است: «آیا شما تنها در انتظار توانگری و ثروتی طغیانگر می‌باشید یا منتظر فقری هستید که انسان را از همه چیز فراموش می‌گرداند؟» از اینرو پیامبرﷺ از فقر، به خدا پناه برده و فرموده است: «بارخدایا! از کفر و از فقر به تو پناه می‌برم»و و نیز می‌فرماید: «نزدیک است که فقر، به کفر تبدیل شود». این حدیث، با حدیثی که ابن ماجه روایت می‌کند، تضادی دارد؛ در آن حدیث آمده است: «به دنیا بی علاقه باش تا بدین سان خداوند، تو را دوست بدارد و از آنچه مردم دارند، روی بگردان؛ در این صورت مردم تو را دوست خواهند داشت». این حدیث، ضعیف و بدین معنا می‌باشد که باید از دنیا به اندازه کفاف داشته باشی تا تو را از گدایی کردن و دراز کردن دست نیاز، پیش مردم، بی نیاز نماید و بتوانی شرافتمند و بدون وابستگی و نیاز به مردم، زندگی نمایی.

«و هر کس، قصد بی نیازی داشته باشد، خداوند، او را بی نیاز می‌نماید».

و ما مددت یدی إلّا لخالقها و ما طلبت من المنان دیناراً

«و دستم را جز به سوی آفریننده دست، دراز نکرده ام و از فردی که منت می‌گذارد، یک دینار هم نخواسته ام».

در حدیث صحیح آمده است: «تو، اگر ورثه خود را بعد از خود توانگر بگذاری، بهتر از آن است که آنها را فقیر و نیازمند، ترک نمایی که ناگزیر شوند دست نیاز به سوی مردم دراز نمایند».

أسد به ما قد أضاعوا و فرطوا حقوق أناس ما استطاعوا لها سدا

«بدین وسیله آنچه را که از حقوق مردم ضایع کرده و در آن کوتاهی ورزیده اند، جبران می‌نمایم».

شخصی در مورد عزت نفس می گوید:

أحسن الأقوال قولی لک خذ أقبح الأقوال کلا و لعل

«بهترین سخنم به تو، این است که بگیر، و زشت ترین سخنم، گفتنِ (نه) و (شاید) است».

در حدیث صحیح آمده است: «دست بالا از دست پایین بهتر است». دست بالا، دهنده و دست پایین، گیرنده و یا سؤال کننده می‌باشد. ﴿تَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ﴾ «شخص ناآگاه، آنان را توانگر می پندارد؛ از بس که آنها عزت نفس دارند و دست دراز نمی‌کنند». از این آیه، چنین بر می‌آید که برای بدست آوردن روزی یا شغلی، نزد هیچکس چاپلوسی نکن؛ چون خداوند عزوجل، ضامن روزی و اجل و آفرینش است؛ چراکه عزت ایمان، پایدار است و مؤمنان، شرافتمند می‌باشند و عزت، از آن مؤمنان است و مؤمنان، همواره سربلندند.

﴿أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ١٣٩﴾ «آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ عزت همگی از آن خداست».

ابن وردی می گوید:

أنا لا أرغب تقبیل ید قطعها أحسن من تلک القبل

«به هیچ عنوان دوست ندارم دست کسی را ببوسم؛ دستم قطع شود، بهتر از آنست که دست کسی را ببوسم».

إن جزتنی عن صنیع کنت فی رقها أو لا فیکفینی الخجل

«چه مرا از گرفتاریم نجات دهد و چه ندهد، شرمندگی خواهش، برای من کافی است».

تنها به خداوند وابسته باش

وقتی زنده کننده و میراننده و روزی دهنده، فقط خداوند است، پس چرا از مردم بترسیم؟ بیشترین چیزی که باعث غم و ناراحتی می‌شود، وابستگی به مردم، تلاش برای جلب رضایت آنها، نزدیکی جستن به آنان و تعریف و تمجید از آنها و نیز زیانمند پنداشتن خود در صورت نکوهش آنهاست. چنین رویکردی، نتیجه ضعف انسان در توحید است.

فلیتک تحلو و الحیاة مریرة و لیتک ترضی والأنام غضاب

«ای کاش تو شیرین می بودی و زندگی، تلخ؛ و ای کاش تو، راضی می بودی و مردم، ناخشنود».

إذا صح منک الود فالکل هین و کل الذی فوق التراب تراب

«هر گاه دوستیت، درست و برابر شود، همه چیز آسان است و هر آنچه که روی خاک است، خودش خاک می‌باشد».

عوامل آرامش

ابن قیم، اموری ذکر نموده که به وسیله آن، به انسان آرامش دست می‌دهد. مهمترین عامل آرامش، توحید است. انسان، متناسب با میزان صفا و شفافیت توحید، دارای شرح صدر خواهد بود. توحید، دل انسان را چنان بزرگ و باز می‌نماید که از تمام دنیا گشاده تر می‌شود.

انسان مشرک و ملحد، در حقیقت زندگی ندارد. خداوند، می‌فرماید: ﴿ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ١٢٤ ﴾ «و هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا حشر خواهیم کرد».

﴿ فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ ﴾ «خداوند، هر کس را که خداوند هدایت نماید، سینه او را برای (پذیرش) اسلام می‌گشاید».

﴿ أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ ﴾ «کسی که خداوند، دل او را برای اسلام گشوده است، بر نوری از سوی پروردگارش می‌باشد».

خداوند، دشمنان خود را به تنگدلی، ترس، هراس و اضطراب تهدید کرده است: ﴿ سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا ﴾ «در دل کسانی که کفر ورزیده اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت». ﴿ فَوَيۡلٞ لِّلۡقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكۡرِ ٱللَّهِ ﴾ «پس وای برای کسانی که دلهایشان سخت شده و به یاد خدا نمی‌افتند». ﴿ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ ﴾ «و خداوند، آن کس را که بخواهد گمراه نماید، دل او را تنگ می‌گرداند؛ گویا به آسمان بالا می‌رود».

از جمله چیزهایی که به انسان شرح صدر می‌دهد، علم مفید است؛ علما از تمام مردم، شرح صدر بیشتری دارند و از همه شادمانترند. چون آنها میراث محمدی را با خود دارند. ﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُ ﴾ «و به تو چیزی آموخت که نمی‌دانستی».

﴿ فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ ﴾ «پس بدان که هیچ معبود بحقی جز الله نیست».

عمل صالح، از عواملی است که انسان را دلشاد می‌نماید و به او شرح صدر می‌دهد. عمل نیک، قلب را نورانی می‌کند، چهره را روشن می‌گرداند، روزی را فراوان می‌نماید و انسان را محبوب دلها قرار می‌دهد: ﴿ لَأَسۡقَيۡنَٰهُم مَّآءً غَدَقٗا ﴾ «به آنان آبی گوارا می نوشاندیم».

شجاعت نیز، به انسان شرح صدر می‌دهد. انسان شجاع، استوار، پایدار و قوی است. چون به خداوند مهربان پناه می‌برد و حوادث، برای او مهم نیستند، شایعات او را تکان نمی‌دهند و وسوسه ها، او را پریشان نمی‌نمایند.

تردی ثیاب الموت حمراً فما أتی لها الليل إلا و هی من سندس خضر

«لباسهای سرخ مرگ را به تن کرد؛ اما شبانگاه، آن لباس به لباسهای سبز و ابریشمی تبدیل شد».

وما مات حتی مات لمضرب سیفه من الضرب واعتلت علیه القنا السمر

«تا زمانی که دسته شمشیرش، از ضربه های زیاد، نشکسته و از بین نرفته بود، زنده ماند و بعد از آن کشته شد و نیزه های شکسته، روی او انباشته شدند».

پرهیز از گناهان نیز از اسباب آرامش و شرح صدر است. گناه، اندوه زودرس، تاریکی هلاکت بار و هراسی است که انسان را فرا می گیرد.

رأیت الذ نوب تمیت القلوب و قد یورث الذل إدمانها

«گناهان را دیدم که دلها را می‌میراند و تداوم بر گناه، ذلت و خواری به جا می گذارد».

همچنین پرهیز از زیاده روی در امور مباح از قبیل: سخن گفتن، غذا خوردن، خوابیدن و همنشینی با مردم، به انسان آرامش می‌دهد: ﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣ ﴾ «و کسانی که از کارهای بیهوده، رویگردان هستند». ﴿ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ۝١٨ ﴾ «هیچ سخنی نمی گوید مگر آنکه نزد او نگهبانی آماده است (که آن را ثبت می کند)».

﴿ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْ ﴾ «بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید».

یا رفیق الفراش أکثرت نوماً إن بعد الحیاة نوماً طویلاً

«ای رفیق رختخواب! زیاد می‌خوابی؛ بعد از پایان زندگی، خوابی طولانی خواهد بود».

تقدیر و سرنوشت

فردی که از بیماری افسردگی رنج می‌برد، به روانپزشک مراجعه کرد. پزشک مسلمان به او گفت: بدان که آفرینش و تدبیر جهان تمام شده و هیچ حرکتی در آن بدون فرمان الهی صورت نمی گیرد؛ پس ناراحتی و اندوه برای چه؟!

در حدیث آمده است: «خداوند، تقدیر آفریده ها را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش نوشته است». متنبی می گوید:

و تعظم فی عین الصغیر صغارها و تصغر فی عین العظیم العظائم

«در چشم آدم کوچک و حقیر، کوچکهای زندگی بزرگ می‌نمایند و در چشم بزرگمرد، امور بزرگ، کوچکند».

لذت آزادی

راشد در کتاب (المسار) می‌گوید: هیچکس، نمی‌تواند کسی را که سیصد و شصت قرص نان و یک کوزه روغن و هزار و هشتصد دانه خرما دارد، به بردگی بکشاند.

یکی از بزرگان سلف می‌گوید: هر کس به نانی خشک و آب اکتفا نماید، فقط برده خدا خواهد بود.

﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ ﴿١٩﴾ ﴾ «هیچکس نزد او نعمتی ندارد که پاداش داده شود». شاعری می‌گوید:

أطعمت مطامعی فاستعبدتنی و لو أنی قنعت لکنت حراً

«از طمعهایم پیروی کردم؛ پس مرا به بردگی کشاندند و اگر قناعت می‌کردم، آزاد بودم».

کسانی که با جمع آوری مال و ثروت یا مقام و شغل به دنبال سعادت می دوند، در آینده خواهند دانست که زیانمندان واقعی، آنها هستند و چیزی جز غم و ناراحتی به دست نیاورده اند؛ ﴿ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقْنَٰكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَٰكُمْ وَرَآءَ ظُهُورِكُمْ ﴾ «و شما، تنها همانگونه که نخستین بار شما را آفریدیم، نزد ما آمدید و آنچه را به شما ارزانی کرده بودیم، پشت سر خود رها کردید».

﴿ بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾ ﴾ «بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح می‌دهید و حال آنکه آخرت، بهتر و ماندگارتر است».

بالش سفیان ثوری

سفیان ثوری در مزدلفه، سرش را روی تپه ای قرار داده و آن را بالش خود کرده بود. مردم به او گفتند: آیا در چنین جایی که حجاج، تو را می‌بینند، خاک را بالش خود می کنی و حال آنکه تو، محدث دنیا هستی؟ گفت: «بالش من، از بالش خلیفه ابوجعفر منصور، بزرگتر است».

لیت کفا مدت إلیک بذل قطعت بالحسام قبل الوصول

«ای کاش دستی که می‌خواست ذلت را به سوی تو بیاورد، قبل از رسیدن، با شمشیر برنده قطع می گردید».

﴿ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا ﴾ «بگو: تنها چیزی به ما خواهد رسید که خداوند برای ما نوشته است».

به شایعات توجه نکن

وعده های دروغین و پیش بینیهای اشتباه و شکست خورده ای که بیشتر مردم از آن می‌ترسند، اوهامی‌بیش نیستند: ﴿ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٦٨ ﴾ «شیطان به شما وعده فقر می‌دهد و شما، را به (انجام) زشتیها امر می‌نماید و خداوند، شما را به آمرزش و لطفی از جانب خود نوید می‌دهد و خداوند، گشایشگر داناست».

اضطراب و بی خوابی و زخم معده، ثمره و نتیجه ناامیدی و احساس شکست است.

لا تعاقبـنا فقد عاقبنا قلق أسهرنا جنح الظلام

«ما را مؤاخذه و مجازات مکن؛ اضطرابی که ما را شبها بی خواب کرده، ما را مجازات نموده است».

دشنام و ناسزاگویی، به تو زیانی نمی رساند

ابراهام لینکولن رئیس جمهور آمریکا می‌گوید: من، نامه هایی را که در آن به من فحش و دشنام می‌دهند و برایم می فرستند، نمی‌خوانم و پاکت آن را باز نمی‌کنم، چه رسد به آنکه جوابشان را بدهم. زیرا اگر به این کار مشغول شوم، دیگر کاری برای ملت خود نکرده ام.

﴿ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ ﴾ «از آنها روی بگردان». ﴿ فَٱصۡفَحِ ٱلصَّفۡحَ ٱلۡجَمِيلَ ﴾ «پس به زیبایی در گذر».

﴿ فَٱصۡفَحۡ عَنۡهُمۡ وَقُلۡ سَلَٰمٞ ﴾ «پس از آنان در گذر و بگو: سلام».

حسان رضی الله عنه می‌گوید:

ما أبالی أنب بالحزن تیس أو لحانی بظهر غیب لئیم

«من، باکی ندارم از اینکه کسی، مرا سرزنش کند یا فرومایه ای، پشت سرم به من ناسزا بگوید».

یعنی: سخنان فرومایگان و ناسزاگویان و آنهایی که به آبروی مردم حمله می‌نمایند، زیانی ندارد و مهم نیست؛ مسلمان نباید به آنها توجه کند و فرد دلیر نیز نباید از آن تکان بخورد.

فرمانده نیروی دریایی آمریکا در جنگ جهانی دوم، فردی برجسته بود که به شهرت، علاقه بسیاری داشت. او، با زیردستانش که همواره به او توهین می‌کردند و ناسزا می‌گفتند، مدارا می‌کرد. وی، می‌گوید: من دیگر در مقابل انتقاد، مقاوم و آزموده شده ام و سن و سالم، بالا رفته است و می‌دانم که حرف دیگران، هیچ افتخاری را از بین نمی‌برد و هیچ دیوار محکمی‌را نابود نمی‌کند.

و ماذا تبتغی الشعراء منی و قد جاوزت حد الأربعینا

«شاعران، از من چه می‌خواهند و حال آنکه من، از چهل سالگی فراتر رفته ام».

از عیسی علیه السلام نقل می‌شود که گفته است: دشمنان خود را دوست بدارید. یعنی برای دشمنان خود عفو عمومی اعلام کنید تا اینکه از حس انتقامجویی و خالی کردن عقده و کینه ای که زندگیتان را نابود می‌کند، سالم بمانید.

﴿ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ ﴾ «و کسانی که مردم را عفو می‌نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد».

«بروید، شما آزاد هستید».

﴿ لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ ﴾ «امروز سرزنشی بر شما نیست».

﴿ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَ ﴾ «خداوند، از گذشته (شما) درگذر فرموده است».

به زیباییِ جهان هستی بنگر

از جمله عواملی که به انسان، شرح صدر و آرامش می‌دهد، بازبینی زیبایی آفرینش و لذت بردن از تماشای جهان هستی است. جهان هستی، کتاب گشوده ای است که خداوند، در مورد آفرینش آن می‌فرماید: ﴿ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ ﴾ «پس بوسیله آن، باغهای شکوفایی آفریدیم».

﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه هست»؟

در صفحات بعد، چیزهایی از جهان هستی برایت نقل می‌کنم که تو را به حکمت و عظمت آفریننده راهنمایی می‌نماید؛ ﴿ ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ ﴾ «خداوند، به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس راه نموده است».

شاعر می‌گوید:

و کتـاب الفضـاء أقرا فیـه صوراً مـا قرأتها فی کتابی

«در کتاب کیهان، چیزهایی می‌خوانم که در کتاب خودم نخوانده ام».

بازنگاهی به خورشید فروزان، ستارگان درخشان، جویبارها، تپه ها، درختان میوه، روشنایی هوا وآب زلال، قدرت خدا را نشان می‌دهد: ﴿ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ﴿١٤﴾ ﴾ «خجسته است خداوندی که بهترین آفرینندگان می‌باشد».

و فی کل شیء له آیة تدل علی أنه الواحد

«و در هر چیزی نشانه ای وجود دارد که بیانگر یگانگی خداوند می‌باشد».

ایلیا ابوماضی می گوید:

أیها الشاکی و ما بک داء کیف تغدو إذا غدوت علیلاً

أتری الشوک فی الورد و تعمی أن تری فوقه الندی إکلیلا

والذی نفسه بغیر جمال لایری فی الوجود شیئاً جمیلاً

«ای کسی که با وجود عدم بیماری ناله و شکایت داری! اگر بیمار باشی، چگونه صبح خواهی کرد؟!

آیا فقط خار گلها را می‌بینی و از دیدن تاج شبنم بر روی آنها کوری؟!

کسی که خودش فاقد زیبایی است، در دنیا هیچ چیز زیبایی نمی‌بیند».

نشانه های قدرت خداوند

﴿ أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾ ﴾ «آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است»؟

انیشتن می گوید: هر کس، در جهان هستی بیندیشد، در می‌یابد که آفریننده، کار بجا و حکیمانه انجام می‌دهد و کار بیهوده نمی کند.

﴿ ٱلَّذِيٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ ﴾ «آن ذاتی که هر چیزی را زیبا آفریده است».

﴿ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَٰطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ﴾ «زمین و آسمان را جز به حق نیافریدیم».

﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا ﴾ «آیا می پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم»؟

مفهوم آیه، این است که هر چیزی، با حساب و از روی حکمت و نظم و ترتیب آفریده شده است. هر کس، در جهان هستی بیندیشد، به وجود خدایی توانا پی می‌برد و می فهمد

که کارها، بی حساب و تخمینی انجام نمی‌شوند. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ۝٥ ﴾ «خورشید و ماه، از روی حساب (مشخصی در گردش) هستند».

﴿ لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ۝٤٠ ﴾ «نه خورشید را سزد که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی می‌گیرد و همه، در فضایی شناورند».

حرص و آز، فایده ای ندارد

پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: «هیچکس، تا روزیش را کامل نخورد و اجلش، فرا نرسد، نمی‌میرد». پس چرا داد و فریاد و اضطراب و چرا این هم حرص و آزمندی؟ ﴿ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٖ ۝٨ ﴾ «و هر چیزی، نزد خداوند مقدار و اندازه ای دارد».

﴿ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ۝٣٨ ﴾ «و امر خدا، در اندازه و میزان مشخصی است».

بحرانها، گناهانت را می زدایند

ابن معتز شاعر می‌گوید: چه قدر سریع است حرکت کسی که بر خدا توکل می‌کند و چه پرشتاب است بازگشت کسی که به خدا اعتماد می‌نماید.

در حدیث صحیح از پیامبرﷺ روایت شده که فرموده است: «خداوند در برابر اندوه و ناراحتی و بیماری و رنجی که به مؤمن می‌رسد و حتی خاری که به پایش می خلد، گناهانش را می‌زداید». این، برای کسی است که شکیبایی ورزد، به پاداش الهی امیدوار باشد و به سوی او بازگردد و بداند که او، با خداوند یکتا و بخشنده تعامل می‌نماید.

متنبی دراشعاری حکیمانه که به انسان نیرو و شرح صدر می‌بخشد، می‌گوید:

لاتلق دهـرک إلا غیر مکتـرث مادام یصحب فیه روحک البدن

فما یدیـم سروراً ما سررت به و لایـرد علیـک الغـائب الحزن

«تا جان در بدن داری، به روزگار بی اعتنا باش؛

شادیِ آنچه تو را شاد نمود، همیشگی نخواهد بود و غم خوردن نیز چیز از دست رفته را به تو باز نمی‌گرداند».

﴿ لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ﴾ «تا به خاطر آنچه از دست داده اید، اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده، شادمان نگردید».

﴿ حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ ﴾

﴿ حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ ﴾، سخنی است که ابراهیم علیه السلام، آن رادر آتش به زبان آورد و بدین ترتیب آتش، برایش سرد و سلامت گردید. محمد صلی الله علیه و سلم نیز در جنگ احد این سخن را گفت؛ آنگاه خداوند، او را یاری کرد.

وقتی ابراهیم علیه السلام، در منجنیق گذاشته شد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: آیا به من نیازی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: به تو نیازی ندارم، اما به خدا بله!

صفت دریا، غرق کردن است و صفت آتش سوزاندن؛ اما دریا با ﴿ حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ ﴾ خشکید و آتش نیز خاموش گردید. موسی علیه السلام، دریا را پیش روی خود دید و از پشت سر، دشمن را مشاهده کرد؛ آنگاه گفت: ﴿ كَلَّآ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ ﴾ «هرگز چنین نیست؛ پروردگارم، با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد». و موسی علیه السلام، به اذن خداوند نجات یافت.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد غار شد، خداوند، کبوتری را گمارد تا لانه اش را بر در غار بسازد و عنکبوت را برآن داشت که در دهانه غار بتند. مشرکان با دیدن لانه کبوتر و تار عنکبوت، گفتند: محمد به اینجا وارد نشده است.

ظنوا الحمام و ظنوا العنکبوت علی خیـر البـریة لم تنـسـج و لم تحـم

عنـاية اللّـه أغنـت عـن مضـاعفة من الدروع و عن عـال من الأطـم

«گمان بردند که کبوتر، از برترین انسان حمایت نکرده و عنکبوت، برای حفاظت از او خانه خود را نبافته است.

مراقبت الهی، او از زره ها و قلعه های بلند بی نیاز ساخته بود».

به راستی که این، عنایت و توجه الهی است؛ عنایتی که هرگاه بنده، به آن توجه نماید و بنگرد که پروردگاری، توانا و کارساز و مهربان است، آن وقت به سوی او روی می‌آورد.

شوقی می گوید:

و إذا العنـاية لاحـظتک عيـونـها نـم فالحـوادث كلـهـن أمـان

«هرگاه چشمان عنایت و توجه، به سوی تو خیره شد، آسوده خاطر باش و بخواب؛ چون آن وقت همه حوادث و پیشامدها، امن و اما هستند».

﴿ فَإِنَّكَ بِأَعۡيُنِنَا ﴾ «تو، تحت نظر ما هستی». ﴿ فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٦٤﴾ ﴾ «خداوند، بهترین حفاظت کننده است و او، مهربانترین مهربانان می‌باشد».

عوامل خوشبختی

در ترمذی حدیثی روایت شده که پیامبرﷺ فرموده است: «هرکس، شب را در خانه اش با امنیت بگذراند و از تندرستی برخوردار باشد و خوراک همان روزش را داشته باشد، پس گویا تمام دنیا نزد اوست».

یعنی اگر بنده، از غذا، پناهگاه و خانه ای امن برخوردار باشد، به بهترین خوشبختی دست یافته و این، چیزی است که بسیاری از مردم، از آن برخوردارند، اما به آن توجهی ندارند، به آن نمی نگرند و آن را احساس نمی کنند.

خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿ وَأُتِمَّ نِعۡمَتِي ﴾ «و نعمتم را بر شما کامل گردانیدم».

کدامین نعمت به صورت کامل به پیامبرﷺ، داده شده است؟ آیا منظور، مادیات و یا خوراک و غذا می‌باشد؟ یا منظور، کاخها و خانه ها و طلا و نقره هستند؟! اما پیامبرﷺ که هیچیک از اینها را نداشته است. وی، در خانه ای گلی که سقف آن از شاخه ها و برگهای درخت خرما پوشانده شده بود، می‌خوابید؛ از گرسنگی دو سنگ به شکم خویش می بست و روی حصیری که از برگهای درخت خرما بافته شده بود، می‌خوابید و اثر آن، روی پهلویش می ماند؛ زرهش در ازای مقداری جو، در گروی یک یهودی بود؛ سه روز می‌گذشت و او، خرمایی نامرغوب هم نمی‌یافت تا بخورد و سیر شود.

مت و درعک مرهون علی شظف　　من الشعیر و أبقی رهنک الأج

لأن فیک معانی الیتم أعذبه　　حتی دعیت أبا الأیتام یا بطل

«در حالی دنیا را وداع گفتی که زرهت، در ازای مقداری جو در گرو بود و اجل، فرارسید و نشد که زرهت را از گرو بیرون بیاوری.

چون سخت‌ترین مفاهیم یتیمی، در توست تا آنجا که تو را پدر یتیمان خوانده اند ای قهرمان»!

من در قصیده ای دیگر چنین سروده ام:

کفاک عن کل قصر شاهق عمد　　بیت من الطین او کهف من العلم

تبنی الفضائل أبراجاً مشیدة　　نصب الخیام التی من أروع الخیم

«خانه ای گلی، تو را به جای کاخی محکم و باشکوه بسنده کرد و پیشوایی و شخصیت متمایزت، تو را از کاخها، بی نیاز گردانیده است.

برجهای محکمی از فضیلت، ساخته ای و خیمه هایی از زیباترین نوع آن برافراشته ای».

﴿ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ۝ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۝ ﴾ «و آخرت، برایت از این جهان بهتر است و پروردگارت به تو (پیروزی و نعمت و قدرت) خواهد داد و خشنود خواهی شد.

﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝ ﴾ «ما، به تو خیر و خوبی بی نهایت فراوانی را عطا کرده ایم».

رنج جاه و مقام

یکی از رنجهای زندگی، پست و مقام است؛ ابن وردی می‌گوید:

نصب المنصب أوهی جلدی یا عنائی من مداراة السفل

«رنج مقام، نیرویم را سست کرده است و از مدارا با فرومایگان، چقدر خسته ام»!.

یعنی تاوان پست ومقام، سنگین است؛ مقام ، آبروی انسان و تندرستی و آرامش او را می‌گیرد. خیلی اندکند کسانی که از دادن همیشگی عرق، خون، آوازه، آرامش و عزت و شرافت خویش به عنوان تاوان پست و مقام نجات یابند. در حدیث آمده است: «خواهان امارت و فرماندهی مباش» که «چه شیردهندهٔ خوبیست (لذات زیادی دارد) و چه بد، شیر خود را از انسان می‌گیرید و(پایان و مردن بدی دارد)».

﴿ هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ ۝٢٩ ﴾ «پادشاهیم از دستم رفت».

شاعر می‌گوید:

هب الدنیا تصیر إلیک عفواً ألیس مصیر ذلک للزوال

«گیریم که دنیا، به کامت باشد، اما آیا سرانجام آن، زوال و نابودی نیست»؟!

فرض کن تمام آنچه در دنیاست، به تو برسد، اما به کدامین سوی می‌رود؟ قطعاً به سوی نابودی. ﴿ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ۝٢٧ ﴾ «و تنها پروردگار صاحب شکوه و بزرگت می ماند و بس».

یکی از صالحان به فرزندش گفت: پسرم! از ریاست بپرهیز؛ چون دردِسرهای زیادی دارد. یعنی ریاست را دوست نداشته باش؛ زیرا انتقادها، ناسزاها و تاوانها، نثار کسانی می‌شود که در رأس امور قرار دارند.

إن نصف الناس أعداء لمن ولی السلطة هذا إن عدل

«نیمی از مردم، دشمن کسی هستند که قدرت و ریاست را در دست دارد؛ گرچه او، عادل باشد».

به سوی نماز بشتاب

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ﴾ «ای مؤمنان! به وسیله شکیبایی و نماز، یاری بجویید».

هرگاه اتفاقی می‌افتاد، پیامبرﷺ شتابان به سوی نماز روی می‌آورد و می فرمود: «ای بلال! ما را با بانگ نماز راحت کن».

و می گفت: «خنکی چشمانم، در نماز است».

هرگاه به تنگ آمدی و کار، مشکل شد و توطئه ها، زیاد گردید، به سوی نماز بشتاب و نماز بخوان.

هرگاه روزها، برایت سیاه شد و شبها تغییر کرد و دوستان، عوض شدند، به نماز روی بیاور.

پیامبرﷺ در کارهای سخت و مهم، دلش را با نماز شاد می‌نمود و تسکین می‌داد؛ مانند روز بدر و احزاب و دیگر اتفاقات مهم. در مورد حافظ ابن حجر مؤلف (فتح الباری) آورده اند که در مصر به سوی قلعه می‌رفت که ناگهان دزدان، او را محاصره کردند؛ ابن حجر شروع به نماز خواندن کرد و آنگاه خداوند او را نجات داد.

ابن عساکر و ابن قیم گفته اند: یکی از صالحان در راه شام با راهزنی برخورد نمود. راهزن، قصد کشتن او را نمود؛ او از راهزن خواست تا به او فرصت دهد دو رکعت نماز بخواند و آنگاه شروع به خواندن نماز کرد و گفته الهی را به یاد آورد که می‌فرماید: ﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ﴾ «چه کسی درمانده را جواب می‌دهد وقتی که او را بخواند»؟ او، این آیه را سه بار تکرار کرد؛ آنگاه فرشته ای، از آسمان پایین آمد و مجرم را به قتل رساند و گفت: من، فرستاده کسی هستم که به دادِ درمانده می‌رسد وقتی که او را می‌خواند.

﴿ وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا ﴾ «خانواده ات را به خواندن نماز فرمان بده و بر آن پایداری کن». ﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ ﴾ «همانا نماز، انسان را

از زشتیها و بدیها باز می‌دارد». ﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ﴿١٠٣﴾ ﴾ «نماز، فریضه ای بر مؤمنان می‌باشد که وقت آن مشخص گردیده است».

از جمله عواملی که به انسان، شرح صدر و آرامش می‌دهد و غم واندوه را برطرف می‌نماید، درود خواندن بر پیامبرﷺ است: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ﴿٥٦﴾ ﴾ «ای مؤمنان! بر پیامبر درود بفرستید و بطور شایسته بر او سلام نمایید (و باید و شاید تسلیم اوامرش باشید)».

حدیثی صحیح در ترمذی روایت شده که ابی بن کعبؓ گفت: ای پیامبر خدا! چقدر از دعایم را به درود بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «هر چقدر که می‌خواهی». گفت: یک چهارم؟ فرمود: «هر چه بخواهی و اگر بیشتر درود بفرستی، بهتر است». گفت: دوسوم؟ فرمود: «هر چه بخواهی و اگر بیشتر درود بفرستی، بهتر است». گفت: «آیا همه دعایم را به درود بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «اگر چنین کنی، گناهانت آمرزیده می‌شود و غم و اندوهت، برطرف می‌گردد».

گواه سخن پیشین ما، همینجا است که غم و اندوه، با درود بر سرور انسانیت برطرف می‌شود. پیامبرﷺ فرموده است: «هر کس، یکبار بر من درود بخواند، خداوند به سبب آن ده بار بر او درود (و رحمت) می فرستد». و فرمود: «در شب جمعه و روز جمعه، بر من، زیاد درود بفرستید؛ چون درود شما، به من عرضه می‌شود». گفتند: درود ما، چگونه به شما عرضه می‌گردد و حال آنکه جسدت، خشک می‌شود و از بین می‌رود؟ فرمود: «خداوند، خوردن اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است». کسانی که به پیامبرﷺ اقتدا می‌نمایند و از نوری که همراه او نازل شده، پیروی می‌کنند، بهره ای از شرح صدر آن بزرگوار و جایگاه و مقام والای وی و نام و آوازه بلندش خواهند داشت. یکی از علما می‌گوید: کاملترین درود بر پیامبرﷺ، درود ابراهیمی است.

نسینا فی ودادک کل غال — فأنت الیوم أغلی ما لدینا

نلام علی محبتکم و یکفی — لنا شرفاً نلام و ما علینا

«در محبت تو، هر چیز گرانبهایی را فراموش کردیم و تو، امروز نزد ما از چیزی ارجمندتری.

به خاطر محبت شما، مورد سرزنش قرار می‌گیریم و همین شرافت، برای ما کافی است که بناحق مورد سرزنش قرار می‌گیریم».

صدقه، مایه آرامش است

از جمله چیزهایی که سعادت و خوشبختی می‌آورد و غم و اندوه را برطرف می‌سازد، نیکیهایی از قبیل صدقه دادن و فایده رساندن به مردم می‌باشد. صدقه دادن، به انسان سعه صدر و آرامش می‌بخشد: ﴿ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم ﴾ «از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید». ﴿ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ ﴾ «و مردان و زنان صدقه دهنده».

بخیل و بخشنده را به دو نفر توصیف کرده اند که دو جبه دارند؛ بخشنده، همواره می‌بخشد و می‌دهد و جبه اش، گشاد می‌گردد و حلقه‌های آهنین جبه، به او فشار وارد نمی‌کنند و بخیل، همواره بخل می‌ورزد و نمی‌دهد و جبه اش، به او می پیچد و جمع می‌شود تا اینکه نفسش، تنگ می‌گردد و او را خفه می‌نماید!

﴿ وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۭ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞ ﴾ «مثال کسانی که اموالشان رابرای طلب خوشنودی خداوند و تثبیت و استوار خودشان (بر ایمان و احسان) انفاق می‌نمایند، مانند باغی است که در بلندی قرار دارد و باران تندی بر آن ببارد، آنگاه میوه اش را دو برابر بدهد و اگر باران تندی به آن نرسد، (و فقط) شبنمی به آن برسد، باز هم میوه می‌دهد».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ ﴾ و دست خود را بر گردن خویش بسته مدار».

گرفتگی روحی، بخشی از بستن دست است. افراد بخیل از همه مردم، دلتنگ تر و بداخلاقترهستند. چون آنها، در نعمتی که خداوند، به آنها بخشیده، بخل می‌ورزند و اگر می‌دانستند که آنچه به مردم می‌دهند، سبب جلب سعادت و خوشبختی است، شتابان این کار خیر را انجام می‌دادند؛ ﴿ إِن تُقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا يُضَٰعِفۡهُ لَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ﴾ «اگر به خداوند وامی نیکو دهید، آن را برایتان چند برابر می‌نماید و شما را می‌آمرزد». ﴿ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ۝١٦ ﴾ «و کسانی که از آز و بخل خویش، نجات یابند، ایشان، رستگارند». ﴿ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝٣ ﴾ «و از آنچه بدیشان روزی داده ایم، انفاق می کنند».

الله أعطاک فابذل من عطیته فالمال عاریة و العمر رحّال

المال کالماء إن تحبس سواقیه یأسن وإن یجر یعذب منه سلسال

«خداوند، به تو عطا و بخشش کرده؛ پس از آنچه او، به تو بخشیده، انفاق کن. زیرا مال و دارایی، امانتی در دست توست و عمرت، سپری می‌شود.

مال و دارایی، مانند آب است که اگر از جریان بیفتد، بدبو و متعفن می گردد و اگر روان شود، چشمه ای شیرین از آن می‌جوشد و گوارا می گردد».

حاتم می گوید:

أما و الذی لا یعلم الغیب غیره و یحیی العظام و هی رمیم

لقدکنت أطوی البطن والزاد یشتهی مخافة یوم أن یقال لئیم

«سوگند به خدایی که کسی جز او، غیب را نمی‌داند و استخوان پوسیده را زنده می‌نماید، با وجود غذا و علاقه ای که به آن وجود دارد، (چیزی نمی‌خوردم) و از گرسنگی به خود می پیچیدم (و انفاق می کردم) تا مبادا روزی گفته شود که من، بخیلم».

این فرد سخاوتمند، به زنش دستور می‌دهد تا از مهمانان پذیرایی نماید. او، منتظر می ماند تا کسانی بیایند و او، با آنها غذا بخورد و با آنان انس بگیرد و بدین سان آرامش یابد. او، می‌گوید: هرگاه غذا درست کردی، کسانی را پیدا کن که آن را بخورند؛ چون من، تنها غذا نمی‌خورم. سپس به زنش فلسفه واضح خود را که یک معادله روشن بود، می‌گوید:

أرینی کریماً مات من قبل حینه فیرضی فؤادی أو بخیلاً مخلـداً

«به من سخاوتمندی نشان بده که قبل از وقتش مرده باشد و یا بخیلی به من نشان بده که برای همیشه زنده مانده است؛ آنگاه دلم خشنود می‌گردد».

آیا جمع آوری مال و ثروت، به عمر صاحب مال می افزاید؟ آیا انفاق و خرج کردن مال، از عمر انسان می کاهد؟ خیر؛ چنین نیست.

خشمگین مشو

﴿ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠ ﴾ «و اگر از سوی شیطان به تو وسوسه ای رسید، به خداوند پناه ببر؛ بی‌گمان خداوند، شنوای داناست».

پیامبرﷺ به یکی از یارانش چنین سفارش کرد: «خشمگین مشو؛ خشمگین مشو؛ خشمگین مشو».

مردی، نزد پیامبرﷺ خشمگین شد؛ پیامبرﷺ به او فرمان داد تا از شر شیطان به خدا پناه ببرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ٩٨ ﴾ «و پروردگارا! به تو پناه می‌برم از اینکه شیاطین، نزد من حضور یابند». ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١ ﴾ «همانا پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه ای از شیطان می‌شوند، به یادِ (عداوت شیطان و عقاب و ثواب پروردگار) می‌افتند (و در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن کینه شیطان) بینا می‌گردند».

خشم و تندی، اندوه و ناراحتی به بار می‌آورد. البته دارویش را پیامبر اکرم ﷺ بیان نموده اند. از آن جمله، عادت دادن خود به ترک خشم است.

﴿ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ ﴾ «و کسانی که خشمِ (خود) را فرو می‌برند». ﴿ وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمۡ يَغۡفِرُونَ ﴿٣٧﴾ ﴾ «و هرگاه خشمگین می‌شوند، می‌بخشند و گذشت می‌نمایند». ﴿ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى ٱلۡغَضَبُ أَخَذَ ٱلۡأَلۡوَاحَ ﴾ «هنگامی که خشم موسی فرو نشست، الواح (تورات را از زمین) برگرفت».

وضو گرفتن، خشم را فرو می‌خواباند؛ چون خشم، اخگری از آتش است و آب، آتش را خاموش می‌نماید. پیامبرﷺ، فرموده است: «پاکیزگی، شاخه ای از ایمان است» و نیز فرموده است: «وضو، اسلحه مؤمن می‌باشد».

یکی از راههای کنترل خشم، این است که انسان خشمگین، اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته، به پهلو بخوابد. راه دیگر کنترل خشم، این است که انسان، در حالت خشم، سکوت کند و حرف نزند. همچنین پاداش کسانی را به یاد آورد که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌نمایند.

اوراد و اذکار صبحگاهی

اذکاری را برایت بازگو می‌نمایم؛ هر صبح آن را بخوان که سعادت را برایت فراهم می‌نماید و تو را از شر شیطانهای انسی و جنی حفاظت می‌کند و در تمام روز محافظت خواهد بود. برخی از این دعاها عبارتند از:

۱- **(أصبحنا و أصبح الملک لله و الحمد لله، و لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شیءقدیر؛ رب أسألک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و أعوذ بک من شر هذا الیوم وشر ما بعده؛ رب أعوذ بک من الکسل و سوء الکبر، أعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر)**. «ما و تمام جهانیان، شب را برای خدا به صبح رساندیم و ستایش خدا را سزاست، و هیچ معبود بحقی جز الله نیست، او، یگانه است و شریکی ندارد؛

فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر همه چیز تواناست. پروردگارا! خیر آنچه در این روز است و خیر بعد از آن را از تو می‌جویم و از شر این روز و شر پس از آن به تو پناه می‌برم. پروردگارا! از تنبلی و بدیهای پیری به تو پناه می‌برم؛ پروردگارا! از عذاب جهنم و از عذاب قبر به تو پناه می‌برم».

۲- **(اللهم عالم الغیب و الشهادة، فاطر السماوات و الأرض، رب کل شئ و ملیکه، أشهد أن لا إله إلا أنت، أعوذ بک من شر نفسی و شر الشیطان و شرکه و أن أقترف علی نفسی سوءا أو أجره إلی مسلم)** «پروردگارا! ای دانای پیدا و پنهان! ای آفریننده آسمان و زمین! ای پروردگار و مالک همه چیز! گواهی می‌دهم که هیچ معبود به حقی، جز تو نیست؛ از شر شیطان و شرک و دام فریبش به تو پناه می‌برم و از اینکه مرتکب کار بدی شوم و یا به مسلمانی، بدی برسانم، به تو پناه می‌برم».

۳- **بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الأرض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم)** «به نام خداوندی که با نام او، هیچ چیز در زمین و آسمان، زیانی نمی‌رساند و او، شنوا و داناست». [این دعا را سه بار بخواند].

۴- **اللهم إنی أصبحت، أشهدک و أشهد حملة عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک أنک أنت الله لا إله إلا أنت وحدک لا شریک لک و أن محمداً عبدک و رسولکﷺ)** «بارخدایا! من، در این صبحگاه تو را و حاملان عرش و تمام فرشتگانت و همه آفریده هایت را گواه می‌گیرم بر اینکه تو الله هستی و هیچ معبود به حقی، جز تو وجود ندارد؛ یگانه ای و شریکی نداری و محمد(ﷺ) بنده و فرستاده توست». [این دعا، چهار بار خوانده شود].

۵- **اللهم إنی أعوذ بک أن أشرک بک شیئا و أنا أعلم و أستغفرک لما لا أعلم)** «بارخدایا! به تو پناه می‌برم از اینکه دانسته چیزی را با تو شریک سازم و از تو آمرزش می‌طلبم از آنچه نمی‌دانم». [سه بار].

۶- **(أصبحنا علی فطرة الإسلام و علی کلمة الإخلاص و علی دین نبینا محمد ﷺ و علی ملة أبینا إبراهیم حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین)** «بر فطرت اسلام و کلمه اخلاص و بر

دین پیامبرمان محمدﷺ و بر آیین یکتاپرستی پدرمان ابراهیم که مشرک نبود، صبح کرده ایم». [سه بار]

۷- **(سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته)** «پاک و منزه است خداوند و او را ستایش می‌کنم به تعداد آفریدگانش و رضامندیش و به وزن عرش او و کلماتش». [سه بار].

۸- **(رضیت بالله ربا و بالإسلام دینا و بمحمدﷺ نبیا)** «به الله به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمدﷺ به عنوان پیامبر، راضی و خشنودم». [سه بار].

۹- **(أعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق)** به کلمات کامل خداوند از شر آنچه آفریده، پناه می‌برم». [سه بار].

۱۰- **(اللهم بک أصبحنا و بک أمسینا و بک نحیا و بک نموت و إلیک النشور)** «بارخدایا! به لطف تو صبح نمودیم و به لطف تو روز را به شب رساندیم. به خواست و قدرت تو زندگی می‌کنیم و می‌میریم و بازگشت ما، به سوی توست».

۱۱- **لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر)** [یکصد مرتبه] یعنی: «هیچ معبودی به حقی، جز الله وجود ندارد؛ او، یکتاست و شریکی ندارد؛ فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر هر کاری توانا می‌باشد».

نکته

ابن قیم می‌گوید: کسانی که خدا را شناخته اند، بر این اجماع کرده اند که: خواری، این است که خداوند، تو را به خودت بسپارد و تو را با نفست رها کند و موفقیت، این است که خداوند، تو را به خودت نسپارد.

پس بندگان در میان توفیق و توهین خداوندی قرار دارند؛ بلکه در یک لحظه بنده، یا از توفیق خداوندی بهره مند می‌شود و یا خوار و تنها، رها می‌گردد. وقتی توفیق خداوند، شامل حال بنده می‌شود، بنده، از فرامین الهی اطاعت می‌نماید، خدا را راضی می‌کند، او را یاد می‌نماید و سپاسش را به جا می‌گذارد و چون توفیق خدا نباشد، بنده، خدا را نافرمانی

می‌نماید، با او مخالفت می‌ورزد، خدا را ناخشنود می‌کند و از او غافل می‌شود و این، بدان سبب است که خداوند، او را خوار گردانیده است. بدین سان بنده، میان توفیق الهی و توهین او قرار دارد.

هرگاه بنده، متوجه این امر شود، شدت نیازمندیش به توفیق الهی را در هر لحظه، در می‌یابد و می‌داند که ایمان و توحیدش، به دست خداوند است؛ اگر توفیق الهی، یک لحظه از او سلب گردد، ساختمان موحد بودنش فرو می ریزد و آسمان ایمانش بر زمین می‌افتد. همچنین در می‌یابد که کسی، آسمان ایمان و توحید انسان را برافراشته است که آسمان را نگاه داشته و نمی‌گذارد که بر زمین بیفتد.

قرآن، کتاب خجسته

یکی از عوامل شرح صدر و سعادت، خواندن و تلاوت قرآن با تفکر و تدبراست. خداوند، کتابش را به هدایت، نور، شفای دلها و رحمت، توصیف نموده است:

﴿ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ ﴾ «برایتان پندی از سوی پروردگارتان آمده و شفایی برای دلهاست».

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾ ﴾ «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دلهایشان قفل است؟».

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا۟ فِيهِ ٱخْتِلَٰفًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾ ﴾ «آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از سوی کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف زیادی می‌یافتند».

یکی از دانشمندان می‌گوید: تلاوت قرآن، عمل به آن، حکم به آن و استنباط از آن، بابرکت و خجسته است.

یکی از صالحان می‌گوید: چنان غم و اندوه شدیدی به من دست داد که خدا می‌داند؛ من، قرآن را برداشتم و شروع به تلاوت نمودم؛ سوگند به خدا خیلی زود ناراحتیم، برطرف شد و خداوند، به جای آن، به من شادی و سرور عطا کرد.

﴿ إِنَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ ﴾ «همانا این قرآن، به راهی هدایت می‌کند که استوارتر است».

﴿ يَهْدِى بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَـٰمِ ﴾ «خداوند، بوسیله قرآن کسانی را به راههای امن و سلامتی هدایت می‌کند که جویای رضامندی او هستند».

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ﴾ (و کذلک او حینا الیک روحاًمن امرنا)«و همچانکه به پیغمبران پیشین وحی کردیم، به تو نیز به فرمان خود روحی وحی نمودیم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلهاست)».

به شهرت علاقه مند مباش؛ چون تاوانش، اندوه و ناراحتی است

از جمله چیزهایی که ذهن را مشوش می‌کند و صفا و آرامش قلب را تیره می‌نماید، علاقه وافر به شهرت و طلب خوشنودی مردم است. **﴿ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ﴾** «آنان، خواهان برتری در زمین و فساد و تباهی نیستند».

شاعر می‌گوید:

من أخمل النفس أحياها و روّحها و لم يبت طاويا منها على ضجر

إن الرياح إذا اشتدت عواصفها فليس ترمى سوى العالى من الشجر

«هر کس، خودش را گمنام کند، خویشتن را زنده و راحت می‌گرداند و شبانگاهان از ناراحتی به خود نمی پیچد.

بادهای شدید، فقط به درختان بلند قامت ضربه می زنند».

در حدیث آمده است: «هر کس به دنبال خودنمایی و شهرت باشد، خداوند، او را (در روز قیامت) رسوا می‌کند».

﴿ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ ﴾ «خود را به مردم می‌نمایانند و ریاکاری می‌کنند». ﴿ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ ﴾ «دوست دارند به خاطر کاری ستایش شوند که انجام نداده اند». ﴿ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَـٰرِهِم بَطَرًا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ ﴾ «مانند کسانی مباشید که از سرزمین خود، با غرور و خودنمایی بیرون آمدند».

ثوب الریاءیشف عما تحته فإذا التحفت به فإنک عاری

«لباس ریاکاری، نازک است و آنچه، زیرش می‌باشد، دیده می‌شود؛ پس هرگاه لباس ریا به تن کردی، بدان که در حقیقت لخت(و رسوا) هستی».

زندگی پاکیزه

قطعاً بزرگترین عامل سعادت، ایمان به پروردگار جهانیان است؛ دیگر اسباب خوشبختی مورد بحث در این کتاب، فوایدی هستند که انسان بی ایمان، به هیچ عنوان از آنها سودی نمی‌برد و تنها زمانی نصیب انسان می‌شوند که انسان، ایمان داشته باشد؛ از اینرو انسان بی ایمان، نباید خودش را در چنین مسایلی خسته کند.

اصل کلی سعادت، ایمان به خداوند به عنوان پروردگار و به محمدﷺ به عنوان پیامبر و به اسلام به عنوان دین می‌باشد.

اقبال می‌گوید:

إنما الکافر حیران له الآفاق تیه وأری المؤمن کوناً تاهت الآفاق فیه

«کافر، حیران است و کرانه ها، همه، میدانی برای سر گردانی او هستند و اما مؤمن را وجودی می‌بینم که کرانه ها در آن حیرانند».

بزرگتر و بهتر از این سخن، فرموده پروردگار متعال است که می‌فرماید: ﴿ مَنْ عَمِلَ صَـٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ

مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٩٧﴾ ﴾ «هر مرد و زن مؤمنی که کار شایسته انجام دهد، به او زندگی پاکی می‌دهیم و پاداش آنان را بهتر از آنچه که می‌کرده اند، خواهیم داد».

در اینجا دو شرط، برای زندگی پاک ذکر شده است: ایمان به خداوند و عمل صالح؛ ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ﴿٩٦﴾ ﴾ «بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آوردند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند مهربان، ایشان را دوست می‌دارد و (آنان را برای مردم عزیز می‌گرداند)».

ایمان و عمل صالح، دو فایده دارند: زندگی پاکیزه در دنیا و آخرت و پاداش بزرگ نزد خداوند متعال. ﴿ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده باد».

بلا و مصیبت به نفع توست

از مصیبتهاپریشان مباش و بی قراری مکن؛ زیرا در حدیث آمده است: «هرگاه خداوند، قومی‌را دوست بدارد، آنان را می‌آزماید؛ هر کس، خشنود گردد، رضامندی خدا، بهره اوست و هر کس، ناخشنود شود، ناخشنودی خدا، بهره اش می‌باشد».

بندگی خدا در پذیرش تقدیر

یکی از شرایط ایمان، این است که از تقدیر خیر و شر خداوند راضی باشی؛ خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾ ﴾ «و شما را با ترس و گرسنگی و کاستی در اموال و جانها و میوه ها می‌آزماییم و شکیبایان را مژده بده».

تقدیر، همیشه به میل ما نخواهد بود و ما به خاطر ضعف و کاستی خود، انتخاب را بلد نیستیم و در جایگاهی قرار نداریم که پیشنهاد بدهیم؛ بلکه جایگاه ما، عبودیت و بندگی و تسلیم است.

بنده، متناسب با ایمانش مورد آزمایش قرار می‌گیرد. در حدیث آمده است: «بیماری من به اندازه بیماری دو نفر از شماست» و همچنین فرموده است: «پیامبران، بیش از همه مردم گرفتار بلا می‌شوند و سپس صالحان».

﴿ فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ ﴾ «پس شکیبایی کن چنانکه پیامبران اولوالعزم، شکیبایی ورزیده اند».

در حدیث آمده است: «خداوند به هر کس که اراده خیر داشته باشد، او را به بلا گرفتار می‌نماید».

﴿ وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ ﴿٣١﴾ ﴾ «و شما را خواهیم آزمود تا مجاهدان و شکیبایان شما را مشخص کنیم و حالات شما را بیازماییم». ﴿ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ ﴾ «و کسانی را که پیش از ایشان بوده اند، آزموده ایم».

از امارت تا نجاری

علی بن مأمون عباسی، فرزند خلیفه، در کاخی باشکوه و مجلل زندگی می‌کرد و همه چیز برایش فراهم بود؛ روزی از پنجره کاخ نگاهی به بیرون انداخت؛ کارگر زحمتکشی را دید که هنگام چاشت وضو گرفت، در کنار رود دو رکعت نماز خواند و هنگام غروب دست از کار کشید و به سوی خانواده اش رفت. در یکی از روزها علی بن مامون، فرزند خلیفه، کارگر را فرا خواند و از او حالتش را جویا شد. کارگر گفت: دو خواهر و مادر و همسرم، خانواده ام را تشکیل می‌دهند و من، برای سیر کردن شکم آنها کار می‌کنم و هیچ درآمد و سرمایه ای جز کار و دسترنجم ندارم؛ هر روز روزه می‌گیرم و از درآمد روزانه ام افطار می‌نمایم. پسر خلیفه گفت: آیا از چیزی شکایت داری؟ گفت: بحمد الله نه؛ آنگاه پسر خلیفه، قصر و امارت را رها کرد و بعد از چند سال جسد او را یافتند که مرده بود. آری! او، کاخ را رها نمود و در خراسان به نجاری مشغول شد. زیرا او، سعادت را در این کار یافت، نه در کاخ.

﴿ وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ﴿١٧﴾ ﴾ «وبه هدایت کسانی که هدایت یافته اند، افزود و تقوا و پرهیزگاریشان را به آنان داد».

این قصه، مرا به یاد اصحاب کهف می اندازد؛ آنهایی که در کاخ و کنار پادشاه زندگی می‌کردند، اما احساس دلتنگی نمودند. چون کفر، در کاخ سکونت گزیده بود؛ از اینرو آنها، کاخ را ترک کردند و رفتند. یکی از آنان گفت: ﴿ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ﴿١٦﴾ ﴾ «به غار پناه ببرید؛ خداوند، از رحمت خویش بر شما می‌گستراند و کارتان را آسان می‌نماید».

لبیت تخفق الأریاح فیه أحب إلی من قصر منیف

«خانه ای که بادها در آن، وارد می‌شوند و همه چیز را تکان می‌دهند، برای من از یک قصر باشکوه پسندیده تر است».

سوراخ سوزن در کنار دوستان، میدان بزرگی است. یعنی جای تنگ، با وجود محبت و ایمان گشاده می‌شود. «پلکهای ما برای مهمانان، کاسه های بزرگی هستند».

همنشینی با نااهلان، مایه رنج و بدبختی است

احمد می‌گوید: نااهلان، یعنی اهل بدعت. وگفته شده: یعنی افراد ابله و احمق؛ برخی هم انسان بدخوی و کسی را که کارهای بیهوده انجام می‌دهد، نااهل گفته اند.

﴿ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞ ﴾ «آنان، انگار چوب هایی هستند که (بر دیوار) تکیه داده شده اند». ﴿ يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ﴿٧٨﴾ ﴾ «سخنی نمی فهمند».

شافعی در مورد نااهلان می‌گوید: وقتی فرد سست و فرومایه ای با من می‌نشیند، گمان می‌کنم زمین دارد به همان سویی کج می‌شود که او نشسته است. اعمش، با دیدن نااهلان، می‌گفت: ﴿ رَّبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ إِنَّا مُؤۡمِنُونَ ﴿١٢﴾ ﴾ «پروردگارا! عذاب را از ما دور کن؛ ما، ایمان داریم».

لا بأس بالقوم من طول ومن قصر جسم البغال و أحـــلام العصافـير

«کوتاهی و بلندی قوم، اشکالی ندارد؛ جسمهایی همچون قاطر و فکرهایی چون گنجشک دارند».

﴿ وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ ﴾ «و هرگاه کسانی را دیدی که به عیبجویی و طعن در آیات ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان». ﴿ فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ ﴾ «با آنان منشینید».

در حدیث آمده است: **(مثل الجليس السيئ كنافخ الكير)** یعنی: «مثال همنشین بد، مانند کسی است که در دمه آهنگری می‌دمد».

ناخوشایندترین فرد، کسی است که از خوبیها تهی می‌باشد. انسان فرومایه، به دنبال امیال خود و تسلیم امیال و خواسته هایش می‌باشد. ﴿ فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ ﴾ «پس با آنان منشینید تا در سخنی دیگر فرو روند، اگر چنین نکنید، آنگاه شما نیز همانند آنها هستید».

شاعر می‌گوید:

أنـت يا هـذا ثقيـل و ثقيـل و ثقيـــل أنت فی المنظر انسان وفی الميزان فيل

تو، بسیار سنگین و درشت هستی؛ تو ، در نگاه، انسانی و در ترازو فیل».

ابن قیم می‌گوید: هرگاه به فرد ناخوشایندی گرفتار شدی، تن خود را به او واگذار و با روح خود از او فاصله بگیر و چنان کن که گویا کر و نابینا هستی تا خداوند، تو را از او نجات دهد. ﴿ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ﴿٢٨﴾ ﴾ «و از کسی که قلبش را از یادمان غافل گردانده ایم و او از هوای نفس خود پیروی می‌کند و کارش از حد گذشته، پیروی مکن».

پیامی به مصیبت دیدگان

در حدیث قدسی آمده است: «هر کس که عزیز او را از او گرفتم، اما او به امید پاداش صبر نمود، در عوض به او بهشت را می‌دهم».

وکانت فی حیاتک لی عظات فأنت الیوم أوعظ منک حیا

«زندگی تو، برای من موعظه ها بوده است و اینک تو، بیش از دوران حیاتت مایه پند هستی».

در حدیث صحیح آمده است: «به هر کس که چشمانش را از او گرفتم، در عوض، بهشت را به او می‌دهم». ﴿ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِى فِى ٱلصُّدُورِ ﴿٤٦﴾ ﴾ «چشمها، کور نمی‌شوند، ولی دلهایی که در سینه هاست، کور می‌شوند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است: «هنگامی که خداوند عزوجل، جان فرزند مؤمن را می‌گیرد، به فرشتگان می‌گوید: شما روح فرزند بنده مؤمن مرا گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌فرماید: جان جگر گوشه اش را گرفتید؟می‌گویند: بله. می‌فرماید: بنده ام چه گفت؟ می‌گویند: تو را ستایش کرد و **انا لله و انا الیه راجعون** گفت. می‌فرماید: برای بنده ام خانه ای در بهشت بسازید و اسم آن خانه را حمد بگذارید.

در روایتی آمده است که: وقتی مردم، در روز قیامت پاداش نیک مصیبت دیدگان را می‌بینند، بعضی آرزو می‌کنند که ای کاش با قیچی، قطعه قطعه می‌شدند.

﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾ ﴾ «شکیبایان، پاداش خود را بدون حساب و به کمال دریافت می‌دارند». ﴿ سَلَٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ ﴾ «به خاطر صبری که نمودید، درودتان باد». ﴿ رَبَّنَآ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا ﴾ «بارخدایا! به ما صبر و شکیبایی بده». ﴿ وَٱصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِ ﴾ «و شکیبایی کن و شکیبایی ات، تنها در پرتو توفیق خدا میسر است». ﴿ فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ﴾ «صبر کن؛ بی‌گمان وعده الهی، حق است».

در حدیثی آمده است: «همانا پاداش بزرگ، بر اثر بلای بزرگ است و هرگاه خداوند، قومی‌را دوست بدارد، آنان را به بلا گرفتار می‌نماید؛ پس هر کس، راضی شود، خدا از او راضی می‌گردد و هر کس ناخشنود شود، ناخشنودی، بهره اوست».

در مصیبتها امور زیادی از قبیل صبر و پاداش نهفته می‌باشد. بنده باید بداند که همان کسی، نعمت را از او گرفته که نعمت را به او داده است ﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا ﴾ «خداوند، به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به اهل آن بسپارید».

و ما المال و الأهلون إلا ودائع و لا بد يومـاً ان ترد الودائـع

«مال و خانواده، امانتهایی بیش نیستند و امانتها باید روزی برگردانده شوند».

چشم اندازهای توحید در کنترل خشم

از جمله صحنه ها و مناظر توحید، به هنگام رویارویی با اذیت مردم می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

صحنه عفو و گذشت؛ یعنی: سالم بودن قلب و صفای آن نسبت به کسی که تو را آزار می‌دهد و دوست داشتن خیر و خوبی، و این، مقامی والاست. همچنین رساندن خیر و فایده به کسی که تو را اذیت می‌نماید و این، جایگاه والایی است که از فرو بردن خشم شروع می‌شود. بدین ترتیب که کسی را که به تو آزار رسانده، آزار ندهی و سپس گذشت نمایی؛ یعنی او را ببخشی و از اشتباه او درگذر نمایی. نیکوکاری نیز یعنی به جای بدی، به او نیکی کنی. ﴿ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ﴾ «و کسانی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌نمایند و و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد». ﴿ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «هر کس عفو کند و اصلاح نماید، پاداش او با خداست». ﴿ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْ ﴾ «و باید عفو نمایند و ببخشند».

در حدیث آمده است: «خداوند، به من فرمان داده که پیوند خود را با کسی که از من قطع رابطه نموده، برقرار نمایم و از کسی که بر من ستم کرده، گذشت کنم و به کسی که به من نداده، بدهم و ببخشم».

چشم انداز و صحنه تقدیر: یعنی بدانی که هرگاه فردی تو را اذیت می‌نماید، تقدیر الهی چنین بوده تا به تو آزار برساند و بنده، فقط یک سبب است و فیصله کننده و مقدرکننده، خداوند متعال می‌باشد. پس تسلیم قضا و فیصله مولایت باش.

منظره و چشم انداز کفاره: یعنی اذیت و آزاری که از سوی مردم متحمل می‌شوی، کفاره گناهانت می‌شود و بدیها و گناهانت را می‌زداید و محو می‌نماید و مقامت را بالا می‌برد. ﴿ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ ﴾ «پس کسانی که هجرت کردند و از خانه هایشان بیرون رانده شدند و در راه من اذیت و آزار دیدند و کشتند و کشته شدند، گناهان و بدیهایشان را از آنها می‌زداییم».

یکی از حکمتهایی که به بسیاری از مؤمنان داده شده، پایین کشیدن فتیله دشمنی است. ﴿ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ﴿٣٤﴾ ﴾ «با شیوه ای که بهتر است، دفع کن؛ ناگهان می‌بینی کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است».

در حدیث آمده: «مسلمان، کسی است که مسلمانهای دیگر از دست و زبان او در امان باشند». یعنی با کسی که تو را اذیت کرده، با چهره ای باز ملاقات نما و به او سخنی نرم بگو تا آتش دشمنی او را خاموش نمایی و کوره دشمنی را از وجودش در بیاوری. ﴿ وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡ ﴾ «و به بندگانم بگو: سخنی بر زبان برانند که بهتر است؛ بی‌گمان شیطان، میان آنان تباهی می افکند».

كن ريق البشر إن الحر شيمته صحيفة و عليها البشر عنوان

«شاداب باش؛ چهره انسان آزاده باز است و چهره باز و خندان، نشان اوست».

یکی دیگر از چشم اندازهای توحید، هنگام اذیت شدن از سوی دیگران، شناخت کوتاهیهای خویشتن است. یعنی بدانی که اذیت و آزار دیگران، نتیجه گناهان خودت می‌باشد؛ ﴿ أَوَلَمَّآ أَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَـٰذَا ۖ قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ ﴾ «آیا (به ناله و فغان افتاده اید که در جنگ احد) مصیبتی به شما دست داده و می‌گویید: این، از کجاست؟ حال آنکه (در جنگ بدر) دو برابر آن (پیروزی) کسب کرده اید؟! بگو: (آنچه اتفاق افتاده) از ناحیه خودتان (و نتیجه عملکردتان) می‌باشد». ﴿ وَمَآ أَصَـٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ﴾ «و هر مصیبتی که به شما می‌رسد، به سبب کارهایی است که خود کرده اید».

اینجا چشم انداز بزرگی وجود دارد و آن، اینکه خدا را بر آن ستایش می‌کنی و شکر می‌گذاری. به عبارتی از خدا تشکر می‌کنی که تو را مظلوم قرار داده و ظالم قرار نداده است. یکی از سلف می‌گفت: بارخدایا! مرا مظلوم بگردان و مرا ظالم مگردان. این، مانند ماجرای دو پسر آدم‌علیه‌السلام است که بهترین آنها گفت: ﴿ لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَىَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِى مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٍ يَدِىَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٢٨﴾ ﴾ «اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من برای کشتن تو دست دراز نمی‌کنم؛ من از خداوندی که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم».

منظره زیبا و ظریف دیگری نیز در کنترل خشم وجود دارد و آن، **منظره مهربانی و رحم** است؛ یعنی نسبت به کسی که تو را اذیت کرده، مهر بورزی. چون او، مستحق و سزاوار رحم است و پافشاری و اصرار او بر اذیت و آزار دیگران و جرأت او به اینکه مسلمانی را آزار می‌دهد، سزاوار این است که نسبت به او دلسوزی و ترحم نمایی و او را از آزاررسانی به دیگران نجات دهی.

وقتی مسطح به خاطر مشارکت در تهمت زدن به عایشه صدیقه رضی الله عنها، ابوبکرﷺ را آزار داد، ابوبکرﷺ سوگند خورد که به مسطح کمک مالی نکند؛ مسطح فقیر بود و مخارج او را ابوبکرﷺ تأمین می‌کرد. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿ وَلَا يَأْتَلِ أُوْلُواْ ٱلْفَضْلِ مِنكُمْ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤْتُوٓاْ أُوْلِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَلْيَعْفُواْ وَلْيَصْفَحُوٓاْ ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَكُمْ ﴾ «آنان که دارای فضل و توانایی هستند، نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مستمندان و آنان که در راه خدا هجرت کرده اند، کمک نمی‌کنند و باید عفو نمایند و گذشت کنند. آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد»؟!

ابوبکرﷺ گفت: بله، من دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد؛ پس آنگاه ابوبکرﷺ دوباره به او خرجی داد و او را بخشید.

عیینه بن حصن به عمرﷺ گفت: ای عمر! تو، به ما بذل و بخشش فراوانی نمی‌کنی و در میان ما به عدالت حکم نمی‌نمایی. عمرﷺ خواست او را تنبیه نماید. حر بن قیس گفت: ای امیرالمؤمنین! خداوند می‌فرماید: ﴿ خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ ﴾ «عفو را پیشه کن و به خوبی فرمان ده و از جاهلان روی بگردان». راوی می‌گوید: سوگند به خدا که عمرﷺ از این آیه بی‌خیال نگذشت و عادتش، بر این بود که در مقابل کتاب خدا توقف می‌کرد و از دستور آن پا فراتر نمی‌گذاشت.

یوسفعليه السلام به برادرانش گفت: ﴿ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ ۖ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٩٢﴾ ﴾ «امروز سرزنشی بر شما نیست. خداوند، شما را می‌آمرزد و او، مهربان ترین مهربانان است».

پیامبرﷺ در میان آن دسته از کفار قریش که او را اذیت کرده و او را از وطن بیرون رانده و با او جنگیده بودند، سخن یوسف را اعلام کرد و فرمود: «بروید، شما آزاد هستید». این سخن را در روز فتح مکه فرمود. در حدیث آمده است: «توانمندی در زور بازو و مهارت در

کشتی نیست؛ بلکه توانمند، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل نماید». ابن مبارک می‌گوید:

إذا صاحبت قوماً أهـل ود فکن لهم کـذی الرحم الشفیق

و لا تأخـذ بزلـة کـل قـوم فتبقـی فـی الزمـان بـلا رفیق

«هرگاه با قومی که اهل محبت هستند، همراهی نمودی، برای آنها همچون خویشاوندی مهربان باش و لغزش هر گروهی را سخت مگیر؛ چون برای همیشه بدون یار خواهی ماند».

گفته اند که در انجیل آمده است: کسی که یک بار در حق تو مرتکب اشتباه شد، تواو را هفت بار ببخش.

﴿ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «پس هر کس عفو نماید و اصلاح پیشه کند، پاداش او بر خداست».

یعنی هر کسی یکبار در حق تو مرتکب اشتباه شد، هفت بار او را ببخش تا دین و آبرویت سالم بماند و قلبت آرام بگیرد؛ چون اگر چنین نکنی، قصاصش از اعصاب و خون تو و از خواب و آرامش و آبرویت گرفته می‌شود نه از دیگران.

هندیها، ضرب المثلی دارند که می‌گوید: «کسی که بر خودش چیره می‌باشد، از کسی که شهری را فتح می‌کند، دلیرتر است».

﴿ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓ ﴾ «بی‌گمان نفس به سوی بدی فرا می‌خواند، مگر کسی که خدایم، بر او رحم نماید».

نکته

دعای یونس علیه السلام، نمایانگر کمال توحید و منزه دانستن پروردگار و اعتراف بنده به ظلم و گناه خویش می‌باشد؛ این دعا، از رساترین و بهترین علاجهای غم و اندوه است و بهترین وسیله به سوی خدا می‌باشدکه انسان، از خدا می‌خواهد تا نیازهای او را برآورده سازد. توحید و تنزیه پروردگار، متضمن اثبات هر نوع کمال برای خداوند و سلب هر نوع نقص و عیب و

همانندی از اوست. اعتراف به گناه، ایمان بنده به شریعت و پاداش و گناه را در بردارد و باعث می‌شود تا بنده در برابر خدا فروتنی نماید و به سوی او بازگردد و از اشتباه و گناه خود دست بکشد. همچنین اعتراف به گناه، در واقع اذعان به بندگی خداوند و اظهار نیازمندی به او است، پس در اینجا بنده به چهار چیز توسل جسته است: توحید، تنزیه، عبودیت و اعتراف. ﴿ وَبَشِّرِ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَـٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُوْلَـٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ ﴾ «و شکیبایان را مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها برسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. درود خدا و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنهاست و ایشان راه یافتگانند».

هم به ظاهر و هم به باطن توجه کن

صفای وجود به صفای لباس بستگی دارد؛ اینجا یک نکته زیبا و امر پسندیده وجود دارد و آن، اینکه یکی از حکما می‌گوید: هر کس، لباسش چرکین شود، نفس و وجود او اندوهگین و آشفته می‌گردد و این، یک امر مسلّم است.

بسیاری از مردم به خاطر چرکین شدن لباسهایشان یا تغییر کردن قیافه شان یا مرتب نبودن کتابخانه شان یا در هم بودن ورقهای پیش رویشان و یا به هم خوردن وعده ها و برنامه روزانه شان ناراحت و پریشان می‌شوند. جهان هستی، بر اساس نظم آفریده شده و هر کس، حقیقت این دین را بداند، در می‌یابد که این دین، برای منظم کردن زندگی بنده به صورت کلی و جزئی و امور کوچک و بزرگ زندگی آمده است و هر چیزی نزد خدا به مقدار و اندازه مشخصی می‌باشد. ﴿ مَّا فَرَّطْنَا فِى ٱلْكِتَـٰبِ مِن شَىْءٍ ﴾ «ما در کتاب از هیچ چیزی فروگذار نکرده ایم».

در حدیثی به روایت ترمذی آمده است: «خداوند، تمیزاست و نظافت را دوست دارد». در صحیح مسلم حدیثی روایت شده که: «خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد». در حدیث حسن آمده است: «خود را چنان زیبا کنید که در چشم مردم، به نظر آیید».

یمشون فی الحلل المضاعف نسجها مشی الجمال إلی الجمال البزل

«در جبه هایی که روی هم بافته شده اند، راه می‌روند، مانند رفتن شتران به سوی شتران تازه نیش شکافته».

اولین کار برای آراستن خویش، توجه به نظافت و شستن است. این حدیث در صحیح بخاری آمده که: «بر هر مسلمان لازم است که در هر هفت روز یک بار خود را بشوید و سر و بدنش را نظافت نماید». این، حداقل زمان لازم برای شستن خویش است و بعضی از صالحان، هر روز غسل می‌کرده اند. مانند عثمان بن عفانﷺ که می‌گویند: او خود را می‌شست و این آیه را می‌خواند: ﴿ هَـٰذَا مُغْتَسَلٌۢ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴾ «این، آبی است که هم برای شستشو، (مفید است و هم برای نوشیدن، (گوارا) می‌باشد».

یکی از زیباییها، اهمیت دادن به عادتهای فطری است؛ مانند گذاشتن ریش، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، گرفتن موهای زاید بدن، مسواک کردن، استفاده از عطر و خوشبویی، خلال کردن دندانها، تمیز کردن لباس و توجه به ظاهر؛ این کارها، به انسان شرح صدر و آرامش خاطر می‌دهند.

و همچنین پوشیدن لباس سفید؛ در حدیث آمده که پیامبرﷺ فرمود: «لباس سفید بپوشید و مرده هایتان را در پارچه های سفید کفن کنید».

رقاق النعال طیباً حجزاتهم یحیون بالریحان یوم السباسب

«کفشهای زیبایی دارند و کمربندهایشان خوب است و در بیابان بی آب و علف به گلها سلام می کنند»!

امام بخاری، بابی تحت عنوان: «باب پوشیدن لباس سفید» گشوده و در آن حدیثی بدین مضمون آورده است که: «فرشتگان با لباس سفید در حالی که عمامه سفید بر سر دارند، فرود می آیند».

کار خوب و زیبای دیگری که می‌توان انجام داد، برنامه ریزی است؛ یک وقت را برای خواندن مقرر کنید و وقتی را برای عبادت و وقتی را برای مطالعه و وقتی را هم برای استراحت در نظر بگیرید.

﴿ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾ ﴾ «هر زمانی، دارای کتاب و معجزه ای است (درخور آن می‌باشد)». ﴿ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢١﴾ ﴾ «هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن، نزد ماست و آن را جز به مقداری مشخص نازل نمی‌کنیم».

در کتابخانه کنگره، تابلویی هست که روی آن نوشته شده: جهان هستی، براساس نظم ساخته شده است. این، درست است؛ در شریعتهای آسمانی به نظم و ترتیب فرا خوانده شده و خداوندمتعال، خبر داده که جهان هستی، بیهوده و بی هدف آفریده نشده و بلکه مبتنی بر تقدیر و قضای الهی و نظم و ترتیب است: ﴿ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾ ﴾ «خورشید و ماه، از روی حساب (مشخصی در گردش) هستند». ﴿ لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِى لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾ ﴾ «خورشید را نسزد که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی بگیرد و هر یک در فضایی شناورند». ﴿ وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ ﴾ «و برای ماه منزلگاههایی تعیین کرده ایم که به صورت خوشه ی کهنه خرما در می‌آید (و قوسی شکل و زردرنگ می‌گردد)». ﴿ وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَجَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ ۚ وَكُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَٰهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾ ﴾ «و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو (تاریکی) قرار داده ایم (تا در آن بیاسایید) و نشانه روز را روشن گردانده ایم تا (در آن تلاش و کوشش کنید و) فضل پروردگارتان را بجویید و شماره سالها و حساب (امور زندگی خود) را بدانید و هر چیزی را دقیقاً بیان داشته ایم». ﴿ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا ﴾ «پروردگارا! تو این را بیهوده و باطل نیافریده ای».

﴿ وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ ﴿١٦﴾ ﴾ «و ما، آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای سرگرمی و بیهوده نیافریده ایم». ﴿ لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ «اگر می‌خواستیم (چیزی را) مایه سرگرمی قرار دهیم، چیزی مناسب خود انتخاب می کردیم».

کار و تلاش کن

اطبا و حکمای یونان، برای معالجه فردی که گرفتار اوهام و بیماریهای روانی بود، او را به کار کردن در مزرعه ها و باغها مجبور می کردند؛ مدت زمان زیادی نمی گذشت که بیمار بهبودیش را باز می‌یافت و آرامش به او باز می گشت؛ خدای متعال می فرماید: ﴿ فَٱمْشُوا۟ فِى مَنَاكِبِهَا ﴾ «پس در بلندیهای زمین راه بروید». ﴿ وَقُلِ ٱعْمَلُوا۟ ﴾ «و بگو: هر آنچه می‌خواهید، بکنید».

کسانی که کارهای دستی انجام می‌دهند، بیش از دیگران آرامش خاطر و قدرت بدنی دارند؛ علتش، این است که آنها حرکت و فعالیت زیادی دارند. در حدیث آمده است: «بارخدایا!از ضعف وتنبلی به تو پناه می‌برم».

به خدا پناه ببر

الله، اسم بزرگ و عظیمی است که معروفترین و شناخته ترین معارف می‌باشد و معنای بسیار لطیف و دقیقی دارد؛ گفته اند: الله، از اله گرفته شده؛ یعنی کسی که دلها او را پرستش می‌نمایند، او را دوست می‌دارند و با پناه بردن به او آرام می گیرند و با آن خرسند می‌شوند و به او پناه می‌برند و اصلاً امکان ندارد که قلب، در سایه چیزی دیگر جز او آرامش بیابد.

پیامبرﷺ به دخترش فاطمه رضی الله عنها دعای رفع شدن اندوه را آموخت که عبارتست از: **(الله الله ربی لا اشرک به شیئاً)** «الله، الله؛ پروردگار من است، هیچ چیز را با او شریک نمی‌سازم».

﴿ قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ ﴿٩١﴾ ﴾ «بگو: الله؛ سپس آنها را بگذار در یاوه گوییهایشان سرگرم باشند». ﴿ وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦ ﴾ «و او، بر بندگانش چیره است». ﴿ ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ ﴾ «خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است». ﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٦٧﴾ ﴾ «و آنان خدا را آنگونه که شایسته اوست، نشناختند و زمین و آسمانها در روز قیامت، در دست راست او پیچیده هستند. خداوند، بسی پاک و برتر است از آنچه با او شریک می‌گیرند». ﴿ يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِ ﴾ روزی که آسمانها را در هم می پیچانیم مانند پیچاندن طومار نوشته ها». ﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَا ﴾ «خداوند، آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جایشان تکان نخورند و از بین نروند».

بر خداوند توکل نموده ام

از بزرگترین عواملی که سعادت را برای بنده به ارمغان می‌آورد، توکل او بر خدا و کافی دانستن الله، به عنوان کارساز و مراقبت و نگهبان است. ﴿ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ﴿٦٥﴾ ﴾ «آیا برای خدا همنام و همتایی سراغ داری؟». ﴿ إِنَّ وَلِيِّيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٩٦﴾ ﴾ «کارساز من، خداوندی است که کتاب را فرو فرستاده و او، کارساز و یاور صالحان است». ﴿ أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٦٢﴾ ﴾ «هان! بی‌گمان دوستان خدا ترسی ندارند و اندوهگین نمی‌شوند».

بر سه چیز اجماع کرده اند...

با مطالعه کتابهای مهندسین، ادیبان، مربیان، مورخین و نیز نشریات شرق و غرب و ماهنامه ها و مجلاتی که به موضوع اضطراب و آشفتگی پرداخته اند، به این نتیجه رسیدم که همه، برای دستیابی به آرامش خاطر بر سه چیز اتفاق نظر دارند؛ آن سه چیز، عبارتند از:

نخست: ارتباط با خداوند عزوجل، بندگی خالصانه برای او و اطاعت از او و پناه بردن به او.

این، مهمترین مسأله ی ایمان است: ﴿ فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ ﴾ «او را بپرست و بر عبادتش شکیبایی بورز».

دوم: بستن پرونده گذشته با تمام ناراحتیها، اشکها، بلاها و دردهایی که در خود داشته و آغاز زندگی جدیدی با روزی جدید.

سوم: نپرداختن و فرونرفتن در آینده ای که هنوز نیامده است و ترک گفتن انتظارات، توقعات و نگرانیهای نابجا؛ خلاصه اینکه باید فقط در چهارچوب امروز زندگی کرد.

علی﵁ می‌گوید: از آرزوهای طولانی بپرهیزید که انسان را به فراموشی و نسیان می اندازد». ﴿ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «و گمان بردند که آنها به سوی ما باز نمی‌گردند». ﴿ تَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡ ﴾ «آنان هر بانگی را علیه خود می پندارند».

سالهاست مردمانی را می‌شناسم که منتظر و نگران مسایل و بلاها و اتفاقاتی هستند که هنوز رخ نداده است. آنان همواره خود و دیگران را از آن اتفاقات می‌ترسانند. سبحان الله! چقدر زندگیشان تلخ و رنج بار است! اینها مانند زندانیانی هستند که توسط چینیها شکنجه می‌شوند. چینیها برای شکنجه زندانیان، آنان را زیر شیر آبی قرار می‌دهند که در هر دقیقه یک قطره آب از آن می چکد؛ بدین سان زندانی پس از چکیدن یک قطره، منتظر چکیدن قطره ای دیگر می ماند و این وضع ادامه می‌یابد تا اینکه دیوانه می‌شود و عقلش را از دست می‌دهد. خداوند دوزخیان را چنین توصیف نموده است: ﴿ لَا يُقۡضَىٰ عَلَيۡهِمۡ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُم مِّنۡ عَذَابِهَا ﴾ «بر آنان فیصله نمی‌شود که بمیرند و نه از عذابشان کاسته می گردد».

﴿ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ﴿١٣﴾ ﴾ «دوزخی، در جهنم نه می‌میرد و نه زندگی می‌کند». ﴿ كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا ﴾ «هر بار پوستشان بسوزد، به جای آن، پوستهای دیگری قرار می‌دهیم».

ستمکار را به خدا بسپار

إلی الدیان یوم الحشر نمضی و عند الله تجتمع الخصوم

«به سوی داور روز جزا رهسپار می‌شویم و طرفهای درگیر، نزد خداوند گرد می‌آیند».

همین عدالت برای بنده کافی است که او، منتظر روزی است که در آن پیشینیان و آیندگان، گرد می‌آیند؛ در آن روز هیچ ستمی نیست و داور، خداوند عزوجل است و فرشتگان، گواهان محکمه عدل الهی اند؛ ﴿ وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ﴿٤٧﴾ ﴾ «و ترازو های عدالت را در روز قیامت می نهیم؛ به هیچکس کوچکترین ستمی‌نمی‌شود و اگر به اندازه خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را می‌آوریم (و سزا و جزایش را می‌دهیم) و همین که ما حسابرس هستیم، کافی است».

پادشاه ایران و پیرزن

بزرگمهر، حکیم ایرانی، می‌گوید: پیرزنی که تمام داراییش، یک مرغ بود، کوخی در کنار کاخ کسری داشت. روزی، پیرزن به روستایی دیگر سفر کرد و گفت: پروردگارا! مرغم را به تو می سپارم؛ وقتی پیرزن رفت، کسری برای آنکه کاخ خود را توسعه دهد، کوخ پیرزن را با خاک یکسان کرد و سربازانش، مرغ پیرزن را سر بریدند. آنگاه که پیرزن بازگشت و این وضعیت را دید، رو به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من حضور نداشتم؛ تو کجا بودی؟! خداوند، انتقام پیرزن را گرفت و پسر کسری با کارد به پدرش حمله کرد و او را در رختخوابش به قتل رساند.

﴿ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ﴾ «آیا خداوند، برای بنده اش کافی نیست و تو را از کسانی غیر از او می‌ترسانند».

ای کاش همه ما مانند فرزند بهتر آدم بودیم که گفت: ﴿ لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَ ﴾ «اگر تو دست خود را برای کشتن من دراز کنی، من به سوی تو دست دراز نمی‌کنم که تو را بکشم». در روایتی آمده است: «بنده مقتول خدا باش و قاتل مباش». مسلمان، رسالت و مسؤولیتی بزرگتر از انتقام و خالی کردن عقده و حسد و تنفر دارد.

گاهی نقص و کاستی به کمال تبدیل می‌شود

﴿ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ ﴾ «آن را برای خود بد مپندارید، بلکه آن، برایتان بهتر است».

برخی از نوابغ و نخبگان از آنجا رشد نموده و با پایداری به جلو رفته اند که در خود احساس کسر و کمبود می‌کرده اند؛ بسیاری از علما، از موالی بوده اند؛ مانند: عطاء، سعید بن جبیر، قتاده، بخاری، ترمذی و ابوحنیفه رحمهم الله.

بسیاری از نوابغ جهان و دریاهای دانش شریعت اسلامی مانند ابن عباس، قتاده، ابن ام مکتوم، اعمش و یزید بن هارون، نابینا شده اند.

از علمای متأخرین محمد بن ابراهیم آل شیخ، شیخ عبدالله بن حمید و شیخ عبدالعزیز بن باز نابینا بوده اند. در مورد بسیاری از نوابغ و مخترعان خوانده ام که بیماریهایی داشته اند؛ یکی، نابینا و دیگری ناشنوا و آن یکی لنگ و دیگری فلج بوده است، اما با این حال از خود شاهکارهایی در تاریخ به جا گذارده و با دانش، اختراعات و اکتشافات خود، در زندگی بشریت تأثیر گذاشته اند.

﴿ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ نُورٗا تَمۡشُونَ بِهِۦ ﴾ «و برایتان نوری قرار می‌دهد که به وسیله آن (راه خود را می‌یابید و) راه می‌روید».

مدرک بالای علمی، همه چیز نیست؛ از اینکه مدرک دانشگاهی یا فوق لیسانس و دکترا نداری، ناراحت و اندوهگین مباش. چون مدرک، همه چیز نیست. تو می‌توانی بدون داشتن مدرک دانشگاهی بدرخشی و تأثیر بگذاری و به امت خیر فراوان برسانی. چه بسیار مردان معروف و مهم و مفیدی بوده اند که مدرک دانشگاهی نداشته اند؛ اما با شایستگی، بلندنظری و همت و مقاومت و ایستادگی خود، پیشرفت کرده اند. در عصر حاضر بسیاری از کسانی که در علوم اسلامی و دعوت و تربیت و فکر و ادب تأثیر گذاشته اند، دارای مدرک دانشگاهی نبوده اند؛ افرادی چون مالک بن نبی، عقاد، طنطاوی، ابوزهره، مودودی، ندوی و شمار زیادی از اندیشمندان. علمای سلف و نخبگان و نوابغی که در خیر القرون زیسته اند، بهترین نمونه در این زمینه می‌باشند.

نفس عصام سودت عصاما و علمته الكر والإقداما

«ویژگیهای درونی عصام، او را ارجمند و مهتر نمود و به او، حمله و پیشروی را آموخت».

از سوی دیگر هزاران دکتر در این سو و آن سوی جهان اسلام هستند که تأثیر شایانی ندارند؛ ﴿ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزًا ﴿٩٨﴾ ﴾ «آیا از کسی ازآنان چیزی احساس می کنی یا صدایی از آنان می شنوی»؟

قناعت، گنجی بزرگ است. در حدیث صحیح آمده است: «به آنچه خداوند، نصیب تو نموده، راضی باش که در این صورت توانگرترین مردم می‌شوی».

به خانواده، درآمد، سواری و فرزندان و شغل خود قانع و راضی باش. آنگاه سعادت و آرامش را خواهی یافت. در حدیث صحیح آمده است: «توانگری، توانگری نفس است». توانگری به فراوانی مال و برتری مقام نیست؛ بلکه توانگری، آرامش و راضی بودن انسان به آنچه خداوند، نصیب او نموده، می‌باشد. در حدیث صحیح آمده است: «خداوند، بنده توانگر، پرهیزگار و گمنام را دوست دارد».

یکی از دوستان می گفت: از فرودگاه به قصد شهری دیگر سوار ماشینی شدم؛ دیدم که این راننده، شادمان و سرحال است و خدا را سپاس می گوید و پروردگارش را یاد می کند؛ از

او در باره خانواده اش پرسیدم. به من گفت: دو همسر و بیش از ده فرزند دارد و درآمد ماهیانه اش فقط هشتصد ریال است و خانه ای قدیمی‌دارد که او و خانواده اش، درآن زندگی می‌نمایند و با این حال خیلی راحت و آسوده خاطر است. چون به آنچه خداوند، بهره او نموده، راضی و خشنود می‌باشد. آن دوست، می‌گفت: با مقایسه این مرد و مردمانی که میلیاردها پول و کاخ و خانه های زیادی دارند و زندگی تنگ و ناگواری را بسر می‌نمایند، شگفت زده شدم و آنگاه دانستم که سعادت و خوشبختی در مال و دارایی نیست.

بازرگان ثروتمند و معروفی بود که ثروت هنگفت و دهها کاخ و خانه داشت؛ اما بداخلاق، بدرفتار و زشت خوی بود؛ او، در سفر و دور از خانواده اش، درگذشت؛ چون به آنچه خداوند، به او داده بود، راضی نبود: ﴿ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّآ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِـَٔايَـٰتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾ ﴾ «سپس طمع می‌ورزد که (بر ثروت و قدرتش) بیفزایم. هرگز! (چنین نخواهد شد و به آرزویش نخواهد رسید). چراکه او، با آیات ما، مخالف و ستیزه جوست».

عربهای قدیم، تنهایی در صحرا و دوری از مردم را نشانه آسودگی خاطر می‌دانستند. یکی از عربهای قدیم گفته است:

عوی الذئب فاستأنست بالذئب إذعوی و صوت انسان فکدت أطیر

«گرگ، عوعو کرد و من با صدای گرگ انس گرفتم و صدای انسانی، درآمد و نزدیک بود پرواز کنم».

ابوذرﷺ در ربذه سکنی گزید. سفیان ثوری می‌گوید: دوست داشتم در دره ای بودم و کسی مرا نمی شناخت! در حدیثی چنین آمده که: «نزدیک است بهترین دارایی انسان، گوسفندانی باشند که آنها را به محل ریزش باران و دره ها می‌برد و او با دین خود از فتنه ها فرار می‌کند. »

هنگام بروز فتنه بهترین و سالمترین کار برای بنده، این است که از فتنه فرار نماید.

مردمانی را می‌شناسم که فقر و ناراحتی، از آن جهت گریبانگیرشان شده که از خداوند متعال، دوری نموده اند. فردی را می‌بینی که ثروتمند بوده و در عافیت و راحتی قرار داشته و

از سوی پروردگارش مورد اکرام واقع شده، اما از اطاعت خدا روی گردانده، در خواندن نماز سستی کرده و مرتکب گناهان کبیره شده است. آنگاه خداوند، تندرستی را از او گرفته، ثروتش را از او ستانده و او را به فقر و اندوه و ناراحتی مبتلا کرده است؛ پس او از رنجی به رنجی دیگر پا می‌گذارد و از بلایی به بلایی دیگر گرفتار میشود: ﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا ﴾ «و هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت». ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ ﴾ «این، برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به قومی ارزانی کرده، تغییر نمی‌دهد (و آن را از آنان نمی‌گیرد) مگر آنکه خودشان را تغییر دهند (و سزاوار نقمت شوند و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند)». ﴿ وَمَآ أَصَـٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا۟ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾ ﴾ «و هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب کارهایی است که خود کرده اید و از بسیاری چیزها در می‌گذرد و عفو می‌نماید». ﴿ وَأَلَّوِ ٱسْتَقَـٰمُوا۟ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَـٰهُم مَّآءً غَدَقًا ﴾ «و اگر بر راه استقامت کنند، به آنان، آبی گوارا خواهیم نوشاند».

خیلی دوست دارم که برای رفع ناراحتیها و غمهایت، نسخه ای جادویی می‌داشتم تا آن را به تو می‌دادم و بدین سان تمام ناراحتیهایت از بین می‌رفت؛ ولی من از کجا چنین چیزی بیاورم؟ البته یک نسخه خوب از علمای دین و پرچمداران شریعت به تو عرضه می‌نمایم و آن، این است که: آفریدگار را بپرست، به رزق و روزی خود راضی باش، به تقدیر الهی خرسند و به دنیا بی علاقه باش وآرزوهایت را کوتاه کن. روانشناس معروف آمریکایی «ویلیام جیمز» که آمریکاییها، او را پدر علم روانشناسی می‌دانند، سخن جالبی دارد؛ وی، می‌گوید: ما انسانها، درباره چیزهایی که نداریم، فکر می‌کنیم و خدا را بر آنچه که داریم، شکر نمی‌گزاریم و به جنبه اسفبار و تاریک زندگی خود می نگریم و به قسمت درخشان و زیبای آن نظر نمی‌کنیم، از کمبودهایی که داریم، تأسف و حسرت می‌خوریم و آنچه داریم، ما را خوشبخت نمی‌نماید!

﴿ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ﴾ «اگر شکر گزارید، به شما بیشتر نعمت می‌دهم».

در حدیث آمده است: «و به خداوند پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود». همچنین در حدیث آمده است: «هرکس در حالی صبح کند که همّ و فکر او، آخرت باشد، خداوند، کار و بارش را سامان می‌دهد و توانگریش را در قلبش می نهد و دنیا، خوار و در حالی که بینی اش به خاک مالیده شده، نزد او می‌آید (و در خدمتش قرار می‌گیرد) و هر کس، در حالی صبح کند که هم و فکر او، دنیا باشد، خداوند، کار و بارش را نابسامان می‌کند و فقر او را پیش رویش قرار می‌دهد و از دنیا فقط همان مقداری به او می‌رسد که برای او مقدر شده است».

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾ ﴾ «و اگر از آنان بپرسی که چه کسی، آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است، بطور قطع خواهند گفت: الله؛ پس به کدام سو منحرف می‌شوند؟!»

یک اعتراف

سخروف، دانشمندی روسی است که به خاطر مخالفت با الحاد، به جزیره سیبری تبعید شد؛ زیرا او، همواره می‌گفت: در دنیا، نیرویی فرابشری و اثرگذار وجود دارد. این گفتار، با باورها و پندارهای سوسیالیستها که به عدم وجود خدا معتقدند و حیات را مادّه و فرایندی طبیعی می پندارند، در تعارض قرار داشت. آنچه از گفته این دانشمند روسی، بر می‌آید، این است که سرشت و نهاد انسان، بر اساس توحید و خداشناسی فطری می‌باشد؛ ﴿ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ﴾ «فطرت خدا که مردم را بر اساس آن سرشت».

ملحد و منکر خدا، هیچ جایگاه و ارزشی ندارد. چراکه او، نهادی نگونسار و وجدانی تهی و آهنگی نافرجام و مخالف با برنامه وآیین الهی در زمین دارد. دو سال پیش از فروپاشی نظام سوسیالیستی شوروی، با یکی از اساتید مسلمان مرکز اسلامی واشنگتن دیدار کردم. او،

این آیه را برایم تلاوت کرد: ﴿ وَنُقَلِّبُ أَفْـِٔدَتَهُمْ وَأَبْصَـٰرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾ ﴾ «ما، دلها و چشمان آنها را (در دریای تخیلات و اوهام) واژگون و حیران می‌گردانیم؛ همانگونه که در ابتدا ایمان نیاوردند (و میان آنها و ایمان فاصله بود) و آنان را به خود وا می‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خویش سرگردان باشند».

وی، سپس افزود: این آیه، درباره کمونیستها، واقعیت خواهد یافت که: ﴿ فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَـٰنَهُم مِّنَ ٱلْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ ﴾ «خداوند، بنیان آنها را از اساس نابود کرد و سقف از بالای سرشان بر روی آنها فرو ریخت (و شالوده زندگی آنان از میان رفت)». ﴿ فَأَعْرَضُواْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ ٱلْعَرِمِ ﴾ «اما آنان، (از ایمان به خدا و شکر نعمت) رویگرادن شدند؛ بدین سبب ما، سیل ویرانگری را به سویشان روان کردیم». ﴿ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦ ﴾ «ما، هر یک را به گناهانشان گرفتیم». ﴿ فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠﴾ ﴾ «عذاب، ناگهانی به سراغشان م آید؛ بگونه ای که نمی فهمند (عذاب، چگونه و از کجا سر رسید)».

لحظاتی با ابلهان

زیات در مجله (**الرسالة**) مطلب عجیب و مقاله ای بسیار زیبا در توصیف کمونیسم نوشته است؛ کمونیستها، فضاپیمایی را به کره ماه فرستادند. یکی از فضانوردان پس از بازگشت از فضا، مقاله ای در روزنامه روسی (**برافدا**) نوشت که در آن گفته بود: ما، به آسمان رفتیم؛ اما آنجا نه خدایی دیدیم و نه بهشت و جهنم و فرشتگانی.

زیات در پاسخ این مقاله، چنین نوشت: بسی جای تأسف است برای شما ای خرصفتان احمق!! آیا گمان می‌برید که خداوند را در حالی که بر بالای عرش خود هست، خواهید دید و می پندارید که حورهای بهشتی را در حالی که بر ابریشم راه می‌روند، می‌بینید و صدای

آب کوثر را می شنوید و بوی انسانهایی که در دوزخ عذاب داده می‌شوند، به مشام شما خواهد رسید؟ اگر چنین گمان برده اید بدبخت و زیانمند هستید؛ اما من، این سرگردانی، گمراهی، انحراف و حماقت را که برخاسته از اندیشه کمونیستی و الحادی موجود در سرهایتان است، به چیزی دیگر تفسیر نمی‌کنم. کمونیسم، امروزی بدون فردا، آسمانی بدون زمین و کاری بی پایان و تلاشی بی نتیجه و نافرجام است. ﴿ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾ ﴾ «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنان، هچون چارپایان هستند و بلکه گمراه تر». ﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا ﴾ «آنان، دلهایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند». ﴿ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ ﴾ «و هر کس که خداوند، خوارش نماید، هیچ کسی نیست که او را گرامی بدارد». ﴿ أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ ﴾ «اعمالشان، چون سرابی در بیابان است». ﴿ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ﴾ «اعمالشان، همچون خاکستری است که در روزی طوفانی، بادی شدید، با آن برخورد کند».

عقاد در کتاب (**مذهب ذوی العاهات**) در خشم بر کمونیسم الحادی که در جهان پدیدار شده، سخنی بدین مفهوم گفته است: فطرت سالم، این دین راستین، یعنی دین اسلام را می‌پذیرد؛ اما انسانهای کم عقل، کوته بین و بداندیش، ممکن است به الحاد و کمونیسم روی بیاورند. ﴿ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ ﴾ «و بر دلهایشان مهر زده شد، پس آنان نمی فهمند».

الحاد، ضربه ای مهلک بر فکر و اندیشه است و بیشتر به کارهای کودکانه در دنیای کودکی می ماند و بزرگترین اشتباهی است که در گذر روزگار، اتفاق افتاده است. بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ ﴾ «آیا در وجود خدا تردیدی هست»؟ یعنی قطعاً در وجود خدا، شکی نیست. یکی از علما می‌گوید: هیچکس جز فرعون، وجود خداوند را انکار

نکرده است؛ او نیز در درون خود به وجود خدا اعتراف می‌کرد و فقط در ظاهر منکر الله بود؛ بنابراین موسی علیه السلام گفت: ﴿ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾ ﴾ «تو (ای فرعون!) می‌دانی که این معجزات روشنی بخش را جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است و من، معتقدم که تو ای فرعون! هلاک می‌گردی».

فرعون نیز سرانجام آنچه را که در قلبش پنهان می‌کرد، با فریاد بلند به زبان آورد: ﴿ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِىٓ ءَامَنَتْ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسْرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ﴾ «ایمان آورده ام که هیچ معبود بحقی جز خداوندی که بنی اسرائیل، به او ایمان آورده اند، نیست و من، از مسلمانانم».

ایمان، راه نجات

در کتاب (**الله یتجلی فی عصر العلم**) و در کتاب (**الطب محراب الایمان**)، این حقیقت بیان شده است که: بیشترین چیزی که به انسان کمک می‌نماید تا از غمها و ناراحتیهایش نجات یابد، ایمان به خداوند عزوجل و سپردن کار به اوست؛ ﴿ وَأُفَوِّضُ أَمْرِىٓ إِلَى ٱللَّهِ ﴾ «و کارم را به خدا می سپارم». ﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُۥ ﴾ «هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر با فرمان خدا و هر کس، به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می‌کند».

هرکس بداند که همه چیز، طبق قضا و تقدیر است، قلبش، به سوی رضامندی و تسلیم رهنمون می‌شود؛ ﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾ «و بار های سنگین و طوقهایی را که بر آنان بود، از دوش آنها پایین می نهد».

و أعلم أنی لم تصبنی مصیبة من الله إلا قد أصابت فتی قبلی

«و می‌دانم که هیچ مصیبتی از سوی خدا به من نمی‌رسد، مگر آنکه پیش از من به جوانی دیگر رسیده است».

نویسندگان برجسته غرب مانند «کرسی مریسون» و «الکسیس کاریل» و «دیلکارنگی»، اعتراف می‌کنند که راه نجات غرب مادیگرا از وضعیت وخیم و رو به سقوطش، ایمان آوردن به خداوندﷻ است. همچنین بیان کرده اند که: علت پدیده اسفبار خودکشی در غرب و راز بزرگ آن، بی دینی و رویگردانی از پروردگار جهانیان می‌باشد.

﴿ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ﴿٢٦﴾ ﴾ «آنان به سبب آنکه روز قیامت را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند». ﴿ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ﴿٣١﴾ ﴾ «کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضیض کفر) از آسمان فرو افتاده (و به بدترین شکل جان داده است) آنگاه پرندگان، او را می ربایند یا باد، او را به مکانی دورافتاده می اندازد».

روزنامه (الشرق الاوسط) در تاریخ۱۴۱۵/۴/۲۱هجری قمری به نقل از همسر رئیس جمهور اسبق آمریکا «جورج بوش» (بوش پدر) می‌نویسد: او، بیش از صد بار قصد خودکشی کرده و ماشین را تا لب پرتگاه برای کشتن خود برده و تلاش کرده است تا خودش را خفه کند.

قزمان در جنگ احد حضور یافت؛ او، در کنار مسلمانان خیلی خوب با کفار می جنگید. مردم، به او گفتند: بهشت بر تو مبارک باشد. پیامبرﷺ فرمود: «او، دوزخی است»! آری؛ او، زخمهای شدیدی برداشت، بی تاب شد و خودکشی کرد؛ ﴿ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ﴿١٤﴾ ﴾ «کسانی که تلاش آنها، در زندگی دنیا هدر می‌رود و آنها، گمان می‌برند که کار خوبی انجام می‌دهند».

این، معنای گفته خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا ﴾ «و هر کس، از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت».

مسلمان، در هر وضعیتی که باشد، به کارهایی از قبیل خودکشی دست نمی زند. دو رکعت نماز خاشعانه، برای از بین بردن اندوه و ناراحتی و افسردگی، کافی است؛ ﴿ فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَاۖ وَمِنۡ ءَانَآيِٕ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡ وَأَطۡرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ ١٣٠ ﴾ «پس در برابر آنچه می‌گویند، شکیبا باش و با ستایش پروردگارت، او را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، به پاکی یاد کن و شبانگاه و در روز، تسبیح او را بگوی تا (آرامش خاطر به تو دست دهد و) خوشنود شوی».

قرآن، درباره این جهان و انحراف و گمراهی آن می‌پرسد و می‌گوید: ﴿ فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٠ ﴾ «آنان را چه شده که ایمان نمی‌آورند»؟! چه چیزی آنها را از ایمان آوردن باز می‌دارد و حال آنکه راه، روشن شده، حجت اقامه گردیده و دلیل، واضح گشته و حق، آشکار گردیده است؟ ﴿ سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ ﴾ «نشانه هایمان را در جهان هستی و در وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا روشن شود که آن حق است».

آری! تا برایشان روشن شود که محمدﷺ راستگوست و خداوند، معبود برحق و سزاوار پرستش می‌باشد و دین اسلام، کامل و سزاوارآن است که جهانیان بدان روی بیاورند. ﴿ وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ ﴾ «هر کس، مطیعانه روی به خدا کند، در حالی که نیکوکار است، به راستی که به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است».

کفار هم متفاوتند!

در خاطرات «جورج بوش» تحت عنوان «گامی به جلو» آمده که او، در تشییع جنازه «بریژنیف»رئیس اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در مسکو شرکت کرد. بوش می‌گوید: جنازه اش را جنازه ای تاریک و سیاه یافتم که فاقد ایمان و روح بود. بوش از آن جهت این را می‌گوید که مسیحی است و آنها، کمونیست و منکر خدا هستند. ببین که بوش با وجود آنکه خودش، گمراه می‌باشد، انحراف کمونیستها را دریافته است! چون قضیه، نسبی است و اگر بوش، اسلام را که دین راستین خداست، می شناخت، چگونه بود و چه می‌گفت؟! ﴿ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٨٥﴾ ﴾ «و هر کس دینی غیر از اسلام بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و او، در آخرت از زیانکاران است».

﴿ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِى رَحْمَةِ ٱللَّهِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿١٠٧﴾ ﴾ «و اما کسانی که چهره هایشان سفید می‌شود، در رحمت خداوند، غوطه ورند و آنان، در آن جاودانه اند».

اراده آهنین

دانشجویی مسلمان، برای درس خواندن به لندن رفت. او، با یک خانواده انگلیسی کافر در یک خانه سکنی گزید تا زبان انگلیسی را بیاموزد. این دانشجو، متدین بود و صبح زود از خواب بیدار می‌شد و به سوی شیر آب می‌رفت، وضو می‌گرفت، نماز می‌خواند و رکوع و سجده به جا می‌آورد؛ پیرزنی هم در این خانه بود که همواره این دانشجو را زیر نظر داشت. بعد از چند روز از او پرسید: تو چه کار می‌کنی؟ گفت: دینم به من فرمان داده که این کار را انجام دهم. پیرزن گفت: خوب؛ اما دیرتر بیدار شو تا خوابت کامل شود و استراحت کنی، آنگاه از خواب برخیز. گفت: اما اگر من، نماز را سر وقتش نخوانم، پروردگارم نمی‌پذیرد. پیرزن سرش را تکان داد و گفت: عجب اراده ای! آهن را در هم می‌شکند! ﴿ رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ ﴾ «مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از ذکر خدا و بر پا داشتن نماز به خود مشغول نمی‌کند». به راستی که چنین رویکردی، برخاسته از اراده ایمان و قوت یقین و قدرت توحید است. ساحران فرعون، وقتی در لحظه

نبرد بین موسی‌علیه‌السلام و فرعون، به خداوند جهانیان ایمان آوردند، با الهام از همین اراده، به فرعون گفتند: ﴿ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَاۖ فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ﴾ «هرگز تو را بر نشانه های روشنی که نزد ما آمده و بر کسی که ما را آفریده، ترجیح نخواهیم داد؛ پس هر آنچه که می‌خواهی و می‌توانی، حکم کن». این، به مبارزه طلبیدنی می‌باشد که مانند آن به گوش کسی نخورده است! آنها، در آن لحظه ادای این رسالت و ابلاغ کلمه راستین و محکم را به این ملحد سرکش، وظیفه خود می‌دانستند.

حبیب بن زیدرضی‌الله‌عنه، نزد مسیلمه رفت تا او را به توحید دعوت دهد؛ مسیلمه، او را گرفت و با شمشیر قطعه قطعه کرد. او، فریاد و آه و ناله ای سر نداد و تکان نخورد تا اینکه به شهادت رسید و به دیدار پروردگارش شتافت: ﴿ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡ ﴾ «شهیدان، نزد پروردگارشان هستند؛ آنان، پاداش و نورشان را دارند».

خبیب بن عدیرضی‌الله‌عنه را بر چوبه دار بالا بردند؛ او، این شعر را سرود:

و لست أبالی حیـن أقتـل مسلمـاً علی أی جنب کان فی الله مصرعی

«وقتی مسلمان کشته می‌شوم، باکی ندارم که در راه خدا بر کدام پهلو بیفتم».

فطرت خداشناسی

آنگاه که تاریکی شدت می‌یابد، رعد می غرد و تندباد، می‌وزد، فطرت بیدار می‌شود؛ ﴿ جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ «باد تندی، می‌آید و موج، از هر سو به سوی آنها می شتابد و گمان می‌برند که محاصره شده اند؛ در آن حال خداوند را خالصانه به فریاد می‌خوانند».

مسلمان، همیشه و در همه حال، در خوشی و ناخوشی و در سختی و راحتی، پروردگارش را به فریاد می‌خواند. ﴿ فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤٤ ﴾ «اگر از تسبیح گویان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند».

بسیاری، هنگام نیاز، خداوند را با فروتنی و زاری می‌خوانند و چون خواسته شان، برآورده می‌شود، از خدا رویگردانی و کناره گیری می‌نمایند. قطعاً خدا را نمی‌توان چون بچه ها فریب داد. کسانی که فقط هنگام گرفتاری به خدا پناه می‌برند، شاگردان و پیروان فرعون منحرف و گمراهند؛ فرعون پس از اتمام وقت، توبه کرد و به او گفته شد: ﴿ ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿٩١﴾ ﴾ «آیا اکنون (توبه می‌کنی) حال آنکه قبلاً نافرمانی نمودی واز تبهکاران بودی؟»

از گروه خبری رادیو انگلیس در زمان اشغال کویت توسط عراق شنیدم که: خانم تاچر نخست وزیر اسبق انگلیس، هنگام حمله عراق به کویت، در ایا لت «کلورادو» آمریکا بود و به محض شنیدن خبر اشغال کویت، دوان دوان به سوی کلیسا رفت و به سجده افتاد!

تنها تفسیر من از این پدیده، این است که در چنین اوقاتی فطرت این افراد، بیدار می‌شود و آنان، متوجه آفریدگارشان می‌گردند؛ هرچند آنها، کافر و گمراهند. زیرا انسان، بر فطرت ایمان سرشته شده است. در حدیث آمده: «هر فرزندی بر فطرت (اسلام) به دنیا می‌آید، پس آنگاه پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا مجوسی یا نصرانی می‌کنند».

بر تأخیر روزی غم مخور؛ چون زمان مشخصی دارد

کسی که در بدست آوردن نصیبش از رزق و روزی، شتاب می‌ورزد و می‌خواهد از زمان پیش بیفتد و از به تأخیر افتادن خواسته هایش، ناراحت و پریشان می‌شود، مانند کسی است که در نماز با امام مسابقه می‌دهد، گرچه می‌داند که او، باید به هر صورت پس از امام سلام دهد! پس امور و روزی آفریده ها، مقدر گردیده و پنجاه هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات نوشته شده و کارشان، پایان یافته است.

﴿ أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُ ﴾ «فرمان خدا فرا می‌رسد، پس آنرا به شتاب مخواهید». ﴿ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦ ﴾ «و اگر (خداوند) برایت خیری بخواهد، کسی نیست که(بتواند) فضل و لطفش را بازگرداند».

عمرﷺ می‌گوید: «بارخدایا! از چست و چابکی فاسق و از ضعف و ناتوانی انسان درست و خوب به تو پناه می‌برم». این، سخنی بس بزرگ و راستین است. در تاریخ فکر نموده و دیده ام که بیشتر دشمنان خدا، استقامت، بلندهمتی، پایداری و خستگی ناپذیری عجیبی داشته اند و بر عکس، دیده ام که بسیاری از مسلمانان، به قدری تنبل و سست بوده اند که خدا می‌داند! از اینرو به عمق سخن عمرﷺ پی بردم.

به کار مفید مشغول شو.

ولید بن مغیره، امیه بن خلف و عاص بن وائل، اموالشان را در راه مبارزه با پیامبرﷺ و رویارویی با حق خرج کردند؛ ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةٗ ثُمَّ يُغۡلَبُونَ ﴾ «کافران، اموالشان را خرج می‌کنند تا از راه خدا باز دارند؛ آنها، اموالشان را خرج خواهند کرد، سپس مایه حسرتشان خواهد شد و شکست هم می‌خورند».

این در حالی است که بسیاری از مسلمانان، از انفاق اموالشان برای بنای نشان فضیلت یا ساختمان ایمان بخل می‌ورزند. ﴿ وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦ ﴾ «و هر کس بخل بورزد، از خودش (خیر و پاداش را) دریغ می‌دارد». منظور از توانایی فاسق و ضعف مسلمان، درست همین است.

در خاطرات «گولد مائیر» یهودی، تحت عنوان «کینه»آمده است که او، در یکی از مراحل زندگیش در شبانه روز شانزده ساعت پیوسته برای احیای مبادی گمراه و افکار منحرف خود کار می‌کرد تا اینکه توانست به کمک «بنگوریون» دولتی تأسیس نماید. علاقمندان می‌توانند کتاب او را مطالعه کنند. من، هزاران نفر از مسلمانان را دیده ام که در شب و روز حتی یک ساعت کار نمی‌کنند و فقط مشغول بازی و سرگرمی و خواب و ضایع کردن وقت هستند؛ ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ

ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ﴾ «ای مؤمنان! چه شده شما را که وقتی به شما گفته می‌شود: در راه خدا حرکت کنید، زمین گیر می‌شوید و سستی می کنید؟»

عمرﷺ پیوسته و پایدار، کار شب و روزش را انجام می‌داد و کم می‌خوابید. خانواده اش به او گفتند: آیا نمی‌خوابی؟ گفت: اگر شب بخوابم، خودم را ضایع کرده ام و اگر روز بخوابم، ملت و رعیتم، از دستم، می‌رود و تباه می‌شود.

در خاطرات «موشی دیان» تحت عنوان «شمشیر و حکومت» چنین آمده که او، از یک کشور به کشوری دیگر و از شهری به شهر دیگر می‌رفت و شب و روز و پنهانی و آشکار در فعالیت بود و در گردهماییها حضور می‌یافت و کنفرانسها برگزار می‌کرد و قراردادها و معاهدات زیادی ترتیب می‌داد و خاطراتش را هم می نوشت.

من، می‌گویم: جای تأسف است که از یکسو برادران بوزینگان و خوکها، چنین توانایی و تلاشی دارند و از سوی دیگر وقتی به مسلمانان می نگریم، می‌بینیم که بیشترشان، تنبل و ناتوان هستند؛ واقعاً جای تأسف و افسوس است که تلاش و توانایی فاسق، این قدر زیاد می‌باشد و انسان درست، این همه ضعیف و ناتوان!

لو کنت من مازن لم تستبح إبلی بنو اللقیطه من ذهل بن شیبانا

«اگر از قبیله مازن می بودم، طایفه بنی لقیطه از تیره ذهل بن شیبان، شتران مرا به غارت نمی‌بردند».

عمرﷺ با بیکاری مبارزه می‌کرد؛ او، جوانانی را که در مسجد سکنی گزیده بودند، بیرون کرد و ضمن تنبیه آنها، فرمود: بیرون بروید و روزی خود را بجویید؛ از آسمان که طلا و نقره نمی‌بارد.

بیکاری، وسوسه، ناراحتی، بیماری روانی و افسردگی و اندوه را به همراه دارد و پیامد کار و فعالیت، سرور و شادمانی و سعادت است. اگر هر یک از ما به وظیفه خود در زندگی عمل نماید و نقش و مسؤولیت خویش را انجام دهد، ناراحتی و اندوه و امراض روانی و ذهنی و عصبی، از نزد ما رخت بر می بندد؛ اگر کارخانه ها و کارگاهها، فعال شود، انجمنهای خیریه و تعاونیهایی، افتتاح گردد، کارهای دعوتی انجام شود و اردوگاههای

تفریحی، فرهنگی و مراکز ادبی و دوره های علمی و غیره ایجاد گردد، مشکلات روانی و ناراحتیها برطرف می‌شوند: ﴿ وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ ﴾ «و بگو: کار کنید». ﴿ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾ «در زمین پراکنده شوید». ﴿ سَابِقُوٓاْ ﴾ «از هم پیشی بگیرید» ﴿ وَسَارِعُوٓاْ ﴾ «بشتابید».

در حدیث آمده است: «پیامبر خدا، داوود علیه السلام، از دسترنج خودش می‌خورد».

راشد کتابی دارد که به صورت مفصل به این قضیه پرداخته و بیان نموده است که بسیاری از مردم، نقش خود را در زندگی انجام نمی‌دهند.

بسیاری از مردم زنده هستند، اما مانند مرده ها می‌باشند؛ راز زندگیشان را درک نمی‌کنند و هیچ کار خوبی برای آینده خود و جامعه انجام نمی‌دهند؛ ﴿ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ ﴾ «راضی شده اند که با عقب ماندگان باشند». ﴿ لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ ﴾ «مؤمنانی که در خانه نشسته اند، غیر از آسیب دیدگان و معذورین، با مجاهدان راه خدا برابر نیستند».

زن سیاه پوستی که مسجد پیامبر ﷺ را جارو می‌کشید، به نقش خود در زندگی عمل کرد و با ایفای این نقش، وارد بهشت شد: ﴿ وَلَأَمَةٌ مُّؤۡمِنَةٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكَةٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ ﴾ «و یک کنیز مؤمن، از یک زن مشرک بهتر است؛ گرچه (ثروت و جایگاه و. .) زن مشرک، شما را به شگفت اندازد». همچنین جوانی که برای پیامبر ﷺ منبری ساخت، وظیفه اش را به خوبی انجام داد و با این کار اجر و پاداش یافت؛ چون او در نجاری، استعداد داشت: ﴿ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ ﴾ و مؤمنانی که هرچه در توان دارند، بدان دست می یازند».

در سال ۱۹۸۵م ایالات متحده آمریکا به دعوتگران مسلمان، اجازه ورود به زندانهای آمریکا را داد؛ زیرا اگر مجرمان و قاتلان و کلاهبرداران، به دین اسلام هدایت شوند، افراد درست و صالحی برای جوامع خود خواهند بود؛ ﴿ أَوَمَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا

يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَا ﴾ «آیا کسی که (به سبب کفر و گمراهی) مرده بود، پس او را (با اعطای ایمان در پرتو قرآن) زنده گرداندیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن میان مردم می‌رود، همانند کسی است که به مثل، گویی در تاریکیها فرو رفته است؟»

کسی که می‌خواهد کارهایش را درست انجام دهد و هنگام بروز حوادث و اتفاقات خود را کنترل نماید، می‌تواند از دو دعای بزرگ و مفید بهره بگیرد:

اول: حدیث علیﷺ که می‌گوید: پیامبرﷺ به من فرمود: بگو: **(اللهم اهدنی و سددنی)** یعنی: «بارخدایا! مرا هدایت کن و مرا بر راه درست و راست گامزن نما».

دوم حدیث حصین بن عبیدﷺ به روایت ابوداود است که پیامبرﷺ به او فرمود: بگو: **(اللهم ألهمنی رشدی و قنی شر نفسی)** یعنی: «بارخدایا! پیشرفت و حرکت در راه راست را به من الهام کن ومرا از شر خودم نجات بده».

إذا لم یکن عون من الله للفتی فأکثر ما یجنی علیه اجتهاده

«هر گاه جوان از سوی خدا کمک نشود، بیشترین چیزی که بر او جنایت می‌کند و به او ضرر می‌رساند، تلاش و تفکر خودش می‌باشد».

دلبستگی به زندگی و عشق ماندگاری در دنیا و ناپسند داشتن مرگ، انسان را آشفته، ناراحت و اندوهگین می‌کند و او را در تنگنا قرار می‌دهد. خداوند، یهودیان را به خاطر دلبستگی شدید به دنیا نکوهش کرده و فرموده است: ﴿ وَلَتَجِدَنَّهُمۡ أَحۡرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٖ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْۚ يَوَدُّ أَحَدُهُمۡ لَوۡ يُعَمَّرُ أَلۡفَ سَنَةٖ وَمَا هُوَ بِمُزَحۡزِحِهِۦ مِنَ ٱلۡعَذَابِ أَن يُعَمَّرَۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ٩٦ ﴾ «و آنان را خواهی یافت که از همه مردم و از مشرکان، برای زندگی حریص تر هستند و هر یک، دوست دارد که هزار سال زندگی کند و حال آنکه عمر طولانی، او را از عذاب نجات نخواهد داد و خداوند، به آنچه می‌کنند، بیناست». در این آیه به چند قضیه اشاره شده است؛ از آن جمله، اینکه کلمه ﴿ حَيَوٰة ﴾ به

صورت نکره آمده و هر نوع زندگی و حیاتی، حتی زندگی حیوانی را شامل می‌شود؛ اما آنها به زندگی کردن علاقمندند.

مورد دیگر، انتخاب کلمه ﴿ أَلۡفَ سَنَةٍ ﴾ می‌باشد که به معنای «هزار سال» است؛ زیرا یهودیان، هنگام ملاقات با هم، به یکدیگر می‌گفتند: هزار سال زنده باشی. از اینرو خداوند متعال، بیان نمود که آنها، خواهان این عمر طولانی هستند، اما اگر همین عمر طولانی را زندگی کنند، نهایت و سرانجامشان چیست؟! سرانجام آنها، آتش سوزان است؛ ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است و آنان، یاری نمی‌شوند».

عوام، سخن بسیار خوبی دارند که با یاد خدا، هیچ غمی نیست. به عبارتی، خدایی در آسمان است که می‌توان او را به فریاد خواند و از او خیر و نیکی طلب کرد، پس چرا تو، در زمین اندوهگین می‌شوی؟ اگر مشکل و ناراحتی خود را به پروردگارت بسپاری، آن را دور و برطرف می‌سازد: ﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ ﴾ «آیا (بتها بهترند یا) کسی که درمانده را جواب می‌دهد و ناخوشی را دور می‌سازد، وقتی که او را بخواند؟». ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴾ «و هرگاه بندگانم، از تو درباره من می‌پرسند، پس من، نزدیکم و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم، هرگاه که مرا بخواند».

أخلق بذی الصبر أن یحظی بحاجته و مـد من القرع لـلأبواب أن یلجأ

«طبیعی است که شکیبا، به نیازش دست می‌یابد و به کسی که پیوسته در می زند، اجازه ورود داده می‌شود».

در زندگی ات لحظات گرانبهایی وجود دارد

در خاطرات شیخ علی طنطاوی به دو نکته جذاب و مؤثر برخوردم. نکته اول: طنطاوی، از خودش می‌گوید که برای شنا به ساحل بیروت رفته و نزدیک بود غرق شود. وی، در آستانه مرگ قرار گرفته و بیهوش افتاده بود. در آن لحظات در برابر پروردگارش فروتنی می‌کرد و دوست داشت حتی برای یک لحظه هم که شده، به زندگی باز گردد تا ایمان و عمل صالح خود را تجدید نماید.

آری! ایمان، در چنان شرایطی به آخرین حد خود می‌رسد.

نکته دوم: طنطاوی، در خاطراتش از این می‌گوید که برای زیارت کعبه به همراه کاروانی از سوریه عازم مکه شده بود؛ وقتی به بیابان تبوک رسیدند، راه را گم کردند و سه روز همچنان باقی ماندند و آب و غذایشان تمام شد و در آستانه مرگ قرار گرفتند؛ آنگاه او برخاست و در میان جمع سخنرانی وداع با زندگی را ایراد کرد، سخنرانی توحیدی و گرم و زیبایی که هم خودش گریست و هم مردم را به گریه انداخت. در آن حال احساس کرد ایمانش بالا رفته است و یاور و نجات دهنده ای، جز خدا نیست؛ ﴿ يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ ﴾ «تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، او را می‌خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا۟ لِمَآ أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا۟ وَمَا ٱسْتَكَانُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٤٦﴾ ﴾ «و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان زیادی همراه آنها جهاد نموده و از آنچه در راه خدا به آنها رسیده، سست و ضعیف نشده اند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد».

خداوند، مؤمنان قوی را که دشمنان خود را با شکیبایی و قدرت، به مبارزه می‌طلبند، دوست می‌دارد؛ آنها، سست نمی‌شوند، گرفتار ناامیدی و افسردگی نمی‌گردند، نیرویشان از بین نمی‌رود و به ذلت و ضعف و کاهلی تن نمی‌دهند؛ بلکه مقاومت می‌نمایند و پیوسته به تلاش خود ادامه می‌دهند و این، نتیجه ایمانشان به پروردگار و پیامبر و دینشان است. در

حدیث آمده است: «مؤمن قوی از مؤمن ضعیف بهتر است و نزد خداوند پسندیده تر می‌باشد و در هر هر یک از آنها خیر و خوبی، وجود دارد».

انگشت پیامبرﷺ در راه خدا زخمی‌شد. آن حضرتﷺ فرمود:

هل أنت إلا أصبع دميت و فی سبیـل الله ما لقيت

«آیا تو جز انگشتی که خونین شده و در راه خدا آسیب دیده، چیز دیگری هستی؟!»

ابوبکرؓ انگشتش را در سوراخ غار گذاشت تا بوسیله آن پیامبرﷺ را از عقرب حفاظت کند، اما انگشت وی را مار یا عقربی گزید؛ آنگاه پیامبرﷺ برآن دم کرد و بدین سان انگشت ابوبکرؓ به اذن خدا خوب شد. شخصی به عنتره گفت: راز شجاعت و پیروزیت بر قهرمانان چیست؟ عنتره گفت: انگشت خود را در دهان من بگذار و انگشت مرا در دهان خود بگیر؛ آن مرد، انگشتش را در دهان عنتره گذاشت و عنتره نیز انگشت خود را در دهان او کرد و هر یک، انگشت دیگری را گاز گرفت؛ آن مرد از درد فریاد کشید و طاقت نیاورد؛ آنگاه عنتره انگشت او را از دهانش بیرون آورد و گفت: با این کار بر قهرمانان چیره شده ام؛ یعنی با صبر و تحمل.

یکی از عواملی که مؤمن را شاد می‌کند، این است که لطف خداوند و رحمت و عفو الهی به او نزدیک است؛ پس بر اساس ایمانش احساس می‌کند که تحت مراقبت خدا قرار دارد. جهان هستی، موجودات زنده، حیوانات زبان بسته، پرندگان و خزندگان، همه، احساس می‌کنند که پروردگار و آفریننده و رازقی دارند که به آنان روزی می‌دهد؛ ﴿ وَإِن مِّن شَیۡءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ ﴾ «هیچ چیزی نیست مگر آنکه با ستایش خداوند، تسبیح او را می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید».

یارب حمداً لیس غیرک یحمد یا مـن له کـل الخـلائق تعمد

«پروردگارا! تو را ستایش می‌کنیم و غیر از تو کسی دیگر ستایش نمی‌شود؛ ای کسی که همه آفریده ها، نیاز خود را برای بر آورده شدن به تو عرضه می‌دارند!»

مردم منطقه ما، هنگام کاشت، با دست خود بذرافشانی می‌کنند و فریاد بر می‌آورند: ای آفریننده آسمانها و زمین! پیش روی تو، دانه ای خشک را در سرزمینی خشک، می کاریم. ﴿ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾ ﴾ «آیا هیچ درباره آنچه می کارید، اندیشیده اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما، آن را می‌رویانیم»؟ این، جذبه توحید و متوجه شدن انسانها به سوی خداوند می‌باشد که هنگام بدرافشانی خدای را یاد می‌کنند.

عبدالحمید کشک، خطیب و سخنور توانا و نابینا، هنگام بالا رفتن از منبر، از گریبان خود شاخه درخت خرمایی را بیرون آورد که روی آن به خط زیبای کوفی نوشته شده بود: الله؛ آنگاه شیخ کشک فریاد برآورد:

أنظر لتلک الشجـرة ذاک الغصون النضره

«به این درخت نگاه کن که دارای شاخه های تر و تازه است».

من الـذی أنـبـتهـا و زانـهـا بالـخضـرة

«چه کسی آن را رویانده و آن را با رنگ سبز مزین کرده است؟»

ذاک هـو الله الـذی قـدرتـه مقتـــدره

«کسی که درخت را رویانده، خداوندی است که توانا می‌باشد».

آنگاه همه مردم با صدای بلند به گریه افتادند.

خداوند، پدیدآورنده آسمانها و زمین است؛ نشانه های او در کاینات نقش بسته اند و از یگانگی، بی نیازی، ربوبیت و الوهیت او سخن می‌گویند؛ ﴿ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا ﴾ «پروردگارا! تو این را باطل و بیهوده نیافریده ای».

یکی از عوامل شادمانی و آرامش، این است که وجود پروردگاری را که مهر می‌ورزد، می‌آمرزد و توبه توبه کننده را می‌پذیرد، احساس کنی. پس به رحمت پروردگارت که آسمانها و زمین را فرا گرفته است، شاد باش؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ

﴿ كُلَّ شَيۡءٖ ﴾ «و رحمت من، هر چیزی را فرا گرفته است». لطف خداوند متعال، چه بزرگ و فراگیر است!.

در حدیث صحیح آمده است: بادیه نشینی با پیامبرﷺ نماز خواند؛ وقتی به تشهد رسید، گفت: بارخدایا !بر من و محمد(ﷺ) رحم نما و بر هیچ یک از همراهان ما رحم مکن. پیامبرﷺ فرمود: «تو رحمت وسیع الهی را تنگ و بسته پنداشتی». رحمت خداوند، همه چیز را فرا گرفته است؛ ﴿ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ﴿٤٣﴾ ﴾ «نسبت به مؤمنان، مهربان است». در حدیث آمده: «خداوند، نسبت به بندگانش از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

شخصی برای آنکه از عذاب خداوند فرار کند، خودش را در آتش سوخت؛ خداوند، او را فراهم آورد و به او گفت: «ای بنده ام! چه چیز تو را به انجام این کار واداشت؟ گفت: پروردگارا! از عذاب تو و از گناهانم ترسیدم. آنگاه خداوند او را وارد بهشت کرد». [حدیث صحیح].

﴿ وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ﴿٤١﴾ ﴾ «و هر کس از جایگاه پروردگارش بترسد و خودش را از هوی و امیال نفسانی باز دارد، بهشت، جایگاه اوست».

خداوند، مرد موحدی را محاسبه کرد؛ آن شخص، یک نیکی هم نداشت، اما در دنیا به کار تجارت مشغول بوده و چون بدهکاران تنگدست خود را می‌بخشیده است، خداوند، فرمود: «ما به بزرگواری و کرم، از تو برتر و سزاوارتریم. از او بگذرید». پس خداوند، او را وارد بهشت نمود.

﴿ وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾ ﴾ «وکسی که امیدوارم گناهم را در روز جزا ببخشد». ﴿ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِ ﴾ «از رحمت خدا، ناامید نباشید».

در صحیح مسلم روایت شده که پیامبرﷺ با مردم نماز خواند؛ مردی، بلند شد و گفت: مرتکب گناهی شده ام؛ حد آن را بر من جاری نمایید. پیامبرﷺ فرمود: «آیا با ما نماز خواندی»؟ گفت: بله. فرمود: «برو، خداوند تو را بخشید».

﴿ وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١١٠﴾ ﴾ «و هر کس، کار بدی بکند یا بر خودش ستم نماید و سپس از خداوند طلب آمرزش کند، خداوند را آمرزگار مهربان خواهد یافت».

لطف پوشیده ای وجود دارد که بنده را از هر سو به آغوش می گیرد؛ صاحب این لطف پوشیده، خداوند بزرگ است. خداوند، به همین لطف، محمدﷺ را در غار سالم نگاه داشت؛ بر اصحاب کهف در غار رحم نمود و راه سه نفری را که در غار به سبب مسدود شدن دهانه غار، گرفتار شده بودند، باز کرد؛ ابراهیمعليه‌السلام را از آتش نجات داد؛ موسیعليه‌السلام را از غرق شدن رهانید؛ نوحعليه‌السلام را از طوفان و یوسفعليه‌السلام را از چاه نجات داد و ایوبعليه‌السلام را از بیماری شفا بخشید.

نکته

از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که پیامبرﷺ فرموده است: «هر مسلمانی که مصیبتی به او برسد و او مطابق فرمان خدا بگوید: ﴿ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴾ و نیز بگوید: **(اللهم أجرنی فی مصیبتی و أخلف لی خیراً منها)**، خداوند متعال، جایگزینی بهتر از آن را به او می‌دهد». مفهوم دعای مذکور از این قرار است: «بارخدایا! در مصیبتم به من پاداش بده و عوض آن، بهترش را به من، ارزانی بدار».

شاعر می گوید:

خـلیلـیّ لا و اللّـه ما من ملمـة تـدوم علـی حی و إن هـی جلت

«ای دوستانم! بدانید که سوگند به خدا، هیچ مصیبتی ــ هرچند بزرگ باشد ــ ماندگار نیست».

فـإن نـزلت يومـاًفلا تخضعن لها و لا تكثر الشكوى إذا النعل زلت

«اگر روزی مصیبتی، آمد، در برابر آن تسلیم مشو و وقتی پا، لغزید، زیاد شکایت مکن».

فكم مـن كريم قد بلـى بنوائب فصـابرها حتى مضت و اضمحلت

«چه بسیار افراد بزرگواری که به بلا گرفتار شده و شکیبایی ورزیده اند تا اینکه بلا، پایان یافته و از بین رفته است».

و كانت على الأيام نفسى عزيزة فلما رأت صبرى على الذل ذلت

«جانم، برای روزها عزیز بود؛ وقتی شکیبایی ام را در برابر بدبختی دید، نرم و فروتن شد».

شاعری دیگر می گوید:

يضيـق صدرى بغـم عنـد حادثة و ربمـا خيـر لى فـى الغم أحيانا

«وقتی اتفاقی رخ می‌دهد، از اندوه پیشامده، دلتنگ می‌شوم و شاید چنین برای من مقدر شده که گاهی اندوهگین شوم».

و رب يـــوم يكون الغـم أولـه و عند آخـــره روحـاً و ريحـــاناً

«چه بسا روزی که با اندوه و ناراحتی آغاز می‌شود، پایانی خوش و شادمان داشته باشد».

ما ضـقت ذرعاً بغـم عند نائبـة إلا ولـــى فرج قد حل أو حانـــا

هنگام بروز مصیبت ناراحت کننده، به تنگ نمی‌آیم؛ چون راه حلی دارم یا زمان حل شدن آن، فرا رسیده است».

کارهای زیبا، راه سعادت

در ابتدای دیوان حاتم طایی سخن زیبایی دیدم که در آن می گوید: وقتی با رها کردن بدی، از بدی رهایی می‌یابی، آن را رها کن. یعنی اگر سکوت از شر و پرهیز از آن، ممکن بود، همین کار را بکن. ﴿ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ ﴾ «پس از آنها رویگردانی نما». ﴿ وَدَعۡ أَذَىٰهُمۡ ﴾ «به اذیت و آزار آنان، اعتنایی نداشته باش».

دوست داشتن خیر وخوبی برای مردم، بخششی الهی و هدیه ای خجسته از سوی خداوند گشایشگر داناست. ابن عباسﷺ با بیان نعمت خداوندﷻ می‌گوید: «من سه خصلت دارم: از نزول باران در هر جا که ببارد، خدا را ستایش می‌کنم و خوشحال می‌شوم؛ حال آنکه در آنجا هیچ گوسفند و شتری ندارم. از وجود هر قاضی عادلی که باخبر می‌شوم، برایش دعا می‌کنم؛ هرچند نزد آن قاضی، هیچ کاری برای رسیدگی ندارم. هر آیه ای از آیات کتاب خداوند را که یاد گرفته ام، دوست دارم مردم نیز آن را یاد بگیرند».

به راستی که این، خیرخواهی برای مردم و دوست داشتن گسترش خوبی در میان آنهاست و این، یعنی محبت قلبی با مردم و خیر خواهی برای همه.

شاعر می‌گوید:

فلا نزلت علیّ و لا بأرضی سحائب لیس تنتظم البلادا

«ابرهایی که تمام شهرها را بطور یکنواخت در بر نمی‌گیرند، بر من و سرزمین من نیز نبارند».

یعنی وقتی باران همه جا و همه مردم را فرا نگیرد، من نمی‌خواهم که فقط بر ما ببارد و من، خودخواه نیستم. ﴿ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِ وَيَكۡتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ «کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل فرمان می‌دهند و آنچه را که خداوند، از لطف خویش به آنان داده، پنهان می‌دارند».

آیا گفته حاتم که از روحیه سخاوتمند و از اخلاق پربار و سودمندش سخن می‌گوید، تو را تحریک نمی‌کند؟ وی، می‌گوید:

أما و الذی لا یعلم الغیب غیره و یحیی العظام و هی رمیم

لقدکنت أطوی البطن والزاد یشتهی مخافة یوم أن یقال لئیم

«سوگند به خدایی که کسی جز او، غیب را نمی‌داند و استخوان پوسیده را زنده می‌نماید، با وجود غذا و علاقه ای که به آن وجود دارد، (چیزی نمی‌خوردم) و از گرسنگی به خود می پیچیدم (و انفاق می‌کردم) تا مبادا روزی گفته شود که من، بخیلم».

دانش مفید و دانش مضر

علم و دانشی که تو را به سوی خدا رهنمون می‌گردد، بر تو مبارک و خجسته باد؛ ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَٱلۡإِيمَٰنَ لَقَدۡ لَبِثۡتُمۡ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡبَعۡثِۖ فَهَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡبَعۡثِ ﴾ «و کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده، گفتند: شما تا روز رستاخیز بدان اندازه که خداوند، مقدر نموده، (در دنیا و جهان برزخ) ماندگار بوده اید».

یک نوع علم، ایمانی است و نوع دیگرش، کافرانه. خداوند متعال درباره دشمنان خود می‌گوید: ﴿ يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ۝٧ ﴾ «تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و آنان از آخرت غافلند». همچنین می‌فرماید: ﴿ بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلۡمُهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّنۡهَاۖ بَلۡ هُم مِّنۡهَا عَمُونَ ۝٦٦ ﴾ «بلکه دانش و آگاهی ایشان، درباره آخرت به پایان آمده و اصلاً در مورد آخرت، دودل و مترددند و حتی نسبت به آن، کور و نابینا هستند». خداوند، درباره آنها می‌فرماید: ﴿ ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ ﴾ «منتهای دانش ایشان، همین است». و می‌فرماید: ﴿ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا فَأَتۡبَعَهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ۝١٧٥ وَلَوۡ شِئۡنَا لَرَفَعۡنَٰهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخۡلَدَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلۡكَلۡبِ ﴾ «و خبر کسی را برای آنها بخوان که (علم و دانش) آیات خود را به او دادیم؛ پس او از آن کناره گیری کرد و آنگاه شیطان، به دنبال او افتاد؛ پس از گمراهان شد و اگر می‌خواستیم، مقام او را به وسیله آن بالا می‌بردیم؛ ولی او، به زمین پایین رفت و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ پس مثال او مانند سگ است».

خداوند متعال، درباره یهودیان و دانش آنها می‌گوید: ﴿ كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ ﴾ «مانند الاغ که کتاب، بار داشته باشد». دانش آنها، دانشی است که هدایت نمی‌کند و دلیلی است بی اثر؛ حجتی می‌باشد که قاطعیت ندارد و روایتی است دروغین و سخنی ناحق. پس صاحبان چنین دانشی، چگونه به سعادت می‌رسند، حال آنکه نخستین کسانی هستند که آن را

زیر پاهایشان له می‌کنند؟ ﴿ فَٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡعَمَىٰ عَلَى ٱلۡهُدَىٰ ﴾ «آنان نابینایی و ضلالت را بر هدایت ترجیح دادند». ﴿ وَقَوۡلِهِمۡ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَلۡ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيۡهَا بِكُفۡرِهِمۡ ﴾ «(خداوند، بر آنان خشم گرفت، بدان سبب که) گفتند: دلهایمان، در غلاف و پرده است؛ بلکه خداوند، بر دلهایشان به سبب کفرشان مهر زده است».

در کنگره آمریکا، صدها هزار کتاب شگفت انگیز در موضوعات و رشته های مختلف و در مورد ملتها، تمدنها و فرهنگهای مختلف دیدم؛ اما ملتی که صاحب این کتابخانه بزرگ می‌باشد، ملتی است کافر که جز جهان مادی را نمی‌شناسند و غیر از جهان مادی، بینایی و شنوایی و درکی دیگر ندارند. ﴿ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ سَمۡعٗا وَأَبۡصَٰرٗا وَأَفۡـِٔدَةٗ فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُمۡ سَمۡعُهُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُهُمۡ وَلَآ أَفۡـِٔدَتُهُم مِّن شَيۡءٍ ﴾ «ما، بدیشان گوشها و چشمها و دلهایی داده بودیم، اما گوشها و چشمها و دلهایشان، سودی به آنان نبخشید».

واقعاً سخنان ذیل درباره اینها مصداق می‌یابد:

باغ، سرسبز است؛ اما بز، مریض می‌باشد.

آب، شیرین است؛ اما دهان، تلخ است.

﴿ كَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنۡ ءَايَةم بَيِّنَةٖ ﴾ «چه بسیار نشانه های روشنی به آنان داده ایم»!

﴿ وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ۝٤ ﴾ «هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان، نزد آنان نمی‌آید مگر آنکه از آن رویگردانند».

بر دانش و معلومات ات بیفزای

یکی از عواملی که به انسان آرامش خاطر می‌دهد، معلومات زیاد، دانش و آگاهی فراوان، گسترش فرهنگ، ژرف اندیشی، فهم درست و تفکر و تعمق در دلایل و شناخت راز مسایل و فهمیدن اهداف و کشف حقایق است. ﴿ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ ﴾ «تنها

بندگان دانای خداوند، از خدا می‌ترسند». ﴿ بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ ﴾ «بلکه آن چیزی را تکذیب کردند که دانش آن را نداشتند». عالم، معمولاً آسوده خاطر و آرام است.

يزيد بكثرة الإنفاق منه و ينقص إن به كفّا شددتا

«با انفاق و دهش، فزونی می‌یابد و اگر آن را محکم در دست بگیری و به دیگران ندهی، رو به کاستی می نهد».

یکی از اندیشمندان غرب می‌گوید: من، دفتر بزرگی در کمد کتابخانه ام دارم که روی آن نوشته شده: حماقتهایی که مرتکب شده ام؛ من، همه اشتباهات و کارهای نادرستی را که در شبانه روز از من سر می زند، در این دفتر یادداشت می‌کنم تا خود را از آن، بیرون بکشم.

من، می‌گویم: علمای سلف این امت، با محاسبه دقیق و پیگیری طاقت فرسای رفتار و اعمال خویش، در این زمینه گوی سبقت را از تو ربوده اند؛ ﴿ وَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلنَّفۡسِ ٱللَّوَّامَةِ ۝٢ ﴾ «و سوگند به نفس سرزنشگر». حسن بصری می‌گوید: مسلمان، باید بیش از آنچه که یک شریک، از شریکش حساب می‌گیرد، خودش را محاسبه نماید.

ربیع بن خثیم، سخنان هفتگیش را از یک جمعه تا جمعه بعد می نوشت؛ اگر آنها را نیک می‌یافت، خدا را ستایش می‌کرد و اگر می‌دید که در طول هفته سخن و یا کار بدی از او سر زده، از خداوند طلب آمرزش می‌کرد.

یکی از سلف می‌گوید: چهل سال قبل گناهی مرتکب شده ام و همواره با اصرار و زاری از خداوند طلب آمرزش می‌کنم: ﴿ وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ ﴾ «و کسانی که می‌دهند آنچه را در توان دارند و دلهایشان هراسان است».

خودت را محاسبه کن

دفترچه یادداشتی برای خود تهیه کن و پیش خود نگه دار تا بوسیله آن خودت را محاسبه کنی و نکات منفی خویش را به یاد آوری و زندگیت را با رفع کاستیهایت، سپری نمایی.

عمرﷺ می‌گوید: خودتان را محاسبه کنید پیش از آنکه محاسبه شوید و خود را بسنجید قبل از آنکه سنجیده شوید و خود را برای قیامت آماده نمایید.

روزانه سه اشتباه در زندگی ما تکرار می‌شود:

اول: ضایع کردن وقت.

دوم: سخن بیهوده گفتن؛ در حدیث آمده است: «از خوبی اسلام شخص است که کارهای بیهوده را رها کند».

سوم: توجه بی مورد و بیش از حد به مسایل پیش پاافتاده مانند گوش دادن به شایعات و سخنان بی اساس، توجه به توقعات و انتظارات نابجا و اهتمام ورزیدن به توقعات و خیالات افراد وسواس و خیال باف و نیز نگرانی از غم و اندوه آینده و ناراحتی فعلی؛ این امر، یکی از موانع سعادت و آرامش خاطر است.

شاعری می‌گوید:

ألا عــم صبـاحاً أيهـا الطـلل البـالى وهى يعمن من كان فى العصر الخالى

«صبح بخیر ای تپه های خشک! آیا پیشینیان، صبح خوبی بسر کردند»؟

و هـل يعـمـن إلا سـعيـد مـنـعـم قلـيل الهمـوم لا يبـيـت بأوجـال

«تنها کسی، شب را به صبح می‌رساند که اندوه کم دارد و شب را با هراس و ترس نمی‌گذراند».

پیامبرﷺ به عمویش عباسﷺ دعایی آموخت که سعادت هر دو جهان را در بر دارد: **(اللهم إنى أسألک العفو و العافية)** «بارخدایا! عفو و تندرستی را از تو می‌خواهم». این، دعای جامعی است که خیر دنیا و آخرت در آن خواسته شده است؛ ﴿ فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «پس خداوند، پاداش دنیا و بهترین پاداش آخرت را به آنها داد». ﴿ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ﴾ «پس گمراه نمی‌شود و بدبخت نمی‌گردد».

احتیاط کنید

یکی از عوامل سعادت بنده، احتیاط کردن و استفاده از اسباب به همراه توکل بر خداوندﷻ می‌باشد. پیامبرﷺ با اینکه در میدان توکل بر خدا، سرور همه بود، در برخی از جنگها در حالی می جنگید که زره پوشیده بود. شخصی به پیامبرﷺ گفت: ای پیامبر خدا! زانوی شترم را ببندم یا با توکل بر خدا آن را رها کنم؟ فرمود: «شتر را ببند و (بر خدا) توکل کن».

پس استفاده از اسباب و توکل بر خدا، پایه و اساس توحید است و ترک اسباب به نام توکل بر خدا، جهالت و بی توجهی به شریعت است. همچنانکه استفاده از اسباب بدون توکل بر خدا، آسیب و آفتی برای توحید می‌باشد. ابن جوزی در این باره می گوید: مردی، ناخنش را کوتاه می کرد؛ انگشتش، زخمی‌شد و چون آن را نبست و از اسباب استفاده نکرد، مرد. شخصی، بی پروا، وارد طویله الاغ شد؛ الاغ، به شکم آن مرد لگد زد و بدین سان آن شخص مرد.

در مورد طه حسین نویسنده مصری گفته اند که او، به یک راننده گفت: آهسته برو تا زود برسیم. اصل این مثل، این است که گفته اند: عجله، به آخر نمی‌رسد.

شاعر می گوید:

قد یدرک المتأنی بعض حاجته و قد یکـون مع المتعجل الزلل

«چه بسا فردی که آهسته پیش می‌رود، به برخی از نیازهایش دست می یازد و چه بسا فرد عجول، می لغزد و به مقصد نمی‌رسد».

دل مردم را به دست بیاور

یکی از عوامل خوشبختی و سعادت، بدست آوردن دل مردم و جلب محبت و مهربانی آنهاست. ابراهیمعليه السلام گفت: ﴿ وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ٨٤ ﴾ «از من در میان دیگران نام نیکی بگذار». مفسران گفته اند: یعنی چنان کن که مردم، مرا به خوبی یاد کنند».

خداوند متعال در مورد موسیعليه السلام فرموده است: ﴿ وَأَلۡقَيۡتُ عَلَيۡكَ مَحَبَّةٗ مِّنِّي ﴾ «و محبتی از سوی خود بر تو افکندم». یعنی: بدین سان که هر کس، تو را ببیند، بی اختیار تو را دوست

بدارد. در حدیث صحیح آمده است: «شما گواهان خدا روی زمین هستید». زبان مردم، قلم حق است. همچنین در حدیث صحیح آمده است که: «جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ بر می‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ پس شما نیز او را دوست بدارید. آنگاه اهل آسمان او را دوست می‌دارند و در زمین مورد قبول مردم واقع می‌گردد».

یکی از زمینه های محبت و دوستی، گشاده رویی، نرم زبانی، خوش اخلاقی و نرم خویی است. نرم خویی، عاملی قوی در جلب محبت مردم می‌باشد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «در هر چیزی که نرمی وجود داشته باشد، آن را زیبا می‌کند و از هر چیزی که نرمی گرفته شود، آن را زشت می‌نماید». و می‌فرماید: «هر کس از نرمی محروم شود، از همه خوبیها محروم شده است».

یکی از حکما می‌گوید: نرمی، این امکان را به مار می‌دهد که از سوراخ عبور کند. غربیها گفته اند: عسل را بردار، اما کندو را نشکن. در حدیث صحیح آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است؛ خوب و پاک می‌خورد و از او خوبی و پاکی می‌تراود و هرگاه بر شاخه ای بنشیند، آن را نمی‌شکند».

به سرزمینهای مختلف سفر کن و نشانه های قدرت خدا را ببین

از جمله چیزهایی که شادی و سرور می‌آورد، سفر و سیاحت در شهرها و سرزمینهای مختلف است. در آغاز این کتاب در این مورد سخنانی ارائه نمودیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه هست». ﴿ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «بگو: در زمین سفر کنید». ﴿ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ﴾ «آیا در زمین سفر نکرده اند تا بنگرند؟».

شاعر می‌گوید:

و لا تلبث بربـــع فیـه ضیـــم یذیـــب القلـب إلا إن کبـلتا

در سرزمین پرستم و ناشایستی که دل را از بین می‌برد، نمان؛ مگر آنکه با غل و زنجیر بسته شده باشی».

و غــرب فالتغـرب فیـه نفع و شرق إن بریقک قد شرقتا

«اگر بغض اندوه، گلویت را گرفته به شرق و غرب سفر کن که سفر فایده دارد». هر کس، سفرنامه ابن بطوطه را با توجه به گزافه گوییهایی که در آنست، بخواند، چیزهای عجیبی از آفرینش الهی را می‌بیند و در می‌یابد که در جهان هستی، آموزه ها و عبرتهای بزرگی برای مؤمن وجود دارد. بدین ترتیب می فهمد که یکی از عوامل آرامش، این است که رخت سفر ببندد و از جایی به جای دیگر برود تا کتاب گشوده جهان هستی را مطالعه نماید.

ابوتمام در مورد سفر می گوید:

بالشام أهلی و بغداد الهوی و أنا بالرقمتین و بالفسطاط جیرانی

«خانواده ام در شام و فکر و خیالم در بغداد؛ من، در رقمتینم و همسایگانم، در فسطاط».

﴿ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «بگو: در زمین سفر کنید». ﴿ فَسِيحُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «در زمین سیاحت کنید». ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغۡرِبَ ٱلشَّمۡسِ﴾ «تا اینکه به محل غروب خورشید رسید». ﴿ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠﴾ «من، از پای نمی‌نشینم تا اینکه به محل جمع شدن دو دریا برسم یا اینکه روزگاری طولانی راه می‌روم».

تهجد بگزار

تهجد، یکی از عوامل شرح صدر و آرامش خاطر می‌باشد. پیامبرﷺ فرموده است: «اگر بنده ای، شبانگاه برای عبادت برخیزد، خدا را یاد کند و سپس وضو بگیرد و نماز بخواند، هنگام صبح بانشاط و سرحال خواهد بود». ﴿ كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧﴾ «آنان، شبها کم می‌خوابیدند». ﴿ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ﴾ «در پاسی از شب برخیز و نماز تهجد بگزار».

بیدار شدن در شب برای عبادت، بیماری را از جسم بیرون می‌کند. حدیث صحیحی در ابو داود روایت شده که پیامبرﷺ فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که او، شبها برای عبادت بیدار می‌شد، اما قیام شب را ترک کرد».

«مرد خوبی است عبدالله اگر شب برای عبادت بر می خاست».

بر چیزهای فانی و زودگذر تأسف مخور؛ تمام آنچه در دنیا وجود دارد، فنا می‌شود و از بین می‌رود، جز خداوند متعال: ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُۥ ﴾ «همه چیز جز خدا از بین می‌رود». ﴿ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ ﴾ «همه چیزها و همه کسانی که روی زمین هستند، فنا می‌شوند». ﴿ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾ ﴾ «و تنها پروردگارت که دارای شکوه و عظمت است، باقی می ماند».

انسانی که به خاطر دنیای خود تأسف می‌خورد، مانند کودکی است که به خاطر گم شدن اسباب بازیش گریه می‌کند.

نکته

هم و حزن، هر دو به هم نزدیک هستند و از مشکلات روحی و از اموری می‌باشند که روح را عذاب می‌دهند. فرقشان، این است که هم یعنی غم خوردن به خاطر مصیبت آینده و حزن، یعنی اندوهگین شدن به خاطر از دست دادن یک چیز دوست داشتنی؛ به هر حال هر دو، رنج و درد و عذابی برای روح هستند؛ اگر ناراحتی، به خاطر گذشته باشد، به آن، حزن می‌گویند و اگر برای آینده باشد، آن را «هم» می‌نامند.

(اللهم إنی أسألک العافیة فی الدنیا و الآخرة؛ اللهم إنی أسألک العفو و العافیة فی دینی و دنیای و أهلی و مالی؛ اللهم استر عوراتی و آمن روعاتی؛ اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و أعوذ بعظمتک أن أغتال من تحتی) «بارخدایا! عافیت و تندرستی دنیا و آخرت را از تو می‌خواهم؛ بارخدایا! من از تو عفو و عافیت در دین و دنیا و خانواده و دارایی ام را می‌خواهم؛ بارخدایا! عیب های مرا بپوشان و هراس هایم را به

امنیت و آرامش خاطر تبدیل کن و مرا از هر سو حفاظت نما و به عظمت تو پناه می‌برم که از زیر پایم ربوده (و دچار لغزش) شوم».

شاعر می‌گوید:

ألم تر أن ربک لیس تحصی أیـادیه الحـدیثـة و القدیـمة

«آیا نمی‌بینی که جود و کرم فعلی و گذشته پروردگارت، قابل شمارش نیست؟»

تسل عن الهموم فلیس شیء یقیم و لا هومـک بالمقیمـه

«خودت را از غمها و ناراحتیها بیرون بیاور؛ چراکه هیچ چیزی، ماندگار نیست و ناراحتیهای تو نیز ماندگار نخواهند بود».

لعـل اللّـه ینـظـر بعـد هذا إلیـک بنظـرة منـه رحیمه

«شاید خداوند بعد از این، به سوی تو نظر رحمتی بنماید».

قیمت تو، بهشت است

شاعر می‌گوید:

نفسی التی تملک الاشیاء ذاهبة فکیف أبکی علی شیء إذا ذهبا

«خودم که صاحب چیزها هستم، از بین می‌روم؛ پس چگونه به خاطر از دست دادن چیزی گریه کنم»؟

دنیا با تمام طلا، نقره، مقامها، کاخها و قصرهایش، ارزش یک قطره اشک را ندارد. در ترمذی از پیامبرﷺ روایت شده که فرموده است: «دنیا و آنچه که در دنیا است، ملعون هستند بجز ذکر خدا و آنچه که به آن نزدیک و شبیه است و دانشمند و دانش آموز».

متاع و داراییهای دنیا، فقط امانتهایی هستند که مدتی در اختیار ما می‌باشند. لبید، می‌گوید:

و ما المال و الأهلون إلا ودائع و لا بد یومـاً ان ترد الودائـع

«مال و خانواده، امانتهایی بیش نیستند و امانتها باید روزی برگردانده شوند».

ثروتهای هنگفت، املاک و ماشینها، یک لحظه هم زمان مرگ انسان را به تأخیر نمی اندازند. حاتم طایی می‌گوید:

لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوماً و ضاق بها الصدر

«سوگند می‌خورم آنگاه که مرگ فرا می‌رسد و نفس به آخر می‌آید، ثروت و دارایی، برای انسان هیچ کاری نمی‌کند».

حکما گفته اند: به هر چیزی ارزش و جایگاه معقول آن را بده؛ دنیا و آنچه در آن است، ارزش مؤمن را ندارد؛ ﴿ وَمَا هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾ «و زندگانی دنیا، سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست».

حسن بصری می‌گوید: هیچ چیزی جز بهشت را ارزش و بهای خود مدان؛ وجود مؤمن، گرانبهاست، اما برخی آن را ارزان می فروشند. کسانی که به خاطر از دست دادن دارایی، نابودی خانه و آتش گرفتن اتومبیل خود بی صبری می‌کنند و بر عکس، به خاطر نقص ایمان و گناهان و کوتاهیهای خود در عبادت پروردگار، تأسف نمی‌خورند، خواهند دانست که آنها به اندازه نوحه و گریه ای که برای دنیا سر داده و به خاطر گناهان تأسف نخورده اند، در اشتباه بوده و کار نابجایی کرده اند؛ چراکه قضیه، قضیه ارزشها، جایگاهها و مسئولیتهاست. ﴿ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾ ﴾ «بی‌گمان اینها، دنیا را دوست دارند و روز دشوار و سخت (آخرت) را ترک می‌کنند».

محبت واقعی

از دوستان خدا باش تا خوشبخت شوی؛ خوشبخت ترین مردم، کسی است که بالاترین هدف خود را محبت خداوند قرار داده است. چه زیبا می‌فرماید: ﴿ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ ﴾ «خدا، آنها را دوست می‌دارد و آنها، خداوند را دوست می‌دارند». یکی از مفسرین می‌گوید: اینکه می‌گوید: آنها، خدا را دوست می‌دارند، عجیب نیست؛ بلکه عجیب، این است که می‌گوید: او، آنها را دوست می‌دارد. خداوند، ذاتی است که به بندگانش روزی می‌دهد، آنان را

سرپرستی می‌نماید و سپس آنها را دوست می‌دارد؛ ﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ ﴾ «بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد».

به برترین خصوصیت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بنگر؛ همان خصوصیتی که همچون تاجی بر سر او می درخشد؛ منظورم فرموده پیامبر ﷺ در مورد او می‌باشد که: «او، مردی است که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند».

یکی از اصحاب ﴿ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴾ را دوست داشت و از اینرو در هر رکعت نماز همین سوره را می‌خواند و آن را تکرار می‌نمود و دلش را با این سوره زنده می کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «محبتت با این سوره، تو را وارد بهشت می کند».

چه زیباست دو بیت شعری که در گذشته در شرح حال یکی از علما می‌خواندم:

إذا كان حب الهائمين من الورى بليلى و سلمى اللب و العقلا

فماذا عسى أن يفعل الهائم الذى سرى قلبه شوقاًإلى العالم الأعلى

«وقتی محبت و عشق به لیلی و سلمی، عقل عاشقان سرگشته آنها را سلب می‌نماید، پس فردی که قلبش، مشتاق ملکوت اعلی است، چگونه خواهد بود»؟

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥۚ قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ﴾ «یهودیان و نصاری، گفتند: ما، پسران و دوستان خدا هستیم؛ بگو: پس چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌دهد»؟

عشق به یک زن، مجنون لیلی را کشت و قارون را محبت مال و دارایی، هلاک کرد و فرعون را محبت مقام، نابود نمود؛ اما حمزه و حنظله به خاطر محبت خدا و پیامبرش، کشته شدند؛ به راستی که چه تفاوت زیادی با هم دارند!

نکته

در هر سال، سیصد افسر پلیس درآمریکا دست به خودکشی می زنند؛ معمولاً سالیانه ده پلیس در نیویورک خودکشی می‌کنند؛ از سال ۱۹۸۷ میلادی شمار افسران پلیسی که در آنجا دست به خودکشی می زنند، روز به روز بیشتر می‌شود. این پدیده، دولت آمریکا را نگران کرده است. اتحادیه ملی افسران پلیس، این پدیده را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که بارزترین علت خودکشی افسران، ناراحتی دایم عصبی و روانی است که از آن رنج می‌برند؛ از اینرو همواره از آنها درخواست می‌شود که هنگام بروز بحرانها، استوار و پابرجا باشند و فشارهای ناشی از دیدن جنایت را تحمل نمایند و رنجها و دردهای برآمده از تعامل و برخورد با مجرمان و دیدن اجساد کودکان و زنان و پیرزنان قربانی را تحمل کنند.

دومین عامل خودکشی افسران پلیس در آمریکا، به همراه داداشتن اسلحه به اقتضای شغل آنان است که این امر، عمل خودکشی را برایشان آسان می‌گرداند. مشخص شده است که هشتاد در صد حوادث خودکشی افسران، با سلاح مخصوص خودشان انجام می‌شود؛ در سه روز متوالی سه افسر، با اسلحه کمری خود، خودکشی کردند.

غم مخور؛ شریعت، آسان است

یکی از مواردی که دل مسلمان را شاد می‌نماید، آسانی و سهولت شریعت اسلامی است. ﴿ طه ۝١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ۝٢ ﴾ «ما، قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که خویشتن را به رنج و زحمت بیندازی». ﴿ وَنُيَسِّرُكَ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴾ «و تو را برای انجام شریعت آسانی موفق می‌گردانیم». ﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا ﴾ «خداوند، هیچکس را جز بدان اندازه که به او داده است، مکلف نمی‌کند». ﴿ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ ﴾ «و در دین برای شما مشکلی قرار نداده است». ﴿ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ ﴾ «و بارهای سنگین و طوقهایی را که بر آنان بود، از دوش آنها پایین می‌گذارد». ﴿ فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٦ ﴾ «بی‌گمان همراه سختی، آسانی است؛ همانا

همراه سختی آسانی است». ﴿ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٨٦ ﴾ «پروردگارا! اگر ما، فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن؛ پروردگارا! بر ما بار سنگینی مگذار آنگونه که بر کسانی که پیش از ما بودند، گذاشتی. و آنچه را که یارای آن را نداریم، بر دوش ما مگذار و ما را عفو کن و ما را بیامرز و بر ما رحم نما؛ تو، یاور ما هستی؛پس ما را بر کافران یاری ده».

در حدیث آمده است: «اشتباه و فراموشی و آنچه که تحت زور و اجبار بکنند، از امت من رفع شده است». (یعنی گناهی نیست).

«بی‌گمان دین، آسان است و هیچکس، دین را بر خود سخت نمی‌گیرد مگر آنکه بر او چیره می‌شود».

«درستی کنید و میانه‌روی در پیش بگیرید و با نشاط عمل نمایید».

«همانا من با دین توحیدی و آسان، مبعوث شده ام».

«بهترین دینتان، آسانترین آن است».

به یکی از شعرای معاصر، پیشنهاد شد که در یکی از دولتها پست وزارت را به عهده بگیرد به شرط آنکه فعالیتها و طرحهای بحق خود را ترک کند. او، گفت:

خذوا کل دنیا کم و اترکوا فـؤادی حــراً طلیقاً غریبـاً

«تمام دنیایتان را بگیرید، اما دلم را رها بگذارید تا به هر کجا سفر نماید».

فـإنـی أعظـمـکم ثــروة و إن خلتمونی وحیداً سلیباً

«من، از همه شما ثروت بیشتری دارم؛ اگرچه شما، مرا تنها و فقیر بپندارید».

قواعد و اصول دستیابی به آرامش

در مجله (اهلاً و سهلاً) در تاریخ ۱۴۱۵/۴/۳ هجری مقاله ای تحت عنوان «بیست روش برای دور کردن اضطراب» به قلم دکتر حسان شمسی پاشا درج شده بود؛ بخشی از داده ها و مفاهیم این مقاله عبارتند از:

زمان مرگ، از قبل مشخص شده و همه چیز، طبق تقدیر و قضای الهی صورت می‌گیرد. پس انسان نباید به خاطرآنچه اتفاق می‌افتد، تأسف بخورد؛ رزق و روزی انسان در آسمان و نزد خداوند است و هیچکس آن را در اختیار ندارد و نمی‌تواند در آن دخل و تصرفی نماید و هیچ انسانی، قادر به جلوگیری از آن نیست. گذشته، با همه رنجها و غمهایش تمام شده و هرگز باز نخواهد گشت؛ حتی اگر تمام جهان، برای بازگرداندن آن جمع شوند. آینده، در دنیای غیب است و هنوز نیامده و اجازه ورود نیافته است؛ پس بگذار تا زمان آمدنش، فرا رسد. نیکی به مردم، دل را شاد می‌کند و به انسان شرح صدر و آرامش می‌بخشد. آرامش و پاداش کسی که نیکی می‌کند، بیش از آرامش کسی است که به او نیکی می‌شود. یکی از ویژگیهای مؤمن، بی اعتنایی به انتقاد ستمگرانه است؛ باید دانست که هیچکس، از دشنام و ناسزا درامان نمانده است؛ حتی خداوند که پروردگار جهانیان است و کامل و بزرگوار و زیباست. در اشعاری چنین سروده ام:

فعلام تحرق أدمعاً قد وضعت و يظل يقلق قلبک الإرهاب

«چرا اشک می ریزی و می‌گذاری که هراس، دلت را آشفته نماید»؟

و كلّ بهـا ربـاً جليـلاً كلـما نـام الخـلی تفتحـت أبواب

«آن را به پروردگار بزرگ بسپار که هرگاه مردم بخوابند و بی خبر باشند، درهایی گشوده می‌شود».

از عشق و دلدادگی بپرهیز

از عشق بپرهیز؛ چون عشق، اندوهی همیشگی و مستمر است. یکی از نشانه های خوشبختی مسلمان، این است که از آه و فغان و دلباختگی و عشق شاعران و شکایتشان از هجران و فراق و وصال بدور باشد. چون گرفتار شدن به چنین اموری، نشانه تهی بودن قلب

است؛ ﴿ أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً ﴾ «هیچ دیده ای کسی را که هوا و هوس خود را معبود خویش قرار داده و خداوند، او را با وجود دانش و آگاهی، گمراه نموده و بر شنوایی و قلبش مهر زده و بر بینایی او پرده ای قرار داده است؟»

و أنا الذی جلب المنیة طرفه فمن المطالب والقتیل القـاتل

«من، کسی هستم که نگاهش، مرگ را به سوی خود کشانده است؛ پس خوانده کیست و مقتول قاتل چه کسی می‌باشد»؟

یعنی من سزاوار رنجها و دردهایی هستم که چشیده ام. چون من، بزرگترین عامل اتفاقاتی هستم که برایم رخ داده اند.

شاعر اندلسی به کثرت عشق و دلباختگی خود افتخار می کند و می گوید:

شکا ألم الفراق النّـاس قبلی و روّع بالجـوی حی و میـت

«مردمان پیش از من نیز از درد فراق و جدایی شکایت کرده اند و مرده و زنده، به خاطر عشق و دلباختگی، هراسان گشته اند».

و أمـا مثلمـا ضمت ضلوعی فـإنی مـا سمـعت و لا رأیت

«اما مانند آنچه در درون من است، نشنیده و ندیده ام».

اگر در درون این شاعر، پرهیزگاری و ذکر و روحانیت و ربانیت، جای می گرفت، به حق می‌رسید، دلیل را می شناخت، راه هدایت را می‌دید و صراط مسقیم را در پیش می گرفت. ﴿ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ﴾ «و اگر از سوی شیطان وسوسه ای، به تو رسید، به خدا پناه ببر». ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ إِذَا مَسَّهُمْ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَٰنِ تَذَكَّرُوا۟ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ ﴾ «همانا پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه ای از شیطان می‌شوند، به یادِ (عداوت شیطان و عقاب و ثواب پروردگار) می‌افتند (و در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن کینه شیطان) بینا می گردند».

ابن قیم در کتاب (الداء و الدواء) و نیز در کتاب (**الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی**)، به صورت کامل و رضایت بخش به این قضیه پرداخته است؛ علاقمندان می‌توانند به این کتابها مراجعه نمایند. برخی از عوامل و زمینه های عشق و دلباختگی، عبارتند از:

۱-تهی بودن قلب از محبت خداوند و از ذکر و شکر و عبادت او.

۲- چشم چرانی و نگاه به نامحرمان؛ باید دانست چشم چرانی، غمها و رنجهای زیادی برای دل، به ارمغان می‌آورد؛ ﴿ قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ ﴾ «به مؤمنان بگو: چشمان خود را پایین بگیرند». در حدیث آمده است: «نگاه، تیری از تیرهای شیطان است».

و أنت متی أرسلت طرفک رائداً إلی کل عین أتعبتک المناظر

«هرگاه چشم خود را به هر سو خیره نمایی، منظره ها و چشم اندازهایی که می‌بینی، تو را در رنج و خستگی خواهند انداخت».

رأیت الذی لا کله أنت قادر علیه و لا عن بعضه أنت صابر

«بدین سان چیزی می‌بینی که نه توان همه اش را داری و نه می‌توانی بر قسمتی از آن، صبر کنی».

۴- کوتاهی در عبادت و ذکر و دعا و نمازهای نفلی؛ ﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ ﴾ «بی‌گمان نماز، انسان را از کارهای بد و از زشتیها باز می‌دارد

خداوند متعال می فرماید: ﴿ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴿٢٤﴾ ﴾ «تا اینگونه بدی و زشتی را از او دور کنیم. بی‌گمان او، از بندگان مخلص ما بود».

برای درمان عشق و رهایی از دلباختگی، راههای زیادی وجود دارد؛ از جمله:

۱- خود را به نشان بندگی برآستان مولی انداختن و از او طلب رهایی و بهبودی نمودن.

۲- حفظ شرمگاه و کنترل چشمها؛ ﴿ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡ ﴾ «و شرمگاههای خود را حفظ نمایند». ﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝ ﴾ «و کسانی که شرمگاههای خود را حفظ می کنند».

۳- ترک شهر و دیار و خانه و یاد کسی که دلبسته اش شده اید.

۴- مشغول شدن به اعمال صالح و کارهای شایسته؛ ﴿ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗا ﴾ «بی گمان آنها، در انجام کارهای خوب شتاب می‌ورزند و با بیم و امید ما را می‌خوانند».

۵- ازدواج؛ ﴿ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ﴾ «با زنانی که برای شما حلالند و دوست دارید، ازدواج کنید». ﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا ﴾ «و از نشانه های او، این است که برایتان از خودتان همسرانی آفریده تا در کنارشان بیارامید». در حدیث آمده است: «ای گروه جوانان! هر کس از شما توانایی دارد، ازدواج کند».

حقوق برادری

یکی از چیزهایی که برادر مسلمانت را شادمان می کند، این است که او را با همان اسمی صدا بزنی که دوست دارد.

أكنيه حين أناديه لأكـرمه و لا ألقبه و السوءة اللقب

«وقتی او را صدا می زنم، کنیه اش را می گویم تا بدین سان او را گرامی بدارم و بر او لقب بدی نمی نهم».

همچنین ملاقات برادر مسلمان با چهره باز و خندان، سبب می‌شود تا برادر مسلمانت، خوشحال گردد؛ در حدیث آمده است: «هیچ عمل نیکی را کوچک مدان، اگرچه ملاقات برادرت با چهره ای باز باشد». «لبخند زدن به چهره برادرت، صدقه است».

فرصت دادن به برادر مسلمان تا با تو درباره احوال خویش سخن بگوید؛ همچنین پرسیدن از اوضاع عمومی و خصوصی اش در مواردی که سؤال اشکالی ندارد، او را شادمان می‌گرداند. علاوه بر این باید به امور برادر مسلمان اهتمام ورزید: «هر کس به امور مسلمانان اهمیت ندهد، از آنان نیست».

﴿ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ «و مردان و زنان مؤمن، یاوران یکدیگرند».

یکی از مواردی که برادر مسلمانت را شاد می‌نماید، این است که او را به خاطر گذشته مورد سرزنش و ملامت قرار ندهی و با شوخی و استهزا، او را نیازاری. در حدیثی از پیامبرﷺ روایت شده که فرموده است: «با برادرت جر و بحث و شوخی نکن و به او وعده ای مده که خلاف نمایی».

ارتکاب گناه اسراری دارد؛ ولی مرتکب گناه مشو

برخی از اهل علم گفته اند: گناه، مهری است که بر هر کس زده شود، زمینهٔ حق پذیری در او کاهش می‌یابد. اسرار آن بعد از توبه عبارتند از: شکستن کمر خودپسندی، کثرت استغفار و توبه و باز گشت به سوی خدا، احساس ندامت و تحقق تقدیر و قضای الهی و نیز سر تسلیم در برابر تقدیر و قضا فرود آوردن از طریق عبودیت و بندگی. همچنین تجلی مفاهیم اسمای حسنای خداوند و صفات والایش مانند (الرحیم) «مهربان»؛ (الغفور) «آمرزگار» و (التواب)«توبه پذیر»، از دیگر اسرار توبه می‌باشد.

به دنبال روزی برو، اما آزمند مباش

پاک و منزه است خداوند آفریننده، و روزی دهنده؛ همان خدایی که روزیِ کِرم را در لابلای خاک به او می‌دهد و به ماهی در آب، و به پرنده در هوا و به مورچه در تاریکیها و به مار در میان صخره ها، روزی می‌رساند.

ابن جوری، داستانی تعریف کرده است که ماری کور، بالای درخت خرمایی بود؛ گنجشکی، تکه گوشتی به دهان می‌گرفت و بالای درخت می‌رفت و چون به مار نزدیک می‌شد، جیک جیک می‌کرد؛ آنگاه مار، دهانش را باز می‌نمود و گنجشک، تکه گوشت را در دهان مار می‌گذاشت. بسی پاک و منزه است خداوند که گنجشکی را مسخر می‌کند تا غذای مار را فراهم نماید؛ ﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُم ﴾ «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می‌کند، وجود ندارد، مگر آنکه گروههایی همچون شمایند (و نظام حیات و ویژگیهای خاص خود را دارند و خداوند، به آنها روزی می‌دهد)».

وإذا تری الثعبان ینفث سمه فاسأله من ذا بالسموم حشاکا

«هرگاه ماری دیدی که زهر خود را بیرون می ریزد، از او بپرس که چه کسی، تو را با این سمها پر کرده است»؟

و اسأله کیف تعیش یا ثعبان أو تحیا و هذا السم یملأ فاکا

«و از او بپرس که ای مار! چگونه زندگی می‌کنی یا چگونه زنده هستی و حال آنکه دهانت پر از سم است؟»

رزق و روزی مریم رضی الله عنها، صبح و شام برای او در محراب فراهم می‌شد. به او گفتند: ای مریم! این رزق و روزی، از کجا برایت می‌آید؟ گفت: این، خوراکی از جانب خداست؛ بی‌گمان خداوند، به هر کس که بخواهد، بدون حساب، روزی می‌دهد.

غم مخور؛ روزی تو تضمین شده است؛ ﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡ ﴾ «و فرزندانتان را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید؛ ما، شما و آنها را روزی می‌دهیم».

بشریت باید بداند که روزی دهنده پدر و فرزند، ذاتی است که فرزندی ندارد و از کسی زاده نشده است. ﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡ ﴾ «و فرزندانتان را

از ترس فقر نکشید. ما، آنها و شما را روزی می‌دهیم». صاحب گنجهای بزرگ، ضامن روزی است؛ پس وقتی خداوند، کفیل و ضامن است، پریشانی و اضطراب برای چه؟! ﴿ فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓ ﴾ «روزی را نزد خدا بجویید و او را عبادت کنید و شکرش را بجای آورید». ﴿ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ ﴿٧٩﴾ ﴾ «و کسی که به من، خوراک و آب می‌دهد».

نکته

نماز، در شاد شدن دل و تقویت و سامان گرفتن آن، بزرگترین نقش را دارد. در نماز، رابطه روح و قلب با خداوند برقرار می‌گردد و قرب خداوندی، بدست می‌آید. روح و قلب، از ذکر خداوند لذت می‌برند و با مناجات خدا و ایستادن در پیشگاه او و بکار بردن همه اعضای بدن و تواناییهای آن برای انجام بندگی خدا، شاداب و باطراوت می‌گردند. انسان، در نماز از مردم و گفتگوهایشان جدا می‌شود و قوای قلب و اعضای بدن، به سوی پروردگار متعال جذب می‌گردند. هنگام نماز انسان، از دست دشمن خود راحت می‌شود. نماز، بزرگترین میدان روح بخش و شادی آور است. نماز، غذایی است که فقط با دلهای سالم سازگار می‌باشد؛ برای دلهای مریض نیز همانند جسمها، فقط غذاهای خوب، مناسب می‌باشد. پس نماز، بزرگترین یاور مسلمان برای بدست آوردن منافع دنیا و آخرت و دور کردن بدیهای دنیا و آخرت است، انسان را از گناه باز می‌دارد، بیماریهای قلب را دور می‌کند، به اعضا و جوارح نشاط می‌بخشد، روزی انسان را فراهم می‌کند، ستم را دور می‌گرداند و مظلوم را یاری می‌رساند، امیال و هوسها را ریشه کن می‌نماید، نعمت را حفاظت و بلا را دفع می‌کند و رحمت را فرود می‌آورد و اندوه را دور می‌سازد.

شریعت آسان...

پاداشهای فراوانی که در شریعت مقرر شده، بنده مسلمان را شادمان می‌کند. این امر در ده عملی که گناهان را می‌زداید، متجلی می‌شود؛ مانند توحید که گناهان را پاک می‌کند. از

نیکیهایی که گناهان را می‌زداید و پاک می‌نماید، می‌توان نماز جمعه را نام برد که گناهان یک جمعه تا جمعه بعد را می‌زداید. همچنین عمره تا عمره دیگر و حج و روزه و امثال آن، از اعمال صالحی هستند که باعث زدوده شدن گناهان می‌شوند. مضاعف شدن اعمال صالح از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن، مؤمن را شاد می‌کند؛ یکی دیگر از مواردی که گناهان را پاک می‌نماید و مایه شادمانی مؤمن است، توبه می‌باشد که به سبب آن گناهان گذشته صاف و زدوده می‌شوند. مصیبتها و بلایا نیز کفاره گناهانند؛ زیرا هر آزاری که به مؤمن می‌رسد، خداوند، در عوض، گناهان او را می‌آمرزد؛ همچنین دعاهایی که مسلمانان پشت سر مؤمن برای او می‌کنند و نیز سختیهایی که هنگام مرگ، به مؤمن دست می‌دهد، باعث می‌شود تا گناهانش زدوده و پاک گردند. همین طور شفاعت سرور انسانیت محمد مصطفیﷺ و رحمت خداوندی که مهربان ترین مهربانان است، سبب می‌شود تا گناهان بنده بخشیده شوند؛ ﴿ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ ﴾ «اگر نعمتهای خداوند را برشمارید، نمی‌توانید آنان را به شمارش درآورید». ﴿ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ ﴾ «و نعمتهای خود را به صورت ظاهری و باطنی، بر شما گسترده و افزون ساخته است».

﴿ لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴾

مترس تو برتر هستی

موسی علیه السلام سه بار احساس ترس و هراس کرد:

نخست: وقتی که وارد مجلس فرعون سرکش شد؛ چنانچه موسی و هارون گفتند: ﴿ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ ٤٥ ﴾ «ما می‌ترسیم که بر ما زیاده روی یا سرکشی نماید». خداوند متعال، فرمود: ﴿ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦ ﴾ «نترسید؛ من با شما هستم؛ می شنوم و می‌بینم».

این آیه، باید همیشه در ذهن مؤمن باشد.

دوم: وقتی جادوگران، عصاهای خود را انداختند، موسی﵇ در وجود خود احساس ترس کرد؛ ﴿ لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴾ «نترس؛ بی‌گمان تو، برتر هستی».

سوم: هنگامی که فرعون و لشکریانش، او را تعقیب کردند؛ پس خداوند، به موسی﵇ فرمود: ﴿ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ﴾ «عصایت را به دریا بزن». موسی﵇ نیز گفت: ﴿ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ﴿٦٢﴾ ﴾ «هرگز چنین نیست؛ پروردگارم، با من است. او، مرا راهنمایی خواهد کرد».

از چهار چیز پرهیز کن

چهار مسأله، باعث ناراحتی، رنج و تیره شدن صفای زندگی می‌شوند و عبارتند از:

نخست: اظهار ناخوشنودی از تقدیر و قضای الهی و راضی نبودن به آن.

دوم: ارتکاب گناه بدون توبه؛ ﴿ قُلۡ هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡ ﴾ «بگو: (آنچه اتفاق افتاده) از ناحیه خودتان (و نتیجه عملکردتان) می‌باشد». ﴿ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ ﴾ «پس به سبب چیزهایی است که خودتان به دست آورده اید».

سوم: حسدورزی به مردم، حس انتقامجویی از آنان و حسادت به آنها به خاطر لطف و فضلی که خداوند به آنان نموده است؛ ﴿ أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ «آیا به مردم به خاطر آنچه که خداوند، از فضل خود به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند»؟! در حدیث آمده است که: «حسود، آرامش ندارد».

چهارم: رویگردانی از ذکر خدا؛ ﴿ فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا ﴾ «زندگی سختی خواهد داشت».

در پناه پروردگارت، بیارام

آرامش بنده، در این است که در پناه پروردگارش بیارامد. خداوند متعال، آرامش را در چندین جا از کتابش بیان کرده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾ «پس خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد». ﴿ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ ﴾ «پس آرامش را بر آنها فرود آورد». ﴿ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ ﴾ «آنگاه خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش نازل فرمود». ﴿ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ ﴾ «پس خداوند، آرامش خود را بر او فرود آورد».

آرامش، یعنی اینکه انسان، دل به خدا ببندد، در پناه او احساس آرامش کند، به پروردگارش اعتماد قلبی داشته باشد و با توکل بر خداوند توانا، آسوده خاطر باشد.

آرامش، یعنی اینکه اضطرابها و بیقراریها، آرام یابند و انسان، احساس امنیت و آرامش کند. مؤمنان، از این امر بهره مندند و احساس آرامش، آنان را از لغزشگاههای پریشانی و اضطراب و مهلکه های تردید و ناخشنودی نجات می‌دهد. این امر به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ از جمله: به میزان محبت بنده با پروردگارش و نیز ذکر و شکر مولایش و همچنین به استقامت بنده بر اجرای فرمان پروردگارش و میزان پیروی از پیامبر خداﷺ و تمسک به رهنمودهایش و نیز به اندازه محبت بنده با آفریدگار و اعتماد به ذاتی که اختیارش در دست اوست و نیز به میزان رویگردانی بنده از غیر خدا؛ بنده ای که فقط خدا را می‌خواند و کسی جز او را پرستش نمی‌کند، بیش از دیگران آرامش خواهد داشت. ﴿ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْأَخِرَةِ ﴾ «خداوند، مؤمنان را به خاطر سخن استوار (و عقیده پایدارشان) در دنیا و در آخرت استوار می‌نماید».

دو گفتار ارزشمند

امام احمد می‌گوید: دوجمله، در دوران رنج و مشقت به من فایده رسانید. نخست: سخن مردی که به علت نوشیدن شراب زندانی شده بود. او، به من گفت: ای احمد! ثابت قدم باش؛

تو در راه احیای سنت شلاق می‌خوری، اما من، به علت باده نوشی، بارها شلاق خورده و صبر کرده ام؛ ﴿ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَ ﴾ «اگر شما دردمند می‌شوید، آنها هم دردمند می‌شوند آنگونه که شما دردمند می‌گردید و شما، از خداوند به چیزهایی امید دارید که آنها ندارند». ﴿ فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ٦٠ ﴾ «پس صبر کن؛ بی‌گمان وعده خداوند، حق است و هرگز نباید (اجازه دهی) کسانی که باور ندارند، مایه خشم و پریشانی تو شوند (و تاب و توان تو را سلب کنند)».

دوم: سخن بادیه نشینی که وقتی مرا دست و پا بسته، به سوی زندان می‌بردند، به من گفت: ای احمد! شکیبا باش؛ تو اینجا کشته می‌شوی و از اینجا وارد بهشت خواهی شد.

﴿ يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٞ ٢١ ﴾ «و خداوند، آنان را به رحمتی از سوی خود و رضامندی و باغهایی مژده می‌دهد که در آنها نعمتهای پایدار و جاودانه دارند».

شمه ای از فواید مصائب

یکی از فواید مصایب، نمایان شدن گوهر بندگی در دعا است. یکی از بزرگان می‌گوید: پاک است خداوند که بلا را وسیله استخراج دعا قرار داده است. در روایتی آمده است: خداوند، یکی از بندگان صالح خود را به بلا گرفتار نمود و به فرشتگان خود گفت: او را به مصیبت مبتلا کرده ام تا صدایش را بشنوم. یعنی تا دعا و زاری او را بشنوم.

یکی دیگر از فواید مصیبت و بلا، این است که غرور و سرکشی نفس شکسته می‌شود. خداوند، می‌فرماید: ﴿ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧ ﴾ «هرگز چنین نیست؛ بی‌گمان انسان، وقتی که خود را بی نیاز ببیند، سرکشی می‌نماید».

یکی از فواید مصیبت، این است که عاطفه و محبت و دعای مردم، جذب مصیبت دیده می‌گردد. چراکه مردم، با کسی که گرفتار مصیبت شده، همکاری و همدردی می‌نمایند. از دیگر فواید مصیبت، این است که مصیبت بزرگتر را دور و آسان می‌کند؛ زیرا نسبت به مصیبت بزرگتر از خود، کوچک است. تحمل مصیبت، کفاره گناهان می‌باشد و برخورداری از اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. پس چنانچه بنده، به فواید و ثمرات مصیبت پی ببرد، با آن انس می‌گیرد و احساس آرامش می‌نماید و پریشان و ناامید نمی‌شود؛ ﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴿١٠﴾ ﴾ «شکیبایان، پاداششان را بدون حساب و به تمام و کمال دریافت می‌کنند».

علم، مایه هدایت و شفاست

ابن حزم در (**مداوةالنفوس**) می‌گوید: یکی از فواید علم، این است که وسوسه ها و غمها و ناراحتیها را از وجود انسان دور می‌کند. این، سخن درستی است؛ بویژه برای کسی که علم و دانش را دوست دارد، به آن علاقمند است، بدان مشغول می‌شود و به آن عمل می‌کند؛ لذا فایده و اثر آن، بر او نمایان خواهد گشت.

دانشجو، باید وقت خود را تقسیم کند؛ پس زمانی را برای حفظ و تکرار در نظر بگیرد؛ وقتی را برای مطالعه عمومی و فرصتی را برای تحقیق و وقتی را برای جمع بندی مطالبش و زمان مشخصی را نیز برای تفکر و اندیشیدن مقرر نماید.

فکن رجلاً رجله فی الثری و هامة همته فی الثریا

آنچنان مردی باش که پایش، روی زمین است و سر همتش، در آسمان».

امید است که خیر باشد

سیوطی کتابی به نام (**الأرج فی الفرج**) که سخنان اهل علم را در آن بیان داشته و از مجموع آن، چنین بر می‌آید که در ناخوشیها، چیزهای زیادی وجود دارد که دوست داشتنی

و مصیبتها، از چیزهای عجیب و دوست داشتنی پرده بر می‌دارند؛ چیزهایی که بنده، تنها زمانی به آنها می‌رسد که نمایان گردند.

لعمرک ما یدری الفتی کیف یتقی نوائب هذا الدهـرأم کیف یحـذر

«قسم می‌خورم که انسان، نمی‌داند چگونه خودش را از بلاهای این روزگار دور نماید».

یری الشـیء ممـا یتقی فیخـافـه و ما لا یـری مـما یقی اللّـه أکبر

«انسان، چیزی را که از آن پرهیز می‌شود، می‌بیند و از آن می‌ترسد! این در حالی است که چیزهای هراسناکی که دیده نمی‌شوند و خداوند، انسان را از آنها حفاظت می‌نماید، بسی بزرگترند».

سعادت، هدیه ای الهی است

از کارگرانی که در پیاده روها می‌نشینند و درآمدشان، فقط به اندازه مخارج روزانه شان است، اما با این حال لبخند می زنند و آسوده خاطرند و بدنهای قوی و سالمی‌دارند، تعجب مکن؛ زیرا آنها پی برده اند که زندگی، فقط امروز است و خود را به یاد گذشته و نگرانی برای آینده، مشغول نکرده و بلکه عمرشان را در کارهایشان گذرانده اند.

و ما أبـالی إذا نفـسی تطـاوعنی علی النجاة بمن قد عاش أو هلکا

«وقتی وجودم برای نجات یافتن، از من اطاعت می‌کند، باکی ندارم که چه کسی زنده است و چه کسی مرده».

این کارگران را با کسانی مقایسه کن که در کاخها و خانه های مجلل زندگی می‌کنند، اما ناراحت و پریشان هستند و اضطراب و نگرانی، سراسر وجودشان را فرا گرفته است.

لحـا اللّـه ذی الدنیا مناخا لراکب فـکل بعیـد الهـم فیـهـا معـذب

«خداوند، چه زشت گردانیده است دنیا را برای کسی که بر مرکب دنیاطلبی سوار است؛ چراکه هر کس، در دنیا خواسته های دور و درازی داشته باشد، معذب می‌گردد».

مرد نکونام نمیرد هرگز

یکی از نشانه های سعادت مسلمان، این است که به او عمری دوباره داده می‌شود. عمر دوباره، نام نیکی است که از بنده بجای می ماند. واقعاً شگفتا از کسی که کسب نام نیک را آسان و ارزان یافت، اما آن را با مال و مقام و تلاش و کاوش نخرید.

پیشتر بیان کردیم که ابراهیم علیه السلام، از پروردگارش درخواست نمود که از او درمیان دیگران به نیکی یاد شود و در حقش دعا گردد.

مردمانی در تاریخ بوده اند که با کار خوب و بزرگواری و سخاوتشان، از خود برای همیشه نام نیکی به جا گذارده اند. عمر رضی الله عنه از فرزندان هرم بن سنان پرسید: زهیر به شما چه داد و شما، به او چه دادید؟ گفتند: او، ما را ستود و ما، به او مالی بخشیدیم. عمر رضی الله عنه گفت: آنچه شما به او داده اید، از بین می‌رود و آنچه، او به شما داده، ماندگار است. یعنی ستایش و تمجید بنی هرم، ماندگار می‌باشد.

أولـی الـبـریـة طـرا أن تواسیـــه عند السرور الذی واساک فی الحزن

«از تمام مردم، کسی به یاری و دوستی تو، در زمان خوشی، سزاوارتر است که هنگام اندوه با تو همدردی نموده است».

إن الکـرام إذا مـا أرسلوا ذکـــروا من کـان یألفـهم فی المنزل الخشن

«بزرگوارانی که به عنوان نماینده و سفیر، فرستاده می‌شوند، کسانی را به یاد می‌آورند که در سختیها، با آنان همدردی و محبت می کرده اند».

مهمترین مرثیه ها

سه قصیده هستند که به کسانی که در مورد آنها سروده شده اند، عمر جاویدان بخشیده اند:

ابن بقیه، وزیر معروفی بود که عضدالدوله، او را کشت؛ ابوالحسن انباری در مرثیه اش، قصیده زیبایی سرود که برخی از ابیاتش، به شرح زیر می‌باشد:

علو فی الحیـاة و فی الممـات لحق تلک إحدی المعـجـزات

«در زندگی و در مرگ، والا و بلندمرتبه ای. واقعاً که تو، یکی از معجزات هستی».

کـأن الناس حولک حین قامـوا وفــود نــداک أیـام الصـلات

«وقتی که مردم پیرامونت برخاستند، گویا مردمی بودند که برای گرفتن جایزه و پاداش به سوی تو می شتافتند».

کأنـک واقـف فیـهـم خـطیـباً و هـم وقـفـوا قیـامـاً للصــلاة

«آن هنگام گویا تو، در میان آنها ایستاده بودی و سخنرانی می‌کردی و مردم، چنان ایستاده بودند که انگار برای نماز ایستاده اند».

مددت یدیک نحوهمو احتفـاء کـمـدهـمـا إلیـهـم بالـهـبـات

«دستانت را به سوی آنها برای استقبال دراز نمودی، آنچنانکه گویی دستانت را برای هدیه دادن به سوی آنها دراز کرده ای».

ولما ضاق بطن الأرض عن أن یواروا فیـه تلـک المـکرمـات

«وقتی درون زمین از اینکه این همه بزرگواری را در آن پنهان کنند، به تنگ آمد و جا نداشت،

أصاروا الجوّقبرک و استعاضوا علیک الیوم صـوت النائحـات

«فضا و جو را قبر تو نموده و امروز، جایت را با صدای زنان نوحه گر، جبران کرده اند».

و مـا لک تربة فـأقول تستقی لأنـک نصب هطل الهاطــلات

«خاکی نداری که بگویم: آبیاری شود؛ زیرا تو هدف بارشهای سنگین هستی».

علیـک تحیـة الرحمـان تـتـری بتـبـرک الـفــؤاد الـرائـحـات

«پیاپی دلهای معطر، برای تو چنین دعا می‌کنند که: درود همیشگی خدا بر تو باد».

لعظمک فی النفوس تبات ترعی بـحــراس و حـفـاظ ثـقــات

«گلهای عظمت تو در دلها، با نگهبانان و پاسداران مطمئنی مراقبت می‌شوند».

و توقـد حـولـک النیران لیـلاً کـذلـک کنـت أیـام الـحـیـاة

«شبانگاهان، پیرامونت آتش، برافروخته می‌شود؛در دوران حیاتت نیز چنین بودی».

چه عبارات و اشعار زیبا و چه مفاهیم بزرگ و سترگی! این چه مدال زیبا و چه تاج افتخار قشنگی است!

وقتی عضدالدوله، قاتل ابن بقیه، این اشعار را شنید، اشک از چشمانش سرازیر شد و گفت: سوگند به خدا که دوست دارم من، به جای او کشته می‌شدم و به دار آویخته می‌گشتم و این اشعار درباره من سروده می‌شد.

محمد بن حمید طوسی در راه خدا کشته شد؛ ابوتمام در مرثیه اش چنین سرود:

کذا فلیجل الخطب ولیفدح الأمر فلیس لعین لم یفض ماؤه عذر

«مصیبت، باید اینگونه بزرگ و سخت شود و چشمه ای که نجوشید، عذری ندارد».

توفیت الآمال بعد محمد وأصبح فی شغل عن السفر السفر

«آرزوها، بعد از محمد، مردند و مسافران، برای سفر نگران و دلواپس گشتند».

تردی ثیاب الموت حمرا فما دجی لها اللیل إلا وهی من سندس خضر

«لباس سرخ رنگ مرگ پوشید؛ اما هنوز شب نیامده بود که این لباسها، به لباسهای سبز ابریشمی تبدیل شد».

معتصم، پس از شنیدن این قصیده، گفت: کسی که چنین اشعاری در مورد او گفته شود، هرگز نمی‌میرد و نامش، جاودان است.

انسان بزرگوار و سخاوتمندی از فرزندان قتیبه بن مسلم فرمانده معروف سراغ دارم که مال و مقامش را بخشش نمود؛ او، با ستمدیدگان و مستمندان همدردی می‌کرد، به بینوایان کمک می‌نمود، به گرسنگان غذا می‌داد و پناهگاه افرادی بود که در هراس و خطر بودند. زمای که وی، درگذشت، یکی از شعرا، درباره اش چنین سرود:

مضی ابن سعید حین لم یبق مشرق و لا مغرب إلا له فیه مادح

«ابن سعید، زمانی از دنیا رفت که هیچ مکانی در شرق و غرب نبود، مگر آنکه در آن، کسی، از او تعریف و تمجید می‌کرد».

و ما کنت أدری ما فواضل کفه علی الناس حتی غیبته الصفائح

«من، ماهیت دست لطف او را بر مردم نمی شناختم تا آنکه در زیر تخته سنگها پنهان شد».

و أصبح فی لحد من الأرض ضیق و کانت به حیاً تضیق الصحاصح

«و در لحد تنگ قرار گرفت و کتابها در دوران حیاتش از بیان خوبیهای او، عاجز شده بودند».

سأبکیک مافاضت دموعی فإن تفض فحسبک منی ما تجن الجوانح

«تا وقتی که اشک از چشمانم در بیاید، برایت گریه می‌کنم و وقتی چشمانم، بخشکد، سوز و گداز درونم، برای تو کافی است».

فما أنا من رزء و إن جل جازع و لا بسرور بعد موتک فارح

«من از هیچ مصیبتی هرچند بزرگ باشد، داد و بیداد نمی‌کنم و بعد از مرگت نیز از هیچ شادی و سروری شادمان نمی‌شوم».

کأن لم یمت حی سواک و لم تقم علی أحد إلا علیک النوائح

«گویا هیچ زنده ای جز تو نمرده و برای کسی جز تو نوحه سرایی نشده است».

لئن عظمت فیک المراثی وذکرها لقد عظمت من قبل فیک المدائح

«اگر اینک مرثیه های بزرگی در فراق تو گفته می‌شود، به راستی که قبلاً ستایشهای بزرگی درباره ات گفته می‌شد».

ابونواس، تاریخ امیر مصر یعنی خصیب را می‌نویسد و در دفتر روزگار اسم او را ثبت می‌نماید و می گوید:

إذا لم تزر أرض الخصیب رکابنا فأی بلاد بعدهن تزور

«وقتی کاروان ما از قلمرو حکومت خصیب دیدن نکند، پس از کدام سرزمین دیدن خواهد کرد؟»

فما جازه و لا حل دونه و لکن یسیر الجود حیث یسیر

«هیچ سخاوتی از او نگذشته و به غیر از او در مکانی دیگر رحل اقامت نیفکنده؛ بلکه سخاوت، همان جایی می‌رود که او می‌رود».

فتی یشتری حسن الثناء بماله و یعلم أن الدائرات تدور

«جوانی است که ستایش نیک را با دارایی خود می خرد و می‌داند که حوادث روزگار، در گردش است».

مردم، از خصیب و از زندگی وی و روزگارش، فقط همین اشعار را می‌دانند.

راز و نیازی با خدا

(اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا و بین معاصیک و من طاعتک ما تبلغنا به جنتک و من الیقین ما تهون به علینا مصائب الدنیا و متعنا بأسماعنا و أبصارنا و قوتنا ما أحییتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثأرنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لاتجعل مصیبتنا فی دیننا و لاتجعل الدنیا أکبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا بذنوبنا من لا یرحمنا)

«بارخدایا! به اندازه ای از خوف و خشیت خود به ما عنایت کن که ما را از گناهان باز بدارد و به اندازه ای ما را از اطاعت و بندگی خود بهره مند ساز که ما را به بهشت برساند و به ما یقینی بده که مصیبتهای دنیا را بر ما آسان نماید؛ خدایا! به ما توفیق بده تا شنوایی، بینایی و تواناییهای خود را تا زمانی که ما را زنده می‌داری، در راه بندگی تو بکار بندیم و این را تا پایان عمر، برای ما ماندگار بگردان و خون ما را بر گردن کسی بینداز که به ما ستم کرده و ما را بر دشمنانمان یاری بفرما و ما را در دین به مصیبت، دچار مگردان و دنیا را بزرگترین هم و اراده ما و نهایت علم و دانشمان قرار مده و به سبب گناهانمان، کسی را بر ما مسلط مکن که بر ما رحم ننماید».

علی بن مقله می گوید:

إذا اشتملت علی الیأس القلوب و ضاق لما به الصدر الرحیب

و أوطنت المکاره و اطمأنت وأرست فی أماکنها الخطوب

و لم تر لانكشاف الضر وجهاً و لا أغنى بحيلته الأريب
أتاك على قنوطك منه غوث يمن به القريب المستجيب
و كل الحادثات وإن تناهت فموصول بها فرج قريب

«هرگاه ناامیدی، دل را فرا بگیرد و دلِ فراخ و باز، به تنگ بیاید و هرگاه ناخوشیها جای بگیرند و بلاها، در جای خود ریشه بدوانند و آنگاه که برای دور شدن زیان، راهی نبینی و چاره فرد هوشمند کارساز نیفتد، در آن حالتِ ناامیدی، خداوند نزدیک و اجابت کننده، منت می‌گذارد و کمکت می‌کند. برای همه حوادث و پیشامدها، گشایش نزدیکی وجود دارد؛ هرچند حوادث، به نهایت سختی رسیده باشند».

پروردگاری که ستم و بی عدالتی نمی‌کند

آیا سزاوار نیست که وعده الهی، مایه خوشبختی و آرامش تو گردد، وقتی که می‌دانی در آسمان، پروردگاری دادگر و داوری عادل است که زنی را به خاطر نجات دادن سگی، وارد بهشت کرد و زنی را به خاطر آزار گربه ای وارد دوزخ نمود؟!

زن اولی، یکی از زنان بدکار بنی اسرائیل بود که به سگ تشنه ای آب داد و بدین سان خداوند، او را به خاطر این کارش بخشید و وارد بهشت نمود؛ چون او، این کار را خالصانه و فقط برای رضای خدا انجام داد.

زن دومی، گربه ای را در اتاقی زندانی کرد مانع شکارش شد و به او آب و غذا نیز نداد؛ پس خداوند، آن زن را به جهنم برد.

دانستن اینکه خداوند، به خاطر کار اندک و کوچکی نیز پاداش می‌دهد، شادی آفرین است. در صحیح بخاری روایت شده است که: «چهل خصلت خوب وجود دارد که بالاترین آنها، دادن بزِ شیرده به دیگران است تا از شیرش بخورند؛ هر کس، به امید وعده الهی و تصدیق پاداش آن، یکی از این کارها را انجام دهد، خداوند، او را وارد بهشت می‌نماید». ﴿ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ۝٧ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ۝٨ ﴾ «هر کس، به

اندازه ذره ای کار خوب انجام دهد، پاداش آن را می‌بیند و هر کس، به اندازه ذره ای کار بد بکند، سزای آن را می‌بیند».

﴿ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ﴾ «بی گمان نیکیها، بدیها را از بین می‌برند».

مشکل کسی را حل کن؛ به محرومی کمک نما؛ به ستمدیده ای یاری برسان؛ به گرسنه ای غذا بده؛ تشنه ای را سیراب کن؛ به عیادت بیماری برو؛ در تشییع جنازه ای شرکت نما؛ با مصیبت دیده ای همدردی کن؛ دست نابینایی را بگیر؛ گمشده ای را راهنمایی کن؛ مهمانی را گرامی بدار؛ به همسایه ای نیکی کن؛ به بزرگترها احترام بگذار؛ با کوچکترها مهربان باش؛ از غذایت به دیگران هم بده؛ پولت را صدقه کن؛ سخنان خوب بگو؛ به مردم آزار نرسان که هر یک از این کارها، برایت صدقه ای است.

بدون تردید این مفاهیم زیباو صفات والا، از بزرگترین اعمالی هستند که سعادت را به ارمغان می‌آورند، به انسان آرامش می‌بخشند و ناراحتی و اندوه و پریشانی و غم را دور می‌سازند. به راستی اگر اخلاق به شکل یک انسان بود، چقدر زیبا، خوشرو، آراسته و خوشبو بود! واقعاًاخلاق خوب، چه زیباست!

خودت تاریخ خود را بنویس

در شدت گرما و ساعتی قبل از نماز ظهر، در حرم نشسته بودم؛ دیدم پیرمردی برخاست و شروع به آب دادن به مردم کرد؛ او، با یک لیوان که در دست راست داشت و با لیوانی دیگر که در دست چپش بود، به مردم آب زمزم می‌داد. بدین ترتیب او می‌توانست در فاصله آب خوردن یک نفر، به دیگری هم آب بدهد. بدین شکل به تعداد زیادی از مردم در حالی آب می‌داد که از سر و رویش عرق می چکید؛ مردم نشسته بودند و هر یک منتظر بود تا نوبتش فرا رسد و از دست این پیرمرد سالخورده آب بنوشد. من، از توانایی و تحمل این پیرمرد و از عشق و علاقه اش به کار خوب تعجب کردم. وی، با لبی خندان تعداد زیادی را آب داد. آنجا بود که فهمیدم انجام کار خوب، برای کسی که خداوند برای او آسان کرده، آسان می‌باشد. خداوند، گنجینه هایی از احسان و نیکی دارد که آنها را به هر کس از

بندگانش که بخواهد، می‌بخشد. خداوند، خوبیها را هرچند اندک باشند، به دست مردمان نیکوکاری به انجام می‌رساند که خیرخواه بندگان خدا هستند و برای بندگان خدا هیچگونه بدی و شری را نمی پسندند.

ابوبکرﷺ در سفر هجرت، خودش را در معرض خطر قرار می‌دهد تا از پیامبرﷺ حمایت کند.

حاتم، گرسنه می‌خوابد تا مهمانانش، سیر بخوابند.

ابوعبیدهﷺ، شبها بیدار می ماند تا سپاهیان مسلمان استراحت کنند.

عمرﷺ شبها در حالی که مردم خوابند، در مدینه گشت می زند و در خشکسالی از گرسنگی به خود می پیچد تا به مردم خوراک و غذا بدهد.

ابوطلحهﷺ در جنگ احد تیرها را به جان می خرد تا از پیامبرﷺ حفاظت کند.

ابن مبارک رحمه الله به مردم غذا می‌دهد و خودش روزه است.

مُثُلٌ كالنجوم بل هي أعلى و معان كالفجر في إشراقه

«نمونه هایی چون ستارگان هستند و بلکه بالاتر از ستارگان؛ آنها، مفاهیم درخشانی همچون سپیده دم می‌باشند».

﴿ وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ ﴾ «بر اساس محبت خدا، به بینوا و یتیم و اسیر غذا می‌دهند».

به کلام خدا گوش بسپار

اعصاب خود را با گوش سپردن به کتاب پروردگارت راحت کن. گوش دادن به تلاوت زیبا و گیرای قاری خوش صدا، تو را به رضامندی خدا می‌رساند، به تو آرامش می‌دهد و دلت را سرشار از یقین و شادی می‌گرداند.

پیامبرﷺ دوست داشت که قرآن را از کسی دیگر بشنود؛ هرگاه آن حضرتﷺ قرآن را از کسی دیگر می شنید، متأثر می‌شد. گاهی از یارانش می‌خواست تا برایش قرآن بخوانند؛

حال آنکه قرآن بر خود وی نازل شده است. رسول اللهﷺ، از گوش سپردن به تلاوت دیگران، احساس آرامش می‌نمود و خاشع و فروتن می گردید.

پیامبرﷺ در این مورد الگوی توست تا چند دقیقه یا پاسی از شب و روز را مقرر نمایی و در آن به صدای قاری مورد پسندت از رادیو یا ضبط صوت گوش بدهی.

هیاهوی زندگی و مردمان پیرامونت، برای پریشان کردن تو و در هم شکستن تواناییهایت و مشوش کردن خاطرت کافی هستند. تنها عامل آرامش تو، کتاب پروردگارت و ذکر مولایت می‌باشد: ﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد؛ هان! بدانید که با ذکر خدا دلها آرامش می‌یابد».

باری پیامبرﷺ از ابن مسعودؓ خواستند تا برایشان قرآن بخواند؛ ابن مسعودؓ قسمتی از سوره نساء را تلاوت کرد، آن حضرتﷺ چنان گریستند که بر گونه هایشان، اشک سرازیر شد و فرمودند: «کافی است».

یک بار پیامبرﷺ از کنار ابوموسی اشعریؓ گذشت؛ ابوموسیؓ در مسجد مشغول تلاوت قرآن بود. پیامبرﷺ به تلاوت او گوش داد و صبح فردا به او فرمود: ای کاش مرا می‌دیدی که به تلاوت تو گوش می‌دادم». ابوموسیﷺ گفت: ای پیامبرخدا! اگر می‌دانستم که شما به تلاوت من گوش می‌دهید، به خاطر شما، بهتر و زیباتر تلاوت می کردم.

یک بار پیامبرﷺ از کنار پیرزنی گذشتند و از پشت درب به تلاوتش گوش دادند. پیرزن، این آیه را تلاوت می کرد: ﴿ هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ ﴿١﴾ ﴾ «آیا خبر قیامت به تو رسیده است»؟ او، این آیه را تکرار می کرد و هر بار پیامبرﷺ می فرمودند: «آری، به من رسیده؛ آری، به من رسیده است».

یکی از نویسندگان برجسته مسلمان با کشتی به اروپا سفر کرد. زنی از یوگوسلاوی نیز همراه آنان بود؛ آن زن، کمونیست بود و از جور و ستم «تیتو» فرار کرده بود؛ روز جمعه بود؛ وقت نماز فرارسید؛ این نویسنده معروف برخاست و در میان همراهانش به ایراد خطبه و

سخنرانی پرداخت و سپس برای اقامه نماز جمعه، جلو ایستاد و سوره اعلی و غاشیه را خواند. آن زن، عربی نمی‌دانست، ولی به آهنگ قرآن گوش فرا داد وبعد از نماز از نویسنده، درباره آیات قرآن پرسید؟ او، به آن زن گفت: اینها آیاتی از کلام خدا بودند. زن کمونیست، شگفت زده شد. نویسنده می‌گوید: از آنجا که زبان آنها را یاد نداشتم، نتوانستم او را به اسلام دعوت دهم.

﴿ قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨ ﴾ «بگو: اگر انسانها و جنها جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند؛ گرچه پشتیبان و یاور یکدیگر باشند».

قرآن، تسلطی بر دلها و شکوهی بر ارواح دارد و دارای قدرتی مؤثر و کارا در وجود انسانهاست. پیشینیان برگزیده و نیک در برابر تأثیر قرآن و گفته های صادق و گیرای آن، لرزه بر اندام می‌شدند. ﴿ لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِ ﴾ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌نمودیم، آن را از ترس الهی، کرنش کنان و شکافته می‌دیدی».

علی بن فضیل عیاض از پدرش شنید که این آیه را می‌خواند: ﴿ وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡـُٔولُونَ ٢٤ مَا لَكُمۡ لَا تَنَاصَرُونَ ٢٥ ﴾ «آنان را نگهدارید. همانا آنها بازخواست خواهند شد. شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی‌کنید؟». علی با شنیدن این آیات جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آنگونه که ابن کثیر آورده است، عمر﵁ از شنیدن آیه ذیل به زمین افتاد و تا یک ماه مریض شد و مردم به عیادتش می‌رفتند؛ ﴿ وَلَوۡ أَنَّ قُرۡءَانٗا سُيِّرَتۡ بِهِ ٱلۡجِبَالُ أَوۡ قُطِّعَتۡ بِهِ ٱلۡأَرۡضُ أَوۡ كُلِّمَ بِهِ ٱلۡمَوۡتَىٰ ﴾ «اگر قرآنی می بود که کوهها با آن به حرکت در بیایند و یا زمین با آن تکه پاره شود یا مردگان به سخن آیند. . ».

عبد الله بن وهب رحمه الله، روز جمعه از کنار جوانی گذشت که این آیه را می‌خواند: ﴿ وَإِذۡ يَتَحَآجُّونَ فِي ٱلنَّارِ ﴾ «و به یاد آور هنگامی‌را که در جهنم با یکدیگر مجادله می‌کنند». عبدالله بیهوش شد و به زمین افتاد. او را به خانه بردند و تا سه روز مریض بود و در روز چهارم چشم از جهان فرو بست. این واقعه را ذهبی ذکر کرده است.

عالمی به من گفت: در مدینه نماز می‌خواندم؛ امام، سوره واقعه را خواند؛ ترس و هراس عجیبی، مرا فرا گرفت؛ به شدت می لرزیدم؛ بی اراده تکان می‌خوردم و به شدت گریه می‌کردم و اشک از چشمانم سرازیر بود. ﴿ فَبِأَيِّ حَدِيثٖ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ﴾ «پس بعد از قرآن، به چه سخنی ایمان می‌آورند؟»

اما این سخن چه ربطی به موضوع سعادت دارد؟! پریشانیها و ناراحتیهای بیست و چهار ساعته ای که دامنگیر زندگی انسان است، به اندازه کافی فکر انسان را در ورطه اضطراب و نابودی قرار داده است، اما وقتی به کلام خداوند با تدبر گوش فرا دهد، هوش و حواسش، به او باز می‌گردد و اضطرابش، برطرف می‌شود. من، تو را به شدت از افرادی برحذر می‌دارم که موسیقی را اسباب سعادت و آرامش خود قرار داده و در این مورد کتابها نگاشته اند. بسیاری از آنها به خود می‌بالند که زیباترین اوقات و بهترین لحظات زندگیشان، روزی است که به موسیقی گوش می‌دهند. برخی از نویسندگان غرب که در مورد خوشبختی و دور شدن اضطراب کتاب نوشته اند، یکی از عوامل سعادت را موسیقی معرفی کرده اند!

﴿ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗ ﴾ «و نماز آنها در کنار کعبه، چیزی جز کف زدن و صوت زدن نبود»! ﴿ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ ﴾ «در گفتگوهای شبانه خود، یاوه گویی می‌کردید».

موسیقی، جایگزین خوبی برای قرآن نیست و گوش دادن به آن، حرام است. ما مسلمانان، از چشمه خیری برخورداریم که بر محمد مصطفیﷺ نازل شده و مجموعه ای از راستی و راهنمایی و توجیه حکیمانه می‌باشد و قرآنی است که: ﴿ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ

يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ﴿٤٢﴾ ﴾ «باطل از هیچ سویی به آن راه ندارد و از سوی خداوند فرزانه و ستوده نازل شده است». پس گوش دادن ما به قرآن، گوش دادنی ایمانی، شرعی و محمدی است که طبق سنت او، این کار را می‌کنیم. ﴿ وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعۡيُنَهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلۡحَقِّ ﴾ «آنان، هرگاه چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده، بشنوند، چشمانشان را می‌بینی که به خاطر پی بردن به حق، پر از اشک شده است».

کسانی که موسیقی گوش می‌دهند، کار بیهوده ای می‌کنند که فقط افراد جاهل، ابله و بی خرد انجام می‌دهند؛ ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾ «و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان پوچ و بیهوده اند تا (بندگان خدا) را از راه خدا گمراه کنند».

هر کس، دنبال خوشبختی است، اما...

اسکافی کتابی سودمند، گیرا و جذاب به نام (لطف التدبیر) دارد؛ این کتاب به موضوع ریاست و سعادت و پیشرو بودن، پرداخته و حاوی مطالب متنوعی است؛ از قبیل: مکر، انواع سیاستها و راهبردهایی که بسیاری از پادشاهان، سران، ادیبان، شعرا و برخی از علما، در پیش گرفته اند تا راحت باشند، آرامش یابند و به هدف خود برسند. برخی از عناوین این کتاب، عبارتند از: «چاره سازی»، «کنترل آشوب و بلوا»، «برقراری صلح و سازش میان دو نفر»، «آدم شکست خورده، چه کار می‌کند؟»، «حیله های دشمن»، «چگونگی برطرف کردن امری ناخوشایند با یک سخن»، «دفع ناخوشی با ناخوشی»، «دفع امر ناگوار با مهربانی» «تدبیر دفع ناخوشی»، «مدارا با پادشاه»، «انتقام گرفتن از غاصب فرمانروایی»، «رهایی از رنج»، «هلاکت و گریز از آن»، «هویدا کردن چیزی به قصد پنهان نمودن چیزی دیگر» و. .

با مطالعه این کتاب دریافتم که از همه کسانی که به دنبال خوشبختی بوده اند، شمار اندکی به سعادت و خوشبختی رسیده اند. سه نتیجه از کتاب گرفتم که عبارتند از:

نخست اینکه هر کس، خداوند را مد نظر نداشته باشد، سودهای او به زیان، شادیهایش به اندوه و خوبیهایش، به بلا تبدیل می‌شوند: ﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ «آنان را از راهی و بگونه ای که نمی‌دانند، گرفتار می‌سازیم».

دوم: مردم، راههای پرپیچ و خم، غیرشرعی و دشواری را برای به دست آوردن سعادت می پیمایند؛ در صورتی که این امکان برایشان وجود دارد که در شریعت محمدی، سعادت را از راههای هموارتر و آسانتری بیابند؛ ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾ ﴾ «اگر آنان آنچه را که با آن پند داده می‌شوند، انجام می‌دادند، برایشان بهتر و مایه استواری بیشتر بود».

آری! اگر انسانها پند بپذیرند، به خیر دنیا و آخرت دست می‌یابند.

سوم: افرادی، هستند که دنیا و آخرت خود را از دست داده اند، اما گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند و به سعادت و رستگاری خواهند رسید. حال آنکه هیچ کدام را به دست نخواهند آورد؛ نه کار خوب و نه سعادت را. علتش، این است که آنان، از راه درستی که خداوند، پیامبرانش را برای نشان دادن آن، مبعوث نموده و کتابهایش را فرو فرستاده، رویگردانند. آن راه، طلب حق و سخن **راستین است**؛ ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ ﴾ «**و سخن پروردگارت در راستی و دادگری، به تمام و کمال رسیده است و هیچکس، نمی‌تواند سخنان او را دگرگون کند**».

وزیری، سرگرم شادی و خوشگذرانی بود؛ غمی‌ناگهانی و اندوهی جانکاه، او را فرا گرفت؛ وی از شدت غم و اندوه فریاد برآورد:

ألا مــوت يبـاع فـاشـتـريـه فهـذا العـيش مـا لا خيـر فيه

«آیا مرگی وجود دارد که آن را بخرم؟ این زندگی، خیری ندارد».

إذا أبـصـرت قبــراً مـن بعيد وددت لـو أنـنـي ممـا يليــه

«هر گاه از دور قبری می‌بینم، آرزو می‌کنم که ای کاش در آن می بودم».

ألا رحـــم المهيمن نفس حـــر تصـــدق بالوفـــاة على أخيـه

«خداوند، بر مرد آزاده ای رحم نماید که مرگ را به برادرش صدقه می کند».

نکته

در حالت راحت، آرامش، رفاه و تندرستی، باید زیاد دعا کرد؛ چون یکی از نشانه های مؤمن شکرگزار، این است که تیر را قبل از پرتاب کردن، آماده می‌نماید و قبل از آنکه درمانده شود، به خدا پناه می‌برد؛ بر خلاف کافر بدبخت و مؤمن نادان: ﴿ ۞ وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةٗ مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا ﴾ «و هرگاه زیانی، به انسان می‌رسد، پروردگارش را به فریاد می‌خواند و تضرع کنان به سوی او باز می گردد. سپس وقتی خداوند، به او نعمتی ارزانی نماید، خدا را که پیشتر به فریاد می‌خواند، فراموش می کند و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد».

پس هر کس که می‌خواهد از ورطه سختیها و ناراحتیها نجات یابد، باید دل و زبانش، از توجه به حضرت حق غافل نباشد و همواره او را ستایش نماید و به سوی او زاری و تضرع کند؛ چون منظور از دعا در حالت آسایش و رفاه آنگونه که امام حلیمی گفته، این است که ستایش خدا گفته شود، شکر و سپاس او به جا آورده شود و انسان، به منّتها و نعمتهای او اقرار کند، از او توفیق و یاری و کمک بطلبد و از کوتاهیهای خود طلب آمرزش نماید؛ زیرا بنده، هرچند بکوشد، نمی‌تواند حقوق الهی را بطور کامل ادا نماید. هر کس از این امر غافل باشد و در دوران تندرستی، فراغت و آسودگی خاطر، آن را مورد ملاحظه قرار ندهد، مصداق فرموده الهی قرار می گیرد که می‌فرماید: ﴿ فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ﴿٦٥﴾ ﴾ یعنی: «وقتی سوار کشتی می‌شوند، خدا را مخلصانه می‌خوانند؛ آنگاه که آنها را نجات می‌دهد و به خشکی می‌رساند، ناگهان شرک می ورزند».

نعمت یا عذاب

خبرگزاریهای دنیا و روزنامه های مهم جهان، خبر خودکشی نخست وزیر فرانسه را در دوران ریاست جمهوری میتران پخش کردند.

علت خودکشی نخست وزیر، این بود که با انتقاد شدید و ناسزاگویی برخی از روزنامه های فرانسه مواجه شده بود؛ از آنجا که این بیچاره، ایمان و آرامش نداشت و کسی را نیافت که به او پناه ببرد، دست به خودکشی زد. این مرد بدبخت که دست به خودکشی زد، به رهنمود روشن الهی در این مورد دست نیافته بود که: ﴿ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ﴿١٢٧﴾ ﴾ «از مکرورزیهای آنان به تنگ میا». ﴿ لَن يَضُرُّوكُمۡ إِلَّآ أَذٗى ﴾ «هیچ زیانی جز اذیت و آزار به شما نمی‌رسانند». ﴿ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا ﴿١٠﴾ ﴾ «برآنچه می گویند، شکیبا باش و خیلی خوب، آنها را رها کن».

آری! آن مرد، کلید هدایت و راه درست را گم کرده بود: ﴿ مَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُۥ ﴾ «هر کس را که خدا گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای ندارد».

برخی، به هر فردی که غم و اندوه، کمرش را خم کرده، توصیه می کنند که کنار دریا برود، بنشیند و به موسیقی گوش دهد یا با تخته نردی بازی کند تا سرگرم شود و یا روی یخها و برفها اسکی نماید. اما توصیه اهل اسلام و آنهایی که بندگی حقیقی را انجام می‌دهند به فرد اندوهگین و ناراحت، این است که در یکی از باغهای بهشت(مسجدها) در میان اذان و اقامه بنشیند و به ذکر خداوند یکتا مشغول شود؛ همچنین توصیه می کنند که تسلیم تقدیر و قضا باشد و به آنچه خداوند، بهره او نموده، راضی باشد. علاوه بر این اهل اسلام، شخص غمدیده و اندوهگین را به توکل کردن بر خداوند عزوجل توصیه می کنند.

﴿ أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ﴾

«آیا دلت را برایت نگشودیم»؟

این آیه، بر پیامبرﷺ نازل شد و مفهوم شرح صدر، در ایشان تحقق یافت؛ از اینرو آن حضرتﷺ آسوده خاطر، دارای سعه صدر، خوش بین، باعاطفه و آسانگیر و محبوب دلها بود و با وجودعظمت و بزرگی، به مردم نزدیک بود؛ درکمان وقار و سنگینی، بر لبانش لبخند می نشست و همه، او را دوست می‌داشتند؛ سرشار از شرم و حیا بود. چهره ای باز و نورانی و اخلاقی خوب و سترگ داشت؛ شوخیها، او را شادمان می‌کردند، از عطای الهی خوشحال می‌شد و از آنچه خدا، به او ارزانی می‌کرد، به دیگران می‌بخشید. ناامیدی، راهی به سوی او نداشت و افسردگی را نمی‌شناخت، خوشبینی را دوست می‌داشت و سختگیری و تکلف را ناپسند می‌دانست.

زیرا او، صاحب رسالت، حامل اصول، پیشوای امت، الگوی نسلها، معلم ملتها، سرپرست خانواده، عضو جامعه، گنجینه خوبیها، دریای عطایا و محل درخشش نور بود. خلاصه اینکه انجام کارهای درست برای او میسر شده بود. او، همان شخصیتی است که قرآن، درباره اش می‌گوید: ﴿ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ ﴾ «و بارهای گران و زنجیرهایی را که بر دوش آنان بود، پایین می گذارد».

به عبارت دیگر، او، رحمتی برای جهانیان می‌باشد؛ در یک کلام، او، همان است که قرآن معرفی می‌کند: ﴿ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ۝٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ۝٤٦ ﴾

یکی از چیزهایی که با رسالت آسان، تعارض و تضاد دارد، سختگیری خوارج و نفاق اهل کلام، حماقت صوفیها، تظاهر و خودنمایی متکبران، دلباختگی شعرا، سرگردانی خوانندگان و خودستایی دنیاپرستان و انحراف آنهایی است که فکر و اندیشه خود را مایه ارتزاق خود قرارداده اند: ﴿ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٢١٣ ﴾ «پس خداوند کسانی را که ایمان می‌آوردند، درآنچه از حق که در آن اختلاف ورزیده بودند، هدایت کرد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می نماید».

زندگی خوب

یکی از انگلیسیهای باهوش می‌گوید: تو می‌توانی در زندان، از پشت میله های آهنی به افق نگاه کنی، و می‌توانی گلی از جیب خود بیرون بیاوری وآن را ببویی و لبخند بزنی و نیز می‌توانی در کاخ، روی ابریشم، پرخاش کنی و ازخانه و خانواده و داراییهایت به خشم بیایی.

لذا سعادت، در زمان و مکان نیست؛ بلکه در ایمان و در اطاعت خداوند و در قلب است.

قلب، محل نگاه پروردگار می‌باشد؛ پس هرگاه یقین، در قلب جای بگیرد، ازآن برمی خیزد و آنگاه بر روح و روان، آرامش و آسودگی می ریزد و سپس به دیگران می تراود و بر تپه ها و بطن رودخانه ها و محل رویش درختان قرار می گیرد.

احمد بن حنبل زندگی را با سعادت و خوشبختی بسر نمود؛ با اینکه لباسهای سفیدش، وصله داشت و خودش، آنها را می دوخت، سه اتاق گلی داشت که در آن زندگی می‌کرد و غذایش، تکه ای نان ومقداری روغن زیتون بود. کسانی که شرح حال او را نوشته اند، می‌گویند: او، تا هفده سال ازیک جفت کفش استفاده می‌کرد؛ وی، همواره آن را می دوخت و وصله می‌زد؛ ماهی یک بار گوشت می‌خورد و اغلب، روزه بود؛ به این سو و آن سوی دنیا در طلب حدیث می‌رفت، اما با وجود این آرامش داشت و خاطرش آسوده بود؛ زیرا او ثابت قدم و سربلند بود و سرنوشت و سرانجام خود را می‌دانست، به دنبال پاداش بود، برای آخرت تلاش می‌کرد و به بهشت علاقه داشت.

خلفای دوران او، مأمون، واثق و معتصم و متوکل، کاخهای مجلل، طلا و نقره، لشکریان فراوان، پست و مقام و املاک و اموال فراوان و هر چه می‌خواستند، داشتند، اما با وجود این، صفای زندگیشان مکدر بود و زندگی را با غم و اندوه و پریشانی و درمیان جنگها و شورشها و هیاهو به سر نمودند و چه بسا برخی از اینها هنگام مردن، به خاطر کوتاهیهایی که در ادای حقوق الهی کرده بودند، آه و ناله پشیمانی سر می‌دادند.

ابوذرؓ به ربذه رفت و خیمه اش را آنجا برافراشت و همسر و دخترانش را نیز با خود به آنجا برد. او بسیاری از روزها را روزه می‌گرفت، به ذکر پروردگارش مشغول می‌شد و او را

ستایش و عبادت می‌نمود، قرآن می‌خواند و تدبر می‌کرد؛ دارایی او، تنها یک ردا، یک خیمه و تعدادی گوسفند و یک کاسه بزرگ و یک کاسه کوچک و یک عصا بود. روزی دوستانش، به دیدن او رفتند و گفتند: دنیا و دارایی ات کجاست؟ گفت: در خانه ام هر چه نیاز دارم، هست و پیامبرﷺ به ما خبرداده که ما، سختی و مانعی پیش روی داریم که تنها کسی، از آن عبور می‌کند که بارش سبک باشد.

ابوذرؓ آرامش خاطر داشت؛ چون آنچه نیاز داشت، از آن برخوردار بود و مازاد برنیاز نیز مایه غم و اندوه و گرفتاری می‌شود.

در قصیده ای تحت عنوان ابوذر در قرن پانزدهم هجری، از غربت ابوذر و سعادت او و از تنهایی و گوشه گیری و از هجرتش که با روح و اصول خود هجرت نمود، اشعاری سروده ام که گویا او، خودش می‌گوید:

لاطفوني هددتهم هددوني　　بالمنايا لاطفت حتي أحسا

وقتی با من مهربانی کردند، من هم مهربانی ورزیدم و چون مرا به بلاها تهدید کردند، من نیز تهدید کردم تا اینکه فهمیدند و دریافتند.

اركبوني نزلت اركب عزمي　　انزلوني ركبت في الحق نفسا

«سوارم کردم، پایین آمدم و بر اراده ام سوار شدم؛ مرا پایین کردند، در راه حق سوار بر نفس شدم».

اطرد الموت مقدماً فيولي　　والمنايا اجتاحها و هي نعسي

«مرگ را در حالی که پیش می آید، می رانم؛ آنگاه پشت می‌کند و مصیبتها را ریشه کن می نمایم درحالی که خواب آلودند».

قدبكت غربتي الرمال و قالت　　يا اباذر لاتخف و تأسا

«ریگها، به خاطر غربت من گریه کردند و گفتند: ای ابوذر! نترس و تأسف مخور».

قلت لاخوف لم ازل في شباب　　من يقيني ما مت حتي أدسا

«گفتم: باکی نیست؛ یقین من، همواره جوان است تاآنکه بمیرم و درخاک دفن شوم».

انا عاهدت صاحبي و خليلي و تلقنت من أماليــه درسـا

«من، با یار و دوستم وعده نمودم و از املاهای او درسی فرا گرفتم».

سعادت چیست؟!

«در دنیا همچون مسافر یا رهگذر باش». «خوشا به حال غریبان»!

سعادت در کاخ عبدالملک بن مروان نیست. لشکریان هارون الرشید، خانه های ابن جصاص و گنجهای قارون، انسان را خوشبخت نمی‌کند. همچنین نمی‌توان سعادت و خوشبختی را در کتاب (الشفاء) ابن سینا و دیوان متنبی و در باغهای سرسبز قرطبه جستجو کرد.

سعادت نزد یاران محمدﷺ بود؛ هرچند که ندار و تنگدست بودند و زندگی سخت و کم درآمدی داشتند.

سعادت یعنی عبادت ابن مسیب. سعادت، با امام بخاری و درکتاب صحیح اوست؛ سعادت یعنی صداقت حسن بصری، یعنی استنباطهای شافعی، مراقبت امام مالک، پرهیزگاری امام احمد و عبادت ثابت بنانی: ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌ ﴾ «این، به خاطر آن است که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ جایی پا نمی گذارند که کافران را خشمگین می نماید و به دشمن هیچ گزندی نمی‌رسانند مگر آنکه به پاداش آن، برایشان عملی صالح نوشته می‌شود».

سعادت، چک نیست که در بانک پول شود و حیوانی نمی‌باشد که خریداری گردد. همچنین سعادت، گلی نیست که بتوان آن را بویید یا گندمی که بتوان آن را وزن کرد و یا پارچه ای که بشود، پهنش نمود.

سعادت یعنی اینکه انسان به خاطر حقی که با خود دارد و به خاطر اصولی که در چارچوب آن زندگی می‌کند، آرامش خاطر داشته باشد و به خاطر خیری که او را در آغوش

گرفته، قلبی آرام و شاد داشته باشد.

ما، گمان می‌کردیم که با داشتن خانه های بزرگتر و وسایل و امکانات بیشتر و با دستیابی به خواسته هایمان خوشبخت و شادمان خواهیم شد؛ اما ناگهان دیدیم که این امکانات، سبب حزن و اندوه گردیدند؛ چون هر چیزی، با خود رنج و اندوهی دارد:

﴿ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ﴾ «و به آنچه از زیبایی دنیا که اینها را برخوردار نموده ایم تا ایشان را بیازماییم، چشم مدوز».

بزرگترین مصلح جهان، پیامبرهدایت، زندگی فقیرانه ای داشت؛ ازگرسنگی به خود می پیچید و خرمای نامرغوبی هم گیرش نمی آمد که با آن گرسنگی اش را رفع نماید، اما با این حال چنان زندگی خوبی داشت که فقط خدا می‌داند. زندگی ایشان، آکنده از آرامش و آسودگی خاطر و بدور از هرگونه دغدغه و نگرانی دنیوی بود: ﴿ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۝٢ ٱلَّذِىٓ أَنقَضَ ظَهْرَكَ ۝٣ ﴾ «و بارسنگین تو را از دوش تو پایین نهادیم؛ بار سنگینی که کمر تو را خم کرده بود».

﴿ وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ۝١١٣ ﴾ «و لطف خداوند بر تو بزرگ بود».

﴿ ٱللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُۥ ﴾ «خداوند بهتر می‌داند کجا رسالت خود را قرار دهد».

در حدیث صحیح آمده است: «گناه، چیزی است که در دل تو شک ایجاد می‌کند و دوست نداری که مردم، از آن اطلاع پیدا نمایند و نیکی همان است که به آن اطمینان قلب داشته باشی».

نیکی، وجدان و ضمیر را آسایش و آرامش می‌بخشد. شاعری می‌گوید:

البر أبقي و إن طال الزمان به والإثم أقبح ما أوعيت من زاد

«نیکی، ماندگارتر است، هر چند زمان زیادی بر آن بگذرد و گناه، زشت ترین توشه ای است که اندوخته ای».

در حدیث آمده است: «نیکی، مایه آرامش است و گناهان، مایه شک و تردید». کسی که آشکارا نیکی انجام می کند، همواره در آرامش و سکون است و فردی که مرتکب بدی می‌شود، همواره از حوادث و خطرات می هراسد: ﴿تَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡ﴾ «آنان، هر بانگی را علیه خود می پندارند».

علت، این است که او، کار بد کرده و فردی که کار بد انجام می‌دهد، همواره پریشان و نگران است و خودش را از ترس پنهان می نماید.

اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه و صدق ما یعتـــاده من توهم

«هرگاه کردار فردی، بد شود، گمانش نیز بد می‌گردد و خیالات و اوهامی را که به آن عادت دارد، تصدیق می‌کند».

کسی که خواهان سعادت است، باید همیشه کار نیک انجام دهد و از بدی کردن بپرهیزد تا بدین سان در آسایش و امنیت قرار بگیرد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ «کسانی که ایمان آورده و ایمان خودر ا با ستمی نیامیخته اند، ایشان امنیت دارند و آنان رهیافتگان هستند».

سواری، تند می تاخت؛ گرد و غبار به سر و رویش می ریخت؛ او می‌خواست نزد سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه برود. سعد رضی الله عنه بدور از مردم و هیاهوی آنها، با خانواده اش و تعدادی گوسفند، دردل صحرا خیمه زده بود و آنجا زندگی می‌کرد؛ سوارکار نزدیک شد. او، عمر فرزند سعد بود. عمر به پدرش گفت: پدرجان! مردم با همدیگر بخاطر پادشاهی در کشمکش هستند و تو، گوسفندان خود را می چرانی. سعد رضی الله عنه گفت: از شر تو به خدا پناه می‌برم؛ من، از ردایی که به تن دارم، به خلافت مستحقتر هستم، اما از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که می گفت: «خداوند، بنده توانگر، پرهیزگار و گمنام را دوست می دارد».

سلامت دینی مسلمان، از پادشاهی کسری و قیصر بزرگتر و ارزشمندتر است؛ زیرا دین، همواره با مسلمان همراه است تا اینکه در باغهای پرناز و نعمت بهشت جای می گیرد. اما پادشاهی و مقام، قطعاً از دست خواهد رفت: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا

يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾ «ما، وارث زمین و کسانی که روی آن هستند، خواهیم شد و به سوی ما باز می گردند».

سخن پاک به سوی خدا بالا می رود

اصحاب پیامبرﷺ گنجینه هایی از سخنان و احادیث مبارک و پاک داشتند که از پیامبراکرمﷺ فرا گرفته بودند. یکایک سخنانی که صحابهؓ از پیامبرﷺ آموخته بودند، برای آنها از دنیا و تمام آنچه در آن هست، بهتر بود. یکی از نشانه های عظمت اصحاب، این است که آنان، ارزش هر چیز رامی‌دانستند.

ابوبکرؓ از پیامبرﷺ درخواست کرد تا به او دعایی بیاموزند. پیامبرﷺ به او فرمودند: «بگو: پروردگارا! من بر خودم ستم زیاد کرده ام و هیچ کسی جز تو گناهان را نمی آمرزد؛ پس مرا بیامرز و برمن رحم نما، بی گمان تو، آمرزگارمهربانی».

پیامبرﷺ به عباسؓ می‌گوید: «از خداوند، عفو و تندرستی را مسألت کن» و به علیؓ فرمود: «بگو: بارخدایا! مراهدایت کن و راه درست را به من نشان بده».

به عبید بن حصینؓ فرمود: «بگو: بارخدایا! راه درست را به من نشان بده و مرا از شر خودم، رهایی بخش».

به شداد بن اوسؓ فرمود: «بگو: بارخدایا! استواری در کار، قاطعیت بر راه درست، شکرگزاری نعمت و به خوبی انجام دادن عبادتت را از تو می‌خواهم و ازتو قلبی سالم و زبانی راستگو مسألت می‌کنم؛ از تو خیر آنچه را که می‌دانی، درخواست می نمایم و از شر آنچه می‌دانی، به تو پناه می‌برم و از آنچه می‌دانی از تو آمرزش می طلبم؛ بی گمان تو، به امور غیب و پنهان آگاه هستی».

به معاذؓ فرمودند: «بگو: بارخدایا! تو بخشنده هستی و عفو و گذشت را دوست داری؛ پس ما را عفو کن و از ما درگذر».

در همه این دعاها، رضایتمندی خداوند، رحمت او در آخرت، نجات از خشم و رهایی از عذاب دردناکش و کمک برای انجام عبادت خداوند متعال و ادای شکرش، درخواست

شده است. نکته مشترکی که این دعاها را به یکدیگر ربط می‌دهد، این است که در تمام این دعاها، آنچه نزد خدا است، خواسته گردیده و ازآنچه در دنیا می‌باشد، رویگردانی شده است.

در این دعاها اموال زودگذر و فانی دنیا و کالاهای فریبنده و بی ارزش آن خواسته نشده اند.

گرفت الهی، شدید است

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ ﴾ «و اینگونه است گرفت پروردگارت وقتی آبادیهایی را بگیرد که اهالی آن ستمگرند».

یکی از نشانه های بدبختی، شقاوت، لغزش و سقوط جایگاه بنده، این است که بر بندگان خدا ستم کند، حقوق آنهارا پایمال نماید و در حق مستضعفان و بینوایان، ستم روا دارد.

یکی از حکما گفته است: از کسی بترس که در برابر تو یاوری جز خداوند ندارد.

تاریخ ملتها، مثالهای زنده ای از سرانجام سیاه ستمگران ثبت کرده است. عامر بن طفیل بر ضد پیامبرﷺ نقشه می کشد و برای ترور ایشان تلاش می‌کند. پیامبرﷺ علیه او دعا می‌کنند و بدین سان خداوند متعال، عامر را به غده ای در گلویش مبتلا می‌کند و همان لحظه در حالی می میرد که از درد فریاد می‌زند.

اربد بن قیس، پیامبرﷺ را آزار می‌دهد و برای کشتن ایشان تلاش می‌کند. پیامبرﷺ علیه او دعا می‌کنند. خداوند، صاعقه ای را بر او فرود می‌آورد که او و شترش را می‌سوزاند.

اندکی قبل از آنکه حجاج، سعید بن جبیر را به قتل برساند، سعیدﷺ علیه او دعاکرد و گفت: بارخدایا! بعد از من او را بر هیچ کسی مسلط مکن.

آنگاه غده ای در دست حجاج برآمد و سپس تمام بدن او را گرفت؛ او، هچون گاو نعره می کشید و سپس با وضعیت بسیار اسفباری درگذشت.

سفیان ثوری رحمه الله از ترس ابوجعفر منصور پنهان شد. ابوجعفر به قصد مکه حرکت کرد و سفیان، داخل حرم بود؛ لذا برخاست و پرده های کعبه را گرفت، دعا کرد و از خدا

خواست که ابوجعفر را به خانه اش راه ندهد؛ پس ابو جعفر قبل از ورود به مکه در محل بئر میمون درگذشت.

احمد بن داود، قاضی معتزلی در شکنجه و آزار امام احمد بن حنبل رحمه الله مشارکت می‌کند؛ امام احمد، آنها را دعای بد می‌کند، آنگاه خداوند، قاضی معتزلی را فلج می نماید. قاضی معتزلی می گفت: نیمی از بدنم، چنین است که اگر مگسی، بر آن بنشیند، گمان می‌کنم قیامت شده و نیم دیگر آن، طوری است که اگر آن را قیچی و قطعه قطعه کنند، احساس نمی‌کنم.

احمد بن حنبل، ابن زیات وزیر را دعای بد نمود؛ آنگاه خداوند کسی را بر ابن زیات مسلط کرد که او را گرفت و درکوره ای آتشین قرار داد و در سرش میخ کوبید.

حمزه بسیونی درزندانهای جمال عبدالناصر، مسلمانان را شکنجه می‌کرد و می گفت: خدایتان کجاست تا او را به آهن ببندم؟(بسی والاتر و برتر است خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند). بعد از مدتی در حالی که حمزه بسیونی، از قاهره به اسکندریه می‌رفت، ماشینش با کامیون حامل آهن، تصادف کرد وآهنها از سرش به بدنش فرو رفته و از شکمش بیرون آمده بودند؛ امدادگران، چاره ای جز این نداشتند که او را تکه تکه بیرون بیاورند.

﴿ وَٱسۡتَكۡبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ٣٩ ﴾ «او و لشکریانش، در زمین بناحق تکبر ورزیدند وگمان بردند که به سوی ما باز نمی گردند». ﴿ وَقَالُواْ مَنۡ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةً ﴾ «و گفتند: چه کسی از ما زور و توانایی بیشتری دارد؟ آیا ندیده ای که خداوندی که‌آنها را آفریده، توانمندتر است؟»

همچنین صلاح نصر یکی از فرماندهان عبدالناصر و از کسانی که ستم و تباهی زیادی کرده بود، به بیش از ده بیماری دردناک و مزمن مبتلا شد؛ چند سال از عمرش را با بدختی بسرکرد و پزشکان، نتوانستند او را معالجه کنند تا اینکه همان رهبرانی که او، برایشان خدمت می‌کرد، او را زندانی کردند. وی، در همان سلولها جان باخت. ﴿ ٱلَّذِينَ طَغَوۡاْ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ١١

فَأَكۡثَرُواْ فِيهَا ٱلۡفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيۡهِمۡ رَبُّكَ سَوۡطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ ﴾ «کسانی که در زمین سرکشی کردند و در آن تباهی و فساد زیاد نمودند، آنگاه پرودگارت شلاق عذاب بر آنها کوبید».

در حدیث آمده است: «خداوند، به ستمگر مهلت می‌دهد و هرگاه او را بگیرد، رهایش نمی‌کند». «و از دعای ستمدیده بپرهیز؛ چون بین دعای او و بین خدا، حجاب و پرده ای نیست».

دعای مظلوم

و ساريةٍ لم تسر في الأرض تبتغي محـلاً و لم يقطع بهـا البـيد قاطع

«و آنکه در زمین سیر نکرده و صحرایی را نپیموده، محلی را در زمین می جوید».

سرت حيث لم تحد الركاب و لم تنخ لورد و لم يقصر لها القيد مانع

«او، به جایی رفته که کاروانیان، شتری را از آنجا عبور نداده و برای نوشیدن آب در آنجا نخوابانده اند و آنجا زانوبند شتر را کسی سفت نکرده تا مانع فرار آن شود».

تمـر وراء الليـل و الليـل ضـارب بـجـشـمانه فيـه سـمـير و هـاجـع

«دنبال شب می رود و شب همه تن فرا رسیده که در آن فردی به قصه گویی مشغول است و فردی بیدار می‌باشد».

ابراهیم تیمی می‌گوید: وقتی کسی بر من ستم می‌کند، من با او مهربانی می‌کنم.

مقداری پول از مردی صالح درخراسان، به سرقت رفت؛ او، شروع به گریه کردن نمود. فضیل به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: این را به یاد آوردم که خداوند، در روز قیامت مرا و این دزد را یک جا جمع می‌کند؛ از اینرو دلم به حالش سوخت وگریه ام گرفت.

شخصی از یکی از علمای سلف غیبت کرد. آن عالم، به آن مرد خرمایی داد وگفت: چون به من خوبی کرده ای.

گفتم: منم

تابلویی در سازمان ملل متحد در نیویورک هست که روی آن قطعه شعری زیبا از شاعر جهانی، سعدی شیرازی نوشته شده و به انگلیسی ترجمه گردیده است؛ این شعر، به برادری و محبت و وحدت فرا می‌خواند:

قال لي المحبوب لما زرته　　من ببابي قلت: بالباب أنا

«وقتی به دیدار دوست رفتم، به من گفت: چه کسی پشت در است؟ گفتم: من، هستم».

قال لي أخطأت تعريف الهوي　　حينما فرقت فيه بيننا

«به من گفت: محبت را اشتباه تعریف کرده ای، وقتی که در محبت و مهرورزی میان ما فرق قایل شدی».

و مضي عام فلما جئته　　أطرق الباب عليه موهنا

«سالی گذشت ، نزد او رفتم و در زدم».

قالي لي من أنت قلت انظرفما　　ثم إلا أنت بالباب هنا

«به من گفت: کیستی؟ گفتم: نگاه کن؛ دمِ در، جز تو کسی نیست».

قال لي أحسنت تعريف الهوي　　و عرفت الحب فادخل يا أنا

«به من گفت: محبت را خوب تعریف کردی و دوستی را شناختی؛ پس وارد شو ای کسی که گویی خودم هستی».

انسان باید برادر خوبی داشته باشد که با او انس بگیرد و احساس آرامش کند؛ در شادیهایش مشارکت نماید و با او تبادل محبت و دوستی کند. ﴿ وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ۝٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ۝٣٠ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ۝٣١ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ۝٣٢ كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا ۝٣٣ وَنَذۡكُرَكَ كَثِيرًا ۝٣٤ ﴾ «و برایم وزیری از خانواده ام مقرر بدار، هارون، برادرم را. با او مرا یاری ده و او را در کارم شریک کن تا بیشتر تو را ستایش کنیم و تو را زیاد یاد نماییم».

و لا بد من شكوي إلي ذي قرابة　　يواسيك أو يسليك أو يتوجع

«وباید شکایت رابه خویشاوندی ببری که باتو همدردی می‌کند یا به تو دلجویی می‌دهد یا حداقل از ناراحتی تو، دردمند و ناراحت می‌شود».

﴿ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ «مؤمنان دوستان یکدیگرند».

﴿ كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ ۝٤ ﴾ «گویا آنان، بنایی محکم هستند».

﴿ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ ﴾ «و میان دلهایشان الفت برقرار کرد».

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ ﴾ «بی گمان، مؤمنان برادرند».

باید همراه و هم صحبتی داشت

یکی از عوامل خوشبختی و سعادت، این است که چنان یار و رفیقی داشته باشی که همراهی و رفاقت او، برایت سودمند باشد و مایه سعادتت بگردد. در حدیث آمده است:

«کجایند آنهایی که برای من با یکدیگر دوستی می‌کردند؟ امروز که هیچ سایه ای جز سایه من نیست، آنها را زیر سایه خویش جای می‌دهم».

«و دو نفر که به خاطر خدا با همدیگر دوستی کردند و بر آن گردآمدند و بر همان اساس از هم جدا شدند».

امنیت، خواسته ای شرعی و عقلی

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ۝٨٢ ﴾ «ایشان، امنیت دارند و آنان راه یافتگان هستند». ﴿ ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۢ ۝٤ ﴾ «کسی که آنها را از گرسنگی رهانید و غذایشان داد و آنان را از هراس نجات داد و به آنها امنیت بخشید». ﴿ أَوَلَمۡ نُمَكِّن لَّهُمۡ حَرَمًا ءَامِنٗا ﴾ «آیا حرمی امن را در اختیار آنها قرار نداده ایم؟» ﴿ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗا ﴾ «و هرکس وارد آن حرم شود، در امنیت خواهد بود». ﴿ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥ ﴾ «سپس او را به محل امن او برسان».

در حدیث آمده است: «هرکس، درخانه اش باامنیت بسر ببرد، تندرست باشد و غذای روز خود را داشته باشد، گویا تمام دنیا باتمام وجود نزد اوآمده است».

امنیت قلب، یعنی: ایمان و رسوخ آن در شناخت حق و سرشار از یقین شدن.

امنیت خانه، یعنی اینکه خانه، ازانحراف و زشتی، سالم و بدور بوده و آکنده از آرامش باشد و در پرتو هدایت الهی، رهنمون گردد.

امنیت ملت، یعنی اینکه با محبت، یکجا و یکپارچه گردند، باآنان به دادگری رفتار شود و با شریعت اسلامی پاک گردند.

ترس، دشمن امنیت است: ﴿ فَخَرَجَ مِنۡهَا خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُ ﴾ «پس از آنجا در حالی که می ترسید و چشم به راه بود، بیرون‌آمد». ﴿ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ ﴾ «پس از آنان مترسید و ازمن بترسید».

فرد ترسو، آرامش ندارد؛ فرد ملحد، امنیت ندارد و زندگی برای فرد بیمار، خوشایند نیست.

إنـمـا الـعـمـر صحـة و كفاف فـإذا وليـا عـن العـمر ولي

«عمر و زندگی، یعنی سلامتی و برخورداری از روزی کافی؛ هرگاه این دو پشت کنند، عمر هم پشت کرده است».

به راستی که دنیا چقدر ناخوشایند است! اگر از یک سو درست شود، از طرفی دیگر خراب می گردد؛ اگر مال و ثروت به دست بیاید، جسم، بیمار می‌شود و اگر بیماری، رفع شود و تن سالم گردد، بلاها می آیند و چون وضعیت خوب شود وکارها سامان یابد، مرگ فرا می‌رسد.

اعشی شاعر از نجد به سوی پیامبرﷺحرکت کرد تا قصیده ای را که در مدح پیامبرﷺ سروده بود، بخواند و مسلمان شود؛ در راه با ابوسفیان برخوردکرد؛ ابوسفیان، صد شتر به او داد تا به شهر و دیارش برگردد و سفر را ادامه ندهد. اعشی، شتران را گرفت و سوار یکی از شتران شد و برگشت.

شتر، جست و خیزی کرد و او را از بالا به پایین انداخت؛ سر اعشی به زمین خورد و گردنش شکست و از دنیا رفت؛ بی آنکه دین یا دنیا را به دست آورده باشد. البته قصیده ای که سروده بود تا در حضور پیامبرﷺ بخواند، بسیار زیباست:

شباب و شیب و افتقار و ثـروة فللّـه هــذا الـدهر کیـف تـرددا

«جوانی و پیری و نیازمندی و ثروت این زمانه چگونه تکرار می‌شود؟»

إذا أنت لم ترحل بزادمن التقي و لاقيت بعد الموت مـن تـزودا

«وقتی به همراه توشه ای از تقوا از دنیا رحلت نکنی و بعد از مرگ کسی را ببینی که توشه تقوا با خودآورده،

ندمت علي أن لاتكون كمثله و إنك لم ترصد لما كان أرصدا

«آنجاست که پشیمان می‌شوی که چرا مانند او نیستی و خود را همچون او آماده نکرده ای».

افتخاراتی که از بین می روند...

یکی از لوازم سعادت حقیقی، این است که سعادت و خوشبختی، دایم و کامل باشد؛ دوام و ماندگاری سعادت، این است که در دنیا وآخرت تداوم بیابد و در نهان و آشکار و امروز و فردا و همه روز وجود داشته باشد.

تمام و کمال سعادت، به این است که هیچ چیزی، صفای آن را مکدر نکند و زیباییهای آن، با امر ناخوشی، مخدوش نگردد.

نعمان بن منذر پادشاه عراق، زیر درختی نشست تا شراب بنوشد؛ عدی بن زید که حکیم و دانشمند بود، خواست تا او را موعظه کند؛ پس به او گفت: ای پادشاه! آیا می‌دانی که این درخت چه می گوید؟ پادشاه گفت: چه می گوید؟ عدی گفت: درخت می گوید:

رب ركب قــد أنـاخـوا حـولـنا يـمـزجـون الـخـمر بالماء الزلال

«چه بسا کاروانیانی بوده اندکه شترهایشان را اطراف ما خوابانده، شراب را با آب زلال می آمیختند».

ثم صـــاروا لـعـب الـدهـر بهم و كـــذاك الـدهـر حالاً بعد حال

«سپس بازیچه زمانه قرار گرفتند و روزگار، چنین است».

نعمان، ناراحت شد، شراب نوشی را ترک کرد و اندوهگین باقی ماند تا اینکه مرد.

شاه ایران دو هزار و پانصدمین سال تأسیس دولت شاهنشاهی ایران را جشن می‌گرفت و برای توسعه نفوذ خود و گسترش فرمانروایی اش، برنامه ریزی می‌کرد که خداوند، سلطنت ر ااز دستش گرفت.

﴿ قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ ﴾ «بگو: خدایا! پادشاهی را به هرکس بخواهی می‌دهی و از هر کس که بخواهی می گیری».

آری! شاه ایران ازکاخها و خانه های خودآواره شد و دور از وطن و در حالی مرد که آواره و بیچاره بود و کسی هم بر او گریه نکرد: ﴿ كَمۡ تَرَكُواْ مِن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ۝٢٥ وَزُرُوعٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ ۝٢٦ وَنَعۡمَةٖ كَانُواْ فِيهَا فَٰكِهِينَ ۝٢٧ ﴾ «چه بسیار باغها و چشمه سارها و کشتزارها و جایگاه خوب و نعمتی را که در آن لذت می‌بردند، رها کردند».

شاچیسکو رئیس جمهور رومانی نیر چنین سرنوشتی داشت؛ او، بیست و دو سال فرمانروایی کرد و گارد ویژه ای که از او حفاظت می‌کردند، هفتاد هزار نفر بودند. اما ملت، کاخش را محاصره نمودند و او و لشکریانش را تکه تکه کردند: ﴿ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ۝٨١ ﴾ «او، گروهی داشت که او را به جای خدا یاری کنند و از یاری شوندگان نبود». او رفت، اما نه دنیا، بهره او شد و نه آخرت.

مارکوس رییس جمهور فیلیپین ثروت اندوخت و ریاست کرد، اما از آنجا که بر ملت خود ستم می‌نمود و آنها را به بدبختی و فلاکت کشانده بود، جام تلخ بدبختی و فلاکت را نوشید و از سرزمین خود آواره گشت و خانواده و پادشاهی از دست او رفت؛ او پناهگاهی نداشت که به آن پناه ببرد و از اینرو در کمال بدبختی مرد و ملتش اجازه ندادند که او را در کشورش دفن کنند: ﴿ أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ ۝٢ ﴾ «آیا مکرشان رادر نا بودی قرار

نداد؟» ﴿ فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلۡأٓخِرَةِ وَٱلۡأُولَىٰٓ ﴿٢٥﴾ ﴾ «خداوند، او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد. ﴿ فَكُلاًّ أَخَذۡنَا بِذَنۢبِهِۦ ﴾ «پس هر یک را به سبب گناهش گرفتیم».

کسب فضایل، تاج زندگی سعادتمندانه

بنده، اگر می‌خواهد به سعادت و امنیت وآرامش دست یازد، باید به سوی خوبیها و صفات پسنیده و کارهای زیبا بشتابد. در حدیث آمده است: «مشتاق و آزمند چیزی باش که به تو نفع می‌رساند و از خداوند کمک بخواه».

یکی ازاصحاب از پیامبرﷺ درخواست نمود تا در بهشت همراه ایشان باشد، پیامبرﷺ به او فرمود: «به من با سجده های زیاد کمک کن (تا بتوانم بخاطر سجده های زیادت، از خدا بخواهم که تو را در بهشت همراه من بگرداند). چون تو هیچ سجده ای برای خدا نمی‌کنی، مگر آنکه خداوند به سبب آن یک درجه مقام تو را بالا می‌برد».

صحابی دیگری درباره چیزی می‌پرسد که همه خوبیها در آن جمع شده باشد؛ پیامبرﷺ به او می فرماید: «همواره زبانت به ذکر خدا مشغول باشد».

پیامبرﷺ در پاسخ به شخص دیگری می فرماید: «به هیچکس دشنام مده، با دست خود هیچکس را مزن و اگر کسی، تو را به آنچه درباره تو می‌دانست، ناسزا گفت، تو، او را با آنچه درباره او می‌دانی، ناسزا مگو و هیچ کار خوبی را حقیر مدان حتی اگر از دلو خود در ظرف کسی آب بریزی که می‌خواهد آب بردارد».

برای کسب خوبیها باید شتافت. پیامبرﷺ می فرماید:

«قبل از آمدن فتنه ها، به انجام اعمال صالح بپردازید».

«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بدان».

خدای متعال می‌فرماید: ﴿ ۞ وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ ﴾ «و به سوی آمرزشی از سوی پروردگارتان و به بهشت بشتابید».

﴿ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ ﴾ «بی گمان آنها در انجام خوبیها می شتابند».

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ﴿١٠﴾ ﴾ «و پیشگامان پیشتاز».

در انجام کارخوب، سستی و درنگ نکن و در طلب فضایل و خوبیها امروز و فردا مکن.

دقات قلب المرء قائلة له إن الحياة دقائق و ثوان

«تپش و ضربان قلب، به انسان می‌گوید که زندگی، دقیقه ها و ثانیه هایی هست».

﴿ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾ «علاقمندان باید در دین از همدیگر پیشی بگیرند».

عمر بن خطاب﵁ پس از آنکه ضربه می‌خورد و خونریزی دارد، جوانی را می بیندکه شلوارش از برجستگی پا، پایین تر است و به زمین کشیده می‌شود. عمر﵁ به او گفت: «ای برادرزاده ام! شلوارت را بالا بکش، چون بیشتر مایه پرهیزگاری است و لباست نیز تمیزتر خواهد بود».

این، امر به معروف در واپسین لحظات زندگی است: ﴿ لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَتَقَدَّمَ أَوۡ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾ ﴾ «برای هر کس از شما که بخواهدجلو برود یاعقب بماند».

سعادت، با خواب زیاد و مشغول شدن به سرگرمیهای دنیا و ترک خوبیها به دست نمی آید: ﴿ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ «ولی خداوند، برخاستن و خروج آنها را نپسندید؛ پس آنها را باز نگاه داشت و گفته شد: با آنهایی که نشسته اند، بنشینید».

منطق افراد پست همت و فرومایه می‌گوید: ﴿ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّ ﴾ «در گرما (برای جهاد) حرکت نکنید». ﴿ لَّوۡ كَانُواْ عِندَنَا مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ ﴾ «اگر آنها پیش ما می بودند و به جهاد نمی‌رفتند، نمی مردند و کشته نمی‌شدند».

خداوند، بندگانش را از به تأخیر انداختن کار خیر نهی کرده است: ﴿ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ﴾ «شما را چه شده که وقتی به شما گفته

می‌شود: برای جهاد حرکت کنید، زمینگیرمی‌شوید؟». ﴿ وَإِنَّ مِنكُمۡ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ ﴾ «و از شما کسانی هستند که تأخیر می‌کنند». ﴿ وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخۡلَدَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ﴾ «ولی او خود را به زمین انداخت». ﴿ أَعَجَزۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِثۡلَ هَٰذَا ٱلۡغُرَابِ ﴾ «آیا از آنکه مانند این کلاغ باشم، درمانده ام؟». ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «این ، برای آن است که آنها زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند». ﴿ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ ﴾ «و باهمدیگر کشمکش و جدال نکنید که سست می‌شوید». ﴿ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ ﴾ «و هرگاه برای نماز بلند شوند، با تنبلی برمی خیزند و به نماز می ایستند». در حدیث آمده است: «بارخدایا! از تنبلی به تو پناه می‌برم؛ «زیرک، کسی است که نفس خود را مطیع کند و برای بعد از مرگ، کار نماید و ناتوان کسی است که از هوای نفس خود پیروی کند و به خدا امیدوار باشد».

جاودانگی و نعمت آنجاست، نه اینجا

آیا دوست داری جوانی تندرست و بی نیاز باشی و برای همیشه بمانی؟ چنین چیزی، در دنیا میسر نیست؛ بلکه آنجا و در آخرت به دست می آید. خداوند، بدبختی و نابودی را برای این دنیا مقرر کرده و آن را بازیچه و سرگرمی و کالای فریبنده نامیده است.

یکی از شعرا در حال فقر و تنگدستی زندگی می‌کرد؛ او در آغاز جوانی به دنبال یک درهم می گشت، اما به دست نمی‌آورد؛ می‌خواست زن بگیرد، اما نمی‌توانست؛ وقتی مویش سفید گشت، از هر سو مال و ثروت به او روی آورد و توانست ازدواج کند و مسکن هم برایش فراهم شد؛ او، ازاین تناقضات آهی کشید و شعری سرود:

ما كنت أرجوه إذ كنت ابن عشرينا ملـكـته بعـد ما جـاوزت سبعينا

«آنچه من در بیست سالگی آروزی آن را داشتم ، بعد از هفتاد سالگی به دست آوردم».

تطوف بي من بنات الترك اغزلة مثـل الظبـاء علي كثبـان يبرينا

«دختران سیاه چشم ترک همانندآهوهایی که بر تپه های ریگ جست و خیز دارند، پیرامون من می چرخند».

قـالوا أنينك طول الليل يسهرنا فمـا الذي تشتـكي قلـت الثمانينا

«گفتند: آه و ناله ات، در طول شب ما را نمی گذارد که بخوابیم، تو از چه می نالی؟ گفتم: از هشتاد سالگی».

﴿ أَوَلَمۡ نُعَمِّرۡكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ﴾ «آیا شما را به آن اندازه عمر نداده ایم که در آن هر کس که بخواهد، پند پذیرد و بیم دهنده نزد شما آمد». ﴿ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ۝٣٩﴾ «و گمان بردند که به سوی ما برنمی گردند». ﴿ وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞ﴾ «این زندگانی دنیا سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست».

مثال زندگی دنیا مانند مسافری است که زیر سایه درختی بنشیند؛ آنگاه آن را ترک کند و برود.

دشمنان آیین الهی

کتابهایی در قالب شعر و نثر از ملحدین و از کسانی که از راه خدا باز می دارند، خواندم؛ سخنان اینها را دیدم که از آیین و برنامه الهی در زندگی، منحرف هستند. یاوه گوییهایشان را مطالعه نمودم و دیدم که چگونه بیش از حد به مبادی و ارزشهای راستین و به آموزههای ربانی تجاوز کرده اند! سخنان بی ارزشی که این قشر گمراه به زبان می‌آورند و بی ادبی وگستاخی آنها، چنان بود که انسان از نقل گفته ها، نوشته ها و اشعارشان برای مردم خجالت می کشد و بدین سان دانستم که هرگاه انسان، فاقد اصول و رسالت باشد، به حیوانی تبدیل می‌شود که فقط در قالب و شکل انسان است: ﴿ أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِۖ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝٤٤﴾ «آیا گمان می برید که بیشتر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنها نیستند مگر چون چارپایان و بلکه اینان گمراهترند».

باری، یکی از این کتابها را می‌خواندم؛ از خودم پرسیدم: اینها چگونه احساس سعادت می نمایند حال آنکه از خدایی روی گردانده اندکه سعادت، در دست اوست و به هر کس که بخواهد می‌دهد؟! اینها چگونه طعم خوشبختی را می چشند وحال آنکه رابطه خود را با خدا قطع کرده و درها را میان وجود ضعیف و بیمار خود و میان رحمت گسترده الهی بسته اند؟ چگونه اینها خوشبخت می‌شوند و حال آنکه خدا را ناخشنود کرده اند؟! چگونه آرامش می یابند در صورتی که با خدا جنگیده اند؟!

من فهمیدم که نخستین عذابی که به عنوان مقدمه عذابهای آخرت، در همین دنیا آنان را فرا می گیرد –اگر توبه نکنند- عذاب بدبختی و غفلت، به تنگ آمدن، افسردگی و سقوط می‌باشد: ﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا ﴾ «و هرکس از یاد من رویگردانی کند، زندگی تنگی خواهدداشت».

حتی بسیاری ازاینها می‌کوشند تاجهان را نابود کنند. آنها، می‌خواهند که زندگی پایان یابد ودنیا نابود شود و بدین سان از این زندگی خلاص شوند. وجه مشترک ملحدان گذشته و فعلی این است:

گستاخی و بی ادبی به خداوند، بی توجهی به اصول و ارزشها، بی خردی در داد و ستد، بی توجهی به عواقب و توجه نکردن به آنچه می‌گویند و می نویسند ومی‌دانند: ﴿ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَـٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَـٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَٱنْهَارَ بِهِۦ فِى نَارِ جَهَنَّمَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٠٩﴾ ﴾ «آیا کسی که بنای خود را بر اساس تقوای الهی و رضامندی خدا بنا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر پرتگاه هلاکت قرارداده و باآن در آتش جهنم افتاده باشد؟ و خداوند، گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند».

تنها راه رهایی و نجات ملحدان از ناراحتیهاو غمهایشان- اگر توبه نکنند و هدایت نشوند- این است که خودکشی نمایند و این زندگی تلخ و عمر بی ارزش را به پایان برسانند: ﴿ قُلْ مُوتُوا۟ بِغَيْظِكُمْ ﴾ «بگو: به خشمتان بمیرند». ﴿ فَٱقْتُلُوٓا۟ أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾ «پس

خودتان را بکشید که این، برایتان بهتر است».

حقیقت دنیا

معیار سعادت، در کتاب بزرگ خدا بیان شده و میزان و اندازه تمام چیزها در پند حکیمانه او روشن و واضح گردیده است.

خداوند متعال، ارزش هر چیز و بازتاب آن بر بنده را در دنیا و آخرت بیان نموده است: ﴿ وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِٱلرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَٰبًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔونَ ﴿٣٤﴾ وَزُخْرُفًا ۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَٱلْـَٔاخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾ ﴾ «اگر مردم، یک ملت نمی‌شدند، برای کسانی که به خداوند مهربان کفر می ورزند، سقفهای خانه هایشان را از نقره می‌نمودیم و پله هایی قرار می‌دادیم که بر آن بالا می‌رفتند و برای خانه هایشان درهایی قرار می‌دادیم و تختهایی که بر آن تکیه می‌زنند و زیباییهای دیگری. همه اینها چیزی جز کالای دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران بهتر است».

حقیقت زندگی و کاخها و خانه ها و طلا و نقره و مقام دنیا، همین است. نشانِ بی ارزشی دنیا، این است که بطورکامل به کافر داده می‌شود و مؤمن از آن محروم می گردد تا ارزش زندگی دنیا، برای مردم روشن گردد.

عتبه بن غزوان، صحابی معروف در حال سخنرانی، اظهار تعجب می نماید که چگونه او و سایر اصحاب به همراه پیامبرﷺ در جهاد در راه خدا برگ درختان را می‌خوردند وآن روزها شیرین ترین روزهای زندگی و بهترین لحظات عمرشان بود! عتبه پس از وفات پیامبرﷺ، امیر و فرماندار یک منطقه شد. آری! واقعاً زندگی و حیاتی که بعد از وفات پیامبرﷺ به او روی آورد، از دید خودش زندگی کم ارزشی بود:

أري اشقيـاء الناس لايسـأمونها علـي أنـهم فيـها عـراة و جوع

«افراد بینوا را می بینم که از زندگی بیزار و خسته نمی‌شوند، با اینکه آنها، عریان و گرسنه

اند».

أراهـا و إن كـانت تسـر فإنها سحـابـة صيـف عن قلـيل تقشع

«به نظرم دنیا با اینکه انسان را شاد می‌کند، مانند ابر تابستان است که بعد از اندکی پراکنده و دور می‌شود».

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه وقتی بعد از وفات پیامبر ﷺ فرمانروایی کوفه را بر عهده می گیرد، متعجب و شگفت زده می‌شود. زیرا او نیز به همراه پیامبر ﷺ برگ درختان را می‌خورد و پوست حیوانات را می پخت و سپس آن را با آب، قورت می‌داد. از اینرو معتقد بود که کاخها وخانه هایی که بعد از وفات پیامبر ﷺ روی آورده اند، ارزشی ندارند: ﴿ وَلَلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ ٱلْأُولَىٰ ﴿٤﴾ ﴾ «و آخرت برای تو بهتر است از دنیا».

پس این قضیه، رازی دیگر دارد و آن، اینکه دنیا، ناچیز و بی ارزش است.

﴿ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ ۚ بَل لَّا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «آیا گمان می برند که ما بوسیله مال و فرزند آنها را یاری می‌کنیم؟ ما در هیمن دنیا خوبیها را به آنان می‌دهیم و آنان نمی‌فهمند».

در حدیث آمده است: «سوگند به خدا، من، از این نمی ترسم که شما فقیر شوید».

یک بار عمر رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ رفت و دید که آن حضرت ﷺ روی حصیر خوابیده و اثر آن بر پهلوهایش مانده و در خانه اش جز مقداری جو چیزی نیست. چشمان عمر پر از اشک شد.

واقعاً وضعیت عجیبی بوده و انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زیرا پیامبر خدا ﷺ و پیشوای تمام مردم چنین وضعیتی داشته اند. ﴿ وَقَالُوا۟ مَالِ هَـٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأْكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمْشِى فِى ٱلْأَسْوَاقِ ﴾ «و گفتند: این پیامبر را چه شده که غذا می‌خورد و در بازارها راه می رود».

سپس عمر به پیامبر ﷺ می‌گوید: تو خودت ای پیامبر خدا، می‌دانی که قیصر و کسری در چه حالتی هستند! پیامبر ﷺ فرمود: «آیا تو شک داری ای پسرخطاب! آیا نمی‌پسندی

که‌آخرت، از آن ما باشد و دنیا بهره آنان؟»

بدون تردید معادله روشن و قسمت منصفانه ای است و هرکس، می‌پسندد، بپسندد و هر کس نمی‌پسندد، نپسندد. هرکس می‌خواهد سعادت را در درهم و دینار و خانه و ماشین بجوید، همین کار را بکند، اما بداند که هرگز به سعادت دست نخواهد یافت.

﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ۝١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ۝١٦ ﴾ «هرکس زندگانی دنیا و زینت آن را می‌خواهد، پاداش کارهایش را در دنیا به تمام و کمال به او خواهیم داد و چنین کسانی کم داده نمی‌شوند. ایشان، کسانی هستند که در آخرت بهره ای جز آتش ندارند و آنچه در دنیا کرده اند، نابود و باطل می‌شود».

عفاء علي دنيا رحلت لغيرها فليس بها للصالحين معرج

«کار دنیایی که ازآن به جایی دیگر کوچ می‌کنم، تمام است و صالحان، راه خود را به سوی آن کج نخواهند کرد».

کلید خوشبختی

اگر در کوخ زندگی کنی، اما خدا را بشناسی و او را ستایش و پرستش نمایی، به آرامش و سعادت و خیر دست خواهی یافت. ولی در صورت انحراف و گمراهی اگر در مجللترین کاخها و بزرگترین خانه ها زندگی کنی و هر چه دلت بخواهد، داشته باشی، بدان که سرانجام تلخ و ناگواری خواهی داشت و قطعاً گرفتار بدبخت خواهی شد! چون کلید سعادت را نیافته ای؛ ﴿ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ ﴾ «و از خزانه ها به او بخشیدیم به قدری که کلیدهای آن، با گروهی قوی و نیرومند، به سختی حمل می‌شد».

نکته

﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ﴾ «بی گمان خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می‌کند». یعنی: بدیهای دنیا وآخرت را از آنان دور می نماید. دراینجا خداوند، به مؤمنان نوید داده است که هر چیزناخوشایندی را از آنها دور نماید و آنان را در سختیها یاری رساند و دشواریها را بریشان سبک کند. هر مؤمنی، به اندازه ایمانش از این فضیلت و پشتیبانی الهی بهره ای دارد؛ بعضی بهره زیاد و برخی هم بهره اندکی خواهند داشت.

یکی از ثمره های ایمان، این است که بنده، در بلا و مصیبت به خودش دلجویی و آرامش می‌دهد و سختیها برای او آسان می‌گردند: ﴿ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥ ﴾ «و هر کس، به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می‌کند».

بنده ای از این ثمره، بهره مند می گردد که هرگاه مصیبتی به او می‌رسد، می‌داند که مصیبت، از جانب خداست و هر آنچه به او رسیده، قرار نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که او، گرفتارش گردد؛ بدین سان بنده راضی و تسلیم حوادث دردناک می‌شود و مصیبتهای پریشان کننده برای او آسان به نظر می‌رسند. چون او باور قطعی دارد که مصیبتها از سوی خدا آمده اند و خداوند، به خاطر آن به او پاداش می‌دهد.

آنها چگونه می زیستند؟

بیایید سری به یکی از روزهای زندگی یکی از یاران بزرگوار پیامبرﷺ یعنی علی بن ابی طالبؓ همسر فاطمه دختر پیامبرﷺ بزنیم. صبح زود علیؓ از خواب بیدار می‌شود. او و فاطمه به دنبال خوراکی می گردند تا بخورند، اما هیچ چیزی نمی یابند. هوا، بسیار سرد است؛ علی، پوستینی می‌پوشد و ازخانه بیرون می رود و به جستجو می پردازد و به اطراف مدینه می رود.

ناگهان به یاد یهودی ای می افتد که مزرعه ای دارد. علیؓ به سوی مزرعه کوچک او می رود و وارد می‌شود، یهودی می‌گوید: ای بادیه نشین بیا و از چاه‌آب بکش، در عوض هر دلو آب یک خرما به تو می‌دهم. علیؓ تا مدتی در آنجا به کارمشغول می‌شود تا اینکه

دستهایش ورم می‌کند و خسته می‌شود. آنگاه یهودی به اندازه دلوهای آب به او خرما می‌دهد. علیﷺ خرماها را برمی دارد و به سوی خانه به راه می افتد. از کنار پیامبرﷺ رد می‌شود و مقداری از این خرماها را به او می‌دهد و باقی آن را خودش و فاطمه می‌خورند.

این، زندگی آنهاست، اما آنها احساس می‌کنند که خانه ای سرشار از سعادت و نور و شادمانی دارند. دلهای آنان با مبادی راستینی که پیامبرﷺ با آن مبعوث شده، زنده است؛ پس آنها، اعمال قلبی انجام می‌دهند و در روحانیتی مقدس بسر می برند که در پرتو آن حق را می بینند و باطل را مشاهده می‌کنند؛ لذا برای حق کار می‌کنند و از باطل پرهیز می نمایند و ارزش، حقیقت و راز هرچیز را در می یابند.

سعادت قارون کجاست؟ شادمانی و سرور وآرامش هامان به کجا رفت؟ قارون را زمین فرو برد و نفرین، بدرقه ی راه هامان شد: ﴿كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗا﴾ «مانند بارانی که گیاهان آن، کافران را به شگفتی آورده، سپس خشک می‌شود و زرد می گردد وآنگاه از بین می رود».

سعادت را باید نزد بلال و سلمان و عمارﷺ جست. چون بلالﷺ برای حق اذان گفت. سلمانﷺ بر اساس صداقت پیوند برادری برقرار کرد و عمارﷺ به پیمانش وفا نمود. ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَعۡدَ ٱلصِّدۡقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ ١٦﴾ «ایشان، کسانی هستند که کارهای خوبشان را می پذیریم و از بدیهای آنان در می گذریم؛ ایشان اهل بهشت هستند. وعده راستینی که بدان وعده داده می‌شدند».

اقوال حکما درباره صبر

انوشیروان می‌گوید: ناگواریها و ناخوشیهای دنیا، دو نوع هستند: نوعی که چاره ای دارد؛ پس اضطراب ، علاج و داروی آن است و نوعی دیگر که چاره ای ندار؛ پس صبر و

شکیبایی، مایه بهبودی و رهایی از آن است.

یکی از حکما می‌گوید: چاره کار در آنچه که راه حل و چاره ای برای آن وجود ندارد، این است که انسان صبر و شکیبایی نماید. و می‌گویند: هرکس، به دنبال صبر برود، پیروزی و موفقیت به دنبال او خواهد رفت.

از مثلهای معروف است که: صبر، کلید موفقیت است. هرکس، شکیبایی ورزد، قدر می یابد. ثمره صبر، موفقیت است. هنگام سخت شدن بلا، راحتی خواهد آمد.

می‌گویند: زیان و ناخوشی را با سرور و شادی کم کن. از جایی که راه بسته است، امید سود داشته باش. با طلب مرگ، زندگی را بیاور؛ چه بسا ماندگاری و بقایی هست که سبب‌آن، طلب فنا و نابودی بوده و چه بسا نابودی و فنایی که سبب آن ترجیح دادن بقا بوده است. غالباً امنیت، از ناحیه اضطراب و ناامنی می آید.

عربها می‌گویند: در شر، شرهای خوبی هم هست. اصمعی می‌گوید: یعنی بعضی از شرها از بعضی دیگر بهترند.

ابوعبیده می‌گوید: یعنی وقتی مصیبتی به تو رسید، بدان که ممکن بود مصیبت بزرگتری بیاید؛ پس تحمل مصیبتی که بدان گرفتار شدی، باید برایت آسان باشد.

یکی از حکما می‌گوید: سرانجام کارها، در نهان با همدیگر شباهت دارند؛ چه بسا امر پسندیده ای در امری ناپسند نهفته باشد و چه بسا امر ناگواری، در امر پسندیده ای پنهان باشد. و چه بسا فردی که از یک نعمت شادمان است، سرانجام، این نعمت، رنج و بلایی برای او گردد؛ چه بسا فردی، به رنجی گرفتار است که در واقع دوای اوست.

و می گفتند: بسا از شر، خیر بر آید و بسا از زیان، نفع و فایده ای سرچشمه بگیرد.

وداعه سهمی می‌گوید: اگر به شر گرفتار شدی ، صبرکن که شاید از آنچه تو را شاد می نماید، پرده بردارد و سروری به دنبال داشته باشد؛ زیر کف شیر خالص است.

خداوند، موفقیت را زمانی می‌آورد که امید انسان قطع می گردد. ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا ﴾ «تا آنجا که پیامبران ناامید شدند و گمان

بردند که تکذیب شده اند؛ در این هنگام یاری و مدد ما سر رسید». ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٥٣﴾ ﴾ «خداوند، با شکیبایان است». ﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّـٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾ ﴾ «شکیبایان، بدون حساب و به تمام و کمال پاداش داده می‌شوند».

یکی از نویسندگان می‌گوید: خداوند، امر پسندیده و دوست داشتی را از جهتی می‌آورد که ورود امر ناخوشایند را ازآن مقدر نموده است و هنگامی که امیدها قطع می گردد و چاره ها کارساز نمی افتد، راه حلی می‌آورد تا همه بندگانش را متوجه نماید که باید فقط به او امیدوار باشند و تنها بر او توکل نمایند، هیچ زمان از رحمت او ناامید نشوند و همواره به گشایش و موفقیت از سوی خداوند، امیدوار باشند. همچنین خداوند گاهی آنچه را که آنها را ناراحت می‌کند، مایه شادمانیشان می گرداند و به اندکی زحمت و رنجی که به آنها می‌رساند، به آنان شادمانی بزرگتری می‌بخشد و آنها را به بلایی اندک مبتلا می‌کند تا آنان را از بلایی بزرگتر برهاند.

لعل عتبك محمود عواقبه فربما صحت الاجسام بالعلل

«شاید رنج و سختیت، سرانجام خوبی داشته باشد؛ چه بسا جسمها با بیماریها بهبود می یابند».

اسحاق عابد می‌گوید: چه بسا خداوند، بنده را به بلایی گرفتار می نماید که بوسیله آن، او را از هلاکت و نابودی می رهاند؛ پس آن بلا، بزرگترین نعمت قرار می گیرد.

می‌گویند: هرکس، رنج و بلا را تحمل نماید، به تدبیر الهی راضی باشد و بر سختی صبرکند، خداوند فایده اش را به او می‌رساند تا اینکه به مصلحت پنهان بلا پی می‌برد.

از یکی از مسیحیان حکایت شده که یکی از پیامبران گفت: خداوند، بندگان را با بلاها ادب می‌کند؛ اسباب ادب، برای همیشه نمی ماند، پس خوشا به حال کسی که وقتی ادب می‌شود، صبر می‌کند و هنگام بلا پابرجا می ماند. لذا باید او تاج چیرگی و پیروزی را به سر نماید؛ تاجی که خداوند به دوستداران و پیروانش وعده داده است.

اسحاق می‌گوید: هرگاه بلاها و رنجها برایت دندان تیز کردند، از آشفتگی و ناراحتی

بپرهیز؛ چون راهی که به نجات می انجامد، دشواری راه است.

بزرگمهر می‌گوید: شکیبایی و انتظار گشایش، شادی به دنبال خواهد داشت.

گمان نیک به خدا

در حدیث آمده است که خداوند می‌گوید: «من، در گمان بنده ام هستم؛ پس هر چه می‌خواهد درباره من گمان کند».

یکی از نویسندگان می‌گوید: ماده صبر، امیدواری است و انسان را برای شکیبایی، ورزیده و کمک می‌کند؛ همچنین سبب و علت امیدواری، داشتن گمان نیک به خدا و امیدی است که به خطا نمی رود و بی نتیجه نمی ماند.

سخاوتمندان، کسانی را که به آنها گمان نیک دارند، گرامی می دارند و از کسی که به آنها گمان نیک ندارد، روی می گردانند و از کسی که نزدشان آمده و به ایشان امیدی ندارد، ناراحت می‌شوند. پس خداوندی که بزرگترین سخاوتمند است، چگونه خواهد بود؟

خداوندی که اگر به امیدواران درگاهش، بیش از طمع و خواسته آنها بدهد، تنگدست و فقیر نمی‌شود. بزرگترین شاهد برای اینکه خداوند، آمدن بنده اش رابه آستانه خویش و نیز امیدواری بنده به رحمت خدا را دوست می دارد، این است که گشایش و نجات، زمانی به سراغ انسان می آید که بنده از همه جا قطع امید کند، درمانده شود، رنج و بلای او به نهایت برسد و او، فقط به خدا امیدوار باشد و بدین سان انسان، همیشه فقط به خدا دل و امید ببندد و به او گمان نیک داشته باشد: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤ ﴾ «کسانی که به جای خدا به فریاد می‌خوانید، بندگانی همانند شما هستند؛ آنان را بخوانید، پس اگر راست می‌گویید، باید شما را اجابت نمایند».

انسان شکیبا، به بهترین چیز دست می یابد

از عبدالله بن مسعودﷺ روایت است که گفت: موفقیت و رحمت، در یقین و رضامندی

است و اندوه و ناراحتی، در شک و ناخشنودی نهفته می‌باشد. و نیز گفت: فردی که شکیبایی می ورزد، به بهترین چیز دست می یازد.

ابان بن تغلب می‌گوید: از بادیه نشینی شنیدم که می گفت: یکی از بهترین آداب مردان این است که هرگاه بلایی به آنها برسد، شکیبایی می ورزند و به دور شدن بلا امیدوار می‌شوند تا جایی که بر اثر شکیبایی چنان می بینند که گویا دارند از آن رهایی می یابند و بر خدا توکل می‌کنند و به او گمان نیک دارند. پس هرگاه مرد، دارای این ویژگی باشد، دیری نمی پاید که خداوند، نیاز او را برآورده می سازد و اندوه و غم او را دور می نماید و خواسته اش را برآورده می‌کند، در حالی که دین و آبرو و جوانمردیش را از دست نداده است.

اصمعی از بادیه نشینی نقل می‌کند که گفت: شر را به بوسیله خیر کم کن و از شر، امید خیر داشته باش؛ چه بسا زندگی و حیاتی که سبب آن، طلب مرگ بوده است و چه بسا مرگی که سبب آن، طلب زندگی می‌باشد و بیشتر، امنیت، از سوی هراس می آید.

و إذا العنايـة لاحظتك عيونها نـم فالحـوادث كلـهـن أمـان

«هرگاه عنایت الهی به تو چشم دوخت، بخواب که آنگاه همه حوادث، مایه امنیت خواهند بود».

قطری بن فجاه می‌گوید:

لايركـنن أحد إلـي الإحـجام يـوم الوغـي متخوفاً الحمـام

«هیچکس روز جنگ نباید از ترس مرگ، از جنگیدن شانه خالی کند».

فلـقـد أرانـي للـرمـاح دريـئـة مـن عـن يمـيـني مـرة و أمـامي

«گاهی از سمت راست و گاهی از جلو نشانه تیرها قرار گرفتم».

حتـي خضبـت بما تحدر من دمي أحنـاء سـرجي أو عنان لجامي

«تا اینکه زین اسبم و مهار لگام آن را با خونی که از من بیرون می ریخت، رنگین کردم».

ثم انصرفت وقد أصبت ولم اصب جـذع الـبـصيـرة قارح الإقدام

«سپس برگشتم و به دیگران ضربه زدم، اما خودم ضربه نخوردم و در حالی برگشتم که

بصیرت من، دوباره تازه شد و همچنان اقدام من، اقدامی خونین است».

یکی از حکما می‌گوید: هرگاه امر ناخوشایندی، به عاقلی برسد، خود را با دو چیز دلجویی می‌دهد: یکی از آنچه برای او باقی مانده، شاد می گردد. دوم اینکه منتظر گشایش و توفیق الهی می‌شود و وقتی فرد نادان گرفتار بلا می‌شود، به خاطر دو چیز بی قراری می‌کند: یکی اینکه آنچه را برای او رخ داده، خیلی بزرگ احساس می‌کند. و دوم اینکه از آنچه سخت‌تر و مشکلتر است، هراسان می‌شود.

گفته اند: خداوند، بندگانش را با مشکلات ادب می‌کند و ادب کردن خداوند، دلها و چشمها و گوشها را باز می نماید.

حسن بن سهل، مشکلات و بلاها را چنین توصیف کرده است: انسان، به وسیله مشکلات، از گناهان پاک می‌شود. مشکلات، باعث می‌شوند تا انسان، از خواب غفلت بیدار شود و با صبر و شکیبایی، سزاوار پاداش گردد، نعمتها را به یادآورد و پاداش خداوندی را طلب کند؛ آنچه خداوند در نظر بگیرد و فیصله نماید، بهتر است. اینها، کسانی هستند که مرگ را به خاطر زندگی بیدار دوست دارند. ﴿ ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٦٨ ﴾ «کسانی که نشستند و به برادرانشان گفتند: اگر آنها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند؛ بگو: مرگ را ازخودتان دور مایید اگر راست می‌گویید».

سخنانی پیرامون آسان شدن بلاها

یکی از تاجران عاقل می گفت: وقتی، انسان سود ببرد و سالم برگردد، مصیبت، خیلی ناچیز به نظر می‌رسد. و می‌گویند: هیچ سرزمینی، از آباد شدن ناامید نیست؛ گرچه به جفای روزگار، گرفتار شده باشد. عوام می‌گویند: آب، حتماً به جویی که درآن آبی، جریان یافته ، باز خواهد گشت. ثامسیطیوس می‌گوید: برتری عقلا و دینداران بر یکدیگر در این مشخص می‌شود که هنگام قدرت و نعمت، برتری خود را نشان دهند و هنگام سختی و بلا، شکیبایی ورزند.

نکته

﴿ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَ ﴾ «اگر شما دردمند می‌شوید، آنها نیز همچنان که شما، دردمند می گردید، دردمند می‌شوند؛ اما شما، امیدی به خدا دارید که‌آنها ندارند».

نمی‌توان یک دهم صبر و پایداری و آرامشی را که مؤمنان راستین هنگام گرفتار شدن به مصیبتها از خود به نمایش می گذارند، نزد دیگران یافت و این، به سبب قدرت ایمان و یقین است.

از معقل بن یسارﷺ روایت است که گفت: پیامبرﷺ فرمود: پروردگارتان می‌گوید: ای فرزند آدم! به عبادت من مشغول باش؛ دلت را سرشار از توانگری می نمایم و دستانت را پر از روزی می‌کنم. ای فرزند آدم! از من دوری مکن که آنگاه دلت را سرشار از فقر می نمایم و دستانت را پر از گرفتاری می‌کنم».

روی آوردن به خدا، بازگشت به سوی او، راضی شدن به او و از او، آکنده بودن دل از محبت الهی و شادمانی و سرور ازمعرفت او، پاداشی است که خداوند، در همین دنیا به انسان می‌دهد و زندگی و بهشتی است که زندگی شاهان، به هیچ عنوان قابل مقایسه با آن نیست.

از پریشان حالی و تنگدستی، غم مخور؛ ارزش تو، چیز دیگری است

علیﷺ گفت: کارهای خوبی که هرکس انجام می‌دهد، ارزش او هستند؛ ارزش عالم، علم اوست، چه کم باشد و چه زیاد؛ ارزش شاعر، شعر اوست، چه خوب باشد و چه بد.

هر استعداد و حرفه ای که انسان داشته باشد، ارزش او نزد انسانها، همان حرفه و استعداد است؛ پس انسان باید بکوشد تا ارزش خود را بالا ببرد و با عمل صالح خود قیمت خود را بیشتر نماید؛ انسان باید بوسیله دانش، فرزانگی، سخاوت، نبوغ و آگاهی، تلاش، جستجوی کارهای سودمند، بالا بردن فرهنگ و فکر خویش و نیز از طریق بلندهمتی و جوانمردی،

ارزش خود را بالا ببرد.

غم مخور؛ کتابخوانی، استعدادها را رشد می دهد

خواندن کتاب، ذهن را باز می‌کند؛ به خواننده، اندرزها می آموزد؛ زبان انسان را گویا می نماید و نیروی اندیشیدن را رشد می‌دهد. بوسیله کتاب، حقایق، در ذهن ثبت می گردند و شبهات دور انداخته می‌شوند.

کتاب، سرگرمی تنهایی و مناجات ذهن است و کسی که می‌خواهد شبها بیدار باشد، بهترین همنشین او کتاب است. کتاب، چراغی است بر فراز راه. معلومات هرچه بیشتر تکرار شوند، پربارترمی‌شوند و زمان چیدن آن فرا می‌رسد و درخت معلومات با مطالعه زیاد تنومند می گردد و هر وقت به فرمان خدا، میوه اش را می‌دهد.

مطالعه نکردن و به خلوت ننشستن با کتابها، باعث می‌شود تا زبان، فاقد گویایی گردد و عقل، سست شود و ذهن، از پویایی باز بماند؛ سرمایه معرفت و شناخت از بین برود؛ فکر بخشکد و سرشت انسان بمیرد. هیچ کتابی بی فایده نیست؛ انسان از هرکتابی، یا فایده یا مثلی یاد می گیرد و یا داستان یا خاطره ای می آموزد. فواید خواندن و مطالعه بیشمار است. از مرگِ همتها و ضعفها اراده ها و فقدان روحیه به خدا پناه می بریم؛ چون بلاهای بزرگی هستند.

غم مخور، شگفتیهای آفرینش را بررسی کن

شگفتی آفرینش را مورد مطالعه و بازبینی قرار بده. در این صورت چیزهای عجیبی خواهی یافت و غمها و ناراحتیهایت دور خواهند شد؛ چون انسان، شیفته چیزهای عجیب و نادر است.

بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: پیامبر ﷺ ما را برای تعقیب یکی ازکاروانهای قریش فرستاد و ابوعبیده رضی الله عنه را به عنوان فرمانده انتخاب کرد و کیسه ای خرما به عنوان توشه راه به ما داد؛ ابوعبیده، خرماها را دانه دانه به ما می‌داد.

راوی می‌گوید: من به او گفتم: شما یک دانه خرما را چکار می‌کردید؟ گفت: آن را همچون کودک می مکیدیم، سپس آب می‌نوشیدیم. آن خرما، آن روز تا شب ما را کفایت می‌کرد. ما با چوبدستیهای خود برگ درختان را می‌زدیم، وقتی برگها می ریختند، آن را خیس می‌کردیم و می‌خوردیم. جابرﷺ می‌گوید: ما رفتیم تا اینکه به ساحل دریا رسیدیم. ناگهان دیدیم که چیزی همانند پشته بزرگ شن افتاده است؛ نزدیک رفتیم و دیدیم که حیوانی به نام عنبر است. ابوعبیدهﷺ گفت: این، مردار است. سپس گفت: نه، بلکه ما فرستادگان پیامبر خداییم و در راه او هستیم و شما در حالت اضطرار هستید؛ پس از گوشت این حیوان بخورید . جابرﷺ می‌گوید: تا یک ماه از آن خوردیم تا این که چاق و فربه شدیم و ما سیصد نفر بودیم.

از کاسه چشم آن با دست آب بر می‌داشتیم و می‌خوردیم و با کوزه های بزرگ، از چربی آن روغن می‌گرفتیم و از آن تکه هایی به اندازه گاو جدا می‌کردیم. ابوعبیدهﷺ سیزده نفر از ما را در کاسه چشم آن نشاند و یکی از دنده هایش را گرفت و راست نگاه داشت و بلندقامت ترین مردی را که با ما بود بر شتری سوار کرد که او با شتر، از زیر آن گذشت.

تکه هایی ازگوشت آن را به عنوان توشه راه با خود بردیم؛ وقتی به مدینه رسیدیم، نزد پیامبرﷺ رفتیم و ماجرا را برایش بیان کردیم. فرمود: آن روزی و رزقی بوده که خداوند، برایتان آورده است؛ آیا ازگوشت آن چیزی با خود دارید که به ما بدهید تا بخوریم.

جابرﷺ می‌گوید: ما از آن گوشت برای پیامبرﷺ فرستادیم و او، از آن خورد.

﴿ ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝٥٠ ﴾ «خداوندی که به هرچیزی آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

بذری که در زمین کاشته می‌شود، زمانی می روید و شروع به رشد می‌کند که زمین، تکانی آهسته بخورد که با دستگاه ثبت می‌شود. وقتی زمین این تکان آهسته را بخورد، تخم می روید و قد می کشد: ﴿ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ ﴾ «وقتی آب را بر آن فرود آوریم، به جنبش در می‌آید و آماسیده می‌گردد».

﴿ ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ ﴾ «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

ابوداود در کتاب (السنن) در باب زکات الزرع آورده است: خیاری را در مصر وجب کردم، سیزده وجب بود؛ لیمویی دیدم که دو تکه اش کرده بودند و روی شتر همچون دو لنگه بار بود.

﴿ ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ ﴾ «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس هدایت کرد».

دکتر زغلول نجار پژوهشگر نجوم، در یکی از سخنرانیهایش گفته است: ستارگانی هستند که از هزاران سال پیش با سرعت نور به سوی ما می آیند؛ اما هنوز به زمین نرسیده اند و ازجای خود رها شده اند و فقط جایشان مانده است. ﴿ ۞ فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ﴿٧٥﴾ ﴾ «سوگند به جایگاه ستارگان».

﴿ ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ ﴾ «خداوندی که به هر چیز آفرینش آن را داده و هدایت کرده است».

در روزنامه (الاخبار الجديدة) در شماره ۳۹۶ تاریخ ۱۹۵۳/۹/۲۷ میلادی صفحه ۲ آمده است: «اونا» همانند کشورگشایان و در حالی که دهها پلیس سوار و پیاده از او پاسداری می‌کردند، وارد پاریس شد.

اونا، یک ماهی نروژی بزرگ و مومیایی با وزن ۸۰۰۰۰ (هشتاد هزار) کیلو بود که با ده تریلی توسط یک کامیون بزرگ، حمل گردید و تا یک ماه به نمایش گذاشته شد. به مردم اجازه می‌دادند تا وارد شکم آن بشوند که بوسیله برق روشن شده بود. ده نفر، همزمان می‌توانستند وارد شکمش شوند. البته مسئولین نمایشگاه و پلیس شهر، در مورد محل نمایش این ماهی، به توافق نرسیدند؛ چون آنها از این ترسیدند که اگر آن را روی ایستگاه قطار بگذارند، بیم آن می رودکه خیابان خراب شود و فرو بریزد. با وجودی که سن این ماهی از

هجده ماه بیشتر نبود، اما بیست متر طول داشت. این ماهی در سپتامبر گذشته (از تاریخ چاپ روزنامه) در آبهای نروژ شکار گردید و یک واگن ویژه برای آن ساخته شد تا در تمام اروپا به نمایش گذاشته شود. اما وقتی ماهی را روی واگن قرار دادند، واگن شکست؛ بنابراین برای آن کامیونی به طول سی متر ساختند تا بتواند آنرا حمل کند.

﴿ ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝٥٠ ﴾ «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

مورچه غذای خود را در تابستان جمع می‌کند و برای زمستان ذخیره می نماید؛ چون در زمستان بیرون نمی رود و برای آنکه مبادا دانه ها برویند، هر دانه ای را دو نصف می‌کند. مار، هرگاه خوراکی نیابد، خود را در بیابان مانند چوبی راست نگاه می دارد، آنگاه پرنده می آید و روی آن می‌نشیند و مار آن را شکار می‌کند.

﴿ ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝٥٠ ﴾ «خداوند، کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس هدایت نمود».

عبدالرزاق صنعانی می‌گوید: از معمر بن راشد بصری شنیدم که می گفت: شاخه انگوری در یمن دیدم که به اندازه بار کامل یک قاطر بود؛ ﴿ وَٱلنَّخۡلَ بَاسِقَٰتٖ لَّهَا طَلۡعٞ نَّضِیدٞ ۝١٠ ﴾ «همه درختان و گیاهان با یک آب آبیاری می‌شوند»؛ اماخداوند می فرماید: ﴿ وَنُفَضِّلُ بَعۡضَهَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فِی ٱلۡأُكُلِ ﴾ «در میوه دادن، برخی را بر برخی دیگر برتری می‌دهیم».

گیاهان، نیروی دفاعی ویژه ای دارند؛ بعضی، از اساس قوی هستند و بعضی خاردارند و با خار ازخودشان دفاع می‌کنند و برخی هم ترش و تیز می‌باشند.

﴿ ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝٥٠ ﴾ «خداوند، کسی است که هر چیزی را آفریده و سپس آن را هدایت کرده است».

در سر انسان چهارنوع مایع، تولید می‌شود: آب دهان که شیرین است و به خاطر وجود آن، آب و غذا برای انسان گوارا می‌باشد؛ آب بینی که چسبنده است تا از فرو رفتن گرد و

غبار در بینی جلوگیری کند؛ آب چشم که شور است و از خشک شدن چشم جلوگیری می‌کند و آب گوشها که تلخ است و گوشها را از حشرات حفاظت می نماید.

﴿ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١ ﴾ «و در وجودتان نشانه های خداست، آیا نمی بینید؟»

مورخ ابوالفضل عبدالرزاق بن فوطی در بیان حوادث سال ۶۳۷ می‌گوید: در این سال خیاطی عجم درخدمت امیر جمال الدین قشتمر بود؛ او، همسایه اش را با قیچی زخمی‌کرد و در نهایت همسایه اش بر اثر آن زخم، جان باخت.

این خیاط، در صنعت خیاطی بسیار ماهر بود و کارهای عجیبی می‌کرد؛ از آن جمله اینکه او، به همراه پارچه ای که برش نخورده بود، داخل صندوقی رفت، صندوق را روبروی قصر جمال الدین قشتمر آویزان کردند و فردا صبح که صندوق را پایین آوردند و آن را باز نمودند، دیدندکه او پارچه را برش داده وآن را دوخته و آماده کرده است؛ بعد از او گروهی خواستند که کار او را انجام دهند، اما نتوانستند. این خیاط، پیرمردی قدکوتاه، لنگ و کمرخمیده بود که در فن خیاطی، یکتای روزگارخویش بشمارمی‌رفت: ﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُ ﴾

قل للذي يدعي في العلم معرفة علمت شيئاً و غابت عنك اشياء

«به کسی که ادعا می‌کند، علم و دانش دارد، بگو: چیزی یادگرفته ای، اما چیزهای بسیاری هستند که تو نمی‌دانی».

﴿ وَمَا نُرِيهِم مِّنۡ ءَايَةٍ إِلَّا هِيَ أَكۡبَرُ مِنۡ أُخۡتِهَا ﴾ «و هیچ نشانه ای به آنها نشان نمی‌دهیم مگر آنکه از مانند خود بزرگتر است».

شیخ شهاب الدین احمد بن ادریس قرافی مصری می‌گوید:

برای پادشاه «الکامل» شمعدانی ساختند. شمعدان، پایه ای دراز است که از نقره ساخته می‌شود و جاهایی دارد که در آن شمعها را می گذارند تا روشنایی دهد. چون پاسی از شب می گذشت، ساعتی از آن گشوده می‌شد وآدمکی از آن بیرون می آمد و در خدمت پادشاه می ایستاد و چون ده ساعت می گذشت، آدمکی از بالای شمعدان می گفت: صبح پادشاه به

خیر و نیکی باد و آن وقت پادشاه می‌دانست که صبح شده است. قرافی می‌گوید: من روی این شمعدان کار کردم و چیزهایی به آن افزودم، بدین ترتیب که در هر ساعت رنگ شمعها تغییر می‌کرد و در آن شیری بود که چشمانش سیاه و سپس به شدت سفید و پس از آن به شدت قرمز می‌شد و در هر ساعت چشمهای شیر یک رنگ داشت، دو پرنده بودندکه دو سنگریزه پرتاب می‌کردند و آنگاه آدمکی وارد می‌شد و آدمک دیگری بیرون می‌رفت و دری باز می‌شد و دری دیگر بسته؛ وقتی صبح می‌شد، آدمک بالای شمعدان، انگشتانش را به گوشهایش فرو می‌برد و اشاره می‌کرد که وقت اذان، فرا رسیده است؛ سپس تندیس حیوانی را ساختم که راه می‌رفت و به چپ و راست نگاه می‌کرد و سوت می‌زد، اما حرف نمی‌زد و از اینکه بتوانم آن را به سخن در بیاورم، درماندم.

﴿ ٱلَّذِیٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَیۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝ ﴾ «خداوندی که هر چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد».

وجودة العقـل تنبيء أن خالقـه سبـحانه مبـدع فـي خلقـه عبر

«عقل، خبر می‌دهد که آفریننده اش، نوآور است و در آفرینش او پندها و عبرتها نهفته می‌باشد».

تنها چیزی که دل را به هراس می اندازد، مخالفت پروردگار است. حس بصری می‌گوید: ای فرزند آدم! موسی سه بار با خضر مخالفت کرد؛ پس خضر به او گفت: دیگر من و تو باید از هم جدا شویم؛ پس وضعیت تو چطور خواهد بود که در یک روز چندین بار با پروردگارت مخالفت می‌کنی؟ آیا از این نمی ترسی که به تو بگوید: من و تو باید از هم جدا شویم.

یاالله! یا الله!

﴿ قُلِ ٱللَّهُ یُنَجِّیكُم مِّنۡهَا وَمِن كُلِّ كَرۡبٍ ﴾ «بگو: خداوند، شما را از آن و از هر اندوه و بلایی نجات می‌دهد».

﴿ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ ﴾ «آیا خداوند بنده اش را کافی نیست؟».

﴿ قُلۡ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ ﴾ «بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای دریا و خشکی نجات می‌دهد؟».

﴿ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾ «و ما می‌خواهیم بر کسانی که در زمین ناتوان قرار داده شده اند، منت بگذاریم».

و در مورد آدم علیه السلام می فرماید: ﴿ ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾ ﴾ «سپس پروردگارش او را برگزید و توبه او را پذیرفت و او را هدایت کرد».

درباره نوح علیه السلام می فرماید: ﴿ فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ ﴾ «نوح و خانواده اش را از بلا واندوه بزرگ نجات دادیم».

درباره ابراهیم علیه السلام می گوید: ﴿ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾ ﴾ «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش».

درباره یعقوب علیه السلام می فرماید: ﴿ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَنِي بِهِمۡ جَمِيعًا ﴾ «یعقوب گفت: امید است خداوند، همه آنها را برایم بیاورد».

و از زبان یوسف علیه السلام می گوید: ﴿ وَقَدۡ أَحۡسَنَ بِيٓ إِذۡ أَخۡرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجۡنِ وَجَآءَ بِكُم مِّنَ ٱلۡبَدۡوِ ﴾ «و خداوند، به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بیرون‌آورد و شما را از بادیه به اینجا آورد».

درباره داوود علیه السلام می گوید: ﴿ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ ﴿٢٥﴾ ﴾ «پس او را بخشیدیم و او نزد ما مقرب است و سرانجام نیکی دارد».

در مورد ایوب علیه السلام می گوید: ﴿ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖ ﴾ «زیانی را که بر او وارد شده بود دور ساختیم».

در مورد یونس علیه السلام می گوید: ﴿ وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ ﴾ «و او را ازاندوه نجات دادیم».

و در مورد موسی علیه السلام می فرماید: ﴿ فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ ٱلْغَمِّ ﴾ «پس تو را از اندوه و ناراحتی نجات دادیم».

و در باره محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید: ﴿ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ ﴾ «اگراو را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است». ﴿ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ ۝٦ وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ ۝٧ وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ ۝٨ ﴾ «آیا مگر نه اینکه تو، یتیم بودی؛ تو را جای داد و گمگشته بودی، پس هدایت کرد و تنگدست بودی، تو را توانگر ساخت».

﴿ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ ۝٢٩ ﴾ «خداوند، هر روز در کاری است». برخی گفته اند: یعنی گناهی را می آمرزد، بلایی را دور می کند، عده ای را بالا می‌برد و عده ای دیگر را پایین می‌آورد و بالاخره هر روزی به کاری می پردازد.

اشتـدي أزمـة تنفـرجـي قـد آذن صبـحك بـالبـلج

«تو ای بحران! هرچند سخت شوی، اما برون رفتی خواهی داشت و سپیده فجر، اعلام می دارد که نور و درخشش فرا رسیده است».

ابرها هرچند جمع شوند، اما سرانجام از هم پاشیده و پراکنده می‌شوند: ﴿ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ ۝٥٨ ﴾ «و جز خداوند، هیچ دورکننده ای ندارد».

غم مخور؛ روزگار به نوبت است

ابن زبیر، محمد بن حنفیه را در مکه به زندان انداخت؛ کثیر در این باره چنین سرود:

و ما رونق الدنيا باق لأهلـها و ما شـدة الدنيا بضـربـة لازم

«رونق دنیا، برای اهل آن باقی نخواهد ماند و سختی دنیا برای همیشه نیست».

لهذا و هذا مدة سوف تنقضي و يصـبح ما لاقيته حـلم حالم

«این، مدت زمانی است که سپری خواهد شد و آنچه من دیده ام، همچون خوابی می ماند».

من، اینک قرنها پس از این اتفاق، فکر می‌کنم ابن زبیر و ابن حنفیه در زندان مکه چون خوابی هستند که کسی دیده باشد: ﴿ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزًا ﴿٩٨﴾ ﴾ «آیا از کسی از آنها چیزی احساس می‌کنی یا صدایی از آنها می‌شنویی؟».

زندانی و زندانی کننده، همه مرده اند؛ روزی خواهد آمد که همه مردمی که دیگران را به زمین می‌کوبند، خودشان، کوبیده شوند.

﴿ ۞ هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ ﴾

«این دو، طرفین دعوا هستند که درباره پروردگارشان با همدیگر مجادله می کنند»

درحدیث آمده است: «در روز قیامت همه حقوقی را که بر گردن دارید، به صاحبان آن خواهید داد و حتی برای گوسفندی که شاخ نداشته، از گوسفند شاخدار قصاص گرفته می‌شود».

مثل لنفسك أيها المغرور يوم القيامة و السماء تمور

«ای انسان فریب خورده! روز قیامت و حرکت آسمان در آن روز را جلوی چشمانت مجسم کن».

هذا بلاذنب يخاف هوله كيف الذي مرت عليه دهور

«کسی که گناهی نداشته باشد هم از وحشت آن روز می ترسد؛ پس کسی که روزگاران بر او گذشته است، چه حالی خواهد داشت»؟

غم مخور که دشمنت شاد می شود

ناراحتی تو، دشمنت را شاد می‌کند. یکی از اصول آیین اسلامی، این است که بینی

دشمنان باید به خاک مالیده شود: ﴿ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ ﴾ «شما، با آن دشمن خدا و دشمنتان را می ترسانید».

ابودجانه، در صف جنگ در میدان احد با غرور پیش می‌رفت، پیامبر اکرمﷺ به او فرمود: چنین راه رفتنی، خداوند را ناخشنود می‌کند مگر در اینجا. و پیامبرﷺ به یارانش دستور داد تا هنگام طواف کعبه رمل کنند؛ یعنی شانه هایشان را تکان دهند تا بدین سان قدرت خود را به رخ مشرکن بکشند.

ابودهبل می‌گوید:

عسي كربة أمسيت فيها مقيمة يكون لنا منها نجاء و مخرج

«امید است از غم و بلایی که روز را در آن گذرانده ایم، راه نجات و برون رفتی داشته باشیم».

فيكبت أعداء و يجذل آلف له كبد من لوعة البيت تلعج

«پس دشمنان، ناراحت شوند و دوستی که از ناراحتی خانه، جگرسوخته و اندوهگین است، شادمان گردد».

﴿ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝٤ ﴾ «و در این روز مؤمنان شاد می‌شوند».

دشمنان حق و مخالفان فضیلت و خوبی وقتی از سعادت و شادمانی ما باخبر شوند، از حسرت و تأسف، جگرشان پاره خواهد شد: ﴿ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡ ﴾ «بگو: از خشم و ناراحتی بمیرید». ﴿ إِن تُصِبۡكَ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ ﴾ «اگر خوبی به تو برسد، آنها را ناراحت می‌کند». ﴿ وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ ﴾ «چیزی را دوست دارند که شما را ناراحت می‌کند».

رب من أنضجت يوما قلبه قد تمني لي شراً لم يطع

«چه بسا فردی که کینه زیادی نسبت به من در دل دارد، برای من آرزوی شر و بلایی می‌کند، اما به آرزویش نمی‌رسد».

شاعری دیگر می‌گوید:

و تجــلدي لــلشــامتين أريهم أنــي لريب الدهر لا أتضعضع

«زیرکی و چابکی من، این است که در مقابل کسانی که از مصیبت و گرفتاری من شاد می‌شوند، خود را چنان نیرومند نشان می‌دهم که به آنها بفهمانم من، در برابر سختیهای روزگار سست و زبون نخواهم شد».

در حدیث آمده است: بارخدایا! چنان مکن که دشمنانم و حسودان، از بداحوالی من شاد شوند و لذت ببرند. همچنین در حدیث آمده است: و از شماتت دشمنان به تو پناه می بریم.

كل المصائب سوف يحملها الفتي و تهــون غيــر شماتة الاعــداء

«هر مصیبتی، آسان است و انسان می‌تواند آن را تحمل کند جز شماتت دشمنان».

اصحاب پیامبرﷺ در سختیها و حوادث لبخند می‌زدند و در برابر مصیبتها شکیبلایی می ورزیدند تا بدین سان بینی بدخواهان و دشمنانی را که از گرفتاری و بداحوالی آنها لذت می‌بردند و شاد می‌شدند، به خاک بمالند و کینه ورزان را ناخوش کنند.

﴿ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسۡتَكَانُواْ ﴾ «آنان برای آنچه که در راه خدا به آنها رسیده بود، سست و ناتوان نشدند».

يزيد يغــض الطـرف دونـي كأنما طــوي بين عينيـه علـيّ المحاجم

«چشمانش را می بندد و به سوی من نمی نگرد و چهره درهم می کشد».

فلا ينبسط ما من عينيك ما انزوي و لا تلــقني إلا و أنفك راغــم

«اخم پیشانیت، باز نشود و مرا نبینی مگر آنکه بینی ات، به خاک مالیده شده باشد».

خوشبینی و بدبینی

﴿ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥ ﴾ «و اما کسانی که ایمان آوردند، پس به ایمانشان افزوده گردید و آنان شادمان و امیدوارند و اما کسانی که در دلهایشان ، بیماری است، به پلیدیشان افزوده گشت و مردند در حالی که کافر بودند».

بسیاری از نخبگان و برگزیدگان، کار سخت و دشوار را به فال نیک گرفته و در آن بر اساس آیین راستین الهی خیر و خوبی را می دیده اند. ﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡ ﴾ «و چه بسا چیزی را ناخوش دارید و حال آنکه برایتان بهتر است و چه بسا چیزی را دوست می دارید و حال آنکه برایتان بد است».

ابودرداء رضی الله عنه می گوید: سه چیز را که مردم نمی‌پسندند، من دوست می دارم؛ فقر و بیماری و مردن را دوست دارم. چون فقر یعنی مسکینی و فروتنی؛ و بیماری، کفاره گناهان می گردد و موت یعنی دیدار با خدا.

اما دیگری فقر را دوست ندارد و آن را مذمت و نکوهش می کند و می گوید: حتی سگها فقر و نداری را دوست ندارند.

اذا رأت يومـــا فقيرا معدما هـرت عليه و كشرت أنيابها

«هرگاه فقیری را ببیند، بر او پارس می کند و دندان تیز می‌نماید و می غرد».

یکی به تب خوشامد می گوید:

زارت مكفرة الذنوب سريعـة فســألتها بـالله أن لا تـقلـعي

«تبی که کفاره گناهان است، شتابان از ما دیدار کرد؛ پس از او خواستم که تو را بخدا جدا نشو».

اما متنبی در مورد تب می گوید:

بذلت لها المصارف و الحشايا فعافتـها و باتت فـي عظـامي

«برای آن پولها خرج کردم و نازبالش فراهم نمودم، اما از آنها گذشت و شب را در استخوانهای من سپری کرد».

یوسف علیه السلام در مورد زندان گفت: ﴿ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ ﴾ «زندان برایم پسندیده تر از آن چیزی است که مرا به آن فرا می‌خوانند».

علی بن جهم نیز در مورد زندان می گوید:

قالوا حبست فقلت ليس بضائري حبـــسي و أي مهـنـد لايغمـــد

«گفتند: زندانی شدی؛ گفتم ، زندانی شدنم، برایم زیانی ندارد؛ کدامین شمشیر بران را دیده اید که‌آن را در نیام، نکنند»؟

اما علی بن محمد کاتب می‌گوید:

قالوا: حبست فقلت خطب نكد أنحي علي به الزمان المرصد

«گفتند: زندانی شدی؛ گفتم: بلایی رنجباراست که روزگار بر من آورده است».

بسیاری ، مرگ را دوست داشته و به آن خوشامد گفته اند؛ معاذ﵀ می‌گوید: به مرگ خوشامد می‌گویم؛ دوستی است که در زمان تنگدستی و ناداری آمده است و هر کس که پشیمان شد، رستگار گشت.

حصین بن حمام در این مورد می‌گوید:

تأخـرت أستبقي الحياة فلم أجد لنفســي حيـاة مثل أن أتقدما

«عقب کشیدم به قصد اینکه بیشتر زندگی کنم، اما برای خود حیاتی بهتر از این نیافتم که جلو بروم».

دیگری می‌گوید: وقتی مرگ آمد، اشکالی ندارد. اما برخی، مرگ را نکوهش کرده و از آن فرار کرده اند.

یهودیان، بیش از سایر مردم عاشق زندگی کردن هستند. خداوند متعال در مورد آنها می‌گوید: ﴿ قُلۡ إِنَّ ٱلۡمَوۡتَ ٱلَّذِی تَفِرُّونَ مِنۡهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِیكُمۡ ﴾ «بگو: مرگی که از آن فرار می‌کنید، شما را ملاقات خواهد کرد».

شاعری می‌گوید:

و ما لي بعـد هذا العيـش عيش و مـا لي بعـد هـذا الرأس رأس

«من پس از این زندگی، زندگی دیگری نخواهم داشت».

اما کشته شدن در راه خدا، آرزو و آرمان نیکان و شرافتمندان است: ﴿ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن یَنتَظِرُ ﴾ «برخی از آنها بهره خود را گرفته اند و برخی چشم به راه هستند».

ابن رواحه﵁ چنین می سراید:

لكنني أسأل الرحمن مغفرة و طعنة ذات فزع تقذف الزبدا

«اما من از خداوند طلب آمرزش می کنم و از او می‌خواهم که در راه او، نیزه ای کاری به من اصابت کند که خونم در اثر آن بیرون جهد».

ابن طرماح می گوید:

أيا رب لاتجعل وفاتي إن أتت علي شرجع يعلو بحسن المطارف

«بارخدایا! اگر مرگم فرا رسد، آن را چنان مکن که بر تختی بمیرم که با پارچه های زیبا پوشانده شده است».

و لكن شهيداً ثاوياً في عصابة يصابون في فج من الأرض خائف

«ولی دوست دارم شهید شوم و مرا در سرزمین دوردستی به خاک بسپارند».

اما بعضی کشته شدن را ناپسند دانسته و از آن فرار کرده اند. جمیل می گوید:

يقولون جاهد يا جميل بغزوة و أي جهاد غيرهن أريد

«می گویند: ای جمیل! در جنگی شرکت نما و جهاد کن و من هیچ جهادی، جز آن زنان نمی‌خواهم».

بادیه نشینی می گوید: سوگند به خدا که دوست ندارم در خانه ام و بر روی تختم بمیرم، پس چگونه در مناطق و مرزهای دوردست ، به دنبال مرگ بروم؟! ﴿ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٦٨ ﴾ «بگو: مرگ را از خودتان دور کنید اگر راست می گویید». ﴿ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡ ﴾ «بگو: اگر در خانه هایتان می بودید، کسانی که کشته شدن برای آنها مقدر شده، به محل کشته شدن خود می‌رفتند».

وقایع، یکی است، اما مردم با همدیگر فرق می کنند.

ای انسان! غم مخور

ای انسان! ای کسی که از زندگی خسته شده ای و روزگار، بر تو تنگ گشته و تلخیها ،

زندگی را برایت ناگوار نموده! بدان که پیروزی، نزدیک است و بعد از سختی، آسانی خواهد آمد. لطف و مهری پنهانی، تو را از هر سو فرا گرفته و آینده ای درخشان و زیبا و سرشار از موفقیت در انتظار توست. ﴿ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ ﴾ «این، وعده خداوند است و خداوند، خلاف وعده نمی کند».

تنگنایی که در آن قرار داری، رفع خواهد شد و بلا، سایه شوم خود را دور خواهد کرد و به دنبال آن زیبایی و آرامش، فرا خواهد رسید؛ ﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَ ﴾ «ستایش خداوندی را سزاست که غم و اندوه را از ما دور کرد».

ای انسان! زمان آن فرا رسیده که شک و تردید خود را با یقین، مداوا کنی و ضمیر و وجودت را سرشار از حقیقت نمایی و افکار منحرف و کج اندیشی را به وسیله هدایت، اصلاح نمایی و اضطراب و ناآرامی را با اندیشه و رفتارِ درست اصلاح کنی. زمان آن فرا رسیده که با درخشش سپیده دم و نور صبحگاهی، تاریکیهای اندوه از تو دور شوند و تلخی و ناامیدی، با شیرینی ورضامندی از بین برود؛ زمان‌آن فرا رسیده که شب ظلمانی فتنه ها، به وسیله نوری که تمام ظلمتها را می بلعد، روشن و منور گردد. ای مردم! آن سوی بیابان خشک، سرزمینی آرام بخش و سرشار از طراوات و سرسبزی است. بر قله کوه مشقت و رنج، بهشتی زیبا و پرگل است که باران، به زیبایی آن افزوده و بوی عطر آگینِ خوش بینی از هر سو به مشام می‌رسد.

تو را به سپیده دم مژده می‌دهم ای کسی که خواب از چشمانت پریده و روی به شب می کنی و فریاد سر می‌دهی که ای شب طولانی! کی تمام می‌شوی؟ ﴿ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ ﴿٨١﴾ ﴾ «آیا سپیده دم نزدیک نیست؟»

تو را مژده می‌دهم به صبحی که تو را آکنده از نور و شادمانی می گرداند، ای کسی که غم و اندوه، درک و هوشت را از دستت گرفته است! اندکی صبر کن؛ به زودی از کرانه غیب راه حلی به استقبال تو می آید و طبق سنتهای ثابت و راستین زندگی، موفقیت و نجات، تو را به آغوش خواهد گرفت.

ای کسی که چشمانت پر از اشک است! اشکهایت را پاک کن؛ بگذار پلکهایت استراحت کنند؛ آرام و خونسرد باش و بدان که آفریننده جهان، کارساز و یاور توست و تو را با لطف خود مورد عنایت قرار خواهد داد؛ بدان که تقدیر الهی رقم خورده و چیزهایی برایت انتخاب شده است و لطف الهی، تو را فرا خواهد گرفت؛ تشنگی مشقت، از بین خواهد رفت و رگها و پوستهایی که زیر فشار سنگین غم و اندوه خشکیده اند، با آب رحمت شاداب خواهند شد و جان خواهند گرفت و از همه بالاتر اینکه پاداش تو نزد خداوندی که هیچ تلاشی نزد او به هدر نمی رود، ثبت می گردد.

اطمینان داشته باش که تو با کسی داد و ستد می‌کنی که برکارش توانا و با بندگانش مهربان است و تدابیر او زیبا می‌باشد.

مطمئن باش که فرجام، خوب و نتیجه، آرام بخش خواهد بود.

بعد از فقر، توانگری و پس از تشنگی ، سیرابی است، بعد از جدایی به هم رسیدن و پس از هجران، زمان وصال است و بعد از بیخوابی، خواب آرام می آید. ﴿ لَا تَدۡرِی لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحۡدِثُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ أَمۡرٗا ۝١ ﴾ «تو نمی‌دانی؛ شاید خداوند، بعد از این، کار تازه ای پدید آورد».

لمعت نارهم و قد عسعس الليـ ـل و مل الحادي و حار الدليل

«آتش آنها درخشید و حال آنکه شب فرا رسیده و کسی که‌آواز حدی را برای حرکت شتران سرمی‌دهد، خسته شده و راهنمای کاروان، حیران گشته است».

فتأملـتها و فـكري من البـيـ ـن عليـل و طـرف عيني كليل

«در آن فکر کردم و اندیشه ام، بیمار است و چشمانم، خسته».

و فـؤادي ذاك الفؤاد المعـني و غـرامي ذاك الغـرام الدخيل

«و دل من، دلی است که افکار در آن خطور می‌کنند و عشق من، عشقی است بیگانه و ناآشنا».

و سـألنا عن الوكيل المرجي لـلمـلمات هـل إليــه سبيــل؟

«و از کارسازی که هنگام مصیبتها به او امید می بندند، پرسیدیم که آیا راهی به سوی او هست»؟

فوجدناه صاحب الملك طراً أكــرم المجـزلين فرد جليــل

«پس او را صاحب پادشاهی یافتیم و او، بهترین بخشندگان و تنها بزرگوار است».

ای کسانی که با گرسنگی و درد و فقر و مشقت، شکنجه می‌شوید! شما را مژده می‌دهم که روزی سیر و شاد و خوشبخت خواهید شد و تندرستی و سلامتیِ خود را باز خواهید یافت: ﴿ وَٱلَّيۡلِ إِذۡ أَدۡبَرَ ۝٣٣ وَٱلصُّبۡحِ إِذَآ أَسۡفَرَ ۝٣٤ ﴾ «سوگند به شب چون پشت می‌کند و سوگند به صبح چون روشنایی می‌بخشد».

فــلا بـد للـيل أن ينــجلـي و لا بــد للـقيـد أن ينكـسر

«شب حتماً روشن می‌شود و زنجیر حتماً پاره می گردد».

و من يتهيــب صعود الجبـال يعش أبـد الـدهر بين الحفـر

«هرکس از بالا رفتن ازکوهها بترسد، همیشه و همواره در میان چاله ها زندگی خواهد کرد».

بنده باید به پروردگارش گمان نیک داشته باشد و منتظر لطف و فضل او باشد و به لطف او امید ببندد.

هرچه را که خدا بخواهد، فقط کافی است که به آن بگوید: پدید آی و آن چیز، فوراً پدید خواهد آمد؛ پس شایسته است که به وعده های چنین خدایی اعتماد داشته باشیم. سود و فایده را کسی جز او نمی‌آورد و ضرر و زیان را کسی جز او نمی‌تواند، دور نماید؛ در هر نفسی لطف او نمایان است و در هر حرکتی حکمتی می‌باشد و در هر لحظه ای موفقیتی فرا می‌رسد؛ خداوند، بعد از شب صبح را قرار داده و پس از قحطسالی باران را می فرستد؛ نعمت می‌دهد تا بندگان، سپاس او را بجای آورند و بندگان را به بلا گرفتار می‌کند تا کسی را که شکیبایی می ورزد، مشخص کند. به بندگانش نعمتها

می‌بخشد تا او را ستایش کنند و بلا و مصیبت می‌آورد تا او را به فریاد بخوانند؛ پس بنده باید ارتباط خود را با او قوی نماید و زیاد از او بخواهد: ﴿ وَٱبۡتَغُواْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ «از خداوند، لطف و فضل او را بجویید». ﴿ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعًا وَخُفۡيَةً ﴾ «پروردگارتان را آهسته و با زاری بخوانید».

لو لم تـــرد نيل ما أرجـو و أطلبه مـن جود كفك ما علمتني الطلبا

«اگر دستیابی به آنچه را که از جود و بخشش تو می‌خواهم، نمی‌خواستی، طلب کردن و درخواست نمودن را به من نمی آموختی».

علاء بن حضرمی رضی الله عنه به اتفاق بعضی از اصحاب رضی الله عنهم در بیابان بود که آبشان تمام شد و نزدیک بود بمیرند. علاء رضی الله عنه پروردگارش را صدا زد و از خداوند شنوا و اجابت کننده کمک خواست و او را به فریاد خواند: ای خداوند بزرگ و والا!ای فرزانه! ای بردبار!

آنگاه باران در آن لحظه شروع به باریدن کرد؛ آنها، آب نوشیدند، وضو گرفتند، غسل کردند و به چارپایان خود آب دادند: ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿٢٨﴾ ﴾ «و خداوند، آن کسی است که باران را می فرستد بعد از آنکه ناامید شده اند؛ و رحمت خویش را می گستراند و او، کارساز ستوده است».

نکته

محبت الله، شناخت او، پیوسته به یاد او بودن، آرام گرفتن با یاد او، فقط او را دوست داشتن، فقط از او ترسیدن، تنها به او امیدوار بودن و فقط بر او توکل کردن، طوری که تنها خداوند، بر اراده ها و خواستهای بنده مستولی باشد، بهشت دنیا و نعمتی است که هیچ نعمتی، با آن برابری نمی‌کند و مایه خوشبختی دوستداران خدا می‌باشد و حیات و زندگی عارفان نیز همین گونه است.

دل بستن به خدا و مشغول شدن به ذکر او و قناعت، عوامل از بین رفتن و دور شدن غمها و ناراحتیها و سبب آرامش و زندگی خوب هستند. هرکس به غیر خدا دل ببندد و ذکر خدا

را فراموش کند و به آنچه خدا داده، قانع نشود، زندگی سختی خواهد داشت و بیش از سایر مردم، گرفتار غم و اندوه خواهد شد؛ تجربه، بزرگترین شاهد و گواه این ادعا است.

دلداری به مصیبت زدگان

﴿ وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا مَا حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡقُرَىٰ ﴾ «و به راستی برخی آبادیهای پیرامونتان را نابود کرده ایم».

از جمله کسانی که به مصیبتی خونین و فاجعه ای ویرانگر گرفتار شدند، برمکیان بودند. برمکیها، خانواده ای مرفه، خوشگذران ودارای ابهت و سخاوت بودند که مصیبت آنها، درس عبرت و پند قرار گرفته است؛ در آن حال که آنها، درمیان نعمتها و رفاه و خوشگذرانی، غافل از همه چیز سرگرم لذت بودند، فرمان الهی به دست هارون الرشید که نزدیکترین فرد به آنها بود، آنان را فرا گرفت، حرمت آنها را هتک کرد؛ خونشان را به زمین ریخت و آنان را به هلاکت و نابودی کشاند. فاجعه ای که آنها را فرا گرفت، دل دوستانشان را خونین کرد؛ کودکانشان، به خاطر این مصیبت، خون گریستند؛ به راستی چه نعمتهایی که از دست دادند و چقدر برایشان اشک ریخته شد: ﴿ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ۝٢ ﴾ «پس ای صاحبان بصیرت! عبرت بگیرید». آنها، لحظه ای قبل از آنکه بلا، به سراغشان بیاید، روی دیبا و ابریشم غَلط می‌زدند و آنچه دلشان می‌خواست، انجام می‌دادند؛ اما ناگهان مصیبت بسیار وحشتناک و فاجعه ای جانکاه و مرگبار، زندگی آنها را درنوردید.

هذا المصاب و إلا غیره جلل و هکذا تمحق الأیام و الدول

«این، به مصیبت گرفتار شده و گرنه غیر از آن مصیبتهای بزرگی هست و اینگونه روزها و نوبتها از بین می روند».

برمکیان، در آرامش بسر می‌بردند و از حوادث روزگار غافل بودند؛ ﴿ وَسَكَنتُمۡ فِي مَسَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَتَبَيَّنَ لَكُمۡ كَيۡفَ فَعَلۡنَا بِهِمۡ وَضَرَبۡنَا لَكُمُ ٱلۡأَمۡثَالَ ۝٤٥ ﴾ «و شما در خانه های کسانی سکونت کردید که بر خود ستم کردند و برایتان روشن

شد که با آنها چه کردیم و برایتان مثالها زدیم».

سربازان، بالای سرشان ساکت و آرام ایستاده و پیرامونشان سپاهیانی صف بسته بودند.

كأن لم يكن بين الحجون إلي الصفا أنيس و لم يسمر بمكة سامر

«گویا از حجون تا صفا هیچ همدمی نبوده و هیچکس در مکه، شبها داستان سرایی نکرده است».

برمکیها، سرگرم زندگی بودند و در ناز و نعمت بسر می‌بردند و غافل از همه چیز و کاملاً آسوده خاطر بودند؛ آنان، سراب را آب پنداشته، گمان می‌بردند که دنیا، همیشگی است؛ فنا را بقا دانسته، چنین پنداشته بودند که امانت، روزی پس داده نمی‌شود: ﴿ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «و گمان بردند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند».

فجائع الدهر ألوان منوعة و للزمان مسرات و أحزان

«مصیبتهای زمان، به رنگهای گوناگون می آید و دوران، شادیها و غمهایی دارد».

و هذه الدار لاتبقي علي أحد و لا يدوم علي حالٍ لها شأن

«و این سرا، برای هیچکس باقی نمی ماند و دنیا، همیشه به یک حالت نخواهد بود».

آنها صبح را با شادی سپری کردند، اما غروب به خاک سپرده شدند؛ در یک لحظ هارون الرشید خشمگین شد و شمشیر بلا را به روی آنها از نیام برکشید و جعفر بن یحیی بن خالد و برادرش فضل بن یحیی را به زندان انداخت و اموال و املاک آنها را مصادره کرد. شعراء اشعار زیادی در مرثیه برمکیها سروده اند.

بكيت علي الدنيا و أيقنت أنما قصاري الفتي يوماً مفارقة الدنيا

و ما هي إلا دولة بعد دولة تخول ذا نعمي و تقب ذابلوي

إذا أنزلت هذا منازل رفعة من الملك حطت ذاإلي الغايةالقصوي

«برای دنیا گریستم و یقین کردم که پایان کار شخص، این است که روزی از دنیا جدا شود.

دنیا، گردش روزگار است که صاحب نعمتی، آن را رها می‌کند و بلادیده ای، جای او را

می گیرد.

هرگاه این یکی، در جایگاه رفیع پادشاهی بنشیند، آن دیگری، به پایین ترین جایگاه سقوط می کند».

وقتی ابوجعفر منصور، محمد بن عبدالله بن حسن را به قتل رساند، سرش را به نگهبان خود ربیع داد تا آن را نزد پدرش عبدالله بن حسن در زندان ببرد؛ ربیع سر محمد را آورد و جلوی پدرش گذاشت؛ او گفت: رحمت خدا برتو باد ای اباالقاسم! تو ازکسانی بودی که به پیمان خود وفادار هستند و عهدشکنی نمی کنند؛ تو، از کسانی بودی که فرمان خدا را اجرا می کنند و از پروردگارشان می ترسند؛ سپس این شعر را سرود:

فتـي كـان يحميـه من الـذل سيفه و يكـفـيـه سـوءات الامور اجـتنابها

«جوانی بود که شمشیرش، او را از ذلت و خواری حفاظت می کرد و از بدیها دوری می گزید».

آنگاه نگاهی به ربیع، دربان منصور کرد و به او گفت: به ارباب خود بگو از مصیبت و رنج ما مدت زمانی گذشته و به همان اندازه از ناز و نعمت تو نیز مدتی سپری شده است و میعادگاه همه روز دیدار با خداست!

عباس بن احنف یا عماره بن عقیل، شعری به همین مفهوم سورده است:

فـإن تلحـظي حالي و حالـك مـرة بنظـرة عيـن عن هوي النفس تحجب

«اگر با یک نگاه، یک بار به حالت من و حالت خود نگاه کنی، از هوا و هوس و میل نفس باز داشته می‌شوی».

نجد كل يوم مر من بـؤس عيشتـي يمـر بيـوم من نعـيـمك يـحـسب

«خواهیم یافت که هر روزی که از بدبختی من می گذرد، یک روز از ناز و نعمت تو کم می‌شود».

اکنون هارون الرشید کجاست؟ جعفر برمکی کجا می‌باشد؟ قاتل کجاست و مقتول کجا؟ کجاست امیر و کجاست مأمور؟ کجاست کسی که روی تخت خود نشسته بود و دستور صادر می کرد؟ و کجاست کسی که کشته شد و به در آویخته گردید؟ چیزی نمانده

و همه چیز، تمام شده است و خداوند، در روزی که هیچ تردیدی در آمدن آن نیست، همه آنهارا جمع خواهد کرد؛ در آن روز هیچ ستمی، صورت نمی گیرد؛ ﴿ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾ ﴾ «علم قیامت نزد پروردگارم در کتابی است؛ پروردگارم، گمراه نمی‌شود و فراموش نمی کند».

﴿ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٦﴾ ﴾ «روزی که مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان بلند می‌شوند». ﴿ يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ ﴿١٨﴾ ﴾ «در آن روز عرضه می‌شوید و هیچ چیز پنهانی از ما پوشیده نمی ماند».

به یحیی بن خالد برمکی گفته شد: آیا می‌دانی علت این مصیبت چه بود؟ گفت: شاید سبب آن دعای مظلومی بود که در تاریکی شب بالا رفته بود و ما از آن غافل بودیم. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر به مصیبت گرفتار شد. او در زندان چنین سرود:

خرجنا من الدنيا و نحن من أهلها فلسنا من الأموات فيها و لا الأحياء

«ما از دنیا بیرون آمده ایم و حال آنکه از اهل آن هستیم؛ پس ما، نه ازمردگان هستیم و نه از زندگان».

اذا دخل السجان يوماً لحاجة عجبنا و قلنا: جاء هذا من الدنيا

«وقتی زندانبان، به خاطرکاری وارد زندان می‌شود، ما تعجب می کنیم و می گوییم: این شخص، از دنیا آمده است».

و نفرح بالرؤيا فجل حديثنا إذا نحن أصبحنا الحديث عن الرؤيا

«و از خواب دیدن خوشحال می‌شویم و بیشتر صحبت ما وقتی که صبح می کنیم، از خوابهایی است که در شب دیده ایم».

فإن حسنت كانت بطيئاً مجيئها و إن قبحت لم تنتظر و أتت سعيا

«اگرخواب خوبی باشد، مصداق آن، خیلی دیر و بسیار آهسته پدیدار می‌شود واگر خواب بدی باشد، خیلی زود راست می‌شود و مصداق می یابد».

آخرین بیت که در آن، مفهوم خوشبینی و بدبینی به چشم می‌خورد، مرا به یاد شعر یکی از شعرا انداخت که در کتاب (**البغال**) جاحظ آمده است:

إذا مـا بريد الـحـي أقـبـل نحونا ببـعـض دواهـي الـدهـر فأسـرعا

«وقتی پیام آور به همراه برخی از مصیبتهای روزگار، به سوی ما متوجه می‌شود، بسیار شتابان می آید».

فإن كـان شـراً سـار يومـاً و ليلة وإن كـان خـيراً قـصد السـير أربعاً

«اگر شر و بدی، همراهش باشد، در یک شب و روز خودش را می‌رساند و اگر خیر و خوبی به همراه داشته باشد، آهسته می آید و آمدنش، چهار روز طول می کشد».

یکی از پادشاهان، حکیمی از حکمای خود را به زندان انداخت؛ حکیم، برای او نامه ای نوشت و گفت: هر لحظه ای که می گذرد، مرا به موفقیت و نجات نزدیکتر می‌کند و تو را به بلا و مصیبت نزدیکتر می نماید و به تو بدبختی و نکبت ، نوید داده شده است.

ابن عباد پادشاه اندلس زمانی به بلا و مصیبت گرفتار شد که خوشگذرانی و انحراف بر او چیره شده بود و کنیزان زیادی در خانه اش بودند و صدای طبل و موسیقی و ترانه در خانه اش غوغا می‌کرد. او، برای مقابله با دشمنان رومی خود، از ابن تاشفین پادشاه مغرب کمک خواست؛ ابن تاشفین از دریا عبور کرد و به یاری ابن عباد شتافت. پس از آنکه ابن تاشفین توانست دشمن ابن عباد را شکست دهد، ابن عباد در میان کاخها و باغهای سرسبز از او پذیرایی کرد، اما ابن تاشفین چون شیری گرسنه چشم به ورودیها و خروجیهای شهر دوخته بود. چون او در دلش قصد دیگری داشت؛ ابن تاشفین پس از سه روز به این ضعیف حمله نمود، ابن عباد را دستگیر کرد و پادشاهی اش را از دست او گرفت، کاخهایش را ویران کرد و باغهایش را به تباهی کشانید و او را اسیر نمود و با خودش به شهر (اغمات) برد. ﴿ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ ﴾ «و این روزها را بین مردم به چرخش در می‌آوریم».

بالاخره ابن تاشفین حکمرانی را به دست گرفت و ادعا کرد که اهل اندلس، خودشان او را خواسته و دعوت کرده اند. روزها همچنان می گذشت تا اینکه روزی دختران ابن عباد

برای ملاقات او به زندان رفتند. دختران ابن عباد، سرلخت و پابرهنه و غم زده و با چهره هایی سیاه و گرسنه برای ملاقات پدرشان رفته بودند؛ وقتی که اودخترانش را دید، اشک از چشمانش سرازیر شد، به گریه افتاد و گفت:

فيما مضـــي كنـت بالأعيـاد مسرورا فســاءك العيـد فـي أغمات مأسورا

«در گذشته در عیدها شادمان بودی و اینک در زندان اغمات چه عید بدی داری»!

تـــري بنـاتـك فـي الأطـمار جائعة يغـــزلن للنـــاس ما يـملكن قطميـرا

«دخترانت را گرسنه و با لباسهای کهنه می بینی که برای مردم نخ می بافند و هیچ چیزی ندارند».

بـرزن نحـوك للـتسليـــم خـاشـــعة أبصـــارهـن حـسيـــرات مـكاسيـرا

«نزدت آمده اند تا به تو سلام کنند در حالیکه اندوهگین و شکست خورده اند».

يطـــأن فـي الطيـن و الأقـدام حافية كـأنهـا لـم تـطأ مســكا و كـافورا

«پابرهنه روی گل و خاک راه می روند گویا هیچ وقت بر مشک و کافور قدم نگذاشته اند».

پس از آن شاعری به نام ابن لبانه نزد ابن عباد آمد و گفت:

تنـشق ريـــاحيـن الســـلام فـإنـمـا أصـــب بـها مسـكاً عليـك و حنتما

«بوهای سلام را ببوی؛ من به رویت مشک و عطر می ریزم».

و قل مجـازاً إن عـدمـت حـقـيـقـتـاً بأنـــك ذونـعـمـي فـقد كنت منعما

«اگر حقیقتاً دارای نعمت نیستی، مجازاً بگو: که دارای نعمت هستی، چون تو دارای نعمت بوده ای».

بكاك الحيـا و الريـح شقـت جيوبهـا علـيها وتـــاه الرعـد باسمـك معلما

«شرم و حیا، برایت گریست و باد، گریبان پاره کرد و رعد به نام تو با افتخار غرید».

این قصیده زیبا را ذهبی آورده و ستوده است.

ترمذی از عطاء و از عایشه رضی الله عنهما روایت می‌کند که عایشه رضی الله عنها، از

کنار قبر برادرش عبدالله رضی الله عنه که در مکه به خاک سپرده شده، عبور کرد، ایستاد و به او سلام نمود و گفت: ای عبدالله! من و تو همان گونه هستیم که متمم در شعر سروده است:

و كنا كندماني جذيمة برهة من الدهر حتي قيل لن يتصدعا

«و ما، روزگاری چنان صمیمی بودیم که دو شاخه و دارای یک ریشه بودیم تاجایی که می گفتند: اینها هرگز جدا نخواهند شد».

و عشنا بخير في الحياة و قبلنا أصاب المنايا رهط كسري و تبعاً

«زندگی را با خوبی گذراندیم و قبل از ما مصیبتها، قوم کسری و تبع را فرا گرفته است».

فلما تفرقنا كأني و مالكاً لطول اجتماع لم نبت ليلة معا

«وقتی از هم جدا شدیم، گویا من و مالک یک شب نیز با هم نبوده ایم».

سپس عایشه رضی الله عنها گریست و با قبر برادرش خداحافظی نمود.

عمر رضی الله عنه به متمم بن نویره گفت: ای متمم! سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست، دوست داشتم، شاعر بودم و در مرثیه برادرم زید رضی الله عنه شعر می سرودم؛ سوگند به خدا وقتی باد، از سمت نجد می وزد، احساس می‌کنم بوی زید را می‌آورد. زید قبل از من مسلمان شد و هجرت کرد و قبل از من کشته شد؛ سپس عمر رضی الله عنه گریه کرد.

متمم می‌گوید:

لعمري لقد لام الحبيب علي البكا حبيبي لتذراف الدموع السوافك

«به جانم سوگند که دوست، دوستم را به خاطر گریه کردن و ریختن اشک، ملامت و سرزنش کرد».

فقال: أتبكي كل قبر رأيته لقبر ثوي بين اللوي فالدكادك

گفت: آیا به خاطر قبری که بین تپه های شن و زمین ناهموار، جای گرفته است، هر قبری را که ببینی، گریه می‌کنی؟

فقلت له أن الشجي يبعث الشجي فدعني فهذا كله قبر مالك

«به او گفتم: غم و اندوه، غم به بار می‌آورد وانسان را به یاد مصیبت می اندزد؛ پس مرا

بگذار، اینها همه قبر مالک هستند».

بنی احمر در اندلس گرفتار بلا شدند؛ شاعر ابن عبدون، برای دلداری آنها چنین سرود:

الـــدهر يفجـع بعد العـين بالأثـر فمـا البكاء علي الأشباح و الصور

«روزگار، بوسیله بلا همه چیز را با خاک یکسان می‌کند، پس گریه کردن برای اشباح و عکسها چه فایده ای دارد»؟

أنهاك أنهاك لا آلوك موعـــظة عن نومة بين ناب الليث و الظفـر

«هیچ موعظه ای را از تو دریغ نمی دارم و تو را به شدت از این باز می دارم که درمیان چنگ و دندان بخوابی».

وليتها إذا فـــدت عمراً بخارجـة فدت علياً بمن شاءت من البشـر

«ای کاش وقتی کسی دیگر را بلاگردان می‌کرد، هر کس از انسانها را که می‌خواست، بلاگردان و فدای علی می‌نمود».

﴿ فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا ﴾ «وقتی فرمان ما، رسید آن را زیر و رو کردیم». ﴿ إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِ ﴾ «بی گمان مثال زندگی دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم؛ پس گیاهان زمین از آنچه مردم و حیوانات می‌خورند، بوسیله آن آب زنده شدند تا اینکه زمین، آراسته گردید و اهل زمین گمان بردند که می‌توانند از آن استفاده ببرند، پس ناگهان فرمان ما شب یا روزی در رسید و آن را نابود کردیم چنانکه گویا دیروز نبوده است».

پیامدهای زودرس رضامندی

﴿ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ ﴾ «خداوند، از آنها راضی است و آنها، از او خشنودند».

رضامندی، ثمرات ایمانی فراوانی دارد که فرد راضی، به وسیله آن به بالاترین مقامها دست می یازد و در نتیجه یقین و باور او، راسخ می‌شود و بدین سان در گفتار و کردار و حالات خود صادق خواهد بود.

کمال بندگی، در اتفاقات ناگوار نمایان می‌شود؛ زیرا اگر فقط اتفاقاتی برای انسان رخ دهد که دوست دارد، به کمال بندگی نرسیده و گویا از عبودیت و بندگی کامل، بدور است. مفاهیم بندگی از قبیل: صبر، رضامندی، زاری و نیازمندی و کرنش و فروتنی و. . تحقق نخواهند یافت و بندگی به کمال نخواهد رسید، مگر آنکه برای انسان، اتفاقات ناگواری رخ دهد؛ مسئله ، این نیست که انسان به آنچه دوست دارد، راضی باشد؛ بلکه شرط، این است که به اتفاقات ناخوشایند و ناگوار رضایت داشته باشد. بنده حق ندارد که درتقدیر و فیصله الهی از سوی خودش حکم کند و به هرچه می‌خواهد راضی باشد و از هر چه نمی‌خواهد، ناخشنود. انسانها، خودشان اختیاری ندارند؛ بلکه اختیار همه از آن خداست و خداوند، بهترمی‌داند و بالاتر و بزرگتر است. چون خداوند، غیب را می‌داند و از اسرار آگاه است و سرانجام کارها بر او پوشیده نیست.

رضامندی در مقابل رضامندی

انسان باید بداند که نتیجه راضی بودن او از پروردگارش در همه حالات، خشنود بودن پروردگار از او خواهد بود. پس هرگاه بنده به روزی کم راضی باشد، خداوند، به عمل کم او راضی خواهد بود و هرگاه در همه حالات از پروردگارش راضی باشد، خیلی زود به رضایت پروردگار دست می یابد.

از اینرو به انسانهای مخلص نگاه کنید که چگونه خداوند، تلاش و عمل اندک آنها را پذیرفته و پسندیده است؛ چون‌آنها از او راضی بوده و او هم از آنها راضی است؛ بر خلاف منافقان که خداوند، عمل اندک و زیادآنها را نپذیرفته است؛ زیرا آنها، رضامندی خداوند و آنچه را که او فرموده، نپسندیده اند؛ در نتیجه خداوند، اعمالشان را نابود و بی پاداش کرده است.

نارضایتی، بهره انسان ناراض است

نارضایتی، دروازه غم و اندوه، ناراحتی، بدحالی و تشویش خاطر و گمان ناشایست داشتن در مورد خداست. رضامندی، انسان را از تمام تنگناها نجات می‌دهد و دروازه بهشت دنیا را قبل از آخرت برای او می گشاید. آرامش روانی را نمی‌توان با ایستادگی در برابر تقدیر فراهم کرد؛ بلکه با تسلیم شدن و پذیرفتن است که آرامش به دست می آید. چون تدبیرکننده امور، باحکمت است و درتقدیر و فیصله اش متهم قرار نمی گیرد. همواره داستان ابن راوندی فیلسوف هوشیار والبته ملحد رابه خاطر می‌آورم. او، فقیر بود؛ فرد بیسوادی را دید که دارای ثروت زیاد و کاخهای مجلل و با شکوهی بود؛ نگاهی به آسمان دوخت و گفت: من، فیلسوف دنیا هستم و در فقر زندگی می‌کنم و این، جاهلی نادان است و این قدر ثروت دارد؛ این، تقسیمی بیجا و ستمگرانه است. اینجا بود که خداوند متعال، به ذلت و بدبختی و فقر او افزود. ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است و آنها یاری نمی‌شوند».

فواید رضامندی

رضامندی، به انسان آرامش و ثبات می‌بخشد و به دل، هنگام اضطراب و تردید، به وسیله وعده الهی و وعده پیامبرش، اعتماد می‌بخشد؛ بدین سان دل، با زبان حال می‌گوید: ﴿ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ﴿٢٢﴾ ﴾ «این، آن چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده اند و خدا و پیامبرش راست گفتند و به آنها جز ایمان و تسلیم نیفزود».

ناخشنودی، باعث اضطراب و انحراف، بی ثباتی و تردید و بیماری قلب میگردد و بدین ترتیب انسان، همواره آشفته، ناخشنود و سرکش می ماند و با زبان حال میگوید: ﴿ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ﴿١٢﴾ ﴾ «خدا و پیامبرش ، فقط به ما وعده فریب دادند»!

آنهایی که چنین دلهایی دارند، اگر حق به جانب آنها باشد، با یقین و درحالی که به آن تن می‌دهند، به سوی آن می آیند و اگر از آنها خواسته شود که حق کسی را بازپس دهند، روی برمی گردانند؛ اگر خیری به آنها برسد، آرام می گیرند و اگر فتنه ای به آنان برسد، روی بر می تابند. چنین کسانی، دنیا و آخرت را ازدست داده اند. ﴿ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ﴾ «این، زیان آشکار است».

رضامندی، آرامش را برای انسان به ارمغان می‌آورد؛ هیچ چیز برای انسان از آرامش سودمندتر نیست؛ هرگاه انسان آرامش می یابد، حالاتش نیز بهتر می‌شود و کارش، سامان می گیرد.

ناخشنودی، انسان را از آرامش دور می نماید. هرگاه آرامش، از وجود انسان بیرون برود، شادی و امنیت و زندگی خوب نیز از کوی حیاتش، رخت بر می بندد. آرامش، یکی از بزرگترین نعمتهای خدا بر بنده است که ثمره رضامندی از پروردگار هستی در تمام حالات می‌باشد.

ناخشنودی، فایده ای ندارد

نارضایتی یا به خاطر این است که چیزی را که دوست داشته و می‌خواسته، از دست داده و یا بدین خاطر است که به بلایی گرفتار شده که او را ناخشنود و ناراحت می نماید. پس هرگاه بنده، یقین کند که آنچه که به او رسیده، چنین نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که به او برسد، درک می‌کند که ناخشنود بودن او، فایده ای ندارد و تنها فایده اش، این است که آنچه را که برای او سودمند است، از دست می‌دهد و چیزی را که به زیانش می‌باشد، به دست می‌آورد. در حدیث آمده است: «قلم به آنچه با آن برخورد خواهی کرد، رفته است. ای ابوهریره! قضا و تقدیر، انجام شده، تقدیرها نوشته شده، قلمها برداشته شده و کاغذها خشکیده اند».

رضامندی، دروازه سلامتی است

رضامندی، دروازه سلامتی را به روی انسان می گشاید، دل او را سالم می‌کند و آن را از فریبکاری، فساد، کینه و تنفر پاک می گرداند. تنها کسی ازعذاب خداوند نجات می یابد که با قلبی سالم نزد خدا حاضر شود. دل سالم، همان دلی است که از شبهه و شک و شرک پاک باشد و شیطان و لشکریانش نتوانند در آن دخالتی بکنند یا به آن وعده و وعیدی بدهند. در چنین دلی، چیزی جز خدا نیست؛ ﴿ قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ ﴿٩١﴾ ﴾ «بگو: خداوند، تورات را نازل کرده؛ سپس آنها را بگذار تا در دروغ و فریبشان سرگرم شوند».

دلی که دستخوش شیطان قرار بگیرد، سالم ماندن آن از ناخشنودی محال است؛ هرچه بنده بیشتر به تقدیر و قضای الهی راضی باشد، دلش سالمتر خواهد بود. پلیدی و فساد و فریبکاری، با ناخشنودی همراه است و سلامت قلب و نیکویی و مهربانی آن با رضامندی همراه می‌باشد. همچنین حسادت و کینه ورزی، از نتایج ناخشنودی است. سالم بودن دل از کینه ورزی، از ثمرات رضامندی است. پس رضامندی، درخت پاکی است که با آب اخلاص در باغ توحید آبیاری می‌شود، ریشه آن ایمان و شاخه هایش، اعمال صالح هستند و ثمره آن، چشیدن شیرینی ایمان است. در حدیث آمده است: «هرکس، به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمدﷺ به عنوان پیامبر راضی باشد، شیرینی ایمان را می چشد». همچنین در حدیث آمده است: «در وجود هر کس سه چیز باشد، شیرینی ایمان را خواهد یافت. . »

ناخشنودی، دروازه شک به خدا، تردید در قضا و تقدیر و دودلی نسبت به حکمت و علم الهی را به روی انسان می گشاید. کمتر اتفاق می افتد که شک و تردید به دل انسان ناخشنود راه نیابد و دردل او نجوشد، گرچه احساس نکند. پس اگر او خودش را مورد بازبینی قرار دهد، خواهد دید که باور و یقین او، معیوب و ناقص است؛ زیرا رضامندی و یقین، دو برادر همراه هستند و شک و ناخشنودی در کنارهم قرار دارند. مفهوم حدیث پیامبرﷺ که در ترمذی روایت شده، همین است که می فرماید: «اگر توانستی با رضامندی و یقین عمل کنی، پس چنین کن؛ اگر نتوانستی پس بدان که در صبر و شکیبایی بر آنچه که انسان نمی‌پسندد، خیر فراوانی نهفته است».

افرادی که از تقدیر و حکم الهی ناخشنودند، از درون خشمگین می‌باشند؛ آنها گرچه چیزی نگویند، اما پرسشها و اشکالات زیادی با خود دارند. پرسشهایی از این قبیل که چرا چنین شد؟ چگونه اینطور می‌شود؟ و چرا این اتفاق افتاد؟

رضامندی، توانگری و آسایش است

هرکس که دلش، آکنده از رضامندی از تقدیر الهی باشد، خداوند دل او را سرشار از توانگری و آسایش و قناعت می گرداند و دلش را برای محبت خویش و بازگشت به سوی او و توکل کردن به او خالی می نماید. هرکس از رضامندی بی بهره باشد، دلش آکنده از چیزهایی می‌شود که مخالف این امر هستند و از آنچه که سعادت و رستگاری او را تضمین می نماید، روی برتافته، به امور دیگری مشغول می گردد.

خلاصه اینکه رضامندی، دل را برای خدا خالی می گرداند و ناخشنودی از تقدیر و دستورات الهی، دل را از محبت خدا خالی می نماید؛ فرد ناخشنود، زندگی خوبی ندارد و آرامش نمی یابد؛ او، احساس می‌کند که مصیبتها و رنجهایش، فراوانند و حق او، بیش از اینهاست؛ اما پروردگارش، او را محروم کرده، به او اندک داده، او را به بلا گرفتار نموده و او را رنجور و درمانده کرده است. !! چنین کسی، چگونه می‌تواند راحت و آرام باشد و چگونه زندگی می‌کند؟ ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسۡخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضۡوَٰنَهُۥ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴿٢٨﴾ ﴾ «این، به خاطر آن است که آنها از آنچه که خدا را ناخشنود می‌کند، پیروی کردند و خشنودی خدا را ناپسند دانستند. ازاینرو خداوند، اعمالشان را نابود گرداند».

ثمره رضامندی، سپاسگزاری و شکر است

نتیجه رضامندی، شکر است. شکرگزاری، از بزرگترین مقامات ایمان و بلکه حقیقت ایمان است و کسی که ازاحکام، نعمتهای الهی و تدبیر و کار او راضی نیست، شکرخدا را به جا نمی‌آورد؛ پس بنده سپاسگزار، بیش از همه آسوده خاطر است و نسبت به دیگران حالت بهتری دارد.

ثمره ناخشنودی، ناسپاسی است

ناخشنودی از تقدیر و احکام الهی، ناسپاسی را به دنبال خواهد داشت و گاهی باعث می‌شود تا انسان به خداوندی که نعمت بخشیده، کفر بورزد. پس هرگاه بنده، در همه حالات از پروردگارش راضی گردد، این باعث می‌شود تا شکر خدا را ادا نماید و از کسانی باشد که از خدا راضی هستند و شکر او را به جا می‌آورند. هرگاه انسان ازتقدیر و احکام الهی راضی نباشد، از جمله ناخشنودان خواهد بود و راه کافران را در پیش خواهد گرفت. انحراف در باورها و عقاید و خلل در ادیان، برخاسته از این است که بسیاری از بندگان، می‌خواهند که پروردگار باشند، بلکه بر ضد پروردگارشان اظهار عقیده می‌کنند و هر آنچه می‌خواهند علیه او روا می دارند: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ﴾ «ای مؤمنان! خود را برخدا و پیامبرش مقدم نکنید».

ناخشنودی، دام شیطان است

اغلب، شیطان به هنگام ناخشنودی و شهوت بر انسان چیره می‌شود و آنجاست که او را شکار می‌کند؛ بویژه وقتی ناخشنودی انسان، ریشه دار و قوی باشد. زیرا در آن وقت، انسان، چیزهایی به زبان می‌آورد که خداوند را خشمگین می‌کند، کارهایی انجام می‌دهد که خدا، نمی‌پسندد و اراده هایی می‌کند که خدا دوست ندارد. بنابراین پیامبرﷺ هنگام مرگ فرزندش ابراهیم گفت: «دل، اندوهگین است و چشمها، اشک می ریزند و ما چیزی نمی‌گوییم جز آنچه پروردگارمان را خشنود می نماید».

مردن فرزند، یکی از مواردی است که باعث می‌شود تا بنده از تقدیر و قضای الهی اظهار ناخشنودی و تنفر نماید. از اینرو پیامبرﷺ به همه آموزش داد که در چنین موقعیتی- که بیشتر مردم ناراحت می‌شوند و حرفهایی می‌زنند که خدا نمی‌پسندد و کارهایی می‌کنند که خدا دوست ندارد- چیزی نگویند مگر آنچه که پروردگارشان را راضی می‌کند. اگر بنده در تقدیری که دوست ندارد، به سه چیز نگاه کند، مصیبت برایش آسان خواهد بود:

نخست: بداند که خداوندی که این چیز را برای او مقدر نموده، حکیم است و مصلحت

بنده و آنچه را که به سود اوست، بهتر می‌داند.

دوم: به پاداش بزرگ خداوندی نگاه کند که وعده داده که به هر کس از بندگانش که به مصیبتی گرفتار آید و شکیبایی ورزد، پاداش خواهد داد.

سوم: بداند که حکم و فرمان از آنِ خداست و تسلیم شدن در برابر خواست خدا و تن دادن به آن، از آنِ بنده است؛ ﴿ أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَ ﴾ «آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟»

رضامندی، هوا و هوس را از وجود انسان بیرون می کند

رضایت از تقدیر، باعث می‌شود تا هوا و هوس از قلب انسان بیرون برود؛ از اینرو کسی که از تقدیر خداوند راضی باشد، هوای نفسش، تابع خواست خداوند می گردد. یعنی در پی چیزی قرار می گیردکه پروردگارش دوست می دارد و می‌پسندد. پس رضامندی از حکم و قضای الهی و پیروی کردن از هوای نفس هرگز در دل جمع نمی‌شوند و اگر، هم قسمتی از رضامندی و هم قسمتی از هوای نفس در دل باشد، دل از آنِ همان خواهد بود که بیشتر در دل جای گرفته است.

إن كـــان رضـاكم في سهري فسـلام اللّـه عـلي وســني

«اگر رضایت شما در بیداریم می‌باشد، پس با چرت زدن خداحافظی می‌کنم».

﴿ وَعَجِلۡتُ إِلَيۡكَ رَبِّ لِتَرۡضَىٰ ﴿٨٤﴾ ﴾ «پروردگارا! به سوی تو شتافتم تا راضی شوی».

إن كان سركم ما قال حاسدنا فما لجرح إذا أرضاكمو ألم

«اگر گفته دشمن ما، شما را شاد می‌کند، پس بدانید زخمی که شما را خشنود می‌کند، دردناک نیست».

نکته

«هنگام خوشی و آسایش خدا را بشناس تا خدا نیز تو را در سختیهایت بشناسد». یعنی با انجام عبادت خداوند و شکرگزاری نعمتهایش و با شکیبایی به هنگام تلخیهایی که او مقدر

می نماید و با پناه بردن صادقانه به او هنگام نزول بلا، خودت را به او نزدیک کن و خود را محبوب او بگردان. به عبارت دیگر، هنگام امنیت و رفاه و نعمت و تندرستی، به عبادت خدا پایبند باش و در راه او انفاق کن تا نزد او با این چیزها متصف و معروف شوی. بدین سان او نیز تو را در سختیهایت می‌شناسد؛ یعنی سختیها را از تودور می نماید، از هر تنگنایی راه برون رفتی برای تو پدید می‌آورد و هر غم و اندوهی را دور می نماید؛ چون تو، خودت را پیشتر به او نزدیک کرده و او را شناخته ای. شایسته است که بنده، رابطه قلبی خاصی با پروردگارش داشته باشد؛ طوری که او را نزدیک احساس نماید تا با احساس نزدیکی به او، از دیگران بی نیاز باشد. همچنین در خلوت و تنهایی اش با او انس بگیرد و شیرینی ذکر، دعا، مناجات و عبادت او را احساس نماید. بنده همواره در سختیها و مشکلات دنیا و بزرخ و قیامت قرار خواهد گرفت. پس اگر بین او و پروردگارش، رابطه و معرفتی ویژه باشد، خداوند، در دنیا و در برزخ و قیامت او را کافی است و او را نجات خواهد داد.

چشم پوشی از لغزشهای برادران

﴿ خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ ﴾ «عفو را پیشه کن و به معروف امر نما و از جاهلان روی بگردان».

اگر بیشتر رفتارهای برادرت را می‌پسندی، شایسته نیست که به خاطر یک یا دو رفتار نادرست، به او بی علاقه باشی؛ چون اشتباه اندک، قابل بخشش است و کمال، همواره کاستیهایی دارد. کندی می گوید: چگونه می‌خواهی که دوست تو یک رفتار داشته باشد با اینکه او، دارای چهار طبیعت می‌باشد؟! بااینکه نفس انسان در اختیار و تحت تدابیر اوست، اما از تمام خواسته های انسان، اطاعت نمی کند . پس چگونه امکان دارد نفس کسی دیگر در همه چیز مطیع انسان باشد؟

﴿ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبۡلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ ﴾ «پیش از آن اینگونه بودید؛ پس خداوند، بر شما منت نهاد». ﴿ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾ ﴾ «پس از پاک

بودن خود سخن مگویید؛ او، کسی را که تقوا پیشه کرده، بهتر می‌شناسد».

همین کافی است که برادرت در بیشتر موارد طبق میل تو می‌باشد. ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: رنجشی که از برادرت به تو می‌رسد، بهتر از آن است که برادری نداشته باشی. چه کسی می‌تواند، جای برادرت را پر کند؟

شعرا در همین باره اشعاری سروده اند. ابوالعتاهیه می‌گوید:

أأخي من لك من بني الد نيا بكل أخيك من لك

«برادرم! چه کسی در دنیا جای برادرت را خواهد گرفت»؟

فاستبق بعضك لا يمل ك كل من لم تعط كلك

«پاره وجودت را نگاه دار، کسی که تمام وجودت را به تو نمی‌دهد ، نباید تو را خسته نماید».

و ابوتمام طائی می‌گوید:

ما غبن المغبون مثل عقله من لك يوماً بأخيك كله

«به انسان زیان دیده هیچ چیزی به اندازه عقلش، زیان نمی‌رساند و هیچ روزی نیست که برادرت، تمام خوبیها را در خود داشته باشد».

بعضی از حکما گفته اند: توقع انصاف از دیگران، خودش کم انصافی است. همچنین گفته اند: ما که از خودمان راضی نشده ایم، چگونه از دیگران راضی می‌شویم؟!

نباید مشاهده عیبی کوچک در شخصی که رفتار او را پسنیده و فضل و عقل او را شناخته ای، باعث شود تا تو نسبت به او بی علاقه گردی؛ تو، هرگز کسی را نخواهی یافت که هیچگونه عیبی نداشته باشد و هیچ گناهی از او سر نزند. پس او را با دید رضامندی بنگر و از روی هوای نفس در مورد او قضاوت مکن. زیرا اگر اندکی او را بسنجی و بیازمایی، به خواسته ات دست خواهی یافت و خواهی توانست نسبت به فرد گناهکار و خاطی مهربان باشی. شاعر می‌گوید:

و من ذا الذي ترضي سجاياه كلها كفي المرء نبلا أن تعد معايبه

«چه کسی وجود دارد که تمام خصلتهای او مورد پسندت باشد؟ برای شرافت شخص،

همین کافی است که عیبهای او، اندک و قابل شمارش باشد».

و نابغه ذبیانی می‌گوید:

و لست بمستبق أخا لاتلمه علي شعث أي الرجال المهذب

«تو که بر همه کس، خرده می گیری، هیچ برادری برای خود نگه نمی داری؛ آیا شخص کاملی وجود دارد که هیچ عیبی نداشته باشد»؟

اینکه نباید بر دیگران خرده گیری کرد، با سخن پیشین ما در تعارض قرارندارد که باید دوست را آزمود و ویژگیهای او را امتحان کرد. زیرا اشتباهات کوچک، قابل گذشت هستند. اگر از دوستت لغزش یا اشتباهی مشاهده نمودی و دیدی که مدت زمان اندکی، مرتکب آن اشتباه شد، زود قضاوت نکن و تا در مورد تغییر رفتارش، یقین نکرده ای، نگران و بدبین مشو و این را طبیعی بدان. زیرا انسان گاهی از توجه به خودش که خصوصی ترین حریم اوست، غافل می ماند و این، بدین معنا نیست که او با خودش دشمن می‌باشد یا از خودش خسته شده است.

حکما گفته اند: نباید تنها یک گمان، رابطه تو را با دوستی خراب کند که از روی یقین به شایستگی اش، با او دوست شده ای. جعفر بن ابی محمد به فرزندش گفت: فرزندم! هر یک از برادرانت که سه بار بر تو خشم گرفت و در عین حال در مورد تو چیزی جز حق نگفت، او را به عنوان دوست خود نگاه دار.

حسن بن وهب می‌گوید: یکی از حقوق دوستی، این است که برادران را ببخشی و اگر کوتاهی و لغزشی از آنها سر زد، چشم پوشی نمایی.

خدای متعال می فرماید: ﴿ فَٱصۡفَحِ ٱلصَّفۡحَ ٱلۡجَمِيلَ ﴿٨٥﴾ ﴾ «و با گذشتی زیبا درگذر کن».

علی رضی الله عنه درباره این آیه می‌گوید: منظور، این است که انسان، بدون سرزنش کردن راضی باشد.

ابن رومی می‌گوید:

هم الناس والدنيا ولا بد من قذي يلم بعين أو يكدر مشربا

«آنها مردم و دنیا هستند و از خاشاکی که در چشم برود یا آب را مکدر نماید، چاره ای نیست.

و من قلة الأنصاف أنك تبتغي الـ ـمهذب في الدنيا و لست المهذبا

«این، از کم انصافی است که تو در حالی در جستجوی انسان بی عیبی باشی که خودت بی عیب نیستی».

﴿ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا ﴾ «اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نمی بود، هیچکس از شما پاک نمی‌شد».

تـريـد مهـذباً لا عيـب فـيـه و هـل عـود يفوح بلا دخـان

«تو فرد پیراسته و بدون عیبی را می‌خواهی؛ آیا تا کنون چوب عودی را دیده ای که بوی خوب بدهد بی آنکه دود از آن بلند نشود»؟

﴿ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾ ﴾ «از پاک بودن خود سخن مگویید. زیرا خدا کسی را پرهیزگارتر است بهتر می‌شناسد».

تندرستی و فراغت

نباید تندرستی و وقت خود را با کوتاهی کردن در اطاعت پروردگار، از دست بدهیم. از اینرو تندرستی و فراغت خود را فرصتی برای تلاش و کار بدان؛ چون همیشه زمان تلاش و کار، فراهم نیست و آنچه از دست رفته جبران نمی‌شود. بیکاری، سبب انحراف یا باعث پشیمانی می گردد و تنهایی، تأسف خوردن یا فکر و خیال را به دنبال دارد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: بیکار نشستن مردان، سبب غفلت می گردد و بیکاری زنان، باعث طغیان شهوت می‌شود.

بزرگمهر می‌گوید: اگر کار، انسان را خسته می‌کند، بیکاری، انسان را به فساد و تباهی می کشاند.

یکی از حکما می‌گوید: از تنهایی بپرهیزید؛ زیرا تنهایی، عقل را فاسد و کار آسان را

پیچیده می‌کند.

یکی دیگر از حکما می‌گوید: روز خود را بی فایده مگذران و مالت را بیهوده تلف مکن؛ چون عمر، کوتاهتر از آن است که بی فایده صرف شود و مال، کمتر از آن است که بیهوده خرج گردد و عاقل، بزرگتر از آن است که روزهایش را در کارهایی بگذارند که برای او فایده ای ندارد و اموالش را در راهی خرج کند که برایش پاداش و مزدی ندارد.

بهتر از تمام اینها، گفته عیسی علیه السلام است که می‌گوید: نیکویی در سه چیز است: سخن، نگاه و سکوت. پس سخن هر کس، چیزی غیر از ذکر خدا باشد، یاوه گویی کرده و هر کس، نسنجیده نگاه کند، به خطا رفته و هرکس، بدون فکر سکوت نماید، کار بیهوده ای کرده است.

خداوند، کارساز مؤمنان است

بنده، بشدت به معبود و مولایی نیاز دارد که توانا، یاریگر، حکمران و ماندگار باشد.

تنها کسی که دارای چنین صفاتی است، خداوند یگانه و یکتا می‌باشد که بر همه چیز فرمانروایی می‌کند. در جهان هستی جز خداوند متعال، کسی دیگر وجود ندارد که بنده، در پناه او آرام بگیرد و با روی آوردن به سوی او لذت ببرد. پس خداوند، پناهگاه کسانی است که در ترس و هراسند و فریادرس کسانی است که از او کمک می جویند: ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ «آنگاه که از پروردگارتان یاری می جستید، پس او دعای شما را اجابت نمود». ﴿ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ ﴾ «و خداوند پناه می‌دهد و کسی را نمی‌توان از عذاب او پناه داد». ﴿ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ﴾ «آنها ، کارساز و شفاعت کننده ای جز خداوند ندارند».

هرچند ممکن است کسی که غیر خدا را می‌پرستد، معبودش را دوست بدارد و در دنیا به نوعی دوستی، مودت و لذت، دست یابد، اما این پرستش و محبت، برای او از غذای مسمومی که لذیذ است، زیانبارترخواهد بود. ﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَـٰنَ

﴿ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢﴾ «اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از الله می بودند، زمین وآسمان تباه می‌شد؛ پس پاک است خداوند که پروردگار عرش است از آنچه در مورد خداوند بر زبان می رانند».

پایداری آسمان و زمین، بدین خاطر است که معبود راستین، فرمانروای آنها می‌باشد. خدایان دیگری که غیر از الله پرستش می‌شوند، خدای واقعی نیستند؛ چون خداوند، همتا و همانندی ندارد و اگر معبودان دیگری غیر از الله یکتا و یگانه وجود داشتند، آسمان و زمین، نابود می‌شد.

بدون تردید بنده، به خدا، معبود، مولا و یاورش نیازمند است و این، یعنی ارتباط فانی با باقی؛ یعنی رابطه ضعیف با قوی؛ یعنی پیوند نیازمند با بی نیاز. کسی که الله را به یگانگی نپرستد، چیزهای دیگری از قبیل تندیسها را به خدایی می گیرد و بنده و خادم آن می گردد: ﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ «آیا دیده ای کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده است؟»

﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً﴾ «و بجز از خدا، معبودانی را به خدایی گرفته اند».

درحدیث آمده است: «ای حصین! چند خدا را می‌پرستی»؟ گفت: هفت خدا؛ شش تا در زمین هستند و یکی در آسمان است. فرمود: «برای هراس و امیدت کدام یک را انتخاب کرده ای»؟ گفت همان خدایی را که در آسمان است. فرمود: «پس خدایانی را که در زمین هستند، رها کن و کسی را بپرست که در آسمان است».

بدان که نیازمندی بنده به خدا، این است که خدا را بپرستد بی آنکه با او چیزی را شریک کند. این نیاز، همانندی ندارد که با آن مقایسه شود، ولی از جهت هایی به نیازمندی به برق، آب و غذا می ماند؛ هرچند تفاوتهای زیادی دارند.

حقیقت بنده، قلب و روح اوست و قلب و روح، فقط با معبود خود یعنی الله که هیچ معبود بحقی جز او نیست، سامان می یابند. پس قلب و روح، جز با ذکرخداوند آرام نمی گیرند و با تلاش طاقت فرسا به سوی خدا در حرکتند و با او دیدار خواهند کرد و فقط زمانی

سامان می یابند که با خدا دیدار کنند.

و مـن لقـاء اللّـه قـد أحـبـا كـــان لـه الـلّه أشـــد حباً

«هرکس ملاقات با خدا را دوست داشته باشد، خداوند او را بیشتر دوست دارد».

و عكســـه الكاره فالله اسأل رحمـــته فضـلاً و لا تتكل

«و کسی که ملاقات خدا را نمی‌پسندد، بر عکس این است؛ پس فضل خدا را از او بجوی و سستی مکن».

شادی و لذتی که بنده از غیرخدا به دست می‌آورد، تداوم ندارد؛ بلکه چنین لذتی، دگرگون می‌شود و از شخصی به شخص دیگر انتقال می یابد؛ گاهی لذت بخش است و گاهی نیز لذتی ندارد. شاید در پاره ای موارد ارتباط با غیرخدا، لذتی داشته باشد، اما چه بسا در اوقات دیگری، ارتباط با غیرخدا، نه تنها لذت بخش نباشد، بلکه آزاردهنده و زیانبار نیز باشد.

قطعاً خدای یگانه با علم خود در هر حال و در هر وقت و در هرکجا با بنده است.

عساك ترضي و كل الناس غاضبة إذا رضيـــت فـهـذا منتهـي أمـلي

«کاش تو راضی بودی و همه مردم خشمگین بودند؛ رضایت تو، نهایت آرزوی من است».

در حدیث آمده است: «هرکس، مردم را ناخشنود و خدا را خشنود کند، خداوند از او راضی می‌شود و مردم را نیز از او راضی می گرداند و هرکس با راضی کردن مردم، خدا را ناراضی کند، خداوند از او ناراضی می گردد ومردم را نیز از او ناراضی می نماید».

همواره داستان عَکَوّک شاعر را به یاد می‌آورم که امیر ابادلف را ستود:

و لا مـددت يـداً بالخـير واهيةً إلا قضـيت بـأرزاق و آجـال

«و هیچ دست سخاوت و خیری نگشودی مگر آنکه به خاطر مردم و به نفع آنان حکم نمودی».

پس ازمدتی خداوند، مأمون را بر او مسلط گرداند و مأمون، او را به خاطر این شعر به

قتل رساند. ﴿ وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضًۢا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾ ﴾ «و اینگونه ستمگرانی را بر ستمگران دیگری به خاطر آنچه می کرده اند، مسلط می کنیم».

چراغی بر فراز راه پژوهشگران

سعادت و رستگاری، نشانه های روشن و نمایانی دارد که گواه پیشرفت و موفقیت و رستگاری سعادتمندان می‌باشد.

یکی از نشانه های رستگاری و سعادت، این است که هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، فروتنی و مهرورزی او بیشتر گردد. انسان، چون گوهری گرانبهاست که هر چند وزن آن سنگینتر و ارزش آن بیشتر باشد، به عمق دریا فرو می رود؛ انسان وارسته، می‌داند که علم و دانش، بخششی الهی است که خداوند، با آن، هر کس را که بخواهد، می آزماید. اگر انسان به نحو احسن شکر دانش را ادا کند، خداوند، به وسیله آن مقامش را بالا می‌برد. ﴿ يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ دَرَجَٰتٍ﴾ «خداوند، آن دسته از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم و دانش به آنها داده شده، به درجات بالا صعود می‌دهد».

هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، هرس و احتیاط او نیز افزایش می یابد و از اشتباه و انحراف قلب ایمن می گردد. او، همچون پرنده ای که همواره احتیاط می کند و از این شاخه به آن شاخه و از این طرف به آن طرف می پرد و می ترسد که مبادا شکار شود، همواره خود را محاسبه می کند و مواظب خود می‌باشد. هرچه سن او بالا می رود، از آزمندی و حرص او کاسته می‌شود و بطور قطع، یقین می کندکه خط پایان زندگی نزدیک شده است و به زودی دوران کوتاه زندگی، بسر می آید. همچنین هرچه مال و دارایی انسان وارسته و سعادتمند، بیشتر شود، سخاوت و بخشش او نیز بیشتر می گردد. چون مال، امانتی است که خداوند، انسان را با آن می آزماید و انفاق مال، فرصت خوبی است و مرگ، درکمین انسان می‌باشد.

هرچه مقام و جایگاه انسان سعادتمند بیشتر شود و بالاتر رود، او خودش را بیشتر به مردم نزدیک می‌کند و نیازهایشان را برآورده می سازد و با فروتنی با آنان برخورد می نماید. چون بندگان خدا، عیال خدا هستند و خداوند، از همه بندگان کسی را بیشتر دوست دارد که به بندگانش سود بیشتری برساند.

یکی از نشانه های بدبختی و شقاوت، این است که هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، تکبر، سرکشی و حیرت او فزونی یابد؛ از اینرو علم و دانش او، بی فایده و قلب او، تهی و طبیعت او، نامناسب، سنگدل و درشت خوی می گردد. چنین شخصی، هرچه بیشتر عمل کند، بیشتر به خود می بالد و مردم را تحقیر می نماید و در مورد خودش بیش ازحد گمان نیک دارد. او، می پندارد که فقط او، نجات می یابد و سایر مردم، هلاک می‌شوند. همچنین بر این باور است که فقط او، به سرمنزل مقصود خواهد رسید و دیگران را در پرتگاه هلاکت می‌داند. هرچه عمرش بیشتر می‌شود، آزمندی و حرص او نیز بیشتر می گردد، او، مال اندوز و بخیل است و اتفاقاتی که رخ می‌دهد و مصیبتهایی که پیش می آید، او را تکان نمی‌دهد. هرچه ثروت او، بیشتر شود، تنگ چشمی و بخل او، افزون می گردد. قلب او، از ارزشها خالی است و دست او بسته می‌باشد و درچهره او، اثری از خوبیها نیست. هرچه مقام و جایگاه او بالا رود، تکبر و سرکشی او بیشتر می‌شود. او، انسانی مغرور، دودل، شتاب زده و خودبزرگ بین می‌باشد که رگهای گردنش باد کرده است. خلاصه اینکه او، چیزی نیست. چون در حدیث آمده است: «متکبران، روز قیامت بصورت ذره ای کوچک حشر می‌شوند که مردم، آنها را با پاهایشان لگدمال می‌کنند».

این چیزها، آزمون است و خداوند، با آن بندگانش را می آزماید. پس برخی خوشبخت می‌شوند و عده ای نیز بدبخت می گردند.

عزت و احترام یک امتحان است

عزت و احترام برخاسته از پادشاهی و فرمانروایی و ثروت، امتحان و آزمونی از سوی خداوند است. خداوند، به نقل از پیامبرش سلیمان علیه السلام می فرماید: ﴿ هَـٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي

لِيَبْلُوَنِيٓ ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾ «این، از لطف پروردگارم هست تا مرا بیازماید که آیا سپاس می گزارم یا ناسپاسی می کنم».

این را سلیمان علیه السلام زمانی گفت که تخت بلقیس را نزد خود دید.

لذا خداوند متعال، نعمتها را سرازیر می نماید تا نشان دهد که چه کسی، آنها را به خوبی می پذیرد، شکر آن را به جا می‌آورد، از آن استفاده می نماید ودیگران را از آن بهره مند می سازد و نیز معلوم کند که چه کسی، آن را بیکار می گذارد، ناسپاسی می کند و از نعمت، در راه مخالفت با کسی استفاده می کندکه نعمت را داده است.

پس نعمتها، آزمون و امتحانی از سوی خدا هستند که به وسیله آن شکرگزاری شکرگزار و ناسپاسی ناسپاس مشخص می گردد.

سختیها نیز آزمایشی از سوی خداوند هستند. لذا خداوند، همان گونه که انسان را با مصیبتها می آزماید ، او را با نعمتها نیز مورد آزمایش قرار می‌دهد. خداوند متعال می فرماید: ﴿ فَأَمَّا ٱلْإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكْرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا ﴾ «اما انسان را هرگاه پروردگارش بیازماید و او را اکرام نماید و به او نعمت دهد، پس می گوید: پروردگارم، مرا اکرام کرده و گرامی‌داشته است و اما هرگاه او را بیازماید و روزی اش را برایش تنگ نماید، می گوید: پروردگارم، مرا خوار کرده است. هرگز چنین نیست. . ».

یعنی: چنین نیست که هرکس را که روزی فراوان داده باشم، اکرام کرده ام، همچنین این طور نیست که روزی هر کسی را که کم نموده و او را آزموده باشم، بدین معنا باشد که او را خوار کرده ام.

گنجینه های ماندگار

عطایا و بخششهای بزرگ و فراوان، گنجهایی ست که همواره برای صاحبانشان باقی می مانند و همراه آنها به سرای آخرت کوچ می کنند. این گنجینه های جاودان عبارتند از: اسلام،

ایمان، احسان و نیکوکاری، پرهیزکاری، هجرت، جهاد و توبه و بازگشت به سوی خدا: ﴿ ۞ لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ ﴾ «نیکی، این نیست که شما چهره هایتان را به سوی مشرق و مغرب برگردانید؛ ولی نیکی، (کردارِ) کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشد».

همتی به بلندی آسمان

بلندهمتی، انسان را به دروازه های خوبی می‌رساند و او را به قله مقامات بالا صعود می‌دهد.

یکی از ویژگیها و رهنمودهای اسلامی، این است که انسان، خودش را با همت بلند و هدف بزرگ بیاراید. همت و اراده قوی، محورکارهای مثبت و اهرم رهایی از کارهای منفی است. همت، انرژی پرقدرتی است که انسان باهمت، می‌تواند با آن به قله خوبیها صعود کند و برای رسیدن به امور پسندیده، از دیگران پیشی بگیرد.

همت بلند، به اذن خداوند خیر بی پایانی برایت فراهم می‌آورد تا به وسیله آن به درجات کمال، بالا بروی؛ با همت بلند خون شهامت و جوانمردی، در رگهایت جاری می گردد و تاختن در میدان علم و عمل برایت آسان می‌شود.

اگر بلندهمت باشی، همواره بر دروازه خوبیها مشاهده می‌شوی و دستانت، فقط به سوی کارهای مهم دراز خواهد بود و با پیشتازان راه برتری و با سرآمدان راه موفقیت، به رقابت خواهی پرداخت. بدین سان به اندک، راضی نمی‌شوی و در جایی که به ظاهر پایان کاراست، توقف نمی‌کنی.

هرگاه به همت بلند آراسته گردی، کارها و آرزوهای پیش پا افتاده از تو دور می گردند و درخت ذلت، خواری، چاپلوسی و سازش، از وجودت ریشه کن می‌شود. انسان بلندهمت، خونسرد و آرام و استوار است و از اتفاقات نمی هراسد؛ اما کسی که همت ندارد، بزدل و ترسو است و سستی و تنبلی، دست و پای او را می بندد.

اما یک چیز را اشتباه نکن و آن، اینکه مبادا بلندهمتی را با تکبر اشتباه بگیری. تفاوت بلندهمتی و تکبر، به اندازه زمین و آسمان است. همت والا، تاجی است بر سر قلب آزاد و نمونه که همواره به سوی پاکی، تقدس، فزونی و برتری گام بر می دارد. انسان بلندهمت، همواره به یاد خوبیهایی است که از دست داده و از اینرو حسرت می‌خورد و بدین سان پیوسته علاقمند و مشتاق رسیدن به هدف می‌باشد.

بلندهمتی، زیور وارثان پیامبرﷺ است و تکبر، بیماری کسانی است که به مرض سرکشان و بدبختان گرفتارند.

بلندهمتی، همواره انسان بلندهمت را به مقامهای والا صعود می‌دهد و تکبر، روز به روز انسان متکبر را به پایین ترین سطح، سقوط می‌دهد.

پس ای طالب علم! بلندهمتی را همواره مد نظر بدار و از آن غفلت مکن. شریعت از آن جهت به مسایل فقهی و روزمرگیها اشاره کرده که همواره بیدار باشی و آن را غنیمت بدانی. از آن جمله اینکه شریعت، برای کسی که آب ندارد، اجازه داده تا تیمم کند و او را مکلف نکرده که آب وضوی خود را رایگان تهیه نماید. یعنی اگر کسی، قصد داشت پول آب وضو را بدهد، اما مالک آب قبول نکرد، او می‌تواند از وضو گرفتن با آب مُفت خودداری کند. زیرا این، باعث می‌شود تا کسی دیگر بر او منت بگذارد و منت، ضربه ایست بر همت؛ سایرموارد را با همین مورد مقایسه کن.

همم كأن الشمس تخطب ودها والبدر يرسم في سناها أحرفا

«همتهایی که گویا خورشید، خواستگار محبت آن است و ماه در درخشش آن، کلماتی را نقش می بندد».

بررسی اندیشه ها

یکی از چیزهایی که خاطر انسان را آسوده می‌کند و او را شادمان می سازد، مطالعه و تدبر در اندیشه های انسانهای نابغه و هوشیار است. انسان، با مطالعه اندیشه های نوابغ، به درخشش زیبای استعدادهایشان پی می‌برد.

سرور عارفان و بهترین جهانیان، پیامبرمان محمد مصطفیﷺ است که سایر مردم را نمی‌توان بااو مقایسه کرد؛ چون او، به وسیله وحی و معجزات تأیید و تصدیق شده است. همچنین ایشان، با نشانه ای روشن مبعوث گردیده که بالاتر از ذکاوت نوابغ و درخشش ادیبان است.

شفادهنده، خداست

ابقراط می‌گوید: کم کردن چیزهای مضر و زیانبار، بهتر از زیاد استفاده کردن از چیزهای سودمند است. و نیز می‌گوید: با دوری کردن از تنبلی و خستگی و با پرهیز از پرخوری همواره تندرست باشید.

یکی از حکما می‌گوید: هرکس، می‌خواهد سالم و تندرست باشد، غذای خوب بخورد و زمانی سراغ غذا برود که خوب گرسنه شد و پس ازآنکه خوب تشنه گردید، آب بنوشد. معمولاً آب کم بنوشد و بعد از ناهار استراحت کند و پس از شام اندکی قدم بزند و تا دستشویی نرفته، نخوابد. بعد از صرف غذا، از رفتن به حمام بپرهیزد. در تابستان یکبار به حمام رفتن بهتر از ده بار حمام گرفتن در زمستان است.

حارث می‌گوید: هرکس دوست دارد، عمر طولانی کند، باید صبحانه را صبح زود میل نماید، زود شام بخورد، لباس سبک بپوشد و کمتر با زنان‌آمیزش کند.

افلاطون می‌گوید: پنج چیز، بدن را ضعیف می‌کند و چه بسا سبب نابودی آن می گردد: فقر، جدایی از دوستان، اندوه و ناراحتی، عدم پذیرش خیرخواهی و نصیحت و خندیدن جاهلان و نادانان به عقلا و خردمندان.

یکی دیگر از سخنان جامع و پرمعنای ابقراط، این است که می‌گوید: زیاده روی در هر چیزی، دشمن طبع و سرشت است.

به جالینوس گفته شد: تو چرا مریض نمی‌شوی؟ گفت: چون من، دو غذای نامرغوب را با هم نمی‌خورم و هیچ خوراکی را با خوراک دیگر مخلوط نمی‌کنم و غذای آزاردهنده را در معده نگه نمی دارم.

چهار چیز، بدن را بیمار می‌کند: زیاد حرف زدن، زیاد خوابیدن، زیاد خوردن و زیادآمیزش کردن.

حرف زیاد، مخ و حافظه انسان را کم و ضعیف می‌کند و خیلی زود انسان را پیر می نماید. خواب زیاد، چهره را زرد، دل را کور و چشمها را برآمده و پرباد می نماید و انسان را تنبل می‌کند و بیماریهای سختی را پدید می‌آورد.

آمیزش زیاد، بدن را ضعیف و رطوبت بدن را کم و اعصاب را سست می نماید و ضرر آن، تمام بدن را فرا می گیرد و بیش از همه، اعصاب را ضعیف می‌کند و در نتیجه اثرات نامناسبی بر روح می گذارد.

چها رچیز، بدن را از بین می‌برد: فکرو خیال، غم و اندوه، گرسنگی و بیخوابی.

چهارچیز، انسان را شاد می‌کند: نگاه کردن به سبزیها و آب روان و میوه ها و نیز نگریستن به محبوب.

نظـرنا إلي تلـك الوجـوه عشيـة فأشرقت الأرواح من حسن ما نري

«ما، شامگاه به آن چهره ها نگاه کردیم؛ پس ارواح، از زیبایی آنچه دیدند، روشن گردیدند».

چهار چیز، بینایی را ضعیف می‌کند: پابرهنه راه رفتن، صبح و شام باانسانهای کینه توز و سبک سر روبرو شدن، گریه زیاد و زیاد به خط ریز نگاه کردن.

چهار چیز، بدن را قوی می‌کند: پوشیدن لباس نرم، حمام با آب ولرم، خوردن شیرینی و غذاهای پرچرب، بوییدن گلهای خوشبو و چیزهای معطر.

چهار چیز، چهره را خشک می‌کند و زیبایی آن را از بین می‌برد: دروغ گفتن، بی حیایی و گستاخی، از روی نادانی زیاد سؤال کردن، فساد زیاد.

چهار چیز، باعث دشمنی و تنفر می‌شود: تکبر، حسادت، دروغ گفتن، سخن چینی.

چهار چیز، رزق و روزی را فراهم می‌کنند: عبادت شب، استغفار زیاد در سحرگاهان، صدقه دادن و ذکر خدا در صبح و شام.

قلـت للـيل هـــل بصـدرك سـر يا خـفـي الأخـبـــار و الأسـرار

«به شب گفتم: ای کسی که اخبار و اسرارت پنهان است! آیا در دل خود رازی داری»؟

قال لم ألق في حياتي سراً كحديث الأحباب في الاسحار

«گفت: من در زندگیم هیچ رازی چون سخن دوستان در سحرگاهان ندیده ام».

چهار چیز، مانع روزی می گردند: خواب صبح، کم نماز خواندن، تنبلی کردن و خیانت.

چهار چیز، برای ذهن و حافظه زیانبارند: همیشه میوه ترش خوردن، به پشت سرخوابیدن، غم و اندوه.

چهارچیز، فهم و ذکاوت را بیشتر می‌کنند: آسودگی خاطر، پرهیز از پرخوری، استفاده از غذاهای شیرین و غذاهای پرچرب و خالی کردن شکم.

احتیاط کن

انسان دوراندیش، می ایستد تا ببیند و فکرکند و بیندیشد و باز دوباره نگاه میکند و به سرانجام کارها می اندیشد، سنجیده قدم می گذارد، قاطعانه فکر می‌کند و با احتیاط پیش می رود تا پشیمان نشود. اگرکار، به دلخواه او انجام گرفت، خدا را ستایش می‌کند و از فکر و اندیشه اش تشکر می نماید و اگر این طور نشد، راضی می‌شود، غمگین نمی گردد و می‌گوید: خداوند، چنین مقدر کرده بود و همان کاری شد که خدا خواست.

تحقیق کن

انسان عاقل، در برابر هجوم اخبار و شایعات، درست می اندیشد و ثابت قدم می ماند و بلافاصله خبرهای دسته اول را نمی پذیرد و فوراً قضاوت نمی‌کند؛ بلکه در هر آنچه که می‌شنود، دقت می نماید، می اندیشد و با خردمندان مشورت می‌کند؛ چون رأی و فکر پخته بهتر از رأی و فکر ناپخته می‌باشد. گفته اند: اگر کسی را به اشتباه ببخشی، بهتر از آن است که به اشتباه مجازات کنی. ﴿ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦ ﴾ «که آنگاه بر آنچه کرده اید، پشیمان می‌شوید».

تصمیم بگیر و اقدام کن

تمام آیات، اشعار، روایتها و داستانهای آموزنده و حکمتهایی که بر این اوراق می نویسم، تو را به این فرا می‌خواند که زندگی تازه ای آغاز کن، زندگی ای آکنده از امیدواری به آینده ای خوب، پایانی زیبا و نتیجه ای بهتر.

تو از غمها و ناراحتیها و رنجهایت رهایی نمی یابی مگر آنکه از همتی صادقانه و تصمیمی قاطعانه کار بگیری.

به یکی از علما گفته شد: بنده چگونه می‌تواند توبه کند؟ گفت: باید قاطعیت داشته باشد.

خداوند متعال، پیامبران را که دارای همتی بالا و عزمی راسخ بوده اند، ستوده است: ﴿ فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ ﴾ «شکیبایی کن همان طور که پیامبران دارای عزم و اراده قوی، شکیبایی می ورزیدند».

آدم‌علیه‌السلام از پیامبران اولوالعزم نیست؛ چون: ﴿ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا ١١٥ ﴾ «فراموش کرد و ما برای او عزمی راسخ نیافتیم».

همچنین فرزندان آدم، اراده قاطع ندارند. شاید همه ما همچون پدرمان آدم، بر خود ستم کنیم، اما ای فرزند آدم! مبادا که در ارتکاب اشتباه از او پیروی نمایی، ولی در توبه و انابت به سوی خدا بر خلاف عملکرد او، عمل نمایی و در توبه و انابت به سوی خدا تعجیل نکنی.

زندگی ما منحصر به این دنیا نیست

سعادت آخرت، وابسته به سعادت دنیاست و فرد عاقل، باید بداند که این زندگی با زندگی آخرت، مرتبط است و هر دو، یک زندگی هستند؛ یک زندگی، آشکار است و امروز، و دیگری پنهان است و فردا.

برخی گمان می برند که فقط در این دنیا زندگی می‌کنند. از اینرو ثروت اندوزی نموده و به زندگی فانی و زودگذر چسبیده اند، اما ناگهان مرگ فرا می‌رسد و آنها را با آروزها و بلندپروازیهایشان به گور می‌برد.

نـروح و نغــدو لحـاجـاتـنا و حـاجـة من عاش لاتنقضي

«صبح و شام به دنبال نیازها و کارهایمان هستیم و نیاز و کارهای کسی که زنده هست، تمام نمی‌شود».

تمـوت مـع المرء حاجاته و تبـقي لـه حـاجـة مـا بقي

«نیازهای بنده، همراه او می میرند و تا زمانی که بنده، زنده هست، نیازش باقی است».

أشاب الصغير وأفني الكبيـ ــر كـر الغـداة و مر العشي

«تکرار شب و روز، کودک را جوان کرد و بزرگسال را نابود گردانید».

إذا ليـلـة أهـرمـت يـومها أتـي بـعـد ذلك يوم فـتـي

«وقتی شب، روزش را پیر می‌کند، بعد از آن، روز جوانی می آید».

از خودم و از مردمان پیرامون خودم تعجب می‌کنم؛ آروزهای طولانی، بلندپروازیهای بزرگ، خیال همیشه ماندن و چشم دوختنهای چرت آور، ما را به خود مشغول کرده است. اما مرگ، ناگهان و بی آنکه ما را خبر نماید، فرا می‌رسد. ﴿ وَمَا تَدۡرِی نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِی نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُ ﴾ «و هیچکس نمی‌داند که فردا چه بدست می‌آورد و هیچکس نمی‌داند که در کدام سرزمین می میرد».

سه حقیقت را به تو عرضه می‌کنم:

نخست: وقتی از پروردگارت و از احکام و کارها و تقدیر و قضای او و از روزی و استعدادهایت و آنچه داری راضی نباشی، چگونه می‌توانی خاطری آسوده و راحت داشته باشی؟!

دوم: آیا شکر نعمتهایی را که از آن بهره مند هستی، بجا آورده ای که اینک خواهان نعمت دیگری هستی؟ کسی که نمی‌تواند شکر کمی نعمت را بجا آورد، قطعاً شکر نعمت زیاد را به جا نخواهد آورد.

سوم: چرا از آنچه خداوند، به ما بخشیده، استفاده نمی‌کنیم؟ چرا نباید آن را رشد دهیم و بخوبی کار بگیریم و کاری کنیم که در زندگی ما سودمند ومفید باشد؟!

خصلتهای پسندیده و استعدادهای بزرگ در اذهان و وجود ما نهفته است؛ اما برای بسیاری از ما همانند معادن و گوهرهای باارزشی است که در دل خاک پنهان شده اند و انسان ماهری پیدا نمی‌شود که آن را استخراج نماید و بشوید و تصفیه نماید تا بدرخشند و نور دهند و مردم، به ارزش آن پی ببرند.

پنهان شدن تا طلوع خورشید نجات

کتاب زیبا و گیرای (المتوارین) اثر عبدالغنی ازدی را مطالعه کردم. وی، در این کتاب از کسانی سخن می‌گوید که از ترس حجاج بن یوسف، متواری و پنهان شده بودند. من، با مطالعه این کتاب پی بردم که زندگی با تمام تنگناهایش، گشایشهایی دارد. گاهی در شر، خیری هست و می‌توان خود را از امر ناخوش و ناپسند نجات داد.

دو بیت از ابیوردی به یادم آمد که در مورد پنهان شدن خود سروده است؛ او، میگوید:

تسترت مـن دهـري بظل جنـاحه فعيني تري دهـري و ليس يراني

«از روزگارم در سایهٔ بال او، پنهان شدم؛ چشم من، روزگارم را می بیند و او، مرا نمی بیند».

فلو تسأل الأيام عني ما درت و أين مـكاني ما عرفت مكانـي

«اگر از روزها درباره من بپرسی، نمی‌دانند و اگر بپرسی کجا هستم، از جای من خبر ندارند.

ادیب شیواسخن، ابوعمرو بن علاء از رنجهایش در حالت آزمایش می‌گوید: از ترس حجاج به یمن گریختم و در صنعا وارد خانه ای شدم؛ شبها پشت بام خانه می‌خوابیدم و روزها در آن پنهان می‌شدم. در صبح یکی از روزها که روی سقف خانه بودم، شنیدم که مردی، این شعر را می‌خواند:

ربـما تجزع النفوس من الأمـ ـــر كـله فرجة كـحل العقال

«بسا انسان از امری داد و فریاد می‌کند که آن امر، راه حلی دارد».

خوشحال شدم و گفتم: راه حلی! وی، در ادامه می‌گوید: شخص دیگری به من خبر داد

که حجاج مرد. سوگند به خدا نمی‌دانستم که از چه خوشحال شدم؟ از سخن شاعر که گفت: راه حلی است یا از سخن کسی که گفت: حجاج مرده است؟!

امر ثابت و قطعی، تنها به دست خدایی است که فرمانروای زمین و آسمان می‌باشد: ﴿ كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ﴿٢٩﴾ ﴾ «او، هر روز در کاری است».

حسن بصری از ترس حجاج پنهان شده بود؛ خبر مرگ حجاج را برای او بردند. لذا او سجده شکر به جا آورد.

پاک و منزه است خداوندی که میان بندگانش تفاوت قرار داده است؛ بعضی می میرند و مردم بخاطر مرگشان از شادی و سرور به سجده می افتند: ﴿ فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾ ﴾ «پس آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و به آنان مهلت داده نشد».

بر عکس، برخی می میرند و خانه ها به ماتم سرا تبدیل می‌شوند، از چشمها خون جاری می گردد و دلها، از مرگ آنان داغدار می‌شوند.

ابراهیم نخعی از ترس حجاج خودش را پنهان کرده بود. خبر مردن حجاج را برای او بردند . ابراهیم از فرط شادی شروع به گریستن نمود.

طفح السرور علي حتي أنني من عظم ما قد سرني ابكاني

«کاسه سرور و شادیم، لبریز گردید تا اینکه من، از فرط خوشحالی به گریه افتادم».

سایه لطف ارحم الراحمین، پناهگاه کسانی است که در خطر و هراسند. او، می بیند و می‌شنود و ستمگران و ستمدیدگان و چیره شدگان و شکست خوردگان را مشاهده می نماید: ﴿ وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا ﴿٢٠﴾ ﴾ «برخی از شما را برای برخی دیگر سبب آزمایش قرار دادیم که آیا شکیبایی می ورزید یا نه؟ و پروردگارت بیناست».

به یاد پرنده ای به نام دم قرمز افتادم که بالای سر پیامبرﷺ بال می‌زد و بی قراری می کرد. آن حضرتﷺ درمیان یارانش زیر درختی نشسته بود. گویا این پرنده با زبان حال از مردی

شکایت می‌کرد که جوجه هایش را از لانه اش بیرون آورده بود. پیامبرﷺ فرمود: «چه کسی جوجه های این پرنده را برداشته و او را آزرده است؟ جوجه هایش را به او بازگردانید». شاعر در این باره می‌گوید:

جاءت إليك حمامة مشتاقة تشكو إليك بقلب صب واجف

«کبوتری نزد تو آمد و با دلی سوزان و لرزان شکایت کرد».

من أخبر الورقاء أن مكانكم حرم و أنك ملجأ للخائف

«چه کسی خبر داده که جای شما، حرم امن است و تو پناهگاه کسی هستی که احساس خطر می‌کند»؟

سعید بن جبیر می‌گوید: سوگند به خدا بقدری از دست حجاج گریختم که از خدا شرمم آمد. بعد از آن سعید را نزد حجاج بردند، وقتی شمشیر را بالای سر سعید گرفتند، لبخند زد. حجاج گفت: چرا لبخند می‌زنی؟ گفت: از جرأت و گستاخی تو نسبت به خدا و از بردباری خدا نسبت به تو تعجب می‌کنم.

براستی که این مرد چقدر بزرگ و باشهامت بود و چقدر به وعده الهی و فرجام نیک، اعتماد و اطمینان داشت!

خدایت، ارحم الراحمین است

اگر این حدیث، توجه تو را جلب کرده، توجه مرا نیز جلب کرده است. منظورم، حدیثی است که احمد، ابویعلی، بزار و طبرانی روایت کرده اند که پیرمردی کهنسال با تکیه بر عصایش نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من مرتکب خیانتها و فسادهایی شده ام؛ آیا بخشیده خواهم شد؟ پیامبرﷺ فرمود: «آیا تو گواهی می‌دهی که هیچ معبود برحقی جز خدا نیست و محمد، فرستاده خداست»؟ گفت: بله، ای پیامبر خدا. فرمود: «پس خداوند، خیانتها و گناهانت را بخشیده است». پیرمرد، در حالی بازگشت که می گفت: الله اکبر، الله اکبر.

از این حدیث چند مطلب می آموزم؛ از جمله مهرورزی مهربانترین مهربانان به بندگانش. اسلام، همه گناهان قبل از خود را صاف و پاک می نماید. توبه، باعث می‌شود تا انسان از

گناهانی که پیشتر مرتکب شده، پاک گردد. کوههای گناه در برابر آمرزش خداوند چیزی نیستند. آموزه دیگر حدیث این است که باید نسبت به پروردگار گمان نیک داشت و به کرم و لطف فراگیر و رحمت بیکران او امیدوار بود.

خوشبین باش

در کتاب (**حسن الظن بالله**) اثر ابن ابی دنیا یکصد و پنجاه نص از آیات و احادیث جمع‌آوری شده که تو را به خوشبین بودن، ترک ناامیدی، پافشاری بر گمان نیک داشتن و کار خوب فرا می‌خوانند. شما می بینید که نصوصی که نوید و مژده می‌دهند، از نصوص وعید و هشدار، بیشترند و دلایل رحمت، بیش از دلایل و نشانه های تهدید هستند؛ خداوند، هر چیز را به اندازه نموده است.

زندگی، سراسر رنج و خستگی است

از اینکه صفای زندگی با مشکلات مکدر می گردد، غم مخور؛ چون زندگی، این گونه آفریده شده است.

اصل در این زندگی، دشواریها و رنجهاست و شادی در زندگی، امری عارضی است که کمتر رخ می‌دهد. تو چگونه به این دنیا دل خوش می‌کنی؟! حال آنکه خداوند، آن را برای دوستان خود به عنوان جایگاه همیشگی نپسندیده است؟!

اگر دنیا، سرای آزمایش نبود، هیچ بیماری و رنجی در آن وجود نداشت و دنیا برای پیامبران و انسانهای برگزیده به تنگ نمی آمد. انسان تا پایان عمرش از گرفتاریها رنج می‌برد. قوم نوح، او را تکذیب کردند و او را به مسخره گرفتند. ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند؛ وی، رنج کشیدن کارد بر گلوی فرزندش را با جان و دل پذیرفت. چشمان یعقوب علیه السلام، از گریه زیاد کور شد. موسی از یک سو از ستم فرعون رنج برد و از طرفی قومش، او را مورد اذیت و آزار قرار دادند. عیسی بن مریم علیه السلام با فقر و تنگدستی زندگی کرد. محمد صلی الله علیه وسلم با فقر، دست و پنجه نرم نمود و عمویش حمزه رضی الله عنه که او را از همه خویشاوندانش بیشتر دوست

داشت، کشته شد و محمدﷺ از بی توجهی قومش به خود، رنجها کشید و به قدری اذیت وآزار دید که سایر مردمان ندیدند.

اگر دنیا برای لذت و شادی آفریده می‌شد، مؤمن در آن هیچ بهره ای نمی‌داشت. پیامبرﷺ می فرماید: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است»؛ در دنیا صالحان، زندانی شده و علمای عامل، مورد آزمایش قرار گرفته و به سختیها مبتلا گشته اند. زندگی، به کام اولیای بزرگ تلخ گردیده و صفای زندگی انسانهای راستین و صادق، مکدر و تیره شده است.

زید بن ثابتؓ می‌گوید: از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، برای دنیا اندوهگین شود، خداوند، کارش را پراکنده می نماید و فقر او را میان چشمانش قرار می‌دهد و از دنیا، فقط همان به او می‌رسد که برایش مقدر شده است. و هرکس که آخرت، نیت و هدف او باشد، خداوند، کار و بارش را جمع و جور می نماید و توانگری و استغنایش را در دلش قرار می‌دهد و دنیا، خوار و مسخّر او می گردد».

عبدالله بن مسعودؓ می‌گوید: از پیامبرتان شنیدم که فرمود: «هرکس، تمام غمها را یک غم کند و فقط به فکر و غم آخرت خود باشد، خداوند، او را از غم و ناراحتی دنیا کفایت می‌کند و هر کس، در مورد احوال و اوضاع دنیا غم بخورد، خداوند، توجه نمی‌کند که چنین فردی در کدام وادی دنیا به هلاکت می‌رسد».

نویسنده معروف به «ببغاء: طوطی» می‌گوید:

تنکب مذهب الهمج و عذ بالصبر تبتهج

«از شیوه انسانهای نادان و آزمند بپرهیز و به صبر و شکیبایی پناه ببر؛ آنگاه شادمان و سر حال خواهی شد».

فإن مظلم الأیا م محجوج بلا حجج

«کسی که می‌خواهد حقش را از دنیا بگیرد، بدون دلیل شکست خورده است».

تسامحنا بلا شکر و تمنعنا بلا حرج

«بی آنکه شکر بگزاریم، از ما عفو و گذشت می‌کند و بی هیچ مشکلی، ما را حفاظت

می نماید».

و لطف اللّه في إتيا نه فتح من اللجج

«هرگاه لطف خداوند، بیاید، فتحی برای بیرون رفتن از سختیها خواهد بود».

فمن ضيق إلي سعة و من غم إلي فرج

«لطف الهی، انسان را از تنگنا به راحتی و گشایش می‌برد و از غم به شادی می‌رساند».

میانه روی، از هلاکت نجات می دهد

کمال خوشبختی و سعادت بر سه چیز استوار است: میانه روی در خشم؛ میانه روی در شهوت؛ میانه روی در دانش.

باید در همه اینها میانه روی رعایت شود. در شهوت باید میانه روی کرد تا قوت شهوت فزونی نیابد و انسان را به بی بندو باری و نابودی نکشاند. همچنین نباید قوت خشم بیش از حد باشد؛ چراکه انسان را به سرکشی وا می دارد و هلاک می کند.

در حدیث آمده است: «بهترین کارها، کارهای میانه و معتدل است».

هرگاه قوت شهوت و خشم، با راهنمایی و قوت علم و دانش، در حد میانه قرار بگیرند، انسان به راه درست، رهنمون می گردد.

همچنین هرگاه انسان، بیش از حد خشم بگیرد، زدن و کشتن برایش آسان می‌شود و اگر از حد خود پایین تر باشد، غیرت و تعصب دینی و دنیوی از بین می رود؛ اما اگر خشم در حد میانه باشد، صبر و شجاعت و حکمت، نتیجه اش خواهد بود. همین طور اگر شهوت و امیال، بیش از حد مطلوب باشد، فساد و تباهی به دنبال خواهد داشت و اگر از حد مطلوب کمتر باشد، نتیجه آن سستی و ضعف خواهد بود؛ اما اگر میانه باشد، عفت و قناعت و امثال آن را به همراه خواهد داشت. در حدیث آمده است: «میانه روی کنید».

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ﴾ «و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده ایم».

خصلتهای انسان، معیار ارزیابی اوست

یکی از نشانه های سعادت و خوشبختی انسان، این است که ویژگیها و صفات خوب او، بر خصلتها و عادات بدش غالب باشند؛ آن وقت است که مردم، او را می ستایند و حتی او را به چیزهایی ستایش می‌کنند که فاقد آن است و مذمت و نکوهش او را حتی اگر بجا باشد، نمی پذیرند. چون وقتی آب، زیاد باشد، آلوده نمی گردد و اگر از کوه، سنگی برداشته شود، چیزی از آن کم نمی‌شود؛ همچنین اگر سنگی روی کوه بگذارند، چیزی بر آن اضافه نمی گردد. موج دشنام سهمگینی را که به قیس بن عاصم، بردبار عرب و به برمکیان سخاوتمند و به فرمانده معروف قتیبه بن مسلم شده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که این دشنام و ناسزاگویی را نه کسی به خاطر سپرده و نقل کرده و نه کسی آن را تصدیق نموده است؛ چون این انتقاد و ناسزا، در دریای خوبیهای آنان افتاده و غرق شده است. بر عکس دیدم که حجاج و ابومسلم خراسانی و حاکم بامرالله عبیدی مورد ستایش و تمجید قرار گرفته اند، اما این ستایش و تمجید را کسی به خاطر نسپرده و آن را تصدیق ننموده است. چون این ستایش درمیان انبوه سرکشی و ستمگری و انحراف آنها ناپدید گشته است. پس پاک است خداوندی که میان بندگانش عدل و دادگری می نماید.

اینگونه آفریده شده ای

در حدیث آمده است: «هرکس، مناسب کاری است که برای آن آفریده شده است». پس چرا استعدادها به چیزی دیگر مجبور می گردند و گردن صفتها و تواناییها به سویی دیگر پیچانده می‌شود؟! هرگاه خداوند، چیزی بخواهد، اسباب آن را فراهم می نماید. بدترین و بدبخت ترین فرد، کسی است که می‌خواهد کسی غیر از خودش باشد و هوشیار و زیرک، کسی است که خودش را مورد بررسی و بازبینی قرار می‌دهد و خلأها و کاستیهای خود را پر می‌کند، اگر از زمره فرماندهان باشد، همان جا قرار می گیرد و اگراز نگهبانان باشد، نگهبانی می‌دهد.

سیبویه استاد علم نحو، می‌خواست حدیث بیاموزد، اما از پای در آمد و خسته شد و سپس شروع به فراگرفتن نحو نمود. آنگاه در علم نحو مهارت پیدا کرد و نکات عجیبی ارائه

داد. یکی از حکما می‌گوید: کسی که می‌خواهد کاری کند که درتوان او نیست، مانند کسی است که در دمشق نخل خرما می کارد و می‌خواهد در حجاز لیمو به ثمر برساند.

حسان بن ثابت﵁، خوب اذان نمی‌گوید؛ چون او، بلال﵁ نیست. خالد بن ولید﵁، ارث را تقسیم نمی‌کند؛ چون او، زید بن ثابت﵁ نیست. دانشمندان علوم تربیتی می‌گویند: جایگاهت را بدان و مشخص کن.

و للمعارك أبطال لها خلقوا و للدواوين حساب و كتاب

«میادین نبرد، قهرمانانی دارد که برای آن آفریده شده اند و کارهای اداری و حسابهای حکومتی، حسابگران و نویسندگانی دارد».

ذکاوت و نبوغ را باید رشد داد

از رادیو لندن شنیدم که از تلاش برای ترور نجیب محفوظ نویسنده و برنده جایزه نوبل در ادبیات خبر می‌داد. به یاد آن دسته از کتابهایش افتادم که خوانده بودم؛ از این فرد هوشیار و نابغه تعجب کردم که چگونه از این نکته غافل مانده که حقیقت، از خیال ، بسیار بزرگتر است و جاودانگی از فنا و نابودی مهمتر و سترگتر می‌باشد و مبدأ الهی و آسمانی، از مبادی بشری، بسی برتر و فراتر است. ﴿ أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰ ﴾ «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمیکند مگر آنکه هدایت شود؟»

نجیب محفوظ، نمایشنامه های خیالی زیادی نوشته و در آن از قدرت تخیل خود به بهترین و قویترین شکل ممکن استفاده کرده است. اما نهایت کارش، این است که اینها، واقعیت ندارند.

از مطالعه زندگی او به مسئله بزرگی پی بردم و دانستم که سعادت، این نیست که تو، دیگران را به بهای از دست دادن سعادت و آرامش خود، خوشبخت و راحت کنی؛ درست نیست که به وسیله تو مردم شاد شوند و تو، غمگین و ناراحت باشی. برخی از نویسندگان، بعضی از مخترعان را می ستایند و می‌گویند که فلان مبتکر، خودش چون شمع می‌سوزد تا

برای مردم نورافشانی کند. اما درست، این است که مبتکر و مخترع، هم پیرامون خودش را روشن کند و هم دیگران از نور او استفاده نمایند و وجود خود را از خیر و هدایت سرشار کند تا با این کار، دلهای مردم راآباد نماید.

در نوشته های نجیب محفوظ، هیچ مطلبی درباره قیامت و عالم غیب نیافته ام، امانوشته هایش را آکنده از خیال پردازی، هیجان، جذابیت و دنیا و شهرت دیده ام! اینک جای سئوال است که حق و هدف و رسالت و میثاق، کجاست؟ من، می‌دانم که نجیب محفوظ به آنچه خواسته، رسیده است. ﴿ كُلاًّ نُّمِدُّ هَـٰٓؤُلَآءِ وَهَـٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ ﴾ «اینها را با بخشش پروردگارت پیش می بریم و بخشش پرودگارت ممنوع نیست (و از کسی باز داشته نشده است)».

این، برای انسان کافی نیست که به آنچه می‌خواهد، دست یابد؛ بلکه انسان باید به آنچه که خدا می‌خواهد، برسد. ﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ ﴾ «خداوند، می‌خواهد برایتان بیان کند و شما را به سنتهای کسانی که پیش از شما بوده اند، هدایت نماید و توبه شما را بپذیرد و خداوند، دانای فرزانه است».

بارخدایا! به جهنمی بودن یا بهشتی بودن کسی گواهی نمی‌دهم و تنها به بهشتی بودن یا جهنمی بودن کسانی گواهی می‌دهم که دلایل شرعی، گواه بهشتی یا جهنمی بودن آنهاست. البته من، به گفتارها و کردارها و آثار می نگرم. ﴿ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ﴾ «و از لحن سخن، آنها را می‌شناسی». ای کاش همه، هدایت می‌شدند و به بهشت خداوند که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است، می‌رفتند.

اگر دل انسان، شکسته و تهی از خیر و معرفت الهی باشد، رسیدن به پادشاهی کسری و حکومت قیصر چه فایده ای دارد؟! اگراستعداد سبب نجات نباشد، چه فایده و چه نتیجه ای دارد؟!

زیبا باش تا جهان هستی را زیبا ببینی

از جمله اموری که سعادت و خوشبختی ما را به کمال می‌رساند، این است که در حدود و چارچوب شریعت مقدس، از زیباییهای زندگی استفاده کنیم و بهره ببریم؛ خداوند، باغهایی شکوفا و زیبا آفریده است؛ چون او، زیباست و زیبایی رادوست دارد. باید نشانه ها و آیات یگانگی خداوند را در این صنعت و آفرینش زیبا مورد مطالعه قرارداد. ﴿ هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِی ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعًا ﴾ «خداوند، آن ذاتی است که همه آنچه را که در زمین هست، برای شماآفریده است». بوی خوش، غذای لذیذ و مناظر و چشم اندازهای زیبا و دلکش، بر شادمانی و سرور روحی انسان می افزاید. ﴿ كُلُواْ مِمَّا فِی ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلاً طَيِّبًا ﴾ «از روزیهای حلال و پاکیزه ای که در زمین هست، بخورید».

در حدیث آمده است: «از دنیای شما، خوشبویی (عطر) و زنان را دوست دارم و خنکی چشمانم در نماز است».

زهد ویرانگر و خشکه مقدسی ظلمت باری که از برنامه های غیرآسمانی، درمیان ما نفوذ کرده، برای بسیاری از ما زیباییهای زندگی را مکدر نموده است و از اینرو می بینیم که چنین زاهدانی، زندگی را با غم و اندوه و گرسنگی و بی خوابی و جدایی از همه چیز می گذرانند. پیامبرمانﷺ می فرماید: «ولی من، هم روزه می گیرم و هم روزه نمی گیرم؛ شب به نماز می ایستم و می‌خوابم، و با زنان ازدواج می‌کنم و گوشت می‌خورم؛ پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

آنچه برخی از فرقه ها با خود می‌کنند، عجیب است؛ یکی، خرمای تازه نمی‌خورد! دیگری، نمی‌خندد و آن یکی آب سرد نمی‌نوشد!. گویا آنها نمی‌دانند که این کار، یعنی شکنجه کردن نفس و از بین بردن درخشش و طراوت آن. ﴿ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِیٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ ﴾ «بگو: چه کسی، زینت خداوند را که برای بندگانش بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟».

پیامبرﷺ با اینکه بیش از همه نسبت به دنیا بی علاقه بود، عسل می‌خورد. خداوند، عسل را آفریده تا خورده شود: ﴿ تَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِ ﴾ «از شکم زنبور عسل، نوشیدنی ای با رنگهای مختلف بیرون می آید که مایه شفا و بهبودی مردم است».

پیامبرﷺ با زنان بیوه و دوشیزه ازدواج کرده است: ﴿ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ ﴾ «آنچه از زنان که دوست دارید نکاح کنید دوتا و سه تا و چهارتا».

پیامبرﷺ در عیدها و دیگر مناسبتها بهترین لباس را می‌پوشید: ﴿ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ ﴾ «در هر سجده گاه و عبادتگاهی، خود را بیارایید».

پیامبرﷺ، هم حق روح را ادا می‌کرد و هم حق جسم را به جا می‌آورد؛ هم سعادت دنیا را فراهم می‌نمود و هم برای سعادت آخرت تلاش می‌کرد؛ چون او، با دین فطرت مبعوث شده است. همان فطرتی که خدا، مردم را بر آن سرشته است.

پایان شب سیه، سپید است

یکی از نویسندگان معاصر می‌گوید: سختیها هرچند بزرگ و دامنه دار باشند، اما پیوسته ادامه نخواهند یافت و فرد گرفتار، همیشه بدان مبتلا نخواهد بود؛ بلکه مشکلات، هرچه سخت‌تر و جانکاهتر شوند، به از بین رفتن و دور شدن، نزدیکتر خواهند شد و فاصله فرد با آسانی، شادی و زندگی درخشان کمتر خواهد گشت و در بحبوحه شدت مصایب، ناگهان مدد و یاری خداوند سر می‌رسد:

در ناامیدي بسي امید است پایان شب سیه سپید است

شاعر عرب می‌گوید:

فما هي إلا ساعة ثم تنقضي و يحمد غب السير من هو سائر

«این، فقط یک لحظه است و تمام می‌شود و کسی که در حال حرکت است، از تمام شدن راه تعریف می‌کند».

تو بالاتر از آنی که کینه بورزی

راحت ترین و خوشبخت ترین مردم، کسی است که آخرت را می جوید و نسبت به مردم به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش به آنها داده، حسد نمی ورزد؛ بلکه با خود رسالتی از خیر و مثالهای والایی از نیکوکاری دارد که می‌خواهد به دیگران فایده برساند و اگر نتواند، حداقل به آنها آزار نمی‌رساند. به دریای دانش و مفسر قرآن ابن عباس﵄ نگاه کن که چگونه با اخلاق خوب، بزرگواری و حرکت گام به گام با شریعت مقدس توانست دشمنانش از بنی امیه و بنی مروان و همدستانشان را به دوستانی برای خودتبدیل کند. مردم از علم و فهم او استفاده کردند و او، مجامع را از فقه و ذکر و تفسیر و خیر لبریز نمود.

ابن عباس﵄ روزهای جنگ جمل و صفین و پیش از آن و بعد از آن را فراموش کرد و او دیگر درست می‌کرد و می ساخت و شکافها را پیوند می‌زد؛ از اینرو همه او را دوست داشتند و او، واقعاً دانشمند امت محمدی گردید.

ابن زبیر﵁ با تمام سخاوت، نجابت، شهامت، عبادت و جایگاه والایش، رویارویی و مبارزه را بر دست کشیدن از حقوق شخصی خود ترجیح داد و در این راستا تلاش نمود؛ در نتیجه نتوانست به روایت حدیث بپردازد و جمع زیادی ازمسلمین را از دست داد؛ سپس واقعه، پیش آمد و از آنجا که او در مجاورت کعبه قرار داشت، کعبه ضربه خورد و مورد حمله قرارگرفت و بسیاری از مردم آنجا سر بریده شدند و خودش شهید شد و به دار آویخته گردید: ﴿ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورٗا ﴿٣٨﴾ ﴾

این، به معنی کاستن از جایگاه آنها و زبان درازی به مقامشان نیست، بلکه یک بررسی تاریخی است که آموزه ها و درسهای زیادی در خود دارد. نرمی، مهربانی، گذشت و عفو، خصلتهایی هستند که فقط گروه اندکی از مردم بدان متصفند؛ چون این خصلتها، انسان را وادار می نماید تا خودش را خُرد کند و بلندپروازیهایش را کنترل نماید و خواسته های خود را مهار کند.

نکته

پیامبرﷺ می فرماید: «خداوند را هنگام راحتی وآسایش خود، بشناس تا او، تو را در سختیهایت بشناسد و به تو کمک کند».

یعنی اگر بنده، تقوا پیشه کند، حدود الهی را رعایت نماید و در راحتی و آسایش، حقوق خداوندی را به جا آورد، با این کار خدا را شناخته و میان او و پروردگارش معرفت ویژه ای پدید آمده است؛ پس خداوند، او را به هنگام سختی می‌شناسد و این بنده را که در راحتی، خدایش را شناخته، مورد توجه قرار می‌دهد و اینجاست که او را به سبب این معرفت، از سختیها می رهاند.

این، شناخت ویژه ای است که نزدیکی بنده به پروردگار، محبت الهی و پذیرش و استجابت دعا را به دنبال دارد.

هرگاه انسان به خوبی شکیبایی ورزد، رنج او به نعمت، بلایش به هدیه و ناخوشی اش، به خوشی تبدیل می گردد. خداوند، بنده را برای این مورد آزمایش قرار نمی‌دهد که او را هلاک و نابود کند؛ بلکه او را برای این، موردآزمایش قرار می‌دهد که شکیبایی و صبر و بندگی او را بیازماید. بنده، باید در ناخوشی، خدا را بندگی کند؛ همانطور که هنگام آسایش و خوشی، او را بندگی می نماید. بیشتر مردم، در خوشیها خدا را بندگی می نمایند و حال آنکه باید در ناخوشیها، عبودیت و بندگی ارائه دهند. اینجاست که مراتب بندگی مشخص می گردد و نمایان می‌شود که جایگاه هر یک از بندگان، بر اساس چگونگی رابطه با خداوند متعال در خوشی و ناخوشی است.

دانش، کلید آسایش و راحتی است

علم و آسانی، در کنار هم و همراه یکدیگرند. اگر به حالات علمای راسخ شریعت نگاه کنی، می بینی که چقدر زندگی ساده و آسانی داشته اند و تعامل با آنها، چقدر سهل و آسان بوده است. آنها، هدف را فهمیده و به مطلوب دست یافته و در اعماق دریاهای معرفت و دانش شنا کرده اند. از سوی دیگر می بینیم که دشوارترین و سخت‌ترین راهها، شیوه زاهدانی بوده است که از علم و دانش بهره اندکی داشته اند؛ چون آنها جمله هایی شنیده اند،

اما نفهمیده اند. مصیبت خوارج، بدین خاطر بودکه دانش آنها ناچیز و اندک بود و فهم درستی نداشتند؛ زیرا آنها به حقایق دست نیافته و به اهداف و مقاصد داده های دینی پی نبرده بودند. آنان، چیزهای ظاهری و کوچک را سخت گرفته و به مفاهیم والا بی توجه بودند و از اینرو در ورطه هلاکت سقوط کردند.

اینطور نه....

دو کتاب معروف را مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که مطالب این دو کتاب، حمله ای ویرانگر بر آسانی و سعادتی است که شریعت الهی با خود آورده است؛ کتاب (احیاء علوم الدین) غزالی دعوتی صریح به گرسنگی و برهنگی و فراخوانی آشکار به سوی زنجیرهایی است که پیامبر ماﷺ آمده تا آنها را از گردن جهانیان بردارد. غزالی، در این کتاب احادیثی را که اغلب ضعیف و موضوع هستند، جمع نموده و سپس بر اساس آن، اصولی بنا نهاده است که به گمان خودش از بزرگترین چیزهایی هستند که بنده را به پروردگارش می‌رسانند.

احیاء علوم الدین غزالی را با بخاری و مسلم مقایسه کردم؛ دیدم که فرقشان در این است که احیاء علوم الدین سختی و مشقت و تکلف است و صحیحین، سرشار از آسانی و سهولت هستند. آنگاه گفته الهی را به یاد آوردم و فهمیدم که: ﴿ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٨﴾ ﴾.

کتاب دوم، (قوت القلوب) اثر ابوطالب مکی است. این کتاب، با اصرار تمام از انسان می‌خواهد که زندگی دنیا را ترک کند، گوشه گیری نماید، کار و تلاش را رها کند، خوبیها و پاکیزگیها را واگذارد و در سختی و مشقت و بدبختی از دیگران پیشی بگیرد.

هدف هر دو مؤلف، ابوحامد غزالی و ابوطالب مکی، نیک بوده و قصد خیر داشته اند، اما در سنت و حدیث، بهره اندکی داشته اند؛ ضعف و نقصان کارشان از همین جاست.

کسی که می‌خواهد دیگران را راهنمایی کند، باید راه را خوب یاد داشته باشد. ﴿ وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ ﴾ «با کتابی که‌آموخته

اید و یاد داده اید و درسی که خوانده اید، مردمانی خدایی باشید».

شرح صدر پیامبرﷺ

یکی از صفات برجسته معلم انسانیت ﷺ خوشبینی و رضایت خاطر و شرح صدر بود؛ او، مژده می‌داد و از سختگیری و گریزان کردن مردم باز می‌داشت؛ احساس شکست و ناامیدی را نمی‌شناخت؛ لبخند، بر لبانش نقش می بست و رضایت خاطر از چهره اش نمایان بود؛ شریعتی که آورده، سرشار از آسانی و سعادت است و میانه روی، سنت او می‌باشد. بزرگترین هدفش، این بود که سختیها و بارهای دشواری راکه بر دوش مردم سنگینی می کرد، پایین بگذارد.

آهسته... آهسته...

اگر می‌خواهیم با آگاهی دادن به مردم آنها را به سعادت و خوشبختی برسانیم، باید آهسته و قدم به قدم پیش برویم؛ ابتدا به آنچه مهمتر است، بپردازیم و سپس به آنچه که در جایگاه پایین تری قرار دارد.

سفارش پیامبرﷺ به معاذرضی الله عنه هنگام اعزامش به یمن، همین مطلب را تأیید می نماید. ایشان، به معاذرضی الله عنه فرمود: «اولین چیزی که آنها را به سوی آن دعوت می‌دهی، گواهی دادن به این باشد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و من پیامبرخدا هستم». بنابراین مسایل، اولویت بندی شده و هر یک جایگاه خودش را دارد؛ پس چرا ما مسایل رادر هم می آمیزیم و همه را یک جا مطرح می کنیم؟!

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ٣٢ ﴾ «و کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نمی‌شود؟ اینگونه قرآن را به صورت تدریجی بر تو نازل می کنیم تا دل تو را با آن استوار گردانیم و آن را آهسته آهسته نازل نمودیم».

یکی از اسباب سعادت مسلمانان به خاطر اسلامشان، این است که از تعالیم و آموزه های

آن احساس راحتی می‌کنند و در فراگیری اوامر و نواهی آن احساس آسانی می نمایند؛ چون تعالیم اسلام در اصل برای آن آمده اند تا مسلمانان را از اضطراب روانی و تشویش ذهنی و هرج و مرج اجتماعی نجات دهند. تحمیل و سختگیری در اسلام نفی شده است: ﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ «خداوند، هرکس را به اندازه توانش مکلف می گرداند». چون تکلیف و تحمیل، نوعی مشقت و سختگیری است و دین، مشقت و سختی نیاورده؛ بلکه آمده تا مشقتها را دور کند.

چه بسا یکی از اصحاب از پیامبرﷺ درخواست می‌کرد تا او را وصیت نماید. پیامبرﷺ نیز سخنی مختصر به او می فرمود که هر کس، می‌توانست آن را به خاطر بسپارد. واقع گرایی، رعایت وضعیت و آسانی، نکته بارز رهنمودهای ارزشمند نبوی است. اشتباه ما، این است که می‌خواهیم تمام نصایح، رهنمودها، آموزه ها، سنن و آدابی را که با خود داریم، یک جا به شنونده، ارائه دهیم: ﴿ وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ ﴾ «و قرآنی که آن را جدا جدا نموده ایم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی».

أوردها سعد و سعد مشتمل ما هكذا يا سعد تورد الابل

«سعد، در حالی که لباس فاخری بر تن داشت، شترها را یکجا به آبشخور آورد؛ ای سعد! این رسم ساربانی نیست».

ناسپاسی تا چه حد؟!

کسی که خداوند را پس از نوشیدن آب سرد و گوارا سپاس نمی‌گوید، درصورت برخورداری از کاخهای مجلل وماشینهای گرانقیمت و باغهای بزرگ نیز خدا را سپاس نخواهد گفت و او را ستایش نخواهد کرد.

کسی که سپاس خدا را به خاطر نان گرم به جا نمی‌آورد، اگر درکنار سفره ای آکنده از غذاهای لذیذ بنشیند و از آنها تناول کند، شکر خدا را به جا نخواهد آورد؛ چون انسان ناسپاس و نمک نشناس، کم و زیاد را برابر می بیند. بسیاری از اینها با خداوند پیمانهای

قاطعی بسته اند که اگر به ایشان نعمت دهد و روزیشان را فراوان نماید، شکر خدا را به جا خواهندآورد، انفاق خواهند کرد و صدقه خواهند داد؛ خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ ۞ وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٧٦ ﴾ «و برخی از ایشان، با خدا پیمان می بندند که اگر از لطف و فضل خویش به ما بدهد، حتماً صدقه می‌دهیم و از صالحان می‌شویم. پس وقتی خداوند، از فضل خویش به آنها داد، بخل ورزیدند و در حالی که رویگردانند، پشت کردند».

ما، هر روز انسانهای زیادی از این دست را مشاهده می کنیم که رنجور و ناراحت هستند و به پروردگارشان اعتراض می نمایند که به آنها بخشش فراوان نداده و روزی زیاد، بهره آنها نکرده است. حال آنکه همین انسانها در تندرستی، سلامتی و روزی کافی بسر می برند! انسان ناسپاس، در آن حال که وقت دارد، شکر خدا را نمی گزارد، پس اگر چنین ناسپاسی به گنجها و خانه ها و کاخها مشغول شود، چگونه خواهد بود؟ قطعاً از پروردگارش بیشتر می گریزد و بیش از پیش مرتکب نافرمانی او می‌شود.

حنین و تلك الدار نصب عیوننا فکیف إذا سرنا مع صحبنا شهراً؟

«مشتاق هستیم و آن خانه همواره مد نظر ماست، پس چگونه خواهد بود آنگاه که همراه یاران به سفر یک ماهه برویم»؟

فرد پابرهنه، می گوید: اگر پروردگارم به من کفش بدهد، او را سپاس می گزارم و کسی که کفش دارد، می گوید: زمانی پروردگارم را شکر می کنم که یک ماشین خوب به من بدهد. ما، نعمتها را به صورت نقدی دریافت می کنیم و شکر و سپاسگزاری را نسیه می‌دانیم. با اصرار خواسته های خود را از خدا می‌خواهیم، ولی در اجرای دستورات او، درنگ می کنیم!

سه تابلو

یکی از نوابغ در دفتر کار خود سه تابلوی ارزنده نصب کرده است:

روی اولی نوشته است: امروز، امروز یعنی فقط در چارچوب امروز زندگی کن.

روی تابلوی دوم نوشته است: بیندیش و سپاس بگزار. یعنی در نعمتهایی که خداوند به تو ارزانی کرده، فکر کن و از او به خاطر این نعمتها تشکر نما.

روی تابلوی سوم نوشته است: خشمگین مشو.

اینها، سه ویژگی هستند که انسان را از نزدیکترین و آسانترین راه به سعادت می‌رسانند؛ از اینرو باید این سه توصیه را به ذهن بسپاری تا در خاطرت نقش ببندد وهر روز آنها را مطالعه کنی.

نکته

یکی از اسرار لطیف و باریک همراه بودن موفقیت و گشایش و آسانی با مشکل و سختی، این است که هرگاه مصیبت و بلا، شدت یابد و به آخرین حد برسد، انسان از کمک و توان مردم ناامید می‌شود و تنها به خدا دل می بندد واین، حقیقت توکل بر خداست. همچنین وقتی مؤمن پس از دعا و زاری فراوان احساس کند که نجات و موفقیت، دیر می آید و آنگاه که آثار اجابت نمایان نشود، مؤمن، خودش را سرزنش می‌کند و به خود می‌گوید: اگر خیری در تو بود، دعایت پذیرفته می‌شد.

این سرزنش کردن، نزد خداوند از بسیاری از عبادات پسندیده تر است. چون باعث می‌شود تا بنده برای پروردگارش فروتنی و کرنش نماید و اقرار کند که شایسته بلایی می‌باشد که به آن گرفتار شده است و صلاحیت این را ندارد که دعایش پذیرفته گردد. پس در این هنگام خیلی زود دعایش قبول می‌شود و مصیبت و بلا از او دور می گردد.

ابراهیم ادهم زاهد می‌گوید: ما در زندگی و حیاتی بسر می بریم که اگر پادشاهان ، از آن باخبر بودند، برای گرفتن آن از دست ما، با شمشیر به جنگ ما بر می خاستند.

یکی از علما می‌گوید: لحظاتی بر دل من می گذرد که با خود می‌گویم: اگر اهل بهشت در حالتی قرار دارند که من در آن هستم، پس زندگی بسیار پاک و زیبایی دارند.

مطمئن باشید

در کتاب (الفرج بعد الشدة) بیش از سی عنوان هست که تمام این عناوین، این را به ما می‌گویند که نجات، انسان را در اوج گرفتاریها و سختیها و بحرانها، به آغوش می گیرد و هرچه انسان بیشتر اندوهگین و غرق در مصیبت و بلا باشد، به پیروزی و آسانی و بیرون رفتن از تنگنا نزدیکتر می‌باشد.

تنوخی در کتاب طولانی خود بیش از دویست داستان درباره کسانی آورده که به مصیبت گرفتار شده، زندانی گشته، از مقامشان عزل گردیده یا آواره و تبعید شده و یا مورد شکنجه قرار گرفته و شلاق خورده اند یا فقیر و تنگدست شده اند، اما پس از مدتی طلیعه های امداد و دسته های نجات، آنان را در کمال ناامیدی از هر سو فرا گرفته اند؛ اینها را خداوند شنوا و اجابت کننده فرستاده است.

تنوخی به مصیب دیدگان و بلاکشان می‌گوید: آرام باشید؛ قبل از شما نیز مردمانی در این راه رفته اند:

صحب الناس قبلنا ذا الزمانا و عناهم من شأنه ما عنانا

«مردمانی پیش از ما با این زمان همراهی کرده اند و آنچه، ما را خسته و ناراحت کرده، آنها را نیز رنجور و ناراحت کرده است».

ربما تحسن الصنيع ليـ ـاليه و لكن تكدر الإحسانا

«گاهی کار خوب می‌کند، اما صفای این خوبی را مکدر می نماید».

پس گرفتار شدن به مصیبت، سنتی است که در گذشته نیز وجود داشته است.

﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ ﴾ «و شما را با چیزی می آزماییم». ﴿ وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾ «و کسانی را که پیش از آنان بودند، آزموده ایم».

گرفتار شدن به بلا، قضیه ای عادلانه است تا خداوند، بندگانش را پالایش نماید و بدین سان بندگان نیز هنگام سختی او را بندگی نمایند؛ همان گونه که در حالت آسایش او را بندگی می‌کنند. همچنین ابتلا و آزمایش، بدین خاطر است تا همانند گردش شب و روز،

حالات آنها را تغییر دهد؛ پس لب به اعتراض و ناخشنودی گشودن برای چه؟ ﴿ وَلَوۡ أَنَّا كَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَنِ ٱقۡتُلُواْ أَنفُسَكُمۡ أَوِ ٱخۡرُجُواْ مِن دِيَٰرِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٞ مِّنۡهُمۡ ﴾ «و اگر برآنها مقرر می‌داشتیم که خودتان را بکشید یا یکدیگر را از سرزمینتان بیرون کنید، آن را جز اندکی از آنها انجام نمی‌دادند».

ولو قلت لي طأ في اللظي قلت مرحباً فجمر اللظي من أجل عينيك عسجد

«اگر به من بگویی که در میان آتش شعله ور قدم بگذار، می‌گویم: خوب است؛ پس اخگر آتش به خاطر چشمانت، طلا و مروارید است».

نیکی، سپر بلاست

یکی از زیباترین سخنان، سخن ابوبکرﷺ است که می‌گوید: کارهای خوب، انسان را از گرفتار شدن به بلاها حفاظت می نمایند. این سخن را عقل و نقل، تأیید می‌کنند: ﴿ فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤٤ ﴾ «اگر از تسبیح گویندگان نمی بود، تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند».

خدیجه رضی الله عنها به پیامبرﷺ می‌گوید: «سوگند به خدا که او، هرگز تو را خوار نخواهد کرد؛ تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می داری، بار ناتوانان را بر دوش می گیری، به مستمندان کمک می‌کنی و مردم را در مشکلات یاری می‌دهی». نگاه کنید که چگونه خدیجه، کارهای خوب را عامل سرانجام و فرجام نیک دانست.

در کتاب (الوزراء) اثر صبابی و کتاب (المنتظم) ابن جوزی و (الفرج بعد الشدة) اثر تنوخی، داستانی آمده که خلاصه و مفهوم آن، این است که ابن فرات وزیر، همواره در پی اذیت و آزار ابوجعفر بن بسطام بود. ابوجعفر، سختیهای زیادی از دست او کشید؛ مادر ابوجعفر، ازکودکی به او عادت داده بود که هر شب زیر رختخوابش یک قرص نان می گذاشت و صبح فردا آن قرص نان را از طرف فرزندش صدقه می‌کرد. پس از آنکه مدتی از آزاررسانی ابن فرات به ابوجعفر گذشت، ابوجعفر به خاطر کاری که داشت، نزد ابن فرات

رفت. ابن فرات به او گفت: تو نزد مادرت یک قرص نان لواش داری؟ ابوجعفر گفت: نه. ابن فرات، گفت: باید راستش را به من بگویی. آنگاه ابوجعفر داستان نان را تعریف کرد و به او گفت که زنها اینگونه کارها را دوست دارند و با آن دلخوش می‌شوند. ابن فرات گفت: این کار را کوچک مشمار؛ من دیشب علیه تو دسیسه ای چیدم که اگر انجام می‌گرفت، تو نابود می‌شدی؛ دیشب در خواب دیدم که شمشیر از نیام بیرون کشیده و می‌خواهم تو را به قتل برسانم. در این هنگام دیدم که مادرت، نان لواشی را به صورت سپر در برابر شمشیر قرار داده است تا شمشیر به تو نخورد و بدین خاطر من نتوانستم به تو برسم؛ اینجا بود که از خواب بیدار شدم. پس ابوجعفراو را به خاطر آنچه میان آنها رخ داده، سرزنش کرد و این را بهانه ای برای براه‌آوردن او قرار داد و از او آنطور که او می‌خواست، اطاعت کرد و همچنان ادامه داد تا اینکه او را راضی کرد و هر دو با هم دوست شدند. ابن فرات به او گفت: سوگند به خدا که پس از این هرگز از ناحیه من بدی نخواهی دید.

رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

ناگفته پیداست که شریعت دارای چنان سادگی و آسانی و تسامحی است که به بنده کمک می نماید تا به عبادت، بخشش و عمل صالح خود ادامه دهد. پیامبرمان محمدﷺ می‌خندید؛ ﴿ وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضۡحَكَ وَأَبۡكَىٰ ﴿٤٣﴾ ﴾ آن حضرتﷺ شوخی می کرد، اما سخن حق و راست می گفت؛ او با عایشه مسابقهٔ دو داد. هنگام موعظه، اصحاب را خوشحال می‌کرد و مختصر می گفت تا خسته نشوند و از سختگیری و تکلف نهی می‌نمود و می فرمود: «هرکس، دین را سخت بگیرد، دین بر او غالب خواهد شد»؛ در حدیث آمده است: «دین، محکم و استوار است؛ پس در آن با نرمی فرو روید». همچنین در حدیث آمده است: هرعبادتگزاری، تندی و سختی و نشاطی دارد و کسی که بر خود سخت بگیرد، بعد از مدت کوتاهی باز می ماند؛ چون او، فقط وضعیت کنونی اش را در نظر گرفته و مواقع اضطراری و خستگی را در نظر نگرفته است. فرد عاقل، برای خود حداقلی از عمل را در نظر می گیرد و همواره به آن پایبند می ماند. هرگاه سرحال باشد، به آن می افزاید و اگر بی حال و ناتوان

شود، بر همان حداقل، پایبندی و مداومت می‌کند. همین است مفهوم روایتی که از یکی از اصحاب روایت شده که گفت: نفسها، گاهی به عملی روی می‌آورند و گاهی به آن پشت می‌کنند. پس وقتی که علاقه نشان می‌دهند وروی می‌آوردند، این را غنیمت بدانید و هرگاه پشت می‌کنند، رهایشان کنید.

افراد زیادی را دیده ام که پس از مدتی زیاده روی در انجام اعمال و عبادات، از عمل خود دست کشیده و در انجام عمل و عبادت، ضعیفتر از اول شده اند. دین، در اصل برای خوشبختی بندگان آمده است: ﴿ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ۝١ ﴾ «قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده ایم که در رنج و زحمت بیفتی».

خداوند متعال، کسانی را مورد نکوهش قرار داده که خود را به بیش از توان خود مکلف کرده و سپس از آنچه خود را بدان ملزم نموده اند، عقب نشسته و از انجام آن باز مانده اند: ﴿ وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ﴾ «رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما، آن را بر آنان واجب نکرده بودیم؛ اما خودشان، آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند؛ ولی آنان، آنچنانکه باید، آن را مراعات نکردند».

برتری اسلام بر سایر ادیان، این است که اسلام دین فطرت و دینی میانه و معتدل می‌باشد و برای روح و جسم و دنیا و آخرت است و دینی آسان می‌باشد: ﴿ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ ﴾ «این، همان دین استوار است».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: بادیه نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از میان مردم چه کسی از همه بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند، سپس مردی که در دره ای از دره ها گوشه گیری انتخاب کرده و در آنجا پروردگارش را عبادت می‌کند».

و در روایتی آمده است: «از خدا می ترسد و مردم را رها می‌کند تا به شر، گرفتار نشود».

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «نزدیک است که

بهترین مال مسلمان، گوسفندانی باشد که آنها را در شکاف کوهها و جاهایی که باران می بارد، می چراند تا با دین خود از فتنه فرار کند». (بخاری)

عمرﷺ گفت: «بهره خود را از گوشه گیری بگیرید». جنید، چه زیبا گفته است که: رنج گوشه نشینی، از مدارا به هنگام آمیختن با مردم بهتر است. خطابی می‌گوید: برای خوبی عزلت، همین کافی است که انسان از غیبت و از دیدن گناهی که توان رفع و جلوگیری آن را ندارد، دور می‌شود و رهایی می یابد.

حاکم، حدیثی از ابوذرﷺ روایت کرده که می‌گوید: تنهایی، از همنشین بد بهتر است. (حدیث حسن)

خطابی در کتاب (العزلة) بیان کرده که عزلت و اختلاط، با توجه به تفاوت متعلقات و امور مربوط به هر یک، فرق می‌کنند. پس دلایلی که به اجتماع و گرد هم آمدن تشویق می‌کنند، بر آنچه متعلق به اطاعت از حکام مسلمانان و امور دین است، حمل می‌شود و دلایلی که به عزلت، تشویق می‌کنند، بر فاسد بودن حکام و فراگیر بودن فتنه ها حمل می‌شوند. هر کس احساس کند که برای زندگی و حفاظت دینش می‌تواند تنها به خودش بسنده کند، بهتر است از اختلاط و همنشینی با مردم بپرهیزد. به شرط اینکه بر نماز جماعت پایبند باشد، به مردم سلام کند و جواب سلامشان را بدهد و حقوق مسلمین از قبیل عیادت بیمار و شرکت در تشییع جنازه را رعایت نماید. در این میان کار درست و پسندیده، این است که همنشینیها و همراهیهای بیهوده و بی فایده ترک گردند. چون اینها، خاطر انسان را مشغول و وقت را ضایع می‌کنند و انسان را از پرداختن به کارهای مهم باز می دارند. انسان باید همنشینی با مردم را به منزله نیاز به آب و غذا قرار دهد و فقط به اندازه ای که لازم است، اکتفا کند و این، برای جسم و روح بهتر است.

قشیری در (الرسالة) می‌گوید: کسی که عزلت را برگزیده، باید بر این باور باشد که او می‌خواهد مردم، از شر او در امان باشند. این، باعث می‌شود تا او، خودش را ناچیز بشمارد و این، صفت انسان متواضع و فروتن است؛ و اگر باوری عکس این داشته باشد، پس گویا او ادعا می‌کند که بر دیگران عزت و برتری دارد واین، صفت انسان متکبر و خود بزرگ بین

است.

مردم، در مسئله عزلت و آمیختن با مردمان سه گروهند:

گروه اول، کسانی هستند که ازمردم دور شده و گوشه گیری برگزیده و حتی در نمازهای جمعه و جماعت و عید و مجالس خیر شرکت نمی‌کنند. چنین کسانی در اشتباهند.

گروه دوم، کسانی هستند که با مردم قاطی می‌شوند و حتی در مجالس لغو و بیهوده و بگو مگوهای بیخود با آنها در می آمیزند؛ اینها هم اشتباه می‌کنند.

گروه سوم، گروه میانه و آنهایی هستند که در انجام عبادتهای گروهی و اجتماعی با مردم همراه می‌شوند و در همکاری برای انجام کارهای نیک و پرهیزگاری و کارهایی که مزد و پاداش دارند، مشارکت می نمایند و از مجالسی که انسان را از خدا باز می دارد و از مشارکت در کارهای جایز بی فایده خودداری می‌کنند و دوری می جویند: ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا ﴾ «و اینگونه شما را امتی میانه قرارداده ایم».

نکته

عباده بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «در راه خدا جهاد کنید؛ چون جهاد، دری از درهای بهشت است و خداوند، به وسیله آن غم و اندوه را دور می نماید». تأثیر جهاد در دور شدن غم و اندوه، کاملاً مشخص است؛ چون هرگاه انسان، هجوم باطل و چیرگی آن را مشاهده کند و با آن کاری نداشته باشد، غم و ناراحتی و ترس و هراس او بیشتر می گردد و هرگاه برای رضامندی خدا جهاد کند، خداوند این غم و اندوه را به شادی و سرور مبدل می نماید. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿ قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡ ﴾ «با آنها بجنگید؛ خداوند، آنان را به دست شما عذاب می‌دهد و خوارشان می گرداند و شما را بر آنها پیروز می نماید و دلهای مؤمنان را شفا می‌بخشد و ناراحتی دلهایشان را از بین می‌برد».

پس هیچ چیزی غم و اندوه و ناراحتی دل را بهتر از جهاد از بین نمی‌برد.

شاعر می‌گوید:

و إني لأغضي مقلتي علـي القذي و ألبس ثوب الصبر أبيض أبلجـا

«در برابر اذیت و آزار چشمانم می بندم و لباس سفید و درخشان صبر بر تن می‌کنم».

و اني لأدعـو الله و الأمـر ضيـق علـيّ فمـا ينفـك أن يتفـرجـا

«و در آن حال که کار، مرا به تنگ آورد، خدا را می‌خوانم و مشکل، حل می‌شود».

وكم من فتي سدت عليه وجوهه أصـاب لها في دعوة الله مخرجا

«و چه بسا جوانانی بوده اند که تمام درها، به رویشان بسته شده است، اما با دعا و خواستن از خدا، راه حل و گشایشی پدید آمده است».

نگاهی به جهان هستی

از جمله عوامل آرامش و راحتی، نگاه کردن به نشانه های قدرت در آفرینش زیبای آسمانها و زمین است. با نگاه کردن به گل و درخت، آب و جنگل، تپه ها و کوهها، آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه که سرشار از زیبایی هستند، لذت ببر تا بدین سان احساس آرامش نمایی و ایمانت، افزایش یابد و بیش از پیش تسلیم و منقاد پروردگار بزرگ شوی. ﴿ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ۝٢ ﴾ «پس ای صاحبان بصیرت! درس عبرت بگیرید».

یکی از فرزانگان مسلمان، می‌گوید: وقتی در قدرت الهی شک می‌کردم، به کتاب جهان هستی می نگریستم تا در آن کلمات اعجاز و آفرینش زیبا را مطالعه کنم؛ آنگاه ایمانم، بیشتر می‌شد.

گامهای سنجیده

شوکانی می‌گوید: یکی از علما به من توصیه کرد و گفت: از تألیف دست برمدار، حتی اگر روزی دو خط بنویسی. شوکانی می‌گوید: به سفارش او عمل کردم و ثمرات آن را یافتم. و همین است معنی حدیث که می‌گوید: «بهترین کار، همان است که انجام دهنده اش،

بر آن مداومت و پایبندی کند؛ گرچه آن عمل، اندک باشد».

و گفته اند: قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود.

أما تري الحبـل بطـول المدي علـي صلـيب الصـخر قد أثرا

«آیا نمی بینی که با گذشت زمانی طولانی، اثر ریسمان بر صخره سنگ می ماند»؟

علت اضطراب و آشفتگی ما، این است که می‌خواهیم تمام کارها را به یکباره انجام دهیم و به همین خاطر خسته می‌شویم و کار را رها می‌کنیم. اگر ما، کار خود را آهسته و به تدریج انجام دهیم و آن را طوری تقسیم کنیم که در چند مرحله انجام شود، تمام مراحل را با آرامی سپری می‌کنیم. از نماز، درس بگیرید؛ شریعت، نماز را در پنج وقت متفرق قرار داده تا بنده با تمرکز و راحتی، آن را انجام دهد و با شوق و علاقه به سوی آن برود. اگر قرار بر این بود که تمام نمازها در یک وقت خوانده شوند، بنده خسته می‌شد. در حدیث آمده است: «شاخه ای که از یک درخت می روید، نه قامت راست می‌کند و نه در زمین ریشه می دواند».

با تجربه ثابت شده که هرکس، کارها را به تدریج انجام دهد، به نتایجی دست می یابد که کسی که‌آنها را به یک دفعه انجام می‌دهد، دست نمی یابد؛ افزون بر اینکه روحیه او، پویا و بانشاط است.

از سخن بعضی از علما، این را درک نموده ام که نماز، اوقات را ترتیب می‌دهد؛ چون خداوند می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ﴿١٠٣﴾ ﴾ «بی گمان نماز، برای مؤمنان فریضه ای است که وقت آن مشخص گردیده است».

پس اگر بنده، کارهای دینی و دنیوی خود را بعد از هر نمازی تقسیم کند، می بیند که وقت زیادی دارد.

مثالی برایت می‌زنم: اگر طالب علم، بعد از نماز صبح را به حفظ و یادگیری مطلبی که می‌خواهد، اختصاص دهد و بعد از نماز ظهر را برای مطالعه عمومی و بعد از عصر را برای پژوهش دقیق علمی و بعد از مغرب را برای دیدار و گفتگو و بعد از عشاء را برای مطالعه کتابهای جدید، بحثها و مجله ها و یا نشستن با خانواده مقرر کند، بسیار خوب خواهد بود.

بصیرت و بینش عاقل، به او کمک می‌کند و راهش را روشن می گرداند؛ ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢٩﴾ ﴾ «ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید، خداوند، برای شما قدرت تشخیص حق و باطل را قرار می‌دهد و بدیهای شما را می‌زداید و گناهتان را می آمرزد و خداوند، دارای فضل بزرگ است».

نامنظم مباش

یکی از عوامل پریشان خاطری و تشتت ذهنی، هرج و مرج و نابسامانی فکری است که بسیاری از مردم گرفتار آن هستند. فرد آشفته خاطر، تواناییهای خود را تشخیص نداده و به آنچه که به او تمرکز می‌دهد، توجه نکرده است. گفتنی است: شناخت، راههای زیادی دارد و باید نشانه های آن را مشخص کرد و راههای آن را دانست. انسان باید راه مشخص و معروفی برای خود برگزیند؛ زیرا تمرکز، امر مطلوب و پسندیده ای است.

یکی دیگر از عوامل پریشان خاطری وآشفتگی ذهنی، بدهکاری و مشکلات معیشتی است؛ در این باره اصولی هست که آنها را بیان می کنیم:

نخست اینکه هرکس درخرج کردن میانه روی کند، تنگدست نخواهد شد. هرکس، مالش را خوب و در جاهای ضروری و مورد نیاز خرج نماید و از فضول خرجی و اسراف بپرهیزد، خداوند، او را یاری می‌دهد؛ ﴿ إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ ﴾ «کسانی که فضول خرجی و اسراف می کنند، برادران شیطان هستند».

﴿ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ﴿٦٧﴾ ﴾ «و کسانی که هرگاه انفاق می کنند، اسراف نمی‌کنند و نیز تنگ چشمی و بخل نمی ورزند و درمیان این دو هستند».

دوم: به دست آوردن مال از راههای جایز و مشروع و ترک کردن هر نوع کسب و درآمد حرام. خداوند، پاک است و جز پاک را نمی پذیرد و در دارایی و مالی که از راه

حرام و نامشروع به دست می آید، برکت نمی‌دهد؛ ﴿ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِ ﴾ «گرچه زیاد بودن مال پلید، تو را به شگفتی اندازد».

سوم: تلاش برای بدست آوردن مال حلال و کنار گذاشتن بیکاری و پرهیز از گذراندن اوقات در کارهای بیهوده و بی ارزش. ابن عون می‌گوید: مرا به بازار راهنمایی کنید؛ ﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠ ﴾ «وقتی نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجویید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

ارزش واقعی شما، ایمان و اخلاقتان است

به ماجرای این مرد فقیر و ندار توجه کنید که لباسهایی کهنه و ژنده به تن دارد، گرسنه و پابرهنه است، نسب بالایی ندارد، جایگاه و ثروت و قبیله ای ندارد، خانه ای که در آن بخوابد، ندارد؛ اثاث و وسایل زندگی ندارد؛ از آبگیرهای عمومی با دو دست خودش آب می‌خورد، در مسجد می‌خوابد، از دست خود به عنوان بالش استفاده می‌کند و هنگام خوابیدن آن را زیر سر می گذارد؛ رختخوابی ندارد؛ بلکه سنگریزه ها، فرش او هستند که او روی آن دراز می کشد. او با این حال همواره به ذکر پروردگارش و به تلاوت کتاب خدا مشغول است. در نماز و جهاد همواره در صف اول می ایستد؛ همین مرد، روزی از کنار رسول خداﷺ گذشت. پیامبر اکرمﷺ اسم او را گرفت و صدایش زد: «ای جلیبیب! آیا ازدواج نمی‌کنی؟» گفت: ای پیامبر خدا! چه کسی دخترش را به من می‌دهد و حال آنکه من، نه ثروت دارم و نه جایگاه و مقامی؟

سپس بار دیگر او از کنار پیامبرﷺ گذشت؛ پیامبرﷺ همان سخن اول را به او گفت و او همان پاسخ را داد. بار سوم از کنار پیامبرﷺ گذشت؛ باز هم رسول اکرمﷺ گفته اش را تکرار کرد و او همان پاسخ را داد؛ آنگاه پیامبرﷺ فرمود: «ای جلیبیب! به خانه فلان انصاری برو و به او بگو: پیامبر خداﷺ به تو سلام می‌رساند و از تو می‌خواهد که دخترت را به ازدواج من در

بیاوری». این انصاری از خانواده ای محترم و شرافتمند بود. انصاری، گفت: سلام بر پیامبرخدا باد؛ چگونه دخترم را به ازدواج تو در بیاورم ای جلیبیب و حال آنکه مال و مقامی نداری؟ در این هنگام همسر آن مرد انصاری گفتگو را شنید و تعجب کرد و با خودش گفت: جلیبیب که نه مالی دارد و نه مقامی؟ اما دخترمؤمن آنها، سخن جلیبیب و پیام پیامبرﷺ را شنید و به پدر و مادرش گفت: آیا خواسته پیامبر خداﷺ را رد می کنید؟ نه، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست.

این ازدواج خجسته، صورت گرفت و خانواده ای پربرکت تشکیل شد و خانه ای آباد بر اساس پرهیزکاری و تقوای الهی، شکل گرفت. بالاخره روزی منادی جهاد ندای جهاد سر داد و جلیبیب در معرکه حضور یافت و با دست خود هفت نفر از کافران را به قتل رساند و سپس خود او، در راه خدا کشته شد و در حالی رخ در نقاب خاک کشید که از خدا و پیامبرش و از اصل و ارزشی که برای آن جان داد، راضی بود.

پیامبرﷺ به جستجوی کشته شدگان می پردازد؛ مردم، شهدا را نام می برند و جلیبیب را فراموش می کنند؛ چون او، معروف نیست، اما پیامبرﷺ جلیب رابه یاد دارد و او را فراموش نمی کند و در میان شلوغی، اسم او را به خاطر دارد و از او غافل نمی‌شود و می گوید: اما من، جلیبیب را نمی بینم.

آنگاه پیامبرﷺ او را می بیند که چهره اش آغشته به خاک است. آن حضرتﷺ سر جلیبیبؓ را بلند می‌کند و خاکها را از چهره اش دور می نماید و به او می گوید: هفت نفر ازکافران را کشتی و سپس کشته شدی؟ و سه بار فرمود: «تو از من هستی و من از تو هستم»؛ همین مدال نبوی به عنون پاداش و جایزه برای جلیبیبؓ کافی است.

قیمت جلیبیبؓ و ارزش او، ایمانش بود؛ ارزش او، این بود که پیامبرﷺ او را دوست داشت؛ ارزش او، رسالتی بود که برای آن جان داد.

فقر جلیبیبؓ و ناشناخته بودن خانواده اش، باعث نشد که او از این شرافت بزرگ و دستاورد سترگ باز بماند؛ او، شهادت و رضامندی و قبول و سعادت هر دو جهان را بدست آورد؛ ﴿ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ

﴿أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠﴾ «به آنچه خداوند از فضل خویش به آنها داده، شادمانند و به کسانی که پشت سر آنها هستند و هنوز به آنان نپیوسته اند، مژده می‌دهند که هیچ ترس و هراسی ندارند و اندوهگین نمی‌شوند».

ارزش واقعی تو مفاهیم بزرگ و صفات خوب تو هستند. سعادت تو، در معرفت و آگاهی تو و در رویکرد و برتری تو می‌باشد.

فقر و تنگدستی، هیچ زمانی مانع پیشرفت و رسیدن به هدف و برتری نبوده است. خوشا به حال کسی که ارزش خود را دانست و خوشا به حال کسی که با توجیه و جهاد، خودش را خوشبخت نمود و خوشا به حال کسی که دین و دنیایش را نیکو گردانید و در هر دو جهان سعاتمند و رستگار گردید؛ هم در دنیا و هم در آخرت.

خوشا به سعادت اینها...

خوشا به سعادت ابوبکرﷺ که قرآن، در باره اش می‌گوید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨﴾ «و از آتش دور خواهد شد پرهیزگاری که مال خود را می‌دهد و خودش را پاکیزه می گرداند».

خوشا به سعادت عمرﷺ که پیامبرﷺ درباره اش فرمود: «قصر سفیدی در بهشت دیدم، گفتم: این قصر از چه کسی است؟ گفته شد: این قصر، از عمر بن خطاب است».

خوشا به سعادت عثمانﷺ که پیامبرﷺ درمورد او چنین دعا کرد: «بارخدایا! گناهان گذشته و آینده عثمان را بیامرز».

خوشا به سعادت علیﷺ که پیامبرﷺ درباره اش فرمود: «مردی است که خدا و پیامبرش را دوست می دارد، و خدا و پیامبرش، او را دوست می دارند».

خوشا به سعادت سعد بن معاذﷺ که پیامبرﷺ در مورد او فرمود: «عرش خداوند مهربان، برای او تکان خورد».

خوشا به سعادت عبدالله بن عمرو انصاریﷺ که پیامبرﷺ درباره اش فرمود: «خداوند، رو

در رو و بدون مترجم و واسطه، با او سخن گفت».

خوشا به سعادت حنظله رضی الله عنه که پیامبر ﷺ در مورد او فرمود: «فرشتگان خدا، او را غسل دادند».

وای از بدبختی و تیره روزی اینها...

وای از بدبختی فرعون که خدا، درباره اش می‌گوید: ﴿ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗا ﴾ «صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند».

وای بر قارون که خداوند متعال، درباره اش می فرماید: ﴿ فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ ﴾ «او و خانه اش را در زمین فرو بردیم».

وای بر ولید بن مغیره که خداوند، درباره اش فرمود: ﴿ سَأُرۡهِقُهُۥ صَعُودًا ﴿١٧﴾ ﴾ «به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات) وا می دارم».

وای بر امیه بن خلف که خداوند متعال، درباره اش می فرماید: ﴿ وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ ﴾ «وای بر هر که عیبجو و طعنه زن باشد».

وای بر ابولهب که خداوند متعال، درباره اش فرموده است: ﴿ تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ﴿١﴾ ﴾ «بریده باد دو دست ابولهب و هلاک باد او».

وای بر عاص بن وائل که خداوند، در موردش می فرماید: ﴿ كَلَّاۚ سَنَكۡتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلۡعَذَابِ مَدّٗا ﴿٧٩﴾ ﴾ «چنین نیست که او می‌گوید. ما آنچه را که می‌گوید، می نویسیم و عذاب را بر او مستمر و پیاپی خواهیم داشت».

نکته

عدم توفیق، فساد و تباهی فکر و دیدگاه، نشناختن حق و فساد قلب، ضایع کردن وقت،

تنفر و بیزاری مردم، دوری از خدا، پذیرفته نشدن دعا، سنگدلی، عدم برکت در روزی و عمر، محرومیت از علم، ذلت، تحقیر شدن به وسیله دشمن، تنگدلی، گرفتار شدن به همراهان و همنشینان بدی که دل را فاسد و وقت را ضایع می‌کنند، غم و ناراحتی مداوم، سختی زندگی و ناراحتی و. . همه اینها، زاده گناه و غفلت از یاد خدا هستند؛ همانطور که کشتزار به وسیله آب رشد می‌کند و همچنانکه سوختگی، نتیجه آتش است. اماعکس این امور، زاده و نتیجه اطاعت هستند.

آنچه پیروان همه ادیان و اندیشمندان تمام ملتها می‌دانند، این است که گناه و فساد، باعث اندوه و ناراحتی ، ترس و هراس، تنگدلی و بیماریهای قلبی می گردد؛ حتی کسانی که مرتکب گناه می‌شوند و از گناه، خسته و رنجور می گردند، برای آنکه ناراحتی و اندوه خود را دور نمایند، بار دیگر آن را انجام می‌دهند، چنانچه شاعر می‌گوید:

و كـأس شربـت علـي لـذة و أخـري تـداويت مـنها بها

«جامی را برای لذت نوشیدم و جامی دیگر را برای علاج عوارض جام اول سر کشیدم».

وقتی گناهان، چنین تأثیر نامطلوبی بر دلها می گذارند، پس تنها علاج آن، توبه و طلب آمرزش است.

با زنان مهربان باشید

﴿ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ «با زنان به خوبی زندگی کنید». ﴿ وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحۡمَةً﴾ «و میان شما دوستی و مهربانی قرارداده است».

در حدیث آمده است: «با زنان به خوبی رفتار کنید». در حدیث دیگری آمده است: «بهترین شما کسی است که با زنش خوب باشد و من از همه شما رفتار بهتری با خانواده ام دارم».

خانه سرشار از محبت و مهرورزی، کانون سعادت و خوشبختی می‌باشد و بر اساس تقوا و رضامندی، پا گرفته است: ﴿ أَفَمَنۡ أَسَّسَ بُنۡيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقۡوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٍ خَيۡرٌ أَم

مَّنۡ أَسَّسَ بُنۡيَٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٖ فَٱنۡهَارَ بِهِۦ فِي نَارِ جَهَنَّمَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٩﴾ » «آیا کسی که شالوده آن را بر پایه تقوای الهی و خشنودی خداوند، بنا نهاده، (کارش) بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه مشرف به سقوط بنیاد نهاده است (و هر آن امکان دارد) او را به آتش دوزخ فرو اندازد؟ خداوند، مردم ستم پیشه را هدایت نمی‌کند».

لبخندی در بدو ورود به خانه

لبخند زن و شوهر به روی یکدیگر، بهترین استقبال آنها از یکدیگر است؛ این لبخند، اعلام توافق و هماهنگی است. در حدیث آمده است: «لبخند زدنت به روی برادرت صدقه است» . همواره بر لبان پیامبرﷺ لبخند نقش می بست. و همچنین سلام کردن: ﴿ فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗ ﴾ «بر خودتان سلام کنید درودی مبارک و خجسته از سوی خداوند است».

و جواب سلام دیگران را دادن: ﴿ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ ﴾ «هرگاه به شما سلام کردند، زیبا و بهتر از آن یا همانند آن، پاسخ دهید».

ابن کثیر می‌گوید:

حيتك عزة بالتسليم و انصرفت فحيها مثل ما حيتك يا جمل

«عزه، به تو سلام کرد و رفت؛ تو ای جمل! به او همانند سلامش، سلام کن».

ليت التحية كانت لي فأشكرها مكان يا جملاً حييت يا رجل

«ای کاش به من سلام می‌کرد تا از او سپاسگزاری می‌کردم».

همچنین دعا کردن هنگام ورود به منزل، نشان خوشبختی است: «بار خدایا! ورود و خروج خوب را از تو می جویم؛ به نام خدا وارد شدیم و به نام او بیرون آمدیم و بر پروردگارمان توکل نمودیم».

یکی از عوامل خوشبختی در خانه، به نرمی سخن گفتن زن و شوهر با یکدیگر است: ﴿ وَقُل لِّعِبَادِی یَقُولُواْ ٱلَّتِی هِیَ أَحۡسَنُ﴾ «و به بندگانم بگو سخنی را بگویند که بهتر است».

و کلامها السحر الحلال لو أنه لم یجن قتل المسلم المتحرز

«و سخن او، جادوی حلالی است؛ اگر او مسلمانی را که خود را حفاظت می‌کند، نمی کشت».

إن طال لم یملل وإن هي أوجزت ود المحدث أنها لم توجز

«اگر زیاد سخن بگوید، خسته کننده نیست و اگر مختصر نماید، کسی که به سخنانش گوش می‌دهد، دوست داردکه مختصر سخن نگوید».

ای کاش زن و شوهر از سخنان ناراحت کننده و از حرفهایی که احساسات را جریحه دار می‌کند، دست می کشیدند؛ کاش هر یک، زیباییها و خوبیهای دیگری را به یاد می‌آورد و از ضعفها و کاستیهای بشری که هر دوی آنها دارند، چشم می‌پوشید. اگر مرد، خوبیهای زنش را برشمارد و از عیبهایش چشم پوشی نماید، احساس آرامش و خوشبختی می کند. در حدیث آمده است: «هیچ مرد مؤمنی نباید از زن مؤمنی متنفر شود؛ اگر یک رفتار زن را نمی‌پسندد، رفتار دیگری در زن هست که مورد رضایت و پسند اوست».

من ذا الذي ما ساء قط و من له الحسني فقط

«چه کسی هست که هرگز بد نکرده و کیست که فقط خوبی و زیبایی داشته باشد»؟!

چه کسی هست که شمشیر خوبیهایش به خطا نرفته و چه کسی وجود دارد که زیباییهایش رنگ نباخته باشد؟ ﴿ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ «اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی بود، هیچکس از شما پاکیزه نمی‌شد».

بیشتر مشکلات خانه ها، به خاطر حساسیت به مسایل پیش پا افتاده و پرداختن به امور جزئی و کوچک است. دهها مورد را شاهد بوده ام که زن و مرد، به خاطر چیزهای ساده و معمولی از هم جدا شده اند؛ مثلاًخانه مرتب نبوده، غذا به موقع آماده نشده، یا اینکه زن، از شوهرش خواسته تا زیاد مهمان به خانه نیاورد و مسایلی از این قبیل که باعث رنج و مشکلات

در خانه می‌شوند. همه ما باید به واقعیت و وضعیت و ضعف خود اعتراف کنیم و نباید با اوهام و خیالات زندگی نماییم و آرزوهایی را در سر بپرورانیم که فقط افراد قاطع و بلندهمت به آن دست یافته اند.

ما، انسان هستیم؛ ناراحت می‌شویم، خشمگین می گردیم و استباه می‌کنیم؛ از اینرو باید در راستای توافق و سازگاری در زندگی زناشویی امور را به صورت نسبی بررسی کنیم و پس از گذشت سالها، از یک سلام ساده هم نگذریم.

احمد بن حنبل بعد ازمرگ همسرش، ام عبدالله می‌گوید: چهل سال با او زندگی کردم و حتی در یک مورد یا کلمه با او اختلاف و ناسازگاری نکردم.

هنگامی که زن، خشمگین می‌شود، مرد باید سکوت کند و زمانی که شوهر ناراحت و خشمگین می‌شود، زن باید سکوت نماید تا بدین سان خشم، فرو نشیند و اضطرابات فروکش کنند. ابن جوزی در صیدالخاطر می‌گوید: وقتی دیدی که همراه ودوست تو خشمگین شده و سخنان ناشایستی به زبان می‌آورد، به او توجه نکن و او را به خاطر حرفهایش مورد مؤاخذه قرار نده. چون او، مانند فرد مستی است که نمی‌داند چه می‌کند؛ بلکه حتی اگر شده مدتی صبرکن؛ چون شیطان، بر او چیره شده و طبیعت او، خُرد شده و عقلش پنهان گشته است؛ اگر تو، به مقتضای کارش پاسخ او را بدهی، تو همانند عاقلی هستی که با دیوانه ای درگیر شده و یا فرد هوشیار و بیداری هستی که با فرد بیهوشی در آویخته ای. پس مقصر، تو هستی؛ بلکه باید با نگاه رحمت و مهر به او بنگری و بدانی که وقتی او، به خودآید، از آنچه اتفاق افتاده، پشیمان می گردد و می‌داندکه تو از فضیلت شکیبایی برخورداری؛ حداقل این است که او را بگذاری تا عقده دل و خشم خود را خالی کند و راحت شود.

فرزند، هنگام خشمگین شدن پدر و زن، هنگام ناراحت شدن شوهر، باید همین کار را بکنند و بگذارند تا پدر و شوهر هرچه می‌خواهند بگویند و خود را راحت کنند. آن وقت است که پشیمان شده و عذر خواهی می‌کنند؛ اگر با آنها از در مقابله در آیی، خشم، ریشه می دواند و چون به خود آیند، در صدد انتقام و تلافی کاری بر می آیند که در وقت ناراحتی و بیهوشی با آنها کرده ای.

بیشتر مردم اینگونه نیستند؛ هرگاه فرد خشمگینی را ببینند، هرچه بگوید و بکند، در مقابل با او همان کار را می‌کنند و این، بر خلاف حکمتی است که بیان شد و فقط خردمندان، آن را می‌فهمند.

انتقامجویی، زهر مهلکی است.

درکتاب (المصلوبون فی التاریخ) داستانها و حکایتهای کسانی آمده که دشمنان خود را به بدترین شکل مجازات کرده و پس از آنکه آنها را کشته اند، باز هم راحت نشده و برای خالی کردن عقده خود، آنان را به دار آویخته اند. عجیب است! فرد کشته ای که به دار آویخته شود، احساس درد و عذاب و ناراحتی نمی‌کند. چون او، مرده است. اما قاتل زنده، از این کار لذت می‌برد و احساس آرامش می‌کند و از شکنجه بیشتر خوشحال می گردد. کسانی که آتش کینه نسبت به دشمنان، در وجودشان شعله ور است، هرگز احساس راحتی و آرامش نمی‌کنند؛ چون آتش انتقام و عقده، پیش از آنکه دشمنانشان را نابود کند، خودشان را به نابودی می کشاند.

خیلی عجیب است که بدانید یکی از خلفای بنی عباس نتوانست دشمنانش را بکشد، چون دشمنانش قبل از اینکه او زمامداری حکومت را به دست بگیرد، مردند؛ اما وقتی به قدرت رسید، دشمنانش را از قبرهایشان بیرون‌آورد و با آنکه برخی پوسیده و از بین رفته بودند، اجساد آنها را به دار آویخت و سپس اجسادشان را در آتش سوخت. این، فوران و خروش کینه است که شادیها و زیباییها و آرامش وجود را از بین می‌برد. انتقام گیرنده بیشتر ضرر می‌کند؛ چون او اعصاب و آرامش خود را از دست می‌دهد.

لا یبلغ الأعداء من جاهل ما یبلغ الجاهل من نفسه

«دشمنان به آن اندازه به جاهل ضربه نمی‌زنند که جاهل به خودش ضربه می‌زند».

﴿ وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ ﴾ «و هرگاه تنها شوند از خشم بر شما انگشتان را گاز می گیرند؛ بگو: به سبب خشم خود بمیرید».

نکته

توبه راستین، بهترین و مفیدترین چیز برای انسان در زمانی است که مورد تجاوز و ستم قرار می گیرد و دشمنانش، بر او مسلط می‌شوند. این، نشانه سعادت است که انسان در چنان موقعیتی فکر و نگاهش را به خود و گناهان و عیبهای خویش معطوف بدارد و به عیبها و گناهانش و اصلاح آنها مشغول شود و توبه کند؛ آن وقت است که دیگر جایی برای فکر کردن به مصیبی که به آن گرفتار شده، باقی نمی ماند؛ بلکه او به توبه و اصلاح عیبهای خود می پردازد و خداوند، یاری او و حفاظت و دفاع از او را بر عهده می گیرد. به راستی چنین انسانی، چقدر خوشبخت است! چه مصیبت خجسته ای برایش پیش آمده که پیامدی چنین زیبا و خوب دارد! اما توفیق و هدایت به دست خداست؛ آنچه که او بدهد، کسی، جلودارش نیست و هرآنچه را که او ندهد، کسی نمی‌تواند ببخشد. پس هر کسی، چنین توفیقی نمی یابد و هر کس، آن را نمی‌شناسد، آن را نمی‌خواهد و توانایی دستیابی آن را ندارد؛ چراکه انسان، هیچ توانایی و حرکتی جز به یاری خدا ندارد.

سبحان من یعفـو و نهفو دائمـاً ولم یزل مهما هفـا العبد عفـا

«پاک و منزه است خداوندی که با وجود لغزش و اشتباه پیاپی و همیشگی ما عفو می‌کند و همواره از گناه و لغزش بندگان در می گذرد».

یعطي الذي یخطي و لا یمنعه جـلاله عن العطاء لذي الخطا

«به کسی که اشتباه می‌کند، بذل و بخشش می‌نماید و محرومش نمی‌کند و این از جلال و بزرگی اوست».

در شخصیت دیگران ذوب مشو

انسان، سه مرحله را می گذراند: مرحله تقلید، مرحله انتخاب و مرحله ابتکار؛ تقلید، یعنی در آوردن ادای دیگران و به تن کردن جامه شخصیت آنها و ذوب شدن در آنان. علت تقلید، شیفتگی و تمایل شدید است. چنین تقلیدی برخی را وا می دارد تا در حرکتها و صدا و امثال آن از دیگران تقلید کنند؛ این کار، زنده به گور کردن شخصیت خود و خودکشی معنوی

است. براستی که چنین افرادی چقدر خود را در رنج و مشقت می اندازند؛ آنها بر عکس جهت خود، راه می روند و به عقب حرکت می‌کنند! صدای شخص دیگری را انتخاب می‌کنند! شیوه راه رفتن خود را ترک می نمایند تا همانند فرد دیگری راه بروند! کاش اینها، در صفات پسندیده ای همچون علم و سخاوت و بردباری و امثال آن، که جایگاه انسان را بالا می‌برد، از دیگران الگوبرداری می‌کردند؛ اما وقتی می بینی که این مقلدان، در شیوه حرف زدن و اشاره دست، از دیگران تقلید می‌کنند، وحشت زده می‌شوی!!

می‌خواهم به تو بگویم: تو، موجودی دیگر و چیزی دیگر هستی؛ تو با توجه به ویژگیها و تواناییهایت، روش و شیوه مشخصی داری؛ از زمانی که خداوند، آدم را آفریده تا وقتی که خداوند جهان را به پایان برساند، دونفر، بطور کامل شبیه و همسان یکدیگر نبوده اند. ﴿ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡ ﴾ «و از جمله نشانه های خدا تفاوت زبان و رنگهایتان می‌باشد».

پس چرا ما می‌خواهیم صفات، استعدادها و تواناییهایمان با دیگران یکی باشد؟! زیبایی صدایت، این است که منحصر به تومی‌باشد و حرف زدن تو، زمانی زیباست که ازدیگران متمایز باشد: ﴿ وَمِنَ ٱلۡجِبَالِ جُدَدُۢ بِيضٞ وَحُمۡرٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٞ ﴿٢٧﴾ ﴾ «و کوههای سفید و سرخی هست که رنگهای مختلفی دارند و برخی سیاهند».

تجمعن شتي من ثلاث و أربع و واحدة أخري فصارت ثمانيا

«هفت نفر گوناگون جمع شدند و یکی دیگر هم آمد و هشت نفر شدند».

سليمي و سلمي و الرباب و أختها و سعدي و لبني و المني و قطاميا

«سلیمی، سلمی، رباب و خواهرش و سعدی و لبنی و منی و قطام».

در انتظار لطف خدا

زبان این سخنران ماهر، در مسابقه و میدان سخنوری، بند نمی آید؛ بلکه او همچنان زیبا و گیرا سخنرانی می نماید؛ او، سخنران پیامبرﷺ و سخنران اسلام است و بس. وی در حضور

پیامبرﷺ برای یاری کردن دین، صدایش را بلند می‌کرد و به سخنرانی می‌پرداخت. او، ثابت بن قیس بن شماسؓ بود.

خداوند، آیه نازل فرمود که: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ﴿٢﴾ ﴾ «ای مؤمنان! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و با او آنگونه که با یکدیگر سخن می‌گویید، بلند سخن نگویید که اعمال شما نابود می گردد و شما نمی‌فهمید».

قیس گمان کرد که منظور از این آیه، اوست؛ بنابراین ازمردم کناره گیری کردو در خانه اش ماند و گریست.

پیامبرﷺ نبود او را احساس کرد و جویای حالش شد. اصحاب، آن حضرتﷺ را از ماجرا باخبر کردند؛ پیامبرﷺ فرمود: «نه، هرگز چنین نیست؛ بلکه او، از اهل بهشت است». بدین ترتیب، هشدار به بشارت تبدیل شد.

هناء محا ذاك العزاء المقدما فما جزع المحزون حتي تبسما

«تهنیت و تبریکی که آن عزا را محو کرد و هنوز غمگین، داد و فریاد نکرده بود که لبخند زد».

ام المومنین عایشه رضی الله عنها یک ماه کامل شب و روز گریه می‌کرد و چیزی نمانده بود که گریه زیاد، جگرش را پاره کند و او را از بین ببرد؛ چون به عفت و آبروی شریف او تهمت زده بودند؛ اما لطف و گشایش خدا سر رسید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر مؤمن تهمت می‌زنند، در دنیا وآخرت لعنت شده اند».

عایشه رضی الله عنها خدا را ستایش کرد و پاکترین پاکان شد؛ آنگونه که قبلاً نیز چنین بود؛ مؤمنان از این گشایش آشکار شادمان شدند.

سه نفری که از شرکت در غزوه تبوک بازماندند و زمین با وجود فراخی اش بر آنها تنگ گردید و خودشان نیز از خود به تنگ آمده و یقین کرده بودند که از خشم خداوند

پناهی جز خدا نیست، به لطف و کمک و گشایش خداوند شنوا و نزدیک، نوازش شدند و مورد آمرزش قرار گرفتند.

مشتاق کارهایی باش که به تو آرامش می بخشد

یکی از علما می‌گوید: بیمار شدم، پزشک به من گفت: مطالعه و پرداختن به مسایل علمی، بیماریت را بیشتر می‌کند. به او گفتم: نمی‌توانم خودم را کنترل کنم؛ من، از تو می‌خواهم که با دانش خود، در میان من و خود، داوری کنی؛ آیا مگر چنین نیست که آرامش و شادی، طبیعت انسان را قوی می‌کند و بدین ترتیب بیماریش، دور می‌شود؟ گفت: بله. گفتم: علم و دانش، به من سرور و شادی می‌بخشد و طبیعت من، با آن قوی می گردد و بدین ترتیب احساس راحتی می‌کنم. گفت: این از دایره معالجه ما بیرون است. ﴿ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم ۖ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾ «آن را برای خود بد مپندارید؛ بلکه برایتان خوب است».

لعل عتبك محمـود عواقبـه فربما صحت الأجسام بالعلل

«شاید رنج و اندوه تو، سرانجام خوبی داشته باشد. چه بسا جسمها، به وسیله بیماریها و علتها بهبود می یابند».

سفره همگانی خدا

ما چقدر به پشتکار و استفاده از وقت و پیشی گرفتن از دیگران با انجام کارهای درست ومفید نیازمندیم. روزی که فایده، آگاهی، خدمت، فرهنگ و تمدن را به دیگران ارائه می‌دهیم، خوشبخت می گردیم و هرگاه دانستیم که بیهوده به دنیا نیامده و بیهوده آفریده نشده ایم، احساس خوشبختی و آرامش می‌کنیم.

روزی کتاب (الأعلام) زرکلی را ورق زدم؛ دیدم که در این کتاب شرح حال شرقیها و غربیها، سیاستمداران، علما، حکما و ادیبان و پزشکان بیان شده است. نقطه اشتراک همه آنها این بود که همگی، افراد نابغه، مؤثر و برجسته بوده اند. با مطالعه زندگانی آنها، به سنت الهی در آفریده هایش پی بردم و دانستم که وعده و قانون خدا نسبت به بندگان، این است که

هرکس، برای دنیا تلاش کند، بهره اش از دنیا بطور کامل به او می‌رسد و به شهرت و مال و مقام دست می یابد و هر کس، برای آخرت تلاش نماید، پاداش خود را که فایده و مقبولیت و رضامندی خدا است، در سرای آخرت خواهد دید: ﴿كُلاًّ نُّمِدُّ هَـٰؤُلَآءِ وَهَـٰؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ﴾ «ما، هر یک از اینها (را که خواهان آخرت) و اینها را (که دنیا طلب هستند) از بخشایش پروردگارت بهره مند می کنیم».

در این کتاب شرح حال نوابغ و سرآمدان و کسانی را دیدم که برای بشریت خدمت کرده و به آنها فایده رسانده اند، اما برای آخرت خود تلاش نکرده اند؛ بویژه کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان نداشته اند. اینها، دیگران را بیشتر از خودشان سعادتمند کرده و روحیه دیگران را بیشتر از روحیه خود شاد و مسرور نموده اند. به همین خاطر برخی از ایشان را می بینی که خودکشی کرده و بعضی هم از وضعیت زندگی خود ناراحت و خشمگین بوده و گروهی دیگر با مشقت و رنج زندگی کرده اند. از خودم پرسیدم: وقتی دیگران به وسیله من شاد شوند و خودم بدبخت باشم و عده زیادی، از من فایده ببرند و خودم، محروم باشم، چه فایده دارد؟!

و أسعدت الكثير و أنت تشقي و أضحكت الأنام و أنت تبكي

«بسیاری را خوشبخت نمودی و حال آنکه خودت بدبخت هستی! مردم را به خنده آوردی و خودت گریه می کنی»!

با مطالعه این کتاب فهمیدم که خداوند، خواسته های این انسانهای سرآمد و نخبه را برآورده ساخته است؛ زیرا این، وعده الهی است و باید محقق شود؛ پس گروهی از اینها به جایزه نوبل دست یافته اند؛ چون خواهان جایزه نوبل بوده و برای آن تلاش کرده اند. برخی در میدان شهرت گوی سبقت را از همه ربوده اند؛ چون به دنبال شهرت و شیفته آن بوده اند و برخی به مال و ثروت دست یافته اند؛ چون دلباخته آن بوده اند و برخی از اینها بندگان صالح خدا هستند که به پاداش دنیا دست یافته و آخرت را هم بدست خواهند آورد. (ان شاءالله)؛ چراکه آنها، فضل و رضامندی خدا را می‌جستند.

یکی از معادلات درست و مورد قبول، این است که فرد گمنام و خوشبختی که از شیوه و روش خود راضی است، از فرد مشهوری که به سبب مبادی و فکرش بدبخت می‌باشد، بهره مندتر و موفقتر است.

ساربان و شترچران مسلمان در بیابان به سبب اسلامش از «تولوستوی» داستان نویس معروف خوشبخت تر است. چون اولی، زندگیش را با آرامش و رضامندی بسر می‌کند و سرانجام خود را می‌داند؛ اما دومی‌با تلاشهای پراکنده، اراده مشوش، ناراضی از هدف و بی خبر از آینده و فرجامش، زندگیش را گذرانده است.

مسلمانها، دارای بزرگترین دارو و علاجی هستند که تا کنون بشریت، آن را شناخته و کشف کرده است. این دارو، ایمان به قضا و تقدیر است؛ حتی برخی از حکما گفته اند: هر کس به قضا و تقدیر باور ندارد، هرگز روی سعادت را در زندگی نخواهد دید.

در این کتاب بارها این مفهوم را برایت تکرار کرده ام و به شیوه های مختلف آن را ارائه نموده ام. من عمدا آن را تکرار می‌کنم؛ چون می‌دانم که من و بسیاری از امثال من، به تقدیر و قضا در موارد خوشایند، ایمان داریم و در موارد ناخوشایند، از تقدیر ناخشنود می‌شویم و اظهار نارضایتی می‌کنیم. از اینرو شرط مسلمانی و پیمان وحی، این است که (به تقدیر و خیر و شر و خوشایند و ناخوشایند آن ایمان داشته باشی).

هدایت و آرامش، نتیجه ایمان است

داستانی تعریف می‌کنم تا بدین سان مشخص شود که انسان خرسند از تقدیر، سعادتمند و آرام است و کسی که از تقدیر ناخشنود می‌باشد، همواره در بی قراری، حیرت و ناراحتی بسر می‌برد.

«بودلی» نویسنده معروف آمریکایی، در سال ۱۹۱۸ م در غرب آفریقای شمالی سکنی گزید. او، در آنجا با کوچ نشینان مسلمانی زندگی می‌کرد که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و خدا را ذکر می‌نمودند. بودلی یکی از صحنه هایی را که آنجا دیده، چنین تعریف می‌کند: روزی تندبادی وزیدن گرفت. طوفان، بقدری شدید بود که شنهای بیابان را

با خود از دریای مدیترانه عبور می‌داد و در منطقه الرون فرانسه می انداخت. این تندباد به شدت گرم و سوزان بود؛ تا جایی که من احساس می‌کردم که موهای سرم از فرط گرما کنده می‌شوند؛ چنان ناراحت و خشمگین شدم که نزدیک بود دیوانه شوم؛ اما بادیه نشینها، هیچ شکایتی نکردند. آنها شانه هایشان را تکان داده و گفتند: تقدیر چنین است. و با نشاط و سرحال به کارهایشان مشغول شدند. رئیس قبیله گفت: چیز زیادی از دست نداده ایم؛ ما مستحق این هستیم که همه چیز را از دست بدهیم، ولی خدا را شکر و سپاس که چهل درصد حیوانات ما باقی مانده است و با اینها می‌توانیم کارمان را از سر نو آغاز کنیم.

یک اتفاق دیگر؛ روزی با اتومبیل صحرا را پشت سر می‌گذاشتیم که ناگهان یک چرخ ماشین، پنچر شد؛ راننده، زاپاس همراه نداشت و فراموش کرده بود که آن را با خود بیاورد. من، ناراحت و خشمگین شدم و اضطراب و اندوه، مرا فراگرفت. از بادیه نشینهایی که همراهم بودند، پرسیدم: چه کار می‌توانم بکنیم؟ آنها، به من تذکر دادند که خشمگین شدن، هیچ فایده ای ندارد. بلکه انسان را به حماقت و کار نابجا وادار می‌کند. ناگزیر شدیم با همان چرخ پنچر به راه خود ادامه دهیم، اما دیری نگذشت که ماشین، از حرکت باز ایستاد؛ متوجه شدم که بنزین تمام شده است. اینجا هم هیچ یک از همراهان بادیه نشین من، خشمگین نشد و آنان، همچنان آرامش خود را حفظ کردند؛ پای پیاده به راه افتادند و آواز می‌خواندند. هفت سالی که در صحرا، میان کوچ نشینها گذراندم، به من آموخت و قانعم کرد که شمار زیادی از مردم آمریکا و اروپا که بیماری روانی دارند و کسانی که مبتلا به قند خون هستند، قربانیان زندگی شهری می‌باشند که شتاب را اساس کار خود قرار داده اند.

زمانی که در بیابان زندگی می‌کردم و در آن بهشت خدا بودم، هیچگاه از اضطراب رنج نمی‌بردم و آنجا آرامش و قناعت و رضامندی را یافتم و حال آنکه بسیاری از مردم، سرنوشتی را که بادیه نشینان بدان باور دارند، مسخره می‌کنند واین را که آنها مطیع قضا و قدر هستند، به تمسخر می‌گیرند. ولی چه کسی می‌داند؟ شاید بادیه نشینها به حقیقت دست یافته اند؛ من، وقتی به گذشته بر می‌گردم و در ذهن خود گذشته ام را مرور می‌کنم و زندگیم را بررسی می‌نمایم، به وضوح می‌بینم که در مراحل مختلف و به دنبال اتفاقاتی که

برای من می‌افتد، زندگیم، شکلی دیگر می‌گیرد و هرگز توان دور کردن آن را نداشته ام. بادیه نشینها این نوع حوادث را تقدیر یا قسمت یا قضای خداوند می‌نامند و تو آن را هر چه می‌خواهی، بنام. خلاصه اینکه با وجود گذشت هفده سال از زمانی که من بیابان را رها کرده ام، همواره در برابر تقدیر الهی، موضع بادیه نشینان را اتخاذ می‌کنم و با حوادثی که چاره ای برای آن نیست، با آرامش روبرو می‌شوم. این خوی و عادت که از بادیه نشینها به دست آوردم، در آرامش اعصابم بیشتر از هزاران مسکن و داروی گیاهی تأثیر دارد.

من، می‌گویم: صحرانشینان، این حقیقت را از مکتب محمد(ﷺ) فرا گرفته اند. خلاصه رسالت پیامبر(ﷺ)، نجات دادن مردم از سرگردانی و بیرون کردن آنها از تاریکیها به سوی نور و دور کردن غبار گمراهی از آنان و پایین نهادن بارهای سنگین از دوش آنهاست.

آنچه پیامبر هدایتﷺ با آن مبعوث شده، اسرار آرامش و امنیت را به همراه دارد. تعالیم او ، نشانه های نجات از سستی و کاهلی است؛ آموزه های او، اعتراف به تقدیر، عمل به دلیل، رسیدن به هدف و حرکت به سوی نجات و تلاش و زحمت بانتیجه است. رسالت الهی، آمده که جایگاه تو را در جهان مشخص کند تا آسوده خاطر باشی؛ دلت آرام گیرد؛ غم و اندوهت، برطرف شود و کارت، خوب و رفتار و اخلاقت، زیبا باشد و بدین سان بنده نمونه ای باشی که راز وجود و هستی خود را درک کرده است.

میانه روی و اعتدال

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ﴾ «و اینگونه شما را امتی میانه‌رو قرار داده ایم».

سعادت، در میانه‌روی است، نه در غلو و ستم و افراط و تفریط. میانه‌روی، شیوه ای الهی و پسندیده است که انسان را از انحراف و کج روی حفاظت می‌کند. یکی از ویژگیهای دین اسلام، این است که اسلام، دین میانه‌روی است؛ اسلام، بین یهودیت و مسیحیت است. بدین صورت که یهودیت، به علم پرداخت و نسبت به عمل، بی توجهی کرد؛ مسیحیت، در عبادت مبالغه ورزید و دلیل را دور انداخت. اما اسلام با علم و عمل و با عنایت به روح و جسد و با عقل و نقل آمد.

یکی از چیزهایی که تو را سعادتمند می‌نماید، میانه‌روی در عبادت است. در عبادت زیاده روی مکن که جسم و تنت ضعیف می‌شود و نشاط و دوام و پایبندی ات بر کارها را از بین می‌برد.

همچنین نباید در عبادت کوتاهی بورزی؛ بدین صورت که نوافل را نخوانی و فرائض را کامل ادا نکنی و بگویی: بعدا انجام خواهم داد. همچنین در خرج کردن، راه میانه را برگزین؛ نباید اموال خود را تلف کنی و سرمایه ات را از دست بدهی و آنگاه با حسرت و اندوه و با فقر و تنگدستی، گوشه ای بنشینی. همچنین نباید بخل بورزی و نکوهش شده و محروم بمانی.

در اخلاق و رفتارت باید میانه‌رو باشی و در بین جدیت و سرسختی بیش از حد و نرمی‌بیش از اندازه، عمل کنی.

نه چنان ترشروی و اخمو باش و نه چنان که همواره بیهوده بخندی. نه زیاد گوشه گیر باش و نه بیش از حد با مردم اختلاط و همنشینی کن.

در کارها باید شیوه اعتدال و میانه‌روی را در پیش گرفت. همچنین در قضاوت کردن درباره مسایل و در تعامل با دیگران نیز باید میانه‌رو بود؛ نه آن اندازه زیاده روی درست است که پیمانه ارزشها کم گردد و نه چنان سخت گرفتن و قضاوت ناعادلانه ای که ارزشها و خوبیها نابود گردد؛ چون زیاده روی، اسراف است و تنگ چشمی و سهل انگاری، ستم و جفا می‌باشد. ﴿ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢١٣ ﴾ «پس خداوند به اذن خویش مؤمنان را در آنچه از حق که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد و خداوند هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌نماید».

نیکی، در میان دو بدی قرار دارد؛ یکی بدی افراط و دیگری بدی تفریط. خیر و خوبی، در میان دو شر و بدی قرار دارد: شر مبالغه و زیاده روی و شر غفلت و سهل انگاری. حق، میان دو باطل قرار دارد: یکی زیاده خواهی و زیاده روی و دیگری کم کردن و کاهش دادن. سعادت، میان دو بدبختی است: یکی بدبختی بی پروایی و دیگری بدبختی ایستایی و عقب

نشینی.

نه این، نه آن

مطرف بن عبدالله می‌گوید: بدترین طرز راه رفتن، این است که چنان به رفتن ادامه دهی که هم خودت، آسیب ببینی و هم چارپایت، آسیب ببیند. در حدیث آمده است: «بدترین سرپرستان، سختگیران هستند». آنها کسانی هستند که با خانواده و کسانی که سرپرستی آنها را بر عهده دارند، ظالمانه رفتار می‌کنند. بزرگواری و سخاوت، بین اسراف و بخل قرار دارد. شجاعت، میان بزدلی و بی‌باکی است و بردباری، میان تندخویی و حماقت است و لبخند، بین ترشرویی و قهقهه قرار دارد. صبر، بین سنگدلی و بی تابی است. مبالغه، دارویی دارد؛ دارویش، این است که از زیاده روی کاسته شود و مقداری از شعله سوزان آن خاموش گردد.

ایستایی و خستگی، با عزم و همت و نور امید معالجه می‌شود: ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ۝٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝٧ ﴾ «بارخدایا! ما را به راه راست هدایت نما. راه کسانی که بر آنها نعمت داده ای، نه راه کسانی که بر آنها خشم گرفته ای و نه راه گمراهان».

نکته

در زندگی، هیچ چیز از کنترل خود و خویشتنداری در برابر آنچه انسان دوست دارد و یا از صبرو شکیبایی در برابر ناخوشیها ، سخت‌تر نیست. خلاصه اینکه صبر، دشوارترین کار در زندگی است. به خصوص در شرایطی که زمان طولانی شود و انسان از موفقیت ناامید گردد.

این مدت، نیازمند توشه ای است که آذوقه سفر آن باشد. توشه ها، گوناگون و متفاوت هستند؛ از جمله:

نگاه کردن به مقدار بلا و اینکه ممکن بود بیشتر از این باشد.

به یاد آوردن این مطلب که مصیبت بالاتر از این هم هست؛ مثل اینکه امکان داشت به جای این بلا، فرزندی را از دست بدهد.

امیدواری به اینکه در عوض چیز از دست رفته، چیز دیگری را در دنیا بدست خواهد آورد و یا به پاداش آخرت خواهد رسید.

لذت بردن از ستایش مردم و پاداش خداوندی.

از دیگر توشه های این سفر، این است که بداند که داد و فریاد و بی تابی، فایده ای جز رسوایی ندارد.

همچنین باید از سایر مسایلی که از دیدگاه عقل و فکر نادرست هستند، بپرهیزد.

توشه صبر، همینها هستند و فرد صبور باید خودش را به این چیزها مشغول نماید و لحظات گرفتاری و بلایش را با اینها بگذراند.

اولیای خدا چه کسانی هستند؟

از صفات اولیای خدا، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

مشتاقانه منتظر اذان بودن، کوشیدن برای تکبیر احرام، تلاش برای نماز خواندن در صف اول، همیشه در جلسات ایمانی نشستن، سلامت دل، حضور در مراسم سنت، اشتغال به ذکر خدا، تلاش و زحمت برای روزی حلال، ترک کارهای بی فایده، راضی بودن به روزی کفاف، آموختن وحی یعنی کتاب و سنت، خوشرویی، دردمند شدن به خاطر مصیبت و بلای مسلمین، پرهیز از اختلاف، صبر در سختیها و کار خوب کردن.

برخورداری از زندگی متوسط، بهترین چیز است؛ نه توانگری و ثروتی که انسان را سرکش می‌کند و نه فقری که همه چیز را از یاد می‌برد؛ بلکه داشتن روزی کفاف، بهترین زندگی و سودمندترین روزی می‌باشد.

روزی کفاف و زندگی متوسط عبارت است از: خانه ای که در آن زندگی می‌کند؛ همسری که در آغوش او می آرامد؛ سواری خوب و مال و دارایی به اندازه ای که نیازهای ضروری، برآورده شوند.

خداوند با بندگانش مهربان است

یکی از افراد سرشناس ریاض به من گفت: در سال ۱۳۶۷هـ . ق تعدادی از دریانوردان اهالی جبیل برای شکار به دریا رفتند و سه شب و روز در دریا ماندند؛ اما یک ماهی هم شکار نکردند. آنها، نمازهای پنجگانه را می‌خواندند و در کنار آنها گروه دیگری بودند که نماز نمی‌خواندند، ولی ماهیهای زیادی صید می‌کردند. یکی از آنها گفت: سبحان الله! ما برای خدا نماز می‌گزاریم و شکاری به دست نیاورده ایم، اما اینها که یک سجده برای خدا نمی‌کنند، این همه ماهی به دامشان می‌افتد! بدین ترتیب شیطان، در دلشان وسوسه انداخت که نماز نخوانند؛ لذا نماز صبح را نخواندند؛ نماز ظهر را قضا کردند و پس از آن عصر را نیز نخواندند و بعد از نماز عصر به دریا رفتند؛ وقتی مشغول کار شدند، یک ماهی شکار کردند. ماهی را از آب بیرون آورده و شکمش را پاره نمودند و دیدند که در شکار آن ماهی، مرواریدی گرانبها است؛ یکی از آنها مروارید را با دست خود گرفت و زیر و رو نمود و گفت: سبحان الله! وقتی خدا را اطاعت کردیم، شکاری بدست نیاوردیم و وقتی نافرمانی خدا را کردیم، به این ماهی و مروارید دست یافتیم؛ این روزی ، جای تأمل دارد؛ سپس مروارید را به دریا انداخت و گفت: خداوند، عوض آن را به ما می‌دهد. سوگند به خدا که من آن را بر نمی‌دارم؛ چون آن را پس از آن بدست آوردیم که نماز را ترک کردیم. بیایید از اینجا که خدا را نافرمانی کرده ایم، برویم. لذا ازآنجا به اندازه سه مایل دور شدند و خیمه زدند. سپس بار دوم به دریا رفتند و ماهی (کنعد) را شکار کردند و شکم آن را پاره نمودند؛ آنگاه همان مروارید را دیدند که در شکم این ماهی است و گفتند: ستایش خداوندی را سزاست که به ما روزی پاک و حلالی داد. این روزی را خداوند بعد از آن نصیب آنها نمود که شروع به نماز و ذکر و استغفار کرده بودند.

ببین قبلا که گناه کرده بودند، این، روزی پلیدی بود و آن وقت که طاعت خدا را بجا آوردند، به روزی پاکی تبدیل شد. ﴿ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ﴿٥٩﴾ ﴾ «اگر آنها به آنچه خدا و

پیامبر به آنها دادند، راضی می‌شدند و می‌گفتند: خداوند، ما را کافی است و خداوند از فضل خویش به ما می‌دهد و پیامبرش (بیش از گذشته به ما عطا می‌کند و ما) بی‌گمان به خدا (و رضایت او) علاقمندیم؛ (اگر چنین می گفتند و چنین می‌کردند، به سودآنها بود)».

این، لطف خداست؛ هر کس چیزی را برای رضای خدا رها کند، خدا به او بهتر از آن را می‌دهد.

این ماجرا، مرا به یاد داستان علیﷺ می اندازد که وارد مسجد کوفه شد تا دو رکعت نماز چاشت بخواند؛ پسربچه ای، جلوی درب مسجد ایستاده بود؛ علیﷺ به او فرمود: ای پسر! قاطرم را نگاه دار تا نماز بخوانم. و سپس وارد مسجد شد. علی قصد داشت تا وقتی بیرون بیاید، یک درهم به عنوان مزد نگاه داشتن قاطر، به پسربچه بدهد. وقتی علیﷺ وارد مسجد شد، پسر مهار قاطر را از سرش جدا کرد و آن را بیرون آورد و به بازار برد تا بفروشد. علیﷺ بیرون آمد و پسر را نیافت و دید که قاطر، بدون مهار است. مردی را به دنبال پسر فرستاد. مرد به بازار رفت و دید که پسر، مهار را به فروش گذاشته است. آن مرد، مهار را به یک درهم خرید و بازگشت و علیﷺ را از ماجرا باخبر کرد. علیﷺ فرمود: سبحان الله! سوگند به خدا که می‌خواستم یک درهم حلال به او بدهم، اما او فقط حرام را پذیرفت.

لطف خدا، همه جا به بندگانش می‌رسد: ﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٦١ ﴾ «تو، به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی (و شما ای مومنان!) هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما، بر شما ناظر هستیم، در همان حال که شما بدان دست می یازید و سرگرم انجام می‌باشید. و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی ماند؛ چه ذره ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن؛ (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی، ثبت و ضبط می‌گردد».

و از جایی به بنده اش روزی می‌دهد که بنده، تصورش را نمی‌کند

تنوخی در کتابش مطلبی مناسب با این مورد بیان کرده و آورده است که تمام درهای زندگی بر روی شخصی بسته شدند و او را به بینوایی کشاندند. روزی، هیچ چیز در خانه نداشت. خودش می‌گوید: روز اول را با خانواده ام با گرسنگی سپری کردم و روز دوم نزدیک غروب، همسرم به من گفت: برو و برای ما غذا و خوراکی پیدا کن؛ نزدیک است بمیریم. می‌گوید: به یاد زنی از خویشاوندانم افتادم، نزد او رفتم و او را از ماجرا با خبر نمودم. آن زن گفت: در خانه جز این ماهی که فاسد و متعفن شده، چیز دیگری نداریم. گفتم: همان را بده؛ ما در آستانه مرگ قرار گرفته ایم.

ماهی را گرفتم و بردم و شکمش را پاره کردم. در شکم ماهی مرواریدی بود که آن را به چند هزار دینار فروختم. ماجرا را برای آن زن که خویشاوند من بود، باز گو کردم. اوگفت: من، از شما چیزی جز سهم خودم را نمی‌خواهم. آن مرد می‌گوید: بعد از آن ثروتمند شدم و برای خانه ام، وسایل خریدم و وضع خود را خوب کردم.

این، چیزی جز لطف خداوند متعال نیست. ﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ﴾ «هر نعمتی که دارید از سوی خداوند است». ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ «آنگاه که از پروردگارتان کمک می‌خواهید و او، شما را اجابت می‌کند».

خداست که باران می‌دهد

یکی از عابدان فاضلی که همواره به ذکر و عبادت خدا مشغول بود، برای ما تعریف کردکه: همراه خانواده ام به صحرا رفته بودم؛آبهای اطراف ما تمام شدند. من به قصد یافتن آب برای خانواده ام، بیرون رفتم و دیدم که آبگیر خشک شده است. نزد آنها باز گشتم. پس با همدیگر به دنبال آب گشتیم، اما یک قطره آب نیافتیم. تشنه شدیم و بچه ها، از فرط تشنگی بی تابی می‌کردند. به یاد پروردگار افتادم؛ بلند شدم؛ تیمم زدم و رو به قبله نموده، دو

رکعت نماز خواندم و سپس دستانم را به دعا بلند کردم و اشک از چشمانم سرازیر شد و با زاری از خدا خواستم که به داد ما برسد؛ به یاد فرموده الهی افتادم که می‌فرماید: ﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ﴾ «چه کسی دعای درمانده را اجابت می‌کند؟. . ». سوگند به خدا هنوز از جایم بلند نشده بودم و هیچ ابری هم در آسمان مشاهده نمی‌شدکه ناگهان دیدم ابری بالای سرم قرارگرفته است. در جایم نشستم و باران شروع به باریدن کرد و آبگیرهای پیرامون ما پر از آب شدند؛ ما از آن آب نوشیدیم، غسل کردیم و وضو گرفتیم و خدا را ستایش نمودیم. سپس اندکی آن سوتر رفتم؛ دیدم که هیچ اثری از آب نیست و خشکی، بیداد می‌کند. دانستم که خداوند، این ابر را به خاطر دعای من آورد؛ از اینرو خدا را ستایش کردم. ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ مِنۢ بَعْدِ مَا قَنَطُوا۟ وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُۥ ۚ وَهُوَ ٱلْوَلِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٢٨﴾ ﴾ «و خداوند کسی است که باران را پس از آنکه ناامید شده اند، می فرستد و رحمت خویش را می‌گستراند و او، کارساز ستوده است».

ما باید با اصرار و زاری از خدا بخواهیم؛ چون تنها اوست که روزی می‌دهد و هدایت می‌کند و تنها اوست که اوضاع ما را بهبود می‌بخشد و تنها اوست که توفیق می‌دهد و گامهای انسان را استوار می‌سازد، کمک می‌کند و به فریاد ما می‌رسد. خداوند، در مورد یکی از پیامبران و خانواده اش می‌گوید: ﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَـٰشِعِينَ ﴿٩٠﴾ ﴾ «آنان، در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و از روی بیم و امید، ما را به فریاد می‌خواندند».

خداوند، در عوض، چیز بهتری به او داد...

ابن رجب می‌گوید: یکی از عابدان، درمکه بود؛ آذوقه اش تمام شد و به شدت گرسنه گردید و در آستانه مرگ قرار گرفت. در همان حال که او، در کوچه های مکه دور می‌زد، ناگهان گردنبند گرانبهایی دید که روی زمین افتاده بود. آن را در آستین خود نهاد و به حرم رفت؛ آنجا مردی را دید که اعلام می‌کرد گردنبندش گم شده است. خودش، می‌گوید: آن

مرد، نشانی گردنبند را به من داد. دانستم که راست می‌گوید؛ لذا گردنبند را با این شرط به او دادم که چیزی به من بدهد؛ اما او، بی آنکه به چیزی توجه کند و یا چیزی به من بدهد، گردنبند را برداشت و رفت.

با خودم گفتم: بارخدایا! برای رضامندی تو این گردنبند را به صاحبش دادم؛ پس در عوض آن چیز بهتری به من بده.

پس از مدتی این عابد، به سوی دریا رفت و سوار بر قایقی شد؛ ناگهان طوفانی خروشان، وزیدن گرفت و قایق را در هم شکست. این مرد، بر یکی از تخته های قایق سوار شد و باد، او را به این سو و آن سو می‌برد تا اینکه او را به ساحل یک جزیره کشاند. او، وارد جزیره شد و دید که آنجا مسجدی هست و مردمانی هستند که نماز می‌خوانند. او نیز نماز گزارد و سپس مشغول خواندن قرآن شد. اهالی جزیره گفتند: آیا تو قرآن خواندن یاد داری؟ می‌گوید: گفتم: بله. گفتند: پس به فرزندان ما قرآن بیاموز. وی می‌گوید: من، به بچه های آنها قرآن آموزش می‌دادم و آنها، به من مزد می‌دادند. سپس چیزی نوشتم. گفتند: آیا به فرزندان ما نوشتن می‌آموزی؟ گفتم: بله؛ پس از آنها مزد می‌گرفتم و به فرزندانشان نوشتن یاد می‌دادم.

سپس گفتند: اینجا دختر یتیمی است که پدرش وفات کرده است؛ آیا می‌خواهی با او ازدواج کنی؟ گفتم: اشکالی ندارد. با او ازدواج کردم و وقتی او را نزد من آوردند، دیدم که همان گردنبند در گردن اوست. گفتم: داستان این گردنبند را برایم تعریف کن. او تعریف کرد و گفت: پدرم این گردنبند را روزی در مکه گم کرده و آن را مردی پیدا نموده و به پدرم باز گردانده است و پدرم همواره در سجده نماز، دعا می‌کرد که خداوند به دخترش، همسری مانند آن مرد بدهد. گفتم: آن مرد، من هستم.

بدین سان خداوند، گردنبند را از راه حلال و مشروع نصیب او کرد؛ چون چیزی را برای رضامندی خدا رها کرد، خداوند در عوض آن چیز، بهتر از آن را به او داد. در حدیث آمده است: «خداوند پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد».

فقط از خدا بخواه

لطف الهی، نزدیک است و خداوند، شنوا و اجابت کننده می‌باشد. کوتاهی، از ماست؛ ما، به شدت نیازمندیم که با اصرار و زاری او را بخوانیم و از خواندن و صدا زدن او خسته نشویم. نگوییم: دعا کردیم، اما اجابت نشد. بلکه باید چهره های خود را به خاک بمالیم و فریاد برآوریم: **(یا ذا الجلال و الاکرام)** و نامهای زیبا و صفات والای او را تکرار کنیم تا خداوند، خواسته ما را اجابت نماید یا از نزد خود چیزی برای ما انتخاب کند.

﴿ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً ﴾ «پروردگارتان را با زاری و آهسته بخوانید».

یکی از دعوتگران، در یکی از کتابهایش می‌نویسد: مرد مسلمانی، به یکی از کشورها رفت و با خانواده اش آنجا پناهنده شد و خواستار تابعیت آن کشور گردید، اما همه درها، به روی او بسته شد. او، تمام تلاش خود را کرد و آنچه در توان داشت، انجام داد و قضیه را با همه آشنایان خود در میان گذاشت؛ اما هیچ چاره ای، کارساز واقع نشد و امیدش قطع گردید. سپس با عالم پرهیزگاری ملاقات کرد و از وضعیت خود به او شکایت نمود. آن عالم، به او گفت: تو باید در پاس اخیر شب، پروردگارت را بخوانی و از او بخواهی که نیازت را برآورده سازد. چون او، کارها را آسان می‌نماید. این مفهوم، در حدیث آمده است: (هر گاه خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه و بدان که اگر همه امت جمع شوند تا سودی به تو برسانند، به تو سودی جز آنچه خدا برایت مقرر نموده، نمی‌رسانند».

این مرد می‌گوید: سوگند به خدا که رفتن نزد مردم و تقاضای سفارش کردن را رها کردم و پس از آن در پاس اخیر شب بر می خاستم و در سحر دعا می‌کردم؛ پس از چند روز یک درخواست عادی بدون واسطه به مسئولین مربوطه ارائه نمودم. چند روزی نگذشته بود که ناگهان در حالی که در خانه نشسته بودم، برای تحویل گرفتن شناسنامه مرا فراخواندند؛ با اینکه شرایط، بسیار سخت و دشوار بود.

﴿ ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ ﴾ «خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

لحظات ارزشمند

تنوخی می‌گوید: یکی از وزرا، اموال پیرزنی را در بغداد غارت و املاک او را مصادره کرد. پیرزن نزد او رفت و با گریه و زاری از ستم او شکایت کرد. اما وزیر از کارش پشیمان نشد و باز نیامد و توبه نکرد. پیرزن گفت: تو را دعای بد می‌کنم. وزیر خندید و او را به تمسخر گرفت و گفت: در پاس اخیر شب علیه من دعا کن. پیرزن رفت و همیشه در پاس اخیر شب بلند می‌شد و دعا می‌کرد؛ دیری نپاییدکه این وزیر، برکنار گردید و اموالش از دستش گرفته شد و ملک و زمین او مصادره گشت. سپس در بازار او را به خاطر رفتار بدش با مردم شلاق تعزیری زدند. در آن اثنا پیرزن از کنار او گذشت و به او گفت: آفرین؛ تو مرا به پاس اخیر شب راهنمایی کردی که بهترین وقت، برای دعاست.

ثلث اخیر شب در زندگی ما، لحظات ارزشمند و گرانبهایی است. در ثلث اخیر شب، پروردگار، می‌گوید: آیا کسی چیزی می‌خواهد که به او بدهم ؟ آیا استغفارکننده ای هست تا او را بیامرزم؟ آیا دعاکننده ای هست تا دعایش را اجابت کنم؟

بنده با اینکه جوان هستم، در زندگی چیزهای زیادی شنیده ام و اتفاقاتی، در زندگیم رخ داده که هرگز فراموششان نمی‌کنم؛ من هیچکس را نزدیکتر از خدا نیافته ام. راه حل، نزد اوست؛ فریادرس، اوست و لطف و مهربانی را نزد او باید جست.

در بحبوحه بحران خلیج فارس به همراه تعدادی از مردم با هواپیما از شهر ابها به سوی ریاض حرکت کردم. وقتی هواپیما بلند شد و در آسمان قرار گرفت، به ما اطلاع دادند که به علت نقصی که در هواپیما پدید آمده، دوباره به فرودگاه ابها بر می‌گردیم. به فرودگاه برگشتیم و آنها تا آنجا که می‌توانستند اشکال هواپیما را رفع کرده و آن را درست کردند؛ سپس بار دیگر پرواز نمودیم. وقتی نزدیک ریاض رسیدیم چرخهای هواپیما باز نشد و هواپیما همچنان در آسمان ریاض یک ساعت کامل دور می‌زد و بیش از ده بار برای فرود آمدن تلاش کرد؛ اما نمی‌توانست در فرودگاه ریاض فرود بیاید. بنابراین دوباره به آسمان می‌رفت. اضطراب و نگرانی، همه را فرا گرفت و بعضی کاملا روحیه خود را باخته بودند. زنان به شدت گریه می‌کردند و می‌دیدم که اشک مردم بر گونه هایشان سرازیر است و ما

بین آسمان و زمین در انتظار مرگ بودیم که در یک قدمی ما بود. در آن لحظه همه چیز را به خاطر آوردم و هیچ چیزی را چون عمل صالح ارزشمند نیافتم و دل، متوجه خدا و جهان آخرت گردید و دنیا برای ما کاملا بی ارزش می‌نمود. همه ما تکرار کردیم: **(لا إله إلا الله وحد لا شريك له؛ له الملک و له الحمد و هو علي كل شيء قدير)** یعنی: «هیچ معبود بحقی جز الله نیست؛ او، یگانه است و شریکی ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آنِ اوست و او، بر هر کاری تواناست».

صادقانه این فریاد را سر می‌دادیم. پیرمرد کهنسالی، بلند شد و رو به سوی مردم فریاد زد که به خدا پناه ببرید و او را بخوانید و از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه نمایید.

خداوند متعال، درباره مردم فرموده است: ﴿ فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ «وقتی سوار کشتی می‌شوند، خالصانه و صادقانه خدا را به فریاد می‌خوانند».

ما، خداوندی را به فریاد خواندیم که دعای درمانده را اجابت می‌کند وقتی که او را بخواند. ما، با اصرار و زاری او را صدا زدیم و دیری نگذشت که در یازدهمین یا دوازدهمین بار هواپیما موفق به فرود شد و به سلامتی پایین آمدیم. وقتی از هواپیما پایین آمدیم گویا از قبرها بیرون آمده بودیم. مردم به حالت عادی خود بازگشتند؛ اشکها خشک شد و لبخند بر لبان همه نقش بست. به راستی که خداوند، چقدر مهربان است.

كم نطلب الله فی ضر يحل بنا فإن تولت بلايانا نسيناه

«چقدر خداوند را در سختیها و زیانهایی که بر ما فرود می‌آید، می‌خوانیم و چون بلاهای ما، دور می‌شوند، خدا را فراموش می‌کنیم».

ندعوه فی البحران ينجی سفينتنا فان رجعنا الی الشاطی عصيناه

«در دریای متلاطم او را صدا می زنیم و از او می‌خواهیم که کشتی ما را نجات دهد و وقتی به ساحل بر می‌گردیم، نافرمانی او را می‌کنیم».

ونركب الجو فی أمن وفی دعة و ما سقطنا لأن الحافظ الله

«با امنیت سوار هواپیما می‌شویم و سقوط نمی‌کنیم؛ چون خداوند، حافظ و نگهبان است».

این، جز لطف و عنایت خداوند، چیز دیگری نیست.

به سوی مرگ یا فرار از مرگ؟

روزنامه القصیم از دیرباز در این سرزمین منتشر می‌شود؛ در یکی از شماره هایش می‌نویسد: جوانی، در دمشق، آماده سفر شد و به مادرش گفت: هواپیما، در فلان ساعت پرواز می‌کند. وی، از مادرش خواست تا او را پیش از ساعت پرواز، از خواب بیدار کند. جوان، خوابید و مادرش از رسانه ها به وضعیت آب و هوا گوش می‌داد که اعلام شد: هوا، ابری و طوفانی است و بادهای شنی تندی در حال وزیدن می‌باشد. دل مادر، برای تنها فرزندش سوخت و او را بیدار نکرد تا از پرواز بماند؛ چون هوا برای سفر مناسب نبود و ترسید مبادا در این وضعیت نامناسب اتفاقی بیفتد. چون مطمئن شد که وقت گذشته و هواپیما، پرواز کرده است، کنار فرزندش رفت تا او را بیدار کند؛ ناگهان دید که فرزند در رختخوابش جان به جان آفرین تسلیم کرده است. ﴿ قُلۡ إِنَّ ٱلۡمَوۡتَ ٱلَّذِي تَفِرُّونَ مِنۡهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمۡۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨ ﴾ «بگو: مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد؛ سپس به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده می‌شوید و شما را از آنچه کرده اید، باخبر می‌گرداند».

آن جوان، از مرگ فرار کرد و در دام آن افتاد.

عوام گفته اند: کسی که نجات، برای او مقدر است، در دریا هم برای او راهی درست می‌شود.

هنگامی که اجل انسان، فرا رسد و مهلتش در دنیا پایان یابد، چه چیزی سبب مرگ انسان می‌گردد؟

داستانهایی درباره مرگ

شیخ علی طنطاوی، در دیده ها و شنیده های خود می‌گوید: فردی، در منطقه شام کامیونی داشت. شخصی، با او همسفر شد و در قسمت بار کامیون، نشست. در عقب ماشین، تابوتی بود که اجساد مردگان را در آن می‌گذاردند. تابوت، روکشی داشت که در مواقع ضروری، روی آن می‌کشیدند؛ باران شروع به باریدن کرد. مردی که عقب سوار بود، داخل تابوت رفت و با روکش، خود را پوشاند. در بین راه، فرد دیگری سوار شد و عقب کامیون نشست و نمی‌دانست که کسی داخل تابوت هست. باران همچنان می‌بارید و مردی که بعداً سوار شده بود، گمان می‌برد که تنها او، در عقب ماشین نشسته است. اما ناگهان مردی که داخل تابوت بود، دستش را از داخل تابوت بیرون آورد تا ببیند که آیا باران بند آمده یا هنوز می‌بارد؟ وقتی دستش را بیرون کرد و آن را تکان داد، مردی که در کنارش بود، نگران و آشفته شد و ترس او را فرا گرفت و گمان برد که این مرده، دوباره زنده شده است. از اینرو از خود بی خود شد و از بالای کامیون به پایین افتاد و ضربه مغزی شد و در جا در گذشت.

خداوند، چنین مقرر کرده بود که اجل این مرد، بدین صورت بیاید و بدین وسیله بمیرد.

کـل شیء بقضـاء و قـدر و المنایا عبـر أی عبـر

«هر چیز، طبق تقدیر و قضا انجام می‌شود و مرگها، عبرتهایی قابل پند هستند».

بنده، همواره باید به خاطر داشته باشد که مرگ، همراه اوست و او دارد به سرعت به سوی مرگ می‌رود و صبح و شام منتظر مرگ است. علی بن ابی طالب رضی الله عنه چه زیبا گفته است که: «آخرت در حال روی آوردن به سوی ما است و دنیا، در حال پشت کردن به ما می‌باشد؛ پس از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز کار کردن است و حساب و کتابی نیست و فردا (روز قیامت) فقط حساب و کتاب است و عملی در کار نیست».

این توصیه علی رضی الله عنه به ما می‌گوید که انسان باید همواره آماده باشد و به وضعیت و حالت خویش، سر و سامان دهد و از سر نو توبه کند و بداند که در تعامل با پروردگاری بزرگوار و نیرومند می‌باشد. خداوندی که لطف و مهربانی او، فراوان است.

وقتی مرگ، بیاید، از هیچکس اجازه نمی‌گیرد و با کسی رو در بایستی ندارد. مرگ، پیش از آمدن هشداری نمی‌دهد که مردم باخبر شوند: ﴿ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ

غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ﴾ «هیچکس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد و هیچکس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». ﴿ لَّا يَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ ﴾ «یک لحظه پس و پیش نمی‌شوید».

همچنین طنطاوی در دیده ها و شینده های خود می‌گوید: اتوبوسی پر از مسافر بود؛ راننده در حالی که اتوبوس را به جلو می‌راند، به چپ و راست نگاه می‌کرد؛ ناگهان توقف نمود. مسافران به او گفتند: چرا ایستادی؟ گفت: برای این ایستاده ام تا پیرمردی که با دست اشاره می‌کند، سوار شود. مسافران گفتند: ما که کسی را نمی‌بینیم. گفت: به او نگاه کنید؛ گفتند: ما کسی را نمی‌بینیم. گفت: او اینک دارد می‌آید که با ما سوار شود. مسافران همه یک صدا گفتند: سوگند بخدا هیچ کسی را نمی‌بینیم و ناگهان راننده، روی صندلی اتومبیلش، چشم از جهان فرو بست. آری! مرگ او، فرا رسیده بود و این، سببی برای موت او بود. ﴿ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ ﴾ «وقتی اجلشان بیاید، یک لحظه پس و پیش نمی‌شوند».

انسان از خطرها می هراسد و از جایی که احتمال مرگ می‌رود، دلش می لرزد؛ اما ناگهان محل امن، باعث مرگ او می‌گردد: ﴿ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا ۗ قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾ ﴾ «آنان، کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند، (و حرف ما را می شنیدند) کشته نمی‌شدند. بگو: پس مرگ را از خود دور بدارید، اگر راست می‌گویید».

عجیب است ما، تنها زمانی درباره دیدار با خدا وفناپذیری دنیا و در مورد داستان جدایی از دنیا فکر می‌کنیم که در معرض خطر قرار می‌گیریم.

هیچ فریادرسی جز الله نیست

در سال ۱۴۱۳ هجری از ریاض به شهر دمام سفر کردم؛ حوالی ساعت دوازده ظهر به آنجا رسیدم. قصد داشتم به دیدار یکی از دوستانم بروم، اما او سرکار بود و دیر وقت از محل کارش بر می‌گشت؛ از اینرو تصمیم گرفتم تا وقتی او از سر کار می‌آید، به هتل بروم. تاکسی گرفتم و از فرودگاه به هتل رفتم. وقتی وارد هتل شدم، دیدم مردم زیاد نیستند و تعطیلات نبود که مردم زیاد باشند.

اتاقی کرایه کردم؛ اتاق من، در طبقه چهارم هتل و دور از کارمندان و کارگران هتل بود. و هیچکس هم با من در هتل نبود. وارد اتاق شدم. کیفم را روی تخت گذاشتم؛ وارد سرویس شدم تا وضو بگیرم. درب دستشویی را بستم. پس از آنکه وضو گرفتم، آمدم که در را باز کنم، اما دیدم در قفل است و باز نمی‌شود.

هرچه تلاش کردم، موفق نشدم در را باز کنم. من، در آن جای تنگ باقی ماندم؛ نه پنجره ای داشت که کسی را صدا کنم و نه تلفنی که تماسی بگیرم و نه کسی در آن نزدیکی بود که صدایش بزنم. پروردگار را یاد می کردم و حدود بیست دقیقه در جای خود ماندم؛ گویا این بیست دقیقه، دو سه روز بر من گذشت. عرق، از سراپای بدنم سرازیر بود و قلبم به تپش و اضطراب افتاده بود و به خاطر دو قضیه ناراحت بودم: یکی اینکه جای نامناسبی گیر افتاده بودم و دیگر اینکه راهی برای ارتباط نبود که دوست یا خویشاوندی باخبر شود. افکار زیادی در ذهنم دور می‌زد و در این بیست دقیقه چه ها که بر من نگذشت!

قد يضيق العمر إلا ساعة و تضيق الأرض إلا موضعا

«زندگی و زمین به تنگ می‌آید؛ مرگ در یک لحظه و در یک جا می‌رسد».

بالاخره به این فکر افتادم که در را با قدرت تکان دهم و با جسمی ضعیف و نحیف، شروع به تکان دادن درب نمودم و متوجه شدم که درب آهسته آهسته و مانند حرکت عقربه ساعت باز می‌شود. در را همچنان تکان می‌دادم و وقتی خسته می‌شدم، کمی درنگ می‌کردم و سپس کارم را ادامه می‌دادم. بالاخره در، باز شد و من گویا از قبری بیرون آمده بودم. به اتاقم برگشتم و خداوند را ستایش کردم و ضعف انسان و بیچارگی او و این را به یاد آوردم که مرگ، همواره به دنبال انسان می‌باشد. همچنین به

کوتاهیهای خودمان در حق زندگیمان اندیشیدم و به خاطر آوردم که ما، جهان آخرت را فراموش کرده ایم.

﴿ وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِ ﴾ «و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا باز گردانده می‌شوید».

﴿ أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ ﴾ «هر کجا باشید مرگ، شما را فرا می‌گیرد؛ گرچه در برجهای محکمی‌باشید».

در این باره مطالب عجیبی خوانده و شنیده ام. فردی را می‌بینی که به سوی مرگ می‌رود؛ اما آنچه مرگ تصور می‌شد، باعث زندگی او می‌شود و دیگری می‌خواهد از مرگ نجات یابد و به سوی زندگی می‌رود؛ اما ناگهان می‌بینی که آنچه او به سوی آن می‌رفت، مرگ قطعی بود. یکی به دنبال معالجه است، اما همین معالجه، باعث مرگ او می‌شود و دیگری خودش را فدا می‌کند و راهی را در پیش می‌گیرد که احتمال مرگ، در آن زیاد است، اما ناگهان نجات می‌یابد. پاک است خداوند حکیم.

چه دردها که درمان شود!

سیره نگاران نوشته اند: مردی، فلج و خانه نشین شد و سالهای طولانی را با خستگی و ناامیدی و شکست سپری کرد و پزشکان، از معالجه او درماندند و به خانواده و فرزندانش گفتند: او، معالجه نخواهد شد. در یکی از روزها از سقف خانه عقربی روی این مرد افتاد؛ او نمی‌توانست از جایش حرکت کند؛ عقرب در سر او چند نیش زد و او را چند بار گزید. ناگهان بدنش از سر تا پا تکان خورد و دید که حیات، به همه اعضای بدنش بر می‌گردد و دارد خوب می‌شود؛ سرحال و بانشاط بلند شد، روی پاهایش ایستاد و سپس اندکی در اتاق خود قدم زد وآنگاه در را باز کرد و نزد زن و فرزندانش رفت. آنها در کمال ناباوری دیدند که او، ایستاده است؛ باورشان نمی‌شد و نزدیک بود که از تعجب و حیرت بیهوش شوند. آن وقت او، ماجرا را برایشان تعریف کرد.

پاک و منزه است خداوند که این مرد را بدین سان بهبود بخشید!

من، این مطلب را برای یکی از پزشکان تعریف کردم؛ او قضیه را تأیید کرد و گفت: نوعی مار سمی وجود دارد که شدت زهرش را با فعل و انفعالات شیمیایی، کاهش می‌دهند و باآن، چنین فلجهایی را معالجه می‌کنند. بسی بزرگ و والاست خداوند مهربان که هیچ بیماری و مرضی نیاورده مگر آنکه برای آن دوا و علاجی پدید آورده است.

کرامات اولیا

صله بن اشیم عابد و زاهد تابعی، به شمال می‌رود تا در راه خدا جهاد کند. او، در بین راه و در جنگلی است که شب، فرا می‌رسد. وی، به قصد نماز در میان درختان وضو می‌گیرد و به نماز می‌آیستد. ناگهان شیری درنده به او نزدیک می‌شود و گرداگرد او که مشغول نماز است، دور می زند و می غرد؛ اما صله همچنان از همه چیز بریده و غرق مناجات با خداست. او، به نماز و ذکر خودش ادامه می‌دهد تا اینکه بعد از دو رکعت سلام می‌دهد و نماز را تمام می‌کند و سپس به شیر می‌گوید: اگر به خوردن من و کشتن من امر شده ای، پس مرا بخور و اگر به این کار امر نشده ای، بگذار با پروردگارم مناجات کنم؛ شیر دمش را پایین انداخت و از آنجا رفت و صله را گذاشت تا نماز بخواند.

کتاب البداية و النهاية و دیگر کتابهای تاریخ را مطالعه کن؛ این مطلب در مورد سفینه خادم پیامبرﷺ درکتابهایی که شرح حال اصحاب را نوشته اند، بیان شده است. او و همراهانش از ساحل دریا آمدند و وقتی به خشکی رسیدند، ناگهان دیدند که شیر درنده ای، به سوی آنها می‌آید؛ سفینه گفت: ای شیر! من از اصحاب پیامبرﷺ و خادم او هستم و اینها، همراهانم هستند و تو، نمی‌توانی با ما کاری داشته باشی؛ آنگاه شیر، پا به فرار گذاشت و چنان غرشی سر داد که صدایش در اطراف طنین انداز شد. این وقایع و اتفاقات را جز فرد خود بزرگ بین، کسی رد نمی‌کند؛ سنتهای خداوندی در آفریده هایش، حاوی مواردی هستند که چنین قضایایی را تأیید می‌کنند.

اگر بحث به درازا نمی انجامید، دهها داستان صحیح در این باره ذکر می‌کردم. اما به ذکر حدیثی که در چند سطر بعد می‌آید ، بسنده می‌کنم. این حدیث، به خوبی روشن

می‌کند که خداوند، مهربان و حکیم است؛ هیچ چیزی، از او پنهان نمی ماند و او، به همه مردم آگاه است و لطف او ، شامل همه می‌شود: ﴿ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُواْ ﴾«هیچ سه نفری در گوشی نجوا نمی‌کنند مگر آنکه خداوند، چهارمین آنهاست و نه پنج نفر مگر آنکه خداوند ششمین آنهاست ونه کمتر از این و نه بیشتر از این، نجوا نمی‌کنند، مگر اینکه هرجا که باشند، خدا با آنهاست».

الله به عنوان کارساز و شاهد کافی است.

بخاری در صحیح خود آورده که مردی از بنی اسرائیل از کسی دیگر درخواست نمود تا هزار دینار به او قرض بدهد. او گفت: آیا گواهی داری؟ گفت: گواهی جز خدا ندارم. گفت: همین که خدا گواه باشد، کافی است. سپس هزار دینار به او قرض داد و زمان بازپرداخت آن را تعیین کردند و آن مرد رفت. در میان آبادیهای آن دو، نهر آبی بود. وقتی زمان بازپرداخت قرض، سر رسید، شخص بدهکار، آمد و کنار نهر ایستاد تا قایقی گیر بیاورد و سوار شود و دینارها را به صاحبش پس بدهد. اما قایقی نیافت تا اینکه شب شد و تا مدتی طولانی ایستاد و کسی را نیافت که او را با خود به آن سوی آب ببرد؛ پس گفت: خدایا! او از من گواه خواست و من گواهی جز تو نیافتم؛ از من ضامن و کفیل خواست و من ضامنی جز تو نداشتم؛ بارخدایا! این پیام و نامه را به او برسان؛ آنگاه تکه چوبی گرفت و آن را سوراخ کرد و دینارها را داخل آن گذاشت و نامه ای نوشت و داخل آن نمود. سپس تکه چوب را به آب انداخت؛ به اذن خداوند و به لطف و عنایت او، چوب، در آب حرکت کرد. صاحب دینارها هم آمده بود و در کنار آب منتظر کسی بود که دینارها را به او قرض داده بود. او، در کنار آب ایستاد و انتظار کشید؛ اما کسی را نیافت. با خودش گفت: چرا چوبی برای خانه نبرم که به عنوان هیزم از آن استفاده کنم. ناگهان چشم او به چوبی افتاد که دینارها داخلش بودند. آن را گرفت و به خانه برد. وقتی آن را شکست، چشمش به دینارها و نامه افتاد.

آری! گواه، خداوند بود؛ از اینرو یاری کرد و کفیل، او بود و بدین سان ضمانت خود را انجام داد. پس والا و منزه است او.

﴿ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴿١٢٢﴾ ﴾ «مؤمنان باید برخدا توکل کنند».

﴿ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٢٣﴾ ﴾ «اگر شما مؤمن هستید، پس باید بر خدا توکل کنید».

نکته

لبید می‌گوید:

فأكذب النفس إذا حدثتها إن صدق النفس يزرى بالأمل

«هرگاه با نفس خود سخن گفتی، به نفست دروغ بگو؛ راست گفتن به نفس، آرزو را کم می‌کند».

بستی می‌گوید:

أفد طبعک المكدود بالهم راحة تجم وعلّله بشيء من المزح

«به طبیعت رنجدیده ات آرامش ببخش؛ حواس خود را جمع کن و طبیعت خویش را با شوخی سرگرم نما».

و لكن اذا أعطيته ذاک فليكن بمقدار مايعطى الطعام من الملح

«ولی هرگاه این را به طبیعت خود دادی، باید به اندازه نمک غذا باشد».

ابوعلی بن شبل می‌گوید:

بحفظ الجسم تبقى النفس فيه بقاء النار تحفظ بالوعاء

«با حفاظت تن، روح در آن می ماند؛ آتش اگر در آتشدان باشد، خاموش نمی‌شود».

فباليأس الممض فلاتمتها و لا تمدد لها طول الرجاء

«با ناامیدی رنج آور، نفس خود را مکش و نیز طمع و خیال را طولانی مکن».

و عدها فی شدائدها رخاء و ذكرها الشدائد فی الرخاء

«هنگام سختیها، نفس خود را به آسایش نوید بده و در آسایش و راحتی، سختیها را به آن یاد آوری کن».

یعد صلاحها هذا و هذا بالترکیب منفعة الدواء

«این دو مورد، عامل صلاح و بهبود نفس بشمار می‌روند و دارو، با ترکیب، سودمند و اثربخش می گردد.

نقش روزی حلال در اجابت دعا

سعد بن ابی وقاص ﷺ این حقیقت را درک می‌کرد؛ او، یکی از ده نفری است که به بهشت، مژده داده شده اند. پیامبر ﷺ برای او دعا کرد که خدا، دعایش را قبول کند و تیر او، به هدف بخورد. از اینرو هرگاه سعد ﷺ، دعا می کرد، دعای او قبول می‌شد؛ عمر ﷺ تعدادی از اصحاب را فرستاد تا در مورد عدالت سعد ﷺ در کوفه پرس و جو و تفحص کنند. مردم، سعد ﷺ را ستودند. وقتی فرستادگان عمر ﷺ به مسجدی در محله بنی عبس رفتند، مردی بلند شد و گفت: آیا از من در مورد سعد نمی‌پرسید؟ او، در قضاوت عدالت نمی‌کند و به مساوات حکم نمی‌نماید و همراه رعیت راه نمی‌رود. سعد ﷺ گفت: بارخدایا! اگر برای ریا و شهرت طلبی این حرفها را می زند، چشمانش را کور کن و عمرش را طولانی بگردان و او را دستخوش فتنه ها نما.

پس عمر این مرد، طولانی شد؛ از پیری، ابروهایش، روی چشمانش افتاد و او، در خیابانهای کوفه به دنبال دختران بود و به آنها چشمک می‌زد. او که رسوای هر کوی و برزن شده بود، همواره اعتراف می‌کرد که: پیرمردی هستم مبتلا به فتنه؛ دعای سعد، مرا گرفته است.

این ارتباط با خدای ﷻ و صداقت با او و اعتماد به وعده های اوست. بابرکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

در (سیر أعلام النبلاء) در مورد سعد ﷺ آمده است که مردی، بلند شد و به علی ﷺ ناسزا گفت؛ سعد ﷺ از علی ﷺ دفاع کرد. اما آن مرد، همچنان به ناسزاگویی به علی ﷺ ادامه داد.

سعدﷺ گفت: خدایا! خودت با آنچه که می‌خواهی، به جای من پاسخ او را بده. پس شتری از کوفه با تمام سرعت حرکت کرد و به هیچ چیزی نگاه نمی‌کرد؛ آن شتر به میان مردم وارد شد تا به این مرد رسید و سپس او را با سمهایش کوبید و او را در حضور مردم کشت. ﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ﴿٥١﴾ ﴾ «ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگانی دنیا و روزی که مردم بر می خیزند، یاری می‌کنیم».

این داستانها را برایتان بیان می‌کنم تا باور و اعتمادتان، به وعده پروردگار بیشتر شود و او را به فریاد بخوانید و با او مناجات کنید و بدانید که لطف، لطف اوست. او، در قرآن به شما فرمان داده است که: ﴿ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ ﴾ «مرا بخوانید دعای شما را اجابت می‌کنم». ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴾ «و هرگاه بندگانم، از تو درباره من پرسیدند، من نزدیک هستم و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم وقتی مرا بخواند».

حجاج، حسن بصری را احضار کرد تا او را دستگیر نماید. حسن در حالی که جز به خدا و لطف او و اعتماد به وعده او به چیز دیگری نمی‌اندیشد با یاد خدا و ذکر نامها و صفات والای الهی و فریادخواهی از او، نزد حجاج رفت. در نتیجه خداوند، دل حجاج را دگرگون کرد و در دلش هراس انداخت و به محض اینکه حسن، رسید، حجاج که از قبل خودش را برای استقبال او آماده کرده بود، به سوی در رفت، از حسن استقبال نمود و او را در کنار خودش روی تخت نشاند و با نرمی‌با او سخن گفت؛ حتی به ریش حسن عطر مالید! آری! این خداوند است که او را مسخر کرده بود.

لطف الهی، در جهان جریان دارد؛ لطف خدا در دنیای انسانها، در دنیای حیوانات، در دریا و خشکی، در شب و روز و در وجود متحرک و ساکن، در حرکت است.

﴿ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ﴿٤٤﴾ ﴾ «و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خداوند را به پاکی، ستایش می‌کند؛ ولی شما

تسبیح آنها را نمی فهمید؛ بی گمان خدا بردبار و آمرزنده است».

در روایت صحیح آمده است: سلیمان علیه السلام، زبان پرندگان را یاد داشت؛ وی، همراه مردم از شهر بیرون رفت تا نماز باران بخواند. در مسیر حرکت به سوی محل برگزاری نماز، مورچه ای دید که پاهایش را بلند کرده بود و پروردگار را صدا می‌زد و دعا می کرد؛ خداوندی را صدا می‌زد که می‌دهد و می‌بخشد و به فریاد می‌رسد. سلیمان علیه السلام گفت: ای مردم! بر گردید؛ دیگران، برای شما دعا کردند و همین کافی است. بلافاصله به سبب دعای این مورچه، باران شروع به باریدن کرد. در بسیاری از موارد، لطف الهی به خاطر حیوانات زبان بسته، می‌آید. چنانچه در اینجا باران رحمت الهی به خاطر مورچه ای سرازیر شد. همان مورچه ای که وقتی سلیمان علیه السلام با لشکر بزرگش در حال حرکت بود، در دنیای مورچگان به همنوعانش گفت: ﴿ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ١٨ ﴾ «مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند، شما را پایمال نکنند».

ابویعلی، حدیثی قدسی روایت نموده که خداوند می‌فرماید: «سوگند به شکوه و بزرگی ام، اگر پیرمردانی که در حال رکوع هستند و کودکان شیرخوار و حیوانات نبودند، از آمدن یک قطره باران برای شما جلوگیری می کردم».

همه، تسبیح گوی خدایند

هدهد، در دنیای پرندگان، پروردگارش را شناخت و سر تسلیم در بارگاه او فرود آورد؛ خداوند می‌فرماید: ﴿ وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيۡرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلۡهُدۡهُدَ أَمۡ كَانَ مِنَ ٱلۡغَآئِبِينَ ٢٠ لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابٗا شَدِيدًا أَوۡ لَأَاْذۡبَحَنَّهُۥٓ أَوۡ لَيَأۡتِيَنِّي بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ٢١ فَمَكَثَ غَيۡرَ بَعِيدٖ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ ٢٢ إِنِّي وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةٗ تَمۡلِكُهُمۡ وَأُوتِيَتۡ مِن كُلِّ شَيۡءٖ وَلَهَا عَرۡشٌ عَظِيمٞ ٢٣ وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن

دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهۡتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَّا يَسۡجُدُواْ لِلَّهِ ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُخۡفُونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ﴿٢٥﴾ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ ۞ قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٢٧﴾ ٱذۡهَب بِّكِتَٰبِي هَٰذَا فَأَلۡقِهۡ إِلَيۡهِمۡ ثُمَّ تَوَلَّ عَنۡهُمۡ فَٱنظُرۡ مَاذَا يَرۡجِعُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾ «و سلیمان، از لشکر پرندگان، سان دید و جویای حال آنها شد و گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم؟ (او، در میان شماست) یا اینکه از جمله غائبان است؟ حتما او را کیفر سختی خواهم داد و یا او را سر می‌برم و یا اینکه باید برای من دلیل روشنی، اظهار کند. چندان طول نکشید (که هدهد برگشت و) گفت: من، از چیزی آگاهی یافته ام که تو از آن آگاه نیستی؛ من، برای تو از سرزمین سبأ یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده ام. من دیدم که زنی بر آنان حکومت می‌کند و همه چیز به او داده شده است و تخت بزرگی دارد. من، او و قوم او را دیدم که به جای خدا، برای خورشید سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آراسته و ایشان را از راه راست باز داشته است؛ آنان (به خدا و یکتاپرستی) راهیاب نمی‌گردند. (شیطان، آنها را از راه راست منحرف کرده) تا برای خداوند، سجده نکنند؛ (همان خداوند یکتایی که) پنهانهای آسمان و زمین را بیرون می‌آورد و می‌داند آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را که آشکار می‌سازید. جز خدا که صاحب عرش عظیم است، معبود برحقی نیست. (سلیمان به هدهد) گفت: تحقیق می‌کنیم تا ببینیم راست گفته ای یا از زمره دروغگویان بوده ای. این نامه مرا ببر و آن را به سویشان بینداز و سپس از ایشان دور شو و در کناری بایست و بنگر به یکدیگر چه می‌گویند و چه واکنشی دارند؟».

هدهد رفت، اما آن داستانی طولانی، پیش آمد که به نتایجی تاریخی انجامید. سبب آن، هدهد بود که پروردگارش را شناخت. حتی برخی از علما گفته اند: عجیب است! هدهد، از فرعون هوشیارتر بود؛ فرعون در حال آسایش و راحتی کفر ورزید و هنگام سختی و بلا ایمان آورد؛ اما ایمانش، به او فایده ای نرساند و هدهد در حال راحتی و آسایش ایمان آورد و هنگام سختی ایمانش به او فایده رساند.

هدهد گفت: ﴿ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ «(شیطان، آنها را از راه راست منحرف کرده) تا برای خداوند سجده نکنند؛(خداوند یکتایی که) پنهانهای آسمان و زمین را بیرون می‌دهد و. . ».

اما فرعون می‌گفت: «برای شما خدایی جز خودم سراغ ندارم».

بدبخت، کسی است که هدهد، از او هوشیارتر باشد یا مورچه از او به سرنوشت خود آگاهتر؛ نادان و بی خرد کسی است که راههای تاریکی در پیش داشته باشد و اعضای او، به او فایده ای نرسانند: ﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ﴾ «آنها، دلهایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند».

زنبورهای عسل، از لطف الهی برخوردارند و عنایت و توجه خداوند، این حشره ضعیف را در برگرفته است. او، با یاری خدا از کندوی خود به دنبال روزیش بیرون می‌رود و فقط شهد گلهای خوب و شیرین را می مکد و با عسلی که رنگهای مختلفی دارد و سبب شفای مردم است، به کندوی خود و نه کندویی دیگر بر می‌گردد و راهش را گم نمی‌کند و گیج نمی‌شود: ﴿ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۚ يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ ﴾ «پروردگارت، به زنبوران عسل (راه زندگی آنان را) الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهایی که مردم، می‌سازند، خانه هایی برگزینند؛ سپس(خداوند به آنان الهام کرد که) از همه میوه ها بخورید و راههایی را بپیمایید که خدا، برای شما تعیین کرده است و کاملا در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگهای مختلفی دارد. در این مایع، شفا و بهبودی مردمان نهفته است. بی‌گمان در این، نشانه روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند».

بهره تو از این داستانها و از این آموزه ها، این است که بدانی که خداوند، لطفی پنهان

دارد؛ پس تنها او را صدا بزن و تنها او را بخوان و فقط به او امیدوار باش.

تو یک وظیفه شرعی داری که در میثاق الهی و برنامه آسمانی آمده است؛ وظیفه ات، این است که برای خدا سجده کنی و شکرگزارش باشی و او را دوست بداری و با دل خود به او روی بیاوری. تو باید بدانی که همه انسانها و این جهان پهناور، در مقابل خدا نمی‌توانند هیچ کاری برای تو بکنند؛ همه اینها ضعیفند و به خدا نیازمند می‌باشند؛ آنان، صبح و شام روزی خود را از او می‌خواهند و سعادت و تندرستی و مال و مقام و همه چیز را از خداوندی در خواست می‌کنند که همه چیز، در دست اوست.

﴿ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿١٥﴾ ﴾ «ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداوند، توانگر و ستوده است».

تو باید با علم یقین بدانی که جز خدا، هیچکس تو را هدایت و یاری نمی‌کند و کسی جز او، تو را حفاظت و حمایت نمی‌نماید؛ فقط اوست که به تو آنچه می‌خواهی، می‌دهد. تو باید فقط او را بپرستی. تنها به او امیدوار باشی، فقط از او کمک بخواهی و جایگاه و اندازه انسان را بدانی. آگاه باش که مخلوق، نیازمند خالق است و فانی، محتاج باقی؛ فقیر، نیازمند توانگر است و ضعیف، به قوی نیاز دارد. قدرت و توانگری و بقا و عزت، همه، از آن خدا هستند.

هرگاه این را دانستی، پس با نزدیک شدن به خدا و یا بندگی او و با بریدن از همه چیز و توجه به سوی او، خوشبخت خواهی شد و اگر از او طلب آمرزش کنی، تو را می‌آمرزد و اگر توبه کنی، توبه ات را می‌پذیرد؛ اگر از او چیزی بخواهی، به تو می‌دهد و اگر از او روزی بخواهی به تو روزی می‌رساند و اگر از او طلب کمک کنی، تو را کمک می‌کند و اگر شکر او را به جا بیاوری، نعمت خود را بیشتر می‌نماید.

از خدا راضی باش

اینکه بگویی: «به الله به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمدﷺ به عنوان پیامبر، راضی هستم»، لوازم و شرایطی دارد؛ از جمله اینکه از پروردگارت راضی باشی و به

دستورات و قضا و تقدیر خیر و شر او راضی و خرسند گردی. ایمان به تقدیر و قضا به صورت گزینشی درست نیست؛ یعنی اینکه اگر تقدیر الهی، طبق میل تو بود، از آن راضی باشی و اگر بر خلاف میل تو بود، از آن ناراضی باشی؛ بنده نباید اینگونه باشد.

کسانی بوده و هستندکه تنها در راحتی و خوشی و هنگام برخورداری از نعمت، از او راضی و خشنود می‌شوند و در سختیها به مخالفت با او بر می خیزند: ﴿ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَ ﴾ «اگر خیری به او برسد، بدان مطمئن می‌شود و اگر بلایی به او برسد، روی می‌گرداند؛ دنیا و آخرت را از دست داده است».

بادیه نشینان، اسلام می‌آوردند؛ وقتی می‌دیدند که باران می‌بارد و گیاهان سبز می‌شوند، می‌گفتند: این، دین خوبی است. پس اطاعت می‌کردند و به دین خود پایبند می‌شدند؛ اما وقتی قحط سالی می‌آمد و اموال، از دست می‌رفتند و چراگاهها خشک می‌شدند، از دین بر می‌گشتند و رسالت و دین خود را رها می‌کردند. چنین اسلامی، اسلام هواپرستی و اسلام تمایلات است. مردمانی هستند که از خداوند خشنودند؛ چون آنها چیزی را می‌جویند که نزد خداست؛ آنها رضامندی و فضل و لطف او را می‌خواهند و برای آخرت تلاش می‌کنند.

رضينا بك اللهم ربا و خالقا و بالمصطفى المختار نورا و هاديا

«پروردگارا! به تو به عنوان آفریننده و پروردگار راضی هستیم و به پیامبر برگزیده به عنوان نور و هدایتگر، خرسندیم».

فإما حياة نظم الوحى سيرها و إلا فموت لا يسر الأعاديا

«ما زندگی و حیاتی می‌خواهیم که وحی، مسیر حرکت آن را منظم نموده باشد و در غیر این صورت خواهان مرگی هستیم که دشمنان را شاد نمی‌کند».

کسی که خداوند، او را برای بندگی و خدمت دین انتخاب می‌نماید، اما او، این گزینه و توفیق را نمی‌پذیرد، سزاوار است که برای همیشه **سقوط کند و هلاک گردد.** ﴿ ءَاتَيۡنَٰهُ

ءَايَـٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا فَأَتۡبَعَهُ ٱلشَّيۡطَـٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾ «آیات خود را به او دادیم؛ او، خودش را از آن بیرون کشید؛ پس شیطان به دنبال او افتاد و از گمراهان شد». ﴿ وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرًا لَّأَسۡمَعَهُمۡۖ وَلَوۡ أَسۡمَعَهُمۡ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٢٣﴾ «و اگر خداوند در آنها خیری سراغ داشت، آنها را می شنوانید و اگر آنها را بشنواند، پشت می‌کنند در حالی که رویگردانند».

رضامندی، دروازه تدین و دینداری است؛ از این در، مقربان، وارد بارگاه پروردگارشان می‌شوند؛ مقربان درگاه الهی، کسانی هستند که به هدایت او خرسند و شادمانند و تسلیم فرمان او می‌باشند. پیامبرﷺ غنایم حنین را تقسیم کرد؛ آن حضرتﷺ به بسیاری از سران عربها و آنهایی که اخیراً مسلمان شده بودند، غنیمت داد و به انصارؓ با اعتماد به رضامندی و ایمان یقین و خیر فراوانی که در دلهایشان بود، چیزی نداد؛ آنها چون مقصود پیامبرﷺ را نمی‌دانستند، ناراحت شدند. پیامبرﷺ آنها را جمع کرد و راز مسئله را برایشان توضیح داد و به آنها گفت که او، با آنهاست و آنها را دوست دارد و فقط بدین خاطر به عربهای تازه مسلمان، غنیمت داده که دلهایشان را به دست آورد. چون یقین آنها، ناقص است و به انصار فرمود: «آیا شما راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر برگردند و شما با پیامبر خدا به خانه هایتان برگردید؟ انصار، دوستان خاص پیامبر هستند و دیگران، دوستان عمومی او؛ خدا، بر انصار و بر فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار رحم کند. اگر مردم در وادی و مسیری حرکت کنند و انصار به وادی و مسیر دیگری بروند، من به همان وادی و راهی می‌روم که انصار می‌روند».

در این هنگام شادی، سراسر وجود انصار را فرا گرفت و آرامش یافتند و به موفقیت دستیابی به رضامندی خدا و پیامبرش نایل گشتند.

کسانی که به رضامندی خدا چشم دوخته اند ومشتاق بهشتی هستند که به اندازه آسمانها و زمین گسترده است، تمام دنیا را با این رضامندی عوض نمی‌کنند.

بادیه نشینی در حضور پیامبرﷺ مسلمان شد؛ پیامبرﷺ مقداری مال به او داد. او گفت: ای پیامبر خدا! بدین خاطر با تو بیعت نکرده ام. پیامبرﷺ فرمود: بر سر چه چیزی با من بیعت نموده ای؟ ضمن اشراه به گلویش گفت: بر سر این با تو بیعت کرده ام که تیری بیاید و به اینجا بخورد و از اینجا بیرون برود؛ (به پشت گردنش اشاره کرد). پیامبرﷺ به او گفت: «اگر با خدا راست بگویی، با تو راست خواهد کرد»؛ سپس بادیه نشین در جنگ شرکت کرد و تیری به او خورد و از گلویش بیرون آمد و در حالی که راضی و خشنود بود، به لقای پروردگارش شتافت.

ما المال و الأیام ما الدنیا و ما تلک الکنوز من الجواهر والذهب

«مال و روزها و این دنیا و این خزانه های طلا و نقره، چیزی نیستند».

ماالمجد والقصر المنیف وما المنی ما هذه الأکداس من أغلی النشب

«بزرگی و کاخ مجلل و آرزوها، چیزی نیستند و این چیزهایی که انبار شده اند، بالاترین سرمایه نمی‌باشند».

لا شیءَ کل نفسیة مرغوبة تفنی و یبقی الله أکرم من وهب

«هر چیز گرانبها و مرغوبی که فنا می‌شود، چیزی نیست و فقط خدا که بهترین بخشنده هست، باقی می ماند».

روزی پیامبرﷺ اموالی را تقسیم کرد و آنها را به کسانی داد که در دینداری و امانتداری، ضعیف بودند و در دنیای خوبیها و آرمانها تهیدست؛ اما به مردمانی که در راه خدا لبه شمشیرهایشان کج شده بود و اموالشان را در راه خدا خرج کرده و برای دفاع از دین مجروح شده بودند، چیزی نداد و به آنها گفت: «من، به مردمانی که بی قراری و طمع در دلهایشان هست، می‌دهم و به برخی از مردم چیزی نمی‌دهم؛ چون خداوند، در دلهایشان، ایمان یا خیر قرار داده است. یکی از آنها عمر و بن تغلب است».

عمر و بن تغلب﵁ همواره می‌گفت: این، سخنی است که نمی‌خواهم به جای آن تمام دنیا به من داده شود.

این، رضایت از خدا و خرسندی از حکم پیامبرش می‌باشد. تمام دنیا نزد این صحابی با یک کلمه پیامبرﷺ که حکایت از رضامندی دارد، برابر نیست.

پیامبرﷺ اصحابش را به پاداش الهی و بهشت و رضامندی او وعده می‌داد. رسول خداﷺ هیچ یک از اصحابش را به قصر یا حکومت یک سرزمین یا باغی وعده نداد؛ بلکه همواره به آنها می‌گفت: چه کسی فلان کار را می‌کند؟ هر کس، آن را انجام دهد، پاداش او، بهشت است و یا می فرمود: اگر فلان کار را بکند، در بهشت همراه من خواهد بود. چراکه پاداش تلاش و جان و مالی را که در راه خدا، تقدیم نمودند، در آخرت می‌بینند و از آنجا که دنیا، ناچیز و بی ارزش است، تمام دنیا، نمی‌تواند به عنوان مزد و پاداش، با تلاشهای سترگ آنان برابری نماید.

در ترمذی روایت شده که عمر﵁ از پیامبرﷺ اجازه خواست که برای ادای عمره برود؛ پیامبرﷺ به او گفت: برادرم! مرا از دعای خود فراموش مکن.

پیامبر هدایت و پیشوای معصوم این سخن را می‌گوید؛ کسی درخواست دعا می‌کند که خودسرانه حرف نمی نزد. از اینرو این، سخنی بزرگ و گرانقدر است. عمر﵁ همواره می‌گفت: این، سخنی است که دوست ندارم به جای آن تمام دنیا را داشته باشم. شما خودتان چنین احساس کنید که پیامبر به شما بگوید: مرا از دعای خود فراموش مکن؛ چه حالتی به شما دست می‌دهد؟!

هجرنا و نام الرکب و اللیل مسـرف و ما نمت عن ذکراک یا أکرم البشر

«ما رفتیم و کاروان خوابید و شب طولانی بود و از یاد تو ای بزرگترین فردانسانیت! غافل نبوده ام».

لأنـک أفـعـمت القلـوب مـحـبـة و کحـلت أجفـان اللیـالی سنـا القمر

«چون دلها سرشار از محبت تو هستند و پلکهای شب را با درخشش ماه خود، سیاه کرده ای».

رضایت پیامبرﷺ از پروردگارش وصف ناپذیر است. او، در توانگری و فقر، در جنگ و صلح، در قدرت و توانایی و هنگام ضعف و ناتوانی، در تندرستی و بیماری و در سختی و راحتی، از خدا راضی بود.

وی، تلخی و رنج یتیمی‌را کشید؛ فقیر بود؛ چنانکه خرمای نامرغوبی هم برای خوردن نمی‌یافت؛ از گرسنگی بر شکم خود سنگ می بست. یک بار مقداری جو از یک یهودی قرض کرد و ردایش را گرو گذارد؛ روی حصیر می‌خوابید و اثر آن بر پهلویش می ماند.

سه روز می‌گذرد، اما چیزی برای خوردن نمی‌یابد و با این حال از پروردگارش راضی و خشنود است: ﴿ تَبَارَكَ ٱلَّذِىٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾ ﴾ «خجسته است خداوندی که اگر بخواهد به تو بهتر از این می‌دهد، باغهایی که رودبارها از زیر درختان آن روان است و برایت کاخهایی قرار می‌دهد».

در اولین رویارویی و روزی که او، در حزب خدا بود و تمام دنیا با تمام قدرت در مقابل او ایستادند، او از خدا راضی بود. در زمانی که عمو و همسرش خدیجه، وفات کردند و به شدت تکذیب شد و به کرامت او توهین گردید و صداقت او را زیر سؤال بردند و او را به دروغگویی و جادوگری و کهانت و دیوانگی متهم کردند، از خدا راضی بود؛ روزی که از شهر و دیارش طرد و آواره گشت و از شهری که کودکی خود را در آنجا گذرانده بود و یادآور خاطرات بچگی و بازیهای دوران کودکی و جوانیش بود، بیرون رانده شد، نگاهی به مکه انداخت، اشکهایش سرازیر شد و گفت: تو را از تمام شهرها بیشتر دوست دارم و اگر اهالی تو، مرا بیرون نمی‌کردند، تو را ترک نمی‌کردم؛ اما با این حال از خدا راضی بود.

زمانی که به طائف رفت تا دعوت خود را عرضه کند، مردم طائف به بدترین شکل از او استقبال کردند و او را چنان سنگ زدند که پاهایش خونین شد؛ اما او، از پروردگارش راضی بود. آنگاه که از مکه رانده شد و در راه مدینه با اسبها به تعقیبش پرداختند و زمانی که به هر سو می‌رفت، مانعی سر راهش ایجاد می‌کردند، از خدا راضی بود. آری! او، از پروردگارش در هر جا و در هر وقت راضی بود؛ در جنگ احد شرکت می‌کند، سرش زخمی می‌گردد،

دندانش می‌شکند، عمویش شهید می‌شود و یارانش، به شهادت می‌رسند و لشکرش، آسیب می‌بیند، اما او می‌گوید: پشت سر من صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم.

کافران اعم از منافقان، یهودیان و مشرکان، بر ضد او با یکدیگر هم پیمان شدند، اما او، استوار و با توکل به خدا و در حالی که کارش را به خدا سپرده، ایستادگی می کرد و به این افتخار نایل می‌گردیدکه: ﴿ وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ ۝ ﴾ «و پروردگارت به تو خواهد داد؛ پس خوشنود می‌شوی».

فریادی در میان نخلها

محمدﷺ از مکه، از وطن و از جایی که فرزندان و خانواده اش در آنجا بودند، رانده شد و آواره گشت؛ به طایف رفت، با تکذیب و مخالفت روبرو شد و او را سنگباران کردند و دشنام و ناسزا نثارش نمودند و او را آزار دادند و چشمانش اشکبار گردید و از پاهایش، خونهای پاکش چکید؛ دلش، از تلخی مصیبتی که بر او آمد، اندوهگین گشت. در آن حال به چه کسی پناه برد؟ به چه کسی شکایت کرد؟ و چه کسی را صدا زد؟ و به چه کسی رو نمود؟ به خداوند قوی، قهار، توانمند و یاری دهنده.

محمد رسول اللهﷺ رو به قبله کرد و شکر پروردگارش را گزارد و مناجاتی صادقانه و گرم با او نمود و به درگاه او شکایت و دعا کرد و اظهار ستمدیگی و دردمندی نمود.

المآقی من الخطوب بکاء و المآسی علی الخدود ظماء

«چشمها به خاطر بلاها گریانند و بلاها، گونه ها را پژمرده کرده اند».

و شفاه الأیام تلثم وجها نحتته الرعود و الأنواء

«و لبهای روزگار، چهره ای را می بوسند که مصیبتها آن را چروک و پژمرده کرده اند».

به دعای پیامبرﷺ و خواستن وی از مولا و پروردگارش در شب نخله گوش دهید که می‌گوید: «بارخدایا! از ضعف و ناتوانی خود و از بی حرمتی مردم به من، به تو عرض حال و شکایت می‌کنم؛ تو، مهربانترین مهربانان و پروردگار مستضعفان و پروردگار من هستی؛ مرا به چه کسی می سپاری؟به نزدیکی که به من اخم می‌کند یا به دشمنی که کارم را به دست او

داده ای؟ اگر تو، از من ناخشنود نباشی، پروایی ندارم؛ اما عافیت و گذشت تو، برایم بهتر و فراختر است؛ به نور چهره ات که تاریکیها را روشن کرده و کار دنیا و آخرت بر اساس آن سامان گرفته، پناه می‌برم از اینکه غضب و خشم تو، مرا فرا بگیرد؛ رجوع و انابت به سوی توست تا اینکه خوشنود شوی و هیچ حرکت و توانی، جز به یاری تو میسر نیست».

جوایز نخستین مسلمانان

﴿ ۞ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ ﴾ «به راستی که خداوند از مؤمنان راضی شد، آنگاه که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند؛ پس آنچه را که در دلهایشان بود، دانست؛ لذا آرامش را بر آنها فرود آورد و فتح و پیروزی نزدیکی را به آنها پاداش داد».

رضامندی خدا، آخرین چیزی است که مؤمنان، آرزو می‌کنند و صادقانه می‌جویند و رستگاران برای آن می کوشند. از رضامندی خدا، هیچ چیزی بالاتر و باارزشتر نیست. رضامندی خدا، بزرگترین خواسته و بهترین هدف و والاترین هدیه است. در اینجا رضامندی خدا بیان شده و در آیه ای دیگر، آمرزش الهی بیان گردیده است: ﴿ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ﴾ «تا خداوند گناهان گذشته و آینده ات را بیامرزد». در جایی دیگر، توبه را برجسته نموده است: ﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ﴾ «خداوند، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت». خدای متعال، در جایی دیگر عفو را بیان نموده است: ﴿ عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ ﴾ «خداوند تو را عفو نموده؛ چرا به آنها اجازه دادی؟». اما در اینجا می‌گوید: قطعا خداوند از آنها راضی است؛ چون آنها با تو بیعت می‌کنند و خداوند از آنچه در دلهایشان هست، باخبر است. بیعت آنها، برای این بود که جانهایشان را برای رضای خدا فدا نمایند و زندگی و وجود خود را نثار رضامندی پروردگارشان کنند؛ چون مردن آنها، سبب حیات رسالت می‌شود و با کشته شدن آنان، آیین

الهی، جاودانه می ماند و جان دادن آنها، سبب بقای میثاق آسمانی می گردد.

خداوند، ایمان، یقین محکم و اخلاص و صداقتی را که در دلهایشان بود، می‌دانست؛ در راه خدا خسته شدند و بی خوابی کشیدند، گرسنگی و تشنگی تحمل کردند، ضرر و زیان دیدند و دچار مشقت و سختی شدند؛ در نتیجه خداوند از آنها راضی شد.

اصحاب، فرزندان و خانواده و سرزمین خود را از دست دادند و تلخی جدایی و غربت و رنج را چشیدند؛ اما رضامندی خدا را به دست آوردند.

آیا پاداش این مجاهدان و مدافعان دین و آیین، گوسفندان و شتران و گاوهایی است که از دشمن به غنیمت گرفتند؟ آیا مزد این مجاهدان و مبارزانی که از دین و رسالت دفاع کرده اند، متاع دنیا و کالاهای مادی است؟ آیا مقداری پول یا باغهای زیبا و یا خانه های مجلل می‌تواند دل این بندگان برگزیده و سرآمد را خنک کند؟خیر؛ بلکه تنها چیزی که آنان را راضی می کند، رضامندی خداست. عفو الهی، آنها را شادمان می گرداند؛ چیزی که دلهایشان را شادمان می‌نماید، این فرموده الهی است که: ﴿ وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ ۖ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَـٰلُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِـَٔانِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا۠ ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَا۠ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ ﴾ «و در برابر صبری که نموده اند، خداوند ، بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می کند؛ در بهشت بر تختهای زیبا و مجلل تکیه می کنند و نه (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمایی در آنجا می‌یابند. سایه های درختان بهشتی، برآنان فرو می‌افتد و میوه های آنجا در دسترس است. جامهای سیمین شراب و قدحهای بلورین می، میانشان به گردش در می‌آید؛ قدحهایی که از نقره اند (و خدمتکاران بهشتی،) آنها را درست به اندازه لازم پیموده اند».

رضایت و خشنودی حتی بر روی اخگر آتش...!

مردی از بنی عبس، شترش را گم کرده بود؛ برای پیدا کردن آن بیرون رفت و سه روز

همچنان به دنبال شترش می‌گشت. او، مردی ثروتمند بود و خداوند، به او مال و شتر و گوسفند و فرزندان دختر و پسر عطا کرده بود. خانواده او در کنار رودی در دیار بنی عبس در کمال آسایش و راحتی زندگی می‌کردند و اصلاً گمان نمی‌بردند که حوادث روزگار، به سراغشان خواهد آمد و بلاها، آنها را ریشه کن خواهد کرد.

یا راقد اللیل مسرورا بأوله إن الحوادث قد یطرقن أسحارا

«ای کسی که در اول شب با شادمانی خوابیده ای! چه بسا حوادث، سحرگاهان، شبیخون بزنند».

خلاصه اینکه همه خانواده، خوابیده بودند و اموالشان نیز با آنها بود. پدرشان آنجا نبود و به دنبال شتر گمشده رفته بود. در این هنگام خداوند، سیل خروشانی بر آنها فرستاد که صخره سنگهای بزرگ را همانند خاک با خود می‌برد. آخر شب، سیل، وارد خانه آنان شد و همه آنها را نابود کرد و خانه هایشان را ویران نمود؛ تمام گوسفندان و شتران و اموال و همه خانواده را با خود برد و همه مردند؛ گویا که اصلا وجود نداشته اند و داستانی شدند که مردم برای همدیگر تعریف می‌کردند. سه روز بعد پدر به آنجا برگشت؛ هیچ کسی را ندید؛ هیچ صدایی نشیند؛ محل سکونتش به میدانی صاف تبدیل شده بود؛ یا الله! چه بلای بزرگی!! نه زن، نه پسر، نه دختر، نه گوسفند، نه گاو، نه شتر و نه درهم و دینار و نه لباسی باقی مانده بود؛ هیچ چیز نمانده بود، چه مصیبت وحشتناکی!!

افزون بر این بلای بزرگ، زمانی که شترش فرار می‌کرد و او می کوشید دم شتر را بگیرد، شتر، لگدی به چهره اش زد و بر اثر آن هر دو چشم او کور شدند. آن مرد از آنجا بلند شد و در بیابان فریاد می‌زد تاکسی دست او را بگیرد و به جایی ببرد. مدتی بعد بادیه نشینی صدای او را شنید؛ نزد او آمد و او را پیش ولید بن عبدالملک خلیفه دمشق برد و خلیفه را از ماجرا باخبر کرد. خلیفه گفت: الآن در چه حالی؟ گفت: از خدا راضی هستم.

این، سخن بزرگی است که بنده مسلمان خدا، آن را بر زبان آورد؛ مسلمانی که توحید، در قلبش جا گرفته بود، آن را به زبان آورد. این، درس عبرتی است برای آنان که پند می‌گیرند. در این ماجرا رضایت از خدا، نمایان است. کسی که راضی نمی‌شود و به آنچه

مقدر شده، تن نمی‌دهد، اگر می‌تواند در زمین تونلی حفر کند یا نردبانی به آسمان بزند و بالا برود. ﴿ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ فَلۡيَنظُرۡ هَلۡ يُذۡهِبَنَّ كَيۡدُهُۥ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾ ﴾ «ریسمانی ، به سقف خانه بیاویزد و سپس (خویشتن را حلق آویز کند و راه نفس را) قطع نماید و (تا سرحد مرگ پیش رود و بدین هنگام بنگرد و) ببیند که آیا این کار، خشم او را فرو می‌نشاند»؟

نکته

و إذا هممت فناج نفسک بالمنی وعدا فخیرات الجنان عدات

«هرگاه نگران شدی، خود را با آرزوهایی که به خود وعده می‌دهی ، نجات بده؛ بهترین بهشت، آرزوست».

واجعل رجاءک دون یأسک جنة حتی تزول بهمک الأوقات

«و امیدت را سپری در برابر ناامیدیت قرار بده تا اوقات، مطابق میلت، بگذرند».

و استر عن الجلساء بثک إنما جلساؤک الحساد و الشمات

«پریشانی خود را از همنشینانت پنهان بدار؛ چون آنها، حسودند و به پریشانی تو شادمان می‌شوند».

ودع التوقع للحوادث إنه للحی من قبل المات ممات

«چشم به راه و منتظر اتفاقات مباش؛ چون این کار، انسان زنده را قبل از مرگ می‌کشد».

فالهم لیس له ثبات مثل ما فی أهله ما للسرور ثبات

«ناراحتی، دوام ندارد؛ همان طوری که سرور و شادی دوام ندارد».

لو لا مغالطة النفوس عقولها لم تَصفُ للمتیقظین حیاة

«اگر افراد، عقلهایشان را فریب نمی‌دادند، هیچگاه زندگی برای انسانهای بیدار باصفا نبود».

قاطعیت در تصمیم گیری

﴿ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «وقتی اراده کردی، برخدا توکل کن».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ ﴾ «خداوند، توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

بسیاری از افراد هنگام تصمیم گیری، نگران و مضطرب می‌شوند و تردید و دودلی، آنها را فرا می‌گیردو درد سر و ناراحتیشان ادامه می‌یابد.

انسان باید در کارهایش مشورت کند و استخاره نماید و پس از تدبر و اندیشه، به فکر و راهی اقدام کند که به گمان غالبش بهتر است؛ بدون اینکه قدم به عقب بگذارد. بنده باید پس از مشورت و استخاره، همت کند، توکل نماید و با قاطعیت تصمیم بگیرد تا زندگی آکنده از دودلی و اضطراب را پایان دهد.

پیامبرﷺ در روز احد و در حالی که بالای منبر بود، با مردم مشورت نمود. نظر مردم، این بود که برای جنگ به بیرون مدینه بروند. لذا ایشان لباس رزم به تن کرد و شمشیرش را به دست گرفت؛ گفتند: ای پیامبر خدا! شاید شما را مجبور کردیم؟ لذا در مدینه بمانید، بهتر است. فرمود: «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که وقتی لباس رزم به تن کرد، آن را بیرون بیاورد تا اینکه خدا، بین او و دشمنش قضاوت نماید». بدین سان پیامبرﷺ تصمیم قاطع گرفت که در بیرون مدینه بجنگد.

کار، به دودلی و تردید نیاز ندارد؛ بلکه به تصمیم قاطعانه و جدیت و اقدام نیاز دارد. شجاعت و قهرمانی و فرماندهی، در این است که انسان در تصمیم گیری، قاطعیت داشته باشد.

پیامبرﷺ با اصحابش در جنگ بدر رایزنی کرد؛ ﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي ٱلْأَمْرِ ﴾ «و در کار با آنها مشورت کن».

﴿ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ﴾ «و کارشان با مشورت همدیگر انجام می‌شود».

اصحاب نظر دادند و پیامبرﷺ تصمیم جدی گرفت و اقدام کرد و به چیزی توجه نکرد.

دودلی و تردید، فکر را فاسد، همت را ضعیف، اراده را سست، تلاش را نامرتب و حرکت را کند می‌کند. تردید و دودلی ، بیماری و مرضی است که علاج آن، فقط جدیت و

پایداری و ثبات است. مردمانی را می‌شناسم که در تصمیمهای کوچک و کارهای ناچیز، سالهاست که عقب و جلو می‌کنند؛ چون آنها در مورد خود و کسانی که اطراف آنها هستند، تردید دارند و اضطراب، روحیه آنها را فرا گرفته است. آنها، به سستی و کندی اجازه داده اند تا به روحیه آنان سرایت کند و گذاشته اند تا پریشان خاطری به دیدار اذهان و افکارش بیاید.

انسان باید پس از بررسی واقعه و تدبر در قضیه و مشورت با اهل نظر و استخاره از روردگار آسمانها و زمین، اقدام کند و عقب نرود و آنچه را که به ذهنش می‌رسد، بی درنگ انجام دهد.

ابوبکرﷺ پیش از جنگیدن با مرتدین، از مردم نظر خواست؛ همه، به نجنگیدن رأی دادند. اما دل و سینه ابوبکر صدیقﷺ به جنگ با مرتدها گواهی داد؛ چراکه این رویه، باعث قدرت گرفتن اسلام و ریشه کن شدن فتنه و نابودی گروههایی بود که علیه قداست دین شوریده بودند. او، در پرتو نور الهی بر این نظر بود که جنگیدن بهتر است؛ از اینرو قاطعانه تصمیم گرفت و سوگند یاد کرد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم، دردست اوست، با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می جنگم؛ سوگند به خدا اگر از دادن زانوبند شتری که در زمان پیامبرﷺ (به عنوان زکات) می‌داده اند، خودداری کنند، برای گرفتن آن می جنگم.

عمرﷺ گفت: وقتی دانستم که خداوند به ابوبکرﷺ در این باره شرح صدر داده، دریافتم که آنچه او، می‌گوید، حق است. خلاصه اینکه ابوبکرﷺ با دیدگاهی خجسته که در آن هیچ اشتباه و انحرافی نبود، پیش رفت و پیروز شد.

تا کی دلواپس و نگران می مانیم؟ و تا کی درجا می زنیم؟ تا کی در تصمیم گیری متردد و دودل خواهیم بود؟

إذا كنت ذا رأی فكـن ذا عزيمة فـإن فسـاد الـرأی أن تـترددا

«هرگاه فکر و نظری داشتی، قاطعیت داشته باش؛ چون تردید و دودلی، رأی و فکر را فاسد می‌کند».

یکی از عادتهای منافقین و سرشت آنها، این بود که با تکرار زیاد گفته ها و بازبینی در

نظر، برنامه و نقشه را با شکست مواجه می‌کردند: ﴿ لَوۡ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمۡ إِلَّا خَبَالٗا وَلَأَوۡضَعُواْ خِلَٰلَكُمۡ يَبۡغُونَكُمُ ٱلۡفِتۡنَةَ ﴾ «اگر منافقان، همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شر و فساد، بر شما نمی افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و در حالی که میان شما فتنه و آشوب می انداختند».

﴿ ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٦٨ ﴾ «آنان، کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند، کشته نمی‌شدند؛ بگو: پس مرگ را از خود دور بدارید اگر راست می‌گویید».

منافقان، همیشه واژه هایی همچون «اگر» به زبان می‌آوردند و «ای کاش» را دوست دارند و عاشق «شاید و بلکه» هستند؛ پس زندگی آنها، بر تردید ودودلی و امروز و فردا کردن، استوار است. ﴿ مُّذَبۡذَبِينَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ ﴾ «در این میان سرگشته و مترددند، نه با اینان و نه با آنان هستند».

منافقان، گاهی با ما هستند و گاهی با کافران؛ یک بار اینجا و باری دیگر آنجا؛ چنانچه در حدیث آمده است: «مانند گوسفندی که در میان دو گله، گشت می زند».

آنها هنگام بروز بحرانها می‌گویند: ﴿ لَوۡ نَعۡلَمُ قِتَالٗا لَّٱتَّبَعۡنَٰكُمۡ ﴾ «اگر جنگی سراغ می‌داشتیم، از شما پیروی می‌کردیم».

آنها بر خدا و بر خودشان دروغ می بندند؛ بلکه آنان، در شرایط بحرانی، صحنه را ترک می‌کنند و پس از آرام یافتن اوضاع می‌آیند. یکی را می‌بینی که می‌گوید: «به من اجازه بده تا بمانم و مرا دچار فتنه مکن»؛ به راستی که چنین کسی، تصمیمی جز شکست و بازماندن ندارد. منافقان، هنگام جنگ احزاب گفتند: «خانه های ما بدون حفاظ و نااستوار است؛ در حالی که چنین نبود؛ بلکه آنها می‌خواستند از وظیفه، شانه خالی کنند و از حق روشن، طفره بروند و بگریزند».

استوار و پابرجا باش

مؤمن، دارای ثبات و قاطعیت است. ﴿ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُواْ ﴾ «مؤمنان، کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند و سپس شک نکردند».

اما منافقان، در شک و تردید بسر می‌برند و در تصمیم خود مضطرب و دلواپسند و به عقب می‌گریزند و پیمانهای خود را می‌شکنند. وقتی نشانه های درستی یک کار درخشیدند و گمان غالب، این بود که کار، درست است و فایده دارد، انسان باید بدون اینکه این طرف و آن طرف کند، به جلو گام بردارد و با جدیت پیش برود.

اطرح ليتا و سوفا و لعل و امض كالسيف على كف البطل

«واژه هایی همچون «ای کاش»، «بعدا» و «شاید» را دور بینداز و مانند شمشیر بر پنجه باطل فرود بیا».

مردی، در طلاق دادن زنش که او را بسیار رنج داده بود، تردید داشت. موضوع دودلی و تردیدش را با حکیمی در میان گذاشت؛ حکیم گفت: چند سال با این زن گذرانده ای؟ گفت چهار سال. حکیم گفت: چهار سال است که تو زهر می نوشی؟!

درست است که باید صبر و تحمل کرد، اما تا کی؟ انسان هوشیار و زیرک می‌داند که این کار، درست می‌شود یا نه؟ همچنین می‌داند که آیا کاری، تداوم می‌یابد و تمام می‌شود یا متوقف و ناتمام می‌گردد. خلاصه اینکه باید قاطعانه تصمیم گرفت.

شاعر می‌گوید:

و علاج ما لاتشتهيه النفس تعجيل الفراق

«علاج آنچه برای نفس خوشایند نیست، این است که هر چه زودتر از آن جدا شوی».

بررسی احوال و زندگی مردم، نشان می‌دهدکه آنان، در بسیاری از موارد به دودلی و تردید دچار می‌شوند؛ اما تردید و دودلی آنها، در چهار مورد است:

اول: در درس خواندن و انتخاب رشته و تخصص؛ فرد نمی‌داند که کدام رشته را انتخاب

کند و مدتی را سرگردان می‌گذراند. دانشجویانی را می‌شناسم که به سبب دودلی و تردید در انتخاب رشته، سالها از عمرشان را به هدر داده اند. بعضی قبل از زمان ثبت نام متردد هستند و همچنان در شک و دودلی بسر می‌برند تا اینکه زمان ثبت نام تمام می‌شود. بعضی هم یک سال یا دو سال در یک رشته تحصیل می‌کنند و سپس تغییر رشته می‌دهند؛ از حقوق و معارف اسلامی به اقتصاد تغییر رشته می‌دهند و سپس این رشته را نیز رها می‌کنند و رشته پزشکی را انتخاب می‌نمایند و اینگونه عمرشان، بیهوده و بی هدف تلف می‌شود. در صورتی که بررسی، مشورت و استخاره قبل از انتخاب رشته از هدر رفتن وقت و ضایع شدن عمر، جلوگیری می‌کند و باعث می‌شود تا انسان با انتخاب رشته مناسب، به خواسته اش برسد.

دوم: در انتخاب کار و شغل مناسب؛ بعضیها، نمی‌دانند که چه کاری برای آنها مناسب است. یک شغل را انتخاب می‌کنند، سپس آن را ترک نموده، به شرکتی دیگر می‌روند؛ شرکت را رها می‌کنند و به یک کار تجاری می‌پردازند و بالاخره همه چیز را از دست می‌دهند و فقیر و تنگدست باقی می مانند و بیکار و خانه نشین می‌شوند. به اینها می‌گویم: هر کس که دری از روزی برایش گشوده شد، همان را محکم بگیرد؛ چون روزی اش از همان جا می‌آید و هرکس، یک در را محکم بگیرد، ورود از آن در برایش آسان می‌شود و گشودن آن را یاد می‌گیرد.

سوم: تردید در انتخاب همسر و ازدواج. بیشتر جوانان، در انتخاب همسر دچار دودلی و اضطراب می‌شوند. گاهی در انتخاب همسر، رأی دیگران دخیل است؛ پدر برای پسرش زنی غیر از آنکه خود پسر یا مادرش انتخاب کرده، مناسب می‌بیند. پس گاهی پسر به دلخواه پدرش زن می‌گیرد و بدین ترتیب همسری گیرش می‌آید که او را دوست ندارد یا برایش ایده آل نیست. توصیه من به جوانان، این است که در قضیه ازدواج و انتخاب همسر، وقتی دختری را از نظردیانت و زیبایی پسندیده و با او توافق داشتند، اقدام کنند؛چون ازدواج، سرنوشت انسان را رقم می زند؛ پس نباید به صورت تخمینی و نسنجیده اقدام کرد.

چهارم: در مسئله طلاق نیز دودلی، افراد را فرا می‌گیرد؛ روزی دلش می‌خواهد که از هم جدا شوند و روزی می‌خواهد که زندگی کنند و روزی می‌خواهد که زندگی با همسرش را

به پایان برساند و خسته می‌شود و افسرده می‌گردد و کارش، نابسامان می‌گردد. انسان باید با تصمیم قاطع خود به این فشارها و تنگناهای روانی پایان دهد. زندگی، فقط یک مرتبه است و امروز هرگز تکرار نمی‌شود و لحظه ای که می‌گذرد، هرگز باز نمی‌گردد؛ پس انسان باید خودش سعادت را جلب کند و قاطعیت در تصمیم گیری، این سعادت را فراهم می‌نماید.

بنده مسلمان، هرگاه اراده کاری بکند و پس از استخاره و مشورت، تصمیمی بگیرد و بر خدا توکل نماید، چنین می‌شود که گفته اند:

إذا هـم ألقـى بيـن همـيه عينـه و أعرض عن ذكر العواقب جانبا

«هرگاه اراده کند، به عواقب و فرجام کار نمی‌اندیشد و اقدام می‌کند».

اقدامی چون اقدام سیل خروشان و قاطعیتی مانند برش و قاطعیت شمشیر و تصمیمی چون تصمیم روزگار و حرکتی چون حرکت سپیده دم.

شگفتا از ما...!

جای تعجب است که ما، از مردم می‌خواهیم بردبار باشند و خودمان، خشمگین می‌شویم؛ از آنها می‌خواهیم که سخاوتمند باشند و خودمان بخل می‌ورزیم. از آنها انتظار وفاداری و برادری داریم؛ اما خودمان، این کار را نمی‌کنیم.

تريد مهـذبا لا عـيـب فـيـه و هـل عـود يفـوح بلا دخان

«تو چیز آراسته و بی عیبی را می‌خواهی؛ آیا عودی هست که بدون دود، بوی خوب دهد»؟

شاعری دیگر می‌گوید:

و لسـت بمستبـق أخا لاتلمه علي شعـث أي الرجال المهذب

«تو که بر همه کس، خرده می گیری، هیچ برادری برای خود نگه نمی داری؛ آیا شخص کاملی وجود دارد که هیچ عیبی نداشته باشد»؟

ابن رومی می‌گوید:

و من عجب الأيام أنک تتبغی المهذب فی الدنيا ولست مهذبا

«یکی از عجایب روزگار، این است که تو، خواهان دوست بی عیبی هستی و حال آنکه خودت، بی عیب نیستی».

نکته

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

أیـهـا الشـاکی و مـا بـک داء کـیـف تـغـدو إذا غـدوت علیلا

«ای کسی که می‌نالی و حال آنکه هیچ بیماری و دردی نداری! چگونه صبح خواهی کرد و چه حالی خواهی داشت وقتی که بیمار باشی»؟

إن شـر الجنـاة فی الأرض نفـس تـتـوقـی قـبـل الرحیـل الرحیـلا

«بدترین جنایتکار در زمین، کسی است که قبل از رحلت و مردن، از رفتن و مردن به تنگ آمده و از آن گریزان باشد».

و تری الشوک فی الورود وتعمی أن تـری فـوقـها الـنـدی اکلیلا

«خارهای گل را می‌بینی، ولی از دیدن تاج شبنم روی آن کور هستی».

هـو عـبء عـلـی الـحیـاة ثقیل مـن یـظـن الـحـیـاة عبئـا ثقیلا

«آن، باری گران بر زندگیست برای کسی که زندگی را باری گران می پندارد».

و الـذی نـفـسـه بغـیر جـمـال لا یری فـی الـوجود شیئا جمیلا

«کسی که خودش فاقد زیبایی است، در جهان هستی هیچ چیز زیبایی نمی‌بیند».

فتمتـع بالصبـح ما دمـت فیـه لا تـخـف أن یـزول حتـی یزولا

«از صبح تا وقتی که در آن هستی، استفاده کن؛ قبل از آنکه از بین برود، نگران از بین رفتن آن مباش».

و اذا مـا أظـل رأسـک هـم قصـر البحـث فیـه کیـلا یطولا

«وقتی هنوز غمی، بر تو سایه نیفکنده، در جستجوی آن مباش تا طولانی نشود».

أدركت كنهها طيور الروابی فمن العار أن تظل جهولا

«پرندگان گشت زن، حقیقت آن را درک کرده اند؛ پس مایه ننگ است که تو بی خبر باشی».

ما تراها و الحقل ملک سواها تخذت فیه مسرحا و مقیلا

«باغ و کشتزار، ملک پرنده نیست؛ اما پرنده، آن را محل تفریح و استراحت خود قرار داده است».

تاوان سخن جذاب

در صورتی سعادت ما، به کمال می‌رسد که وظیفه خودمان را در قبال خدا و سپس بندگان خدا، انجام دهیم.

حرف زدن و زیبا گفتن، آسان است. اما انجام کارهای زیبا و داشتن صفات پسندیده و عمل کردن به آنچه می‌گوییم، سخت است. ﴿ ۞ أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ «آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید و حال آنکه شما کتاب را می‌خوانید؟ آیا خرد نمی‌ورزید؟»

کسی که امر به معروف می‌کند و خودش کار خوب انجام نمی‌دهد و از منکر و کار زشت باز می‌دارد و خودش آن را مرتکب می‌شود، همانطور که در حدیث آمده، روز قیامت به جهنم انداخته می‌شود و در حالی که روده هایش بیرون آمده اند، در جهنم دور می زند، همانند الاغ که پیرامون خرمن کوب دور می زند؛ دوزخیان از او علت و راز هلاکتش را می‌پرسند؛ می‌گوید: من شما را به کار خوب فرمان می‌دادم و خودم آن را انجام نمی‌دادم و شما را از کار زشت نهی می‌کردم و خود مرتکب آن می‌شدم.

یا أیها الرجل المعلم غیره هلا لنفسک کان ذا التعلیم

«ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی! آیا نباید خودت را تعلیم بدهی»؟

واعظ مشهور ابومعاذ رازی، ایستاد و به قدری گریست که مردم را به گریه انداخت و

سپس گفت:

و غیـر تـقـی یأمـر الناس بالتقی طبـیب یداوی الناس و هو علیل

«کسی که پرهیزگار نیست و مردم را به پرهیزگاری امر می‌کند، همچون پزشکی است که مردم را مداوا می‌کند و خودش بیمار است».

برخی از سلف هر گاه می‌خواستند مردم را به صدقه دادن امر کنند، اول خودشان صدقه می‌دادند و سپس به آنها می‌گفتند که صدقه بدهید؛ از اینرو مردم می‌پذیرفتند.

درکتابی خواندم که واعظی در قرون برتر، می‌خواست مردم را به آزاد کردن برده تشویق و امر نماید؛ بسیاری از بردگان از او خواسته بودند تا از مردم بخواهد که بردگان را آزاد کنند؛ او تا مدتی طولانی پول جمع کرد و سپس برده ای را آزاد نمود؛ آنگاه مردم را به آزاد کردن بردگان امر نمود و مردم، بردگان زیادی آزاد کردند.

راحتی در بهشت است

﴿ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِي كَبَدٍ ۝٤ ﴾ «انسان را در رنج و زحمت آفریده ایم».

به احمد بن حنبل گفته شد: انسان، کی راحت می‌شود؟ گفت: وقتی قدمت را در بهشت گذاشتی، راحت می‌شوی. قبل از بهشت راحتی و آرامشی نیست؛ در دینا پریشانیها ، گرفتاریها ، فتنه ها ، حوادث و بلاها و بیماری و غم و ناامیدی، راحتی را از انسان سلب می‌کنند.

طبعت علی کـدر و أنت تریدها صفـوا مـن الأقـذاء و الأکـدار

«سرشت دنیا بر ناخوشی سرشته شده است و تو می‌خواهی دنیا از هر گونه ناراحتی و پریشانی صاف و پاک باشد»!

یکی از دوستان دوران تحصیلم که اهل نیجریه بود، به من گفت: مادرم، مرا در پاس اخیر شب بیدار می‌کرد. گفتم: مادر جان! می‌خواهم اندکی راحت باشم. مادرم گفت: من تو را بدین خاطر بیدار می‌کنم که راحت شوی. پسرم! وقتی وارد بهشت شدی، راحت می‌شوی.

یکی از علمای سلف به نام مسروق در سجده به خواب رفت؛ یارانش به او گفتند: اگر

بخوابی و خودت را راحت کنی، بهتر است. او گفت: برای آنکه راحت باشم، این کارها را می‌کنم.

کسانی که با ترک واجب و فریضه، راحتی دنیا را می‌خواهند، در حقیقت آنها با شتاب عذاب را می‌جویند. راحتی در ادای عمل صالح و سود رساندن به دیگران و استفاده از وقت در راستای تقرب خدا و رضامندی اوست.

کافر، می‌خواهد بهره و راحتیش در همین دنیا به او برسد. بنابراین کافران، می‌گویند: ﴿ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿١٦﴾ ﴾ «خدایا! بهره ما را قبل از روز قیامت در همین دنیا بده».

یکی از مفسرین می‌گوید: یعنی پیش از قیامت، بهره ما را از مال و نصیب ما را از رزق و روزی، به ما بده.

﴿ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ ﴾ «اینها، دنیا را دوست دارند» و به فردا و آینده نمی‌اندیشند؛ بدین خاطر امروز و فردا را از دست می‌دهند و کار و نتیجه و آغاز و پایان و همه، از دستشان می‌رود.

زندگی، اینگونه آفریده شده است؛ پایان آن، فنا و نابودی است و نوشیدنی مکدر و معجونی رنگارنگ می‌باشد که یکنواخت نیست؛ معجونی آمیخته از آسایش و بلا، خوشی و ناخوشی و توانگری و فقر.

شاعری می‌گوید:

نطوف ما نطوّف ثم يأوى ذوو الأموال منا و العديم

إلى حفر أسافلهن جوف و أعلاهن صفاح مقيم

«گردش می‌کنیم و می چرخیم و پس از آن، همگان، اعم از فقیر و ثروتمند در یک چاله (قبر) جای می‌گیرند؛ پایین آنها لحد و بالایشان خاک هموار است».

پایان همه، همین است.

﴿ ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ ٱلْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ ٱلْحَٰسِبِينَ ﴿٦٢﴾ ﴾ «سپس به

سوی پروردگارشان باز گردانده می‌شوند؛ فرمان از آن اوست و او، سریعترین حسابرسان است».

نکته

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

کم تشتکی و تقول أنک معدم و الأرض ملک و السماء و الأنجم

«چقدر شکایت می‌کنی و می‌گویی که فقیر هستم و حال آنکه زمین و آسمان و ستاره ها، از آنِ تو هستند».

و لک الحقول و زهرها و أریجها و نسیمها و البلبل المترنم

«باغها و گلها و عطر و نسیم آن و بلبل نغمه خوان همه از آن تو هستند».

و الماء حولک فضة رقراقة و الشمس فوقک عسجد یتضرم

«و آب اطرافت، همچون نقره ای می درخشد و خورشید بالای سرت، طلایی درخشان می‌باشد».

والنور یبنی فی السفوح وفی الذرا دورا مزخرفة و حینا یهدم

«و نور در دامنه ها و قله ها، خانه های زیبا و آراسته ای بنا می‌کند و گاهی آن خانه ها را از بین می‌برد».

هشت لک الدنیا فمالک واجما؟ و تبسمت فعلام لا تتبسم؟

«دنیا به روی تو لبخند می زند؛ پس تو چرا افسرده و دل شکسته هستی؟ دنیا لبخند می زند؛ پس تو چرا لبخند نمی زنی»؟

إن کنت مکتئبا لعز قد مضی هیهات یرجعه إلیک تندم

«اگر به خاطر چیز باارزشی که گذشته، افسرده هستی، پشیمانی، آن را به تو باز نمی‌گرداند».

أو کنت تشفق من حلول مصیبة هیهات یمنع أن یحل تجهم

«یا اگر از بروز بلایی ناراحت هستی، چنین نیست که اخم کردن، مانع آمدن بلا باشد».

أو کنت جاوزت الشباب فلا تقل شاخ الزمان فإنه لا یهرم

«اگر دوران جوانی را پشت سر گذاشته ای، نگو که زمانه، پیر شده؛ چون زمانه، پیر نمی‌شود».

أنظر فما زالت تطل من الثری صور تکاد لحسنها تتکلم

«نگاه کن همواره از بالا تصویرهایی سر می‌کشند که از بس زیبا هستند، نزدیک است، حرف بزنند».

با نرمی و آرامش می‌توان به هدف رسید

پیشتر روایتهایی در مورد نرمی گذشت. هرگاه خواستی نیازهایت بر آورده شوند، نرمی‌را میانجی قرار بده که سفارش آن رد نمی‌شود.

راننده ای که می‌خواهد اتومبیلش را از کوچه ای تنگ عبور دهد که فقط به اندازه یک خودرو، عرض دارد، باید کاملا احتیاط کند و اتومبیلش را به آرامی از کوچه تنگ ، عبور دهد؛ حال اگر راننده، بخواهد اتومبیل را با سرعت در این کوچه براند، حتماً اتومبیلش، به دو طرف می‌خورد و خراب می‌شود. ماشین، همان ماشین است و سرعت کم و زیاد، راه را کم و زیاد نمی‌کند؛ فقط روش عبور از کوچه تنگ فرق می‌کند. یکی با احتیاط رد شد و دیگری، بی احتیاطی و شتاب کرد و زیان دید.

نهال کوچکی که می کاریم، اگر کم کم و به اندازه آبیاری شود، رشد می‌کند؛ اما اگر تمام این آبها، یک دفعه روی آن ریخته شود، از ریشه بیرون می‌آید؛ مقدار آب، یکی است، اما روش آبیاری فرق می‌کند. هر کس لباس خود را آرام و آهسته در بیاورد، لباس او سالم خواهد ماند. اما کسی که با تمام قدرت لباس خود را از تنش بیرون بکشد، لباسش پاره خواهد شد.

برادران یوسف، لباس یوسف علیه السلام را درآوردند و گفتند که او را گرگ خورده است؛ نشان دروغگویی آنها، این بود که لباس یوسف علیه السلام پاره نشده بود؛ زیرا آنها با دقت و با

نرمی لباس او را بیرون کشیده بودند و اگرآنطور که آنها می‌گفتند، او را گرگ خورده بود، لباسش پاره پاره می‌شد.

زندگی ما، به نرمی احتیاج دارد؛ با خودمان به نرمی‌رفتار کنیم. چنانکه در حدیث آمده است: «خداوند، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست می‌دارد»؛ «با زنان مهربان باشید».

در ابتدای پلهای چوبی ای که ترکها ساخته اند، نوشته شده است: آهسته عبور کنید؛ چون کسی که آهسته و با نرمی‌میرود، نمی‌افتد و کسی که با شتاب می‌رود، شاید در قعر آب بیفتد.

در خاطرات یکی از ادیبان سوریه که در شهر **(السلمیه)** سکونت داشت، آمده است که او، می‌خواست با موتورسیکلت از روی یکی از پلهای چوبی ای که ترکها ساخته اند، عبور کند؛ آنها پل را طوری ساخته اند که می‌توان با موتورسیکلت، آهسته و با احتیاط عبورکرد. این مرد می‌گوید: من با سرعت و شتاب روی پل حرکت کردم؛ وقتی بالای پل رسیدم به این سو وآن سو نگاه نمودم؛ بی آنکه با خودم و موتورم به نرمی و متانت رفتار کرده باشم؛ ناگهان نگاهم به خطا رفت و با موتورسیکلت داخل آب افتادم.

در ورودی باغهای گل در بعضی از شهرهای اروپایی تابلوهایی نصب شده که روی آنها نوشته اند: با احتیاط و آرام؛ مواظب باش. چون کسی که با سرعت داخل می‌شود؛ آن گیاه زیبا را نمی‌بیند و سلامت آن گل زیبا را به خطر می اندازد و ممکن است آن را تلف و نابود کند؛ زیرا او احتیاط نکرده و به نرمی‌رفتار ننموده است.

یک معادله تربیتی هست که می‌گوید: گنجشک، مانند زنبور عسل دقت و احتیاط نمی‌کند. در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است، زیبا می‌خورد و زیبا پس می‌دهد، و هرگاه روی شاخه ای بنشیند، آن را نمی‌شکند». وقتی زنبور عسل روی گل می‌نشیند، گل هرگز احساس نمی‌کند؛ زنبور عسل، به آرامی شهد گل را می مکد و به آنچه می‌خواهد، دست می‌یابد. گنجشک با وجود بدن ضعیفش، با نشستن روی خوشه ها مردم را خبر می‌کند؛ گنجشک، هنگام نشستن طوری شتاب می‌کند که گاهی به زمین می‌خورد و آسیب می‌بیند.

همواره داستان نقاش هندی را به خاطر می‌آوردم؛ او، نقاشی زیبایی کشید؛ او، خوشه گندمی‌را نقاشی کرد که گنجشکی روی آن نشسته بود؛ این خوشه پر از دانه و دارای ساقه بلند و زیبایی بود. پادشاه، این نقاشی را بر دیوار کاخ خود نصب کرد و مردم این تابلو را به او تبریک می‌گفتند و از کار زیبای نقاش تعریف می‌کردند؛ در میان ازدحام جمعیت، مردی فقیر وارد شد و به تابلوی نقاشی اعتراض کرد و گفت که اشتباه است. مردم به رویش فریاد زدند؛ چون او با اجماع مخالفت کرده بود؛ پادشاه، با نرمی، مرد فقیر را نزد خود خواند و گفت: تو چه می‌گویی؟ گفت: نقاشی این تابلو اشتباه است. پادشاه گفت: چرا؟! گفت: نقاش، گنجشک را روی خوشه گندم نقاشی کرده و خوشه را همچنان راست و قدکشیده گذاشته است و این، اشتباه می‌باشد؛ چون وقتی گنجشک، روی خوشه گندم بنشیند، خوشه را کج می‌کند؛ زیرا گنجشک، تند و باشتاب، روی خوشه می‌نشیند.

پادشاه گفت: راست می‌گویی و آنگاه تابلو را پایین آورد و جایزه نقاش را از او پس گرفت.

پزشکان، توصیه می‌کنند که دارو، با احتیاط و سر وقت مصرف شود. یکی ناخنش را با دست خود می‌کند و دیگری را می‌بینی که دندانش را خودش می‌شکند، و یکی لقمه را نمی‌جود و آن را فرو می‌برد؛ چون لقمه بزرگی برداشته و نمی‌تواند آن را بجود؛ از اینرو بناچار آن را فرو می‌بلعد.

آب، آهسته از زمین بیرون می‌آید و می‌جوشد؛ باد، تند می‌وزد و خرابی به بار می‌آورد. در مورد یکی از سلف خواندم که گفته است: از نشانه های فقاهت و اندیشمندی مرد، این است که با نرمی وارد خانه اش بشود و با نرمی بیرون برود و با نرمی و آهسته کفش و لباس بپوشد و سوار چارپایش شود.

شتاب و بی احتیاطی در کارها، زیان آور است ونفع و سود را از بین می‌برد. چون خیر و خوبی، بر پایه نرمی و متانت استوار است. در حدیث آمده است: «نرمی و متانت در هر چیزی باشد، آن را زیبا می‌کند، و نرمی و متانت از هر چیزی گرفته شود، آن را زشت و نامناسب می‌نماید».

نرمی در تعامل و رفتار باعث می‌شود تا دلها و ارواح تسلیم آن شوند و مردم در برابر آن فروتن گردند. انسانهای نرمخوی و متین، کلید هر خیر هستند و انسانهای نافرمان، تسلیم آنها می‌شوند و دلهای کینه توز بدانها معطوف می‌گردند: ﴿ فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ «پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی و اگر درشت خو و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

ترفق أيها القمر المنير و لا تک کالریاح لها زئير

«نرمی کن ای ماه تابان و مانند طوفان مباش که غرش دارد».

فإنک بالسناء ملأت وجهی و وجهک فی دیاجینا نضیر

«چهره ام را آکنده از نور کردی و سیمایت، در تاریکیهای ما، زیباست».

و تلک الریح هاجت فی عتو فزلزلت المنازل و القصور

«و این باد، با سرکشی، وزیدن گرفت و خانه ها و قصرها را به لرزه انداخت».

نکته

طه حسین از خودش می‌گوید، ولی چنانکه گویا از کسی دیگر حرف می زند: «او، خودش را یکی از انسانها می‌دانست که همچون دیگر مردم به دنیا آمده و همانند آنها زندگی بسر می‌کند؛ وقت و فعالیت خود را در آنچه آنها وقت و فعالیت خود را صرف می‌کنند، می‌گذراند، اما با هیچکس انس نمی‌گیرد و هیچ چیزی، به او آرامش نمی‌دهد؛ بین او و مردم و چیزها مانعی قرار گرفته است که ظاهر آن، رضامندی و امنیت است و درون آن، ناخشنودی و اضطراب و آشفتگی روانی می‌باشد؛ در صحرای وحشتناک و بی پایانی قرار دارد که هیچ نشانه ای در آن به چشم نمی‌خورد و راهی در آن مشخص نمی‌شود که او آن راه را در پیش بگیرد و مقصدی نیست که بتوان به آن رسید».

یکی از علما می‌گوید: «لحظاتی از شادمانی بر دل می‌گذرد که می‌گویم: اگر بهشتیان چنین زندگی و حیاتی دارند، به راستی که در زندگی زیبایی هستند».

ابراهیم ابن ادهم گفت: «ما در زندگی و حیاتی هستیم که اگر پادشاهان از آن باخبر شوند، برای دستیابی به آن، با شمشیر با ما خواهند جنگید».

اضطراب، برایت سودی ندارد

منظورم از بیان این سخن، این است که به نتیجه ای برسم و آن اینکه، انسان نباید نگران و مضطرب باشد؛ بلکه باید تسلیم تقدیر و قضای الهی گردد و از انتخابی که پروردگارش برای او نموده، راضی باشد و بر گذشته پشیمان نشود. دردوران تحصیلات ابتدایی خیلی دلم می‌خواست در میان دوستانم رتبه اول را کسب کنم؛ بنابراین در خواندن درسها خودم را بسیار خسته می‌کردم. اما وقتی برگه امتحان را به دست می‌گرفتم، ازنتیجه آن مضطرب و نگران و هراسان می‌شدم، وقتی به خانه می‌آمدم دوباره پرسشها را پاسخ می‌دادم و به خودم نمره می‌دادم. پاسخهای خود را تصحیح می‌نمودم و از بس که اضطراب داشتم، ناخنهایم را می‌جویدم، سپس نتیجه اعلام می‌شد؛ گاهی به دلخواهم بود و خوشحالم می‌کرد و گاهی از نتیجه ناراحت می‌شدم، اما هیچگاه به یادم نمی‌آید که اضطراب و نگرانی، نمره هایم را بیشتر کند یا باعث شود که پاسخ سئوالات را درست بنویسم و یا رتبه ام را بالا ببرد.

فعشت و لا أبالی بالرزایا لأنی ما انتفعت بأن أبالی

«پس چنان زندگی می‌کنم که به مصیبتها بی توجه هستم؛ چون اگر توجه کنم، فایده ای ندارد».

درآمد کافی، سبب راحتی است

خانواده ام را در جنوب رها کردم و برای ادامه تحصیل در دبیرستان، به ریاض رفتم؛ به سبب فقر و مشکلات تحصیل و رنج رفت و آمد و کارهای خانه، با عموهایم زندگی می‌کردم. هر صبح حدود بیست دقیقه یا نیم ساعت پیاده می‌رفتم و ظهر، دوباره همین مسافت را در همین مدت یا بیشتر از آن طی می‌کردم.

صبح و ظهر باکسانی که با آنها بودم، در آشپزی کمک می‌کردم، خانه ها را جارو

می‌زدم و می‌شستم و آشپزخانه و وسایل را مرتب می‌نمودم، درسهایم را مرور می‌کردم و در فعالیتهای دبیرستان شرکت می‌جستم و نمره های خوبی می‌گرفتم. فقط یک دست لباس داشتم که آن را می‌شستم و اتو می‌کشیدم و درخانه، در مدرسه و در جلسات و همه جا فقط با همین لباس می‌رفتم؛ چون درآمدم، اندک بود و باید از همین درآمد، کرایه خانه، غذا و مخارج زندگی را می‌پرداختم.

اندکی گوشت می‌خریدم و خیلی کم میوه می‌خوردم و پیوسته مشغول خواندن و حفظ کردن و مطالعه بودم؛ در ماه فقط یک بار فرصت تفریح رفتن می‌یافتم، هفده واحد درسی داشتم؛ درس انگلیسی و هندسه و جبر و دیگر علوم، به مواد درسی دینی و عربی ما اضافه شده بود. از سال اول دبیرستان، کتابهای ادبی را از دبیرستان امانت می‌گرفتم و به مطالعه کتابی می‌پرداختم و از بس که حواسم به کتاب معطوف می‌شد، گویا نمی‌دانستم افرادی کنار من نشسته اند.

سخن، اینجاست که من با وجود این فقر و مشقت و درآمد کم، احساس خوشبختی و راحتی می‌نمودم و آسوده خاطر و راضی بودم. سپس زندگی ادامه یافت و من بحمد الله به مسکن خوب و غذای فراوان و انواع لباس و زندگی راحت دست یافتم، اما حالت روانی گذشته را نداشتم؛ کارها و پریشانیها زیاد شدند و این، دلیلی است بر اینکه فراوانی امکانات، سعادت و آرامش نمی‌آورد؛ بنابراین گمان مبر که علت ناراحتی و اندوه تو، فقر و تنگدستی یا نبود اسباب رفاه و آسایش زندگی است؛ این، درست نیست. بیشتر کسانی که درآمد کافی دارند، از بیشتر ثروتمندان خوشبخت ترند.

بدترین احتمال را در نظر بگیر

در دبیرستان «ابها»، سال اول با تمام توان می‌کوشیدم تا رتبه بالایی کسب کنم و برای به دست آوردن رتبه اول رقابت می‌کردم؛ اما خودم را برای رتبه دوم راضی کرده بودم و مجموع نمره هایم در حد ممتاز بود، ولی بعد از این همه تلاش و بی خوابی چه انتظاری داری؟ نتایج اعلام شد و من در درس انگلیسی تجدید شدم؛ انگلیسی برایم سخت بود و

نمی‌توانستم آن را حفظ کنم و خوب نمی‌فهمیدم؛ ابر سیاه غم و اندوه، مرا فرا گرفت و چند شب خواب از چشمانم پرید و از شماتت بعضی از دوستانم رنج می‌بردم؛ چون اصلاً چنین انتظاری نداشتم. بلکه خودم را شاگرد اول حساب می‌کردم؛ احساساتم جریحه دار شد و به تنگ‌آمدم و از بس که بیش از حد ناراحت بودم، یکی از اساتید با من صحبت کرد و مرا دلجویی داد و تشویقم نمود. من، این شعر را خواندم:

لکل شيء إذا ما تم نقصان فلا يغر بطيب العيش إنسان

«هرگاه چیزی کامل شود، نقصی دارد؛ پس هیچ انسانی، فریب خوبی و زیبایی زندگی را نخورد».

از آن پس، هرگاه آن ناراحتی و این شعر را به یاد می‌آورم، تعجب می‌کنم و به خود می‌خندم.

این ناراحتی، هیچ فایده ای به من نرساند و این اضطراب، هیچ تغییری در نتیجه نیاورد؛ بلکه اگر همچنان به آن ادامه می‌دادم، در امتحان نوبت دوم قبول نمی‌شدم. به تو می‌گویم: گمان مبر که وقتی شکست خوردی، غم و ناراحتی و پریشانی، تو را فوراً به موفقیت می‌رساند یا نتیجه را به نفع تو تغییر می‌دهد. نه هرگز! بلکه با غم و اندوه، پایه های شکست و مردودی را محکم می‌کنی.

می‌خواستم فوق لیسانس را در رشته علوم حدیث بگیرم و مانند همه قصد داشتم با رتبه ممتاز این مرحله علمی را پشت سر بگذارم؛ گمان می‌بردم پاسخها را خوب داده ام، اما رتبه ممتاز نیاوردم؛ بلکه رتبه ام بسیار خوب در آمد. بیش از اندازه ناراحت شدم. دوستم به من گفت: فرض کن اصلاً فوق لیسانس نگرفته ای و به دلیلی، تز آن را ننوشته ای؟! گذشته از این رتبه ممتاز و بسیار خوب چه فرقی می‌کنند؟! در صورتی که نتیجه هر دو، گرفتن مدرک فوق لیسانس است. او درست گفت و من آسوده گشتم. هرگاه انتظار یک امر ناگوار را داری، خودت را وادار کن تا بدترین احتمال را بپذیری، سپس تا جایی که می‌توانی خود را نجات بده. اما اضطراب و خود را باختن، چیزی جز تنگدلی و نگرانی به بار نخواهد آورد. پس از فوق لیسانس تصمیم گرفتم که هرچه زودتر مدرک دکترای خود را بگیرم؛ لذا

دانشنامه آن را خوب و علمی و مرتب ارائه کردم، قرار شد که خیلی زود رساله ام مورد بررسی قرار بگیرد، سپس وقت زیادی برای بررسی آن در نظر گرفته شد؛ از اینرو من آماده شدم و مانند گذشته از نتیجه ناراحت نگشتم. ما، باید بدترین احتمال را در نظر بگیریم و با آن زندگی کنیم؛ سپس به زندگی خود ادامه دهیم، طوری که گویا هیچ چیزی رخ نداده است.

هرکس از بین رفتن تمام تجارت و ثروتش را در نظر داشته باشد، از ضرر جزئی راضی خواهد بود و هر کس، کشته شدن را در نظر داشته باشد، اگر فقط زندانیش کنند، خدا را سپاس می‌گوید و درد و مصیبت برای او آسان خواهد بود.

دنیای خوب، یعنی برخورداری از خوراک کافی و صحت و تندرستی

در سال ۱۴۰۰ هـ ق در یک اردوی دعوتی در مرز یمن بودیم؛ این اردو را شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله ترتیب داده بود. من به همراه استاد تفسیرمان در دانشکده اصول دین، به ابها رفتم.

وقتی می‌خواستیم به اردوگاه باز گردیم، راه ابها به تهامه را که راهی کوهستانی و ناهموار است، در پیش گرفتیم . بیشتر جاده بر اثر سیلهای ویرانگر آنجا خراب شده بود؛ این استاد با وجود آن همه دانشی که در موضوع تفسیر قرآن داشت، اما در رانندگی کاملاً ضعیف بود؛ از او خواستم که بگذارد من رانندگی کنم. نپذیرفت؛ نمی‌دانم که دلش به حال من می‌سوخت یا به حال ماشینش؟!

ای کاش با رانندگی بدش، آهسته می راند؛ او چنان می‌رفت که گویا دارد مسابقه می‌دهد و از بس با سرعت می‌راند، بالا و پایین می‌پریدیم. او، ترمزهای ناگهانی می‌گرفت و صدای گوش خراش چرخهای اتومبیل را می‌شنیدیم. در حقیقت آن شب را بین مرگ و زندگی گذراندم. یک بار با دنیا خداحافظی می‌کردم و دوباره زنده می‌شدم؛ دانداندانهایم را روی هم می‌فشردم و پاها و دستهایم را فشار می‌دادم و سپس خوردم را رها می‌کردم؛ استاد را نصیحت می‌نمودم و با او حرف می‌زدم، اما گویا داشتم او را تشویق می‌کردم که تندتر

براند تا اینکه به دره وسیعی رسیدیم؛ باران می بارید و ناگهان سیل خروشانی، ما راغافلگیر کرد. ما به آن توجهی نکردیم و گفتیم چیزی نیست؛ وقتی وسط رودخانه رسیدیم، چرخهای ماشین فرو رفت و آب در حال بالاآمدن بود تا اینکه وارد ماشین شد. ما پایین آمدیم و دویدیم و ماشین خود را همانجا رها کردیم و با سختی از رودخانه بیرون رفتیم و از نیمه شب تا صبح درکنار رودخانه بدون آب و غذا و پتو و زیرانداز نشستیم؛ چون ما منتظر مرگ بودیم و همین که سالم مانده بودیم، غنیمت بود و وضعیت خود را از فکر غرق شدن در آن سیل خروشان، بهتر می‌دانستیم. با اینکه خسته و بی خواب بودیم خدا را به خاطر سلامتی خود ستایش کردیم. صبح فردا، افرادی آمدند و مارا نجات دادند و ما سالم برگشتیم. به یاد کشتی جنگی آمریکایی افتادم که در جنگ جهانی دوم مورد اصابت موشکی قرار گرفت و در دریای ژاپن فرو رفت و سیزده روز زیر آب باقی ماند.

دریانورد این کشتی، فقط آب سرد و نان خشک با خود داشت؛ وقتی او را سالم بیرون‌آوردند، از او پرسیدند: بزرگترین تجربه ای که به دست آورده ای، چیست؟ گفت: در این روزهای ترسناک آموختیم که هر کس، تندرست باشد و آب و نان داشته باشد، به راستی که تمام دنیا را دارد.

من به تو می‌گویم: این دنیا چیست؟ آیا دنیا جز تندرستی و آسودگی خاطر و نانی که می‌خوری و آبی که می‌نوشی و لباسی که می‌پوشی، چیزی دیگر است؟ آری! دنیا، فقط همین است؛ بقیه را بگذار. چرا از خودمان نمی‌پرسیم که چه داریم و چه نداریم؟ خواهیم دید که بیش از ۸۰٪ وسایل زندگی و نعمتهای آن را دارا هستیم و کمبودها، کمتر از ۲۰٪ است و بیشتر مردم، مانند من و تو هستند.

مگر در موارد اندکی که بلا از نعمت بزرگتر است. اما من و شما به خاطر آنچه نداریم، گریه می‌کنیم و به خاطر آنچه که داریم، لبخند نمی‌زنیم و به خاطر نعمتهایی که از دست داده ایم، اندوهگین و ناراحت هستیم و از خیری که به ما رسیده، خوشحال نمی‌شویم. برای اتفاقی که رخ داده، تأسف می‌خوریم و شکر آنچه را که باقی مانده، به جا نمی‌آوریم.

آتش دشمنی را خاموش کن

در زندگی کوتاهم به این نتیجه رسیده ام که هرگاه برای گرفتن حق خودم قدم پیش نهاده ام یا برای بازگرداندن حیثیت و اعتبار خویش در برابر انتقادی که شده، اقدام کرده ام، زیان بیشتر و پشیمانی بزرگتر، عایدم شده است. یعنی من گمان می‌بردم که اگر بدی ای را که از جانب کسی به من رسیده، بررسی کنم، با این بررسی و بازخواست، حق خود و اعتبار و جایگاهم را باز می ستانم، اما نتیجه، برعکس می‌شد؛ من و آن فرد از هم متنفر می‌شدیم و دشمنی ادامه می‌یافت و ریشه می دوانید و او بیشتر به اشتباه خود ادامه می‌داد و بر آن اصرار می ورزید. از اینرو آرزو می‌کردم کاش بازخواست نمی‌نمودم. بهتر از تمام اینها عفو و گذشت و صبر و تحمل و رویگردانی و به خیال نیاوردن آن چیز است. منطق وحی نیز همین است؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿ خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ ﴾ «عفو را پیشه کن و به معروف امر نما و از جاهلان رویگردان باش». ﴿ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْ ﴾ «و باید ببخشند و گذشت کنند». ﴿ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ﴾ «و کسانی که خشم را فرو می برند و مردم راعفو می‌کنند». ﴿ وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمۡ يَغۡفِرُونَ ﴿٣٧﴾ ﴾ «وقتی خشمگین شوند، می‌بخشند». ﴿ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ﴿٣٤﴾ ﴾ «به آن شیوه که بهتر است، دفع کن؛ پس آن کسی که میان تو و او دشمنی هست، گویا دوستی صمیمی است». ﴿ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾ ﴾ «وقتی جاهلان، آنها را مورد خطاب قرار دهند، می‌گویند: سلام».

پس اگر از کسی سخن نامناسبی شنیدی، آن را تکرار مکن که ده برابر می‌شود و اگر با شعری تو را مورد عیب جویی قرار دادند، چنان باش که گویا نمی‌شنوی؛ چون اگر با شعری دیگر جواب آن را بدهی، مردم به آن مشغول می‌شوند و ادیبان آن را حفظ می‌کنند؛ و اگر علیه تو مقاله زننده ای نوشتند، خود را به بی خبری بزن و آن را در نطفه خفه کن؛ گویا منظور، کسی دیگر است و اگر کینه توز از تو انتقاد کرد، خود را به فراموشی و بی خبری

بزن، گویا او با دیوار سخن می گوید.

پیشینیان، گفته اند: تحمل یعنی دفن کردن عیبها.

لایضر البحر أمسي زاخراً أن رمي فيه غلام بحجر

«اگر پسربچه ای، سنگی در دریا بیندازد، زیانی به دریا نمی‌رسد».

آب دریا و خودمرده آن، حلال است. چون آب زیادآلوده نمی‌شود. مرد هوشیار و صبور نیز همین گونه است که به بدگویی، بی اعتنا می‌باشد و از آن متأثر نمی‌شود. ﴿ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴾ «همانا دشمن کینه توزت، بی خیر و بی نام و نشان است».

یاوه گویی انسانهای بی خرد و سبک سر، به انسان هوشیار و شکیبا، ضرری نمی‌رساند. ﴿ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ﴾ «تو زیر نظر ما هستی».

ارزش هیچکس را کم مکن

یک چیز را در زندگی تجربه کرده ام و آن، اینکه ستایش مؤدبانه و میانه در مردم اثر می گذارد؛ انسانها هرچند پرهیزگار و زاهد و بدور از ظواهر و شهرت باشند، اما وقتی مورد ستایش و تمجید قرار بگیرند، متأثر می‌شوند و شاد می گردند؛ البته بعضی، زیاد و بعضی کم.

با علمای پرهیزگار و دینداری نشست و برخاست کرده و دیده ام که هرگاه از آنها تقدیر به عمل آمده و مورد ستایش قرار گرفته اند، تکان خورده و خوشحال شده اند. سخن خوب، بر دل اثر می‌کند و آنچه از پیامبر راستین بجا مانده، این است که باید به مردم طبق جایگاهشان بها داد و به نسبت جایگاهشان، باید مورد بزرگداشت قرار بگیرند. این، یک هدیه الهی است که بتوانی کسی را شاد کنی و خودت را با خوشرفتاری به دیگران، خوشبخت نمایی. ﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ﴾ «پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی؛ اگر درشت خو و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».

مؤلف کتاب «آیین دوست یابی» می‌گوید: یکی از عوامل جذب مردم، این است که بیش از حد آنها را مورد ستایش و تمجید قرار دهی. اما این، به نظر من درست نیست. بلکه باید میانه روی کرد: ﴿ قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا ﴿٣﴾ ﴾ «خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است». نه چاپلوسی عیان و خودساخته و نه خشکی و جفای محض. بلکه اخلاق و نجابت و بزرگواری، بهترین چیز است. من و تو می‌توانیم به مردم بی اعتنا باشیم و در مقابل آنها اخم کنیم، اما این، ما هستیم که آنها را از دست می‌دهیم وآنها زیانی نمی‌کنند؛ چون غیر از من و تو افراد دیگری را می یابند که در مقابلشان فروتن باشند و لبخند بزنند و با آغوش باز از آنها استقبال نمایند. ﴿ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ ﴾ «و بال مهربانی را برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، بگستران».

یکی از عوامل خوشبختی ما، این است که دل مردم را به دست آوریم؛ چون ستایش و دعا و محبت و مهرورزی در دست مردم است و آنها گواهان خدا، بر روی زمین هستند؛ ﴿ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا ﴾ «و با مردم سخن نیک بگویید».

در زندگی خود افرادی را می‌شناسم که هنر تعامل با مردم را یاد دارند و خیلی زود دلها، شیفته آنان می گردند؛ گویا برگهای پهنی هستند که نسیم ملایمی از آن می وزد و هر کجا بروند، مردم به آنها چشم می دوزند، با چهره هایی باز و روی خوش با مردم روبرو می‌شوند، دلهایشان صاف و زبانهایشان پاک است؛ براستی که اینها، چقدر خوشبختند! و چه بسیار مردمی که بوسیله آنها خوشبخت می‌شوند!!

اگر خدا توفیق دهد، بنده می‌تواند برای مقبولیت خود تلاش کند؛ محبوب شدن و مقبولیت را با گنجهای قارون و پادشاهی سلیمان‌علیه‌السلام و خلافت هارون الرشید نمی‌توان خرید؛ بلکه محبوبیت و مقبولیت را با اخلاص نیت و صداقت با خدا و خیرخواهی مردم و محبت خدا و پیامبرش و تواضع و فروتنی، می‌توان به دست آورد. خصلتهای زیبا و صفات پسندیده، انسان را خسته می‌کنند؛ چون بالا هستند و باید به سمت بالا قدم برداشت، اما بدخویی و رفتار و اخلاق زشت، به گونه ای است که هرکس، خواهان آن باشد، به دست

آوردنش سهل و آسان است؛ چراکه در پایین افتاده اند. بالا رفتن دشوار است، اما افتادن و پایین آمدن، آسان می‌باشد.

من یهن یسهل الهوان علیه ما لـجـرح بمـیت إیـــلام

«هرکس، خواری را بپذیرد، به آسانی آن را به دست می‌آورد و کسی که به دیگران توهین کند، به راحتی مورد اهانت قرار می گیرد و فردی که مرده است، اگر زخمی‌شود، دردی احساس نمی‌کند».

در زندگی چیزی هست که باعث خوشبختی شما و دیگران می گردد و آن، اینکه به استعدادهای دیگران احترام بگذاری و به تواناییهایشان اعتراف کنی، و نگاههای بلند آنها را تشویق نمایی و کوششهای آنان را مصادره نکنی و نقش آنها را ملغی و بی نتیجه ننمایی.

یکی از مواردی که صفای زندگی مردم و صفای وجودشان را تیره می نماید، خودپسندی است. بدین صورت که فرد، فقط خودش را ببیند و فکر کند که او، تنها ستاره درخشان و گنبد فلک و یکتای روزگارست یا گمان کند که او، برکت زمان است و غیر از او دیگران، ناقص و پر از عیب و ایراد هستند.

با افرادی همراه بوده ام که در راه خیر درحد توانایی خود تلاشهایی کرده اند؛ گمان می‌بردم آنها، قدر و جایگاه خود را می‌دانند و در مورد جایگاه و نقش خود مبالغه نمی ورزند، اما وقتی آنها را شناختم، دیدم که بسیاری از آنها بر این باورند که تلاشهای آنان، بیشتر و برتر از مقداری هست که مردم می بینند و بالاتر از آن چیزی است که دیگران تصور می نمایند.

دانشجویی، چند رساله کوچک و مختصر برای جوانان تألیف کرده بود. من از کارش تقدیر کردم؛ ناگهان او شروع کرد که شمار زیادی توزیع شده و تعریف کرد که چگونه این کتابچه ها مورد استقبال مردم قرار گرفته و چقدر زیاد به فروش رفته اند و فلان و فلان نفر، کتابچه ها را ستوده اند و سخنانی از این قبیل گفت؛ تعجب کردم که انسان در وجود خودش چقدر احساس بزرگی می‌کند و آنچه ارائه می‌دهد، چقدر برای او گرانبهاست و منفورترین مردم، برای او کسی است که جایگاه او را پایین بیاورد یا به تلاش او اعتراف نکند یا به نقش

او اعتماد ننماید.

طالب علم دیگری سخنرانی تقریباً خوبی کرده بود. من، نوار او را گوش دادم و می‌خواستم از کارش تقدیر نمایم و او را تشویق کنم تا ادامه دهد؛ تلفنی با او صحبت کردم؛ به محض اینکه از نوار حرف زدم و آن را ستودم، او، این را فرصتی دانست؛ اول دعا کرد که خدا، همه زنان و مردان مسلمان را از نوار سخنرانی او بهره مند سازد و نفع آن را عام بگرداند. گویا این نوار، زمین و زمان را به هم زده و مسیر حرکت خورشید را تغییر داده است؛ سپس برای من بیان کرد که چگونه به محل ایراد سخنرانی رفته و تعداد حضار را گفت و طوری از خود تعریف کرد که گمان نمی‌برم او، آنچنان باشد. پس دانستم که انسان، در ارزش و نقش و تأثیر خود تا حد زیادی مبالغه می‌کند وآن را چندین برابر اندازه واقعیش می‌داند و اگر کسی، ارزش او را کم بداند و جایگاه او را پایین بیاورد، چه مصیبت بزرگی است. از واعظی به خاطر موعظه ای که ایراد کرده بوده، تشکر کردم؛ من در آنجا حضور نداشتم، اما شنیدم که سخنرانی کرده است. پس او مرا خبر داد که شمار زیادی از مردم حضور داشته و متأثر شده و به گریه افتاده اند و بعضی به دست او توبه نموده اند.

لذا از کم کردن جایگاه دیگران بپرهیز و از تحقیر آنان و عدم قدردانی از آنها دوری کن: ﴿ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّ ﴾ «هیچ قومی، قومی دیگر را مسخره نکند؛ شاید آنها از اینها بهتر باشند و هیچ گروهی از زنان، گروهی دیگر را مسخره نکنند؛ شاید از آنها بهتر باشند».

اگر مردم را به خاطر استعدادهایشان تشویق کنی و به آنها توجه نمایی، تو را دوست می دارند و این، شیوه ای قرآنی است: ﴿ وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ ﴾ «و کسانی را که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند، طرد مکن». ﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ ﴾ «و با کسانی همنشین شو که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند».

﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ۝١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ۝٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ۝٣ ﴾ «چهره در هم کشید و روی برگرداند که نابینا به نزد او آمد و تو چه می‌دانی؛ شاید پاکیزه گردد».

سیرت نگاران نوشته اند: چیزی که جبله بن ایهم را از اسلام برگرداند، این بود که به اندازه مقامش، آنطور که شایسته گمانش بود، مورد توجه قرار نگرفت.

طه حسین در کتاب (الایام) می نویسد: یکی از علمای ازهر آمد تا از من امتحان بگیرد؛ پس به من گفت: سوره کهف را بخوان ای نابینا!. این کلمه، در گوش طه حسین ماند و همواره او را تکان می‌داد و ناراحتش می‌کرد و نتیجه اش این شد که ازهر را به باد دشنام و ناسزا گرفت و سپس برای همیشه آن را ترک کرد. چه کسی هست که خودش را کم ارزش بداند؟ چه کسی فکر می‌کند که چیزی نیست؟

نه؛ همه، خودشان را دوست دارند و همه، ارزش خود را بالا می پندارند و همه، قدر خود را می‌دانند. نگاه کنید شما وقتی در یک مجلس نشسته اید، گوینده از خودش می‌گوید و از صیغه اول شخص مفرد، زیاد استفاده می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: من بیرون رفتم، دیدار کردم؛ به من گفته شد؛ با من تماس گرفتند. آیا درست است که با بی توجهی، این احساسات را خرد کنیم؟!

در سال دوم متوسطه در دبیرستان ریاض درس می‌خواندم؛ به شعر اهمیت می‌دادم و شعر می سرودم. قطعه شعری در نشریه داخلی دبیرستان نوشتم؛ یکی از اساتید، مرا ستود؛ پس من پیش خود احساس کردم ابوتمام یا متنبی یا کمی بهتر از آنها هستم. گروهی از دانش آموزان دبیرستان دیگری به دبیرستان ما آمده بودند؛ جلسه ای برگزار شد و ازمن خواستند تاشعری بخوانم؛چون درمیان دانش آموزان، شاعر یا کسی که مانند من ادعای شاعری داشته باشد، نبود؛ از اینرو من انتخاب شدم تا شعری آماده کنم. ﴿ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا ﴾ «اگر آب نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید».

استاد ادبیات دبیرستان، قصیده من و روش آن و مختصر بودن کلمات آن را ستود؛ من گمان کردم که شعرم واقعاً چنین ویژگیهایی دارد و آن را زیبا وکم نظیر پنداشتم، اما وقتی

بزرگ شدم و طعم ادبیات را چشیدم و با شعر آشنا شدم، به خودم و قصیده ام خنده ام گرفت. قصیده را با این شعر آغاز کردم:

لك يا معهدي الأجل سلامي عامر الود و الأماني أمامي

«سلام من به تو ای دبیرستان بزرگ و سرشار از محبت! من، آرزوهایی در پیش دارم».

از خرد کردن دیگران، چه چیزی عاید من و شما می‌شود؟آنها، از راه خود برنمی گردند و ما، فقط آنها را ناراحت می کنیم وآنان را با خود دشمن می نماییم.

پس باید قسمت درخشان زندگی مردم را بستایی و از صفات پسندیده آنها تقدیر کنی و از بدیها و عیبهایشان چشم بپوشی.

هرچه کنی، به خود کنی

یکی از حکما می گوید: انسان عیبجو، مانند مگس است که فقط روی زخم می‌نشیند. بعضی، به آفت «ولی» و «اما» گرفتارند؛ اسم هر کس را ببری، می گویند: آدم خوبی است، ولی . . بدین ترتیب بعد از کلمه «ولی» او را به شدت مورد عیبجویی قرار می‌دهند و قصداً حرمت او را هتك می کنند: ﴿ وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ۝١ ﴾ «وای به حال هرکه عیبجو و طعنه زن باشد». ﴿ هَمَّازٖ مَّشَّآءِۭ بِنَمِيمٖ ۝١١ ﴾ «بسیار عیبجویی که دائماً سخن چینی می کند». ﴿ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا ﴾ «برخی از شما، از برخی دیگر غیبت نکنند».

ما، زمانی خوشبخت می‌شویم که دیگران را خوشبخت و شادمان کنیم و به استعدادها و تواناییها و خوبیهایشان اعتراف نماییم. تجربه کرده ام که ما به همان مقداری که به دیگرن احترام می گذاریم و به خوبیشان اعتراف می کنیم و به آنها توجه می نماییم، مورد توجه و احترام قرار می گیریم و به همان نسبت آنان نیز به خوبیهای ما اعتراف می کنند. همچنین به همان اندازه که خود را به بی خبری می‌زنیم، به همان نسبت، آنها، از ما روی می گردانند و به ما بی توجهی می نمایند.

کدامین عاقل است که می‌خواهد مردم به او احترام بگذارند، درحالی که خودش ، عاشق

توهین به مردم است؟! و دوست دارد مردم، او را بزرگ بدارند و حال آنکه خودش، برای تحقیر آنها می کوشد!

تلاشهای دیگران را تحقیر نکن

از روابط اجتماعی به این تجربه دست یافته ام که یکی از عوامل خوشبختی تو و دوستت، این است که او را آنگونه که شایسته اوست، مورد تقدیر و تکریم قرار دهی؛ از آن جمله اینکه او را به بهترین نامی که دوست دارد، صدا بزن و آن، همان اسم یا کنیه ای است که او بدان معروف می‌باشد. کسی که برادرش را با اشاره های نامشخص مثل «آهای تو» صدا می‌زند، انسانی کم احساس و بدنهاد است؛ آیا تو می‌پسندی که کسی، از روی قصد اسم تو را نگیرد یا اسم و کنیه ات را اشتباه بگوید؟ گمان نمی‌برم دوست داشته باشی. خود را به نادانی زدن و تحقیر عملکرد نیک دیگران، دلیل طبیعت و اخلاق زشت انسان و نشانه سردی عواطف و احساساتش می‌باشد. اگر زن، خانه را تمیز و مرتب کند و با خوشبو زدن، فضای خانه را معطرنماید، اما شوهر بیاید و تمام اینها را نادیده بگیرد و تشکر نکند و چنان نشان ندهد که متوجه این خوبیها شده، چقدر زن ناراحت می‌شود؛ چنین کاری از بین بردن تلاش دیگران و بی توجهی به کوشش آنها است.

بنابراین به دیگران توجه کن و از کسی که کاری کرده، تشکر نما. از منظره زیبا، بوی خوش، کارخوب، صفت پسندیده، شعر مؤثر و کتاب مفید تعریف کن تا اسمت در دفتر اهل مروت و جوانمردی و وفا ثبت گردد.

خودت باش

شعر (**أنا في مكة**) از عمر ابوریشه را شنیدم؛ این شعر، با این بیت آغاز می‌شود:

لم تزالي علي ممر الليالي موئل الحق يا عروس الرمال

«ای ای عروس ریگها! تو همواره در گذرِ ایام، جایگاه حق بوده ای».

شعر خوب گفتن و شیرینی نغمه را از او یاد گرفتم؛ قصیده و روش ارائه دادن آن را

حفظ کردم و قصیده ای از خودم سرودم و در مدرسه بلند شدم تا آن را بخوانم و تلاش کردم تا لباس شخصیت ابوریشه را به تن کنم و شعرم را به سبک و همانند او ارائه دهم؛ اما من، ابوریشه نیستم. بنابراین شعری که من خواندم، خسته کننده و سرد بود؛ بعد از آن تقلید را رها کردم و قصیده ها را به سبک خودم سرودم.

چنین صحنه ای را درشهر حده دیدم که امام مسجدی در نماز عشا تلاش می‌کرد تا از صدای یک قاری معروف تقلید کند، اما خیلی فاصله داشت؛ این امام، می لرزید و صدایش می‌گرفت و نفسش قطع می‌شد و من پشت سر او، از حالت و رنجی که می‌برد و ازاینکه به زور می‌خواست از قاری دیگری تقلید کند، خسته شدم و به یقین دانستم که خداوند، برای هر انسانی، تواناییها و استعدادها و صفاتی آفریده است که به صفات و استعدادهای دیگران شباهتی ندارند؛ ﴿ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗا ﴾ «برای هر یک از شما آیین و روشی قرار داده ایم».

هرگاه خواستی ابتکار نشان بدهی و تأثیر بگذاری، باید همان طریقه و روش خودت را بکارگیری. ﴿ قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ ﴾ «بگو: هر کس، برابر روش خود کار می‌کند».

صدای دیگران را تقلید مکن و مانند دیگران حرف نزن و همچون دیگران راه مرو و مانند آنها منشین تا خودت را از بند تقلید و تاوان تصنع و تکلف آزاد کنی. جذابیت و خوبی شما، در مستقل بودن شما در زمینه خلاقیت و اثرگذاری است تا بدین سان نتیجه منحصر به خود داشته باشید و سبک شما، مستقل باشد.

کاری را که در توانت نیست، رها کن

در شهر ابها روزهای جمعه سخنرانی می‌کردم؛ بیشتر سخنرانی هایم، درمورد سیرت بود. گویا مردم، این برنامه را می‌پسندند؛ از من خواسته شد تا در مورد سنگینی مهریه ها، سخن بگویم؛ چون مردم به طرح این موضوع نیاز داشتند و این، موضوعی است که به واقعیت زندگی و اوضاع عمومی مردم مربوط می‌شود و من، در این باره فعالیتی نکرده ام؛ چون

Download From: www.AghaLibrary.com

توانایی و استعدادم در موضوع سیرت است و آن را دوست دارم. تقاضای مردم راپذیرفتم و در مورد سنگینی مهریه شروع به سخنرانی کردم؛ آیه و حدیثی بیان نمودم و سپس به این سو و آن سو زدم و کوشیدم تا مطالب پراکنده موضوع را جمع نمایم؛ اما هرچه بیشتر تلاش می‌کردم، موضوع پراکنده‌تر می‌شد؛ عرق کردم و علامت عقب نشینی در من هویدا شد و خطبه را به پایان رساندم؛ بهترین عنوانی که می‌توانستم برای سخنرانی خود بگذارم، شعاعی در افق بود تا عنوان آن، مانند خودش پراکنده و بی‌محتوا باشد. بعد از آن یقین کردم که برای من، بهتر همین است که در چارچوب دانش خود سخنرانی کنم و اعصاب خویش را از رنج تکلیف راحت سازم. در قرآن آمده است: ﴿ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾ ﴾ «و من از تکلیف کنندگان نیستم». عمر رضی الله عنه می‌گوید: ما از تکلیف نهی شده ایم.

همه ما اگر سعادت وآرامش خاطر می‌خواهیم و دوست داریم آنچه به مردم ارائه می‌دهیم، خوب باشد، باید از چیزی سخن بگوییم و کاری بکنیم که می‌توانیم و خوب یاد داریم. در حدیث آمده است: «خداوند، دوست دارد هر یک از شما کاری را که انجام می‌دهد، آن را خوب و کامل انجام دهد».

چون انجام خوب وکامل کارها، انسان را از بیماری پشیمانی شفا می‌بخشد و از رنج سرزنش راحت می‌کند و امانت به اهل آن سپرده می‌شود.

بی‌نظم و بی هدف مباش

روزی دوازده تفسیر جمع آوری کردم؛ طبری، ابن کثیر، بغوی، زمخشری، قرطبی، فی ظلال، شنقیطی، رازی، فتح القدیر، الخازن، ابی مسعود و قاسمی. سپس تصمیم گرفتم از هر تفسیر روزی یک آیه مطاله کنم. لذا یک تفسیر را برمی‌داشتم و یک آیه را می‌خواندم و سپس تفسیر دیگر را برمی‌داشتم و بدین ترتیب، تفسیر یک آیه را از هر دوازده تفسیر مطالعه نمودم. سپس ازخودم پرسیدم: الآن چه در ذهنم مانده؟ دیدم چیزی در ذهنم نمانده است؛ جز کلماتی که بیشتر آنها را از قبل می‌دانستم. تنها چیزی که عایدم شد، این بودکه احساس خستگی می‌کردم؛ علت، این بودکه روش درست مطالعه، این نیست و ترتیب و نظمی در

Download From: www.AghaLibrary.com

کارم نبود؛ بلکه کاری شتابزده و نسنجیده بود.

اگر می‌خواهی از مطالعه کتابها، استفاده ببری و خسته نشوی، پس با جمع آوری منابع و مراجع زیاد، خودت را خسته نکن. بلکه یک برنامه درست و هدفمند داشته باش که تو را از عجله و خستگی حفاظت می‌کند و مداومت و ادامه دادن به مطالعه را برایت تضمین می نماید؛ گرچه نتیجه آن کم باشد؛ کار کم اما همیشه و پیوسته، اصل بزرگی است. پیامبرﷺ از تمام کارها، کاری را دوست داشت که انجام دهنده اش بر آن پایبندی می‌کرد، گرچه کم بود.

فزون طلبی، مایه غفلت است

پس از آنکه مقداری پول به دست آوردم، با شوق و اشتیاق به یک کتابفروشی عمومی‌رفتم و تصمیم گرفتم از هرکتابی یک نسخه بخرم. چون به داشتن کتاب زیاد علاقمند بودم. قفسه ها را پر از انواع کتاب کردم و در هر رشته ای کتابی خریدم تا اینکه دهها کتاب در مورد روانشناسی، اصول فقه و چکیده فرهنگهای عمومی‌خریدم. می‌خواستم مطالعه کنم، اما نمی‌دانستم چطور شروع کنم و کدامین کتاب را انتخاب نمایم وکدام را کنار بگذارم. بسیاری از کتابها را دیدم که مطالب یکدیگر را تکرار می‌کنند.

بعضی از کتابها، مطالب غیرعلمی و کلمات بی معنایی داشتند. سالها گذشت و این کتابها را تکان ندادم؛ فقط مرتب کردنشان، برایم مشکلی شده بود و نمی‌دانستم چکارشان کنم تا اینکه با علمایی باهوش و مردانی شریف، همنشینی کردم و قضیه را برای آنها بیان نمودم؛ آنها مرا به روشی درست و موفقیت‌آمیز راهنمایی کردند وآن، اینکه کتابهای مرجع و اصول و کتابهای بهتر را باید نگهداری و مرتب نمود و مورد مطالعه قرار داد و همیشه در آن بررسی کرد و سایرکتابها را باید برای تحقیق و پژوهش نگه داشت. روحیه ام آرام گرفت و از این پیشنهاد خوب و درست، آرامش یافتم.

اگرکتابخانه ای داری یا مشتاق مطالعه هستی، بهترین کتابها و منابع را بردار و به آن مشغول باش تا از پراکندگی ذهنی و حیرت در انتخاب در امان بمانی.

Download From: www.AghaLibrary.com

قالوا خذ العين من كل فقلت لهم في العين فضل و لكن ناظر العين

«گفتند: از هر یک منبع را بگیر؛ به آنها گفتم: منبع و سرچشمه، خوب است، اما کسی که درآن نگاه می‌کند، باید خوب باشد».

﴿ أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ۝١ حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ ۝٢ ﴾ «فزون طلبی، شما را غافل گرداند تا آنکه قبرها را زیارت کردید».

در این میان به یاد دانشجویانی افتادم که همواره به دنبال کتابهای پیچیده و نسخه های نادر خطی و کمیاب هستند و پیوسته کتاب، جمع آوری می‌کنند، اما کم مطالعه می نمایند و شناختشان، نسبت به کتابهای اصول اندک است؛ آنها، فقط می‌خواهند کتابخانه بزرگی داشته باشند که دیگران را با نام بردن کتابهای کمیاب، به تعجب وادارند.

بعضی از دانشجویان، به خاطر اینکه تفسیر مقاتل بن سلیمان را گیر نمی‌آورند، تأسف می‌خورند و حال آنکه تفسیر ابن کثیر را بطورکامل نخوانده اند.

بعضی بخاطر نبود «فوائد تمام» حسرت می‌خورند؛ در حالی که فقط اسم مؤلف فتح الباری را شنیده و رنگ روی جلد آن را ندیده اند. ﴿ وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ۝٧٨ ﴾ «و برخی از ایشان، بیسواد هستند و کتاب را نمی‌دانند مگر آرزوهایی و فقط تخمین می‌زنند».

پس نباید چنین باشد که شاهراه اصلی را رها کنی و خودت را به راههای انحرافی و فرعی مشغول نمایی و همواره دنبال جزئیات باشی و کلیات را ترک کنی. حکمت، این است که ابتدا به چیزهایی بپردازی که از همه مهمتر است؛ و هرکس، هدف و مقصد را نداند، راه برای او طولانی می‌شود و سواریش، خسته و درمانده می گردد و او، خودش را از پای در می‌آورد و به هدف خود نمی‌رسد.

بیا تا من و شما به سوی خداوند توانگر، یکتا، بی نیاز، همیشه زنده، پایدار و دارای شکوه و بزرگی روی بیاوریم.

بیا تا خودمان را در آستانه ربوبیت او بیندازیم و به درگاه یگانگی او پناه ببریم؛ از او

Download From: www.AghaLibrary.com

بخواهیم؛ با زاری و تضرع از او بخواهیم و منتظر اجابت او باشیم؛ اوست که تندرستی و بهبود می‌بخشد؛ او، آفریننده، روزی دهنده، زنده کننده و میراننده است.

اللهم إنا نسألك العفو و العافية و المعافاة الدائمة في الدنيا و الآخرة

اللهم إنا نسألك من خير ما سألك منه نبيك محمدﷺ ونعوذ بك من شر ما استعاذ منه نبيك محمدﷺ اللهم إنا نعوذ بك من الهم والحزن ونعوذ بك عن العجز والكسل ونعوذ بك من البخل والجبن ونعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال.

سُبْحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ

Download From: www.AghaLibrary.com